اُردو - فارسی

تألیف

دکتر سیّد باحیدر شهریار نقوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

۱۴۱۲ ہجری قمری - ۱۳۷۰ ہجری شمسی - ۱۹۹۱ میلادی

بسم الله الرحمن الرحيم

فرهنگ

اردو - فارسی

تألیف

دکتر سیّد حیدر شهریار نقوی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۱۴۱۲ ہجری قمری - ۱۳۷۰ ہجری شمسی - ۱۹۹۱ میلادی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف

۱۲۳

گنجینهٔ فرهنگها و کتاب‌های مرجع

تأسیس بر بنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

شناسنامہ این کتاب

نام کتاب : فرہنگ اردو ـ فارسی
مؤلف : دکتر سید باحیدر شہریار نقوی
سخن مدیر : دکتر رضا شعبانی صمغ آبادی مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
چاپ : زاہد کشمیری، منزا پرنٹنگ کارپوریشن، اسلام آباد، ۱۳۷۰ھ ش.
تعداد : ۱۰۰۰ جلد
قطع : ۲۴×۱۷ س م
کاغذ : ۸۰ گرمی، ساخت چارسدہ، پاکستان
خوشنویس : مولانا عبدالعزیز
تاریخ چاپ : ۱۳۷۰ ہجری شمسی (۱۴۱۲ ہجری قمری، ۱۹۹۱ میلادی)
محلِ انتشار : کتابخانۂ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد
بہا : ۲۰۰ روپیہ پاکستانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن مدیر

اندیشهٔ تدوین فرهنگ اردو به فارسی و بالعکس، بدان گونه که متکلمان هر دو مجموعهٔ انسانی ایران و شبه قاره را بکار آید و مترسلان هر دو زبان هم ریشه و هم پیوند و هم راه را نیز بلاغت بیفزاید از دیرباز، در حدّ ضرورتی آشکار وجود داشته و هم زمان با شکل گیری زبان اردو و تدارک قواعد دستوری آن از روزگار سلاطین بابری هند و بالاخصّ اکبر (۹۴۹-۱۰۱۴ هـ ق)، همّت و نهمت دانشمندان بسیاری را به خود متوجه ساخته است. از سوی دیگر، تا پیش از تسلّط و تغلّب انگلیس ها بر جزء و کلّ امور مردم، نفوذ عظیم زبان فارسی در منطقه به نحوی بود که فسحت میدان ارادتی را در اختیار سخنگویان نکته سنج قرار می داد تا هر اندازه که می توانند و مایلند از ذخائر غنی لغوی آن بهره برگیرند و زاد راه قریحه سازی های فاضلانه و ادیبانهٔ خود کنند. قریب به نسل پیش، دانشی مردان هند و پاکستان و بنگلادش نه تنها فارسی را به روانی صحبت می کردند و شاعران گرامی ما چون سعدی و مولوی و حافظ و فردوسی و امثالهم را در سینه داشتند بلکه سخنگویی از آنان را مایهٔ فخر و مباهات خویش می شمردند. فضلای دیار آشنای ما، سخن آشنا را به راحتی می فهمیدند و هر آن گاه که خود نیز به سائقهٔ طبع لطیف، شعری می سرودند و کتابی به نثر و نظم تألیف می کردند باز به همین

زبان شیرین و دلپسند که مطلوب خاصّ و عامّ بوده، مافی الضّمیر را ظاهر می نمودند وطبعاً از جملهٔ دقایق ادبی و عرفانی و حکمی و تاریخی آن برخوردار می شدند. امّا اینک گذشت بیش از یک قرن و نیم از حضور پردامنهٔ زبان انگلیسی در صحنهٔ حیات روز مرّهٔ مردمان و پیدایش و گسترش لغات و ترکیبات مربوط به علوم و فنون جدید در این زبان باعث شده است که روز بروز بر عرصهٔ نفوذ آن افزوده شود و به همان صورت، تلاش فکری صاحبان اندیشه و جستجوگران کار و پیشه نیز برای هماهنگی با دنیای متحوّل فزونی پذیرد.

از این قرار اردو زبانان نیز برای پاسخگویی به نیازهای جبری مستمر ناگزیر شده اند که مقداری از لغات جدید را از زبانهای اروپایی و خاصّه انگلیسی فراگیرند و برخی از آنها را هم بر سیاق ذوق سلیم و فطرت مستقیم خود از زبانهای خویشاوند و از جمله فارسی بپذیرند. این که در کلّ ممالک شبه قاره، زبان انگلیسی به صورت زبان متداول آموزش مدارس و دانشگاه ها درآمده است دیگر امر حیرت انگیزی محسوب نمی شود و این که بیش از نیمی از روزنامه های کثیر الانتشار و کتب درسی سه کشور هند و پاکستان و بنگلادش را نیز مطبوعات همین زبان تشکیل می دهد، هم طبعاً غیر مترقّب نمی تواند باشد. مقام زبانهای فرهنگی و دینی فارسی و عربی به حدّی تنزّل کرده است که باوجود برخی تبلیغات وتلاشهایی که همسایگان ما دارند، تنها به عنوان درسی اختیاری، آنهم برای گروه اندکی از دانشجویان که قصد تحصیلات عالیه در رشته های معیّنی را داشته باشند، درآمده است!

با اینهمه شک نیست که تعاطی ارتباطات مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی و نظایر آنها در دوران کنونی ایجاب می کند که ملل عالم بیش از گذشته ها از احوال یکدیگر باخبر باشند و مناسبات متعدد و مختلف فی مابین را نیز از طریق درک و فهم زبانی که بهترین وسیلهٔ ایجاد و حفظ پیوندهاست، توسعه دهند. خاصّه آن که دو ملّت همکیش و هم مرز و همسایهٔ ایران و پاکستان سابقهٔ چندین هزار سال تاریخ و تمدّن و فرهنگ مشترک را نیز در بسیاری از زمینه ها و به تبع مضامین آن با خود داشته باشند و مفهوم پیوستگی های حقیقی را نه تنها به بیان سیاسی و قال که بل به زبان دل وحال درک کنند و عزیز بشمارند.

به هر تقدیر سخن بر این است که انتظار و امید تهیه و تدوین فرهنگی که بتواند احتیاجات مختلف زبانی فارسی گویان و اردو زبانان را رفع کند همیشه به صورت ضرورت مبرمی وجود داشته است و یکی از موارد اسف و عجب هم شاید همین باشد که چرا تاکنون دستآورد قابل اعتنا و سزاوار اعتمادی هم در زمینهٔ ما نحن فیه فراهم نشده و به چاپ نرسیده است.[1] محتملاً از دلایل چنین غفلتی یکی نیز باید همین باشد که فارسی زبانان، اردو را به حق از متفرعات و انشعابات لسان خود در دیار غریب می شناسند و فهم درست آنرا با وجود اتکایی که به منابع اصلی زبان دارند، ضرورتی جدّی تلقّی نمی کنند و اردو زبانان هم به ملاحظهٔ دریافت های جا افتری

۱- تنها منبع محلّی که تاکنون برای بنده شناخته شده، کتاب دو جلدی و به تعبیر مؤلّف محترم دو حصّه ای فیروز اللغات است با این مشخّصات: "مصنّف و مؤلّف: الحاج مولوی فیروز الدّین صاحب (ره)، فیروز اللّغات فارسی، فارسی کا جامع اور مستند لغت جس میں قدیم وجدید فارسی کے الفاظ محاورات، اور ضرب الامثال تفصیلی معانی اور صحیح تلفّظ کے ساتھ درج کئے گئے ہیں. تمام سابقہ ایڈیشنوں سے جداگانہ چیز، فیروز سنز لمیٹڈ، پرنٹرز، پبلشرز، بک سیلرز اینڈ سٹیشنرز، لاہور، (به اہتمام) عبدالحمید خان پرنٹرز و پبلیشرز (سنه ۱۹۷۳، قیمت ۳۵ روپیہ)." از همین کتاب، جزوهٔ کوچکتری نیز که مشتمل بر لغات آموزش ابتدایی و ضروری است به وسیلهٔ مؤسّسهٔ سابق الذّکر چاپ شده است. چند اثر دیگر عبارتند از:

— فرهنگ نامهٔ جدید، (فارسی به اردو و انگلیسی)، پرفسور فیروز الدّین رازی، چاپ لاهور، ۱۹۵۲م ۲۶۲ ص.

— لغات سعید (فارسی و عربی به اردو) منظوم، چاپ بمبئی، ۱۳۰۲ھ ق.

— فرهنگ فارسی به اردو، چاپ قدیم (موجود در کتابخانهٔ گنج بخش) از آغاز و انجام افتاده).

— لغات فارسی به اردو (حصّهٔ اوّل، دوم و سوم) تألیف مولانا مشتاق احمد، چاپ لاهور، ۱۹۵۴م

— لغات فارسی به اردو، چاپ اله آباد، ۱۹۹۰م (قطع وزیری) تألیف، لال رام نراین (هند) ۱۹۳۱م.

— لغات کشوری، مولوی سید تصدق حسین رضوی، چاپ بمبئی، ۸۳۶ ص (قطع بزرگ) ۱۹۶۴م.

که هم از دیر باز از زبان فارسی داشته اند و دست کم معضلات خود را به صورتی متفاهم حل شده می دیده اند، تلاش مؤثر و قاطع برای شناساندن آن به اهالی ایران، به کار نبرده اند. و اما در سبب چاپ این کتاب واجب است توضیح داده شود که من بنده مرحوم دکتر سید باحیدر شهریار نقوی مؤلف این فرهنگ را از قریب بیست سال پیش می شناختم و به اهمیت تحقیقاتی که برای تدوین رسالهٔ دکتری خویش "فرهنگ نویسی در هند و پاکستان"[1] در دانشگاه تهران معمول می داشت، از نزدیک آشنا بودم، خدایش رحمت کناد. سالیان درازی در هر دو کشور ایران و پاکستان زیسته و تحصیل و تدریس کرده بود و به اهمیت تدوین چنین فرهنگی نیز به صورتی الزامی و مبرم پی برده بود، نهایت این که ایشان مدیدی پیش از درگذشت نسخه ای از حاصل سالیان دراز تلاش خود را به کتابخانهٔ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان سپرده بود که لدی الاقتضاء چاپ و منتشر شود. اینک در حالی که آن عزیز سالهاست روی در نقاب تراب کشیده و ظاهراً مشتوقان قدیم وی هم باوجود گذشت زمان، کوششی برای چاپ کتاب نشان نداده اند، تصمیم به نشر آن توجیه می پذیرد.

متنی که در حال حاضر به طبع رسیده با توجه به شرایط نسخهٔ موجود، فی الحقیقه از نقایص ناگزیر مُبَرّی نیست، چه در آن بخش که از کمبودهای چشمگیر لغات علمی و فنی و غیرهم مایه می گیرد و چه در آن باب که از اشتباهات چاپی و خاصّه خوانا نبودن برخی از حروف دستنویس برمی خیزد، کلمات لاتین در حدّی که میسّر بود البته دوباره نویسی و به جای اصلی خود چسبانیده شده است ولی متأسفانه به دلیل اصلی نبودن نسخه ای که برای چاپ به این مرکز تحویل شده بود، لغاتی از آن رنگ باخته و با مرور تقریبی سیزده چهارده سال، صورتی افسرده و پژمرده یافته است. تلاشهایی نیز که کارکنان شرکت منزا پریس برای بازنویسی برخی از کلمات به کار آوردند، نتوانست همه کاستیها و نقایص را جبران کند تا آن که لامحاله کار را به صورتی که مشهود است

۱- چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۱ ه‍ ش. از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ ایران، ۱۳۴۱، ۳۴۱ ص (نایاب).

درآورد. ان شاء الله این گونه ضعفها و کمبودهای مطبعی در چاپهای بعدی جبران شود و کتابی هر قدر منقحتر و پاکیزه تر به دوستداران آموزش هر دو زبان تقدیم گردد.

باری که در منطاق علمی و دانشگاهی، این نخستین کوششی است که با التفات به برخی از معیارهای بالنسبه دقیق پژوهشی انجام می پذیرد و صورت و محتوای کتاب لغتی را که مورد انتظار و نیاز اوّلیهٔ اهل تحقیق است در اختیار آنان قرار می دهد. امید می رود که خدمت انجام شده، مورد قبول و عنایت دست اندرکاران و فرهنگ نویسان قرار گیرد و پیشنهادهای اصلاحی و تکمیلی صاحبنظران دلسوز و دانشمند نیز موجب رفع نقایص موجود و تدوین هر چه جامعتر و صولیتر آن در آینده شود.

رضا شعبانی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

کلید تلفّظ فرہنگ اُردو۔فارسی

در ضبط و ثبت حرکات و تلفّظ فرہنگ اردو۔فارسی، برای لغات اردو از حروف لاتین استفادہ شدہ است. اینک حروف لاتین کہ در برابر حروف اردو و فارسی، در این کتاب بہ کار بردہ شدہ است بہ ترتیب ہجّی:

اردو۔فارسی		لاتین	مثال		اردو۔فارسی		لاتین	مثال	
ا	=	a	آب	ab	ر	=	r	رات	rāt
آ	=	ā	آنا	āna	ڑ	=	ṛ	راپڑ	rāpeṛ
ب	=	b	بنی	bani	ز	=	z	زردہ	zarda
پ	=	P	پکّا	pakka	س	=	s	سچ	sach
ت	=	t	تراشہ	tarāsh	ش	=	sh	شاباش	shābāsh
ٹ	=	ṭ	ٹکٹ	ṭikat	ص	=	s	صافا	sāfa
ث	=	s	ثابت	sābit	ض	=	z	ضابطہ	zābta
ج	=	j	جانا	jāna	ط	=	t	طلب	talab
چ	=	ch	چاہ	chāh	ظ	=	z	ظرف	zarf
ح	=	h	حضور	huzur	ع	=	a	عقل	aql
خ	=	k̇	خاکہ	k̇āka	غ	=	ġ	غرارہ	garara
د	=	ḍ	دوش	dosh	ف	=	f	فرفر	farfar
ڈ	=	d	ڈاک	ḍak	ق	=	q	قابو	qābu
ذ	=	z	ذات	zāt	ک	=	k	کل	kal

اردو-فارسی	لاتین	مثال		اردو فارسی	لاتین	مثال	
گ =	g	گلا	gala	و =	w	وَردی	wardi
ل =	l	لَل	lal	و = (حرفِ عطف)	v	آب وخور	āb-v-khor
م =	m	ماتم	mātam	ھ، ہ =	h	ھات، ہاتھ	hāth hāt
ن =	n	ناپ	nāp	ہ =	h	ہرّہ	hurra
						چمچہ	chamcha
ں = (نون غنہ)	ṉ	کہیں	kahiṉ	ی =	y,i	یوں	haddi ، yoon
				ے =	y	ہوتے سوتے	hotay sotay

حرکات

(=اِعراب یا زَبَر، زیر، پیش)

(برائے تلفظ کلماتِ اردو)

آ =	ā	آنا	āna	او =	oa	جوڑنا	joaṛna
اَ =	a	اَب	ab	اُو =	oo	اُونچا	ooncha
اَی =	ae	بیٹھنا	baethna	اوُ =	u	چُل	chul
اَو =	ao	اَور	aor	ای =	i	کی (حرفِ اضافہ)	ki
اِ =	e	ٹِرنا	ṭerna	ای =	i	نِسوار	niswar
ای =	ee	بیج	beej	ی =	y	یم	yam
اِی =	ei	بیتال	beital		y	یخنی	yakni
اُ =	o	بُولنا	bolnā	اے =	ay	میرے	meray

اختصارات قواعد اُردو (دستور زبان)

برای اینکه الفاظ و لغات و اصطلاحات و تعبیرات و کنایات و صفت و قید و ضمایر و ضرب المثل و عدد و مصدر و مؤنّث و مذکّر و حروفِ اضافه و نون غنّه و انواع دیگر کلمات از لحاظ قواعد اردو (دستور زبان) برای خواننده و استفاده کننده از فرهنگ اردو ـ فارسی، آسان شود، تعدادی حروف و کلمات رمزی به کار برده شده را ذیلاً به ترتیب حروف تهجّی می آوریم و برای هر کدام یک مثال می نویسیم:

اس : اسم یا نام : آبکار.

اص : اصطلاح یا اصطلاحات : آب و دانہ اُٹھ جانا.

ترکیبِ اضافی : دو کلمہ باهم به صورت اسم یا صفت : کی پھوٹ.

صف : صفت. آباد.

ضرب المثل : یعنی آن کلمه یا آن جمله به صورت ضرب المثل به کار رفته است : آ بیل مجھے مار.

ضمیر : یعنی آن کلمه که به جای اسم می نشیند، مانند : آپ. یہ، وہ.

عدد : شماره کلمه یا لفظی که معنی و مفهوم عدد دارد : آٹھ.

قید : قید : خود بخود، خواسته.

مث : مؤنّث : هڈے.

مذ : مذکّر : هڈا.

مص : مصدر : پڑھنا.

ن غنّه : کلمه یی که در زبان اردو، با نون غنّه تلفظ می شود : آٹھواں، آٹھویں.

ـــ : خط تیره، نشان حذف برای جلوگیری از تکرار کلمه است جیسی بات : آپس کی بات.

ۥ : این علامت نشان ساکن بودن یک حرف در کلمه است : بَنْتا ban'n

آ

آ ā فعل امر (دوم شخص مفرد) از مصدر آنا āna بمعنی بیا. تذکر: در مجالس عزاداری امام حسینؑ مرثیه خوانان در ابتدای خواندن مرثیه این حرف را با استداد صدای خود میخوانند.

— بنا ban'na (مص) اتفاق افتادن. مبتلا شدن. گرفتار شدن.

— بنی bani (اص) مصیبت پیش آمد. بلا آمد.

— بیٹھنا baeṭhna (مص) نشستن برای مدت زیاد.

— پڑنا parna (مص) اتفاق افتادن. واقع شدن. روی دادن.

— پکڑنا pakaṛna (مص) گیر آوردن. دستگیر کردن. توقیف کردن.

— پہنچنا pahonchna (مص) رسیدن بجائی وارد شدن.

— پھنسنا phansna (مص) فریب خوردن. گیر افتادن.

— جانا jāna (مص) بجائی وارد شدن.

— جھانکنا jhānkna (مص) گاهگاه آمدن. یا کنجکاوی نگاه کردن.

— چڑھنا chaṛ-hna (مص) ۱. سوار شدن. ۲. بزور وارد شدن بجائی.

— سمانا samā-na (مص) حلول کردن. نزول کردن.

آب āb (اس. مذ) آب بتمام معانی حقیقی و مجازی که در فارسی دارد.

— کرنا karna (اص) خجالت دادن. شرمنده کردن.

— ہونا hona (اص) شرمنده شدن.

— آجانا ājāna (اص) صیقل شدن. جلا یافتن. درخشنده شدن.

— چڑھنا chaṛ-na (اص) صیقل شدن. تیز و تند شدن. جلا یافتن.

آبدست ābdast (اس. مذ) استنجا. طہارت پس از تخلیہ.

— **آبدیدہ ہونا** ābdida hona (اص) بفتح د ثانی. اشک بچشم آمدن. اشک ریختن.

— **رسیدہ** rasida — (صف) بفتح د. آبدیدہ.

— **زن** zan — (اس. مذ) ظرف پاشویہ مریض.

— **شورہ** shora — (اس. مذ) بفتح ر. افشرہ.

— **گل** e-gul — (اس. مذ) گلاب.

— **وخور** v-khor — (اس. مذ) رزق. روزی. مجازاً زندگی.

— **ودانہ** o-dāna — (اس. مذ) بفتح ن وسیلہ معیشت. رزق.

— **ودانہ اٹھ جانا** uth jāna — (اص) بسر رسیدن مدت اقامت در جائی. مجازاً مردن.

— **ودانہ حرام کر دینا** kar de'na — (اص) خستہ کردن از زندگی. گرفتار مشکلات زندگی کردن.

— **ودانہ کا زور** ka zore — (اس) جاذبۂ نصیب وقسمت. کشش تقدیر.

— **ودانہ کی بات** ki bāt — (اص) مقدر، تقدیر.

— **وگل** o-gil — (اس. مث) گل وشُل- گل ولای.

— **ونمک** v-nimak — (اس. مذ) مزہ طعم.

آبکار ābkār (اس. مذ) سازندہ وفروشندہ مشروبات الکل.

آبکاری kāri — (اس. مث) مشروبات الکلی سازی. رسومات.

آبنائے ābna'ay (اس. مث) ترعہ.

آبیانہ ābyāna (اس. مذ) بفتح ن. عوارض آبیاری کشتزار کہ بدولت پرداختہ میشود حقابہ.

آباد ābād صف آباد. معمور.

— **کاری** (اس. مث) عمران آباد کردن زمین متروک و یا پیشرفت آبادی در کشور.

آبادی (اس. مث) جمعیت یک دہکدہ. یک قصبہ. یک شہر یا کشور.

آبائی (صف) منسوب بپدران. اجدادی.

آبرو ābroo (اس. مث) بسکون ب. آبرو. اعتبار. حیثیت. پاکدامنی.

— **اتارنا** — utārna

— **بگارنا** — bigārna

— **لینا** — le 'na

معص آبروی کسی را بردن اہانت و بی احترامی کردن.

— **پر حرف آنا** — par harf āna (مص) بی حرمت شدن. بی آبرو شدن.

آبلہ ābla (اس. مذ) بسکون ب و ل مفتوح. آبلہ.

— **پڑنا** — paṛna (مص) آبلہ در آوردن. آبلہ گرفتن.

آ بیل مجھے مار ā bail mujhay mār (ضرب المثل) در موقعی گفته میشود که کسی بدست خود دردسری برای خود ایجاد کند.

آپ āp (ضمیر) ۱. خود. خویش. خودتان. خودشان. ۲. ضمیر تجلیل برای دوم شخص و سوم شخص. جناب عالی. ایشان. تذکر: موقعی که اشاره بذات خداوندی و انبیاء رسل و ائمه میشود کلمهٔ آپ بکار میرود

— **کرنا** — karna (مص) چاپلوسی کردن.

— **اپنے سے** — apnayse (اص) از طرف خود. توسط خود.

— **بھلے تو جگ بھلا** — bhalay to jag bhala (ضرب المثل) کسی که ذاتاً خوب باشد همه مردم را خوب می پندارد. اگر ما خود خوب باشیم تمام مردم با ما خوب خواهند بود.

— **بیتی** — biti (اس. مث) سرگذشت خود.

— **روپ** — roop (اس. مذ) تصویر خویش. عکس خود.

— **سے** — se (قید) خود بخود. ناخواسته. بیخود.

— **سے جانا** — se jāna (مص) ۱. بیهوش شدن. ۲. بدون دعوت بمهمانی کسی رفتن.

— **کاج مہا کاج** — kāj maha kāj (ضرب المثل) کاری را که خود کنی دوبار مکن. کاری را که آدم بدست خودش انجام میدهد بهتر است.

— میں آنا men āna — (اس) بخود آمدن.

آپا āpa (اس مث) ۱۔ خواہر بزرگتر از خانوادہ کہ برادران و خواہران کوچکتر با و خطاب کنند. ۲۔ خود. ۳۔ ہوش و حواس.

— دھاپی dhāpi — (اس مث) خودخواہی. خودغرضی. خودپسندی.

آپے سے باہر ہونا āpay se bāhar hona (اس) ۱. کنترل خود را از دست دادن. ۲. بسیار مغرور شدن.

— میں آنا men āna — (اس) بہوش آمدن. ترک غرور کردن.

— میں نہ رہنا meṉ na rehna — (اس) کنترل اعصاب را از دست دادن. عصبانی و خشمگین شدن.

آپس āpas (قید) بیکدیگر. ہمدیگر. باہم. فیمابین

— کی بات ki bāt — (ترکیب اضافی) بین خودمان. امر خصوصی بین دو نفر.

— کی پھوٹ ki phooṭ — (ترکیب اضافی) مخالفت فیمابین. اختلاف بین خویشان.

— میں meṉ — (قید) باہم.

— میں رہنا meṉ rehna — (اس) ہمزیستی حسن ہمجواری داشتن. ہمزیستی مسالمت آمیز داشتن.

آتا جاتا āta jāta (اس مذ) ۱۔ مسافر. ۲. دانائی و مہارت در موضوعی یا کاری.

آتش باز ātishbāz (صفت) باروت کوب (کسی کہ آتش بازی یعنی ترقہ فشفشہ وغیرہ درست میکند).

— خانہ kāna — (اس مذ) بفتح ن. ۱۔ آتشکدہ. ۲۔ بخاری دیواری.

— کا پرکالہ ka parkāla — (صفت) بفتح ل. ۱۔ ناقلا. آتش پارہ. زرنگ. باہوش. ۲۔ فتنہ برپا کن. شریر. مفسد. مجازاً بمعنی معشوقہ.

— گیر geer — (اس مذ) ۱۔ انبر. ۲۔ قابل احتراق.

آتشک ātishak (اس مث) بیماری کوفت سیفلیس.

آتما ātma (اس. مث) ۱. روح. ۲. محبت پدر و مادر.

مہاتما mahātma (اس. مذ) بزرگترین روح. (این لقب به مرحوم موہن داس کرم چند گاندھی رہبر معروف ہندوستان داده شده است).

آٹا āta (اس. مذ) ۱. آرد. ۲. صف پریده.

— **دال** dāl — (اس. مذ) غذا. رزق. قوت لایموت.

— **گوندھنا** goondhna — (مص) خمیر کردن آرد.

آٹھ āth (عدد) ہشت

— **پہر** pahar — (اس. مذ. قید) ۲۴ ساعت شبانه روز. دائماً. توضیح این که روز بچهار پہر (حصه) و شب نیز بچهار پہر تقسیم میشود و آٹھ پہر شبانه روز است. کلمه پہر در اصل فارسی است.

آٹھواں āthwan / **آٹھویں** āthwin } (ن عدد، صفت) ہشتم. ہشتمین.

آثار ۱. بمعانی که در فارسی دارد. وضع علامات و نشانیهای موجود. مثال: بارش کے آثار نظر آ رہے ہیں bārish ke āsār nazar ā rahay hain یعنی وضع ظاہر نشان میدهد که باران خواهد آمد. ۲. شالوده. زیر بنا.

آج aj (قید) امروز

— **کا دن** kā din — (ترکیب اضافی) امروز. روز موجود.

— **کل** kal — (قید) ۱. امروز و فردا. این ایام. همین روزها. بزودی. ۲. (اس. مث) طفره. تعلل.

آچار āchār / **اچار** achār } (اس. مذ) ترشی که با غذا میخورند.

آداب ādāb (اس. مذ) رفتار خوب. آداب و رسوم گفتن و نوشتن. تربیت. آداب معاشرت. تشریفات. سلام.

— **بجا لانا** baja lāna — / — **عرض کرنا** arz karna — } (مص) بادای احترام سلام کردن.

— وتسلیمات (اس. مذ) تعارفات. سلام احترام آمیز.

آدم (اس. مذ) آدم ابوالبشر.

— گری gari — (اس. مث) انسانیت. آدمیت.

آدمی ādmi (اس. مذ) بسکون د، شخص. آدم. انسان.

آدھ ādh (صف) مخفف آدھا ādha بمعنی نصف. نیم.

آدھا	ādha	(عدد) نصف. نیم.
آدھی	ādhi	آدھا آدھا صف
آدھے	ādhay	نصف ونصف. دونیم.

آدھا پاؤ pāo (صف) نصف ربع یک بشتم. این دو کلمہ معنی قدری وکمی ہم میدہند.

— سیسی sisi — (اس. مث) درد شقیقہ.

آدھی رات rāt — (اس. مث) نیم شب.

آدھے پیٹ paiṭ — (اس. مث) نصف خوراک. نیم خوراک.

آر ār ا. پسوند کہ با اسم استعمال میشود و اسم فاعل میسازد مثل سنار sunar (زرگر)، و لہار luhar (آہنگر)، وگاہی حاصل مصدر مثل پھنکار phunkar (ہیس ہیس مار). ۲. درفش کفاش. ۳. سیخک یا میلہ کوچک آہنی کہ نوک تیز و دستہ چوبی مانند درفش کفاشی دارد و برای راندن چارپا (الاغ قاطر وغیرہ) بکار آن افتادہ بند. در ایران این کلمہ باین معنی در زبان عوام کوکشاد یا سکسکی suksuki (ظاہراً از سکسک کہ در لغت بمعنی اسب کند رو است گرفتہ شدہ است.

آرا āra (اس. مذ) ارہ

— چلانا chalāna — (مص) ارہ کشی کردن. قطع کردن درخت وغیرہ. مجازاً ظلم وستم بید کردن.

آری āri (اس. مث) ارہ کوچک.

آرائش ārāesh باہمزہ (اس. مث) آرایش

— پسند (صف) مایل بآرایش و زینت.

آرام (اس. مذ) آرامش. استراحت. تسکین. صحت. شفا. بہبود.

— پائی pāee — (اس. مث) کفش راحتی دمپائی.

ـــ **پسند** (صف) تنبل . کاهل .
ـــ **طلب** سست .
ـــ **چوکی** chouki (اس . مث) صندلی راحتی .
ـــ **کرسی** korsi

آرپار ārpār (صف) بہر دو طرف . اینطرف و آنطرف . بسر دو سر . از یک طرف بطرف دیگر . سرتاسر . این کلمه در مورد سوراخ سرتاسری نیز بکار میرود .

آرتی ārti (اس . مث) یک رسم مذہبی ہندوان که سر چہار صورتی بت کوچک را در سینی قرار داده بر آن شمع روشن گذارند و ضمن خواندن دعا یا سرود دینی آن را برو در سر بت بزرگ بگردانند و در عین حال موسیقی مخصوص نیز مینوازند .

آرٹ ārṭ (اس . مذ) ہنر . (این کلمه انگلیسی ārt است) .

آرٹکل ārṭikal (اس . مذ) مقاله . (این کلمه انگلیسی artikal است) .

آرڈر ārḍar (اس . مذ) حکم . دستور . (این کلمه انگلیسی ardar است) .

آرڈنری ārḍinary (صف) معمولی . (این کلمه انگلیسی ordinary است) .

آرزو ārzoo (اس . مذ) بسکون ر . تمنا . حسرت . خواہش . آرزو .

ـــ **برآنا** bar āna ـــ (مص) بر آمدن آرزو .
ـــ **برلانا** bar lāna ـــ (مص) برآوردن آرزو .
ـــ **گاہ** (اس . مث) جای امید . کنایه دنیا . جہان .

آرسی ārsi (اس . مث) انگشتری که نگین آن آئینه است و معمولاً زن مخصوصاً عروس بدست میکند .

ـــ **مصحف** (اس . مذ) رسمی است که مسلمانان شبہ قاره در موقع عقد و نکاح ادا کنند و آن عبارت از این است که پس از اجرای صیغه عقد داماد بخانه عروس دعوت میشود . در آنجا عروس و داماد او بروی ہمدیگر نشینند و در وسط آنہا کلام مجید و یک آئینه گذاشته میشود و صفحه سوره اخلاص قرآن باز است . پارچه حریر و غیره بر سر عروس و داماد می اندازند

وزنان اطراف عروس و داماد با اصرار بعروس میگویند چشم باز کن و در آئینہ بنگر عروس باہستگی چشم باز میکند و در آئینہ که عکس داماد در آن پیداست ہمچنین بعضو کلام آہی نگرد. داماد نیز در این وقت صورت عروس را در آئینہ می بیند.

آریا ārya (اس. مذ) قوم آریا.
— سماج samaj — (اس. مذ) گروہی از ہندوان که پیرو دیانند سرس تی یا سرس واتی.
dayānanaad sarasti (saraswāti))
ہستند.
— ورت wart — اس. مذ یکی از اسامی قدیم ہندوستان.

آڑ āṛ (اس. مث) پناہ. کمین. حجاب.
— باندھنا bāndhna (مص) پردہ گذاشتن. حجاب قرار دادن.
— پکڑنا pakaṛna — (مص) ۱. پناہ گزیدن. مخفی شدن. ۲. یک نوع لنگ پہلوانان بندند.

آڑا āṛa (صف) کج. اریب.
آڑی āṛi } غیر مستقیم.
آڑے āṛay
آڑا ترچھا tirchha (صف) کج و معوج.
آڑے آنا āna — (مص) حمایت کردن از کسی کہ بہ مصیبتی گرفتار است.
آڑو āroo (اس. مذ) ہلو.
آڑہت āṛhat (اس. مث) دلالی. حق العمل.
آڑہتیا aṛhatya (اس. مذ) کمیسونر.
آڑھتی aṛhti دلال. واسطہ معاملہ.
آڑی ہیکل āṛi haikal (اس. مذ) یک نوع گردن بند زنان.
آزمائش āzmāesh باہمزہ (اس. مث) آزمایش.
آزمانا āzmāna (مص) آزمودن. آزمایش کردن.
آزمودہ کار āzmooda kār (صف) باتجربہ. تجربہ کردہ. جہاندیدہ. ہوشیار.
آزوقہ (اس. مذ) آذوقہ.

آس ās (س، مث) ۱۔ اُمید،
آسا āsa انتظار کمک۔ اُمید حمایت۔
آشا āsha ۲۔ مخفف آسیا۔

آس اولاد (س، مث) ذریہ۔
آس مراد (س، مث) اخلاف۔

آسامی āsāmi (س، مث) اسامی را ببینید۔

آسائش āsāesh (س، مث) آسایش۔ رفاہ۔ راحت۔

آس پاس ās pās (از حروف اضافہ) در حوالی۔ ہمجوار۔ در اطراف۔

— برسے دلی پڑی ترسے barsay dilli pari tarsay (ضرب المثل) در مورد کسی گفتہ میشود کہ از کسی کہ مفید فایدہ است حقدار استفادہ نکند و دیگران بہرہ مند شوند۔ در فارسی تکلمی آس پاس بزبان عوام فقیر و نادار است۔

آسرا āsra (س، مذ) وسیلہ معیشت۔ وسیلہ حفاظت۔ پناہ۔ اُمید۔

— ٹوٹ جانا toot jāna (مص) — مایوس شدن

— توڑ دینا toṛ dēna (مص) مایوس
— توڑنا toṛna کردن۔

آسکت āskat (س، مث) سستی۔ تنبلی۔ کاہلی۔ بیحالی۔

آسمان āsmān (س، مذ) بسکون س۔ آسمان۔

— پر پہنچنا par pohonchna (مص) — ن اوّل غنہ۔ بحد اعلیٰ رسیدن۔ بدرجہ عالی نائل شدن۔

— پر چڑھنا par charhna (مص) مغرور بودن۔ لاف زدن۔

— پھٹ پڑے phat paray (مص)
— ٹوٹ پڑے toot paray نفرین است کہ بکسی کنند۔ یعنی بغضب خدا گرفتار شدہ بمصیبت سخت دچار شدن۔

— سے باتیں کرنا sebātain karna (مص) ۱۔ بتکبر بخرج دادن۔ مغرور بودن۔ ۲۔ مرتفع و بلند بودن۔

— کا تارا ka tāra (ترکیب اضافی، مجازاً)

نایاب. نادر. کمیاب.

— کے تارے توڑنا ke tāray torna (اس) کار با انجام سخت ترین کار بودن. روگردان بودن از انجام کار مشکل.

آسمانی پلانا āsmāni pilāna (اس) بنگ و چرس بکسی خوراندن.

— گولا gola — (اس. مذ) آفت آسمانی. بلای آسمانی. در مورد تگرگ وغیره که ناگہان موجب خسارت شود استعمال میشود.

آسن āsan (اس. مذ) ۱. چہار زانو مانند جوگی نشستن. ۲. تشک پوست آہو که ہندو ہنگام عبادت بر آن می نشیند. ۳. آن قسمت از ران سوار که بشکم اسب می چسپد.

آسیب āsaib (اس. مذ) با یای مجہول. ۱. صدمہ، آسیب. ۲. دیو. جن. روح خبیث.

— زدہ (صف) جن زدہ.
آسیبی جن شدہ.

آشرم āshram (اس. مذ) محل سکونت جوگی و درویش ہندو. مکتب و مرکز تعلیم مذہب ہندو.

آشنا āshna (اس. مذ) بسکون ش. ۱. آشنا معروف. ۲. مول. رفیق نامشروع زن.

آشیرباد āsheerbād (اس. مث) برکت دعای خیر.

آغا āga (اس. مذ) آقا. مالک. برادر بزرگتر. این کلمه در زبان اردو خطاب بہر دو ایرانی بکار میرود در صورتی که ایران برای زن و خواجه سرا استعمال میشود. مثل آغا بیگم. آغا باشی.

آفت āfat (اس. مث) بتمام معانی که در فارسی دارد.

— ٹوٹنا tooṭna — (اس) وارد آمدن آفت. ببلا گرفتار شدن.

— توڑنا torna — (اس) وحشت ایجاد کردن. ظلم کردن.

— کا پرکالہ ka parkāla — (ترکیب اضافی) آتشپاره. موذی. شریر. مجازاً معشوق.

— کا مارا kā māra — (ترکیب اضافی) ہلاک غمزده.

— مچانا machāna — (مص) فتنہ برپا کردن.

آفتاب āftab (اس. مذ) خورشید. مہر. (در فارسی نور و تابش خورشید را نیز آفتاب گویند).

— برآمد ہونا barāmad ho 'na — (مص) طلوع کردن خورشید. صبح شدن.

— ڈوب جانا doob jāna — (مص) غروب شدن آفتاب.

آفتابی āftabi (صف) ۱. درخشان. ۲. یک نوع آتشبازی.

آفریدی āfreedi (اس. مذ) قبیلہ افغانی نژاد در توار شمال غرب پاکستان

آکاس ākās / **آکاش** ākāsh (اس. مذ) آسمان. جو. فضای بین زمین و آسمان.

آکھ ākh (اس. مذ) بوتہ صحرائی وحشی کہ میوہ آن کیسہ مانند است و چون خشک شکافتہ شود گلولہ ای با ساقہای بسیار نازک و سبک از آن باطراف پراکندہ گردد. چون باد گلولہ را بخانہ کسی آورد آن را بفال نیک گیرند.

در اصفہان آن را قاصد تو در خراسان خوش خبر نامند

آگ āg (اس. مث) آتش. شعلہ. حرارت. مجازاً خشم و غضب. شہوت و نفرت.

— برسانا barsāna — (مص) شلیک کردن توپ و تفنگ. بباران کردن.

— برسنا barasna — (مص) زیاد گرم و داغ شدن ہوا. آتش باریدن.

— بگولا bagola — / — بھبوکا bhabooka — (صف) خشمگین. غضبناک. عصبانی

— پھانکنا phāṉkna — (مص) مبالغہ کردن. دروغ گفتن. بدگوئی کردن.

— پھکنا phukna — (مص) سخت گرم شدن. داغ شدن. سوزش داشتن.

— لگانا lagāna — (مص) روشن کردن آتش. آتش زدن. مجازاً تلف کردن.

— لگنا lagna — (مص) آتش گرفتن. محترق شدن.

آگا āga (اس. مذ) ۱. جلو. پیش. ۲. پیشانی. ۳. جلو خان.

— پیچھا peechha — (اس. مذ) سوابق؛ عواقب. ماضی و آتی. پیش و پس.

آگے āgay (حرف اضافہ) جلو. پیش. در حضور. قبلاً. مدنظر. درآینده. من بعد.

— پیچھے peechhay — (حرف اضافہ) ۱. پس و پیش. ۲. پی در پی. یکی پس از دیگری. ۳. بی ترتیب. بهم خورده. نامرتب. ۴. بموقع. بوقت.

— خدا کا نام khooda ka nām — (اس) این آخرش است. قصه بسر رسید. والسلام نامه تمام.

— دھرا ہے dhara hae — (اس) دوباره بوقوع خواهد پیوست. حتماً پیش خواهد آمد.

— ہاتھ نہ پیچھے پات hāth na peechhay pāt (ضرب المثل) کاملاً مفلس. آس و یاس. لات و لوت.

آل āl (اس. مث) ۱. [illegible] که در فارسی دارد. ۲. علف پیاز. ۳. رطوبت زیر زمینی. ۴. کدوی نرم پوست سبز رنگ که تو خالی است (اس. مذ)

آلا āla (اس. مذ) ۱. طاقچهٔ کوچک بر دیوار که در آن چراغ گذارند. طاقچه. ۲. زخمی که التیام نیافته باشد.

آلائش alāesh (اس. مث) باهمزه. ۱. آلایش. آلودگی. ۲. چرکی. ۳. امعاء و احشاء.

آلاپ ālāp
الاپ alāp
(اس. مث) ۱. آهنگ موسیقی. آواز. زیر و بم آواز. ۲. صحبت. مکالمه.

آلتمغا āltamga (اس. مذ) معنی لغوی مهر قرمز. فرمان شاهی که بر طبق آن عطیه شاهی بکسی تعلق گیرد. مجازاً چیزی یا امری که موجب افتخار باشد.

آلتی پالتی ālti pālti (اس. مث) چهار زانو (در حالت نشسته).

آلس ālas
آلکس ālkas
آلکسی ālkasi
(اس. مث) تنبلی. بطالت. سستی.

آلسی ālsi (صفت) تنبل. بیکار. سست. خواب آلود.

آلو āloo (اس. مذ) سیب زمینی.

آلوچہ ālucha (اس. مذ) بفتح چ. گوجه درختی.

آلہ āla (اس. مذ) بفتح ل. آلت. ابزار. سلاح. وسیلہ.

آلھا ālha (اس. مث) نام یک راجہ (امیر) ہندو کہ بشجاعت معروف بودہ و ہندو بادستان منظومی متعلق باو را مخصوصاً در فصل باران ہای موسمی ہندوستان میخوانند. نام کامل این داستان آلھا اودت ālha udāt است کہ مجازاً معنی صحبت طولانی میدہد.

آم ām (اس. مذ) انبہ.

آم کے آم گٹھلیوں کے دام ām ke ām guṭhliyoon ke dām (ضرب المثل) ۱. بیک کرشمہ دو کار. ۲. معاملہ بی ضرر.

آمد آمد (اس. مث) شہرت و شایعۂ آمدن کسی یا چیزی. نزدیک بفرا رسیدن چیزی.

آمدنی āmdani (اس. مث) بسکون م عایدات. درآمد. عواید.

آمد و خرچ karch _ (اس. مذ) دخل و خرج. درآمد و ہزینہ.

آملہ āmla (اس. مذ) بسکون م و فتح ل. میوۂ سبز رنگی بشکل آلو کہ از آن ترشی میسازند و روغن آن را برای رویدن موی سر بکار میبرند.

آمنا سامنا āmna sāmna (اس. مذ) مواجہہ. در مقابل ہم. رو برو.

آن ān (اس. مث) ۱. لحظہ. ۲. عزت. غیرت. حمیت. شخصیت.

_ **بان** bān (اس. مث) ۱. جاہ و جلال و تجمل. ۲. عہد. پیمان. ۳. مراد. آرزو.

_ **توڑنا** toṛna _ (مص) شکستن عہد. برخلاف رسم اتفاق کردن.

آنا āna (مص) آمدن. وارد شدن. ظاہر شدن. مجازاً متولد شدن. عارض شدن. ۲. توان انجام کاری را داشتن گنجایش داشتن.

آنا پائی āna pāee (اس. مث) غاز و سکہ. پشیز. مجازاً کمل. کاملاً. حداکثر تا یک غاز آخر.

آنت ānt (اس. مث) رودہ. امعاء.

_ **اترنا** utarna _ (مص) مبتلا بفتق شدن. قر شدن.

آنتوں کا قل ہو اللہ پڑھنا āntoṉ ka qul howalla paṛhna (مص) بسیار گرسنہ شدن. گرسنہ بودن.

آنتیں سوکھنا āṉteṉ sookhna (مص) ن اول و دوم غنہ. بشدت گرسنہ شدن.

— **منہ کو آنا** mooṉ ko āna — (مص) سخت غصہ دار شدن. بسیار بیتاب و بیقرار شدن.

آنٹ ānṭ (اس. مث.) ۱. تاب. گرہ. ۲. حسادت. دشمنی. بدخواہی. ۳. خطی کہ زرگر بر طلا یا نقرہ میکشد تا خالص بودن آن را معلوم کند.

آنٹھی ānthi (اس. مث.) ۱. گرہ. ۲. کینہ. عداوت.

آنٹی ānti (اس. مث.) عمہ. خالہ. (این کلمہ ماخوذ از آنت aunt انگلیسی است)

آنچ āṉch (اس. مث.) ن غنہ ۱. شعلہ آتش. حرارت. ۲. زیان. ۳. اندوہ. غم. غصہ.

— **آنا** āna — (مص) صدمہ وارد آمدن. ضرر کردن. زیان دیدن.

آنچل āṉchal (اس. مذ.) گوشہ روسری زنان کہ آن را برای پوشیدن صورت بکار میبرند.

آندھی āṉdhi (اس. مث.) ن غنہ. طوفان باد شدید.

— **کے آم** ke ām — (ترکیب اضافی) چیز ارزان بادآوردہ. یافتہ بدون کوشش.

آنڈ āṉḍ (اس. مذ.) بیضہ انسان. خایہ.

آنسو āṉsoo (اس. مذ.) ن غنہ. اشک.

— **آنا** āna
— **بھر آنا** bhar āna
(مص) اشک ریختن. گریہ کردن.

— **پی جانا** pee jāna — (مص) جلوگیری از گریہ خود کردن. خودداری و تحمل نمودن.

آنک āṉk (اس. مث.) ن غنہ. ۱. نشانی و علامت کہ روی طاقہ پارچہ و عدل مال التجارہ گذاشتہ. حروف روی سکہ. ۲. تخمین. اندازہ. مقیاس. (این کلمہ بمعنی اول در فارسی انگ ang است کہ در تجارتخانہ ها و کارخانجات برای نشانی و آدرس نوشتن روی عدل یا صندوق مال التجارہ و محصول کارخانہ بکار میبرند.)

آنکڑا āṉkṛa (اس. مذ.) ن غنہ. میلہ آهنی با سر کج

که برای چیدن میوه از درخت بکار میرود.
۲. قلاب ماهی گیری. ۳. قبضه. گرفت.

آنکس āṉkas (اس. مذ) قلاب یا میلهٔ آهنی که فیلبان با آن فیل را میراند.

آنکنا āṉkna (مص. ن اول مغنه) ارزیابی کردن. اندازه گرفتن. تخمین زدن.

آنکھ āṉkh (اس. مث. ن مغنه) چشم. نظر. چشمداشت.

— **آنا** āna (مص) درد کردن چشم.
— **آجانا** ā jāna ورم کردن چشم.

— **اوجھل پہاڑ اوجھل** O 'jhal pahāṛ o 'jhal (ضرب المثل) از دل برود هر آنکه از دیده برفت.

— **پھڑکنا** pharakna — (مص) تکان خوردن. پلک چشم. زدن چشم.

— **پھوٹنا** phooṭna — (مص) نابینا شدن.

— **چرانا** churāna — (مص) روگرداندن. اجتناب کردن.

— **چھپکنے میں** chapaknay men — (قید) در یک چشم بهم زدن. در یک آن. در آن واحد

— **ڈبڈبانا** ḍubḍubana — (مص) اشک بچشم آمدن. آماده بگریه شدن.

— **دکھانا** dikhāna — (مص) بیوفائی کردن

— **کھلنا** khulna — (مص) هشیار شدن. متوجه شدن چشم
— **کھولنا** " باز کردن.

— **لڑنا** laṛna — (مص) با اولین نگاه عاشق شدن.

— **مارنا** mārna — (مص) چشمک زدن.

— **مچولی** michowni — (اس. مث) یک نوع بازی کودکان که در آن چشم یک نفر را با دستمال می بندند و دیگران در جاهای مختلف اطراف او قرار میگیرند و کودک چشم بسته شروع میکند به جستجوی آن افراد.

— **ندیده گاڑهے کشیده** — nadida garhae kashida (ضرب المثل) بنعمتی تاز د آخر. در مورد کسی گفته میشود که لیاقت انجام کاری ندارد ولی ادعا زیاد دارد.

— **نیچی کرنا** neechi karna — (مص) شرمنده شدن. خجالت کشیدن.

آنکھوں کا تارا ãnkhoon ka tāra (مص) فرزند عزیز و محبوب.

آنکھیں بچھانا ãnkhen bichhāna (مص) ن اول و دوم غنه. نهایت درجه تکریم کردن کسی در موقع ورود او. استقبال پرشور کردن.

— **پھٹنا** phaṭna — (مص) بهت زده شدن. مبهوت و متعجب شدن.

— **پھیر لینا** phaer le'na — (مص) بی التفات بودن کسی. بی اعتنا بودن. بیوفائی کردن. زیر قول خود زدن.

— **ترسنا** tarasna — (مص) در اشتیاق زیاد و آرزوی دیدار کسی بودن. از دیدار کسی یا چیزی تمتعا محروم بودن.

— **چڑھانا** chaṛhāna — (مص) ۱. خم کردن در حالت عصبانی. ۲. نذر و تسلیم کردن چشم نقرئی یا طلائی بعضی از امامزاده و یا اولیا. الله بمنظور شفا یافتن.

— **سینکنا** saiṉkna — (مص) نگاه و اشتیاق آمیز بزیبا روی کردن.

— **گرنا** girna — (مص) لاغر شدن.

— **نکالنا** nikālna — (مص) باخشم نگریستن.

— **نیلی پیلی کرنا** neeli peeli karna — (مص) سخت خشمگین شدن.

آنکھیں ہوئیں چار دل میں آیا پیار
ãṉkhen hueṉ chār dil men āya pyār (ضرب المثل) این جمله در مورد کسی گفته میشود که در حضور کسی اظهار محبت میکنند. دیدار محبت ایجاد میکند.

آنگن ãngan (مص. مذ) ن اول غنه. حیاط. فضای خانه. صحن.

آنند ãnand ن. مذ) ن ثانی غنه. مسرت خوشحالی داشتن. آسایش.

آنہ ãna }
آنا ãna } (اس. مذ) بفتح ن. سکه یک شانزدهم روپیه که سابقا در هند و پاکستان رواج داشت.

آنی جانی āni jāni (صفت) ناپایدار.

ناستوار . فانی . زودگزر .

آؤ āo فعل امر جمع از مصدر آنا āna (آمدن) بمعنی بیائید .

— **جاؤ** āo jāo (اس . مث) رفتار حرکات رفت و آمد .

— **دیکھا نہ تاؤ** dikha na tāo — (اص) بدون فکر و تامل . بدون عاقبت اندیشی یا سبکری بیدرنگ .

آوارہ āwāra (صف) بفتح ر . لات . ولگرد . بدرفتار . لاابال .

— **گرد** (صف) ولگرد . بدرفتار .

گردی (اس . مث) ولگردی .

آوارگی (اس . مث) بسکون ر . رفتار و کردار ناپسند .

آوارہ مزاج (صف) بی پروا . لاابالی . بی بند و بار .

آواز (اس . مث) انعکاس صدا در ایران بمعنی صدای انسان و موسیقی . مثال : او در رادیو آواز میخواند .

— **بیٹھنا** baeṭhna — (اص) گرفتن صدا .

— **خوان** صف خواننده حرفه ای . آوازه خوان .

— **دینا** de'na — (اص) با صدای بلند کسی را طلبیدن نزد خود . صدا کردن کسی .

— **کرنا** karna — (مص) ۱ . آواز دینا . ۲ . شلیک کردن تیر و تفنگ .

— **دوک میں آنا** ḍuk men̲ āna — (اص) دورگه شدن صدا هنگام بلوغ .

— **غیب** (اس . مث) لسان الغیب . الهام .

آوازہ āwāza (اس . مذ) بفتح ز . ۱ . شهرت . معروفیت . ۲ . طعن

آوازے پھینکنا āwazae phain̲kna (اص) طعنه زدن .

— **کرنا** karna
کسنا kasna } (اص) طعنه زدن بطنز سخن گفتن .

آواگون āwāgawan (اس . مذ) آمد و رفت . مردن و زنده شدن . اعتقاد هندوان به تناسخ که هر جاندار پس از مرگ مطابق اعمالش در مدت حیات دوباره بشکل دیگری زنده میشود .

آوبھگت āo bhagat (اس . مث) تواضع

فروتنی. پذیرائی مہمانہ.

آورد āward (اس. مث) سرودن شعر با مشقت. پیدا کردن دوست یافتن مطلب بزور و اشکال.

آوہ āwa (اس. مذ) بفتح و. کورہ کوزہ گر کورہ شیشہ گری و آجر پزی.

آویزش āwaizish (اس. مث) مجادلہ. درگیری. جدال. زد و خورد.

آویزہ āwaiza (اس. مذ) بفتح ز. گوشوارہ زیور گوش.

آہا ہا āhāha (از اصوات) کلمۂ تحسین کہ در موقع خوش آمدن از چیزی یا کسی گویند. بہ بہ.

آہ بھرنا āh bharna (مص) آہ کشیدن.

— **پڑنا** paṛna — (مص) اثر کردن آہ مظلوم.

— **لینا** le'na — (مص) سبب نفرین کسی بخود شدن. نفرین کسی را برای خود ایجاد کردن.

آہٹ āhaṭ (اس. مث) صدا. صدائی کہ از خوردن یا افتادن چیزی بر چیز دیگر در آید. صدائی آہستہ پا. صدای ضعیف کہ از حرکت چیزی در آید.

— **پر کان ہونا** par kān ho'na -
— **لیٹتے رہنا** latae rehna -
(مص) گوش بزنگ بودن. مترصد بودن.

آہر جاہر āhar jāhar (اس. مث) آمد و رفت. ایاب و ذہاب.

آہون ā'on (اس. مث) ن غنہ. مادۂ بلغمی کہ در کسالت پیچش خارج میشود.

آیا āya (اس. مث) ۱. للہ پرستار. ندیمہ. ۲. فعل ماضی مذکر مفرد از مصدر آنا āna (آمدن) یعنی آمد ۳. کلمہ استفہام کہ در فارسی نیز بکار میرود.

— **گری** gari — (اس. مث) للہ گی. پرستاری و مواظبت از کودک

— **گیا ہونا** gaya ho'na — (مص) از خاطر رفتن فراموش شدن.

آئے دن a'e din (قید) اغلب اوقات. مکرر. ہموارہ. ہمیشہ.

— **آئے کی خوشی نہ گئے کا غم** ki Kushi na ga'e ka gam (ضرب المثل) نہ از بدست آمدن چیزی خوشحال و نہ از دست دادن

چیزی غمگین. بی تفاوت.

— ہوش جانا hosh jāna — (مص، حو) پرت شدن. مضطرب و دستپاچہ شدن.

آئی āee (اس، مث) ۱. مرگ. فوت.

۲. فعل ماضی مفرد مونث از مصدر آنا ana (آمدن) بمعنی آمد.

— پر نہیں چوکتے ہیں par naheen chocktae hen (اص) آنچہ در دل میگذرد فوراً بزبان میاورد. حاضر جواب است.

آئیں a'en ان غذ. ۱. یکی از آواہا کہ در حالت تعجب، استفہام ادا میشود. ۲. فعل امر برای سوم شخص جمع از مصدر آنا āna (آمدن) بمعنی بیائید.

— بائیں شائیں bā'en shā'en (اس، مث)

ن غذ. سخنان بی معنی و نامربوط. مزخرف، کلام بیہودہ و بی معنی.

آئین āeen (اس، مذ) ۱. آئین. قانون. ۲. زینت

— دیوانی قانون مدنی.

— عدالت قانون قضائی.

— فوجداری قانون جزا.

— جاری ہونا jāri ho'na — (مص) اجرا شدن قانون.

آئینہ āeena (اس، مذ) بفتح ن. آئینہ.

— بنا دینا bana de'na — (اص) حیران مات کردن. ۲. براق و درخشان کردن.

— دار (صف) منظر. مبین. نشان دہندہ.

— کا گھر ka ghar — (اس، مذ) انگشتری کہ نگین آئینہ دارد.

★

ا

اب ab (قید) حال۔ حالا۔ اکنون۔ فعلاً۔ الآن۔ فی الحال۔ این ایام۔

— تب tab — (قید) طفرہ۔ خلف وعدہ۔

—— کرنا karna — (مص) طفرہ زدن (رفتن) امروز و فردا کردن۔ عقب انداختن۔

—— ہونا ho'na — (مص) در حالت احتضار بودن۔

— سے دور se door — (قید) خدا نکند۔ خدا نخواستہ۔

— نہ تب na tab — (قید) نہ حالا نہ بعد۔ ہرگز۔ ہیچ وقت۔

ابھی abhi (قید) ہمیں حالا۔ فوراً۔ ہنوز۔

— دلی دور ہے dilli door hae — (امث) انجام کار بعید بنظر میاید۔

— سویرا ہے savaira hae — (امث) ہنوز وقت باقی است۔ ہنوز بیشود۔ حیران کرد۔

ابا abba (اس۔ مذ) پدر۔ پدر بزرگ۔

— جان jān — (اس۔ مذ) پدر جان۔

— جانی — jāni
— جی — ji
— حضور — hozoor
— میاں — myān
} (اس۔ مذ) پدر جان (در خطاب اطفال بپدر خود۔)

ابو abboo (اس۔ مذ) پدر

ابال ubāl (اس۔ مذ) ۱۔ جوشش (مایع)، غل۔ ۲۔ غضب۔ خشم۔

— آنا — āna
— اٹھنا — uṭhna
} (مص) شروع بجوشیدن کردن۔ جوشیدن۔ غل خوردن۔

ابالا ہوا ubāla hu'a
ابالی ہوئی ubāli hu'i
ابالے ہوئے ubālay huay
} (صف) جوشیدہ۔ آب پز۔ مجازاً بی مزہ وغیرہ۔ چرب۔

— سبالا subāla — (صف) غیر چرب۔ بی طعم۔ بی مزہ۔

ابالنا ubālna (مص) جوشانیدن۔ آب پز کردن۔

ابتر abtar (صف) بد۔ ناقص۔ پریشان۔ فاقد۔

صفات خوب. بی ترتیب.

ابتری (اس. مث) بی ترتیبی. بی نظمی. فساد فقر.

ابٹن ubṭan } (اس. مذ) یک نوع مایع معطر که
ابٹنا ubaṭna } برای نرم کردن و معطر شدن قبل

از شب زفاف به بدن عروس میمالند و یا استحمام میکند.

ابجد خوان (صف) نوآموز. مبتدی.

ابخرہ abka'ra } (اس. مذ) بفتح ر. ابخرہ
ابخرے abkarey } جمع بخار.

ابخرے دماغ کو چڑھنا damag ko – charhna (مص) مخبط شدن. دیوانه شدن.

ابر abr (اس. مذ) ابر.

– **گھر آنا** ghir āna (مص) تراکم شدت ابر.

– **مردہ** murda بفتح د (اس. مذ) اسفنج.

ابرک abrak (اس. مث) نوعی فلز شفاف و نازک مانند شیشه که در تزیینات بکار میرود. ترق.

ابرو پر بل آنا abroo par bal āna
– – **پڑنا** parna – – – –

(مص) خم بابرو آمدن. ناراحت شدن خشمگین شدن.

ابری abri (اس. مث) کاغذ رنگارنگ بشکل ابر که معمولاً بر روی جلد کتاب می چسبانند (در فارسی ابرو باری است).

– **تلوار** talwār – (اس. مث) شمشیری که تیغهٔ فولادی موجدار دارد.

ابسانا ubsāna (مص) گنداندن. ترشانیدن.

ابسنا ubasnā (مص) گندیدن. فاسد شدن. متعفن و پوسیده شدن.

ابکائی ubkāee (اس. مث) اخ. حالت استفراغ.

– **آنا** āna (مص) استفراغ کردن. قی کردن.

اُبل ubal فعل امر از مصدر ابلنا ubālna بمعنی جوشیدن. جوشش خوردن. غل خوردن. ورم.

– **آنا** āna – (مص) ورم کردن. ورم حدقهٔ چشم.

– **پڑنا** parna – (مص) عصبانی شدن. بجوش آمدن. از کم ظرفی بد و بیراه گفتن.

ابلنا ubalna (مص) جوشیدن (مایع). غل خوردن. لبریز بودن. مغرور و کم ظرف بودن. متورم شدن. بالا آمدن.

ابوج abooj (صف) کودن. خرف

ابوجھ aboojh کند ذہن. دیر فہم.

ابھار ubhār (اس. مذ) ورم. برآمدگی. چاقی.

— **دینا** de'na — (مص) ۱. بلند کردن چیزی از زمین. ۲. اغوا کردن. تحریک کردن.

ابھارنا ubhārna (مص) ۱. بلند کردن. برداشتن از زمین. ۲. تخلیه بار از کشتی. ۳. ترغیب کردن. شوراندن.

ابھاگ abhāg (صف) بدبخت.
ابھاگی abhāgi بینوا.

ابھاگن abhāgan (صف. مث) زن بدبخت و بینوا.

ابھر آنا ubhar āna (مص) نمودار شدن. ظاهر شدن.

— **چلنا** chalna — (مص) شروع برشد و نمو کردن. شروع بترقی و پیشرفت کردن.

ابھرنا ubharna (مص) متورم شدن. برآمدن. ظاهر شدن. از کم ظرفی مغرور شدن.

ابے abe (از اصوات) آهای (در خطاب تحقیر آمیز) مروک. این کلمه در خطاب بدوست صمیمی نیز ادا میشود.

— **تبے کرنا** tabe karna — (مص) در صحبت بی ادب بودن. با تحقیر صحبت کردن.

اپاہج apāhaj (صف) مفلوج. معلول. خسته و مانده. آدم تنبل و بی خاصیت.

اپج upaj (اس. مث) ۱. محصول. حاصل (کشاورزی) ۲. نیروی تخیله. ابداع. عقیده و مطلبی که بدون مطالعه قبلی و ارتجالاً اظهار میشود.

— **لینا** le'na — (مص) ابداع کردن. مطلب تازه گفتن. ابتکار کردن.

اپجنا upajna (مص) رشد کردن. بوجود آمدن. بارور شدن. بہستی در آمدن. ظاهر شدن. بخیله خطور کردن.

اپدیش updaish (اس. مذ) نصیحت. پند. وعظ. دستور.

اپدیشک updaishak (صف) ناصح.

اپرادھ aprādh (س. مذ) جنایت. جرم. بزه. تعدی. تکلف.

اپرادھی aprādhi (صف) بزهکار. مجرم. جنایتکار.

اُپلا upla (س. مذ) تپاله خشک شده گاو و گاومیش که بعنوان هیزم بکار میرود.

اپنا apna
اپنی apni
اپنے apnay
۱- (ضمیر ملکی) متعلق بخودم بخودش. ۲- خویش. خویشاوند. متعلق. ۳- همدرد. رفیق. همراه.

اپنا اپنا (صف) هرکس مال خودش را. بترتیب مالکیت و تعلق. جدا جدا.

— **الّو سیدھا کرنا** uloo sidha karna (مص) تحقیق کسی منظور نفع شخصی تامین منظور با حیله و تزویر.

— **پرایا کرنا** parāya karna (مص) رو در بایستی کردن.

— **پیٹ تو کتا بھی پالتا ہے** pait to kutta bhi pālta hae (مص) در علامت کسی بکار میرود که فقط بنفع خودش کار میکند و قدمی در راه خیر دیگران بر نمیدارد.

— **ٹھکانا کرلینا** thikana kar lena (مص) در موقعی گفته میشود که تدبیری بکار نیامده تدبیر دیگری باید بکار برد.

— **جی** ji (مص) دلم خواست. دلم میخواهد (در رد اعتراض و در حالت کسی گفته میشود).

— **سا منہ لے کر رہ جانا** sa munh le kar reh jana (مص) مجاب شدن برخلاف امید خفیف شدن. شرمنده شدن.

— **سر کھاؤ** sar khao (مص) موقعی که کسی نصیحت و صلاح اندیش دیگری توجه ندارد گفته میشود که بعنی آنچه خواهی بکن است.

— **کرنا** karna
— **کرلینا** kar lena
(مص) چیزی یا کسی را متعلق بخود کردن.

— **لہو بہانا** lahoo bahāna (مص) خودکشی کردن. انتحار کردن.

— **منہ بنواؤ** munh banwao (مص) لیاقت پیدا کن.

اپنائیت apnāeeyat (اِ س۔ مث) خویشاوندی. قرابت. یگانگی.

— **اپنی اپنی ڈفلی اپنا اپنا راگ** — ḍafli apna apna rāg (اِ یا عبارت) بعنوان مثل در مورد افراد یک جمع که هر یک نظر خاص داشته باشد و اتفاق آرا نباشد بکار میرود.

— **بات پر اڑ جانا** — bāt par aṛ jāna (اِ مص) در نظریه خود اصرار و پافشاری کردن.

— **بلا سے** bala se — (اِ ص) بما چه مربوط است. بجهنم. بدرک.

— **پڑنا** paṛna — (اِ مص) در فکر خود بودن.

— **پیٹھ دکھائی نہیں دیتی** — peiṭh dikhāee naheen de'ti (اِ ص) عیب شخص بنظر خودش نیاید.

— **چھاچھ کو کوئی کھٹا نہیں کہتا** — chhachh ko koee khaṭṭa naheeṉ kehta (ضرب المثل) کسی نگوید که دوغ من ترش است.

— **ڈیڑھ اینٹ کی مسجد الگ بنانا** — ḍairh eenṭ ki masjid alag banāna (اِ مص) در موقعی گفته میشود که کسی نسبت بموضوعی یا کاری که عموم مردم قبول کرده اند نظر خاص خود را ابراز دارد یا بکار بندد. تکروی کردن.

— **راہ پکڑو** rāh pakṛo — (اِ ص) بتو مربوط نیست فضول نکن. دخالت نکن.

— **سی** si — حتی الامکان.

— **کرنی اپنی بھرنی** — karni apni bharni (ضرب المثل) هر کس نتیجه عمل خود را بدست میآورد. بجز از گذشته ندروی.

— **کھال میں مست** — khāl meṉ mast. (اِ ص) خوشحال بر بینه. درباره کسی گفته میشود که از وضع خود بهر شکل باشد راضی است.

— **گلی میں کتا بھی شیر ہوتا ہے** — gali meṉ kotta bhi shere hota hey (ضرب المثل) سگ در خانه صاحبش شیر است. هر کس در محل خودش قوی و با نفوذ است.

اپنے apnay (ضمیر ملکی در حالت جمع) ا. خود.

۲. خوشامدان.

— آپ āp — (قید) از روی بی اختیاری. خودبخود.

— کہے کا — kahe ka — (صف) لجوج. خودرای.

— منہ میاں مٹھو بننا — munh myān miṭhoo bānna · (مص) خودستائی کردن. از خود تعریف کردن.

— نام کا ایک nam ka aik — (صف) لجوج. خودرای. یک دنده.

اپنانا apnāna (مص) بخود اختصاص دادن. اختیار کردن.

اپنیشاد opaneshād (اس. مث) کتاب مذہبی و عرفانی ہندوہا.

اپنشد opaneshad (اس. مث) مخفف اپنیشاد.

اپھار aphār (اس. مذ) نفخ شکم.

اپھرنا apharnā | اپھرجانا aphar jāna | (مص) نفخ کردن شکم. مجازاً مغرور شدن.

اتاپتا ata pata (اس. مذ) اشاره. نشان. آدرس.

اتار utār (اس. مذ) ۱. شیب. نشیب. تنزل. کسر قیمت. جزر دریا. ۲. صدقه.

— چڑھاؤ charhāo — (اس. مذ) نشیب و فراز. پستی و بلندی.

— دینا de'na (مص) کندن (لباس). پائین کشیدن چیزی را.

— لینا — le'na (مص) ۱. جای دادن. در منزل جای دادن. ۲. عریان کردن. کندن لباس. ۳. نقل کردن. استنساخ کردن.

اتارا utāra (اس. مذ) ۱. عبور. توقف موقت قافله بمنزل وسط راه. ۲. لنگرگاه. بارانداز کشتی. ۳. دعا و عملیات برای دفع بلا. ۴. شیب.

— اتارنا utārna (مص) دعا و عملیات برای دفع بلا کردن. صدقه دادن.

اتارن utāran | اترن utran | (اس. مذ) لباس پوشیده، چیز دوچ کهنه. البسه مستعمل.

اتارنا utārna (مص) ۱. پائین آوردن. پیاده کردن (بار). ۲. تحقیر کردن. ۳. دعا و عملیات کردن

بمنظور دفع بلا. ۴. فرو بردن (غذا) نازل کردن ۵. رفع نمودن گلایه و شکایت. جواب دادن به اتهام. ۶. کندن (لباس). ۷. تراشیدن مو ۸. قطع کردن. منفصل نمودن. ۹. اقامت دادن. مقیم کردن. ۱۰. کشیدن (تصویر یا نقشه).

اتالیق atāleeq (صف) معلم آداب معاشرت مربی شخصی. لله.

اتائی atāee (س. مذ) کسی که هنر یا پیشه ای را که مورد نیاز نباشد از لحاظ شوق که بان دارد میاموزد.

اتر uttar (س. مذ) ۱. شمال. ۲. جواب.

اترا utra (صف) ۱. معزول شده. ۲. لباس مستعمل.

— **شحنه مردک نام** — shahna mardak nām (ضرب المثل) در مورد کسی که رتبه عالی داشته و معزول شده و احترام خود را از دست داده بکار میرود.

اتر آنا utar āna (مص) از بالا بپائین آمدن. نزول کردن.

اترانا itrāna (مص) بیجا افتخار کردن. اظهار غرور کردن. ناز کردن. کم ظرف بودن.

اترانا utrāna (مص) بر سطح آب قرار گرفتن. شناور بودن.

اترائی utrāee (س. مث) ۱. شیب سرازیری. ۲. کرایه حمل با کشتی. اجرت یا کرایه حمل چیزی از کوه بپائین.

اتر پڑنا utar paṛna (مص) ۱. پیاده شدن. ۲. آماده انجام کاری شدن. کمر بستن برای انجام کاری.

— **جانا** — jāna (مص) از بالا بپائین آمدن. لاغر شدن.

— **کے** — ke (وجه وصفی) در درجه دوم. در مرتبه کمتر و پائین تر.

اترسوں atarsoon (س. مذ. مث) روز بعد از پس فردا. روز قبل از پریروز.

اترنا utarna (مص) پائین آمدن یا رفتن. پیاده شدن. وارد شدن. بیرون از مشغولیت درآمدن. تنزل کردن قیمت.

اتروانا uterwāna (مص) با کمک کسی پیاده کردن. بالواسطه پائین آوردن چیزی.

اتنا utna (صفت) این قدر. این مقدار.
اتنی utni تا این حد. تا اینجا. این اندازه.
اتنے utnay تنا سا sa (صفت) کم. کمی

— اتنا ہی utnāhi (صفت) ہمین قدر. ہمین اندازه.

— اتنے میں meṇ (قید) دراین اثنا

اتو uttoo (س. مذ) آلتی که با آن گل و بوته بر پارچه زنند و گل و بوته.

— کرنا karna (مص) ۱. گل و بوته زدن پارچه با اتو. ۲. سخت کتک زدن کسی که جای ضربه بر بدن مضروب باشد.

— کر ڈالنا kar ḍālna (مص) سیاه کردن بدن کسی از ضربه کتک.

اتوار itwār (س. مذ) یکشنبه.

اتھاہ athāh (صفت) بسیار عمیق. ژرف.

اتھک athak (صفت) زنجیر. سخت بجنگش خستگی ناپذیر

اتھلا uthla (صفت) کم عمق. سطحی.
اتھلی uthli

اتھلے uthlay (صفت) کم عمق. سطحی

اتھلا پن uthlā pan (س. مذ) کم عمقی. سبکسری.

اتھلنا uthalna (مص) برہم زدن. درہم برہم کردن.

اٹاری aṭāri (س. مث) بالاخانه. طبقه دوم منزل

اٹالا aṭāla (س. مذ) ۱. پا بر جا. ثابت. ۲. اثاث البیت. آل و اشغال. چیزهای مستعمل که در یکجا جمع شده باشد. خرت و پرت.

اٹ سٹ aṭ saṭ (س. مث) ۱. صحبت بی تامل. ۲. توطئه
انٹ شنٹ anṭ shanṭ سازش. دغا. فریب.

اٹک aṭak (س. مث) مانع. محظور. گرفتاری. قید. گیر.

— جانا jāna (مص) گرفتار شدن. گیر افتادن. متوقف شدن در انجام کاری.

اٹکا دینا aṭka dena (مص) آویختن. آویزان کردن. معلق کردن.

— رکھنا rakhna (مص) بتاخیر انداختن. معلق نگاه داشتن.

اٹکانا aṭkāna (مص) مانع شدن. گیر انداختن. معطل نگہداشتن. آویختن مجازاً در پرداخت وجہ یا ادا کردن چیزی تاخیر کردن.

اٹکاؤ aṭkāo (اس. مذ) مانع. محظور. گیر. قید.

اٹکل aṭkal (اس. مث) قیاس. تخمین. بدیہہ.

— پچو pachchoo — (قید) از روی بی تحقیق. قیاس.

— سے se — (قید) تقریبی. حدس. فرض. تخمین.

اٹکلنا aṭkalna (مص) تخمین زدن. قیاس کردن. متعین کردن. حدس زدن.

اٹکن بٹکن aṭkan baṭkan (اس. مذ) یک نوع بازی است چنین اطفال کریا عبارت اٹکن بٹکن دہی چٹیک dhi chaṭaik شروع میشود.

اٹکنا aṭakna (مص) گیر افتادن. متوقف شدن گرفتار شدن. گلو گرفتن. لکنت داشتن. تردید کردن.

اٹکھیلی aṭkheli (اس. مث) ا. شوخی مزاج. ۲. ناز و عشوہ.

اٹل aṭal (صف) غیر قابل برگشت. ثابت. مصمم. تغییر ناپذیر. پابرجا. محکم.

اٹم aṭam (اس. مذ) انبار. تودہ. کپہ.

اٹنا aṭna } (مص) گرد آلود شدن.
اٹ جانا aṭ jāna }

اٹنگا utanga (اس. مذ) لباس کوتاہ. لباسی کہ تا بالای زانو باشد.

اٹواٹی کھٹواٹی aṭvaṭi kaṭvāṭi (اس. مث) تخت خواب چوبی خرد و خمیر شدہ

— — لے کر پڑے رہنا lay kar paṛay rehna (مص) درحالت غم و غصہ یا قہر و غضب از مردم دوری کردن.

اٹھ uṭh فعل امر از مصدر اٹھنا uṭhna (بمعنی برخاستن) برخیز. پاشو. بلند شو.

— جانا jāna — (مص) برخاستن. خاتمہ یافتن. مجازاً ناپدید شدن.

اٹھا aṭṭha (اس. مذ) ورق ہشت لو در بازی ورق.

اٹھا uṭha فعل امر از مصدر اٹھانا uṭhāna - (بمعنی برداشتن) بردار. بلند کن. برچین.

— **بیٹھنا** baeṭhna (مص) ۱. خرج کردن پول. ۲. قطع رابطہ کردن.

— **بیٹھی** baeṭhi (اس. مث) بیقراری. نشست و برخاست مکرر.

— **دینا** de'na (مص) ۱. بیرون کردن کسی از جائی. ۲. خرج کردن. ۳. بیدار کردن. ۴. برداشتن.

— **ڈالنا** dālna (مص) بیجا خرج کردن پول.

— **رکھنا** rakhna (مص) بتعویق انداختن پس انداز کردن. عقب انداختن.

— **لینا** le'na (مص) برداشتن از زمین. بلند کردن از زمین. مجازا رفع کردن.

اٹھارہ aṭṭhāra (عدد) بفتح ر. ہجدہ.

اٹھاسی aṭṭhāsi
اٹھاسی aṭṭhāsi (عدد) ہشتاد و ہشت.

اٹھان uṭhān (اس. مث) ۱. صعود. برآمدگی. ۲. ابتدائی جوانی. شباب.

اٹھانا uṭhāna (مص) ۱. برداشتن از زمین. بلند کردن از زمین. بالا بردن. ۲. برپا داشتن. ۳. بیدار کردن. مجازا ترغیب کردن. ۳. برچیدن (دانہ). ۴. تحمل کردن. ۵. خرج کردن. مصرف کردن.

اٹھانوے aṭṭhānway (عدد) نود و ہشت.

اٹھاو چولہا uṭhā'oo chulha (صف) خانہ بدوش. بی خانمان. کسی کہ دریک جا اقامتی دائم نگزیند و دائما سرگردان است.

اٹھاون atthāwan
athāwan (عدد) پنجاہ و ہشت.

اٹھائیس aṭṭhāees (عدد) بیست و ہشت.

اٹھائی گیرا uthā'ee geera (صف) بدکار. عیار. بدجنس. دزد. جیب بر.

اٹھتا جوبن uṭhta joban (اس. مذ)
اٹھتی جوانی uṭhti javāni (اس. مث) شباب. جوانی.

اٹھتر aṭhattar (عدد) ہفتاد و ہشت.

اٹھنا uṭhna (مص) برخاستن. برپا شدن. بیدار شدن از خواب. خلاص شدن از بیماری. شفا یافتن. از زمین رفتن. مصرف شدن.

— **بیٹھنا** baeṭhna — (اس. مذ) نشست و برخاست (با کسی)، همنشینی.

اٹھنی aṭhanni (اس. مث) نیم روپیه.

اٹھوارا athwāṛa (اس. مذ) یک هفته. مدت هشت روز

اٹھوانا uṭhvāna (مص) موجب و سبب برخاستن شدن. بدست دیگری چیزی را از زمین بلند کردن. وادار کردن کسی بخرج کردن پول.

اٹھوانسا āṭhwānsa (صف) هشت ماهه بدنیا آمده. تولد شده در هشت ماهگی مادر. مجازاً دائم المریض.

اٹھی پینٹھ آٹھویں دن utthi painṭh āṭhwin din (ضرب المثل) کار امروز بفردا مفکن. تا تنور گرم است نان بپز.

اٹھتے جوتی بیٹھے لات uṭṭhay joeti baiṭhay lāt (ضرب المثل) نگهداشتن کسی را با نهایت ذلت و خواری و بی آبروئی.

اٹیچی aṭaichee (اس. مث) بقچه. چمدان چرمی کوچک (این کلمه از انگلیسی aṭṭaiche case خذ شده است).

اٹیرن aṭairan (اس. مذ) ماسوره. نی که نخ قبل از کلاف شدن بدور آن پیچیده میشود.

اجابت ijābat (اس. مث) ۱. قبول شدن دعا. ۲. در اصطلاح طبی کارکردن شکم.

اجاتی ajāti (صف) کسی که اصلیت و قومیت خود را از دست داده است خارج از قوم وقبیله.

اجاره ijāra (اس. مذ) بفتح ر ۱. مقاطعه کاری. ۲. کرایه.

دار (صف) ۱. مقاطعه کار. ۲. ملاک.

اجاڑ ujāṛ (صف) خراب. ضایع. ویران. تباه. برباد. تلف شده.

اجاڑو ujaṛoo (صف) تلف کننده. ولخرج. تباه کننده.

اجاڑنا ujāṛna (مص) ضایع کردن. ویران کردن. تباه کردن. برباد دادن.

اجاگر ujagar (قید) ۱. روشن. نورانی. ۲. بیدار ۳. جالب توجه.

اجالا ujāla (اس۔مذ) روشنائی۔ نور۔ آفتاب طلوع فجر۔ رونق۔

اجالنا ujālna (مص) صیقل کردن۔ درخشان کردن۔ جلا دادن۔

اجڈ ujaḍ (صف) لجوج۔ جاہل۔ احمق۔ بی سواد۔ بی تربیت۔ عاری از تہذیب و تمدن۔

اجڑا ujṛa } (صف) ویران۔ تاراج
اجڑی ujṛi } تباہ شدہ۔ برباد رفتہ۔
اجڑے ujṛay } بی رونق۔

اجڑا پجڑا ujṛa pujṛa (صف۔مذ) }
اجڑی پجڑی ujṛi pujṛi (صف۔مث) }
ویران۔ مخروبہ۔ بی رونق۔

اجڑنا ujaṛna (مص) مخروب و متروک شدن۔ غارت شدن۔ از بین رفتن۔ برباد رفتن۔

اجگر ajgar (اس۔مذ) اژدہا۔

— کے داتا رام ke dāta rām —
(ضرب المثل) خدا به آدم بی دست و پا و بی حرکت ہم رزق میرساند۔

اجلا ujla } (صف) سفید۔ پاک۔
اجلی ujli } روشن۔ براق۔
اجلے ujlay }

اجلاس (اس۔مذ) جلسہ۔ نشست۔ اجلاسیہ۔ دورہ جلسات۔ اجلاس فرما۔ رئیس جلسہ۔

اجلنا ujalna (مص) درخشیدن۔ جلا داشتن۔ بارونق شدن و بودن۔

اجوائن ajwāen (اس۔مث) رازیانہ۔

اجھالنا ujhālna (مص) ریختن مایع از ظرفی بظرف دیگر۔

اجھر ujjhar (صف) ماجراجو۔ اہل دعوی۔

اجی aji (از اصوات) مخفف ای جی۔ در خطاب بکسی برای جلب توجہ گفتہ میشود و بمعنای ای آقا۔

اجیالا ujyāla (اس۔مذ) روشنائی۔ درخشش۔ ضد تاریکی۔ رونق۔

اجیت ajeet (صف) رام نشدنی۔ مغلوب نشدنی۔ غیر قابل تسخیر۔ شکست ناپذیر۔

اجیرن ajeeran (قید) ناگوار، غیر قابل تحمل، دشوار، وبال.

اچاپت uchāpat (اس، مث) ۱. خرید نسیہ، نسیہ خوری. ۲. حیلہ بیشرفانہ.

اُچاٹ uchāt (صف) ناراضی، متنفر، غمگین، بیزار، دلسرد، ناراحت، افسردہ خاطر.

— **دینا** de'na (مص) بیزار و متنفر کردن کسی.

— **ہونا** ho'na — (مص) بیزار شدن، دل کندہ و دلسرد شدن.

اچاٹنا uchaṭna (مص) بیزار کردن، دلسرد کردن، افسردہ نمودن.

اچار achār (اس، مذ) آچار را ببینید، ترشی.

— **ڈالنا** — dālna (مص) ۱. ترشی انداختن. ترشی درست کردن. ۲. چیزی را بدون علت تدنی نگہداشتن یا معوق گذاشتن.

— **کر دینا** — kar de'na (مص) سخت کتک.

اچانک achānak (قید) ناگہان، ناگہانا. اتفاقاً، فوراً، یک مرتبہ.

اچٹنا uchaṭna (مص) ۱. دل شکستہ و افسردہ شدن. ۲. بخطا رفتن تیر. ۳. جدا شدن.

اچرج achraj (صف) نادر، کمیاب، عجیب.

اچک uchak (اس، مذ) ۱. بلندی (از سطح) برآمدگی، برجستگی. ۲. فعل امر از مصدر اچکنا uchakna بمعنی بپر، جست بزن، برجہ.

— **جانا** jāna — (مص) برجستن.

— **لے جانا** le jāna — (مص) کش رفتن. وزدیدن با تردستی، برداشتن و فرار کردن.

اچکا uchakka
اچکی uchakki
اچکے uchakkay
(صف) کسی کہ چیزی را ناگہان برداشتہ فرا میکند، کشو زن. جیب بر، بردار و در رو.

اچکاپن uchakka pan (اس، مذ) کشو زنی، جیب بری.

اچکن achkan (اس، مث) کت یقہ دار، سرداری یقہ دار، کت بلند یقہ دار.

اچکنا uchakna (مص) برجستن، پریدن بہ بالا، بلند شدن از زمین.

اچنبھا achaṉbha (اس، مذ) شگفت، حیرت، تعجب.

اچنبھے میں رہنا achanbhay men rehna (مص) متحیر بودن. بہت زده شدن. مبہوت شدن.

اچوک achook (صف) کسی کہ در نشانہ گیری خطا نمیکند.

اچھا achchha
اچھی achchhi
اچھے achchhay
(صف) خوب. عالی. درست. زیبا. مفید. تندرست. بلی. عجب. کرا اینطور!

اچھا بھلا bhala (صف) تندرست. سالم. شرافتمند

— **خاصا** (صف) بی کم وکسر. بی عیب. منزه. پاک.

— **لگنا** — lagna (مص) مطبوع و دلپسند شدن. زیبا بنظر آمدن.

— **ہی اچھا** — hi achchha (قید) از ہر جہت وبجا وسزاوار. کاملا درست وخوب

اچھی طرح tarah — (قید) بطور کامل. بطور دلخواه.

— — **سے** se — (قید) با توجہ خاص با وقت زیاد. کاملا. با رضا و رغبت. بخوبی.

اچھالنا uchālnā (مص) بالا انداختن مجازا مشہور کردن. بلند و مرتفع کردن.

اچھلنا uchhalna (مص) برجستن. بوجد آمدن. از خوشحالی حرکت ناگہانی کردن. جہیدن.

اچھل پڑنا uchchal paṛna (مص) از شادی یا غضب یا ترس از جا پریدن.

— **کود** — kood (اس. مث) جست وخیز.

اچھت achhat (صف) نو. استعمال نشده بکار برده نشده.

اچھو uchchu (اس. مذ) گلو گرفتگی در حال بلعیدن چیزی. خفگی. اختناق.

— **لگنا** — lagna
— **ہونا** — ho'na
(مص) خفہ شدن. در حال بلعیدن چیزی گرفتن گلو در موقع خوردن چیزی.

اچھوت achhoot (اس. مذ) ا. نجس. لمس نکردنی. ناپاک. پست ترین طبقہ از طبقات اجتماعی ہندو کہ نجس محسوب میشود و کارہای پست

مثل زنگری وکناسی باشا معمول میشود. ۲. است
نخورده.

اچھوتا achhuta (صفت) پارسا، منزه
اچھوتی achhuti آلوده نشده، مصرف
اچھوتے achhutay نشده، دست نخورده.
بکر، پاک.

احاطہ ahāta (اس، مذ) بفتح ا چهار دیواری.
حصار، محوطه.

احدی ahdi (صفت) ۱. کاہل بست.
تنبل. ۲. (اس، مذ) یک نوع سرباز که در لشکر
سلاطین مسلمان ہندوستان بوده است)

احسان مند ehsān mand (صفت) متشکر،
ممنون، حقشناس، سپاسگزار.

— **مندی** (اس، مث) حق شناسی، سپاسگزاری،
امتنان.

— **اتارنا** utārna (مص) جبران کردن
احسان، نیکی کردن درمقابل نیکی.

احمدی ahmadi (صفت) ۱. فردی از فرقه
قادیانی. ۲. سکه طلائی که درزمان تیپو سلطان
پادشاه میسور (در جنوب ہند) رواج داشته است.

اخبار akhbār (اس، مذ) روزنامه.

— **نویس**. مخبر. اخباری، متعلق بروزنامه.

اختر بختر aktar baktar (اس، مذ)
اخترا بخترا aktara baktara مال و متاع،
دارائی منقول، اثاث البیت.

اختر شماری. (اس، مث) گذراندن شب
با بیقراری.

اخ تھو ak thoo (از اصوات) در موقع اظهار
نفرت و انزجار گویند.

اخروٹ akrot (اس، مذ) گردو.

اخلاص مند (صفت) دوست صمیمی، مخلص

— **مندی** (اس، مث) صمیمیت.

— **کرنا** karna (مص) محبت کردن، ابراز دوستی
کردن.

اخلاقیات. (اس، مذ) علم الاخلاق.

ادا (اس، مث) بتمام معانی که در فارسی دارد.

— **کار**. (اس، مذ، مث) ہنرپیشه، آکتور.

— **بند**. (اس، مذ) شاعری که ناز و عشوه معشوق را

در شعر مجسم میکند.

— **دکھانا** dikhāna — (مص) عشوه گری و ناز و غمزه کردن.

ادارت idārat (اس. مث) مدیریت روزنامه یا مجله. تألیف.

اداریہ idāria (اس. مذ) بفتح ی. سرمقاله.

اداس udās (صف) مایوس. دلتنگ. غمگین.

اداسی udāsi (اس. مث) یأس. اندوه. غم. دلتنگی. بی رونقی.

اداسا udāsa (اس. مذ) اثاثیهٔ مختصر. تختهٔ پوست درویش.

ادائگی adā'egi (اس. مث) پرداخت.

ادب adab (اس. مذ) ۱. احترام. تربیت. ۲. ادبیات زبان.

— **کرنا** karna (مص) احترام گذاردن. مؤدب بودن.

ادبدا کر ad bada kar (قید) باشتاب. بدون فکر و تامل. با بیقراری و اضطراب.

ادرک adrak (اس. مذ) زنجبیل تر.

ادل بدل adal badal
ادلا بدلا adla badla (اس. مذ) تغییر. تعویض. مبادله. تهاتر.

ادھ adh (صف) نصف. نیم (این کلمه تنها بکار برده نمیشود).

— **پئی** paee — (اس. مث) یک هشتم سیر (وزن).

— **سیرا** sera — (اس. مذ) نیم سیر (وزن).

— **موا** mua — (صف) نیم جان. نیمه جان.

ادّھا addha (صف) ۱. نصف. نیم. ۲. بطری کوچک. بطری کوچک شراب.

اُدھار udhār (اس. مذ) نسیه. بوام. بقرض. قرض.

— **کھاتا** khāta
— **کھاتہ** khāta (اس. مذ) دفتر طلب. دفتری که مطالبات شخص در آن درج است. دفتر نسیه.

ادھار adhār (اس. مذ) غذای مختصر. قوت. معاش. ناشتائی. لقمة الصباح.

ادوائن adwain (مؤنث) طنابی که درپای تختخواب. پلنگ بسته میشود وهم آنهائی که در کف تختخواب کشیده میشود بآن بسته ومحکم می شود.

اِدھر idhar (قید) اینجا. اینطرف. ازاین راه.

اُدھر udhar (قید) آنجا. آن طرف. ازآن طرف.

— **ادھر** idhar udhar (قید) اینجا وآنجا چپ وراست. پراکنده. اطراف جابجا.

— **کی باتیں** ke baten (ن غنه) صحبت. بی اهمیت. حرف مفت. آنچه در افواه است.

ادھڑنا udharna (مص) پوست کنده شدن. پاره شدن. در رفتن بخیه.

ادھک adhik (صفت) زیاد. بسیار. فراوان.

ادھکار adhikār (مص. مذ) اختیار. تصرف. حق. املاک. ملکیت.

ادھل جانا udhal jana (مص) ازجاده علف قدم بسرزمین نهادن. منحرف شدن اوباش. آواره. ازخود بیخود شدن

ادھم udham (اس. مذ) شورش. صدای زیاد.

— **مچانا** machāna (مص) خلل و ناراحتی ایجاد کردن. تفریح کردن.

ادھمی udhumi (صف) مخل. خلل آورنده. متلون.

ادھن adhan (اس. مذ) آبی که برای پختن گرم وجوشان کنند. آب جوشیده.

ادھنا adhanna (اص. مذ)
ادھنی adhanni (اص. مث) سکه آنا که در هندوستان رائج بود.

ادھواڑا adhwara (صف) نیمه وسط. نصف.

ادھورا adhoora (صف) نصف. ناتمام. ناقص. ناتکمل.

ادھوڑی adhauri (اس. مث) چرم خام وضخیم.

ادھی addhi (اس. مث) یک هشتم پیسه که کم ارزش بود.

— **پرجان دینا** par jan de'na

(مص) بی نہایت بخیل بودن۔

ـــ کے واسطے پیسے کا تیل جلانا ـــ
ke wāstay paise ka tail jalānā
(ضرب المثل) برای نفع کم زیان زیاد کردن.

ادھیانا adhyāna (مص) بدو قسمت مساوی تقسیم کردن. نصف و نصف کردن.

ادھیڑ adhair (صف) سن بعد از جوانی. میانسالی.

ادھیڑبن udhairbun (اس. مث) ۱. تردد، دودلی. ۲. غور و خوض. فکر و خیال.

ادھیڑنا udhairna (مص) ۱. شکافتن چیز دوخته شده. باز کردن بخیه. دریدن. پرکندن. ۲. فاش کردن راز.

ادھیلا adhelā } (اس. مذ) نیم پیسه
دھیلا dhelā } (پیسه paisa یک شصت چهارم روپیه قدیم و یکصدم روپیه جدید هند و پاکستان را گویند).

ادھیلی adheli } (اس. مث)
دھیلی dheli } نیم روپیه

اڈّا aḍḍa (اس. مذ) ۱. تیرکی که بر سر آن تخته ای نصب کنند و برپا دارند تا کبوتر و پرندگان دیگر بر آن نشینند (این کلمه در فارسی قدیم آمده است). ۲. چارچوب گلدوزی. ۳. خانه بدنام. ۴. پاتوق مرکز. کانون.

اڈی aḍḍi (اس. مث) پاشنه کفش.

ایڈیٹر ayḍitor (اس. مذ) مدیر روزنامه (این کلمه انگلیسی editor است).

ایڈیشن ayḍishon (اس. مذ) چاپ. طبع. نشر (این کلمه انگلیسی edition است).

ار ar (اس. مذ) ۱. نام درختی است که چوب آن بسیار سبک است و از آن غلاف شمشیر میسازند. ۲. قلابه.

ارارا کے بیٹھ جانا ar arā ke baeth jāna

ارارا کے گر پڑنا — — — gir paṛna (مص) افتادن و فرو ریختن ناگهانی درخت یا سقف یا دیوار یا عمارت.

ارّاٹا arrāṭa (اس. مذ) صدای افتادن دیوار یا عمارت

اراده باندھنا irāda bāndhna (بفتح و اول) مص، ل، عزم قصد کردن. اراده کردن.

ارب arab (صف) هزار ملیون.

— کھرب kharab — (صف) مجازاً بی شمار. غیر قابل شمار. لاتعد ولاتحصی

ارتھی arthi (اس، مث) تابوتی که جنازه هندو بر آن برای سوختن بمحل آتش حمل میشود.

— نکلے niklay — (اص) نفرینی که بجبس کنند و در فارسی معادل آن "مرده شوییت ببرد" است.

ارجن arjun (اس، مذ) ۱. تیرانداز هندوی جنگجو. ۲. نام یکی از قهرمانان داستان مهابھارتا حماسه ملی و مذهبی قدیم هندوان.

اردگرد ird gird (قید) گرداگرد. حوالی. اطراف. دور و بر.

ارد urd (اس، مذ) ماش

— پر سفیدی par sufaidi — (اص) تعداد خیلی کم، یک ذره.

— کی دال ki dāl — (اس، مذ) لپه ماش.

ارضیات arzyāt (اس، مث) زمین شناسی.

اردو urdoo (اس، مث) زبانی که در هندوستان از آمیزش فارسی، ترکی، عربی و بھاشای هندی تشکیل یافته و زبان عمومی هندوستان بوده و اکنون زبان ملی و رسمی پاکستان است.

اردوی معلی moalla — (اس، مث) ۱. زبان فصیح و مستند اردو که در دربار شاهان تیموری هندوستان معمول بود. ۲. مجموعه نامه‌هائی که میرزا اسدالله غالب دهلوی شاعر نوشته است.

ارنا arna (اس، مذ) ۱. جنگلی. وحشی. ۲. تپاله گاو که در چراگاه و آغل خشکیده باشد.

ارنا بھینسا bhainsa — (اس، مذ) گاومیش نر وحشی. مجازاً بمعنی آدم فربه.

ارنی arni (اس، مث) ماده گاومیش وحشی.

ارنڈ aranḍ (اس، مذ) بوته بیدانجیر.

ارنڈی aranḍi (اس، مث) تخم بیدانجیر.

اروگی arogi (صف) سالم. تندرست. کسی که مریض نباشد.

اروی arvi (اس، مث) ریشه گیاهی مانند سیب زمینی که از سبزیجات است و با آن خورش میپزند.

ارے āray | **اری** a'ri — (حرف ندا) ۱. ای. آهای کلام معمول هنگام خطاب و صدا زدن او گفته میشود. (ارے) خطاب بمرد و (اری) بزن گفته میشود. ۲. کلمه تعجب بمعنای عجب. مثال: ارے یہ کیا ہوگیا ! aray yeh kya ho gaya عجب. این چطور شد. این چه شد.

اڑ aṛ (اس. مذ.) لجاجت. سختی. مخالفت.

بیٹھنا baiṭhna (مص) اصرار کردن در مطالبه تقاضا کردن. لجاجت کردن.

جانا jāna (مص) لجاجت و اصرار کردن. جلوگیری شدن. گیر کردن. اشکال ایجاد شدن.

اڑا جانا oṛa jāna (مص) رفتن یا خوردن با شتاب و عجله مجازاً متصرف شدن. عمداً نادیده گرفتن. تناقض کردن.

اڑا دینا de'na (مص) ۱. پرواز در آوردن. ۲. مشهور کردن. ۳. دزدیدن. پنهان کردن. ۴. بحرف، ساختن خرج کردن.

اراروٹ arāroot (اس. مث.) یک نوع آرد گیاهی که خمیر آن را در چاپخانه سنگی بر کاغذ مخصوص مالند و حروف را که باید چاپ شود بر آن نویسند سپس آن را بر روی سنگ (این کلمه انگلیسی arrowroot است) چاپخانه بر گردانند.

اڑا لینا le'nā (مص) مخفیانه و پنهانی بردن چیزی. کش رفتن.

اڑان uṛān | **اڑن** uṛan — (اس. مذ) پرواز. جست. پرش.

اڑانا aṛāna (مص) ۱. مانع ایجاد کردن. ۲. چیزی را بچیز دیگر بستن.

اڑانا uṛana (مص) ۱. پرواز دادن. پرانیدن. ۲. دزدی پنهانی کردن کش رفتن. ۳. از بین بردن تلف کردن.

اڑبنگ aṛbang | **اڑبنگا** aṛbanga — (صف) ۱. کج و معوج ۲. نزاع. مجادله.

اڑڑانا aṛṛāna (مص) از شدت درد و ناله مانند صدای گاو کردن.

اڑبڑ aṛbaṛ (صف) ناهموار. راه نشیب و فراز.

وار بجا از کلمات بیجا و بی معنی.

اڑ بھاگنا ur bhāgna (مص) بشتاب رفتن فرار کردن.

اڑتالیس artālis (عدد) چهل و هشت.

اڑتی بیماری urti beemāri (اس.مث) مرض مسری.

— **کبار** kabār — (اس.مث) شایعه خبر تایید نشده و نامعتبر.

— **سی خبر** si kabar — (اص) شایعه. خبر تایید نشده.

— **ہوئی** hoi — (اس.مث) شایعه. افواه.

اڑتیس artis (عدد) سی و هشت.

اڑجانا ur jāna مص پریدن، پرواز کردن. مجازاً ناپدید شدن

— **چلنا** chalna — (اص) ۱. مغرور بودن. ۲. پا از گلیم خود بیرون نهادن متجاوز بودن.

اڑسٹھ arsath (عدد) شصت و هشت.

اڑسنا urasna (مص) جای دادن. داخل کردن چیزی در جای. قرار دادن چیزی در جای آن.

اڑن کھٹولا uran khatola اس.مذ تخت پرنده که در داستانهای هندوان ذکر شده است.

اڑنگ arang (اس.مذ) انبوه. توده. کپه از چیزی.

اڑنگ بڑنگ barang — (صف) کج و معوج. مهمل. بی سروپا.

اڑنگا aranga (اس.مذ) مانع.

— **لگانا** lagāna — (مص) مانع شدن. مانع ایجاد کردن. در کار تمام شده خلل وارد آوردن.

اڑواڑ arwār (اس.مث) تیر چوبی که برای جلوگیری از ریختن سقف زیر آن میگذارند.

اڑوانا urwāna (مص) سبب پریدن چیزی شدن. موجب مفقود شدن چیزی شدن.

اڑوس پڑوس aros paros (اس.مذ) همسایگی. قرب و جوار. مجاورت. نزدیکی.

اڑوسی پڑوسی arosi parosi اس.مذ همسایه.

اڑھائی arhāi صفت دو و نیم

اڑھائی اینٹ کی مسجد الگ بنانا

— eent ki masjid alag banāna

ضرب المثل در مورد کسی گفته میشود که برخلاف
عقیدهٔ عموم مخالفت وضدیت مخصوص بخود دارد.
تک روی. خودرائی.

— **انچھر** anchhar — (اس. مذ) صحبت موثر
ومفید.

اڑھانا uṛhāna (مص) پوشانیدن لباس
بکسی. کمک بپوشیدن لباس کسی کردن.

اڑھوانا uṛhwāna مص سبب پوشیدن
لباس کسی شدن.

اڑی aṛi (اس. مث) اشکال. سختی. گرفتاری.
هنگام مصیبت و بدبختی.

اڑیل aṛyal (صف) لجوج. سرسخت. سرکش

— **ٹٹو** ṭaṭoo — (صف) مجازاً خودسر.
خودرای.

ازار izār (اس. مذ) شلوار. پایجامه. تنبان.

— **بند** band — (اس. مذ) بند شلوار. بند
تنبان.

اژدحام izhdahām (اس. مذ) ازدحام
اژدهام

اژدھات azhdhāt (اس. مث) هفت
جوش. فلزی که مرکب از هفت فلز است
مجازاً بمعنی سخت ومحکم. (این کلمه درهندی
اشٹ دھات ashtdhāt است).

اِس iss (ضمیر اشاره قریب) این.

اِسی isi مخفف اس وہی (ضمیر اشاره موکد)
بمعنی همین.

اُس uss (ضمیر اشاره بعید) ۱. آن. ۲. او.

اُسی ussi (مخفف اس وہی که ضمیر اشاره
موکد) بمعنی همان.

اس کی لاٹھی میں آواز نہیں

— ki lāṭhi men āwāz nahiṉ

(ضرب المثل) چوب خدا صدا ندارد وقتی زد
دوا ندارد.

اس کا باوا آدم نرالا ہے

—kā bāwa ādam nirāla hae

(ضرب المثل) رسم و رواج این جا یا این شخص
جداگانه است.

اس لئے liye (حرف عطف) از این جهت

بدین علت. بنا بر این.

اساتذہ (اس. مذ) اساتید. استادان.

اسارا asāra (اس. مذ) نخ ابریشمی کہ رویوش طلایا برنج دارد و با آن نقش و نگار گلابتون دوزند.

اساڑھ asāṛh (اس. مذ) ماہ چہارم تقویم ہندو (مصادف با ماہہای تیر و مرداد).

اساڑھی asāṛhi (اس. مث) فصل برداشت محصول گندم، جو، نخود و غیرہ.

اسامی asāmi (اس. مث) ا. پست خالی برای استخدام. ۲. مشتری، خریدار. ۳. زارع، کاشتکار. ۴. جمع اسم. (این کلمہ کہ جمع الجمع اسم است در زبان اردو مفرد استعمال میشود).

اسامی وار. علی الترتیب.

اسانا usāna (مص) بوجاری کردن، باد دادن غلہ بمنظور جدا کردن سبوس آن.

اسباب. (اس. مذ) ا. اثاثیہ. ۲. علل.

اسپ asp (اس. مذ) اسب.

اسپات aspāt (اس. مذ) فولاد، نوعی آہن سخت و محکم.

اسپتال aspatāl (اس. مذ) بیمارستان. (این کلمہ از hospital انگلیسی گرفتہ شدہ است).

اسپغول ispgole (اس. مذ) اسپرزہ. اسپرزہ.

استانی ustāni (اس. مث) (مونث استاد) معلمہ.

استر astar (اس. مذ) بفتح الف. آستر.

— کاری (اس. مث) سفید کردن دیوار، گچ کشی.

استرہ ustara (اس. مذ) بفتح ر. تیغ سلمانی.

استری istari (اس. مث) ا. زن، زوجہ. ۲. اتو.

استقلال istiqlāl (اس. مذ) ثبات. بردباری. استقامت. پایداری.

استھان isthān (اس. مذ) استان. ایالت. ۲. محل سکونت. ۳. بتخانہ.

اسمبلی assembli (اس. مث) مجلس. پارلمان. مجلس شوری. (این کلمہ assembly انگلیسی است).

اسی assi (عدد) ہشتاد.

اسمگلر ismaglar } (اس. مذ) قاچاقچی (این کلمہ smugglar انگلیسی است).
سمگلر smaglar }

اشارہ چلنا ishāre chalna (مص) یار مرزہ کنایہ صحبت کردن.

اشارے پر چلنا ishāray par chalna (مص) بہ دستور و میل کسی کاری را انجام دادن.

اشارے پر لگانا par lagāna (مص) تربیت کردن کسی کہ بہ دستور و اشارہ او کار انجام دہد.

اشاریہ ishārya (اس. مذ) بلفتح، فہرست اعلام.

اشاعت ishāat (اس. مث) نشر، تبلیغ، افشا.

اشتمالیت ishtmaliyat (اس. مث) اشتراکیت، حالت اشتراک.

اشتہار ishtahār (اس. مذ) اعلان، اخطار، آگہی.

— **دینا** de'na (مص) اعلان کردن، مطلع کردن مردم بوسیلہ اعلان و یا اخطار.

— **لگانا** lagāna (مص) چسپاندن اعلان و آگہی بدیوار وغیرہ.

اشتہاری ishtahāri (صف) مجرمی کہ آگہی دستگیری او منتشر شدہ باشد.

اشدھ ashudh (صف) ناپاک، آلودہ، اینکہ ضد شدہ shudh بمعنی مقدس و پاک است.

اشراق ishrāq (اس. مذ) ۱. فلسفہ معروف. ۲. نمازی کہ اہل تسنن بعد از نماز صبح کمی بعد از طلوع آفتاب میخوانند.

اشغلا ushġala (اس. مذ) ۱. کار، ۲. فتنہ، فساد.

— **اٹھانا** uṭhāna }
— **چھوڑنا** chhuṛna } (مص) فتنہ برپا کردن.

اشلوک ashloke (اس. مذ) ۱. شعر، نظم، بیت، دوبیتی. ۲. حمد، نعت.

اشنان ashnān (اس. مذ) غسل، وضو، استحمام.

اشوک ashooke (اس. مذ) از معروف ترین پادشاہان ہند کہ در قرن سوم قبل از میلاد میزیسته است.

اظہار izhār (اس. مذ) بیاناتی کہ در دادگاہ میشود.

— **دینا** de'na (مص) شہادت دادن در محضر یا دادگاہ.

— قانونی qānooni (اس۔مذ) شہادت صحیح از لحاظ قانونی.

— نامہ nāma (اس۔مذ) بفتح م۔ احضاریہ دادگستری۔ ورقہ جلب۔

اعتبار iatabār (اس۔مذ) اعتماد۔

— آنا āna (مص) باور شدن۔ یقین شدن۔

— کرنا karna (مص) اعتماد کردن۔ یقین کردن۔

اعتباری (صف) معتبر۔ قابل اعتماد۔

اعتراض اٹھانا uṭhāna } (مص) ایراد گرفتن۔ خردہ گرفتن۔
اعتراض جڑنا jaṛna }

اعتراضی (صف) معترض۔ ناراضی۔

اعداد و شمار (اس۔مذ) آمار۔

افتاد (اس۔مذ) ۱۔ حادثہ۔ سانحہ۔ ۲۔ بنیاد خلقت۔ فطرت۔ ۳۔ طرز۔

— پڑنا paṛna — (مص) ۱۔ حادثہ شدن۔ سانحہ روی دادن۔ ۲۔ بنیاد و اساس قائم شدن۔

افراتفری afra tafri (اس۔مث) حرف افراط و تفریط و در مورد بی نظمی و خود خواہی کہ زایندہ تشتت و درہم برہم بودن اوضاع اجتماعی باشد بکار میرود۔

افراط زر (اس۔مذ) تورم اسکناس۔

افریقہ afriqa (اس۔مذ) بفتح ق افریقا۔

افریقی afriqi (صف) افریقائی۔

افسانوی (صف) افسانہ ای

افترا باندھنا aftara bāndhna (مص) تہمت زدن متہم کردن۔

افسر afsar (اس۔مذ) رئیس دایرہ ادارت دولتی حاکم۔ سردار۔ ۲۔ تاج۔ کلاہ۔

اف نہ کرنا uf na karna (مص) سکوت کردن۔ مجازا بردباری نشان دادن۔ تحمل شدید کردن۔

اعلامیہ aelāmya (اس۔مذ) بفتح ی۔ قطعنامہ۔

افتخاری (صف) افتخاری۔

اُفوہ offoh (از اصوات) کلمہ تعجب و تاسف۔ عجب۔ وای۔

افیم afeem (اس۔مث) افیون۔ تریاک۔

افیمی afeemi (صفت) تریاکی.
افیم‌چی afeemchi معتاد به خوردن یا کشیدن تریاک. وافوری.

اقبال iqbāl (اس. مذ) ۱. اعتراف. ۲. رتبه. منزلت. نیک‌بختی. ۳. تخلص شاعری معروف که در فارسی و اردو شعر میسرود و در سال ۱۹۳۸ در لاهور درگذشت.

— جرم. اعتراف بجرم.

اقبالیات (اس. مث) اقبال‌شناسی. مطالعه و پژوهش پیرامون آثار محمد اقبال لاهوری.

اقرار iqrār (اس. مذ) قول و قرار. عهد و پیمان. اعتراف. قبول.

— **کرنا** karna — (مص) تعهد کردن. عهد کردن.

— **لینا** le'na — (مص) قول گرفتن.

اقراری (صفت) معترف. متعهد.

اک ek (صفت) مخفف ایک بمعنای یک.

— **تارا** tāra (۱. مذ) سازی مانند تار که یک سیم دارد.

— **ڈال** dāl (صفت) خالص. بدون مواد خارجی.

— **دم** (۱. مذ) یکباره. دفعتاً.

— **رخی تصویر** ruki taswir — (اس. مث) تصویر نیم رخ.

اکا ikka (اس. مذ) ۱. تک خال در بازی ورق. ۲. درشکه یک نفره کوچک که یک اسب آن را میکشد. ۳. یک نوع زیور که به بازو بندند.

دکا dukka (قید) خیلی کم. بندرت. یکی دوتا.

اکارت akārat (صفت) بی منفعت. بی‌کاره. بی ثمر. بی ارزش. بدرد. ضایع. این کلمه در بعض مواقع بطور قید هم استعمال میشود.

مثال: (میری ساری کوشش اکارت گئی)

meri sari koshish akarat gai

تمام کوشش من بهدر رفت

اکاس akās
اکاش akāsh (اس. مذ) آسمان. سپهر. فلک. گردون.

اکاسی ikāsi (عدد) هشتاد و یک

اکالی akāli (اس. مذ) فرقه‌ای از مذهب سیکها.

اکانوے ikkānway (عدد) نود و یک.

اکاون ikkāwan (عدد) پنجاه و یک.

اکائی ikāee (اس. مث) واحد. یگان

اکت ukat (اس. مذ) کلام بدیع. سخن نو.

— کی لینا ki le'na — (مص) کلام بدیع آوردن سخن نو و تازہ گفتن.

اکتالیس iktālees (عدد) چہل و یک.

اکتانا uktāna (مص) از چیزی یا کاری خستہ شدن وازون شدن. و آزردہ شدن. بیزار شدن.

اکتیس ikattees (عدد) سی و یک

اکٹھا ikattha (قید)
اکٹھی ikatthi یکجا. جمع شدہ. مجموع.
اکٹھے ikatthay باہم. باتفاق. متفقاً.

اکڑ akar (اس. مث) ۱. سفتی و سختی. ۲. نازبیجا. تمرد. ۳. غرور. تکبر. لاف. ادعای بی اساس. خودبینی. خودستائی. نخوت.

— باز bāz — (صف) خودستا. مغرور. متکبر. لاف زن.

— بازی bāzi — (اس. مث) خودستائی. غرور. تکبر بیجا.

— تکڑ takar — (اس. مث) غرور. نخوت. خودبینی.

اکڑتوں akar toon (اس. مث)
اکڑفوں akar foon رعونت. نخوت. غرور بیجا. خودستائی.

اکسانا uksāna (مص) بالا کشیدن فتیلہ چراغ وغیرہ برانگیختن. دامن زدن آتش. ورغلانیدن.

اکڑنا akarna (مص) ۱. سخت و سفت شدن. ۲. مغرور و متکبر شدن. فخر کردن. لاف زدن. ۳. قہر کردن. ۴. سماجت کردن.

اکسٹھ iksath (عدد) شصت و یک.

اکسنا ukasna (مص) ۱. جنبیدن. ظاہر شدن ۲. شل شدن.

اکلوتا iklauta (صف) تنہا فرزند پسر تنہا
اکلوتی iklauti فرزند دختر.

اکھاڑ ukhār (اس. مث) انہدام. ریشہ کنی کندہ شدہ.

— پچھاڑ pachhar — (اس. مث) بہم ریختگی. درہم برہمی. زیر و زبر.

اکھاڑا akhāra (اس. مذ) گود زورخانہ. ۲. تنگ کشتی. ۳. جمعیت تماشاچی. ۴. دستۂ خنیاگران.

وستہ زنان زیبا۔

اکھاڑے کا جوان (ترکیب اضافی) جوان پہلوان و توانا نیرومند، ورزشکار۔

اکھاڑنا ukhāṛna (مص) برانداختن، ریشہ کن کردن، کندن، بیرون کشیدن۔

اکھتر ikhattar (عدد) هفتاد و یک۔

اکھنڈ akhanḍ (صف) ۱۔ تقسیم نشدنی، سالم. ۲۔ کوسالہ۔

اکھرنا akharna (مص) گران آمدن، بار خاطر شدن۔

اکھڑ akkhaṛ (صف) بی تربیت، جاہل، ضدی، لجوج، خشن۔

اکھڑپن akkhaṛ pan (اس۔ مذ) جہالت، بی تربیتی، درشتی، خشونت در رفتار، لجاجت۔

اکھڑا ukhṛa
اکھڑی ukhṛi
اکھڑے ukhṛay
(صف) ۱۔ رنجیدہ، آزردہ. ۲۔ از جا کندہ شدہ۔

— **رہنا** rehna (مص) رنجیدہ بودن۔

اکھڑی باتیں bāteṉ — (اس۔ مث) گفتار مہمل، سخن بیہودہ، حرف پوچ۔

اکھڑوانا ukhaṛwāna (مص) سبب و موجب انہدام و ریشہ کن شدن چیزی شدن، بدست دیگری ریشہ کن کردن، کندن دندان۔

اکھومکھو akkho makkho (اس۔ مذ) یک نوع دعا کہ مادر دست خود را در مقابل نور چراغ یا شمع میگردد و سپس بصورت کودک خود میکشد و میگوید: اکھو مکھو میاں کو اللہ رکھو akkho makkho miāṉ ko allāh rakkho یعنی خداوندا کودک مرا نگہدار۔

اکھیڑ ukheṛ (اس۔ مث) در اصطلاح کشتی گیری بلند کردن حریف از زمین کندہ شدن۔

— **دینا** di'nā — (مص) اکھاڑنا را ببینید۔

اکیاسی ikyāsi (عدد) ہشتاد و یک۔

اکیاون ikkyāwan (عدد) پنجاہ و یک۔

اکیس ikkis (عدد) بیست و یک۔

اکیلا akela (صف) تنہا، یکتا، منفرد۔
اکیلی akeli **اکیلے** akelay

اگارنا ugārna (مص) پاک کردن چاه و ریختن آوردن گل از ته چاه، لاروبی کردن.

اگاڑی agaṛi (اس مث) ۱. جلو، پیش. ۲. طنابی که بدستهای اسب می بندند تا فرار نکند

اگال ugāl (اس مذ) جویده تف کرده، بلغم.

اگالدان ugāldan (اس مذ) تفدان.

اگانا ugāna (مص) ۱. پرورش کردن، پروردن. ۲. کاشتن.

اگاہنا ugāhna (مص) وصول کردن حق مالکانه زمین، پول یا محصول.

اگاہی ugāhi (اس مث) ۱. حق مالکانه. ۲. اقساط نزولی.

اگتا پیچی ugta pechi (اس مث) (ز.ز) طعن و لعن در حالت خشم وغضب.

اگتنا ugatna (مص) (ز.ز) طعن و لعن کردن در حالت خشم، پرده داشتن از عیب کسی، نیکی خود را برخ کسی کشیدن.

اگد agad (حرف ندا) اگد ای است که فیلبانان بانگهان دادن دو پای در پشت گوشهای فیل برای تند رفتن آن کارا ادا میکند.

اگر agar (حرف موصل) ۱. اگر بمعنی که در فارسی داوا. ۲. (۱. مذ) چوب عود که برای بوی خوش میسوزانند

— **بتی** batti — (۱. مث) خمیر خشک چوب عود که بر بادیکه چوب است و آن را برای بوی خوش میسوزانند.

— **دان** dān — (مذ) ظرف که عود سوز را در آن میگذارند فعی آن را (اگرسوز) میگویند.

— **مگر** magar — (اس مذ) لیت و لعل، بهانه، طفره.

— — **کرنا** karna — — (مص) بهانه جوئی کردن، طفره زدن.

اگرنا ugarna (مص) پاک شدن از گل و لای لاروبی شدن.

اگروال agarwāl (اس مذ) نام قومی از هندوها.

اگڑ بگڑ agaṛ bagaṛ (۱. مذ) ۱. آشفتگی، بی نظمی هرج مرج. ۲. اشیا، پوچ و بی مصرف.

اگڑم بگڑم agṛam bagṛam (اس مذ) از توهم (لمهمل) سخن بیهوده، حرف پوچ و بی معنا.

اگست agast (۱، مذ، ماه اوت که هشتمین ماه تقویم میلادی و با ماههای مرداد و شهریور ایرانی مطابقت دارد. (این کلمه انگلیسی august است).

اگلا agla
اگلی agli
اگلے aglay
(صفت) جلو. مقدم. سابق. گذشته. قبلا. جلوی. قبل. پیش.

— پچھلا — pichhla
— پچھلی — pichhli
— پچھلے — pichhlay
(صفت) اول و آخر. ماضی و مستقبل.

اگلے دفتر کھولنا daftar kholna (مص) از گذشته سخن گفتن. شکایت از گذشته کردن.

— لوگ loag — (اس. مذ) پیشینیان گذشتگان.

— نے کیا پچھلے پر آئی ne kiya — pichhlay par āee (ضرب المثل) بزرگتر خطا میکند کوچکتر سزا می بیند.

اگل آنا ugal āna (مص) بیرون جهیدن چیز بلعیده شده از دهن بیرون پریدن.

— دینا de'na — (مص، ۱. استفراغ کردن. قی کردن. ۲. واقعه ای را بطور صریح گفتن. بیرون ریختن.

اگلنا ugalna (مص) تف کردن. سلفت چیزی را از دهان بیرون کردن چیز بلعیده شده را بیرون ریختن.

اگن agan (اس. مذ) آتش.

— بوٹ boṭe — (اس. مث) کشتی بخاری. جهاز (بوت انگلیسی boat بمعنی کشتی و قایق است)

— کنڈ kunḍ — (اس. مذ) گودال آتش که هندوها مرده را در آن میسوزانند.

اگن agun (صفت) سلیقه. بی سلیقه. بی هنر. بی بند و بار.

اگنی agni (اس. مث) آتش.

اگواڑا agwaṛa (اس. مذ) نمای جلو عمارت. نما و جلو هر چیز.

اگوانی agwāni (اس. مث) استقبال از مهمانان و همراهیان داماد که روز عروسی بخانه عروس میروند.

الابلا alā bala (اس. مذ) ۱. چیزی بی اهمیت و هیچ ۲. بلا و مصیبت.

الاپ alāp (اس. مث) آلاپ را ببینید.

الاچا ilācha | **الائچا** ilā'echa (ا. مذ) پارچه تنگ که بدور کمر می‌بندند.

الاچی ilāchi | **الائچی** ile-e-cni (اس. مث) هل.

الائچی دانه یک نوع شیرینی دانه مانند که از شکر و هل درست میکنند.

الار ulār (صف) گاری که قسمت جلو آن نسبت بقسمت عقب سبک است و احتمال واژگون شدن دارد.

الاہنا ulāhna (اس. مذ) ۱. گله. شکایت. ۲. اتهام. بدنامی.

ال بل albal (اس. مذ) ۱. غرور. زور. نیرو. ۲. تصدیق و قربان که در اظهار محبت گفته می‌شود. ۳. فرق. تفاوت.

البیٹ albaiṭ (اس. مذ) پیچ. تاب. ناخوشی.

البیلا albaila | **البیلی** albaili | **البیلے** albailay (صف) ۱. شوخ و شنگ. جلف. ۲. آزاد منش. ۲. ساده لوح. ۳. عجیب. تعجب انگیز.

البیلاپن pan (ا. مذ) ۱. آزاد منشی. شوخ و شنگی. ۲. ساده لوحی.

البین alpin (ا. مذ) سنجاق (این کلمه در اصل پرتغالی است).

الٹ ulaṭ (صف) ۱. فعل امر از مصدر الٹنا ulaṭna (بمعنی برگشتن و واژگون شدن) ۲. معکوس. واژگون. وارونه. ضد. مخالف. برخلاف معمول.

— **آنا** āna (مص) برگشتن بجای اول. افتادن چیزی بجای اول خود.

— **پلٹ** pulaṭ (اس. مث) درهم برهم. زیر و زبر. درهم ریخته. مغشوش.

— **پڑنا** paṛna (مص. مث) بی ترتیب و نامنظم شدن.

— **پیچ** paich | — **پھیر** phe'r (مص. مث) گردش. پیچ و تاب. رجعت. برگشت. بازگشت.

— **پھیر میں آنا** men āna (مص) فریب خوردن. گرفتار شدن. به مخمصه افتادن.

— جانا jāna — (مص مرکب) وارونہ شدن، منحرف شدن.

— دینا de'na (مص مث) زیر و زبر کردن، درہم ریختن.

— کے جواب دینا ke jawāb de'na — (مص) جواب سخت دادن بسئوال سخت و خشن کردن، ۲. جواب سئوال خشم آمیز.

الٹا ulṭa
الٹی ulṭi
الٹے ulṭay
} (صفت) ۱. وارونہ، واژگون. ۲. معشوش، معکوس، منکوب. ۳. عوضی.

— پلٹا pulṭa — (صفت) وارونہ، معکوس، ناجور.

— توا tawa — (صفت) سیاہ بسیار تیرہ رنگ.

— ٹانگنا ṭāngna — (مص) سزای سخت دادن.

— لٹکانا laṭkāna —

الٹی ulṭi (صفت. مث) ۱. وارونہ، معکوس. ۲. (اس. مث) استفراغ، قی.

— بات bāt — (اس. مث) سخن برخلاف حقیقت.

— پلٹی pulṭi — (صفت) وارونہ، معکوس، ناجور.

— ریت reet — (اس. مث) برخلاف رسم برخلاف سنت و دستور.

— سمجھ samajh — (اس. مث) ۱. سوء تفاہم ۲. عقل ناسالم، بی شعوری.

— کھوپڑی کا khopṛi ka — (صفت) جاہل، نافہم.

— ہوا چلنا hawā chalna — (مص مرکب) جریان برخلاف انتظار شدن، اتفاق غیر مترقب افتادن.

الٹے بانس بریلی ulṭay bāns baraili
(مص) زیرہ بکرمان بردن.

— پاؤں پھرنا paon̲ phirna — (مص ل) تنہا غنہ بازگشتن فوری از جائے.

الٹنا ulaṭna (مص مرکب) ۱. زیر و رو شدن و کردن. ۲. درہم برہم شدن و ساختن، واژگون شدن و کردن.

الجبرا aljebra (اس. مذ) جبر و مقابلہ (این کلمۂ انگلیسی algebra است).

الجھاؤ uljhāo (اس. مذ) بحث، نزاع، اختلاف، اشکال، دشواری، درگیری.

الجھ پڑنا ulajh paṛna (مص مرکب) نزاع

کردن وشدن. بحث کردن وشدن. سرِ شاخ شدن. درافتادن.

— جانا jāna — (مص مرکب) دشوار شدن. گیر پیدا کردن (درکار).

الجھن uljhan (اس. مث.) درگیری. گرفتاری. درافتادگی.

الجھنا ulajhna (مص) ۱. دشوار شدن. درہم برہم شدن. گرہ خوردن (کاری)، سرِ شاخ شدن گیر پیدا کردن (کاری)، ۲. نزاع برپا شدن.

الجھیڑا uljheṛa (اس. مذ) گرفتاری. مخمصہ. پیچیدگی.

الزام ilzām (اس. مذ) اتہام. بہتان. افترا.

— آنا āna —
— پانا pāna —
} (مص) متہم شدن. مورد ملامت قرار گرفتن.

— اٹھانا uṭhā'na —
— دینا de'na —
— دھرنا dharna —
— لگانا lagāna —
} (مص) بجرم قرار دادن. متہم کردن.

السیت alsait
السیٹھ alsaiṭh
} (اس. مث.) ۱. فریب. اختلاف. ۲. مانع درکار.

السیٹیا alsaiṭya (صف) فریبکار. حیلہ گر. فریبندہ. نزاع طلب.

السی alsi (اس. مث.) نام درخت و تخم میوہ اش کہ از آن روغن گیرند.

القط کرنا alqat karna (مص مرکب) قطع نمودن رابطہ. ترک کردن. ۲. پایان دادن. باخر رساندن. تمام کردن.

الکسانا alkasāna (مص) سستی کردن. تنبل کردن. کاہلی کردن.

الکس alkas
الکسی alkasi
} ہم الکس و الکسی را ببینید.

الگ alag (صف) جداگانہ. علیحدہ. تنہا. مجزا. سوا. علیحدہ

— **تھلگ** thalag — (صف) تنہا. جدا. بدون ارتباط با کسی. بہ تنہائی. در انزوا.

الگنی algani (اس. مث.) بندی کہ بر آن لباس آویزند.

اللہ allāh ۱. اللہ. ۲. (حرف ندا) که در مورد درخواست کمک از خداوند گفته میشود.

__ **خیر سلّا** kair salla __ __ (اص) شکر خدا را تمام شد. شکر خدا بخیر گذشت.

__ **کرنا** karna __ __ (مص. ب) ۱. عبادت کردن. ۲. قناعت کردن.

__ **کرو** karo __ __ (اص) توبه کن. مگو.

__ **جانے** jāne __ __ بر زبان نیاور.

__ **آمین کرنا** āmin karna __ (ز. ز) در نگهداری کسی توجه فراوان داشتن. دعا کردن برای سلامتی کسی.

__ **اٹھائے** uthāe __ (از اصوات) نفرینی است که بکسی کنند. مرده شوییت ببرد.

__ **بیلی** baili __ (ز. ز) خدا نگهدار. بخدا می سپارمت. خداحافظ.

__ **رے** rey __ (از اصوات) در حالت تعجب ادا میشود.

__ **کی بھینس** ki bhens __ (اص) مرد سیاه پوست فربه.

__ **کی گائے** ki gā'ay __ (اص) شخص ساده لوح و نیک نفس.

__ **مارا** māra __ (ز. ز) در موقع تنفر از شخص خبیث گفته میشود. فلک زده. بدبخت.

__ **والا** wāla __ (صف) مرد خدا. مؤمن. زاهد. نیک نفس.

اللے تللے کرنا alalle talalle karna

(اص) اسراف کردن. ولخرجی کردن. عیاشی کردن.

الل ٹپ alal ṭap		(قید) (زبان عوام) سخن
الل ٹپو __ ṭappoo		بیهوده. صحبت مهمل

و بی معنی. بدون تامل و غور و خوض.

الماری almāri (اس. مث) گنجه. صندوق بلند (گنجه) جای لباس. قفسه کتاب.

الم نشرح کرنا alam nashrah karna

(مص) فاش کردن. علنی گفتن

الم غلم allam gallam (صف) سخن بیهوده. جفنگ. ترهات. بی معنی.

الو ulloo (اس. مذ) جغد. ۲. آدم احمق و بی شعور، ابله

__ **بنانا** banāna __ (اص) تحمیق. دست انداختن کسی

— کا پٹھا ka paṭṭha — (ترکیب اضافی) اصطلاحاً آدم احمق که بطور تحقیر گفته میشود.

الوپ aloop (صف) مخفی. نامرئی. پنهان.

الونا alona (صف) بی نمک. بی مزه و بی طعم.

الھڑ allhar (صف) ۱. بی تجربه. نادان. کم عمر. ۲. (اس. مذ) کره اسب.

— پنا pana — (اس. مذ) دهلوگی. بی تجربگی. نادانی. کم تجربگی.

الیچنا ulichna (مص) پاشیدن آب. آب را درظرفی از جائی برداشتن، پاشیدن.

امام باڑہ imām bāṛa (اس. مذ) بقعه و حسینیه. تکیه.

— ضامن zāmin — (اس. مذ) بازوبندی که نزد دیگران مسافر بهنگام حرکت ببازوی او می بندد. بازو بند قطعه پارچه ای است که چند سکه در آن قرار میدهند و مسافر پس از رسیدن بمقصد سکه ها را بشخص مستحق میدهد یا نیاز میکند.

اماں ammāṉ (اس. مث) ن غنه. مادر.

امتیاز imtiāz (اس. مذ) برتری. فضیلت. تفوق. فرق. تمیز. تذکر. در ایران بمعنی اجازه ای که از دولت یا مقامی جهت ایجاد کارخانه یا استخراج معدن وغیره گرفته میشود.

امٹ amiṭ (صف) نابودنشدنی. ثابت. تغییر ناپذیر. لایزال. جاویدان.

ام جانا am jāna (مص) خسته شدن. سنگین شدن اعضای بدن. نقاهت پس از بیماری داشتن.

امچور amchūr (اس. مذ) قطعات ورقه انبه خشک شده در آفتاب. مجازاً بمعنی شخص لاغر و ضعیف.

امر amar (صف) فنا ناشدنی. همیشه زنده. لایزال. جاویدان.

امر بیل amar bail
اکاش بیل akāsh bail } (اس. مث) عشقه. گیاه پیچانی که ریشه ندارد و بدرخت میروید و بآن می پیچد. گیاه ورده. ارکید orchid

امرت amrit / imrat } (اس. مذ) تریاق. اکسیر. آب حیات. مجازاً هر چیز لذیذ.

— دھارا dhāra — (اس. مذ) آب حیات. دوای معینی که شفابخش اکثر امراض است و معمولاً بکودکان داده میشود.

امرتی imarti (اس. مث.) یک نوع شیرینی است. عوام آن را امرتی amarti گویند.

امرس amras (اس. مذ.) آب انبه. آب انبه که خشک شده باشد.

امرود amrud (اس. مذ.) میوه ایست بسیار خوشبو و خوشمزه و گرمسیری که شبیه گلابی است.

امریکی amriki (صف.) امریکائی.

امریکه amrika (اس. مذ.) بفتح ک. امریکا.

امکا ڈھمکا amka ḍhamkā (اس. مذ.) (ذ. ز.) ا. این و آن. بزرگ و کوچک. ۲. آدم بی شخصیت. این کلمه در مورد تحقیر بکار میرود.

اُمگا umga (صف.) برآمده. برجسته. متورم.

املتاس amaltās (اس. مذ.) میوه ای بشکل خیار چنبر که مغز آن مسهل است.

املی imli (اس. مث.) تمر هندی. درخت تمر هندی.

امن چین aman chaen (ف. ز.) آرامش. راحتی فکر و خیال. امنیت. وضع مرتب و آرام سیاسی و اجتماعی.

امنڈنا umandna (مص.) ا. لبریز شدن. متراکم شدن ابر در آسمان. طغیانی شدن آب دریا یا رود خانه.

امنگ umang (اس. مث.) آرزو. اشتیاق. شوق و ذوق. ولوله.

— **پر** par — (صف.) در جوش و خروش شباب.

امول amole	}	(صف.) بسیار گرانبها. غیر قابل تخمین و تقویم.
انمول anmole		

امّی ammi (اس. مث.) مادر. نامادری. مادراندر. **امّی جان**. مادر جان. بزنان خویشاوند نزدیک هم گفته میشود.

امیٹھنا ameṭhna (مص.) پیچ دادن. فشردن. تاب دادن.

امید اٹھ جانا ummeed uṭh jāna (مص. مرکب.) قطع شدن امید. نومید شدن.

— **بر آنا** — bar āna	}	(مص. جب.) برآورده شدن حاجت. برآورده ساختن حاجت. بآرزو رسیدن.
— **بر لانا** — bar lāna		

— **باندھنا** — bāndhana	}	(مص.) کسی را امیدوار کردن.
— **بندھانا** — bandhāna		

— بندھنا bandhna — (مص)، امید داشتن امیدوار بودن.

— ٹوٹنا ṭooṭna — (مص)، نومید شدن. قطع شدن امید.

— دلانا dilāna — (مص.مب)، امیدوار کردن کسی را.

— سے ہونا se ho'na — (مص)، مجازاً حاملہ بودن.

— کرنا karnā — (مص.مب)، انتظار داشتن.

— گاہ gāh — (اس.مذ)، ملجا، پناہ.

— وار wār — (صف)، کاندیدا، داوطلب، منتظر.

— واری wāri (اس.مث)، انتظار، کاندیداتی، داوطلبی.

امیر ameer (صف)، ۱. ثروتمند، متمول، پولدار. ۲. سردار. ۳. (اس.مذ) نامی کہ باشخاص دہند.

اُن un (ضمیر)، آنہا، آنان (در مورد اشارہ بشخص محترم نیز استعمال میشود).

اِن in (ضمیر)، اینہا، اینان، ایشان (در مورد اشارہ بشخص محترم نیز استعمال میشود).

— دنوں dinon — (ق)، در این ایام، این روزہا، در این عصر.

اَن an (س)، پیشوند نفی کہ قبل از اسم استعمال میشود مثل نا در فارسی.

— بن ban — (اس.مث)، عدم موافقت، رنجش، اختلاف.

— پڑھ paṛh — (صف)، بیسواد، ناخواندہ.

— تھک thak — (صف)، خستگی ناپذیر.

— جان jān — (صف)، غافل، نادان، ناآشنا، ناآگاہ.

— بننا jān ban'na — (مص)، تجاہل کردن.

— ہونا jān ho'na — تظاہر کردن، تظاہر بنادانی کردن، غافل شدن و بودن.

— پن pan — (اس.مذ)، غفلت، نادانی.

— دیکھا dekha — } (صف)، ناپیدا، پنہان.
— دیکھی dekhi — }

— سنا suna — } (صف)، عجیب و غریب، چیزی کہ اولین بار شنیدہ میشود.
— سنی suni — }

— گنا gina — } (صف)، ناشمردہ.
— گنی gini — }

— گنا برس gina baras — (ترکیب وصفی) یکی از توہمات زنان ہند است کہ سال ہشتم عمر سال خطر و آسیب است و در شمارش سالہای عمر آن را از قلم انداز ند و بحساب نمی آورند.

— مہینہ mahina — (ترکیب وصفی) بفتح ن ماہ ہشتم آبستنی زن.

— گنت ginat — (صفت) بیشمار. لا تعد و لا تحصیٰ.

— گھڑ ghar — (صفت) ناموزون. خام. ناتراشیدہ. صیقل نشدہ.

— گھڑت بات ghar̤at bat — (ترکیب وصفی) سخن بیہودہ. صحبت بی اساس.

انمل anmil (صفت) نامناسب. ناجور.

انمول anmole (صفت) بسیار گرانبہا و قیمتی.

اناپ شناپ anāp shanāp (صفت) بی معنی. مہمل. پوچ. مزخرف.

اناج anāj (اس. مذ) غلہ.

انار anār (اس. مذ) ١. انار. ٢. یک نوع آتشبازی.

انارا anāra | (اس. مذ) کبوتر سرخ چشم.
اناری anāri |

اناڑی anāṛi (صفت) بی مہارت. بی تجربہ. ابلہ.

— پن pan — (اس. مذ) بی تجربگی. حماقت.

اناسی unāsi (عدد) ہفتاد و نہ.

انت a'nt (اس. مذ) (س) پایان. انجام. آخر.

— کال kāl — (ترکیب وصفی) زمان آخر. وقت رحلت. پایان عمر.

انتالیس untālis (عدد) سی و نہ.

انتر منتر antar mantar (اس. مذ) جادو جنبل. سحر.

انتیس untis (عدد) بیست و نہ.

انٹا anṭa (اس. مذ) ١. حب ترنگ. ٢. گلولہ شیشہ ای کہ اطفال با آن بازی میکنند. ٣. بازی بیلیارد.

— چت ہونا chit ho'na — (اص) افتادن بر پشت.

— غفیل ġafeel — (صفت) بدمست. سیاہ مست.

— گھر ghar — (اس. مذ) اطاق میز بیلیارد.

انتڑی antri (اس. مث) ان غنه روده. امعاء.

— **کا بل کھولنا** ka bal kholena (اص). پس از گرسنگی غذای سیر خوردن.

آنتڑیاں جلنا antryān jalna

آنتڑیوں کا قل ھو اللہ پڑھنا antṛyon ka qul howallāh paṛhna

آنتڑیوں میں آگ لگنا antṛyon men āg lagna هر سه اصطلاح است و بمعنی بسیار گرسنه بودن.

ان ann (اس. مذ) غذا. غله. رزق.

— **پانی ان جل** pāni ann jal — (اس. مذ) آب و نان. قوت. خوراک.

— **داتا** dāta (اس. مذ) رزق دهنده. مالک.

انا anna (اس. مث) دایه شیرده.

انتی anti (اس. مث) یک نوع گوشواره

انٹی anṭi (اس. مث) ۱. کلاف نخ یا پشم ۲. انتهای وسط دو انگشت دست. ۳. جیب. ۴. گره. ۵. لیفه شلوار.

— **باز** bāz (صفت) دغل. فریب دهنده.

— **مار** mār حقه باز.

— **پر چڑھانا** par charhāna — (اص) فریب دادن. گول زدن.

— **پر چڑھ جانا** par charh jāna — (اص) فریب خوردن. گول خوردن.

انتقال intiqāl (اس. مذ) ۱. انتقال. ۲. مرگ.

— **ہونا** ho'na (مص) مردن. فوت شدن

— **کرنا** karna درگذشتن. بدرود حیات گفتن.

انجر پنجر anjar panjar (اس. مذ) اعضا. بدن. مفصل ها.

— **ڈھیلے ہونا** ḍheelay hona — (اص) خسته و کوبیده شدن.

انجن anjan (اس. مذ) لوکوموتیو. (این کلمه انگلیسی engine است).

انجنیر injinyar (اس. مذ) مهندس (این کلمه انگلیسی engineer است).

انچ inch (اس. مذ) انچ. یک دوازدهم فوت (این

کلمہ انگلیسی inch است).

انچارج inchārj (اس. مذ) متصدی. سرپرست. (این کلمہ انگلیسی in charge است).

انچھر anchhar (اس. مذ) وردی کہ در سحر و جادو میخوانند کنایۃ کلام موثر.

انحصار inhisār (اس. مذ) محصور. منحصر. احاطہ. این کلمہ در ایران بمعنی مونوپول monopoly بکار میرود.

انداز andāz (اس. مذ) ۱. طرز. ۲. ناز و ادا. ۳. قیاس. تخمین. ۴. حد اعتدال.

— **اڑانا** urāna — (اص) ادا و اطوار کسی را یاد گرفتن

اندازاً (قید) حدساً. تخمیناً. از روی قیاس.

اندازہ andāza (اس. مذ) بفتح ز. حدس. تصور.

اندر indar (اس. مذ) شاہ خدایان ہندو. الاہہ ژوپیطر (در تاریخ اساطیر ہندو) الاہہ باران.

— **کا اکھاڑا** ka akhaṛa — (ترکیب اضافی) ۱. بزم عیش و عشرت الاہہ اندر. ۲. کنایۃ اجتماع زیبارویان.

اندھا andha
اندھی andhi
اندھے andhay (صفت) کور. نابینا. مجازاً بیفکر.

— **بگلا** bagla — (صفت) کسی کہ در اضطراب یا بی سلیقگی کاری را انجام میدہد.

— **پن** pan — (اس. مذ) کوری. نابینائی.

— **دھند** dhund — (قید) بدون فکر و عاقبت اندیشی. بی تامل. بیحساب.

اندھوں میں کانا راجہ andhon men kāna rāja (بفتح ج) (ضرب المثل) در کشور کوران یک چشمی پادشاہ است.

اندھی سرکار (ترکیب وصفی) حکومت ظالمانہ. حکومت مستبد.

اندھے کی لاٹھی andhe ki lāṭhi (ترکیب اضافی) ۱. عصای پیری. ۲. وضع بی قانونہ مقررات. ہرکہ ہرکہ.

اندھڑ andhaṛ (اس. مذ) باد تند و سریع.

اندھیر andhere (اس. مذ) تاریکی. شورش. ۲. بیعدالتی. ظلم. بی انصافی.

— **کرنا** karna (مص) ظلم و بی انصافی کردن.

اندھیری andheri (اس. مث.) تاریکی. تاریک. ـ ؛ مگس پران و چشم بند. اسب و شتر.

اندھیرا andharā (اس. مذ.) تاریکی. سیاهی. تیرگی. اتهام. افسردگی.

— **گھپ** ghup (اس. مذ.) تیره و تار. تاریکی محض.

اندھیرے گھر کا اجالا andhere ghar ka ujāla (ترکیب اضافی) تنها فرزند. پسر خانواده. فرزند عزیز و محبوب.

اندیشہ andesha (اس. مذ. بفتح ش). وحشت. نگرانی. خطر.

— **ناک** (صف.) مخوف. ترسناک. این کلمه در ایران اندیشناک و بمعنای متفکر بکار میرود و در زبان اردو متفکر را مفکر گویند.

انڈا anḍa (اس. مذ.) تخم مرغ. بیضهٔ پرنده.

انڈے اڑانا anḍay uṛāna (مص) دروغ گفتن.

— **بچے** bachchay (اس. مذ.) کودکان. اطفال. کوچولوها.

— **سینا** saina (مص) نشستن پرنده بر روی تخم برای در آوردن جوجه. تنبل شدن.

انڈے لڑانا laṛāna (مص) تخم جنگی. یک نوع بازی و شرط بندی است که روز عید نوروز دو نفر هر یک تخم مرغی را بطوری در مشت خود میگیرند که یک سر تخم بطرف بیرون قرار گیرد و حریف سر تخم مرغ خود را بسر تخم مرغ در مشت حریف میکوبد و کسی که تخم مرغش شکسته میشود بازنده است.

انڈوا enḍwa / inḍwa (اس. مذ.) چنبره ای که از پارچه درست کنند و معمولاً روی سر گذارند تا فشار و سنگینی چیزی که بر روی سر حمل میکنند کم محسوس شود.

انسپکٹر inspekṭar (اس. مذ.) بازرس. (این کلمهٔ انگلیسی inspector است).

انسٹھ unsaṭh (عدد) پنجاه و نه.

انشائیہ inshā'iya (اس. مذ. بفتح ی) جمله ای که در آن احتمال شبهه نباشد.

انکم ٹکس income ṭaks (اس. مذ.) مالیات

برو در آمد دراین کلمہ انگلیسی income tax
است).

انکنا a'nknā (مص) تخمین زدن. قیاس کردن
تقویم کردن.

انکھڑیاں ankhṛiān (اس. مث) ن ثانی غنہ
چشمان معشوق.

انگ ang (اس. مذ) ن غنہ بدن. عضو بدن.

— **لگانا** lagāna — (مص) در بر گرفتن. معانقہ.
در آغوش گرفتن.

— **لگنا** lagna — (مص) ہضم شدن غذا جزو بدن
شدن غذا.

انگارا angāra (اس. مذ) ن غنہ گل آتش مجازاً
چیز سرخ رنگ آتشی.

— **بننا** banna — | (مص) سرخرو شدن
— **ہوجانا** ho jāna — | در حالت خشم و غضب.

انگارے برسنا angāray barasna
(مص) کنایہ از گرمای شدید. آتش باریدن.

— **برسیں** barsen (ف. ر) نفرین کہ کسی کند.
آتش بگیرد یا بگیری.

انگاروں لوٹنا angāroṉ loaṭna (مص)
ن غنہ بیقرار شدن. از حد سوختن.

انگڑائی angṛāi (اس. مث) تمدد اعضاء بدن.
کشش اعضاء بدن.

— **توڑنا** toṛnā — (مص) در موقع تمدد اعضاء
بدن دست بر شانہ کسی گذاشتن برای رفع خستگی.
مجازاً بیکار ماندن و سستی نشان دادن

انگرکھا angar kha (اس. مذ) یک نوع لباس
مردانہ ساختہ کہ یقہ آن بستہ است و از گردن تا
شکم دکمہ ہائی دارد کہ ہمیشہ می بندند.

انگڑ کھنگڑ angaṛ khangaṛ (اس. مذ) ہر دو
ن غنہ) اسباب و اثاثیہ مستعمل خانہ خرت
و پرت.

انگریز angraiz (اس. مذ) ن غنہ. مرد یا زن انگلیسی

انگریزی angraizi (اس. مث) زبان انگلیسی.

انگشت شہادت ungusht-e-shahādat
(اس. مث) انگشت سبابہ.

انگشتانہ ungushtāna (اس. مذ) بفتح ن ثانی
شست دست.

انگل ungal (س. مذ) انگشت. اندازه و عرض یک انگشت.

انگلی ungli (س. مث) انگشت.

— پکڑنا pakaṛna (س) کمک گرفتن.

— دکھانا dikhāna (مص) ترسانیدن.

— رکھنا rakhna (مص) انتقاد و عیب جوئی کردن.

انگلیاں توڑنا unglyāṉ toṛna (مص) ۱. فشار دادن انگشتان که صدا از بندهای آن آید. ۲. بلاگیری زنان از عزیزان و فرزندان بطریقی که دو دست را اول بطرف صورت عزیز یا بچه باز میکنند پس انگشتان دو دست را بطرفین سر خود میفشارند و دعا میکنند و قربان صدقه میگویند.

انگنائی aṉgnāi (س. مث، ن اول غنه) حیاط، صحن.

انگوٹھا aṉgootha (س. مذ) شست دست و پا.

انگوٹھی aṉgooṭhi (س. مث) انگشتر.

انگور angoor (س. مذ) ۱. انگور. ۲. پوست زخم در موقع التیام.

— کا گچھا kā gucha — (ترکیب اضافی) خوشهٔ انگور.

انگیا aṉgya (س. مث) ۱. کرست زنانه. پستان بند زنانه. ۲. یک نوع بلوز.

انگیٹھی aṉgiṭhi (س. مث) آتشدان، منقل.

اناناس anannās (س. مذ) آناناس. این کلمه پرتغالی است.

انچاس unanchās (عدد) چهل و نه.

انوپ anoop / **انوپان** anoopan (س. مث) آب یا مایعی که بمنظور فرو دوا خورند.

انوکھا anokha / **انوکھی** anokhi / **انوکھے** anokhay (صفت) طرفه. غیر معمولی. عجیب. نادر. فوق العاده. استثنائی.

انھ uṉh / **اوںھ** ooṉh (از اصوات) صدائی که در موقع نفرت و تحقیر و بی اعتنائی از دهن در آید.

انہتر unhattar (عدد) شصت و نه.

ان ھوت an hote (س. مث) افلاس. ناداری.

انھیں unheṉ (ضمیر اشاره بدور بدون ثانی غنه).
انھیں inheṉ (ضمیر اشاره بنزدیک) اشاره.

بانہا ۔ بہ ایشان ، ایشان را ۔ اینہارا ۔ بہ اینہا .

انی ani (س بث) نوک نیزہ و پیکان و کفش و امثال آن .

انیس unnis (عدد) نوزدہ .

انیسواں unniswān (عدد ترتیبی) (ن ثانی غنہ) نوزدہم ، نوزدہمین .

او oa
اے ai
ارے aray
(از اصوات) صدائی کہ در تحقیر خطاب بشخص کم رتبہ یا کوچک ادا میشود .

اوائی awāi (س بث) خبر آمدن یا وارد شدن کس . (بجای این کلمہ ہندی کلمۂ آمد فارسی نیز بکار میرود) .

اوبی obi (س بث) گودال یا چاہی کہ برای شکار فیل در جنگل می کنند و دہنۂ آن را با برگ و شاخ می پوشانند .

اوپر oopar (حرف اضافہ) روی . بالای . بر روی . مرتفع .

— **والا** . مراد خداوند است .

— **ہی** hi (قید) مخفیانہ . پنہانی .

اوت oot (صف) جوانی کہ ازدواج نکردہ بمیرد . زنان ہندو از روح چنین مردہ می ترسند . مجازاً ناکام و بیچیز .

اوتار autār (س . مذ) رب النوعی کہ بشکل انسانی ظاہر شود . تذکر : بعقیدۂ ہندو خدا در بعضی مواقع برای اصلاح امور خلقت خود بشکل انسانی ظاہر میشود و اوتار ہمان است .

اوٹ oṭe (س بث) ۱ ۔ حجاب . حائل . پردہ . پوشش . ۲ ۔ پناہگاہ . کمین گاہ .

اوٹ پٹانگ ooṭ paṭang (صف) مہمل . بیہودہ . پوچ . حرف مفت .

اوٹنا otṇa (مص) جدا کردن پنبہ دانہ از پنبہ .

اوٹنی oaṭni (س بث) چرخی کہ پنبہ دانہ را از پنبہ جدا میکند .

اوجھڑی oajhṛi (س بث) رودہ . شکنبۂ حیوان .

اوجھل oajhal (س بث) حائل . حجاب . پردہ .

اوچھا oachha
اوچھی oachhi
اوچھے oachhay
(صف) ۱ ۔ کم ظرفیت . کم عمق . ۲ ۔ خفیف . سبک .

اوچھاپن pan _ (اس. مذ) ۱. پوچی. بی ہنگی. ۲. دنائت. لئامت. ۳. کم عمق.

اودا ooda
اودی oodi } (صف) ارغوانی رنگ
اوڈے odday

اوداہٹ oodāhat (اس. مث) ارغوانی بودن رنگ.

اودبلاو oodbilāo (اس. مذ) حیوانی شبیہ گربہ کہ در کنار رود خانہ ها زندگی میکند و خوراکش ماہی است.

اور aor (حرف عطف) و. دیگر. جداگانہ. علیحدہ.

_ سے _ ہونا se-ho'na _ (مص) عوض شدن. مبدل شدن.

اور ore (اس. مث) سمت. طرف. جانب.

اورنگ زیب ourangzeb (اس. مذ) محی الدین اورنگ زیب ششمین پادشاہ سلسلۂ تیموریان ہندوستان کہ بسال ۱۷۰۷ میلادی درگذشتہ است.

اورکوٹ over kote (اس. مذ) پالتو (این کلمۂ انگلیسی over coat است).

اوڑھنا orhna (مص) لباس پوشیدن. بر تن کردن.

_ **بچھونا** _ bichhauna
_ **بچھانا** _ bichhāna } (اس. مذ) کنایۃً چیزی کہ زیکثرت مورد استعمال کسی باشد.

اوڑھنی orhni (اس. مث) روسری. پارچہ ای کہ بر سر اندازند.

اوس oas (اس. مث) شبنم. ژالہ.

اوسان ausān (اس. مذ) ہوش و حواس.

_ **خطا ہو جانا** kata ho jāna _ (مص. مب) پریشان شدن حواس.

اوسر ausar (اس. مث) ۱. گاو و یا گاومیش کہ بہ سن بارداری رسیدہ باشد. ۲. زمین شورہ یا بایر.

_ **کھیت میں کیسر** _ khait men kaisar (ضرب المثل) در موردی گفتہ میشود کہ در بین زشت رویان زیبا روئی یا در بین افراد کم رتبہ شخص عالی مقامی بوجود آید.

اوقات auqāt (اس. مث) ۱. جمع وقت. ۲. حیثیت. وضع اجتماعی. ۳. استطاعت.

اوک oak (اس ۔ مث) حاون چوبی
اوکھلی oakhli برای بلغور کردن و کوبیدن غلّہ.

اول ool (اس ۔ مذ) ۱۔ ضامن ۔ ۲۔ ضمانت تعہد

اول جلول ool jalool (صف) ۱۔ زشت ۔ احمق ۔ مضحک ۔ مہمل ۔ ۲۔ لاابالی ۔ بی پروا ۔

اول فول بکنا aul faul bakna (مص) صحبت بیہودہ و مہمل کردن ۔ مہمل گفتن ۔

اون oon (اس ۔ مث) پشم ۔

اونٹ oont (اس ۔ مذ) (ن غنہ) شتر ۔ کنایۃً آدم دراز قد ۔

— کٹارا kaṭara (اس ۔ مذ) نام خاری است کہ شتران را دوست دارد بخورد ۔

— کے منہ میں زیرا ke munh men zira (ضرب المثل) شتر را با ملعقہ آب دادن ۔

— کی چوری ڈھوکا ڈھو ki choori ḍhoo ka ḍhoo (ضرب المثل) شتر سواری دولا دولا بر نمیدارد ۔

اونٹنی oontni (اس ۔ مث) شتر مادہ ۔ ناقہ ۔

اونٹانا ontāna (مص) جوشانیدن ۔

اونٹنا ontna (مص) جوشیدہ شدن ۔

اونچ نیچ oonch neech (اس ۔ مث) ۱۔ عدم تساوی ۔ بلندی و پستی ۔ نابرابری ۔ ناہمواری ۔ نشیب و فراز ۔ ۲۔ نفع و ضرر ۔ خوب و بد ۔ زشت و زیبا ۔

اونچا ooncha
اونچی oonchi
اونچے oonchay
(صف) (ن غنہ) ۱۔ بلند ۔ مرتفع ۔ ۲۔ دراز ۔ عالی ۔

اونچا سننا — sunnā (مص) بمشکل شنیدن ۔ کر بودن ۔

اونچے بول کا منہ نیچا — bole kā munh neechā (ضرب المثل) غرور بیجا موجب ذلت و خواری میشود ۔

اونچی دکان پھیکا پکوان — dokān phika pakwān (ضرب المثل) در موقعی گفتہ میشود کہ کسی معروفیت داشتہ باشد ولی لیاقت آن را نداشتہ باشد ۔

اونچائی oonchāee (اس ۔ مث) بلندی ۔ ارتفاع

اونڈھا ondha | (صفت، واژگون.
اونڈھی ondhi | وارونه. دمر افتاده.
اونڈھے ondhay | جنگ. کودن.

اونگھ oongh (اس. مث، ان غت) چرت. خواب آلودگی. غنودگی.

اونگھنا oonghna (مص) چرت زدن. خواب آلود بودن. غنودن. مجازاً تنبل وسستی کردن.

اونگھتے کو ٹھیلتے کا بہانا oonghte ko thailtay ka bahāna (ضرب المثل) در موقعی گفته میشود که کسی مایل بانجام کاری نباشد و طفره زند و اتفاق روی دهد که آن کار انجام نشود.

اویر سویر avere savere (قید) دیر یا زود. گاهی با عجله گاهی با تأخیر.

اھا aha (حرف تحسین) آها را به بینید. در مورد تحسین زیاد حاضر گفته میشود.

اھرن / ابرن ahran (اس. مذ) سندان.

اہلکار ahlkār (اس. مذ) بسکون ل مستخدم جزء.

اہلیہ ahliya (اس. مث) بفتح ی. زوجه همسر (زن).

اہیر aheer (اس. مذ) یک فرقه هندو که به گاوداری میپردازد. گاودار.

اہیرن aheeran | (اس. مث) زن گاودار از یک فرقه هندو.
اہیرنی aheerni |

ایٹم aitam (اس. مذ) اتم (این کلمه انگلیسی atom است).

ایٹم بم — bam (اس. مذ) بمب اتمی (این کلمه انگلیسی atom bomb است).

ایجنٹ aijant (اس. مذ) نماینده. کارگذار. (این کلمه انگلیسی agent است).

ایجنسی aijansi (اس. مث) آژانس. نمایندگی. (این کلمه انگلیسی agency است).

اینچ پینچ aich paich (اس. مذ) ۱. گردش. پیچ وخم. پیچیدگی. ۲. حیله. فریب. شیادی. ناتائی.

ایڑ air (اس. مث) مهمیز.

— مارنا māma | (مص) مهمیز زدن.
— لگانا lagāna |

ایڑی airi (اس. مث) پاشنه پا. پاشنه کفش.

ایڑیاں رگڑنا airyān ragarna. (مص)

۱. درمضیقہ بودن، مضطرب بودن، بسختی زندگی کردن. ۲. رنج جان کندن.

ایسا aisa
ایسی aisi
ایسے aisay
(قید) اینطور. اینچنین. مثل این. شبیہ این.

ایسا تیسا taisa – (صف) کلمۂ تحقیر کہ در حالت آزردگی وخشم بر زبان رانند.

ایسا ویسا vaisa
ایسی ویسی vaisi
ایسے ویسے vaisay
(صف) خیلی معمولی.

ایسے ہی hi – (قید) اتفاقاً. تصادفاً. بدون اطلاع قبلی.

ایسی تیسی aisi taisi
ایسی کی تیسی ki taisi
فحش منوبانہ. فلان فلان شدہ.

ایسے میں aisay men (قید) دراین حال. درچنین وضع.

ایسے ہی hi (قید) ہمین طور. بدون علت.

اولا oala (س. مذ) تگرگ. ذرات بخار کہ از سرما درہوا منجمد شدہ برزمین برمیگردد (میریزد).

— ہو جانا ho jāna – (ص) بسیار سرد شدن بدن.

اولا مولا aula maula (صف) احمق. کودن. خرف.

ایشور eeshwar (س. مذ) ۱. اللہ. خدا. رب. پروردگار. ۲. حاکم.

ایک aik
اک ek
(عدد) ۱. یک. ۲. (صف) فرد. تنہا. منحصر بفرد. یکتا.

— آدھ ādh – (قید) ۱. کمی. قدری. خیلی کم. ۲. (صف) بندرت.

— آنچ کی کسر ہونا ānch ki kasar – ho'na (ص) نزدیک باتمام رسیدن. نزدیک تمام شدن بودن. زیاد نماندن بتکمیل کاری.

— آنچ کی رہ گئی ki rah gai – (ضرب المثل) کم ماندہ بود کہ موفقیت حاصل شود.

— پنتھ دو کاج paunh do kāj – (ضرب المثل) بایک تیر دو نشان.

ایکا aika (س. مذ) اتحاد. اتحادیہ. دوستی. یگانگی.

— ایکی aiki – (قید) ناگہان. بطور غیر مترقب.

ایکٹر aktar (اس. مذ) بنرپیشه. (این کلمه انگلیسی actor است).

ایکڑ aikar (اس. مذ) جریب معادل ۲/۱ هکتار (این کلمه انگلیسی acre است).

ایکھ eekh (اس. مذ) نیشکر. مزرعه نیشکر.

ایلچی ailchi (اس. مذ) قاصد. پیک.

ایم. اے M. A. (اس. مذ) فوق لیسانس. کسی که درجه فوق لیسانس دارد (انگلیسی این کلمه سر دو کلمه Master of Arts است).

ایم پی M. P. (اس. مذ) عضو پارلمان. نماینده مجلس شوری (این کلمه دو کلمه Member of Parliament است).

اینٹ eent (اس. مذ) آجر.

اینٹ گری — gari (اس. مث) آجر کاری.

آتشی ātshi (اس. مث) آجر نسوز.

اینٹھ aenth (اس. مث. ان غذ) ۱. غرور. لاف قهر. ۲. کشیدگی اعصاب. سخت شدن اعصاب و اعضای بدن.

— جانا jāna — (مص. مث) قهر کردن. رو گرداندن. سخت و سفت شدن از نرمی افتادن اشیاء یا اعضاء بدن.

اینٹھنا ainthna (مص) ۱. خودستائی و فخر کردن. ۲. چیزی را با حیله از ملک کسی خارج ساختن. ۳. کشش و تشنج پیدا شدن و درست ۳ پا و اعضاء بدن از نرمی افتادن اشیاء یا اعضاء بدن. ۴. قهر کردن از دست کسی.

اینٹھن ainthan (اس. مث) تشنج. سختی و سفتی در اعضاء بدن.

اینڈنا aindna (مص) خرامیدن. چمیدن. خودنمائی کردن.

اینڈی بینڈی aindi baindi (صف) نادرست. بدجنس. بی ادب.

— سنانا sunāna — (مص) فحش دادن. ناسزا گفتن.

ایندھن eendhan (اس. مذ) سوخت. هیزم.

— ہو جانا ho jāna (مص. ل) بی نفع شدن. پیر و ضعیف شدن. از کار افتادن.

ب

بابا bāba (اس، مذ) ۱. پدر، پدر بزرگ، جد.
۲. مرد معمر، ریش سفید، سالخوردہ. ۳. پیر طریقت.
درویش.

بابر bābar (اس، مذ) ۱. یک نوع گیاہ کہ از ریشہ ہا
والیاف آن ریسمان میسازند. علف سازو.
۲. ظہیر الدین بابر موسس سلطنت تیموریان
ہندوستان کہ بسال ۹۳۲ ہجری حکومت دہلی
از دست ابراہیم لودھی گرفت وپس از چہار سال
حکمرانی درآن کشور درگذشت ودر کابل مدفون
گشت.

بابرنگ bābrang (اس، مذ) یک نوع گیاہ
داروئی کہ آن را برنج کابلی ہم می نامند.

بابل bābul (اس، مذ) ۱. پدر. ۲. شعر خوانی
کہ ہمراہان عروس ہنگام ترک خانہ پدرش میخوانند و
حاکی از احساسات او چنین موقع است.

بابن bābon (اس، مث) ماسورہ. این کلمہ
انگلیسی bobbin بابن است کہ در اردو بفعم
ب ثانی گفتہ میشود.

بابو bāboo (اس، مذ) ۱. کارمند دولت. ۲. کلمہ خطاب
بمرد کہ در فارسی آقا میباشد.

— **جی** ji — حضرت آقا، ارباب، سرور.

باپ bāp (اس، مذ) پدر، والد، بزرگ، استاد.

— **بنانا** banāna — (مص) پدر خواندن کسی را.

— **تک جانا** tak jāna — (مص) بد حرفی کردن
وفحش دادن تا حدی کہ نام پدر بردہ شود.

— **دادا** dāda — (اس، مذ) اجداد.

— **مارے کا بیر** māray ka baer —
(اس، مذ) عداوت خانوادگی.

باپو bāpoo (اس، مذ) پدر، مرد بزرگوار.

بات bāt (اس، مث) ۱. کلمہ، گفتہ، صحبت،
مکالمہ. ۲. موضوع، مطلب، نکتہ.

— **آپڑنا** ā parna — (مص) اتفاق افتادن.
روی دادن، مزاحمت ایجاد شدن، گرہ در کار
افتادن.

— اٹکنا aṭakana — (مص) باشکال برخوردن فروماندن. گره درکار افتادن. منحصر بودن مطلب.

— اٹھانا uṭhāna — (مص) تحمل کردن. برداشت کردن.

— — پر par — (قید) در سر امری.

— — میں meṉ — (قید) در هر موضوع. در سر کلمه.

— بدلنا badalna — (مص) بد قولی کردن. مطلب را گرداندن. از تعهد شانه خالی کردن. زیر قول خود زدن.

— بڑھانا baṛhāna — (مص) طول دادن بحث بگفتگو.

— بگاڑنا bigāṛna — (مص) نقشه کسی را بهم زدن. اعتبار کسی را از بین بردن.

— بگڑنا bigaṛna — (مص) کار خراب شدن. آبرو ریخته شدن.

— بنانا banāna — (مص) چرب زبانی کردن. سخن سازی کردن.

— بننا banna — (مص) موفق شدن. بمراد رسیدن.

— پانا pāna } (مص) بمقصود رسیدن
— پالینا pā lena } بمطلب رسیدن. درک کردن مطلب.

— گھڑنا ghaṛna — (مص) سخن سازی کردن. تحریف کردن.

— لانا lāna — (مص) پیغام خواستگاری آوردن.

— لگانا lagāna — (مص) سخن چینی کردن. جعل کردن.

— ہونا hona — (مص) اتفاق افتادن. روی دادن. مذاکره شدن.

— پچنا pachna — (مص) راز و سر در دل ماندن.

— پکانا pakāna — (مص) وعده یا مطلبی را تکمیل و مؤکد کردن.

— پکڑنا pakaṛna — (مص) بحث انتقاد کردن.

— پھوٹنا phuṭna — (مص) فاش شدن. افشا شدن راز.

— پھیلانا phaelāna — (مص) شهرت دادن. مشهور کردن. طول دادن مطلب.

— پھیلنا phaelna — (مص) شایع شدن راز.

مشہور شدن مطلبی، برملا شدن.

— پی جانا pi jāna — (مص) صبر و تحمل کردن، اغماض کردن.

— تاڑنا tarna — (مص) درک کردن، فهمیدن.

— ٹالنا ṭālna — (مص) طفره زدن، طفره رفتن بعد موکول کردن.

— ٹھہرنا ṭherna — (مص) قطعی شدن پیشنهاد و یا مطلب.

— چلانا chalāna — (مص) شروع بصحبت کردن، آغاز کردن گفتگو.

— چھیڑنا chhaiṛna — (مص) شروع بصحبت کردن، آغاز سخن نمودن.

— چیت cheet — (اس، مث) صحبت، گفتگو، مکالمه.

— ڈبونا ḍuboana — (مص) آبروی کسی را بردن، بی آبرو کردن.

— کا بتنگڑ بنانا — ka batangaṛ banāna (مص) راجع بموضوع کوچک زیاد صحبت کردن، مبالغه کردن، اغراق گفتن.

— کا پکا، پورا، سچا — ka pakka, poora sachha (صف) بقول خود وفادار، قابل اعتماد.

— کاٹنا kāṭna

— کھونا — khona }
— کھو دینا — kho deha } (مص) بی احترام و بی اعتبار شدن.

— کہی پرائی ہوئی — kahi parāi hui (ضرب المثل) حرفی که از دهن در آمد مخفی نمی ماند سخنی که گفته شد برملا گردید.

— گول کر جانا gole kar jāna — (مص) طفره رفتن، صحبت را ناتمام گذاشتن.

— ہونا hona — (مص) اتفاق افتادن، روی دادن.

باتوں bāton }
باتونی bātoni } (صف) پرحرف و وراج.

— میں آنا men āna — (مص) فریب خوردن.

— — بہلانا behlāna — (مص) با حرف کسی را اغوا کردن، منحرف کردن.

باٹ bāṭ (اس، مذ) ۱- وزنه، مقیاس، سنگ ترازو ۲- طریق.

— مارنا mārna — (مص) ضرر رسانیدن.

سبب سلب اعتماد از کسی شدن.

باجا bāja (اس. مذ) آلت موسیقی. ساز. موزیک.

— گاجا gāja — (اس. مذ) جاه و جلال. طمطراق.

باجرا bājra (اس. مذ) ارزن کنایۂً قطرات ریز باران.

باجنتری bājanturi | (اس. مذ) ساز زن
بجنتری bājantri | نوازندہ آلت موسیقی

باجی bāji (اس. مث) خواہر. ہمشیرہ.

باچھ bāchh (اس. مث) گوشۂ لب. ۲. باج و خراج.

باچھیں کھل جانا bāchhen khil jāna

— کھلنا khilna "

(مص) خندیدن. قہقہہ زدن. مغرور بودن.

باداںچہ bādāmcha (اس. مذ) بفتح چ. نوار فلزی کہ بر چوب وغیرہ نصب کنند.

بادشاہ bādshāh (اس. مذ) بسکون د. پادشاہ.

بادشاہت | bādshāhat (اس. مث)
بادشاہی | پادشاہی،
سلطنت.

بادشاہزادہ bādshahzāda (اس. مذ) بفتح دثانی. شاہزادہ. شاہپور. پسر.

بادشاہزادی (اس. مث) شاہزادہ خانم. شاہدخت.

بادگرد bādgird (اس. مذ) گردباد. ستون گردی کہ از پیچ و تاب ہوا در فضا تولید میشود.

بادل bādal (اس. مذ) ابر. سحاب.

— گرجنا garajna — (مص) رعد. غریدن ابر.

— امنڈنا umandna — (مص) ابر سیاہ بآسمان آمدن. متراکم شدن ابر.

— پھٹنا phaṭna — | (مص) پاک شدن
— چھٹنا chhaṭna — | آسمان از ابر. صاف
— کھلنا khulna — | شدن آسمان.

بادلا bādla | (اس. مذ) نخ و تار طلا و نقرہ.
بادلہ bādla | زربفت. بفتح ل.

بادھا bādha (اس. مذ) وجع مفاصل.

بادی bādi (صف) نفاخ. باد انگیز.

باڈی bāḍi (اس. مث) بدن. جسم. ہیکل (این کلمہ انگلیسی body است).

— بلڈر bilder (اس۔ مذ) ورزشکار (این دو کلمۂ انگلیسی body builder است)

بارات bārat
برات barāt
(اس۔ مذ) خویشان و دوستان داماد کہ در شبِ زفاف با موزیک بخانۂ عروس میروند.

بارانی bārāni (اس۔ مث) زمین دیم۔ زمینی کہ از آب باران مشروب میشود و محصول میدہد۔ تذکر: در ایران لباسی را گویند کہ آب در آن نفوذ نکند و ہنگام باران و برف بتن کنند.

باراہ bārāh (اس۔ مذ) ۱۔ خوک۔ ۲۔ مرزعہ ای کہ نزدیک دہکدہ باشد۔ ۳۔ مرحلۂ سوم تناسخ کہ بعقیدۂ ہندوان در آن وشنو خدای آنان بشکل خوک برای اصلاح و صنع جہانیان بدنیا آمدہ بود.

باربر bārbar (اس۔ مذ) آرایشگر۔ سلمانی۔ (این کلمۂ انگلیسی barber است).

بارڈر bārder (اس۔ مذ) سرحد۔ مرز۔ حاشیہ۔ (این کلمۂ انگلیسی border است).

بار روم bār room (اس۔ مذ) جای نشستن وکلا در دادگاہ (این کلمۂ انگلیسی Bar room است).

بارک bārak (اس۔ مذ) پادگان۔ (این کلمۂ انگلیسی barrack است).

بارو bāroo
بالو bāloo
(اس۔ مث) ریگ۔ شن.

بارہ bārah (عدد) بفتح ر۔ دوازدہ.

— باٹ ہونا bāṭ hona — (اس) ہیچ و ہپوت شدن۔ بیفایدہ شدن.

— دری dari — (اس۔ مث) ساختمانی کہ دوازدہ درب دارد و فقط در باغ یا کنار رود خانہ یا در جای باصفا ساختہ میشود.

— سنگار singār — (اس۔ مذ) گوزن.

بارہواں bārhwāṉ
بارہویں bārwiṉ
(عدد) دوازدہم۔ دوازدہمین.

باری bāri (اس۔ مث) ۱۔ وقت۔ نوبت۔ ۲۔ زیورالات۔ ۳۔ دختری کہ کمتر از (۱۰) سالہ است.

باری باری (قید) یکی بعد از دیگری۔ بنوبت.

— کی تپ ki tap — ترکیب اضافی) تب نوبہ۔ ملاریا.

باریکی نکالنا bāriki nikālna (مص) خرده گرفتن. مضمون تازه و بدیع در شعر آوردن.

باڑ bāṛ / **باڑھ** bāṛh (اس. مث) ۱. سد. حد. حصار. ۲. طغیان رود خانه. سیلاب.

ــ **اڑانا** uṛāna / ــ **مارنا** mārna / ــ **جھاڑنا** jhāṛna (مص) شلیک کردن تفنگ و توپ.

ــ **اترنا** utarnā ــ (مص) کند شدن لبهٔ شمشیر وغیره.

ــ **دینا** dena ــ (مص) مشتعل کردن.

ــ **رکھنا** rakhna / ــ **چڑھانا** chaṛhāna (مص) تند و تیز کردن شمشیر وغیره.

باڑا bāṛa (اس. مذ) ۱. محوطه. حصار. چینه. میدان. تکیه. ۲. صدقه که در مراسم ازدواج هندو داده میشود.

باڑی bāṛi (اس. مث) ۱. کشاورزی. ۲. مسکن. جای سکونت.

بازار اٹھ جانا bāzār uṭh jāna (مص) بسته شدن بازار. گران شدن اشیاء. بالا رفتن قیمت ها.

بازاری bāzāri (صف) پست. عامیانه.

ــ **عورت** oarat (اس. مث) فاحشه. روسپی.

بازار بٹا bāzār baṭṭa (اس. مذ) ۱. تخفیف در بهای معامله. ۲. حق العمل.

باز آنا bāz āna (مص) دست کشیدن. ترک کردن.

ــ **رکھنا** rakhna ــ (مص) منع کردن.

ــ **رہنا** rehnā ــ (مص) منع شدن. احتراز کردن.

ــ **گیری** giri ــ (اس. مث) بدست آوردن چیز از دست رفته.

بازو تولنا bāzū tolna (مص) آماده پرخاش شدن.

بازی دینا bāzi dena (مص) شکست دادن طرف در بازی. بردن بازی.

ــ **کھانا** khāna ــ (مص) باختن.

ــ **لگانا** lagāna ــ (مص) شرط بندی کردن. شرط بستن.

باس bās (اس. مذ) ۱. مسکن. منزل. ۲. (اس. مث)

بو. بوی بد.

باسا bāsa (اس. مذ) مسکن. مسکن موقت.

باسٹھ bāsaṭh (عدد) شصت و دو.

باسمتی bāsmati (صف) برنج عنبربو نوع اعلیٰ برنج خوشبو در ہند و پاکستان.

باسن bāsan (اس. مذ) ظروف.

باسی bāsi (صف) ۱. غذای زیاد ماندہ. بیات ۲. ساکن. اہل جائی.

— **تباسی** tibāsi — (صف) غذائی کہ دو یا سہ روز ماندہ باشد.

— **کرنا** karna — (مص) ماندہ و فاسد کردن.

— **منہ** munh — (اس. مث) دہان قبل از خوردن صبحانہ.

— **کڑھی میں ابال آنا** kaṛhi meṉ ubāl āna — (ضرب المثل) واقع شدن امری پس از گذشتن وقت مناسب آن. شور جوانی داشتن در ایام پیری.

باشندہ bāshinda بفتح د (صف) بومی جائی. اہل کشوری.

باغ bāg (اس. مذ) باغچہ. حیاط منزل.

— **ہونا** ho'na — (مص) بشدت مسرور شادمان گشتن. خوشحال و ذوق زیاد کردن.

— **سبز دکھانا** sabz dikhāna — (مص) فریب دادن. گمراہ ساختن.

باغی bāgi (صف) یاغی. سرکش.

باقرخانی bāqar khāni (اس. مث) یک نوع نان روغنی.

باقیات bāqiyyāt (اس. مث) ۱. تمام واجب الادا. منبع بدہی ۲. آنچہ کہ باقی ماندہ است. بقیہ.

باکھ bākh (اس. مذ) قسمت بالای پستان گاو گاومیش. بز وغیرہ.

باکھر bākhar } (اس. مذ) آغل گاو و گوسفند
باکھل bākhal } وغیرہ.

باگ bāg (اس. مث) دہنہ. عنان. افسار.

— **اٹھانا** uṭhāna — (مص. مب) چہار نعل دراندن اسب.

— **ڈور** ḍore — (اس. مث) ا.عنان. افسار ۲. اختیار

— ڈھیل کرنا dheeli karna —(مص بش) شل گرفتن دہنۂ چہار پا.

باگڑ bāgar (اس بث) گلۂ آھو.

— بلا billa —(اس. مذ) آفت. بلا. لولو، کہ اطفال را از آن میترسانند.

باگھ bāgh (اس. مذ) پلنگ. یوزپلنگ.

باگھن bāghan }
باگھنی bāghni } (اس. بث) یوزپلنگ مادہ.

بال bāl (اس. مذ) ۱. موی بدن. ۲. کودک.

— آنا āna — (مص) ترک برداشتن.

— پڑنا parna — مو برداشتن (چینی و امثال آن)

— اتارنا utārna — (مص) تراشیدن مو.

— بچنا bachna — (مص) از خطر حتمی جستن.

— باندھا bāndha —(صف) ۱. درست ۲. درستکار. مطیع. ۳. بدون خطا.

— بیکا نہ ہونا beekā na hona — (مص) بفتح ن اول آسیب نرسیدن. صدمه وارد نشدن.

— پکنا pakna — (مص) مو سفید شدن. پیر شدن.

— تراش tarāsh (اس. مذ) سلمانی. آرایشگر.

— توڑ toar — (اس. مذ) جوشی کہ از کندہ شدن مو زیر پوست بدن پیدا میشود و درد دارد.

— صفا safa — (اس. مذ) داروی زدایندہ مو. نورہ. واجبی.

— کا کمبل بنانا ka kambal banāna — (مص) مبالغہ کردن. کاہ را کوہ نشان دادن.

— کی کھال نکالنا ki khāl nikālna — (مص) تحقیق پی گیری کردن. کاوش دقیق کردن برای رسیدن بعمق مطلب.

— لینا lena — (مص) زدودن مو با دارو وغیرہ.

— و پر نکالنا o par nikālna — (مص) از حد خود تجاوز کردن. گستاخ جسور شدن.

— بچے bachchay — (اس. مذ) خانوادہ. زن و فرزند. اہل و عیال.

بالا bāla (اس. مذ) ۱. کودک (پسر) طفل. ۲. گوشوارۂ بزرگ. ۳. (صف) کم عقل. سادہ. ۴. فریب. خدعہ.

— (قید) مخفیانہ. زیر جلی. دزدکی.

— بتانا batāna — }
— ٹالنا tālna — } (مص) فریب دادن. اغوا کردن.

— پن pan — (اس. مذ) دوران طفولیت. کودکی.

— پوش poash — (اس. مذ) روکش لحاف وتشک. ملحفه.

— نشین nasheen — (صف) طبقه اعیان و اشراف.

بالائی bālāee (صف) ۱. فوق العاده، در سطح بالا. ۲. (اس. مث) سرشیر.

— یافت (اس. مث) درآمد اضافی. رشوه.

بالٹی bālṭi (اس. مث) سطل.

بالشت bālisht (اس. مث) وجب.

بالشتیا bālishtyā (اس. مذ) پست قد. کوتوله (نیم وجب).

بالغ نظر bāliġ nazar (صف) صاحب نظر. دارای وسعت فکر. بلند نظر.

بالک bālak (اس. مذ) ۱. کودک. طفل شیرخوار. ۲. مرید. شاگرد.

بالکپن bālakpan (اس. مذ) طفولیت. کودکی.

بالکا bālka (اس. مذ) } شاگرد. مرید.
بالکی bālki (اس. مث) }

بالکل bilkol (قید) بکلی. کاملاً. قطعاً. عیناً. مسلماً.

بالکونی bālkoni (اس. مث) بالکن. (این کلمه انگلیسی balcony است).

بالم bālam (اس. مذ) ۱. شوهر. ۲. عاشق خاطرخواه.

بالو baloo (اس. مث) شن. ماسه. ریگ.

— شاہی shāhi — (اس. مث) یک نوع شیرینی.

— گھڑی ghari — (اس. مث) ساعت شنی که عبارت است از دو محفظه شیشه ای که از نوک بهم متصل و دارای سوراخ بسیار کوچک میباشند یکی از دو محفظه پر از شن است که بتدریج از سوراخ وسط به محفظه تحتانی میریزد و چون محفظه فوقانی از شن خالی و محفظه تحتانی پر شد یک ساعت محسوب میشود.

بالی bāli (اس. مث) کودک (دختر). گوشواره.

— عمر omar — (اس. مث) جوانی. بهار عمر. شباب.

بان bān ۱. پسوند فارسی که در اردو نیز بکار میرود ۲. وضع. طبیعت. عادت. رفتار. ۳. درخت بیدمشک. ۴. طنابی که به چهار چوب پیچند

وتخت خواب درست کنند.

__ کرنا karna __ (مص) وراجی کردن، پرحرفی کردن.

بانا bāna (اس. مذ) ۱. لباس. پوشاک. اینفورم ۲. پود (در بافت پارچه)

__ بدلنا badalna __ (مص) در لباس مبدل رفتن. قیافهٔ دیگری بخود گرفتن.

__ باندھنا bāndhna __ (مص) آماده شدن. بعهده گرفتن. مصمم شدن.

بانبی bāṉbi (اس. مث) سوراخ مار.

بانٹ bāṉṭ (اس. مث) ۱. حصه. قسمت. ۲. تقسیم. تسهیم.

بانٹنا bāṉṭna (مص) تقسیم کردن. تسهیم کردن. توزیع نمودن.

بانج bāṉj / **بانجھ** bāṉjh (صف) (ن غنه) ۱. زن نازا. ۲. بی ثمر. عقیم. ۳. زمین بایر و شور.

باند bāṉd (اس. مذ) طناب باریک که از نوعی گیاه بافته شده باشد. سازه.

باندھ bāṉdh (اس. مذ) ۱. سد. حصار. ۲. فعل امر از مصدر باندھنا bāndhnā یعنی ببند.

باندھنا bāndhnā (مص) ۱. بستن. بسته بندی کردن. ۲. محصور کردن. حبس کردن.

باندی bāndi (اس. مث) (ن غنه) کلفت. خدمتگار زن. کنیز. کنایة بسیار مطیع و فرمانبردار.

بانڈ bāṉḍ (اس. مذ) (ن غنه) ۱. معاهده. پیمان. ۲. سند (این کلمهٔ انگلیسی bond است).

باندھنو bāṉdhnoo (اس. مذ) ۱. تهمت. افترا ۲. گرهی که رنگرز هنگام رنگ کردن پارچه با نخ بان میزند.

بانڈی bāṉḍi (اس. مث) چوبدستی.

__ باز bāz __ (صف) ماجراجو.

__ چلنا chalna __ (مص) نزاع و جدال شدن با چوب. زد و خورد با چوب.

بانس bāns (اس. مذ) (ن غنه) ۱. خیزران. ۲. مقیاس و اندازه ده پا.

__ پر چڑھانا par chaṛhāna __ (مص) مسخره کردن. کسی بی احترامی کردن.

— واڑی vāri — (اس، مث) جنگل خیزران.

بانسری bānsri
بانسلی bānsli
(اس، مث) نی (آلت موسیقی) که از خیزران درست شود.

بانسی bānsii (اس، مث) ۱. عصای خیزران.
۲. یک نوع سنگ زرد رنگ.

بانک bānk (اس، مث، ان غنہ) ۱. کجی. خمیدگی، انحناء. ۲. شرارت. ۳. فنون سپاهیگری. ۴. داس. ۵. خنجر. ۶. یک نوع زیور پای زنان.

بانکپن bānk pan (اس، مذ، ان غنہ) ۱. کجی، خمیدگی. ۲. خودنمائی، عشوہ وغمزہ.

بانکا bānka
بانکی bānki
بانکے bānke
(صف) ۱. کج، خم، منحنی. ۲. خود آرا. ۳. شوخ. ۴. دلیر، نترس.

— چور chore — (ترکیب وصفی) دزد ماہر.

بانکڑی bānkri (اس، مث، ان غنہ) نوار و باریکہ گل و بوتہ که بر حاشیہ لباس زنان دوخته میشود.

بانگ bāng (اس، مث) اذان، صدا.

— دینا dena — (مص) اذان گفتن در گوش کودک پس از تولد.

بانگر bāngar (اس، مذ، ان غنہ) زمین مسطح و مرتفع.

بانگڑو bāngru (صف، ان غنہ) احمق، خل، بی تربیت.

بانوے bānvay (عدد) نود و دو.

بانہہ bānh (اس، مث) بازو، آغوش، مجازاً حامی و مربی.

بانی bāni (اس، مث) ۱. زبان، تقریر، لحن، صوت. ۲. نوعی منظومہ ہندی نظیر رباعی و یا قطعہ. ۳. بنیان گذار، سازندہ.

باوا bāva (اس، مذ) بابا، پدر، راہنما و معلم روحانی.

— کا ka (صف) اجدادی، موروثی.

باوٹا bavṭa (اس، مذ) ۱. پرچم، بیرق، علم. ۲. نوعی زیور برای دست.

باورچی bāvarchi (اس، مذ) آشپز، طباخ.

— خانہ (بفتح ن) (اس، مذ) آشپزخانہ، مطبخ.

باولا bāvla
باولی bāvli (صف) دیوانہ، ابلہ، احمق، گیج.
باولے bāvlay

باولا پن pan ــ (اس، مذ) جنون، بی عقلی.

باولی bāvli (اس، مث) ۱۔ چاہِ وسیع و بزرگ و یا آب انبار بزرگ کہ دارای پلکان و دریچہ است کہ برای شنا و استراحت در تابستان بکار میرود. ۲۔ پرندہ و یا جانور کوچکی کہ بوسیلۂ آن پرندگان شکاری تمرین شکار کنند. ۳۔ (صف) زن دیوانہ.

باون bāvan (عدد) پنجاہ و دو.

ــ تولے پاؤ رتی tolay pāo ratti (اص) کاملاً درست. بسیار سودمند.

ــ گز کا gaz ka ــ (صف) ۱۔ بلندقد. ۲۔ شرور، مفسد، بدجنس.

باہر bāhar (حرف اضافہ) بیرون، خارج.

ــ کا ka ــ (صف) بیگانہ، اجنبی، خارجی.

باہمن bāhman (اس، مذ) برہمن.

باہمنی bāhmani (اس، مث) زن برہمن.

باہن bāhan (اس، مث) ۱۔ زمین تخم زدہ شدہ. ۲۔ شیار. ۳۔ خط یا شیاری کہ بوسیلہ چرخ گاری بر زمین کشیدہ شود. ۴۔ چوب گاو آہن.

بائی bāi (اس، مث) ۱۔ زن، زوجہ، خانم. ۲۔ رئیس فاحشہ خانہ، زن رامشگر.

ــ گولا gola ــ (اس، مذ) قولنج.

بائیس bāees (عدد) ۱۔ بیست و دو. ۲۔ (اس، مذ) افسر ارتش کہ فرماندہ دو ہزار و دو بیست سرباز است.

بائیسکل bāisical (اس، مث) دوچرخہ (این کلمہ انگلیسی bicycle است).

بایاں bāyān
بائیں bāyeen (صف) چپ، ضد راست

بایاں قدم چومنا bāyan qadam choomna (اص) تعظیم نمودن، مقربعطت کسی شدن.

بائیکاٹ bāeekāṭ (اس، مذ) تحریم، اعتصاب (این کلمہ انگلیسی boycott است).

ببر babar (اس . مذ) شیر (حیوان) ، اسد .

ببول babul (اس . مذ) درخت بزرگ خاردار که تیزه ای تیز از تنه و شاخه آن بیرون میاید .

ببولا baboola (اس . مذ) گردباد .

ببی babbi (اس . مث) بوسه ، ماچ .

بپت bipat / بپتا bipta (اس . مث) ۱ . بدبختی ، نکبت ، ادبار . ۲ . رنج و غم . ۳ . سرگذشت مصیبت بار .

بپھارا baphāra (اس . مذ) ۱ . بخار . ۲ . دوائی که عرق را از بدن خارج میکند . ۳ . خروج عرق از بدن بوسیلهٔ ابخره .

بتا butta (اس . مذ) بهانه ، حیله . فریب .

بتانا batāna / دینا dena (مص) فریب دادن . گول زدن .

بتاسا batāsa / بتاشا batāsha (اس . مذ) حباب ، یک نوع شیرینی که از شکر بشکل حباب درست میشود .

بتانا batāna (مص) ۱ . نشان دادن . ۲ . بیان کردن ، اشاره بچیزی کردن . پاسخ دادن .

بتلانا batlāna (مص) ۱ . توضیح دادن ، گفتن . ۲ . جواب دادن .

بتنگر batangar (اس . مذ) سخن دراز ، مهمل ، کلام طویل بی معنی .

بتولا batoola (اس . مذ) ۱ . فریب . ۲ . سخن مضحک .

بتی batti (اس . مث) ۱ . شمع . ۲ . فتیله ، چراغ . ۳ . فتیله زخم .

— اکسانا uksāna — (مص) بالا کشیدن فتیله چراغ .

— بٹنا baṭna — (مص) تابیدن پنبه یا کاغذ برای تهیه فتیله .

— بنانا banāna — (مص) تابیدن چیزی . فتیله کردن .

— جلانا jalāna — (مص) روشن کردن چراغ .

— چڑھانا charhāna — (مص) گذاشتن فتیله با دوا در زخم .

— دینا de'na / — لگانا lagāna (مص) روشن کردن . آتش .

— دکھانا dikhāna — (مص) آتش کردن توپ .

بتیا batya (اس۔مث) میوہ و خربوزہ کال و نارس. ۲۔ نوعی بادنجان.

بتیس battis (عدد) سی و دو. ۳۲

— **دانتوں میں زبان** dānton men̲ zabān (اص) در حلقۂ دشمنان. در تنگنای مصائب و مشکلات فراوان.

بتیسی battisi (اس۔مث) ۱۔ یک دست دندان. ۲۔ دستہ ای از ہر چیزی کہ ۳۲ جزء داشتہ باشد.

— **بجنا** bajna — (اص) بہم خوردن و صدا دادن دندانہا از سرما وغیرہ.

— **بند ہونا** band hona — (اص) بستہ شدن دہن در غش.

— **دکھانا** dikhāna — (اص) بالبی تزیینی خندیدن.

بٹ baṭ (اس۔مث) ۱۔ چین و چروک پوست بدن کہ در نتیجۂ فربہی باشد. ۲۔ راہ باریک فرعی. ۳۔ یک اندازۂ مخصوص وزن. ۴۔ شکم سیر آبی.

— **مار** mār — (صف) ۱۔ رہزن. ۲۔ بر بخ کشتیہا.

بٹا batta (اس۔مذ) ۱۔ یک وزن مخصوص. ۲۔ کسر زیان. ۳۔ لکہ. ۴۔ قلوہ سنگ. ۵۔ ظرف کوچک برنجی کوزہ مانند.

— **لگانا** lagāna — (اص) پائین آوردن ارزش. بدنام کردن.

— **لگنا** lagna — (اص) بدنام شدن. زیان دیدن.

بٹے باز baṭṭay bāz (صف) حقہ باز. شارلاتان زرنگ. شعبدہ باز.

بٹے پر خریدنا par karidna — (اص) باتخفیف خریدن. باکسر بہا خریدن.

— **کھاتے** khatay — (ترکیب وصفی) وجہی کہ وصول آن مشکوک و یا غیر ممکن باشد. طلب سوختہ.

بٹائی baṭāee (اس۔مث) ۱۔ تقسیم. ۲۔ تقسیم غلہ بین زارع و مالک. فصل تقسیم محصول زراعتی. ۳۔ اجرت بافتن طناب وغیرہ.

بٹالین bāṭālian (اس۔مث) دستہ ای از چہار ارتش در حدود دو ہزار نفر (این کلمۂ انگلیسی batalion است).

بٹ جانا baṭ jāna (مص) تقسیم شدن. پراکندہ شدن.

بٹن batan (اس. مذ) تکمه. (این کلمه انگلیسی button است).

بٹن bitton (اس. مث) دختر (فرزند) (این کلمه تصغیر از بیٹی beti است).

بٹنا batna (مص) ۱. تقسیم و تسهیم شدن. علیحده شدن. ۲. متفرق شدن. از هم جدا شدن.

بٹنا butna (اس. مذ) نام یک نوع خمیر که از اشیاء معطر درست کنند و برای نرم و خوشبو ساختن پوست بدن مالند.

بٹوا batwa (اس. مذ) ۱. کیسه پارچه ای گرد دارای چند لایه در داخل و بر دهانه قیطانی تعبیه میشود که هنگام بستن در کیسه آن را میکشند. این کیسه اغلب برای گذاشتن لوازم پان (برگ تنبول) از قبیل تنباکو. فوفل. پیتک وغیره بکار میرود. ۲. کیسه و کیف پول.

بٹوارا batwāra (اس. مذ) ۱. تقسیم زمین. ۲. تقسیم اموال و املاک مشترک. ۳. از هم پاشیدگی. شرکا.

بٹوانا batwāna (مص) ۱. تقسیم کردن توسط دیگری باعث و سبب تقسیم شدن. ۲. تابیدن توسط دیگری.

بٹوائی batwāee (اس. مث) اجرت تابیدن چیزی.

بٹورا bitaura (اس. مذ) توده تپاله خشک گاو که روی آن کاهگل مالند.

بٹورن batoran (صف) ۱. پس مانده انتخاب. آنچه پس از گلچینی باقی ماند. ۲. چیزی بی ارزش.

بٹورنا batorna (مص) جمع کردن. انبار کردن. گرد آوردن.

بٹھانا bithāna
بٹھا دینا bitha de'na
(مص) ۱. نشاندن. جا دادن. ۲. بمدرسه فرستادن برای تحصیل. ۳. مضمحل ساختن.

بٹھا رکھنا — rakhna (مص) نگهداشتن دختر در خانه و بخانه شوهر نفرستادن.

بٹیا bitya (اس. مث) ۱. مصغر بیٹی (فرزند دختر).

بٹیا batya (اس. مث) ۱. راه باریک بین مزارع. ۲. قلوه سنگ.

بجالا bijāla (صف) پر از هسته. میوه ای که تخم یا

جستہ زیادہ وارد.

بجانا bajāna (مص) نواختن موسیقی، ساز زدن، بصدا در آوردن.

بج بجانا bij bijāna (مص) فاسد شدن چیز خوردنی.

بجٹ bajaṭ (اس. مذ) بودجه (این کلمهٔ انگلیسی budget است).

بجرا bajra (اس. مذ) کشتی زیبائی که برای تفریح و گردش تفریحی سازند.

بجّر bajjar (صف) ۱. سنگین. ثقیل. ۲. کند و سست. ۳. سنگ سخت مثل خارا.

۴. سنگ قیمتی مانند یاقوت وغیره.

بجر بٹو bajar baṭṭoo (اس. مذ) یک نوع میوه سیاه جنگلی که بند دان از آن گردن بند درست کنند مجازاً شخص ابله و کودن.

بجری bajri (اس. مث) شن. ماسه. سنگریزه. شکر را نیز بجری گویند.

بجلی bijli (اس. مث) برق. الکتریسته آذرخش. ۲. یک نوع گوشواره.

۲. مغز. هسته انبه نارس.

— **پڑنا** — paṛna (مص) برق گرفتن برق افتادن بچیزی.

— **ٹوٹے** — ṭooṭay } (مص) تعریفی است که
— **گرے** — geray } بکسی کنند یعنی نابود شوی

— **کڑکنا** — kaṛakna (مص) غریدن ابر. رعد شدن.

— **کوندنا** — kaundna (مص) درخشیدن ناگهانی. برق زدن.

— **کی کڑک** — ki kaṛak } (اس. مذ)
— **کا کڑکا** — ka kaṛka } رعد. خروش ابر.

بجنا bajna (مص) صدا دادن (آلت موسیقی) بصدا در آمدن.

بجنتری bajantary (اس. مذ) دسته نوازندگان یا فرد نوازنده آلات موسیقی.

بجو bijju (اس. مذ) جانوری که مرده را از قبر بیرون میکشد و میخورد.

بجوانا bajwāna (مص) بصدا در آوردن آلات موسیقی بوسیلهٔ دیگری. باعث نواخته شدن گشتن.

بجھا bujha ۱۔ فعل امر از مصدر بجھانا (خاموش کردن) یعنی خاموش کن ۔ bujhāna

۲۔ افسردہ دل ۔ دل مردہ ۔

بجھانا bujhāna | (مص) ۱۔ خاموش کردن

بجھا دینا bujha de'na | چراغ، آتش یا چیز

شعلہ ور را ۔ ۲۔ ترو کردن ۔ فرو نشاندن ۔

بجھگاہ bijhgāh (اس ۔ مذ) آدمک کہ برای ترساندن پرندگان وحیوانات درکشتزار گذارند ۔

بجھنا bujhna (مص) خاموش شدن آتش ، چراغ وغیرہ فرو نشستن شعلہ عطش وغیرہ ۔

بچا bacha (صف) ۱۔ ماندہ ۔ ۲۔ محفوظ ۔

بچایا – bachāya | (صف) باقیماندہ ۔

کھچا – khucha | بقیہ ۔

بچار bichār (اس ۔ مذ) ۱۔ حساب ۔ شمار ۔ قیاس ۔

۲۔ نظر ۔ نظریہ ۔ خیال ۔

بچارا bichāra | (صف) مخفف بیچارہ ،

بچاری bichāri | مرد یا زن سادہ ۔ بیچارہ ۔

تنگدست ضعیف ۔

بچارنا bichārna (مص) فکر کردن تصور کردن ۔

قیاس کردن ۔ سنجیدن ۔

بچانا bachāna (مص) حفظ کردن ۔ درپناہ گرفتن ۔

مجازاً دزدیدن ۔ پس انداز کردن ۔

بچپن bachpan (اس ۔ مذ) طفولیت ۔ کودکی ۔

خردسالی ۔

بچپنا bujha de'na (اس ۔ مذ) ایام کودکی ، زمان

طفولیت ۔ عہد خردسالی ۔

بچت bachat (اس ۔ مث) ۱۔ بقیہ ۔ باقیماندہ ۔

پس انداز ۔ ۲۔ نفع ۔ سود ۔ ۳۔ مصونیت ۔

حفاظت ۔

بچلا bichla (صف) وسطی ۔ درمیانی ۔

بچن bachan (اس ۔ مذ) قول ۔ عہد ۔ وعدہ

بچنا bachna | (مص) ۱۔ باقی ماندن ، پس انداز

بچ جانا bach jāna | شدن ۔ جمع شدن ۔

محفوظ ماندن ۔ ۲۔ شفا یافتن ۔ نجات یافتن

بچو bacho (فعل امر از مصدر بچنا) خبردار ۔ بپا ۔

دور شو ۔ مواظبت باش ۔

بچوں کا کھیل bachchon ka khail

(ترکیب اضافی) اصطلاحی است کہ بمعنی کار آسان ۔

امر بسیار سادہ استعمال میشود.

بچھانا bichhāna (مص) گستردن. گسترس دادن. پہن کردن.

بچھ جانا bichh jāna (مص) ۱. گسترده شدن گسترش یافتن. پہن شدن. ۲. فریفتہ و مفتون شدن.

بچھنا bichhna (مص) ۱. گسترده شدن. دراز کشیدن. ۲. مفروش شدن. پہن شدن.

بچھو bichchhoo (اس. مذ) کژدم. عقرب

بچھوا bichhwa (اس. مذ) ۱. یک نوع زیور پا ۲. دشنہ.

بچھوانا bichhvāna (مص) سبب گستران شدن. توسط دیگری گستردن.

بچھونا bichauna (اس. مذ) بستر. رختخواب.

بچھڑا bichhṛa (صف) دور افتاده. جدا شده. پرک.

بچھڑا bachhṛa (اس. مذ) گوسالۂ نر.

بچھڑی bachhṛi (اس. مث) گوسالۂ ماده.

بچھیرا bachhera (اس. مذ) کرۂ اسب نر

بچھیری (اس. مث) کرۂ اسب ماده.

بچھیا bachhya (اس. مث) گوسالۂ ماده.

بچکانا bachkāna (صف) بچگانہ. کودکانہ مربوط بہ اطفال.

بچی bachchi (اس. مث) دختر خردسال. دختر بچہ.

بچے bachchay (اس. مذ) اطفال. کودکان.

بحال bahāl (صف) در حالت عادی. بہبود یافتہ. مجدداً مشغول بخدمت بحال اول برگشتہ.

— **ہونا** ho'na — (مص) بحال اول برگشتن. بہبود یافتن.

بحالی bahāli (اس. مث) عودت بہ اعمال بہبودی مجدد.

بخار bukār (اس. مذ) ۱. حرارت. بخار. ۲. تب.

— **آنا** — āna
— **چڑھنا** — chaṛhna
(مص) تب کردن

— **اترنا** utarna — (مص) قطع شدن تب.

بخشنا bakshna
بخش دینا baksh dena
(مص) بخشیدن. عطا کردن. عفو کردن.

بخشوانا bakshwāna (مص متعدی) بخشیدن شدن. عفو کسی را برای او بدست آوردن.

بخشی bakshi (اس.مذ) ۱. سرتیپ فرمانده کل قوا. ۲. کارمند پرداخت کننده وجه.

— **خانه** khana — (اس.مذ) دفتر پرداخت حقوق ارتشیان.

بخیانا bakyāna (مص) بخیه زدن. بخیه کردن. دوختن.

بدا bida (اس.مث) ۱. وداع. ۲. ترک خانه پدر بوسیله دختر در موقع عروسی.

بدایوں کے لالا badāyon ke lala (مص) مجازاً آدم ساده کودن و ابله.

بدبو 'bad bu (اس.مث) بوی بد (در فارسی صفت است و بمعنی گندیده و چیزی که بوی بد میدهد بکار میرود).

بدتمیز tameez — (صف) بی ادب. بی تربیت. تربیت نیافته.

— **تمیزی** tameezi — (اس.مث) بی ادبی. بی تربیتی.

— **چلن** chalan — (صف) عیاش، بدکار.

— **چلنی** chalni — (اس.مث) عیاشی که با فسق و فجور توأم باشد.

— **دعا** doa — (اس.مث) نفرین. لعنت.

— **معاش** moash — (صف) شریر. بدجنس. رذل. اوباش. پست فطرت. بدطینت.

— **معاشی** moashi — (اس.مث) شرارت. رذالت. اوباشی.

بدررو badar rau (اس.مث) بفتح ب. راه آب مجری.

بدکانا bid kāna (مص) سبب رم کردن اسب شدن. رم دادن اسب.

بدکنا bidakna
بدک جانا bidak jāna } (مص) رم کردن و ترسیدن اسب موقع حرکت در نتیجه برخورد با مانع یا صدای غیر عادی.

بدل badal (اس.مذ) معاوضه. عوض.

— **جانا** jāna — (مص) عوض شدن. تغییر یافتن.

— **لینا** le'na — (مص) عوض کردن. تغییر دادن.

بدلا badla }
بدلہ badla } (اس۔ مذ) ۱۔ عوض۔ بجای۔ ازای۔ ۲۔ جبران۔ انتقام۔

— **لینا** le'na (مص) انتقام گرفتن۔

— **دینا** de'na (مص) ۱۔ جبران کردن۔ ۲۔ عقوبت دادن۔

بدلنا badalna (مص) عوض کردن۔ تغییر دادن۔ تغییر پذیرفتن۔

بدلوانا badalwāna (مص) موجب و سبب عوض کردن شدن۔

بدلی badli (اس۔ مث) ۱۔ عوض۔ ۲۔ قطعۂ ابر۔ ۳۔ تغییر محل ماموریت۔

بدن badan (اس۔ مذ) بدن۔ جسم۔

— **پھیکا ہونا** pheeka ho'na — (مص) تب خفیف داشتن۔

— **ٹوٹنا** ṭooṭna — (مص) درد کردن بدن۔

بُدھ budh (اس۔ مذ) ۱۔ دانش۔ عقل۔ ۲۔ عارف۔ خداشناس۔ ۳۔ بودھا budha بانی مذہب بودائی۔ ۴۔ چهارشنبه۔

بدھائی budhāee (اس۔ مث) تبریک

توند بچہ۔ ۲۔ انعامی کہ در موقع تولد بچہ بہ مستخدمین خانوادہ دادہ میشود۔

بدھی budhi (اس۔ مث) دانائی۔ عقل۔ فہم۔

بڈھا buḍḍha }
بڈھی buḍḍhi }
بڈھے buḍḍhay } (صف)، (اس۔ مذ) پیر مرد۔ کہنسال۔ معمّر۔

بڈھا پھونس — phoons (اس۔ مذ) پیرزال۔ سالخوردہ۔

بڈھی گھوڑی لال لگام — ghoṛi lāl lagām (مص) در مورد کسی گفتہ میشود کہ در پیری لباس جوانان را می پوشد۔

بدھنا badhna (اس۔ مذ) لولہنگ۔ آفتابہ گلی۔

بدھو buddhoo (صف) احمق۔ نادان۔ ابلہ کودن۔

بدھوا bidhwa (اس۔ مث) بیوہ زن۔

بدھی badhhi (اس۔ مث) خطی کہ از ضربت شلاق یا چوب وغیرہ بر بدن ظاہر شود۔

بدھیا badhya (صف) اختہ۔ خواجہ۔

— **بیٹھنا** baeṭhhna — (مص) ضرر دیدن۔

خسارت وارد آمدن .

بدیا biddiya (اس،مث) ۱.علم و دانش.
ودیا widdiya علم و ہنر. ۲.فلسفہ.

بر bar (اس،مذ) ہمسر،شوہر.

برآنا āna (مص) موفق شدن،مستجاب شدن (دعا)

براعظم (اس،مذ) قارہ.

برآمد bar āmad (اس مث) ۱.طلوع.صدور. مخرج. ۲.مخارج.

— کرنا karna (مص) پیدا کردن پس از جستجو. یافتن بدست آوردن.

— ہونا ho'na (مص) ظاہر شدن.بیرون آمدن.

برآمدہ barāmda (اس،مذ) بسکون م و فتح د ایوان.بالاخانہ.بالکن. سایبان.

بدیس badais (اس،مذ) کشور خارجی.خارجہ.

بدیسی badesi (صف) خارجی.غریب.بیک کشور.متعلق بکشور دیگر.

برا bura
بری buri (صف بد) شریر.زشت
برے buray

برا بننا bannā (مص) دشمن پنداشته شدن. متہم شدن و بودن.

— بھلا bhala (صف) خوب و بد.
(اس،مذ) ملامت.

— بھلا کہنا kehna (مص) سرزنش کردن ملامت کردن.

برائی burāee (اس مث) بدی.شرارت.

برات barāt (اس،مث) دسته از افراد شامل اقوام و همراهانش که بطرف خانه عروس رود.

— چڑھنا charhna (مص) رفتن داماد و همراهانش بمنزل عروس.

براتی barāti (اس،مذ) دعوت شده بعروسی از طرف داماد. کسی یا کسانی که از طرف خانواده داماد در جشن عروسی شرکت میکنند.

براجمان ہونا birājmān ho'na (مص) تشریف فرما شدن.مزین فرمودن.

برادری barādri (اس مث) ۱.خویشی.نسبت. ۲.طایفه.جماعت.گروه. ۳.یگانگی.

— باہر کرنا bāhar karna (مص) خارج کردن

کسی را از قبیله یا جماعت. قطع رابطه کردن با کسی.

برانا barrāna (مص) بذیان گفتن. حرف زدن در خواب.

برانڈی barāndi (اس. مث) نوعی مشروب. الکل. (این کلمه انگلیسی brandy است).

بربرانا burburāna (مص) پاشیدن پودری بر روی چیزی.

برت bart (اس. مذ) روزه هندو.
barat

برتی barti (صف) هندوی روزه دار.

برتا birta (اس. مث) ۱. قوت. زور. نیرو. ۲. پشتیبان. حامی. حامی.

برتاؤ bartāo (اس. مذ) رفتار. روش. عمل. ۲. رواج. ۳. طرز ملاقات.

برتن bartan (اس. مذ) ظرف. ظروف.

برتنا baratna (مص) ۱. استعمال کردن. استفاده کردن از ۲. خرج کردن. ۳. تجربه کردن.

برج birj (اس. مذ) ۱. محوطه. آغل گاو. ۲. ناحیه ای در شمال هند نزدیک دهلی شامل متهرا و آگره.

— **بھاشا** bhāsha — (اس. مث) لهجای که
— **بھاگا** bhāka — در ناحیه برج (متهرا) تکلم میشود.

برچھا barchha (اس. مذ) نیزه. پیکان.

برچھی barchhi (اس. مث) نیزه کوچک.

برخاست barkāst (اس. مث) برکنار شده از خدمت ۲. بپایان رسیده.

— **کرنا** karna — (مص) بخدمت کسی خاتمه دادن. از خدمت برکنار کردن.

— **ہونا** ho'na — (مص) از خدمت برکنار شدن جلسه بپایان رسیدن.

برداشت bardāsht (اس. مث) صبر. تحمل. توانائی

برس baras (اس. مذ) سال

برسا برس barsa — (قید) سالها سال.
برسوں barsoṉ سالهای متمادی.

برسات barsāt (اس. مث) فصل باران. بارانهای موسمی.

برساتی (صف. اس. مث) ۱. متعلق بفصل

باران. ۲. کت باران.

برسانا barsāna (مص) ۱. باعث باریدن شدن. ۲. زیاد انداختن یا زدن (تیر. گلوله و بم وغیره).

برساؤ barsāoo (صف) آماده باریدن.

برسنا barasna (مص) ۱. باریدن. ۲. عصبانی شدن. بشدت خشمگین شدن.

برسی barsi (اس. مث) مراسم سالگرد شخص مرحوم.

برشگال barshgāl
برشکال barshkāl
(اس. مذ) فصل باران.

برفانی barfāni (صف) منسوب به برف.

برفی barfi (اس. مث) یک نوع شیرینی که با شیر درست میکنند.

برکنا burakna (مص) پاشیدن
برک دینا burak deṅa پودری بر روی چیزی

برکھا barkha (اس. مث) باران.

— **رُت** rot (ترکیب اسمی) فصل باران.

برگد bargad (اس. مذ) نوعی درخت کُنُن در هندوستان.

برلانا barlāna (مص) برآوردن آرزو.

برما barma (اس. مذ) مته.

برمانا barmāna (مص) مته کردن.

بروا birwa (اس. مذ) بوته. درخت کوچک.

برہسپت brahspat (اس. مذ) ۱. پنجشنبه. ۲. مشتری (در علم نجوم).

برہما brahma (اس. مذ) یکی از سه خدایان معروف هندوان. خالق کائنات.

بری bari (اس. مث) ۱. زینت آلات و لباس و اشیاء دیگر که روز عروسی از طرف داماد بعنوان هدیه و با تشریفات خاص بخانهٔ عروس فرستاده میشود. ۲. رها. آزاد. بی عیب. بی گناه.

بریانی biryāni (اس. مث) پلوی که با گوشت بریان مخلوط است.

بریگیڈ brigeiḍ (اس. مذ) تیپ (در ارتش) (این کلمهٔ انگلیسی brigade است).

بریگیڈیر (اس. مذ) سرتیپ (این کلمهٔ انگلیسی brigadier است).

بڑ bar (اس. مذ) ۱. نام درختی است که برگد bargad نیز نامیده میشود. ۲. (اس. مث) صحبت مهمل و بیهوده

در عالم جذبه و جنون.

۲. مخفف بڑا baṛa یعنی بزرگ مثل

ش بڑپیٹا piṭa
و بڑپیٹو piṭoo } یعنی شکم پرست، پرخور.

— مارنا māma
— ہانکنا hāṅkna } (مص) صحبت مجنونانه کردن. دروغ گفتن. لاف زدن.

بڑا baṛa
بڑی baṛi
بڑے baṛay } (صف) ۱. بزرگ. عالی. ۲. دراز. وسیع. ۳. بلند رتبه. عالی مقام. ۴. زیاد. خیلی. شدید سنگین ۵. متمول. محترم. ۶. نیاکان.

بڑا بول bole — (ترکیب وصفی) لاف. غرور. تکبر. خودنمائی.

بڑا دن din — (ترکیب وصفی) ۲۵ دسامبر که از اعیاد مسیحیان است.

بڑا گھرانا gharāna — (ترکیب وصفی) خانواده متمول و محترم.

بڑاپا baṛāpa (اس. مذ) بزرگی. بزرگواری.

بڑا تیر مارا baṛa teer māra (مص) درباره کسی بطعن گفته میشود که کار موثر یا بزرگی انجام نداده باشد.

بڑائی baṛāee (اس. مث) ۱. بزرگی. تفوق. فضیلت. ۲. لاف. غرور.

بڑے بول کا سر نیچا baṛay bole ka sar neecha (ضرب المثل) لاف زدن شرمندگی آورد.

بڑے حضرت baṛay hazrat (اس. مذ) ۱. حقه باز. ۲. زرنگ.

— میاں miaṇ — (اس. مذ) پیرمرد. آدم سالخورده.

بڑبڑ baṛ baṛ (اس. مث) ۱. زمزمه. ۲. غرغر. وراجی.

بڑبڑانا baṛbaṛāna (مص) ۱. زمزمه کردن. ۲. غرغر کردن. زیر لب چیزی به گفتن.

بڑبھس buṛ bhas (اس. مث) ۱. شهوت در پیری. شوق و ذوق و حرارت جوانی در پیری. ۲. زوال عقل در پیری.

بڑھاپا burhāpa (اس. مذ) پیری. سالخوردگی.

بڑھانا barhāna (مص) ۱. زیاد کردن. بزرگ کردن توسعه دادن. ۲. خاموش کردن (چراغ) برچیدن (بساط و دکان و محفل) مبالغه کردن.

بڑھ بڑھ کے باتیں بنانا barh barh ke bāteṉ banāna (مص) چاپلوسی کردن چرب زبانی کردن.

ـــ کے بولنا۔ کہنا -- ke bolna kehna (مص) لاف زدن. فخر کردن.

ـ جانا ـ jāna (مص) سبقت گرفتن. پیش افتادن.

ـ کر بولنا ـ kar bolna (مص) جسارت در رفتار و گفتار کردن.

بڑھا چڑھا barha charha (صف) برتر و بهتر. بالاتر. ممتاز.

بڑھ چلنا barh chalna (مص) مغرور و گستاخ شدن.

ـــ کے — charh ke (قید) با غرور. متکبرانه.

ـــ بولنا ـــ bol'na (مص) بی ملاحظه صحبت کردن. مغرورانه حرف زدن.

بڑھاو barhāo (اس. مذ) زیادی. اضافه. تمدید. پیشرفت.

بڑھاوا barhāwa (اس. مذ) تعریف و تحسین. مبالغه. خوشامد.

بڑھتی barhti (صف. اس. مث) زاید. زیادی. اضافه. ترقی.

بڑھل barhal (اس. مذ) میوه ایست کوچک و گرد.

بڑھنا barhna (مص) ۱. زیاد شدن. افزودن. رشد کردن. گسترده شدن. ۲. سبقت گرفتن. ۳. برچیده شدن (دکان). ۴. خاموش شدن (چراغ).

بڑھوتری barhautri (اس. مث) ۱. افزایش. فزونی. ۲. سود. نفع.

بڑھئی barhaee (اس. مذ) نجار. درودگر.

بڑھیا burhya (اس. مث) ۱. پیرزن. مادر. ۲. گل یا میوه گیاه وحشی صحرائی است که سپید رنگ است و وزش باد آن را از شاخه جدا کرده در هوا پراکنده میکند و چون بمنزل در آید آن را علامت و

نشانی از رسیدن خبر خوش دانند و آن را خوش خبر و قاصد گویند.

— آفت کی پڑیا āfat kī puṛya — (اِس) پیرزن فتنہ انگیز.

بڑھیا baṛhya (صف) ۱. بسیار اعلا. ۲. پر بہا گران قیمت.

بڑی baṛi (صف) ۱. بزرگ. ۲. (اِس مث) یک نوع غذا که با آرد یکی از حبوبات درست میکنند.

بزرگداشت buzurg dāsht (اِس مث) مهمانداری. پذیرائی. خدمتگزاری. طنزاً: تنگ کاری.

بزن bizan (اِس مذ) قتل عام (امر به قتل).

— بولنا bole'na — (مص) ۱. حکم بقتل عام کردن. ۲. حمله کردن.

— کرنا karna — (مص) قتل عام کردن.

بزنس biznis (اِس مذ) شغل. تجارت (این کلمه انگلیسی business است).

بس bas (صف) ۱. کافی. بس.
۲. (اِس مذ) طاقت. مجال.

۳. (اِس مث) اتوبوس. در این معنی مخفف bus یا auto bus انگلیسی است).

— میں آنا meṉ āna
— میں پڑنا meṉ paṛna
(اِص) مطیع شدن. دور اختیار کسی قرار گرفتن.

— میں کرنا meṉ karna — (مص) ۱. مطیع کردن در اختیار گرفتن. ۲. غصب کردن. بزور تصاحب کردن.

بس bis (اِس مذ) ۱. زہر. ہر چیز تلخ. ۲. اختلاف. فساد.

بس بھرا bhara — (صف) زہر آگین. کنایۃ از آدم شریر.

بس بھری bhari — (اِس مث) زن شریر.

بس کی گانٹھ ki gāṉṭh — (اِص) زہر ہلاہل. مجازاً: شریر و مفسد. کینہ توز.

بساط bisāt (اِس مث) بجرب. ۱. رختخواب. ۲. گنجایش. قدرت. حیثیت.

بساطی bisāti (اِس مذ) ۱. خرازی. طواف. دستفروش. ۲. پارچہ که روی آن مہرہ های

شطرنج گذارند و بازی کنند.

بسانا basāna (مص) ۱- اسکان. سکونت دادن. آباد کردن. ۲- معطر کردن.

بساند bisānd (اس مث) بوی گوشت و ماهی.

بساندا bisānda / **بساندی** bisāndi (صف) بدبو.

بسترا bistara (اس. مذ) ۱- بستر. رختخواب فقیرانه. ۲- پوشاک.

بستر اٹھانا bistar uṭhāna (مص) ترک سکونت کردن.

بستنی bastani (اس. مث) غلاف، پوشش آلات موسیقی. جلد چیزها.

بستہ basta (اس. مذ) بفتح ت. بستهٔ کتاب. جزوه دان. کیف کودک دبستانی.

بستی basti (اس. مث) ۱- مسکن. قریه. شهر. جائی آباد شده. ۲- رونق.

بسر اوقات basar aoqāt (اس. مث) بسر بردن. زندگی کردن با اقل وسایل.

بسر کرنا — karna (مص) بسر بردن زندگی بحیات ادامه دادن.

— ہونا ho'na — (مص) ادامه یافتن حیات بپایان رسیدن.

بسرام bisrām (اس. مذ) استراحت. آرامش. آسایش.

— کرنا karna — (مص) بیتوته کردن. شب را درجائی بسر بردن.

بسکٹ biskut (اس. مذ) بیسکویت. (این کلمه انگلیسی biscuit است).

بسم اللہ bismillah ۱- بمعانی اصطلاحی که در فارسی دارد. ۲- (اس. مث) جشن آغاز تحصیل کودک.

بسنا basna (مص) ۱- مسکن کردن. ماندن درجائی. ۲- معطر شدن.

— بسانا basāna — (مص) آباد شدن. مسکن شدن.

بسنا busna (مص) فاسد شدن غذا وغیره.

بسنت basant (اس. مث) ۱- غنچه. ۲- فصل بهار. ۳- سرود بهار. ۴- گل خردل که زرد است.

بسنتی basanti (صف) زرد. زردرنگ.

ـ پوش posh ـ (ترکیب وصفی) زرد پوش

ـ پھولنا phoolna ـ (مص) شکفتن گل خردل.
بسنت پھولنا "

بسورنا bisoorna (مص) ۱. آهسته گریستن. ۲. تظاهر بگریستن کردن. ۳. اخم کردن. ابروهم کردن.

بسولا basula (اس. مذ) تیشه نجاری.

بسولی basuli (اس. مث) ابزار فلزی بنا که با آن آجر را طوری که میخواهد میتراشد.

بسیرا basera (اس. مذ) استراحت کردن پرندگان در شب.

بسینھدا bisenhda (صف) ن غنه. بدبو. گندیده. متعفن.
بسینڈھا bisendha

بشپ bishap (اس. مذ) اسقف (۱) این کلمه انگلیسی bishop است).

بطخ battak (اس. مث) اردک. مرغابی. غاز.

بطخا battaka (اس. مذ) اردک و غاز نر.

بغلول baǧlole (اس. مذ) ابله. ساده لوح. احمق.

بکاؤ bikāoo (صف) در معرض نمایش برای فروش.

بکاول bakāwal (اس. مذ) آشپز باشی. ناظر آشپزخانه.

بک بک bak bak (اس. مث) وراجی. یاوه سرائی. پرحرفی.
جھک جھک jhak jhak

بکی bakki (صف) پرحرف. یاوه گو. وراج.

بکٹ bikaṭ (صف) ۱. خوفناک. خطرناک. ۲. کج. غیر مستقیم.

بکٹا bukṭa (اس. مذ) یک چنگ. یک مشت.

ـ بھرنا bharna ـ (مص) چنگ زدن. با پنجه های باز چیزی را در مشت برداشتن.

بکرا bakra (اس. مذ) بز نر.

بکری bakri (اس. مث) بز ماده.

بکری کی اولاد ـ ki awlād ـ (اص) حرامزاده. ولدالزنا.

بکری bikri (اس. مث) فروش. تقاضا (در مقابل عرضه) ۲. بهای فروش.

بکس bax (اس . مذ) صندوق . جعبہ . قوطی .
(این کلمہ انگلیسی box است) .

بکسا baksa (صف) گس . بدمزہ . بدطعم .

بکسوا baxua (اس . مذ) سگک . قزن قفلی .

بکل bakkal (اس . مذ) پوست درخت یا میوہ .

ـــ **ادھیڑنا** udhaiṛna (مص) کسی را زیاد کتک زدن . بشدت شلاق زدن .

بکنا biknā (مص) ۱. بفروش رسیدن . فروختہ شدن . ۲. مطیع شدن . رشوہ گرفتن و اطاعت کردن .

بکنا bakna (مص) وراجی کردن . چیز چیز کردن . بیہودہ صحبت کردن .

بکواس bakwās (اس . مث) وراجی . بیہودہ سرائی . سخن بیہودہ .

بکواسی bakwāsi (صف) وراج . مہمل گو

بکوانا bikwāna (مص) بفروش رسانیدن توسط دیگری .

بکوائی bikwāee (اس . مث) حق الزحمہ کمیسیون .

بکھیرنا bakhaiṛna (مص) پخش کردن . پراکندن ریختن . پریشان کردن .

بکھیڑا bakheṛa (اس . مذ) کار پر زحمت . موضوع درہم برہم . نزاع . جنجال .

ـــ **پڑنا** paṛna ـــ (مص) نزاع برپا شدن .

بکھیڑیا bakaiṛiya (صف) مفسد . جنگجو . ماجراجو . فتنہ انگیز .

بگاڑ bigaṛ (اس . مذ) فساد . خرابی . نقص . رنجش . زیان . بی ترتیبی .

ـــ **پڑنا** paṛna ـــ (مص) ملول شدن . رنجیدن .

ـــ **دینا** de'na ـــ (مص) خراب کردن . ضایع کردن .

بگاڑنا bigāṛna (مص) ۱. فاسد و خراب کردن . آسیب رسانیدن . بیجا صرف کردن . ۲. گمراہ کردن . از دین بردن . ۳. رنجاندن .

بگاڑو bigaṛoo (صف) ۱. خراب و ضایع کنندہ . خرابکار . ۲. مسرف

بگ ٹٹ bag ṭuṭ
دباگ ٹوٹ bag ṭuṭ
(صف) ۱. فرار گسیختہ . ۲. با سرعت زیاد .

بگڑا bagṛa (اس . مذ) ۱. فریب . ۲. ناراحتی . نزاع . جنجال .

بگڑ بیٹھنا bigaṛ baeṭhna (مص) ۱. رنجیدن، آزرده خاطر شدن، قهر کردن. ۲. آماده نزاع و خرابکاری شدن.

بگڑنا bigaṛna } (مص) ۱. خراب و ضایع
بگڑ جانا bigaṛ jāna } شدن، فاسد شدن، گندیدن، از بین رفتن. ۲. زیان وارد شدن، ناقص شدن، بغشوش شدن، از حیز استفاده افتادن، از شکل افتادن. ۳. ناراضی شدن، رنجیدن، قهر کردن.

بگل bigul (اس. مذ) شیپور، (این کلمه انگلیسی bugle است).

بگلا bagla (اس. مذ) کلنگ (مرغ).

— **بھگت** bhagat — (صف) مزور، ریاکار.

بگولا bagola (اس. مذ) گردباد.

بگھی bagghi (اس. مث) گاری و درشکه دو یا چهار چرخه که آن را یک اسب میکشد، (این کلمه انگلیسی buggy است).

بگھار baghār (اس. مذ) پیاز داغ.

بگھارنا baghārna (مص) ریختن پیاز داغ درخورش.

بگھیل baghail } (اس. مذ) ۱. بچه شیر یوزپلنگ
بگھیلا baghaila } ۲. نام یک قبیله راجپوت.

بل bal (اس. مذ) ۱. تاب، پیچ، خم، چروک، چین و شکن، کجی. ۲. پهلو، رخ، طرف. ۳. کبر و نخوت. ۴. قصور، رنجش، نفاق. ۵. قربانی، صدقه (هندوان). ۶. قدرت، نیرو.

— **آنا** āna — (مص) چین و شکن پیدا کردن، کجی یافتن.

— **پڑنا** paṛna — (مص) ۱. پیچ و تاب داشتن. ۲. ناراضی بودن.

— **دار** dār — (صف) پیچ و خم دار.

— **وان** wān — } (صف) قوی، نیرومند.
— **ونت** want — }

بل bil (اس. مذ) ۱. سوراخ، روزنه. ۲. صورت حساب (در این معنی انگلیسی bill است).

— **ڈھونڈھنا** ḍhunḍhna — (مص) پناه جستن، پنهان شدن.

بلا bala (اس. مث) بلا با تمام معانی که در فارسی دارد.

— بدتر badtar — (اس ۔مث) بی ارزش بیفایده ۔

— ٹالنا talna — (مص) مصیبتی را دفع نمودن ۔

— جانے jāne — (اس) نمیدانم ۔ مربوط بمن نیست ۔

— کا ka
— کی ki
(صف) سخت ۔ طاقت فرسا ۔

لینا le'na (مص) قربان صدقہ رفتن ۔

بلا bila (اس ۔ مذ) سوراخ کوچک ۔

بلا balla (اس ۔ مذ) یکی از الات بازی تنیس و کریکت ۔

بلا billa (اس ۔ مذ) ا ۔ گربۂ نر ۔ ۲ ۔ نشان ۔ مدال ۔

بلی billi (اس ۔ مث) گربۂ ماده ۔

بلی کے بھاگوں چھینکا ٹوٹا

— ke bhāgon chhinka toota

(ضرب المثل) در مورد کسی گفته میشود که بدون امید و انتظار نفعی با و میرسد ۔

— لوٹن lotan — (اس ۔ مذ) سنبل الطیب (که گربه از بوی آن خوشش میاید) ۔

بلی کے خواب میں چھیچھڑے ہی چھیچھڑے

billi ke kāb men chhichhray hi chhichhray ضرب المثل ، معادل شتر در خواب بیند پنبه دانه ۔

بلاق bulāq (اس ۔ مذ) حلقۂ زینتی که در بینی کنند ۔

بلانا bulāna (مص) احضار کردن ۔ دعوت کردن ۔

بلا بھیجنا bula bhaijna (مص) احضار کردن ۔ خواستن ۔

بلاوا bulāwa (اس ۔ مذ) احضار ۔ دعوت ۔

بلبلا bulbula (اس ۔ مذ) حباب روی آب یا مایع ۔ مجازاً چیز ناپایدار ۔

بلبلانا balbalāna (مص) ا ۔ صدائی که شتر در حالت مستی از دهن میدهد ۔ ۲ ۔ سرخ شدن از غضب ۔

بلبلانا bilbilāna (مص) ناراحت بودن ۔ نالیدن ۔ بیقرار بودن ۔ گریستن زیاد در بیقراری ۔

بل بل جانا bal bal jāna (مص) قربان صدقہ رفتن ۔ بلاگردان شدن ۔

بلتوڑ baltore (اس ۔ مذ) جوشی که در نتیجه کنده شدن مو بر بدن ظاهر میشود ۔

بلتی bilti (اس . مث) قبضی که از طرف اداره راه آهن یا کشتیرانی بصاحب مال التجاره وارده داده میشود.

بلکنا bilakna (مص) سخت گریستن بچه بیتاب و بیقرار و بی طاقت شدن.

بلم balam
بلما balma
بالما bālma
بلموا balamwa
(اس . مذ) معشوق . محبوب . دلبر . نگار . این چهار کلمه مخصوص موسیقی کلاسیک است.

بلم ballam (اس . مذ) نیزه.

بلوانا bulwāna (مص) پی کسی فرستادن . توسط کسی احضار کردن کسی را.

بلونا bilona (مص) بهم زدن شیر یا ماست.

بلونت balwant (اس . مذ) قوی . نیرومند.

بلّی balli (اس . مث) تیر چوبی یا در . چوب راست و بلند و ستبر که بیشتر از سپیدار درست کنند.

بم bam (اس . مث) ۱ . مال بند گاری و کالسکه و درشکه ۲ . غوغا . شلوغی . ۳ . چشمه . ۴ . بمب.

— **بولنا** bole'na — (مص) صدا کردن بنده و شیوا خدای مرگ و نیستی را . زنده باد گفتن.

— **پھوٹنا** phuṭna — (مص) بیرون جستن آب از جائی با فشار و صدا.

بن ban (اس . مذ) ۱ . جنگل که پر از درختان خودرو باشد ۲ . صیغه امر از مصدر بننا banna (ساخته شدن)

— **آنا** āna — (مص) مراد بر آورده شدن.

— **باس** bās — (اس . مذ) کسی که در جنگل زندگی
— **باسی** bāsi — میکند . کسی که به جنگل تبعید شده باشد و مراد از راماچندرا قهرمان اساطیری هندو است که برای چهارده سال همراه زن و برادرش در جنگلهای مرکز هند آواره بود.

— **مانس** mānas — (اس . مذ) انسان وحشی . شامپانزه . گوریل.

بنا bana ۱ . فعل امر از مصدر بنانا بمعنی بساز.
۲ . (اس . مذ) داماد.

— **بنایا** banāya — ساخته شده . تهیه شده.

بنالینا layna — (مص) ساختن . تهیه نمودن . فراهم کردن.

— ہوا hua — ساختہ شدہ، ترکیب یافتہ
تہیہ شدہ۔

بناسپتی banāspati (اس، مث) ۱۔ برگ
درختان جنگل، علف خود رو، نبات،
۲۔ سبزی جات، میوہ ہای جنگلی۔

— گھی ghee — (ترکیب وصفی) روغن نباتی۔

بنانا banāna (مص) ۱۔ ساختن، آمادہ کردن،
بشکل درآوردن، ۲۔ مسخرہ کردن، ۳۔ اصلاح
کردن سر۔

بناؤ banāo (اس، مذ) ۱۔ تزیین، تغیر، ۲۔ رفاقت
دوستی، ۳۔ فعل امر از مصدر بنانا banāna
(بمعنی ساختن)، بسازید۔

— سنگار singār — (اس، مذ) زینت، آرایش
بزرگ۔

بناوٹ banāwaṭ (اس، مث) ساخت،
جعل۔

بناوٹی banāwaṭi (صف) مصنوعی، ساختگی
جعلی۔

بنت banat (اس، مث) پارچہ درازو کم عرض
گزردوزی شدہ و برکنار پارچہ لباس وغیرہ دوزند
روبان۔

بنٹا banṭa (اس، مذ) دیگ برنجی، ظرف آب
برنجی بزرگ۔

بنج banj (اس، مذ) تجارت، سوداگری۔

بنجارا banjāra (اس، مذ) ۱۔ تاجر غلہ پیلہ ور،
۲۔ خانہ بدوش، کولی۔

بنجارن banjāran
بنجاری banjāri
(اس، مث) زوجہ تاجر غلہ زن کولی
و خانہ بدوش۔

بنجر banjar (صف) زمین بایر، زمین بیحاصل۔

— توڑنا toaṛna — (مص) زراعت کردن در
زمین بایر۔

بند band (صف) ۱۔ بستہ (درب، دروازہ)،
۲۔ زندان، ۳۔ مفصل، ۴۔ غل و زنجیر۔

— پانی pāni — (اس، مذ) آب راکد، مرداب۔

— کرنا karna — (مص) بستن درب وغیرہ
مانع شدن۔

— کسنا kasna — (مص) کشیدن و محکم ساختن بند

— ہیضہ haizah (اس، مذ) وبائی کہ بدان اسہال و استفراغ باشد.

بند bind | (اس، مث) نقطہ، صفر.
بندی bindi | خال کوچک.

بندا binda (اس، مذ) علامت گردی کہ ہندو قبل از عبادت بر پیشانی خود میگذارد.

بُندا bunda (اس، مذ) گوشوارہ، زیور گوش.

بندر bandar (اس، مذ) ۱۔ بندر، ۲۔ بوزینہ، میمون نر.

— کیا جانے ادرک کا سواد kia janay adrak ka sawad (ضرب المثل) معادل این مصرع است
خر چہ داند قیمت نقل و نبات

بندریا bandarya (اس، مث) میمون مادہ.

بندش bandish (اس، مث) ۱۔ ترکیب الفاظ، ساخت، ۲۔ دوزہ کلک، دسیسہ، سازش، ۳۔ ممانعت.

بُندکی bundki (اس، مث) نقطہ ہای کوچک خالہای کوچک و ریز.

— دار dar (صف) نقطہ دار، خالدار.

بندوبست bandobast (اس، مذ) تصفیہ مالیات، مقررات، انتظام ترتیب، اہتمام.

بندوق banduq (اس، مث) تفنگ.

— چلانا chalānā (مص) در کردن تفنگ، شلیک کردن تفنگ.

بندوقچی banduqchi (اس، مذ) تفنگچی.

بندھن bandhan (اس، مذ) ۱۔ گرہ، خفت، ۲۔ پیوستگی، ۳۔ نوار یا نخ یا طنابی کہ بدو چیزی پیچند، بارپیچ.

بندھائی bandhāee (اس، مث) ۱۔ اجرت بستن چیزی، ۲۔ عمل بستن چیزی، بست و بند.

بندھنا bindhna (مص) ۱۔ سوراخ شدن، ۲۔ نخ کردن، پکاندن.

بندھنا bandhna (مص) ۱۔ گرہ خوردن، گرفتار شدن، مرتبط شدن، طناب پیچ شدن.

بندھوا bandhwa (اس، مذ) اسیر، محبوس، زندانی.

بندھوانا bandhwāna (مص) محبوس کردن

بوسیلهٔ دیگری. موجب بزندان رفتن کسی شدن.

بندی bandi (اس. مث) ۱. زن زندانی.
۲. کنیز.

— خانه kāna — (اس. مذ) زندان.

بندی bindi
بندیا bindya
(اس. مث) ۱. نقطهٔ صفر. ۲. علامت و نشان رنگی که هندوان (معمولاً زنان هندو) بر پیشانی گذارند.

بنڈل banḍil (اس. مذ) یک دسته یا مشت (کاغذ) بسته. (این کلمهٔ انگلیسی bundle است).

بنڈی bandi (اس. مث) جلیقه ای که بین رویه و آستر آن پنبه دارد.

بنسی bansi (اس. مث) ۱. قره نی. ۲. قلاب ماهیگیری.

بنگال bangāl
بنگاله bangāla
(اس. مذ) قسمت شرقی هندوستان که در تقسیم بعد از جنگ بین الملل دوم بنام پاکستان شرقی نامیده شد. بسال ۱۹۷۱ بین پاکستان شرقی و پاکستان غربی جنگ روی داد و پاکستان شرقی بنام بنگلا دیش مجزا شد.

بنگله bangla (بفتح ل)
بنگلا bangla
(اس. مذ) ۱. خانهٔ ییلاقی (این کلمهٔ انگلیسی banglow است). ۲. (اس. مث) زبان بنگالی که در بنگلادیش و بنگال غربی (هند) تکلم میشود. ۳. (اس. مث) نوع خاصی از برگ پان.

بننا banna (مص) ساخته شدن. آماده شدن. آراسته شدن. تظاهر کردن. تجاهل عارفانه.

بنوانا bunwāna (مص) باعث بافتن شدن. بدست دیگری بافتن.

بنوائی bunwāee (اس. مث) اجرت بافتن.

بنوانا banwāna (مص) باعث ساختن شدن. ساختن بدست دیگری.

بنوائی banwāee (اس. مث) اجرت ساختن چیزی.

بنولا binaula (اس. مذ) پنبه دانه. پنبه تخم.

بنی bani (اس. مث) ۱. عروس. ۲. خوشحالی. خوش بختی. ۳. اتفاق.

— بنائی بات banāee bāt — (ترکیب وصفی) معامله تمام شده. موضوع تصفیه شده.

بنیا banya (اس. مذ) بقال. دکاندار. کنایةً مرد ترسو و خسیس.

بنیئی banai (اس. مث) زن بقال.

بوا booā (اس. مث) ۱. خواهر. ۲. عمه. ۳. دایه. پیر زن.

بوانا buāna (مص) کاشتن توسط دیگری. بدست دیگری کاشتن.

بوائی buāee (اس. مث) ۱. کاشت. ۲. موسم کاشتن بذر. ۳. بذر.

بوتا boota (اس. مذ) زور. طاقت. نیرو. قوت.

بوتل botal (اس. مث) بطری. (این کلمهٔ انگلیسی bottle است).

بوٹ booṭ (اس. مذ) ۱. چکمه. (این کلمهٔ انگلیسی boot است). ۲. دانهٔ سبز نخود. نخود سبز.

بوٹا booṭa
بوٹی booṭi
(اس. مذ) ۱. گل و بوته که روی کاغذ یا پارچه یا چوب و یا سنگ باشد. ۲. بوتهٔ گل طبیعی.

بوٹا سا قد ـــ sa qad (اس. مذ) قد رعنا. قامت زیبا.

بوٹا کاڑھنا ـــ kaṛhna (مص) گلدوزی کردن. گل و بوته دوختن بر پارچه.

بوٹی boṭi (اس. مث) تکه کوچک گوشت.

بوجھ boajh (اس. مذ) بار. بسته. فشار. کنایهٔ سنگینی.

ـــ **سر پر ہونا** sar par ho'na ـــ (مص) متعهد بودن. مکلف بودن. مسئولیت داشتن.

بُوجھ boojh (اس. مث) فهم. ادراک. فراست.

ـــ **بجھکّڑ** bujhakkaṛ ـــ (صف) هوشیار طنزاً به احمق عاقل نما گفته میشود.

بوجھل bojhal (صف) سنگین. گرانبار. وزین. زیر وزن زیاد قرار گرفته.

بوجھنا bujhna (مص) ۱. فهمیدن. درک کردن. پی بردن. ۲. حل کردن معما.

بوچا boocha (صف) کسی که گوش نداشته باشد.

بوچھار bauchhār
بوچھاڑ bauchhāṛ
(اس. مث) رگبار. باد و باران تند. قطرات باران که در نتیجه وزش باد کج می بارد.

ـــ **کرنا** ـــ karna (مص) ۱. سخت انتقاد کردن.

سرزنش کردن. ۲۔ بیحساب پول خرج کردن.
۳۔ تیر اندازی کردن.

بودا boda (صف۔ مذ) ضعیف۔ پوشیده.
بودی bodi (صف۔ مث) کم‌همت۔
بزدل۔ کم جرأت.

بودا پن — pan (اس۔ مذ) سستی۔ کم‌همتی۔
بی‌جراتی.

بود و باش bood-o-bāsh (اس۔ مث)
۱۔ مسکن ۲۔ سکونت۔ بسر بردن.

بورا bora (اس۔ مذ) کیسه بزرگ کرباس۔ کیسه گونی.

بورا baura (صف) دیوانه۔ خل۔ ابله.

بورڈ borḍ (اس۔ مذ) ۱۔ تخته. ۲۔ بیئت۔ کمیته
۳۔ مقوا ۴ میلوی کشتی (این کلمه انگلیسی
board است).

بورڈنگ ہاؤس borḍing haus (ترکیب
اضافی) شبانه روزی محصلین۔ خوابگاه دانشجویان
(این دو کلمه انگلیسی boarding house
است).

بوری bori (اس۔ مث) گونی.

بوریا بدھنا borya badhna (اس۔ مذ) اثاثیه
آدم فقیر و نادار.

بوڑھا boorha
بوڑھی boorhi
بوڑھے boorhay
(صف) پیر۔ سالخورده۔ کهنسال

بوڑھا پھونس — phoons ن غنه (ترکیب وصفی)
پیر فرتوت.

بوڑھا چونچلا — choachla (ترکیب وصفی) پیری
که اطوار و رفتار جوان دارد.

بوڑھا خرانٹ — kurrānt (ترکیب وصفی)
ن غنه۔ پیر فرتوت۔ در مورد تحقیر و اهانت استعمال
میشود.

بوڑھی گھوڑی لال لگام boorhi ghori
lāl lagām (ضرب المثل) در باره زنی گویند که
در پیری آرایش جوانی کند و لباس نامتناسب
پوشد.

بوسیده boseeda (صف) بفتح د۔ ۱۔ پوسیده
فرسوده. ۲۔ گندیده.

بوسیدگی boseedgi (اس۔ مث) بسکون د

پاسیدگی۔ فرسودگی۔ فرسایش.

بوکھلانا bawkhlāna (مص) ہراسان شدن وحشت کردن۔ پریشان و سراسیمہ شدن۔ وحشت و باگم کردن.

بوکھلاہٹ bawkhlāhaṭ (اس۔مث) وحشت۔ اضطراب۔ ہراس و سراسیمگی۔ پریشانی.

بول bole ۱۔فعل امر از مصدر بولنا (حرف زدن) بمعنی بگو۔ حرف بزن۔ کنایۃ عقد نکاح.
۲۔(اس۔مذ) گفتار۔ فقرہ۔ کلمہ۔ قیمتی از یک آواز.

— **بالا** bāla (اس۔مذ) موفقیت.

— **جانا** jāna (مص) ۱۔ تمام شدن۔ بپایان رسیدن توہ مقاومت شکست خوردن.
۲۔ پوسیدہ شدن.

بولنا bole'na (مص) گفتن۔ صحبت کردن۔ صدا دادن۔ پاسخ دادن.

بولی bolee (اس۔مث) گفتار۔ گویش۔ گفتہ۔ صدای حراج.

— **ٹھولی** ṭholee (اس۔مث) تمسخر۔ استہزا.

— **چال** chāl (اس۔مث) گفتگو۔ مذاکرہ۔ صحبت.

— **مارنا** mārna (مص) طعنہ زدن.

بونا bauna (صف) کوتولہ۔ کوتاہ قد.

بونی bauni (اس۔مث) زن کوتاہ قد.

بونا boana (مص) کاشتن.

بوند boond (اس۔مث) قطرہ۔ قطرہ باران.

بوندا باندی boonda bāndi (اس۔مث) نم نم باران.

بوندی boondi (اس۔مث) قطرہ کوچک.

بونگا baunga (صف) احمق۔ ابلہ۔
بونگی baungi خل.

بونی boani (اس۔مث) فصل کاشت بذر.

بوہرا bohra (اس۔مذ) نام قومی مسلمان (شیعہ) کہ اغلب افراد آن بتجارت مشغول و در نواحی گجرات و بمبئی و کراچی زندگی میکنند.

بوہنی bohni (اس۔مث) فروش نقد اول صبح۔ دشت.

بھابھر bhābhar (اس۔مث) نوعی علف کہ با آن طناب می بافند سازند
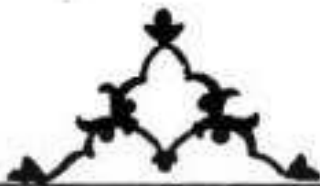
بھابھی bhābi
بھابی bhābhi
(اس ـ مث) زن برادر.

بھاپ bhāp (اس ـ مث) بخار کہ از چیز گرم متصاعد میشود ـ بخاری کہ در زمستان از دہن خارج میشود.

بھات bhāt (اس ـ مذ) کتہ بی روغن ـ برنج جوشیدہ بی نمک.

بھاٹ bhāṭ (اس ـ مذ) افراد قومی در ہندوستان کہ شجرہ بعضی از خانوادہ ہا را میدانند و در جشن عروسی با نظم و ترتیب خاص از حفظ میخوانند. اصطلاحاً چاپلوس کنندہ.

بھاٹا bhāṭa (اس ـ مذ) جزر ـ فرونشستن آب دریا.

بھاجی bhāji (اس ـ مث) سبزی خوردنی، سبزی پختہ.

بھادوں bhādoṉ (اس ـ مذ) نام ششمین ماہ قمری تقویم ہندو کہ معادل با مرداد و شہریور است و در آن ماہ باران می آید.

بھار bhār (اس ـ مذ) بار.

بھاری bhāri (صف) سنگین ـ وزن دار ـ ثقیل.

ـــ **بھر کم** bhar kam ـــ (صف) شخص سنگین و قوی ـ چاق ـ فربہ.

بھارت bhārat (اس ـ مذ) نام قدیم ہندوستان کہ پس از استقلال دوبارہ بان دادہ شدہ است.

بھاڑ bhāṛ (اس ـ مذ) کورہ آتش ـ تنور ـ دستگاہ برشتہ کردن نخود ـ بادام و فندق وغیرہ.

ـــ **میں جائے** meṉ jāe ـــ (اص) بجہنم ـ بدرک.

ـــ **جھونکنا** jhonkna ـــ (اص) ضایع کردن وقت.

ـــ **میں جھونکنا** meṉ jhonkna ـــ (اص) ضایع کردن ـ تلف کردن ـ صرف نظر کردن.

بھاڑا bhāṛa (اس ـ مذ) ۱ـ اجارہ ـ کرایہ. ۲ـ مال الاجارہ. ۳ـ درآمد زنان بدکار.

بھاڑو bhāṛoo (صف) دلال محبت ـ جاکش.

بھاڑے کا ٹٹو bhāṛay ka ṭaṭṭoo (اص) نسبت بکسی گویند کہ بدون دریافت پول کاری را انجام ندہد ـ شخصی کہ ارادہ خویش را در مقابل پول

میفروشد (در مورد توہین بکس).

بھاشا bhāsha } (اس۔مث) زبان ہندی مشتق از سانسکریت۔
بھاکا bhāka } زبان۔لسان.

بھاگ bhāg (اس۔مذ) ۱. بخت۔اقبال خوشبختی نصیب وقسمت۔شانس. ۲. صیغۂ امر از مصدر بھاگنا بمعنی بدو۔فرار کن.

پھوٹنا phootna (مص) برگشتن بخت۔ یاری نکردن شانس.

بھاگتے کی لنگوٹی bhāgtay ki langooti (ضرب المثل) در مورد کسی گفته که در تقلای بدست آوردن چیزی با ارزش باشد و جزء کوچکی از آن را بدست آورده و آن را غنیمت بشمارد.

بھاگ جانا jāna ۔ (مص) فرار کردن۔دویدن. شکست خوردن.

۔ جاگنا ۔ jāgna } (مص) یاری کردن بخت
۔ کھلنا ۔ kholna } مساعد شدن۔وقعیت۔ خوشبخت شدن۔بمراد رسیدن.

۔ لگنا ۔ lagna (مص) تازه رسیدن.

بھاگڑ bhāgaṛ (اس۔مذ) ۱. فرار۔ترس۔اضطراب در حال فرار.

بھاگنا bhāgna (مص) فرار کردن۔دویدن

بھاگوان bhāgwān (صف) خوشبخت۔مقبل۔ متمول۔شریف.

بھال bhāl (اس۔مث) پیکان۔سرنیزه.

بھالا bhāla (اس۔مذ) نیزه.

بھالو bhāloo (اس۔مذ) خرس.

بھانا bhāna (مص) پسندیدن۔قبول کردن.

بھانپنا bhānpna (مص) از مشاهده و قراین ظاهری پی بحقیقت امری بردن۔دریافتن۔درک کردن.

بھانت bhānt (اس۔مث) نوع۔قسم۔روش

۔ کا ka ۔ ۔ (صف) متنوع۔جور و اجور۔مختلف گوناگون.

بھانجا bhānja (اس۔مذ) پسر خواهر.

بھانجی bhānji (اس۔مث) دختر خواهر.

بھانجی خور khaur ۔ (صف) کسی که بد دیگران را گوید۔غیبت کننده.

۔ کھانا khāna ۔ (مص) مانع شدن و خالت کردن

ـ مارنا māṛna ـ (مص) مزاحم تکمیل کار کسی شدن.

بھانڈ bhānḍ (اس ـ مذ) مطرب ـ دلقک ـ روحوضی (منظور از روحوضی دسته‌ای است که در جشن‌ها و محفلها با ساز و آواز و رقص و مسخرگی مهمانان را سرگرم میکردند).

بھانڈا bhānḍa (اس ـ مذ) ظرف گلی بزرگ ـ خم ـ خمره ـ راز ـ سر.

ـ پھوٹنا phuṭna ـ (مص) کشف شدن ـ کشف شدن راز.

ـ پھوڑنا phoaṛna ـ (مص) کشف کردن راز.

بھان متی bhān mati (اس ـ مذ) شعبده باز ـ جادوگر ـ ساحر.

بھاو bhāo (اس ـ مذ) قیمت ـ ارزش ـ نرخ بها.

ـ اترنا ـ utarna }
ـ گرنا ـ girna } (مص) ارزان شدن ـ پائین آمدن قیمت.

ـ چڑھنا ـ charhna (مص) گران شدن ـ نرخ و قیمت بالا رفتن.

ـ کرنا karna ـ (مص) حل کردن قیمت ـ تعیین کردن بها.

بھاوج bhāwaj (اس ـ مث) زن برادر.

بھائی bhāee (اس ـ مذ) برادر ـ مصاحب.

ـ بند band ـ (اس ـ مذ) برادران خویش و قوم هم مذهب.

ـ بندی bandi ـ (اس ـ مث) }
ـ چارا chāra ـ (اس ـ مذ) }
برادری ـ یگانگی ـ اخوت ـ صمیمیت ـ دوستی حقیقی.

بھبک bhabak (اس ـ مث) داغ ـ بوی زننده تعفن.

ـ اٹھنا uṭhna ـ (مص) شعله ور شدن شعله کشیدن ـ داغ شدن.

بھبکا bhabka }
بھپکا bhapka } (اس ـ مذ) قرع انبیق دیگ عرق کشی ـ دستگاه تقطیر.

بھبکنا bhabakna (مص) زیاد جوشیدن ـ داغ شدن ـ آتش گرفتن ـ شعله ور شدن.

بھبکی bhabki (اس ـ مث) تهدید ـ ترسانیدن.

ـــ دینا dena (مص) ترسانیدن.

بھبوت bhaboot (اس۔مذ) خاکستری کہ مرتاضین ہندو بربدن خود میمالد.

بھبوکا bhabooka (اس۔مذ) شعلۂ آتش۔ شرارہ۔ درخشان۔ درخشندہ۔ براق خیلی سفید۔ مجازاً خشمگین.

بھپارا bhapāra (اس۔مذ) بخور۔ بخار دوائی.

بھپوری bhapauri (اس۔مث) غذائی کہ با نول عدس و بوسیلہ حرارت بخار پختہ میشود.

بھتا bhatta (اس۔مذ) خرج سفر۔ اضافہ حقوق۔ کثیر۔ فوق العادہ و مزایا کہ بکارمند دادہ میشود.

بھتنا bhutna (اس۔مذ) روح خبیث.

بھتنی bhutni (اس۔مث) مجازاً آدم بدقیافہ و کثیف.

بھتیجا bhateeja (اس۔مذ) پسر برادر.

بھتیجی bhateeji (اس۔مث) دختر برادر.

بھٹ bhaṭ (اس۔مذ) غاری کہ مسکن جانور وحشی باشد.

بھٹا bhaṭṭa (اس۔مذ) کارخانہ آجرپزی۔ کورۂ آجر.

بھٹا bhuṭṭa (اس۔مذ) بلال۔ ذرت.

بھٹی bhaṭṭi (اس۔مث) کورہ۔ کورہ آجرپزی۔ سومات (محل ساختن مشروبات الکلی) نام قومی از راجپوتہا.

بھٹک bhaṭak (اس۔مث) گمراہی۔ انحراف.

بھٹکانا bhaṭkāna (مص) گمراہ کردن۔ سرگردان کردن۔ فریب دادن.

بھٹکا پھرنا bhaṭka phirna (مص) سرگردان بودن۔ مسافرت بی مقصد کردن.

بھٹکنا bhaṭakna (مص) گمراہ شدن۔ راہ گم کردن۔ سرگردان شدن.

بھٹنا bhaṭna (مص) آلودہ شدن۔ کثیف شدن چیزی از زنگ وغیرہ.

بھٹیارا bhaṭyāra (اس۔مذ) نانوائی۔ پیشخدمت مسافرخانہ یا کاروانسرا کہ بمسافران خدمت میکند.

بھٹیارخانہ ـــ kāna (اس۔مذ) بفتح ن۔ سرای۔ مسافرخانہ۔ خانہ ای کہ در آن رفت و آمد برای ہر کس بلا مانع باشد۔ محل اجتماع افراد طبقہ پائین.

بھجن bhajan (اس۔مذ) خدا۔ سرود ستایش خدایان ہندو.

بھجنگ bhujang (صف، ن مذ) ۱. سیاه چهره. ۲. مار سیاه.

بھجوانا bhijwāna (مص) فرستادن. بوسیله دیگری فرستادن.

بھچا bhicha (صف) تنگ. فشرده.

بھجیا bhujya (اس. مث) سبزی پخته شده.

بھچنا bhichna (مص) زیر فشار قرار گرفتن.

بھد bhad (اس. مث) ذلت. خواری. بی آبروئی. رسوائی. ریشخند.

بھدا bhadda (صف) زشت. بدترکیب. کودن. تنبل.

بھر bhar (صف) پر. لبریز. سراسر. همه. تمام. فعل امر از مصدر بھرنا bharna (پر کردن) بمعنی پر کن.

بھر آنا — āna (مص) بالا آمدن. التیام یافتن زخم. ورم کردن. لبریز شدن چیزی.

بھرائی bharāee (اس. مث) اجرت پر کردن چیزی.

— جانا jāna (مص) ۱. لبریز شدن. پر شدن. ۲. آلوده شدن.

— دینا dena (مص) پر کردن. جبران کردن.

بھراؤ bharāoo (اس. مذ) خاک و اشغال که برای پر کردن گودال بکار رود.

بھرائی bhrāee (اس. مث) اجرت پر کردن گودال و ظرف وغیره.

بھربھرا bhur bhura (صف) نرم. ترد. مانند چیزی که از استعمال زیاد ریز ریز شود و واریزنده.

بھربھراہٹ bhurbhurāhaṭ (اس. مث) وارفتگی. قابلیت وارفتن.

بھڑا bharra (اس. مذ) فریب. گول. نیرنگ.

بھڑے میں آنا bharray men̲ āna (مص) فریب خوردن.

بھرپور bhar poor (صف) تمام. کامل. بطور کامل. قاطع. تمام و کمال.

بھرت bharat (اس. مذ) فلزی شامل مس و سرب. نام برادر راما قهرمان اساطیری هندوها.

بھرتا bhurta (اس. مذ) غذائی که با سبزیجات مانند بادنجان وغیره تهیه میشود.

بھرتی bharti (اس۔مث) انباشتہ اضافی۔سربازگیری۔ ثبت نام دارتش۔ استخدام۔

— **کرنا** karna — (مص) استخدام کردن۔ثبت کردن نام۔

بُھرکس نکالنا bhurkas nikālna (مص) لہ ولوردہ کردن۔تباہ ساختن۔خرد وخمیر کردن۔

بھرم bharam (اس۔مذ) شک۔شبہہ۔تردید۔ شہرت۔اعتبار۔حیثیت۔

— **بنا رکھنا** bana rakhna — (مص) احترام نگہداشتن در جامعہ۔

— **رکھنا** rakhna — (مص) شک کردن ظنین بودن۔

— **کھلنا** khulna — (مص) فاش کردن راز۔ ظاہر کردن عیب ونقص۔

— **نکلنا** nikalna — (مص) بی اعتبار شدن۔

بھرمار bharmār (اس۔مث) کثرت۔افراط۔ فراوانی۔

بھرنا bharna (مص) پر کردن۔فرو کردن۔جوان کردن۔ عمل کردن۔ادا کردن قرض۔انجام دادن۔گذراندن عمر۔التیام یافتن زخم۔تلافی کردن۔خسارت پرداختن۔

بھروسا bharosa (اس۔مذ) اعتماد۔امید۔اتکا۔مایہ دلگرمی۔توکل۔

بھری برسات bhari barsāt (اس۔مث) در وسط موسم باران۔شدت باران۔

بھڑ bhaṛ (اس۔مث) صدائی کہ از ترکیدن چیزی در آید۔صدای توپ وتفنگ۔

— — bhaṛ bhaṛ (اس۔مث) صدای ترق ترق ہیزم موقع سوختن وصدای شکستن آن۔

— **بھونجا** bhoonja — (اس۔مذ) کسی کہ غلات را برشتہ میکند۔مجازاً سیاہ فام۔کثیف۔

— **بھونجن** bhoonjan — (اس۔مث) زنی کہ غلات را برشتہ میکند۔

بِھڑ bhiṛ (اس۔مث) زنبور سرخ۔زنبور گاوی۔

— **کا چھتا** ka chhatta — (ترکیب اضافی) لانہ زنبور۔

بھڑاس bhaṛās (اس۔مث) کینہ۔عداوت۔ دشمنی۔خشم۔

بھڑبھڑیا bhaṛ bhaṛiya (صف) کسی کہ ہیچ

دردل دارد بر زبان آورد۔ سادہ لوح۔

بھڑک bharak (اس۔مث) درخشش۔ شکوہ۔ جاہ وجلال۔ حرارت۔ تشنگی۔ وحشت۔

— **اٹھنا** uthna — (مص) شعلہ ور شدن۔

— **جانا** jāna — (مص) رنجیدہ شدن۔ دلخور شدن۔

— **دار** dār — (صف) درخشان۔ باشکوہ۔ مجلل۔

بھڑکانا bharkāna (مص) آتش افروختن۔ تحریک واغوا کردن۔ متوحش کردن۔

بھڑکنا bharakna (مص) شعلہ ور شدن۔ مشتعل شدن۔

بھڑکیلا | bharkila | (صف) دارای زرق
بھڑکیلی | bharkili | برق ودرخشش۔
بھڑکیلے | bharkilay | تابندہ۔

بھڑنا bhirna (مص) برخورد کردن۔ متصادم شدن۔

بھڑوا bharwa (اس۔مذ) جاکش۔ زن قوساق۔ بی شرف پست فطرت۔

بھڑوائی bharwāee (اس۔مث) اجرت ویولی کہ بجاکش دادہ میشود۔

بھس bhus (اس۔مث) سبوس۔ کاہ۔

— **ملانا** milāna — (مص) ایجاد خرابی نمودن۔ معیوب کردن۔

بھسم bhasam (اس۔مث) خاکستر۔

بھسم ہونا ho'na — (مص) خاکستر شدن۔ نابود شدن۔ ہضم شدن۔

بھشتا bhishta (اس۔مذ) سقا۔ آب کش۔

بھشتن bhahistan (اس۔مث) زن سقا۔ زن آبکش۔

بھشتی bhishti (اس۔مذ) سقا۔ اہل بہشت۔

بھک bhak (اس۔مث) صدای انفجار باروت۔ سادہ انفجاری۔ صدای خارج شدن بخار از سوراخ۔

بھک سے اڑجانا se ur jāna — (مص) منفجر شدن۔

بھکاری bhikāri (اس۔مذ) گدا۔ سائل۔ جینوا۔ فقیر۔

بھکارن bhikāran (اس۔مث) زن گدا۔ زن فقیر وجینوا۔

بھکت bhakt (اس۔مذ) زاہد۔ پارسا۔ پرہیزگار۔

بھکتی bhakti (اس۔مث) پرستش۔ پارسائی۔ زہد۔ تصوف ہندو۔

بھک منگا bhik mangna (اس-مذ) فقیر-گدا-سائل-بینوا-بیچارہ.

بھگانا bhagāna (مص) دواندن-کسی را وادار بدویدن کردن-فرار دادن-اغواگران-عقب راندن-شکست دادن.

بھگتان bhugtān (اس-مذ) سزا-جبران-جریمه-تلافی-پرداخت تمام وجه.

بھگدڑ bhagdaṛ (اس-مث) فرار-اضطراری.

بھگو bhaggoo } (صف) گریزپا-گریزنده.
بھگوڑا bhagoṛa }

بھگوڑی bhagoṛi (صف) زن گریزپا-زن گریزنده.

بھگوان bhgwān (اس-مذ) خدا-پروردگار.

بھگوت bhagwat } (صف) ربانی-آسمانی-خدائی.
بھگونت bhagwant }

بھگوت گیتا gita — (اس-مث) کتاب دینی هندوان منسوب به سری کریشنا.

بھگوڑا bhagoṛa (صف) کسی که از میدان جنگ فرار کند-ترسو-جبون.

بھگونا bhagoana (اس-مذ) قابلمه-ظرف مسی که در آن غذا بپزند.

بھگونا bhigona (مص) خیس کردن-تر کردن-خیساندن.

بھلا bhala } (صف) خوب-زیبا-قشنگ-شرافتمند.
بھلی bhali }

بھلا چنگا changa (صف) تندرست-چاق و چله.

بھلا مانس mānas (صف) شرافتمند و خیر-شخص نجیب و شریف.

بھلانا bhulāna (مص) فراموش کردن-از یاد بردن.

بھلاوا bhulāwa (اس-مذ) مغالطه-فریب-دغا.

بھلاوے میں رہنا bhulāwaymeṉ rehna (مص) مورد فریب و حیله قرار گرفتن.

بھلائی bhulāee (اس-مث) نیکی-خوبی-نفع-منفعت-سود.

بھلسنا bhulasna (مص) سوخته و برشته شدن بوسیله خاکستر یا ریگ داغ.

بھلکڑ bhulakkaṛ (صف) فراموشکار-غفلت کننده.
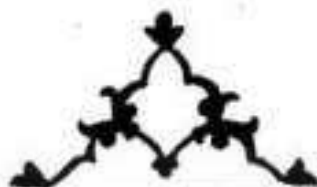
بھلمنساہت bhalmansāhat (اس مث) شرافت۔ نجابت۔ انسانیت۔

بھنبھوڑنا bhanbhoarna (مص) دریدن وخوردن جانور مانند شیر و پلنگ وگرگ وغیرہ۔

بھنبھیری bhanbhiri (اس مث) پروانہ تلخ مانند کہ در حال پرواز بالہایش صدا میکند۔

بھنبھنانا bhinbhināna (مص) وزوز کردن مگس۔ جمع شدن مگس بر روی غذا۔

بھنبھناہٹ bhinbhināhaṭ (اس مث) صدای وزوز مگس۔

بھنڈار bhanḍār (اس۔ مذ) انبار۔ مخزن آب انبار۔

بھنڈاری bhanḍāri (اس۔ مذ) انبار دار ناظر آشپزخانہ۔

بھنڈسار bhanḍsār
بھنڈسال bhanḍsāl
(اس مث) انبار غلہ۔

بھنڈسالی bhanḍsāli (اس۔ مذ) محتکر۔

بھنڈی bhinḍi (اس مث) بامیہ کہ با آن خورش پزند۔ این کلمہ را در لغت فارسی انگشت عروس ہم گویند۔

بھنڈیلا bhanḍaila (اس۔ مذ) ن خنثہ۔ مطرب۔ دلقک۔ مسخرہ پیشہ۔ روحوضی۔

بھنک bhanak (اس مث) صدای بسیار خفیف انسان۔ نالہ۔ زمزمہ۔ صدای وزوز مگس۔

بھنگ bhang (اس مث) بنگ۔ مادہ مخدر۔

بھنگڑ bhangaṛ (صف) (ن عنز) معتاد بہ بنگ۔

ـخانہ k̲h̲āna ـ (اس۔ مذ) محل استعمال بنگ۔

بھنگیڑا bhangira (اس۔ مذ) بنگ فروش۔ تہیہ کنندہ بنگ۔

بھنانا bhunāna (مص) خرد کردن پول یا اسکناس۔

بھنّانا bhinnāna (مص) سر دور گرفتن۔ گیج رفتن۔ خشمگین شدن۔ عصبانی شدن۔ از کورہ در رفتن۔

بھنگی bhangi (اس مث) چوبی کہ بر دو سر آن دو زنبیل مانند کفہ ترازو بستہ است و در آن زنبیل اشیائی گذارند و شخصی چوب را بر شانہ خود گذاشتہ حمل میکند۔ بھنگی شبیہ یک ترازوی بزرگ است۔

بھنگّی bhanggi (اس۔ مذ) جاروکش۔ رفتگر۔ معتاد بہ بنگ۔

بهنگن bhanggan (اس مث) زن جاروکش.

بهنور bhanwar (اس۔مذ) گرداب.

بهوت bhoot (اس مذ) دیو۔جن۔شیطان۔روح خبیث.

— **اتارنا** utārna — (اص) رفع کردن اجنه۔دورکردن روح خبیث بادورو.

— **پریت** — pareet (اس۔مذ) ارواح خبیثه دیوها۔شیطان۔اجنه.

— **چڑهنا** — charhna (اص) خشمگین شدن۔دیوانه شدن.

بهوج bhoje (اس۔مذ) ۱۔غذا۔دعوت مهمانی.
۲۔نام راجه ای که قبل از سلطنت مسلمانان در هند حکومت داشت.

— **پتر** — patr (اس۔مذ) پوست درختی که در زمان قدیم بجای کاغذ بکار میرفت.

بهوجن bhojan (اس۔مذ) غذا۔خوراک۔طعام

بهور bhore (اس مث) طلوع فجر۔پگاه۔سپیده دم۔بامداد.

— **اڑانا** urāna — (اص) ولخرجی کردن۔ضایع کردن۔مفلس شدن.

— **کردینا** kar de'na — (اص) سخت تنگ زدن.

بهورا bhoora
بهوری bhoori
بهورے bhooray
(صف) قهوه ای رنگ۔بور

بهوک bhook (اس مث) گرسنگی۔اشتها.

— **اڑانا** urna — (اص) کور شدن اشتها.

— **لگ آنا** — lag āna
— **لگنا** — lagna
— **هونا** — hona
(مص) گرسنه شدن۔اشتها داشتن.

بهوکا bhuka
بهوکی bhuki
بهوکے bhukay
(صف) گرسنه۔مشتاق۔مفلس۔نیازمند۔محتاج.

بهوکا ٹوٹا toota — (اس۔مذ) مفلس۔محتاج

— **مرنا** — marna (اص) گرسنگی۔بسختی گذراندن.

بهول bhool (اس مث) فراموشی۔غفلت۔

خطا۔ اشتباہ۔ سھو نسیان

— بھٹک bhaṭak (اس۔ مث) گمراہی۔ فراموشی۔

— پڑنا parna (مص) اشتباہ شدن۔

— چوک chuk (اس مث) اشتباہ۔ قصور۔

بھولا bhola
بھولی bholi
بھولے bholay
(صف) سادہ۔ بی نقشہ۔ بی گناہ۔ غافل۔ سادہ لوح۔ نادان۔ بی تجربہ۔

بھولا بھٹکا bhatka
بھولی بھٹکی bhatki
بھولے بھٹکے bhatkay
(صف) راہ گم کردہ

— بھولاپن pan (اس۔ مذ) سادگی۔ سادہ لوحی۔ نادانی۔

بھولنا bhoolna (مص) فراموش کردن۔ اشتباہ کردن۔ زیاد رفتن۔

بھوم bhoom
بھومی bhoomi
(اس۔ مث) زمین۔ محل۔ کشور۔ وطن۔ میہن۔ اقلیم۔

بھوں bhaon̲ (اس۔ مث) ابرو۔

— پر بل ڈالنا par bal ḍālna (مص) ابرو خم کردن۔ اظہار ناخشنودی کردن۔

بھونچال bhaunchal (اس۔ مذ) زلزلہ۔ زمین لرزہ۔

بھونڈا bhaunḍa
بھونڈی bhaundi
بھونڈے bhaunday
(صف) زشت۔ بدشکل۔ بدقوارہ۔ بدترکیب۔

— بھونڈاپن pan (اس۔ مذ) زشتی۔ بدنمائی۔ عیب۔ بدروشی۔

بھونکڑا bhaon̲kṛa (صف) فربہ۔ بدقوارہ۔

بھونکنا bhaunkna (مص) عوعو کردن سگ۔ صحبت نامطلوب کردن از راہ تحقیر۔

بھوننا bhonna (مص) کباب کردن۔ برشتہ کردن۔ سرخ کردن مور روغن جوش شدن۔ لو دادن۔

بھی bhi (حرف ربط) نیز۔ ہم حتی۔ بعلاوہ۔

بھیانک bhayānak (صف) خوفناک۔ ترسانندہ۔ وحشت زا۔

بھیجا bhaija (اس۔ مذ) ۱۔ فعل ماضی از مصدر بھیجنا bhaijna بمعنی فرستادن۔ ۲۔ مغز۔ مغز آدم و حیوان۔

— پکانا pakāna — (مص) زیاد حرف زدن ـ پرحرفی کردن ـ وراجی کردن.

— کھانا khāna — (مص) از پرحرفی مستمع را خستہ کردن.

بھیجنا bhaijna (مص) فرستادن ـ عطا کردن ـ ارسال داشتن.

بھید bhaid (اس ـ مذ) راز ـ سر ـ ضمیر ـ معما ـ مکنون.

— دینا de'na — (مص) ضمیر را فاش کردن ـ برملا کردن راز ـ فاش کردن راز.

— رکھنا rakhna — (مص) راز نگاہداشتن.

بھیدی bhaidi (اس ـ مذ) ہمراز ـ رازدان ـ مخبر ـ جاسوس.

بھیڑ bheeṛ (اس ـ مث) جمعیت ـ انبوہ مردم ـ ہجوم.

— بھاڑ bhāṛ — (اس ـ مث) ازدحام ـ ہجوم مردم ـ شلوغی.

بھیڑ bhayṛ (اس ـ مث) گوسفند میش ـ مجازاً بی آزار.

بھیڑیا چال bhayṛia chāl — چال chāl } (اس ـ مث) تقلید کورکورانہ.

بھیڑا bhaiṛa (اس ـ مذ) قوچ ـ گوسفند نر.

بھیڑنا bhaiṛna (مص) بستن در یا پنجرہ یا دریچہ.

بھیڑیا bhayṛya (اس ـ مذ) گرگ

بھیس bhaise (اس ـ مذ) صورت ـ ظاہر ـ لباس ـ پوشاک.

— بدلنا badalna — (مص) شکل و لباس عوض کردن.

بھیک bheek (اس ـ مث) خیرات ـ صدقہ.

— مانگنا māngna — (مص) ن غنہ ـ گدائی کردن.

بھیگنا bheegna (مص) خیسیدن ـ تر شدن ـ خیس خوردن.

بھیلی bhaili (اس ـ مث) کندۂ شکر سرخ ـ کلوخہ شکر سرخ.

بھینٹ bhaint (اس ـ مث) ۱ ـ ملاقات ـ مقابلہ. ۲ ـ سوغات ـ تحفہ. ۳ ـ صدقہ ـ نذر ـ قربانی ـ رشوت.

— چڑھانا charhāna — (مص) نذر کردن ـ قربانی کردن ـ نثار کردن.

بھینس bhains (اس ـ مث) گاومیش.

بھینسا bhainsa (اس ـ مث) گاومیش نر.

بھینگا bhengā (صف) لوچ۔احول۔

بھینگا پن pan — (اس۔مذ) لوچی۔

بھینگی bhengi (اس۔مث) زن لوچ۔

بھیّا bhayya (اس۔مذ) مخفف کلمہ بھائی بمعنی برادر۔

بہا دینا baha de'na (مص) ریختن و بجریان انداختن آب و مایع۔کنایۃً ارزان فروختن۔ از دست دادن و تباہ ساختن۔

بہارن bohāran (اس۔مث) گردگیر۔

بہارنا bohārna (مص) گردگیری کردن۔جاروب کردن۔

بہانا bahāna (مص) باب جاری انداختن۔ شناور کردن۔باب دادن۔کنایۃً برباد دادن۔ تلف و ضایع کردن۔

بہاو bahāo (اس۔مذ) جریان۔سیل۔

بہبودی behboodi (اس۔مث) بکسر ب اوّل بہبود۔

بہت bahot (صف) بسیار۔خیلی۔زیاد۔بکثرت فراوان۔

اچھا achchha بسیار خوب۔بچشم۔

اشکالی ندارد۔

— سا sa (صف) مقدار زیاد۔

بہتات bahtāt (اس۔مث) کثرت۔فراوانی۔ افراط۔

بہتر bahattar (عدد) ہفتاد و دو۔

بہتیرا bohtaira (صف) زیاد۔بدفعات۔بارہا۔ بکثرت۔

بہ جانا bah jāna (مص) جاری شدن آب۔ شناور شدن۔شناور بودن۔

بہرا behra (صف) کر۔ ثقیل اعضاد۔

بہروپ behroop (اس۔مذ) لباس مبدل۔تقلید۔ فریب۔تغییر قیافہ۔

— بھرنا bharna — (مص) بلباس مبدل درآمدن۔ تغییر قیافہ دادن۔

بہروپیا behroopia (صف) مقلد۔تقلید کنندہ۔کسی کہ ہر وقت بشکلی درآید۔

بہک behek (اس۔مث) گمراہی۔یاوہ سرائی و حال مستی۔

بہکا behka (صف۔مذ)
بہکی behki (صف۔مث) کم عقل۔نادان۔ابلہ۔

لے جانا lay jāna _ (مص) فرار دادن.

بہکاوا behkāwa (اس۔مذ) فریب۔ گول اغوا۔ حیلہ۔ خدعہ.

بہکانا behkāna (مص) گمراہ کردن۔ فریب دادن۔ گول زدن۔ اغوا کردن۔ در باغ سبز نشان دادن.

بہکنا	behekna	(مص) گول خوردن
بہک جانا	behek jāna	گمراہ شدن۔ در

حالت تب ہذیان گفتن.

بہلانا behlāna (مص) سرگرم کردن۔ تسلی و دلجوئی دادن۔ تسکین دادن.

بہلاوا behlāwa (اس۔مذ) تسلی۔ تفریح۔ برگری.

بہلنا behelna (مص) آرام شدن۔ غم و اندوہ برطرف شدن۔ تسکین یافتن.

بہلی behli (اس۔مث) درشکہ یا کالسکہ مجلل یک نفری کہ دارای دو چرخ است و آن را دو گاو نر میکشند و قبلاً برای نشستن امرا و اعیان بکار میرفت و اکنون ہم در بعض از نقاط مثبہ قارہ مستعمل است.

بہم آنا baham āna (مص) بدست آوردن۔ تہیہ کردن۔ حاصل کردن.

_ **پہنچانا** pohonchāna _ (مص) بہم رساندن.

_ **رسانی** rasāni _ (اس۔مث) حصول فراہمی.

_ **پہنچنا** ponhonchna _ (مص) فراہم شدن۔ میسر شدن۔ بدست آمدن.

بہن	behen	(اس۔مث) خواہر۔ ہمشیرہ۔ باجی.
بہنا	behna	آپاجی۔ (آبجی).

بہنا behnā (مص) ۱۔ جاری شدن۔ شنا ور شدن۔ بجریان افتادن. ۲۔ خواہر.

بہنوئی behnoee (اس۔مذ) شوہر خواہر.

بہنی bohni (اس۔مث) اولین پولی کہ کاسب از دست مشتری میگیرد۔ دشت۔ (این کلمہ در خراسان دست آب است).

بہو bahoo (اس۔مث) عروس (زن پسر کسی).

بہوار behwār (اس۔مذ) تجارت۔ سوداگری۔ داد و ستد کسب.

بہینلی behnaili (اس۔مث) خواہر خواندہ.

بہی bahi (اس۔مث) بیاض دفتر حساب کاسب و تاجر.

بی bi
بی بی bibi (اس مث) خانم ـ خانم خانه.

بی اے Bi'ay (ترکیب اضافی، درجه لیسانس ـ لیسانسیه (این کلمه انگلیسی B.A سر واژه کلمه Beachelor of Arts است).

بے bay (بای مجهول) خطاب ندائی باشخاص معمول ومغضوب ومنفور ـ بدون ـ بی.

ـ **بیباق** baybāq (صف) کسی که قرض خود را ادا کرده است ـ کسی که بقیه بدهی خود را پرداخته است ـ بدون بقیه.

بے بس baybas (صف) بدون اختیار بی یار و مددگار ـ بیکس.

ـ **تاک ہونا** tāk honā ـ (اص) خراب شدن کاری یا چیزی در نتیجه عدم توجه.

ـ **تحاشا** tahāsha ـ (قید) مضطربانه ـ از روی حواس پرتی.

ـ **تک** tuk (صف) بی موقع.

ـ **تکا** tuka ـ (صف) ناموزون ـ غیر منطقی.

ـ **تکلف** takaluf ـ (صف) بدون تشریفات ـ غیر رسمی ـ ساده ـ خودمانی.

ـ **تمیز** tameez ـ (صف) بی ادب ـ بی تربیت

ـ **تھاہ** thāh ـ بسیار عمیق.

ـ **ٹھکانا** thikāna ـ (صف) بی موقع ـ بیجا ـ بی حیثیت ـ از جا کنده شده ـ آواره ـ در حال خانه بدوشی ـ دور از محل خویش ـ بی ترتیب وتنظیم.

ـ **تھور ٹھکانے** thor thikānay ـ (صف) آواره ـ خانه بدوش ـ بی خانه وکاشانه ـ بی محل.

ـ **جوڑ** joar ـ (صف) ناموزون ـ نامناسب.

ـ **حجاب** hijab ـ (صف) بیحیا ـ بی تربیت ـ بی ادب ـ ساده ـ بی پرده و باز.

ـ **خود** khood ـ (صف) مست ـ مدهوش ـ از خود بیخود.

ـ **درد** dard ـ (صف) بیرحم ـ ظالم ـ سنگدل ـ مجازاً معشوق.

ـ **دماغ** dimāg ـ (صف) زود رنج.

ـ **دودھ کا لڑکا رکھنا** doodh ka ـ

larka rakhna (مص) امروز و فردا کردن. بعلہ انجام کاری را بتاخیر انداختن.

— دھڑک dharak — (صف) نترس بی ملاحظہ. با اطمینان.

— ڈھنگا ḍhanga — (صف۔مذ) ناشایستہ۔ بدروش۔ بی سلیقہ.

— ساختہ sakhta — (صف) فی البدیہہ.

— سامانی sāmāni — (اس۔مث) افلاس۔ فقر۔ احتیاج.

— طلب talab — (قید) بدون اجازہ۔ ناخواستہ۔

— قول qoal — (صف) بدقول۔ شارلاتان.

— لاگ lāg — (صف) بی غرض۔ بدون۔ چشمداشت.

— لگاو lagāo — (صف) جداگانہ۔ علیحدہ.

— وقوف waqoof — (صف) احمق۔ ابلہ۔ کودن۔ کم عقل.

— ہنگم hangam — (صف) نامناسب۔ زشت۔ ناجور.

بیاج byāj (اس۔مذ) سود۔ نزول۔ ربا۔ تنزیل.

—

بیاسی bayāsi (عدد) ہشتاد و دو.

بیالیس bayālis (عدد) چہل و دو.

بیاہ byāh (اس۔مذ) ازدواج۔ عروسی.

— رچانا rachāna — (مص) جشن ازدواج گرفتن.

— کرنا karna — (مص) ازدواج کردن.

بیاہا byāha
بیاہی byāhi } (صف) ازدواج کردہ.

بیاہتا byāhta (اس۔مث) زوجہ.

— کا جوڑا ka joṛa — (اس۔مذ) لباسی کہ عروس و داماد ہنگام زفاف میپوشند.

بیتال beitāl (اس۔مذ) روح خبیث۔ دیو۔ جن۔ شیطان.

بیتنا beetna (مص) ۱۔ رخ دادن۔ گذشتن۔ باتمام رسیدن. ۲۔ واقع شدن۔ روی دادن.

بیٹ beeṭ (اس۔مث) فضلہ پرندہ.

بیٹا baiṭa (اس۔مذ) فرزند پسر.

بیٹی baiṭi (اس۔مث) فرزند دختر.

بیٹا بیٹی (اس۔مذ) آل و اولاد۔

بیٹھنا baethna (مص) ۱۔ نشستن۔ بیکار بودن۔ ۲۔ فرو ریختن عمارت وغیرہ۔

بیٹھ جانا baeṭh jāna (مص) نشستن۔ فرونشستن۔ تہ نشین شدن۔

بیٹھک baeṭhak (اس۔مث) ۱۔ نشست اطاق پذیرائی۔ ۲۔ پا توق۔

بیج beej (اس۔مذ) ۱۔ تخم۔ بذر۔ ماخذ۔ ۲۔ آغاز نطفہ۔

— **بونا** bona — (مص) بذر کاشتن۔

— **مارنا** mārna — (مص) از زمین برون نابود کردن۔ ریشہ کن کردن۔

بیجک bijak (اس۔مذ) ۱۔ فاکتور۔ صورت مال التجارہ با قیمت و مبلغ کل بہا۔ (این کلمہ در امور تجارتی ایران ہم استعمال میشود)۔ ۲۔ برچسب۔

بیچ beech (اس۔مذ) وسط۔ مرکز۔ میان۔

بیچا بیچ beechābeech (قید) درست در وسط۔ نقطہ مرکزی۔

— **بچانا** bachāna — (مص) دفع و رفع کردن اختلاف۔

— **بچاو** bichāo — (اس۔مذ) فیصلہ۔ تصفیہ۔ فیصلہ اختلاف توسط شخص ثالث۔

— **کا** ka — (صف) میانی۔ وسطی۔

— **میں پڑنا** men paṛna — (مص) میانجی شدن۔ واسطہ قرار گرفتن۔ حکم شدن۔ ضامن شدن۔

بیچا beecha (اس۔مث) نقاب۔ برقع۔ نقاب یا صورتی کہ از کاغذ و غیرہ برای ترساندن کودک سازند۔

بیچنا baichna (مص) فروختن۔

بیچ ڈالنا baich ḍālna (مص) فروختن۔ حیف و میل کردن۔ ضایع نمودن۔

بیچی کرنا baichi karna (مص) ثبت کردن فروش۔

بید baid (اس۔مذ) شاخہ باریک درخت۔ نی۔ ترکہ۔

— **باف** bāf — (اس۔مذ) حصیرباف۔ بیدباف۔

— **مارنا** mārna — (مص) زدن کسی با شاخہ بید یا عصا و چوب۔

بید baed (اس۔مذ) طبیب۔ پزشک۔

بیدائی baedāee (اس۔مث) طبابت

طبابت کردن، چاره کردن.

بیدانت baedānt (اس.مذ) فلسفهٔ مذهب هندو.

بیدانتی baedānti (صف) فیلسوف مذهب هندو، عارف، صوفی.

بیدک baidak (اس.مث) ۱- علم طب هندوان، طبابت. ۲- طبیب، پزشک.

بیر baer (اس.مذ) دشمنی، عناد، عداوت، کینه.

— لینا _ lena
— نکالنا _ nikālna } (مص) انتقام کشیدن.

— بسانا _ basāna (مص) دشمنی کردن، ضدیت کردن.

بیر beer
ویر veer } (صف) قهرمان، شجاع، دلیر، مشهور.

بیراگ baerāg (اس.مذ) عزلت، گوشه نشینی، ریاضت، ترک دنیا.

بیڑا beeṛa (اس.مذ) گُلمه پان که در دعوت و جشن و مهمانی به مهمانان تقدیم میشود.

بیڑا baiṛa (اس.مذ) کشتی بزرگ، قایق بزرگ، دستهٔ کشتیها که باهم حرکت میکنند.

— پار لگانا pār lagāna _ (مص) بساحل رسانیدن کشتی، آسان نمودن مشکل.

— پار ہونا _ ho'na _ (مص) بسلامت رسیدن کشتی بساحل، بمراد رسیدن.

بیڑی baiṛi (اس.مث) زنجیری که پای زندانی یا فیل بسته میشود تا فرار نکند.

بیڑیاں پڑنا baiṛiaṉ paṛna (مص) در غل و زنجیر افتادن، زندانی شدن.

بیڑی beeṛi (اس.مث) سیگار برگی ارزان قیمت.

بیس bees (عدد) بیست.

بیسواں beeswān (عدد) بیستم، بیستمین.
بیسوں beeson (صف) بیست، بیحد و حصر، بیحد و حساب.

بیسن baison (اس.مذ) آرد نخود.

بیسوا beswa (اس.مث) زن هرجائی، فاحشه.

بیش بہا baish baha
بیش قیمت baish qeemat } (صف) پربها، قیمتی.

بیکار baikār (صف) بی مصرف، بیفایده، بیهوده.

عیب۔ یاوہ۔

بیگار baigār (اس۔ مث) کار اجباری۔ کار بی مزد.

— ٹالنا ṭālna — (مص) کار کردن با بی توجہی و بی دقتی.

بیگاری begāri (اس۔ مذ) کسی کہ بدون دریافت مزد کار میکند۔ کارگر بی دقت. (این کلمہ در فارسی بمعنی کار پر زحمت و بی مزد استعمال میشود).

بیل bail (اس۔ مث) گیاہ خزندہ۔ گیاہی کہ شاخہایش بر زمین گستردہ میشود یا بشاخہ و درخت ہا می پیچد. پیچ۔ عشقہ.

— بوٹا boota — (اس۔ مذ) گل و بوتہ۔ تصویر گل و شاخہ درخت.

بَیل bael (اس۔ مذ) گاو نر۔ مجازاً احمق۔ کودن. ابلہ.

بیلا baila (اس۔ مذ) ۱۔ قاب۔ قدح۔ کاسۂ بزرگ. بشقاب بزرگ. ۲۔ پولی کہ در موقع شادیہا بعنوان صدقہ تقسیم کنند. ۳۔ بیشہ یا جنگل کنار رود خانہ. ۴۔ یک نوع گل خوشبو.

بیلن bailon (اس۔ مذ) استوانہ چوبی کہ با آن چونہ خمیر را پہن میکنند۔ غلطک کہ برای ہموار و مسطح کردن زمین بکار میرود.

بیلنا bailna (مص) پہن کردن خمیر نان با بیلن.

بینچ bench (اس۔ مث) نیمکت (این کلمہ ہمین املا انگلیسی است).

بیندھنا beendhna (مص) ۱۔ جادو کردن۔ تسخیر کردن با جادو و سحر. ۲۔ سفتن مروارید۔ سوراخ کردن.

بینڈی beendi (اس۔ مث) موی بافتہ شدہ بر پشت سر۔ موی چین و شکن دار.

بینگن baengan (اس۔ مذ) بادنجان.

بیوپار beopār (اس۔ مذ) کسب و کار۔ تجارت

بیوپاری (اس۔ مذ) سوداگر۔ تاجر۔ کاسب.

بیوقوف baiwaqoof (صف) احمق۔ ابلہ. نادان۔ کودن.

بیوی beewee (اس۔ مث) زوجہ۔ زن.

بهمسر

— کا غلام ka gulām — (ترکیب اضافی) زن دوست۔ شوہری کہ تابع زوجہ خود است.

★

پ

پا pa پسوندی است که در آخر بعض از کلمات معنای مصدری میدهد. مانند بڑھاپا burhāpa (پیر بودن) همچنین مٹاپا muṭapa (فربه بودن) وغیره.

پاپ pāp (اس.مذ) گناه.معصیت.خطا. جنایت.جرم.

— **کرنا** karna — (مص) گناه کردن.زنا کردن.

— **کمانا** kamāna — (مص) گناه کردن.

— **مول لینا** mul leha — (مص) جنایت کردن.

پاپن pāpan (اس.مث) زن گناهکار.

پاپی pāpi (اس.مذ) گناهکار.جنایتکار.جانی.

پاپا pāpa (اس.مذ) ۱.پوپ. ۲.بابا.

پاپڑ pāpaṛ (اس.مذ) یک نوع نان نازک که از آرد و روغن و ادویه مخصوص ساخته میشود.

— **بیلنا** bailna — (اس) زحمت زیاد کشیدن.

پاتابه pātāba (اس.مذ) بفتح ب پوشش پا که بی ساق است و برای جلوگیری از گرد و خاک برپا میکنند. یک نوع جوراب بی ساق.

پاتک pātak (اس.مذ) عیب.گناه.خطا.

— **لگنا** lagna — (مص) بدنام شدن.رسوا شدن.

پاٹ pāṭ (اس.مذ) پهنای رود خانه.عرض پارچه. سنگ آسیاب.تخت سلطنت.آهنگ بلند.

پا جانا pā jāna (مص) یافتن.حاصل کردن درک کردن.فهمیدن.

پاچهنا pāchhna (مص) ۱.چاک زدن. ۲.فصد کردن.خون گرفتن از بدن.

پاخانه pākhāna (اس.مذ) بفتح ن.۱.مستراح. توالت. ۲.مدفوع انسان.گه.

پاد pād (اس.مذ) ضرطه.گوز.

پادنا pāđna (مص) ضرطه دادن.گوزیدن.

پادری pādri (اس.مذ) ۱.کشیش.پیشوای مذهب مسیحیت. ۲.فقیه.راهنمای دین (این کلمه

از زبان پرتغالی در ہندوستان رواج یافتہ است.

پار pār (اس. مذ) آن طرف۔ کنارہ مقابل کنارہ دیگر رودخانہ۔ سال قبل.

— **اتارنا** utārna (مص) عبور دادن کسی یا چیزی از یک کنارہ رودخانہ بکنارہ دیگر۔ بانجام رساندن۔ نجات دادن.
— **لگانا** lagāna

— **کرنا** karna (مص) گذشتن و قطع کردن رودخانہ و خیابان وغیرہ۔ مجازاً بانجام رسانیدن کاری.

پارا pāra (اس. مذ) ۱۔ سیماب۔ جیوہ. ۲. (صفت) ثقیل۔ سنگین۔ مجازاً بیقرار.

پارٹی pārṭi (اس. مث) دستہ۔ گروہ (این کلمہ انگلیسی party است).

پارس pāras (اس. مذ) کیمیا۔ سنگ یا مادہ خیالی کہ بہر فلزی زدہ شود آن را بطلا مبدل میکند.

پارسی pārsi (اس. مذ) زردشتی۔ آتش پرست۔ اہل فارس.

پارنا pārna (مص) ۱۔ دود نفت گرفتن۔ گذاشتن ظرف روی چراغ نفتی و گرفتن دودہ. ۲. سرمہ درست کردن.

پاس pās (حرف اضافہ) ۱. نزد۔ نزدیک۔ پیش۔ قریب. (اس. مذ) ۲. ملاحظہ حرمت طرفداری۔ مدت سہ ساعت. ۳. کامیابی در آزمایش۔ توفیق. ۴. اجازہ نامہ (در معنی سوم و چہارم انگلیسی pass است).

پاس پاس (صف) نزدیک ہم.

— **پڑوس** paṛoas — (اس. مذ) در اطراف۔ حول و حوش۔ ہمسایہ.

پاسا pāsa
پانسا pānsa
(اس. مذ) طاس تختہ نرد.

پاسا پڑنا paṛna — (مص) برون بازی شانس داشتن و انداختن طاس.

پاکستان pākistān (اس. مذ) کشور اسلامی در شبہ قارہ ہندوستان.

پاکھ pākh (اس. مذ) ہفتہ۔ مدت پانزدہ روز.

پاکھنڈ pākhanḍ (اس. مذ) فریب۔ دنائت۔ ریا.

پاکھنڈی (صف) دغل۔ فریبکار۔ ریاکار۔ شریر۔

پاگل pāgal (صف) دیوانہ۔ ابلہ۔ احمق۔ نادان (بشوخی بمعنی عزیزم نیز بکار برده میشود).

پال pāl (س۔ مث) ۱۔ خیمہ کوچک۔ شراع۔ بادبان کشتی. ۲۔ فعل امر از مصدر پالنا pālna بمعنی پرورش کردن۔ پروردن. ۳۔ کاه و گیاهی که میوه کال را در زیر آن گذارند تا مدتی بعد رسیده شود.

— **لینا** le'na (مص) پرورش کردن.

پالا pāla (س۔ مذ) ۱۔ سرما ریزه۔ مه۔ برف۔ بخار انجمد۔ ابر نازک۔ ژاله۔ سوز سرما. ۲۔ زورخانہ۔ ورزشگاه۔ سروکار۔ ۳۔ علامت یا خط یا توده باریک و دراز از خاک که در وسط میدان بازی بمنظور تعیین حد بازیکنان دو گروه گذارند. ۴۔ فتح۔ پیروزی یا بهتر نشانی موفقیت.

— **پڑنا** paṛna (مص) ۱۔ باریدن برف۔ سرمای سخت شدن. ۲۔ سروکار داشتن با کسی.

پالاگن pālāgan (س۔ مث) لمس پای کسی با دست بمنظور احترام باو۔ سلام بندہ‌ان۔ اظهار بندگی.

پالتو pāltoo | **پالو** pāloo (صف) اهلی۔ دست آموز۔ (حیوان).

پالتی pālti (س۔ مث) ۱۔ حالت چهارزانو در نشستن. ۲۔ نوعی نشستن که در حالت نشستن انجام میگیرد.

— **مار کے بیٹھنا** mār ke baeṭhna — (مص) بحالت چهارزانو نشستن.

پالک pālak (س۔ مذ) ۱۔ ... ۲۔ پرورده شده (انسان).

پالن pālan (س۔ مذ) پرورش۔ تعلیم و تربیت.

— **ہار** hār — (س۔ مذ) پروردگار۔ خدا.

پالنا pālna (مص) پروردن۔ پرورش کردن۔ نگهداری کردن. (س۔ مذ) گهواره.

پان pān (س۔ مذ) ۱۔ برگ تنبول تازه که با فوفل و چیک و آهک و یک نوع ترشی میجوند و آب آن را از دهان خارج میکنند. ۲۔ قلب و دل.

پاندان (س۔ مذ) جعبه‌ای که برگ تنبول و لوازم آن

یعنی فوفل۔ الچی۔ میخک وغیرہ در آن گذاشته میشود و در دسترس است۔

پان کھلائی khilāi ـ (اس۔مث) پولی کہ داماد شب زفاف هنگام بردن عروس بزن برادرِ خود در عوض پان کہ باو تعارف کردہ است میدہد۔

پانا pāna (مص) یافتن حاصل کردن پیدا کردن۔

پانچ pāṉch ۱۔ (عدد) پنج۔ ۲۔ عاقل۔ ماہر۔

ـ **انگلا** ungla ـ (اس۔مذ) یک نوع زیور دست زنان کہ شامل پنج انگشتری بہم پیوستہ است و بر پشت دست قرار میگیرد۔

پانچواں pāṉchwāṉ
پانچویں pāṉchwiṉ (صفت) پنجم
پنجمین۔

پانڈے pānḍay (اس۔مذ) مخفف پنڈت۔ دانشمند۔ عالم۔ لقبی است برای برہمن ها۔

پانس pāṉs (اس۔مث) ن خفه۔ کود۔

پانسو pānso (صفت) مخفف پانچ سو۔ پانصد۔

پانہ pāna (اس۔مذ) بفتح ن۔ گوہ۔ قطعہ چوبی کہ نجار یا هیزم شکن در وسط شکاف چوب میگذارد کہ ازدو کردن یا شکستن چوب آسان گردد۔

پانی pāni (اس۔مذ) آب بمعانی حقیقی و مجازی کہ در فارسی دارد۔ باران۔ عرق بدن۔

ـ **آنا** āna ـ
ـ **برسنا** barasna ـ (مص) باریدن باران۔

ـ **بھرنا** bharna ـ (مص) ۱۔ آب کشیدن از چاہ۔ ۲۔ حقیر و شرمسار شدن۔

ـ **ہونا** ho'na ـ (مص) از خجالت عرق کردن۔

ـ **پھر جانا** phir jāna ـ (مص) بی آبرو شدن بی احترام شدن۔ تباہ و منہدم شدن۔

ـ **کا بلبلہ** ka bulbula ـ (اس۔مذ) حباب روی آب۔ مجازاً بی دوام۔

پاؤ pāo (صفت عددی) یک چهارم۔ ربع۔ چهاریک۔

پاؤں pāon (اس۔مذ) ن خفه۔ پا۔

ـ **بڑھانا** baṛhāna ـ (مص) جلو رفتن۔ شتاب رفتن۔

ـ **پاؤں** (قید) پیادہ۔

ـ **پڑنا** paṛna ـ (مص) بپای کسی افتادن۔ التماس کردن

ـ **پکڑنا** pakaṛna ـ (مص) التماس کردن۔

— پھیلانا phaelāna — (مص) اصرار کردن۔ طمع داشتن.

— تلے ملنا talay malna — (مص) پایمال کردن۔ اذیت کردن.

— آنکھوں سے لگانا ankhon se lagāna — (مص) احترام بسیار گذاشتن بسیار محترم شمردن۔ کمال محبت را نسبت بکسی نشان دادن.

— اٹھا کر uṭhakar — (قید) تند۔ باسرعت شتابان.

— رگڑنا ragaṛna — (مص) کوشش کردن.

— گاڑنا gāṛna — (مص) بیحرکت ایستادن. استقرار یافتن.

پائی pāi (اِس۔مث) یک پول۔ کمترین قیمت. پشیز

پائے pāāy (اِس۔مذ) پا۔ پایہ و بنیاد.

پائنچہ pāencha (اِس۔مذ) ن خشت۔ پاچہ.

پپڑا papṛa / پپڑی papṛi (اِس۔مذ۔مث) قشر۔ پوست خارجی.

پپڑانا paprāna / پپڑ جانا papaṛ jāna (مص) پوست انداختن۔ بستہ و سخت شدن سطح خارجی چیزی.

پپڑیلا papṛeela (صف) قشر دار۔ پوست انداختہ.

پپوٹا papoṭa (اِس۔مذ) پشت چشم.

پپولنا papolena (مص) جویدن بالثہ۔ مضغ کردن بدون دندان.

پت pit (اِس۔مذ) صفرا۔ زرد آب.

پتا pita (اِس۔مذ) پدر.

پتا pata (اِس۔مذ) نشان۔ سراغ۔ آدرس.

— لگانا lagāna — (مص) تلاش کردن.

پتے کی کہنا patay ki kehna / پتے کی سنانا patay ki sunāna (مص) فاش کردن راز۔ افشا کردن سر.

پتا patta (اِس۔مذ) برگ۔ ورق۔ ورق بازی.

پتا ہونا — hona (مص) پدید شدن۔
پتا ہو جانا — ho jāna غایب شدن،

پتا pitta (اِس۔مذ) کیسہ صفرا۔ زہرہ۔ ۲۔ تحمل۔ طاقت۔

بجت ۔ ۲۔ خشم ۔ غضب ۔

— مارنا mārna (مص) فرونشاندن خشم ۔ تحمل کردن ۔ کظم غیظ ۔

پتر pattar (اس ۔ مذ) تسمه فلزی ۔ باریکه فلزی نوار آنکه برای استحکام بگوشه های صندوق یا میز وغیره کوبند ۔

پتر patr (اس ۔ مذ) نامه ۔ مکتوب ۔

پتر pitre / putur (اس ۔ مذ) فرزند ۔ پسر ۔

پترا patra (اس ۔ مذ) تقویم ۔

پتری patri / جنم پتری janam patri (اس ۔ مث) ورق کاغذی که روز و ماه و سال تولد نوزاد را بر آن ثبت کنند ۔ زادنامه ۔

پتلا patla / پتلی patli / پتلے patlay (صفت) ۱۔ ظریف ۔ نازک ۔ تنگ ۔ لاغر ۔ باریک ۔ ۲۔ مایع ۔

پتلا putla (اس ۔ مذ) ۱۔ عروسک ۔ مجسمه ۔ ۲۔ دسته شمشیر ۔

عقل کا — aqal ka (ترکیب اضافی) مجسمه عقل ۔ کنایه از آدم زیرک و زرنگ ۔

خاک کا — khak ka (ترکیب اضافی) مجسمه خاکی ۔ کنایه از انسان ۔

پتلی putli (اس ۔ مث) مردمک چشم ۔ عروسک ۔

— کا تارا ka tara (ترکیب اضافی) نور چشم ۔ عزیز ۔ دردانه ۔

پتلیوں کا تماشا putlyon ka tamāsha (ترکیب اضافی) نمایش خیمه بازی ۔ عروسک پشت پرده ۔

پتنگ patang (اس ۔ مث) ن غنه ۱۔ پروانه بید ۔ ۲۔ بادبادک ۔

پتنگا patanga (اس ۔ مذ) ن غنه ۱۔ حشره پرنده ۔ پروانه بید ۔ ۲۔ جرقه آتش ۔

پتوار patwār (اس ۔ مث) دسته سکان کشتی ۔

پتواس patwās (اس ۔ مث) تیرکی که بر سر آن تخته نصب کنند برای نشستن کبوتر و پرندگان ۔ نام دیگر آن اڈا adda و در فارسی قدیم آده است ۔

پتھر patthar (اس۔مذ) ۱۔ سنگ۔ سنگ خارا۔ سنگ قیمتی۔ ۲۔ تگرگ (صف) سخت۔ سنگین۔

— کا چھاپا ka chhāpa (ترکیب اضافی) چاپ سنگی۔

پتھر نچوڑنا nichoaṛna — (مص) انجام کاری ناممکن۔ اظہار ترحم خواستن از ظالم۔

پتھرانا pathrāna } (مص) سنگ شدن
پتھرا جانا pathra jāna } این دو مصدر در مقابل

اصطلاحی کہ در فارسی در مورد بہت زدگی۔ قہر و حتی مرگ یعنی است ایستادن چشم بکار میرود استعمال میشود۔

پتھراؤ pathrāo (اس۔مذ) سنگ باران۔ پرتاب سنگ۔

— کرنا karna — (مص) سنگ انداختن۔ سنگ پراندن۔

پتھریلا pathreela } (صف) سنگی
پتھریلی pathreeli } آمیختہ با سنگ۔

پتھری pathri (اس۔مث) سنگ کوچک سنگ۔ سنگ چاقو تیز کن۔ سنگ مثانہ۔

پتھیرا pathera (اس۔مذ) سازندہ خشت خام۔ خشتمال۔

پتی patti (اس۔مث) ۱۔ برگ کوچک۔ تسمہ نازک فلزی۔ ۲۔ سہم۔

— دار dār — (اس۔مذ) صاحب سہم۔

پتیت pateit (اس۔مذ) زمین بایر۔ زمین غیر مزروع۔

پتیل pateel (اس۔مذ) فتیلہ چراغ۔

— سوز soaz — (اس۔مذ) شمعدان۔

پتیلا pateela (اس۔مذ) پاتیل۔ یک نوع تابہ (دیگ کوچک)۔

پٹ paṭ (اس۔مذ) ۱۔ پردہ پوشش۔ نقاب۔ غلاف۔ ۲۔ عرض۔ پہنا۔ ۳۔ صدای افتادن چیزی بر زمین۔ (صف) سرنگون۔ دمر۔ وارونہ۔ (قید) فوراً۔

— بند کرنا band karna — (مص) بستن درب۔

— پٹ (اس۔مث) صدای تاپ تاپ کہ از افتادن چیزی بر زمین درآید۔

پٹا paṭṭa (اس۔مذ) ۱۔ تنگ اسب۔ ۲۔ کاکل۔ ۳۔ سند۔ قبالہ۔ قلادہ۔ حیوان اہلی۔

اتارنا utāma (ص) از خدمت برکنار کردن ـ رها کردن حیوان فوانش یا سپاهی را از خدمت برکنار کردن.

پٹاخ paṭāk / **پٹاک** paṭak (اس مث) صدای بلند ضربه ـ صدای ترکیدن چیزی ـ صدائی که از ترکیدن ترقه درمیآید.

پٹاخا paṭāka (اس ـ مذ) ۱ـ ترقه ـ آتشبازی. (صف) ۱ـ کسی که بین کلام دیگری صحبت کند. ۲ـ کنایه از زن زیبا و چالاک و بدکار.

پٹارا piṭāra (اس ـ مذ) ۱ـ جعبه گرد و سرپوشدار که از چوب یا خیزران سازند. ۲ـ سبد مارگیر.

پٹرا paṭra / **پٹڑا** paṭra (اس ـ مذ) تخته کفشوئی یا آن لباس را میکوبند ـ تخته دسته دار که زارع برای هموار کردن زمین بکار میبرد.

پٹڑی paṭri (اس ـ مث) ۱ـ تخته ـ لوح. ۲ـ کناره مسطح چمن و خیابان.

پٹس piṭṭas (اس ـ مث) ماتم ـ ناله و زاری.

پٹ سن paṭsan (اس ـ مذ) کنف.

پٹکا paṭka (اس ـ مذ) شال کمر ـ کمربند.

پٹکنا paṭakna (مص) زدن بچیزی یا ضربه سخت ـ بزور بزمین زدن.

پٹکنی paṭakni (اس ـ مث) عمل افتادن چیزی بزمین با ضربه سخت.

پٹلا puṭla / **پوٹلا** poaṭla (اس ـ مذ) بسته ـ بقچه.

پٹنا piṭna (مص) زده شدن ـ مضروب شدن.

پٹنا paṭna (مص) ۱ـ مسقف شدن. ۲ـ طی شدن قیمت. ۳ـ فراوان شدن.

پٹو paṭṭoo (اس ـ مذ) پتو ـ پارچه ضخیم پشمی کت بارانی.

پٹوا paṭwa (اس ـ مذ) ملاقه بند.

پٹواری paṭwāri (اس ـ مذ) ضابط قریه.

پٹوانا piṭwāna (مص) زدن کسی بدست دیگری.

پٹھا paṭṭha (اس ـ مذ) ۱ـ مقوا. ۲ـ الیاف بدن. ۳ـ جوان ـ نوجوان ـ پهلوان (نوچه).

پٹھے paṭṭhay (اس ـ مذ) موی بلند سر تا پشت گردن.

پٹھان paṭhān (اس ـ مذ) نام قومی که ساکن شمال غرب پاکستان است و افراد آن بشجاعت معروفند ـ افغان.

پٹھو piṭṭhoo (اس۔مذ) پیرو۔حامی۔معاون۔ہمراہ۔

پٹھا puṭṭha (اس۔مذ) کفل۔سرین (حیوان)۔

پٹی paṭṭi (اس۔مث) ۱۔باریکہ کاغذ یا پارچہ۔باند نوار۔ ۲۔قطعہ۔تکہ۔کنارہ۔حاشیہ۔

— پڑھانا paṛhāna — (مص) گمراہ کردن۔

— دینا dena — (مص) فریب دادن۔اغوا کردن۔ گول زدن۔

پٹیل paṭail (اس۔مذ) کدخدای دہکدہ۔

پجا puja (صف) آباد (این کلمہ با بھرا bhara (بھرا پجا) استعمال میشود)۔

پجارن pujāran (اس۔مث) زن پرستش کنندہ۔

پجاری pujāri (اس۔مذ) پرستش کنندہ۔کیش بندہ۔

پجنا pujna (مص) مورد پرستش بودن۔پرستیدہ شدن۔

پچ pach (اس۔مث) طرفداری۔جانبداری۔حمایت۔ لجبازی۔

— کرنا karna — (مص) لجبازی کردن۔طرفداری از گفتۂ خویش کردن۔سماجت و پافشاری کردن۔

پچارا puchāra (اس۔مذ) ۱۔فریب۔گول۔ ۲۔بروش نقاشی در و دیوار۔

— پھیرنا pherena — (مص) رنگ زدن بدر و دیوار۔سفید کاری کردن در و دیوار۔کنایۃً گول زدن۔

— دینا de'na — (مص) فریب دادن۔خوشامد گفتن۔

پچاس pachās (عدد) پنجاہ۔

پچاسواں pachāswān (صف) ن ۔۔۔ پنجاہم۔پنجاہمین۔

پچاسی pichāsi (عدد) ہشتاد و پنج۔

پچپن pachpan (عدد) پنجاہ و پنج۔

پچانا pachāna (مص) ہضم کردن۔تحلیل بردن۔

پچانوے pichānway (عدد) نود و پنج۔

پچاؤ pachāo (اس۔مذ) ہضم۔تحلیل۔

پچ پچ pach pach (اس۔مث) صدای چلپ چلپ کہ از راہ رفتن در گل و لای و امثال آن در آید۔

پچپچا pichpicha / pechpecha (صف) آبکی۔مرطوب۔

پچر pachchar (اس مث) ۱۔ گوه ـ قطعه چوبی که نجار و یا هیزم شکن وسط شکاف چوب و هیزم گذارد تا اره کشی یا شکستن آسان گردد ـ کلمه دیگر پانہ pāna است۔ ۲۔ مانع ـ مزاحمت۔

پچک pichak فعل امر از مصدر پچکنا۔ pichakna بمعنی فرو رفتن چیزی از فشار بر سطح آن۔

— **جانا** jāna (مص) فرو رفتن سطح فلزی در نتیجه فشار بر آن۔

پچکارنا puchkārna (مص) نوازش کردن ـ محبت کردن۔

پچکاری pichkāri (اس مث) آب زدوک ـ سوزن تزریق۔

پچکنا pichakna (مص) فرو رفتن سطحی در نتیجه فشار بر آن ـ فرو رفتن سطح ظرف فلزی در اثر ضربه یا فشار۔

پچنا pachna (مص) هضم شدن ـ مصرف شدن حل شدن۔

پچھاڑ pachhār (اس مث) افتادن بر پشت ـ طاق باز افتادن۔

پچھاڑنا pachhāṛna (مص) کسی را بر پشت انداختن ـ کسی را بزمین زدن ـ بلند کردن ـ شکست دادن۔

پچھاڑی pichhāri (اس مث) پشت ـ عقب ـ طنابی که بپاهای اسب ببندند۔

پچھتانا pachhtāna (مص) افسوس خوردن ـ پشیمان شدن۔

پچھتاوا pachhtāwa (اس مذ) پشیمانی ـ ندامت ـ تأسف۔

پچھتر pachhattar (عدد) هفتاد و پنج۔

پچھڑنا pachhaṛna (مص) ۱۔ افتادن بر پشت افتادن۔ ۲۔ باختن ـ شکست خوردن۔

پچھلا pichhla
پچھلی pichhli } (صفت) ۱۔ آخری ـ قبلی ـ پیشین ـ ماقبل۔ ۲ـ باسواد۔

— **کھانا** khāna (اس مذ) غذائی که سحر ماه رمضان خورند۔

پچھلے پاؤں ہٹنا pichhlay pāon haṭna (مص) عقب زدن ـ از قول و تعهد سر باز زدن ـ برگشتن۔
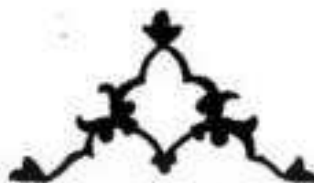
پچھ لگو pichh laggoo (صف) ۱۔ مقلد، پیرو.
۲۔ طفیل.

پچھم pachchham (اس۔مذ) مغرب۔ کشورہای باختری.

پچھمی pachchhami (صف) غربی، باختری.

پچھنا pachhna (اس۔مذ) آلت سر تیزی کہ با آن خالکوبی کنند۔ نشتر.

پچھنے دینا pachhnay de'na (مص) خالکوبی کردن۔ سوزن زدن۔ واکسیناسیون.

پچھوا pachhwa | پچھوائی pachhwāi (اس۔مث) باد مغرب.

پچھوانا pachhwāna (مص) بواسطہ فہمیدن و دریافتن۔ بوسیلہ شخص ثالث فہمیدن.

پچی pachchi (صف) ۱۔ چسبیدہ۔ متصل.
۲۔ محکم.

— کاری kāri (اس۔مث) موزائیک کاری.

— کرنا karna (مص) متصل کردن۔ چسباندن۔ محکم کردن.

— ہونا hona (مص) بہم چسبیدن۔ متحد شدن۔

محکم جاگزین شدن.

پچیس pachchis (عدد) بیست و پنج.

پچیسواں pachchiswāṉ (عدد) بیست و پنجم۔ بیست و پنجمین.

پخ pak (اس۔مث) ۱۔ شلوغی۔ نزاع۔ دخالت بیجا۔ مزاحمت. ۲۔ شرطی مورد و بیفایدہ. ۳۔ الاغ یدکی کہ نزد باگاری کہ آن را الاغ دیگری میکشد میبندند و باگاری حرکت میکند.

پکال pakāl | پکھال pakhāl (اس۔مث) مشک بزرگ آب کہ بر پشت گاو حمل کنند.

پکتڑیاں puktārian (اس۔مث) نان نرم۔ نان بدون بہا و بی زحمت کہ بکسی میرسد.

پختہ بات pukta bāt (اس) مطلب تصفیہ شدہ۔ ابرام شدہ۔ مطلب صحیح و درست.

— کار kār (صف) با تجربہ.

— کرنا karna (مص) محکم کاری کردن۔ تکمیل کردن.

— مغز magaz (صف) ہشیار۔ عاقل.

پدمنی padmani (اس۔مث) زن بسیار خوشگل۔

زن بسیار زیبا.

پدوڑا padoṛa (صف) بزدل - ترسو - جبون.

پرا paṛa (اس۔ مذ صف) قطار - رج - گروه.

پراٹھا parāṭhha (اس۔ مذ) نان روغنی چندلاکر معمولاً روی ساج پزند.

پران parān (اس۔ مذ) نفس - جان - روح - زندگی.

— **چھوٹنا** chhuṭna — (مص) مردن - بیهوش شدن.

پرانا | purāna | (صف) کهنه - مستعمل - قدیمی -
پرانی | purāni | مجازاً مجرب - کار آزموده.

— **خرانٹ** — kūrrānṭ (صف) مجرب -
— **گھاگ** — ghāg کار آزموده - ماهر - پیر فرتوت.

— **ٹھیکرا اور قلعی کی بھڑک** — ṭheekra aor qalaee ki bhaṛak (ضرب المثل) درباره زن پیری که ظاهر خود را مثل زن جوان می آراید گفته میشود.

پربت parbat (اس۔ مذ) کوه - تپه.

پربین parbeen (صف) ماهر - استاد - هوشیار - خبره - کارشناس.

پرت parat (اس۔ مذ) ورق - قشر - پوست.

پرتا parta (اس۔ مذ) حد وسط - معدل - میانگین.

پرتاپ partāb (اس۔ مذ) ۱- شکوه و جلال - منزلت بزرگی. ۲- داغی حرارت زیاد.

پڑتال paṛtāl (اس۔ مث) بررسی - تجدید نظر - آزمایش - دقت - تحقیق.

— **کرنا** — karna (مص) آزمایش کردن - تجدید نظر کردن - دقت نمودن - تحقیق کردن.

پرتھی | pirthi | (اس۔ مث) زمین - دنیا -
پرتھوی | pirthwi | عالم - کرهٔ ارض - جهانیان.

پرتی parti (اس۔ مث) زمین غیرمزروع - زمین بایر.

پرجا parja (اس۔ مث) ۱- تبعه - رعیت. ۲- مستاجر.

پرچار parchār (اس۔ مذ) اشاعت - پروپاگاند - تبلیغ - اعلام.

— **کرنا** — karna (مص) وعظ و تبلیغ کردن - تشهیر کردن.

پرچانا parchāna (مص) مانوس کردن - آشنا کردن - رام کردن.

پرچنا parachna (مص) رام شدن ـ مانوس شدن ـ انس گرفتن ـ راضی شدن.

پرچون parchun (س ـ مذ) آرد حبوبات و نمک واشال آن.

پرچونی parchuni (س ـ مث) فروش غذا و آرد.

پرچونیا parchunia (س ـ مذ) بقال خواربار فروش کم مایه.

پرچه parcha (س ـ مذ) بفتح ج ـ یک قطعه کاغذ ـ روزنامه ـ ورقهٔ سؤالات امتحانی ـ گزارش.

ـ **دینا** dena ـ (مص) دلیل آوردن ـ استدلال کردن.

ـ **گذرنا** quzarna ـ (مص) گزارش بما فوق دادن.

پرچها parchha (س ـ مذ) ۱. تصفیه اختلاف. ۲. دیگ ـ دیگچه.

پرچهاواں parchhawān (س ـ مذ) سایه ـ انعکاس ـ پرتو ـ اثر ـ کنایة خوی و خصلت.

پرکچے parakchay (س ـ مذ) قطعات ـ تکه تکه.

پرداوا pardāda (س ـ مذ) پدر جد ـ جد دوم از طرف پدر.

پرده parda (س ـ مذ) بفتح د ـ حجاب ـ نقاب ـ روبند ـ روگیری زنان.

پردهان pardhān (س ـ مذ) رئیس ـ پیشوا.

پردیس pardes (س ـ مذ) خارجه ـ کشور خارجی.

پردیسی ـ (س مذ صف) اجنبی ـ خارجی ـ غریب یک کشور.

پرسا pursa (س مذ)
پرسه pursa (بفتح س) تسلیت.

ـ **دینا** dena ـ (مص) تسلیت گفتن.

پرساد parsād
پرشاد parshād (س ـ مذ) غذائی که برب النوع تقدیم میشود و باز مانده غذا که به بت تقدیم میشود ـ نذر.

پرکاله perkāla (س ـ مذ) بفتح ل ـ ۱. تکه ـ قسمت. ۲. جرقه ـ اخگر.

ـ **آتش** āttish ـ (صف) جرقهٔ آتش ـ مجازاً شخص طرار و عیار.

پرکانا perkāna (مص) تشویق کردن.

پرکنا parakna } (مص) مایل وشایق شدن.
پرک جانا parak jāna }

پرکھ parakh (اس-مث) تمیز-شناخت-تشخیص.

پرکھنا parakhna (مص) آزمایش کردن-تشخیص دادن-تمیز دادن-تجربه کردن.

پرکھوائی parakhwāee (اس-مث) اجرت آزمایش.

پرلا parla (صف) از آن سو-از آن طرف-از طرف دیگر.

پرلے درجے کا parlay darjay ka (صف) بیحد-منتهی درجه.

ـ سرے کا siray ka ـ(صف) بدجنس-پست فطرت.

پرمیو parmyo (اس-مذ) مرض سوزاک-بیماری آتشک.

پرماتما parmātma (اس-مذ) روح بزرگ-خدای متعال.

پرنالا parnāla } (اس-مذ) راه آب-ناودان.
پرنالہ parnāla }

پرنانا parnāna (اس-مذ) جد دوم از طرف مادر.

پرنانی parnāni (اس-مث) جده دوم از طرف مادر.

پروار perwār (اس-مذ) خانواده-قبیله.

پرواز perwāz (اس-مث) ۱-پرواز. ۲-فخر-افتخار-غرور-ناز.

پروان parwān ۱-(صف) کامیاب-موفق-کامل-درست وصحیح. ۲-(اس-مذ) تیر بادبان کشتی-دگل.

ـ چڑھنا charhna ـ(مص) رشد کردن-پیشرفت کردن-بکمال رسیدن.

پروانگی parwāngi (اس-مث) اجازه-فرمان.

پروانہ parwāna (اس-مذ) بفتح ن-۱-تمام معانی که در فارسی دارد. ۲-اجازت نامه. ۳-پیشرو لشکر. ۴-جانوری که درجلو شیر راه میرود.

راہداری e - rahdāri (اس-مث) گذرنامه-پاسپورت.

پروتا parota (اس-مذ) نبیره-نتیجه-فرزند پسر-نوه.

پروتی paroti (اس-مث) فرزند دختر.

نوہ۔ نبیرہ (دختر)۔

پروس paraos (س۔مذ) ہمسایگی۔ مجاورت۔ ہمجواری۔

پروسی paraosi (س۔مذ) ہمسایہ (مرد)۔

پروسن paraosan (س۔مث) ہمسایہ (زن)۔

پرونا pirona (مص) نخ کردن در سوزن۔ گذراندن ریسمان وغیرہ از سوراخ چیزی سفتن۔

پرے paray (قید) ۱۔ آنطرف۔ دورتر۔ دور۔ جدا۔ علیحدہ۔ ۲۔ جمع پرا para بمعنی قطارہا۔

— رہنا rehna (مص) باقی ماندن۔ دور بودن از جائی یا کسی۔

پریت pireet (س۔مث) محبت۔ عشق۔ الفت۔

پریت pareet (س۔مذ) شیطان۔ روح خبیثہ۔

پریس pres (س۔مذ) چاپخانہ۔ مطبعہ (این کلمہ انگلیسی press است)۔

پریم praim (س۔مذ) عشق۔ الفت۔ محبت۔ خاطرخواہی۔

پریمی praimi (صف) عاشق۔ خاطرخواہ۔ شیدا۔ فریفتہ۔

پڑا پانا para pāna (مص) در راہ رفتن چیزی را پیدا کردن۔ مفت و بی زحمت چیزی را بدست آوردن۔

پڑا رہنا para rehna (مص) بی حرکت ماندن۔ در یک حالت ماندن۔

پڑاق parāq (س۔مث) صدای تق توق آتش بازی و شلیک تفنگ۔

پڑاؤ parāo (س۔مذ) اتراق گاہ۔ محلی کہ قافلہ یا لشکر در راہ منزل میکند۔

— ڈالنا dālna (مص) منزل کردن۔ اتراق کردن اردو زدن۔ اقامت کردن۔

پڑنا parna (مص) ۱۔ افتادن۔ دراز کشیدن۔ واقع شدن۔ آرام کردن۔ خوابیدن۔

پڑوا parwa (س۔مذ) گوسالہ نرگاو میش۔

پڑھا لکھا parha likha | (صف) مرد باسواد۔
پڑھی لکھی parhi likhi | زن باسواد۔

پڑھانا parhāna (مص) درس دادن۔ تدریس کردن۔ تعلیم دادن۔

پڑھائی parhāee (اس-مث) تدریس۔ طرز تدریس۔ خواندن۔

پڑھنا parhna (مص) یاد گرفتن۔ خواندن۔ تعلیم گرفتن۔ آموختن۔

پڑھنت parhant (اس-مث) افسون، ورد۔ جادو۔

پڑیا parya (اس-مث) گوسالۂ مادہ گاومیش۔

پڑیا purya (اس-مث) بستۂ کاغذی کوچک۔

پزاوہ pazāwa (اس-مذ) بفتح و۔ کورۂ آجر پزی و کوزہ گری۔

پسارنا pasārna (مص) گستردن۔ دراز کردن (دست یا پا)۔

پسائی pisāee (اس-مث) اجرت آسیاب۔ اجرت سائیدن۔

پسپا ہونا paspa hona (مص) عقب نشینی کردن۔ شکست خوردن۔

پسرنا pasarna (مص) گستردہ شدن۔ دراز شدن۔

پسلی pasli (اس-مث) دندہ انسان و حیوان

— کا درد — ka dard (اس-مذ) سینہ پہلو۔ ذات الجنب۔

پس ماندہ pasmānda (صف) ۱۔ بازماندہ۔ کسی کہ پس از مرگ کسی زندہ است۔ ۲۔ عقب افتادہ۔ ترقی نیافتہ۔ عقب ماندہ۔

پسنا pisna (مص) سائیدہ شدن۔ آرد شدن۔ لہ شدن۔ با سختی مواجہ شدن۔ نابود شدن۔

پسندا pasanda
پسندے pasanday (اس-مذ) یک نوع خورش ادویہ دار شبیہ بیفتک۔

پسو pissoo (اس-مذ) کیک (حشرۂ گزندہ)۔

پس و پیش pas-o-pesh (مص) تردید۔ بی ارادگی۔

پسیجنا paseejna (مص) رطوبت یافتن شیئی از شدت گرم شدن۔ عرق کردن۔ بطور کنایہ ترحم نمودن۔

پسینا paseena (اس-مذ) عرق بدن۔

پسینے پسینے ہونا — hona (مص) از شرمندگی خیس عرق شدن۔

پشتہا پشت سے poshtha posht se (مص) ابا عن جد۔

پشت در پشت (مص) نسل بعد نسل۔

پشتو pashto (اس-مث) زبان اہالی افغانستان

و قسمت غربی کشور پاکستان.

پکا pakka
پکی pakki (صف) ۱. پخته ـ رسیده. ۲. ماهر ـ محکم ـ پایدار ـ کامل. ۳. ثابت (رنگ).

ـ پکایا ملنا pakāya milna ـ (مص) بی زحمت حاصل شدن ـ بدون کوشش بدست آمدن.

ـ کرنا karna ـ (مص) ۱. تقویت و تحکیم کردن. ۲. تایید کردن.

پکار pukār (س مث) فریاد ـ صدا زدن بلند ـ تقاضا.

پکارنا pukārna (مص) فریاد کردن (کشیدن).

ـ کرنا karna ـ (مص) سر و صدا کردن ـ فریاد کردن. صدا زدن.

پکانا pakāna (مص) پختن ـ رسیده کردن میوه.

پکاو pakāoo (صف) میوه در حال رسیدن و قابل خوردن شدن.

پکائی pakāee (س مث) ۱. پخت ـ رسیدگی میوه. ۲. اجرت پختن.

پکڑ pakaṛ (س مث) ۱. گرفت ـ قبضه ـ بازداشت ـ توقیف. ۲. نکته چینی.

دھکڑ dhakaṛ (س مث) گیر و دار ـ بگیر بگیر ـ توقیف ـ بازداشت.

پکڑانا pakṛāna (مص) سبب گرفتن کسی یا چیزی شدن.

پکڑنا pakaṛna (مص) گرفتن ـ بازداشت کردن ـ توقیف کردن ـ در قبضه داشتن مجازاً جلوگیری کردن.

پکڑوانا pakaṛwāna (مص) کسی را گرفتار کردن ـ سبب بازداشت کسی شدن.

پکنا pakna (مص) پخته شدن ـ رسیده شدن میوه. رسیدن (میوه).

پکوان pakwān (س مذ) غذای پخته شده در روغن.

پکوانا pakwāna (مص) پختن چیزی بدست دیگری ـ پزاندن.

پکوائی pakwāee (س مث) مزد پختن.

پکھال pakhāl (س مث) مشک بزرگ ـ کنایه شکم بزرگ.

ـ پیٹا peṭa
ـ پیٹو peṭoo ـ شخص شکم گنده.

پکھراج pukhrāj (اس۔مذ) زبرجد۔

پکھروتا pakhraota (اس۔مذ) زرورق۔ورق نازک طلا یا نقره که برای زینت بچیزی چسبانند۔

پگ pag (اس۔مذ) پا۔قدم۔

پگ ڈنڈی pagdandi (اس۔مث) کوره راه۔راه تنگ عبور۔راه باریک میان مزارع۔

پگڑی pagri (اس۔مث) عمامه۔شال که بسر پیچند۔مجازاً آبرو۔احترام۔

— اتارنا utārna (مص۔ل) احترامی کردن بکسی۔

پگلا pagla | پگلی pagli (صف) احمق۔سفیه۔تصغیر پاگل (pāgal) یعنی دیوانه و احمق۔

پگلانا piglāna | پگھلانا pighlāna (مص) ذوب کردن۔ آب کردن۔

پگلنا pigalna (مص) رقیق شدن۔ذوب شدن۔ نرم شدن۔آب شدن۔متمایل و فریفته شدن۔

پگیا pagya (اس۔مث) عمامه کوچک۔شال کوچک که بسر پیچند۔

پل pal (اس۔مذ) لحظه۔آن۔ثانیه (این کلمه مخفف پلک است)۔

— بھر میں bhar men (قید) دریک لحظه۔ دریک آن۔

پلا pala | پلی pali (اس۔مذ) ملعقه۔آبگردان (مطبخ)۔

پلّا palla (اس۔مذ) ۱۔کناره یا لبه روسری زنان ودامن۔ ۲۔بُعد۔مسافت۔ ۳۔مدد۔حمایت۔ ۴۔کفه ترازو۔ظرف ترازو که در آن جنس یا سنگ گذارند۔

پلّا pilla (اس۔مذ) توله سگ نر۔

پلّی pilli (اس۔مث) توله سگ ماده۔

پلاسنا palāsna (مص) تراشیدن و آراستن کفش پس از دوختن آن۔

پلانا pilāna (مص) نوشانیدن۔خوراندن شیر کودک۔ شیر دادن بکودک۔

پلایا pilāya (اس۔مذ) کودک پسری که شیر دایه خورده است۔

پلائی pilāee (اس۔مث) ۱۔کودک دختری که شیر دایه خورده است۔ ۲۔وجهی که برای شیر دادن بکودک بدایه پرداخته میشود۔
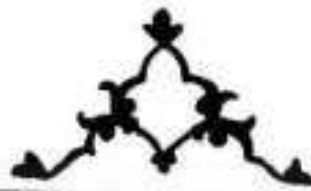
پلاؤ pulāo (اس۔مذ) پلو۔ برنج پختہ با گوشت و ادویہ

پلپلا pilpila
پلپلی pilpili
(صف) نرم۔ سست۔

پلپلاہٹ pilpilahāt (اس۔مث) نرمی۔ سستی۔

پلپلا pulpula (صف) تو خالی۔ مجوف۔ میوۂ پدار کہ از فشار دست نرم شدہ باشد۔ آب پلو۔

پلٹ palat (اس۔مث) دور گردش۔ چرخ۔

— جانا jāna — (مص) ۱۔ چرخیدن۔ دور زدن از طرفی بطرف دیگر گشتن۔ ۲۔ تغییر کردن۔ منحرف شدن۔

پلٹا palta (اس۔مذ) گردش۔ دور۔ برگشت۔ معاوضہ۔ انتقام۔ انقلاب۔

دینا dena — (مص) برگرداندن۔ از طرفی بطرف دیگر گرداندن۔

پلٹانا palṭatna (مص) برگرداندن۔ رد کردن۔

پلٹن paltan (اس۔مث) یکان پیادہ (ارتش) (این کلمہ انگلیسی platoon است)۔

پلٹنا palatna (مص) برگشتن۔ عقب زدن عوض شدن۔ زیر و زبر کردن۔

پلک palak (اس۔مث) ۱۔ پلک چشم۔ مژہ۔ ۲۔ لحظہ۔ لمحہ۔

— جھپکتے jhapaktay —
— جھپکتے میں — — men
(قید) در یک چشم بہم زدن۔ در یک لحظہ۔

— مُتنی mutni — (اس۔عامیانہ) نازک دل۔ حساس۔ گریہ در آستین۔

پلنا palna (مص) ۱۔ پرورش یافتن۔ فربہ شدن۔ در نتیجۂ گرمی ہوا نرم شدن (میوہ)۔ ۲۔ مخفف پالنا بمعنی گہوارہ۔

پلنگ palang (اس۔مذ) تختخواب کہ اسکلت آن از چوب یا خیزران است و سطح آن با طناب گیاہی یا کنفی یا نوار پنبہ ای بافتہ میشود۔

پلنگڑی palangri (اس۔مث) تختخواب کوچک۔

پلوانا palwāna (مص) بواسطہ پرورش کردن۔ پرورش کردن بدست دیگری۔

پلوٹھا palotha
پلوٹھی کا palothi ka
(صف) بچہ اول۔ اولین کودک از زن و شوہر۔

پَلوَل Palwal (اس۔مذ) نوعی از سبزیجات است.

— **ملانا** Milana — تو طئه چیدن.

پلّه Palla (اس۔مذ) کفهٔ ترازو۔ درجه.

پُلی Puli (اس۔مث) پل باریک۔ پل تنگ. مخفف پُل.

پلیت Pleet (صف) ا۔کثیف۔ پلید نجس۔۲۔بخیل خسیس۔۳۔ دیو۔ روح خبیث.

پلیته Paleeta (اس۔مذ) فتیل چراغ پلیته به همان معنی به فارسی نیز بکار می برند.

— **چاٹ جانا** Chaṭ Jāna — آتش گرفتن روغن در ماهیتابه یا دیگ.

— **دینا** De'na آتش افروختن فتیله روشن کردن.

پلیتھن Pleethan (اس۔مذ) ا۔آرد خشک و ساده که با کمک آن نان را صورت دهند۔ ۲۔ فاضلات آرد.

— **نکالنا** Nikālna با بسیار کتک کاری و بگو مال نیمه جان کردن.

— **نکلنا** Nikalna خسته حال شدن.

پلیٹ Pleṭ (اس۔مث) بشقاب این کلمه انگلیسی Plate است.

پلیٹ فارم Pleṭfarm (مذ) سکو این کلمه انگلیسی Platform است.

پلید Pleed (صف) نجس۔کثیف

پمپ Pamp (اس۔مذ) ا۔تلمبه. ۲۔نوعی کفش سبک برای رقص این کلمه انگلیسی Pump است.

پمفلٹ Pamfleṭ (اس۔مذ) جزوه۔کتاب کوچک۔این کلمه انگلیسی Pamphlet است.

پن Pin (اس۔مث) سنجاق.

پنا Panna (اس۔مذ) زمرد.

پناه Panah (مث) حمایت۔ امان ظل۔ سعادت زنهار.

— **گاه** gah جای پناه۔ پناه گاه.

— **گیر** Gheer پناهنده.

— **لینا**۔ درحمایت کسی در آمدن.

— **مانگنا**۔ زنهار خواستن.

پنتھ Panth (اس۔مذ) قوم۔فرقه۔ مذهب.

پنجر Panjar (اس۔مذ) ا۔قالب ۲۔بدنه۔دنده.

انجر پنجر ڈھیلے ہونا anjar panjar ḍheelay hona (ف ل) خستہ و کوبیدہ شدن۔

پنجرا pinjra (اس۔مذ) بسکون ج۔ قفس۔ قفس مرغ۔

پنجیرا panjaira (اس۔مذ) سفیدگر کسیکہ ظروف مسی را باقلع سفید میکند۔

پنچ panch (صف) ۱۔ مخفف پانچ (پنج)۔ ۲۔ حکم۔ شخص ثالث۔ ۳۔ دلال۔

پنچایت panchāyat (اس۔مث) ۱۔ اجلاس۔ انجمن۔ کمیتہ مشاورہ محل۔

پندرہ pandra (عدد) بفتح ر پانزدہ۔

پندرھواڑہ pandarhwāra (اس۔مذ) دو ہفتہ۔ نیم ماہ۔

پندرھواں pandarwān (صفت عددی) ن خف پانزدہم۔ پانزدہمین۔

پنڈ pinḍ (اس۔مذ) ۱۔ جسم۔ بدن۔ ۲۔ چیز گرد۔ گرہ آرد یا برنج۔

— چھڑانا chhuṛāna (اس) نجات یافتن۔ رہائی یافتن۔ در رفتن۔

پنڈا pinda (اس۔مذ) جسم۔ بدن۔ چیز گرد۔

پنڈا panḍa (اس۔مذ) موبد ہندو۔ متولی بتخانہ قومی از ہندوہا۔

پنڈارا pinḍāra (اس۔مذ) راہزن۔ غارتگر قومی از مراٹھاہا۔

پنڈال pinḍāl (اس۔مذ) سایبان۔ چادر بزرگ۔

پنڈت panḍit (اس۔مذ) دانشمند۔ مرد عاقل۔ معلم۔ استاد۔ عالم فقہ و اصول دین ہندو۔

پنڈتانی panḍtāni (اس۔مث) زن پنڈت۔ زوجۂ پنڈت۔

پنڈتائی panḍtaee (اس۔مث) دانشمندی۔

پنڈلی pinḍli (اس۔مث) ماہیچہ پا کہ بین زانو و قوزک قرار دارد۔

پنڈول pinḍole (اس۔مذ) خاک شکری رنگ خوشبو کہ گل ان را برای سفید کردن بدیوار کشند۔

پنڈی pinḍi (اس۔مث) گلولہ از طناب۔ گندلہ۔ شیرینی گلولہ مانند کہ با میوہ خشک و آرد و شکر سازند۔

پنساری pansāri (اس۔مذ) دوا فروش۔ عطار فروشندہ ادویہ و قند و چای و داروی گیاہی۔

پنشن pinshan (اس۔مث) حقوق بازنشستگی۔

حقوقِ تقاعد. (این کلمه انگلیسی pension است).

پنکھ pankh (اس. مذ) ن غنه. بازو. بال.

پنکھا pankha (اس. مذ) ن غنه باد بزن. پنکه.

پنکھڑی pankhṛi (اس. مث) ن غنه. برگ گل. گلبرگ.

پنگا pinga (صف) چلاق. مردی که پاهای کج دارد.

پنگوڑا pingooṛa (اس. مذ) گهواره. ننو.

پنا panna (اس. مذ) ۱. زمرد. ۲. یک نوع شربت که از تمر هندی درست میشود. ۳. ورق فلزی. ۴. رویه کفش چرمی.

پنی panni (اس. مث) ۱. ورق فلزی مانند قلع. نقره. برنج. ۲. نوعی علف بلند.

پنا punna (مص) ملاجی کردن. پنبه زدن. کنایةً فحش دادن و ناسزا گفتن.

پنواڑا panwāṛa (اس. مذ) ن غنه. صحبت و قصه طویل. داستان.

پنھانا pinhāna (مص) بزیور آراستن. پوشانیدن.

پو pao (اس. مث) ۱. سپیده صبح. ۲. مخفف پاو که بمعنی ربع است. ۳. سقاخانه. در اصطلاح بازی نرد معنی یک ۱ دارد.

— پھٹنا phaṭna (مص) صبح صادق شدن. طلوع فجر.

— پھوٹنا phooṭna (مص) صبح شدن.

— چھکا chhakka (اس. مذ) قمار باز.

پوا pawwa (اس. مذ) ۱. سنگ وزنه یک چهارم سیر. ربع. ۲. شیشه شراب که یک چهارم بطر ظرفیت دارد.

پوپلا popla (صف) مرد بی دندان. مردی که دندانهایش ریخته است.

پوپلی popli (صف) زن بی دندان.

پوت poot (اس. مذ) فرزند پسر.

پوتا poata (اس. مذ) نوه. پسر پسر کسی.

پوتی poati (اس. مث) نوه. دختر پسر کسی.

پوتڑا poatṛa (اس. مذ) قنداق کودک.

پوٹلا poṭela (اس. مذ) بقچه و بسته بزرگ.

پوٹلی poṭeli (اس. مث) بقچه و بسته کوچک.

پوتنا poatna (مص) اندودن. روغن کشیدن. برس زدن. پارچه که با آن دیوار را رنگ کاری کنند.

پوٹ pote (اس مث) بقچہ ـ بستہ .

پوتھیا poathya (اس مث) کیسہ تنباکو یا توتون .

پوجا pooja (اس مث) پرستش ـ عبادت ـ بت پرستی .

ـــ **پاٹ** pat ـــ (اس مث) عبادت پرستش بت .

پوجنا poojna (مص) ۱. پرستش کردن ـ عبادت کردن . ۲. بیجا خرج کردن .

پوچھ poochh (اس مث) ۱. سؤال ـ استفسار . ۲. عزت ـ احترام .

ـــ **گچھ** gachh ـــ (اس مث) استفهام ـ آزمایش ـ رسیدگی ـ پرسش .

پوچھنا poochhna (مص) پرسیدن ـ سؤال کردن ـ معلوم کردن ـ کسب اطلاع نمودن ـ اجازه گرفتن ـ سلام و دعا گفتن ـ احوال پرسی کردن ـ احترام گذاشتن ـ پذیرائی کردن ـ کمک کردن ـ مشورت نمودن .

پود powd (اس مث) نهال ـ نظر ـ نوچه درخت که از محل رشد اصلی در جای دیگر کاشته میشود .

پودا powda / **پودھا** powdha (اس مذ) نهال ـ درخت نوچه و جوان که از جائی بجائی دیگر منتقل کنند .

پودینہ poodina (اس مذ) بفتح ن ـ نعناع .

پور pore (اس مث) ۱. بند انگشت . ۲. قسمت بین دو گره خیزران وغیره .

ـــ **پور** poore ـــ با اسامی ترکیب شده معنی شهرستان میدهد مثل کانپور .

پورا poora / **پوری** poori (صف) تمام ـ سراسر ـ همه ـ کامل ـ مجرب ـ درست و صحیح .

پورا کرنا karna ـــ (مص) تمام کردن ـ کامل کردن .

ـــ **ہونا** hona ـــ (مص) تمام شدن ـ کامل شدن ـ از حیث وزن درست بودن .

پورب purab (اس مذ) مشرق ـ کشورهای شرقی ـ خاور .

پوربی purbi (صف) شرقی ـ خاوری . (اس مث) ۱. یکی از لهجه‌های گروه نواحی شرقی هند رایج است . ۲. نام آهنگی در موسیقی . ۳. نام نوعی تنباکو . ۴. نام نوعی برنج .

پوری poori (اس،مث) ۱۔ یک نوع نان کہ در روغن سرخ شدہ باشد. ۲۔ (صف،مث) کامل، تمام. ۳۔ بند خشکہ.

پوسنا poasna (مص) بزرگ کردن، پرورش کردن. شیر دادن.

پوش poash (حرف ند) مخفف پیش پیش شو یعنی خبردار، بپا (این کلمہ را رانندگان چارپا و گاری برای خبردار کردن مردم بر زبان میرانند).

پون paun (صف عددی) سہ چارک ـ سہ ربع ـ در حالت جمع پونے paunay استعمال میشود مثل پونے تین یعنی سہ و سہ چارم سہ.

پُون paun (اس،مث) یک نوع جادو ـ سحر.

ـ **چلانا** chalāna
ـ **مارنا** mārna } (مص) جادو کردن.

پونجی poonji (اس،مث) سرمایۂ اصل ـ سرمایہ بازرگانی.

پونچا paoncha (اس مذ) جدول ضرب.

پونچھ poonchh (اس،مث) دُم.

پونچھن ponchhan
پوچھن pochhan } (اس،مث) ۱۔ پارچہای کہ ظروف غذا را با آن پاک میکنند. ۲۔ آنچہ از پاک کردن چیزی میماند. ۳۔ تہ دیگ.

پونچھنا paonchhna (مص) پاک کردن شئی از چیزی، خشک کردن ظروف تر.

پونگا ponga (اس،مذ) نی مجوف. ۱۔ خیزران. ۲۔ استخوان قلم پا.

پونون poonon (اس،مث) آخرین روز ماہ قمری ہندو.

پونی poni (اس،مث) ۱۔ گلولہ پنبہ زدہ شدہ کہ ہنگام ریسیدن با چرخ در دست گیرند. ۲۔ مقدار کم.

پوہے pohay (اس،مذ) چارپا.

پوئی poee (اس،مث)
پوئیا poeya (اس،مذ) } دویدن چہار نعل اسب.

پہ pa (حرف اضافہ) مخفف پر par کہ بمعنی بر ـ روی است. مثال: دکان پہ بیٹھو dokān pa baetho یعنی بر دکان بنشین.

پہ pa (حرف ربط) لیکن، اما ـ مگر.

پھاٹ phāt (اس،مذ) عرض، پہنا.

پھاٹک phātak (اس مذ) ۱۔ دروازہ. ۲۔ حصار آغل چارپایان. ۳۔ سد، مانع.

— دار dār (س۔مذ) دربان۔ قاپوچی۔

پہاڑ pahāṛ (س۔مذ) کوہ۔ مجازاً سنگ۔ چیز سنگین۔ وراز۔ کنایۃً ناگوار و دشوار۔

— کی ڈانگ ki ḍāng — سلسلۂ کوہ۔

— کی گھاٹی ki ghāṭi — دره۔

پھاڑنا phāṛna (مص) تکہ تکہ کردن۔ دریدن۔ پاره کردن۔ مجازاً ناراحت کردن۔ رنجاندن۔

پہاڑی pahāṛi (س۔مث) تپہ۔ کوه کوچک۔ کوه نشین۔

پہاڑیا pahāṛya (س۔مذ) کوه نورد۔ کوه نشین۔

پھاگ phāg (س۔مذ) عید ہولی holi ہندوہا که در مراسم آن صورت خود و شاخ گاو یش و بدن فیل را رنگ سرخ میمالند و رنگ مایع سرخ بہم دیگر می پاشند۔

پھال phāl (س۔مث) نوک تیز پیکان۔ خیش آہنی که بر سر گاو آہن برای کندن زمین نصب میشود۔

پھانا phāna (س۔مذ) ۱۔ قطعۂ چوب قالب که لای کفش برای گشاد کردن کفش لای دو قطعہ قالب گذارد۔ ۲۔ گوہ۔

پھاند phānd (س۔مذ) ۱۔ توری که با آن فیل را بدام می اندازند۔ دام۔ ۲۔ جست و پرش۔ عموماً با کود (کود پھاند) استعمال میشود که بمعنی جست و خیز است۔

پھاندنا phāndna (مص) پریدن۔ جستن۔ شلنگ انداختن۔ پریدن۔ خیز زدن۔

پھانس phāns (س۔مث) تراشہ نوک تیز چوب (که بپوست بدن فرو میرود) اذیت و ناراحتی و خلش۔

پھانسا phānsa (س۔مذ) دام۔ توری۔ تلہ۔

پھانسنا phānsna (مص) بخفت انداختن۔ گیر انداختن۔ بدام انداختن۔

پھانسی phānsi (س۔مث) دار۔ حلقۂ طناب دار که برای اعدام کسی بگردنش اندازند۔

— پانا pāna — (مص) بدار آویختہ شدن۔ اعدام شدن بوسیلۂ دار۔

— دینا dena — (مص) بدار زدن۔ اعدام کردن بوسیلۂ دار۔

پھانک phāṅk (س۔مث) قاش۔ قسمت داخلی هر کتاب و غیره که هر یک قسمت طبیعی آن
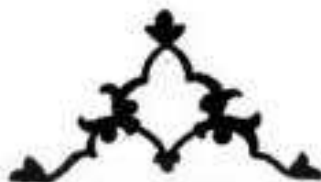
بشکل نیم دایره و دارای دانه و تخم است.

پھانکنا phāṉkna (مص) کف کردن ـ گردی را یک دفعه از کف دست بدهن ریختن.

پھاوڑا phāoṛa (اس ـ مذ) بیل ـ کجبیل.

پھاوڑی phāoṛi (اس ـ مث) بیلچه.

پھاہا phāha (اس ـ مذ) قطعه پارچه مدور که بر آن مرهم گذاشته بر روی زخم می چسبانند.

پھبتی phabti (اس ـ مث) تشبیه طنز آمیز ـ مزاح دل آزار ـ تمسخر.

— **اڑانا** uṛāna — (مص) تشبیه کردن کسی یا عضوی از کسی بچیزی از روی ظرافت و طنز و تمسخر.

پھبن phaban (اس ـ مث) زیبائی ـ تناسب ـ طنازی ـ دلربائی.

پھپا phupa
پھوپا phupa
پھپا phuppa
(اس ـ مذ) شوهر عمه.

پھپک phapak (اس ـ مث) نمو ـ رشد.

پھپکار phupkār (اس ـ مث) صدای هیس مانند مثل صدای مار ـ صدای دیگ بخار لوکوموتیو.

پھپھی phupi (اس ـ مث) مخفف پھوپھی ـ عمه ـ خواهر پدر.

پھٹ phuṭ (صف) ۱ ـ یکتا ـ منحصر بفرد ـ بی نظیر. ۲ ـ اندازه یک پا.

پھٹ phaṭ
پھٹ پھٹ
(اس ـ مث) صدای تق و تپ ـ صدائی که در راه رفتن از کفش برمیاید.

— **پڑنا** paṛna — (مص) منفجر شدن ـ ناگهان فربه و چاق شدن.

پھٹ phiṭ (اس ـ مث) نفرین ـ لعنت ـ ملامت ـ تفو.

— — **کرنا** karna — — (مص) ملامت و توبیخ کردن ـ عتاب کردن ـ لعنت کردن.

پھٹا phaṭa (صف) پاره شده ـ ترکیده ـ شکسته.

— **پرانا** purāna — (صف) لباس کهنه ـ مندرس ـ پوسیده شده ـ از هم در رفته.

پھٹکا Phaṭka (اس ـ مذ) لحظه ـ لمحه.

پھٹکے بھر میں phaṭkay bhar meṉ (قید) در یک لحظه.

پھٹکار phaṭkār (اس ـ مذ) ۱ ـ صدای تق و تپ ـ صدای ضربه شلاق. ۲ ـ شلاق بزرگ گاوچران.

پھٹکارنا phaṭkārna (مص) ۱- شلاق زدن- زدن لباس بسنگ برای دور کردن چرک آن. ۲- ملامت کردن، سرزنش نمودن. ۳- اخراج کردن.

پھٹکارنا phiṭkārna (مص) لعنت کردن- توبیخ کردن- با تحقیر رد گرداندن.

پھٹکل phuṭkal (صف) علیحده- جدا- خرده- متفرق.

پھٹکن phaṭkan (اس مث) کاه و سبوس وغیره که از بوجاری کردن غله بیرون میاید- آشغال که از بیختن آرد و امثال آن درمیاید.

پھٹکنا phaṭakna (مص) ۱- باد افشان کردن- بوجاری کردن- بباد دادن- پاک کردن- گردگیری کردن. ۲- رفت و آمد داشتن- ناگاه یا نابجائی سر زدن.

پھٹکی phaṭki (اس مث) تور و سبد دردار که شکارچی پرنده دارد.

پھٹنا phaṭna (مص) ۱- ترک خوردن- ترکیدن- دریده شدن- پاره شدن. ۲- پراگنده شدن.

پہچاننا pehchānna (مص) شناختن- آشنا بودن با- درک کردن.

پھدپھدانا phadphadāna (مص) مو بر پشت روئیدن- انبوه روئیدن مو بر بدن.

پھدکنا phudakna (مص) برجستن- جست و خیز کردن- ل‌ل کردن پرندگان.

پہر pahar (اس مذ) مدت سه ساعت- یک هشتم ۲۴ ساعت.

پہرا pehra (اس مذ) نگهبانی- نگاهداری- پاس- کشیک- قراول.

— **دینا** dena — (مص) کشیک کشیدن- نگهبانی کردن.

پہرے دار pehray dār (اس مذ) کشیک، بنده- مستحفظ- پاسدار.

— **میں پڑنا** meṉ paṛna — (مص) بنگهبانی گماشتن.

— **میں رکھنا** meṉ rakhna — (مص) تحت نظر قرار دادن.

پھرّاٹا pharrāṭa (اس مذ) صدای پرواز پرنده- صدای پرپر- جسم در اهتزاز.

— **بھرنا** bharna — (مص) با صدای بال پرواز

کران پرنده۔ صدا کردن و اہتزاز پرچم و امثال آن
در اثر وزش باد.

پھرانا pharrāna (مص) بال و پر زدن۔ موج زدن.

پھراو phirāoo (صف) برگرداندنی (چیزی کہ کسی
بقرض بگیرد و تعہد میکند کہ بصاحبش برمیگرداند) بسیار.

پھرائی phirāee (اس۔ مث) برگشت۔
عودت۔ جریہ برگرداندن چیزی.

پھرانا phirāna (مص) چرخاندن۔ گرداندن
غلتاندن.

پھرپھرانا phurphurāna (مص) بصدا در آمدن
بالہای پرندگان ریز مانند پشہ و مگس وغیرہ در پرواز.
وز وز.

پھرپھند pharphand (اس۔ مذ) ۱۔ فریب۔ گول
حیلہ۔ دغا. ۲۔ جنجال۔ آشوب.

پھرپھندی pharphandi
پھرپھندیا pharphandya (صف) ۱۔ مکار۔ حیلہ گر۔
فریب کار. ۲۔ خائن۔ آشوبگر۔ فتنہ جو.

پھرتی phurti (اس۔ مث) فعالیت۔ چابکی۔ سرعت
آمادگی.

— سے se۔ دقیقہ، فوراً۔ زود۔ سریع.

— کرنا karna (مص) عمل را فوراً انجام دادن۔
شتاب کردن.

پھرچا pharcha (اس۔ مذ) ۱۔ پراگندگی۔ باز شدن
(ابر متراکم). ۲۔ ہوای صاف، تصفیہ. ۳۔ رای
حکم۔ تصمیم۔ فتوی (صف) زلال۔ پاک۔ خالص.

— کرنا karna (مص) پاک، تمیز کردن.

پھرکی phirki (اس۔ مث) اسباب بازی۔ فرفره۔
چرخہ (نخ) دوک۔ ہر چیزی کہ بدور محور بچرخد.

پھرنا phirna (مص) ۱۔ برگشتن۔ بازگشتن۔ چرخیدن
غلتیدن۔ دور زدن. ۲۔ خم شدن. ۳۔ قدم زدن
۴۔ دگرگون شدن۔ تغییر کردن. ۵۔ تقاضای حاجت
کردن. ۶۔ پس گرفتن جنس خریداری شده.

پھروانا phirwāna (مص) سبب برگشتن شدن۔
باعث برگشت۔ بازدادن شدن.

پھرہری phurehri
پھریری phuraeri (اس۔ مث) لرزش۔ وحشت ناگہانی کہ از آن
مو بر اندام راست میشود.

پھری phari (اس۔ مث) سپر۔ سپر چرمی.
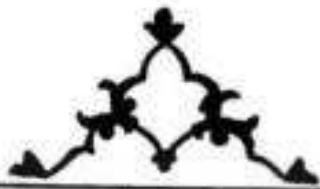
پھڑ phaṛ (اس۔مث) ۱۔ جای گذاشتن توپ۔ گاری کہ توپ بر آن نصب میشود۔ ۲۔ محل کہ در آن کالا برای فروش گذارند۔ بازار۔

— **باز** bāz — (اس۔مذ) قمارباز۔

— **بازی** bāzi — (اس۔مث) قمار۔

پھڑپھڑ phaṛphaṛ (اس۔مث) صدای بہم خوردن بال پرندگان۔ صدای موج و اهتزاز پرچم۔ صدای تا شدن کاغذ و امثال آن۔

پھڑپھڑانا phaṛphaṛāna (مص) تکان خوردن۔ لرزیدن۔ مرتعش بودن۔ بہیجان آمدن۔ بال زدن پرندہ۔ صدا کردن کاغذ در تا شدن۔

پھڑپھڑاہٹ phaṛphaṛāhaṭ (اس۔مث) ہیجان۔ خروش۔ تکان دست و پا۔ اضطراب و بیقراری۔ ارتعاش موضعی بدن۔

پھڑک phaṛak (اس۔مث) اضطراب۔ تپش۔ لرزش۔ ارتعاش ضربان۔

— **جانا** — jāna (مص) مضطرب شدن۔
— **اٹھنا** — uṭhna — بیتاب شدن۔ بسیار خوشحال شدن۔

پھڑکنا phaṛakna (مص) پر و بال زدن۔ لرزیدن پای قتیل و بی اختیار بہم خوردن پلکهای چشم۔ بیتاب شدن۔ مضطرب شدن۔

پھڑیا phaṛya (اس۔مذ) ۱۔ دائر کنندہ قمارخانہ۔ ۲۔ خردہ فروش طواف۔

پھُڑیا phuṛya (اس۔مث) کودک کوچک۔ کودک جوش و غرور۔ سوزہ۔

پھساو phasāo (اس۔مذ) } گرفتاری۔ اشکال
پھساوٹ phasāwaṭ (اس۔مث) }

پھسپھسا phusphusa (صف) } نرم۔ شل۔
پھسپھسی phusphusi (علام) } ضعیف۔ ناتوان۔ سست و بیحال۔

پھسر پھسر phusar phusar (اس۔مث) نجوی۔ صحبت در گوشی۔

پھسلانا phislāna (مص) سبب لغزیدن شدن۔ لغزاندن بالواسطہ۔

پُھسلانا phuslāna (مص) نوازش کردن۔ ریشخند کردن۔ چاپلوسی کردن۔

— **بہلانا** — behlāna (مص) دلداری دادن۔

دلجوئی کردن۔

پھسلاوا phuslāwa (اس۔مذ) ۱۔ریشخند ۲۔نوازش۔

پھسلن phislan (اس۔مث) لغزش۔عمل سُر خوردن۔لغزندہ۔

پھسلنا phisalna (مص) لغزیدن۔سُر خوردن۔ اشتباہ کردن۔خطا کردن۔فریفتہ شدن۔گمراہ شدن۔

پھکڑ phakkaṛ (اس۔مذ) صحبت ناشایستہ۔فحش۔ ناسزا۔

— باز bāz (اس۔مذ) فحاشی۔بدزبان۔

پھکنا phukna (مص) شعلہ ور شدن۔سوختن۔ آتش گرفتن۔آتش شدن۔ (اس۔مذ) کیسہ زہر آب در بدن حیوان۔بطور کنایہ خرج بیہودہ۔ برباد رفتن پول و ثروت۔

پھکنی phukni (اس۔مث) دم۔آلتی کہ بآن می دمند۔

پھکوانا phikwāna (مص) سبب انداختن۔ دیا دور انداختن) چیزی شدن۔

پھل phal (اس۔مذ) ۱۔میوہ۔ثمر۔نتیجہ۔محصول۔اولاد۔ نفع۔اجر۔انعام۔صلہ۔ ۲۔قسمت برّان آلت برندہ۔

— آنا āna (مص) بارور شدن۔میوہ دادن۔

— پانا pāna (مص) نتیجہ حاصل کردن۔عوض یافتن۔ اولاد پیدا کردن۔

پھلاری phulāri (اس۔مث) انواع میوہ۔ میوہ و سبزیجات۔

پھلنا phalna (مص) بارور شدن۔میوہ دادن۔

پہلا	pehla	(صفت)
پہلی	pehli	اوّل۔اوّلین۔ابتدائی۔
پہلے	pehlay	نخست۔نخستین۔

پہلا پھل phal — (اس۔مذ) نوبر۔اوّلین فرزند۔

پہلے پہل pehlay pahal (صفت) در اوّل۔قبلاً۔اوّلاً۔

پھلانا phulāna (مص) از باد پُر کردن۔فربہ کردن۔ مجازاً کسی را با چاپلوسی مغرور کردن۔

پھلاو	phulāo	(اس۔مث)
پھلاوٹ	phulāwaṭ	ورم۔پُف۔
پھلاہٹ	phulahaṭ	برآمدگی۔

پھلانگ phalāng (اس۔مث) شلنگ۔ جست۔خیز۔

پھلانگنا phalāngna } (مص) شلنگ
پھلانگ مارنا mārna } انداختن۔
برجستن۔ پریدن از روی چیزی۔

پھلڑا phalṛa (اس۔مذ) ۱۔ تیغہ (شمشیر، چاقو، گیاہ)۔
۲۔ مصغر، پھل بمعنی میوہ وثمر۔

پھلکا phulka (اس۔مذ) } یک نوع نان
پھلکی phulki (اس۔مث) } پف کردہ کوچک
وسبک۔

ہلکا پھلکا halka (صف) سبک۔ بی وزن۔

پھلکاری phulkāri (اس۔مث) ۱۔ چیت گلدار۔
۲۔ کاغذ گل وبوتہ دار۔ ۳۔ گلدوزی۔

پھلنا phalna (مص) بارور شدن درخت۔ بکثرت
ظاہر شدن آبلہ بربدن۔ خوشبخت بودن۔

— پھولنا phulna — (مص) شکوفہ کردن درخت۔
مجازاً زندگی مرفہ داشتن۔ صاحب اقبال وخوشبخت
بودن۔ اولاد زیاد داشتن۔

پھلواڑی phulwāṛi (اس۔مث) باغچہ گل۔
کنایۃً ذریہ۔ اخلاف۔

پھلی phulli (اس۔مث) ۱۔ گل کوچک۔ ۲۔ زیور
کوچکی کہ بشکل گل از طلا یا نقرہ ساختہ شدہ وبگوش
یا بینی آویختہ میشود۔ ۳۔ قرحہ چشم۔ لکہ سفیدی کہ در
سیاہہ چشم ظاہر میشود۔

پھلیل phulail (اس۔مذ) روغن معطر مو۔

پھندا phanda (اس۔مذ) ۱۔ تور۔ دام۔ ۲۔ گرفت۔ قبضہ

— پڑنا paṛna — } (مص) گرہ خوردن۔ دام گستردہ
— لگنا lagna — } شدن برای صید پرندہ۔ حلقہ
دار بگردن انداختہ شدن۔ ازدواج صورت گرفتن۔

— لگانا lagāna — (مص) دام گستردن۔ گرہ زدن۔

پھنساؤ phansāo (اس۔مذ) گرفتاری۔ ابتلا۔

پھنسنا phansna (مص) گیر افتادن۔ گرفتار شدن۔
مبتلا شدن۔

پھنسی phunsi (اس۔مث) جوش کوچک۔ بثرہ۔

پھنکار phunkār (اس۔مث) ہیس ہیس۔ صدائی۔

پھنکارنا phunkārna (مص) ہیس ہیس کردن
(مانند صدای مار)

پھنکنا phinkna (مص) پرت شدن۔ دور افتادن۔

پھوار phuwār (اس۔مث) ۱۔ نم نم باران۔ قطرات
کوچک باران۔ ۲۔ خالدار۔ پارچہ ای کہ دارای خالہائی

رنگی کوچک است.

پھوارا phuwāra (اس۔مذ) فواره بزبان عوام.

پھوپھا phupha
پھوپا phupa } (اس۔مذ) شوهر عمه.

پھوپھی phuphi
پھوپی phupi } (اس۔مث) عمه.

پھوٹ phooṭ (اس۔مث) ۱۔ شکاف۔ جدائی۔ اختلافِ عقیده۔ مخالفت۔ نزاع. ۲۔ میوه ای از نوع گرگ که وقتی رسیده میشود میترکد.

— **پڑنا** paṛna (مص) نفاق و اختلاف ایجاد شدن۔ ازهم جدا شدن۔ تفرقه بوجود آمدن.

پھوٹنا phuṭna (مص) شکستن۔ خرد شدن۔ جدا شدن۔ ترکیدن. ۲۔ منفجر شدن.

پھوٹی قسمت phuṭi qismat
— **تقدیر** — taqdeer } (اس۔مث) بدبختی۔ بداقبالی۔ بدبیاری.

پھوڑا phoāṛa (اس۔مذ) سوزه۔ دمل۔ قرحه۔ تومور۔ جوش ـــ روی پوست بدن.

— **پھنسی** — phunsi (اس۔مذ) سوزه کوری۔

جوش و غیره کوچک.

پھوڑنا phoaṛna (مص) شکستن خود کردن۔ سوراخ کردن (دیوار) زخمی کردن (سر) کور کردن (چشم) ترکاندن۔ شکافتن.

پھوڑنی phoṛ ni (اس۔مث) آلت شکستن و شکافتن.

پھوس phoos (اس۔مذ) ۱۔ علف خشک۔ علفی که برای پوشش سقف بکار میرود. ۲۔ (صف) پیر فرتوت۔ شخص خیلی ضعیف.

پھوک phoke (اس۔مذ) ۱۔ تفاله۔ دوده نشین۔ فضولات. ۲۔ توخالی۔ پوک۔ سبک۔ ساده.

پھوکٹ phokaṭ (اس۔مث) چیز رایگان۔ مفت۔ آدم مفلس.

— **کا** ka (صف) مجانی۔ مفت۔ بلاعوض.

پھولا phoola (صف) ورم کرده۔ متورم.

— **پھرنا** — phirna (مص) در پوست خود نگنجیدن۔ سرخوش و بیفکر بودن.

— **نہ سمانا** na samāna — (مص) بسیار خوشحال بودن۔ از خوشی در پوست خود نگنجیدن.

پھولا phola (اس۔مذ) گرده۔ کندله۔ دشکی نخ وغیره.

پھولنا phoolna (مص) ۱. شکوفه کردن. گل کردن. خوشحال شدن. فربه شدن. ۲. متورم شدن. ورم کردن کنایهٔ قهر کردن و خشمگین شدن.

پھوں phoon (اس. مث) ان غنه. پھنکار مار به پیچید.

— **پھاں** phān — (اس. مث) ان غنه. لاف. غرور بیجا.

پھونک phoonk (اس. مث) ان غنه. فوت. پف. دم. نفس.

— **دینا** dena — (مص) پف کردن. دمیدن. فوت کردن. آتش زدن. برباد دادن.

— **نکل جانا** nikal jāna — (مص) مردن. درگذشتن.

پھونکنا phoonkna (مص) دمیدن. باد دادن. آتش زدن. فوت کردن. روشن کردن.

پھوہڑ phoohar (صف) تنبل. لش و بیحال. بی سلیقه. زن تنبل و احمق و شلخته.

— **پن** pan —
— **پنا** pana — (اس. مذ) شلختگی. بی هنری. بیحالی.

پھوئی phoaee
پھئی phoee (اس. مث) ۱. لکه. کف بالای روغن هنگام جوشیدن. ۲. قطرات بسیار ریز.

پھوئیاں phoeeyān (اس. مث) نم نم باران. باران سبک.

پھپھڑا phephra
پھپڑا phepra (اس. مذ) ریه. شش. جگر سفید.

پھیر phayr (اس. مذ) ۱. پیچ. تاب. چنبر. اختلاف. کجی راه. گردش. ۲. فاصله. دوری.

— **دینا** dena — (مص) برگرداندن. میسر کردن. عودت دادن.

— **میں آنا** men āna —
— **پڑنا** parna — (مص) بااشکال برخوردن.

— **لینا** lena — (مص) برگرداندن. پس گرفتن.

پھیرا phera (اس. مذ) ۱. گردش. طواف. رفتن و برگشتن از جائی. ۲. دائره. آلت اندازه گیری آهک. ۳. رسم دعوت کردن عروس و داماد بخانهٔ پدر عروس بعد از عروسی.

— **پھیری** pheri — (اس. مث) رفت و آمد مکرر.

عمل بردن و پس آوردن چیزی.

پھیرنا phayrna (مص) ۱. برگرداندن. خم کردن. تاب دادن. پیچانیدن. پس فرستادن. پس دادن. وارونه کردن. تغییر دادن. ۲. زدن رنگ وغیره.

پھیری pheri (اس. مث) طواف. گردش بدور چیزی یا جائی. دوره گردی.

— والا wāla (اس. مذ) فروشنده دوره گرد. طواف.

پھیرے ڈالنا pheray ḍālna (مص) طواف بدور آتش مقدس. مراسمی که در موقع ازدواج هندو ادا میشود.

پھیکا pheeka (صف) بی طعم. بی مزه. بی روح. بی نمک. کم شکر.

پھیلانا phaelāna (مص) توسعه دادن. گستردن. زیاد کردن.

پھیلاؤ pheilāo | **پھیلاوا** pheilāwa | **پھیلاوٹ** pheilāwaṭ — (اس. مذ) گسترش. رشد. توسعه. حد. زیادتی.

پھیلنا phaelna (مص) توسعه یافتن. گسترده شدن. پراکنده شدن. کشیده شدن. رشد کردن. عمومی شدن. شایع شدن.

پھین phen | **پھینا** phena — (اس. مذ) ۱. کف روی آب و شیر وغیره. ۲. رطوبتی که از دهن بیرون میآید.

پھینچنا phayn̲chna (مص) آب کشیدن لباس وغیره. آب مالی کردن لباس و پارچه. شستن پارچه یا لباس بدون استعمال صابن که کاملاً تمیز نشود.

پھینکنا phayn̲kna (مص) انداختن. پرت کردن. پرتاب کردن. چهار نعل کردن اسب. اسراف کردن.

پہلوٹا pehloaṭa (صف) (مر. ... دن).

پہنا pehna (صف) پہن. فراخ. عریض. گسترده.

پہنائی pehnāee (اس. مث) عرض. پہنا.

پہنانا pehnāna (مص) پوشانیدن لباس بکسی.

پہناوا pehnāwa (اس. مذ) ۱. پوشاک. لباس. جامه. ۲. طرز پوشیدن لباس.

پہنچ pahonch (اس. مث) ورود. دسترسی. رسائی.

مجازاً اطلاع۔ وصول۔

پہنچانا pahonchāna (مص) سبب وارد شدن کسی یا چیزی شدن ۔ روانہ کردن چیزی را بدون و سپردن بکسی۔ رسانیدن۔

پہنچنا pahonchna (مص) وارد شدن۔ رسیدن بجائی ۔ حاصل شدن۔ وصول شدن۔

پہیا pahiya (اس۔مذ) چرخ گاری۔

پہیلی paheli (اس۔مث) معما۔ چیستان۔

پی pi (اس۔مذ) ۱۔ شوہر۔ ۲۔ معشوق۔ محبوب۔ ۳۔ فعل امر از مصدر پینا peena بمعنی بیاشام۔ بنوش۔

پیا piya (اس۔مذ) ۱۔ شوہر۔ محبوب۔ معشوق۔ ۲۔ فعل ماضی از مصدر پینا peena بمعنی آشامید۔ نوشید۔

پیار pyār (اس۔مذ) عشق۔ محبت۔ دوستی۔ مہر۔ صفا۔ اخلاص۔ دلبستگی۔

— کرنا karna (مص) دوست داشتن۔ نوازش کردن۔ عشق ورزیدن۔ محبت کردن۔

پیارا pyāra (صف) عزیز۔ محبوب۔ معشوق۔ دوست داشتنی۔ دلربا۔ پیاری۔ (صف) عزیز۔ معشوق۔

پیاس pyās (اس۔مث) تشنگی۔ عطش۔ آرزو۔

— بجھانا bujhāna (مص) تشنگی را فرونشاندن۔ رفع عطش کردن۔

— لگنا lagna (مص) تشنہ شدن۔

پیاسا piyāsa (صف) تشنہ۔

پیالی piyāli (اس۔مث) پیالۂ کوچک۔ جام کوچک۔

پیام payām (اس۔مذ) پیغام۔ خواستگاری۔ پیغام۔

پیپ peep (اس۔مث) چرک۔ جراحت زخم۔

— پڑنا paṛna (مص) چرک کردن زخم۔

پیتل peetal (اس۔مذ) فلز برنج۔ برنز۔

پیتم peetam (اس۔مذ) شوہر۔ عاشق۔ معشوق۔

پیٹ paiṭ (اس۔مذ) ۱۔ شکم۔ معدہ۔ ۲۔ رحم۔

ایک پیٹ کے ek paiṭ ke (صف) زائیدہ شدہ از ہمان مادر۔

— باندھنا bāndhna (مص) کمتر از انچہ اشتہا ہست خوردن۔

— پالنا pālna (مص) دست و دہن بودن۔

— پیٹنا peeṭna (مص) بسیار گرسنہ بودن۔

— چلنا chalna — (مص) اسهال داشتن.

— رکھنا rekhana — (مص) غذا طلب کردن. شکایت از گرسنگی کردن.

— سے ہونا se hona — (مص) آبستن بودن.

— کاٹنا kaṭna — (مص) بخود گرسنگی دادن.

— کا کتا ka kutta — (مص) باطمع ـ حریص.

— کی آگ ki āg — (مص) ۱ـ محبت مادری. ۲ـ گرسنگی شدید. ۳ـ اولاد.

— کی کھرچن ki khurchan — (مص) آخرین فرزند زن.

— گرانا girāna } (مص) سبب سقط جنین شدن ـ کورتاژ کردن.
— گروانا girwāna }

— میں چوہے دوڑنا men chuhay doaṛna — (مص) کنایه از نهایت تشویش خاطر داشتن و از ترس و وحشت دست و پاگم کردن.

— والی wāli — (صف) آبستن ـ حامله.

پیٹو payṭoo (صف) پرخور ـ شکم پرست.

پیٹنا peeṭna (مص) زدن ـ مجازات کردن ـ کوبیدن ـ ضربه زدن ـ کتک زدن ـ بهن کردن ـ شیون و زاری کردن.

پیٹھ peeṭh (اس ـ مث) پشت ـ پشتیبان ـ حمایت.

— پر ہونا par hona — (مص) حمایت کردن ـ کمک کردن ـ پشتیبانی کردن.

— پیچھے peechhay — (قید) در غیبت کسی ـ در غیاب کسی.

— پیچھے کہنا kahna — (مص) غیبت کسی را کردن ـ بدگوئی از کسی کردن.

— ٹھوکنا ṭhokna — (مص) تشجیع کردن.

پیٹھنا paeṭhna (مص) داخل شدن ـ نفوذ کردن ـ بزور داخل جائی یا چیزی شدن.

پیٹی paiṭi (اس ـ مث) ۱ـ کمربند چرمی. ۲ـ صندوقچه ـ چمدان.

پیچھا peechha (اس ـ مذ) عقب ـ پشت ـ تعقیب.

— پکڑنا pakaṛna — (مص) همواره با کسی بودن ـ دنبال کسی را ول نکردن ـ سخت پیگیری کردن.

— چھٹنا chhoṭna — (مص) خلاص شدن از مصیبتی.

— کرنا karna — (مص) تعقیب کردن ـ دنبال کردن.

پی کسی رفتن.

پی جانا pee jāna (مص) آشامیدن۔ نوشیدن۔ جذب کردن۔ تحمل کردن.

پیچھے peechhay (حرفِ اضافہ) عقب۔ بعد۔ بعلت۔ بہ سبب۔ برای.

— **آنا** āna — (مص) پیروی کردن۔ دنبال کردن۔ دیر آمدن.

— **پڑنا** paṛna — (مص) اذیت کردن.

پیچھے (قید) پشت سر ہم۔ یکی پس از دیگری۔ جوانیا.

پیخانہ paekāna (اس۔مذ) بفتح ن ۱۔ مستراح.
۲۔ مدفوع انسان۔ گہ۔ نجاست انسان.

پیدائش paedāesh (اس۔مث) ۱۔ تولد.
۲۔ ایجاد۔ خلقت۔ آفرینش.

پیداوار paedāwār (اس۔مث) محصول کشاورزی۔ درآمد.

پیدل paedal (صف) پیادہ۔ (اس۔مذ) پیادہ نظام.

پیر paer (اس۔مذ) پا۔ قدم.

پیراک paerāk (اس۔مذ۔مث) شناگر۔ پیراکی (اس۔مث) شنا.

پیرانا paerāna (مص) شناور داشتن۔ شنا یاد دادن بکسی.

پیرائی paerāee (اس۔مث) اجرت یاد دادن شنا۔ روشِ شناگری۔ طرزِ شنا.

پیرو peeroo (اس۔مذ) بوقلمون.

پیڑ peeṛ (اس۔مث) ۱۔ درد۔ رنج. ۲۔ درد زایمان.

پیڑا peṛa (اس۔مذ) ۱۔ چونہ خمیر نان۔ گلولہ خمیر —
۲۔ یک نوع شیرینی کہ با شیر داغ و شکر درست کنند.

پیڑھا peeṛha (اس۔مذ) ۱۔ نشیمن گاہ چہار پایہ ای.

پیڑھی peeṛhi (اس۔مث) کم ارتفاع کہ با نوار پنبہ ای یا طناب گیاہی بافتہ میشود و تکیہ گاہ پشتی ندارد.
۲۔ نسل پشت و زمان دراز۔ قرنہا.

پیڑھی در پیڑھی (قید) پشت در پشت — نسل بعد نسل.

پیزار paezār (اس۔مث) پا افزار۔ کفش۔ دم پائی۔ پاپوش.

پیسا paesa (اس۔مذ) سکہ مس معادل یک چہارم آنہ

(āna) کہ قبلاً در شبہ قارہ رایج بود ۔ یک صدم روپیہ کنونی ۔

اڑانا urāna (مص) ۱۔ اسراف کردن در خرج. ۲۔ پول کسی را برداشتن و فرار کردن.

۔ کھانا khāna ۔ (مص) رشوہ گرفتن ۔ اختلاس کردن.

پیسے والا paesay wāla (صف) ثروتمند۔ متمول۔ پولدار۔

پیسنا peesena (مص) ۱۔ سائیدن ۔ آرد کردن ۔ کوبیدن. ۲۔ آزار دادن ۔ اذیت کردن.

پیش خیمہ paysh keyma (اس۔مذ) بفتح م۔ ۱۔ آغاز۔ ابتدا۔ تمہید۔ مقدمہ. ۲۔ مقدمۃ الجیش.

پیش کرنا pesh karna (مص) یای مجہول ۔ تسلیم کردن ۔ معرفی کردن ۔ تقدیم نمودن.

پیشگی peshgi (اس۔مث) بیعانہ۔ مساعدہ ای کہ قبلاً پرداخت میشود.

پیغام دینا pegān de'na (مص) خواستگاری کردن (برای ازدواج).
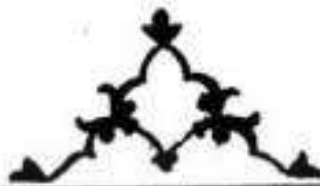
پیک peek (اس۔مث) آب برگ تنبول کہ پس از جویدن برگ در دہان جمع میشود و آن را تف میکنند.

پیلا peela (صف) زرد۔ رنگ زرد.

پینتالیس paentālees (عدد) چهل و پنج.

پینتیس paentees (عدد) سی و پنج.

پینڈا pinda (اس۔مذ) تہ ظرف و توطل وغیرہ۔ قعر.

پینسٹھ paensath (عدد) شصت و پنج.

پینا peena (مص) ۱۔ آشامیدن۔ نوشیدن. ۲۔ کشیدن دخانیات.

پینجنا pinjna (مص) جدا کردن پنبہ دانہ از پنبہ.

پینجنی painjni | پینجنیا painjniya (اس۔مث) زنگولہ۔ حلقہ ای کہ بپای کبوتران قاصد بندند.

پینسل pensil (اس۔مذ) مداد (این کلمہ انگلیسی pencil است).

پینک pinak (اس۔مث) ۱۔ خواب آلودگی. ۲۔ نشئہ تریاک.

پینگ peeng (اس۔مث) تاب۔ حرکت در حال آویزان بودن ۔ نوسان آویزش.

پیلنا paylna (مص) ۱۔ هل دادن۔ فشار دادن. ۲۔ چپاندن۔ سپوختن۔ فرو کردن.

ت

تابدان tābdān (اس۔مذ) پنجرہ۔ دریچہ۔ روزنہ دیوار۔ دودکش۔

تابڑتوڑ tābar tore (قید) پیہم۔ متواتر۔ یکی پس از دیگری۔ یکسر۔

تابعدار tābaidār (صف) مطیع۔ فرمانبردار۔

تابعداری (اس۔مث) اطاعت۔ تسلیم۔ رام شدن۔

تاپ tāp (اس۔مث) ۱۔ گرمی۔ حرارت۔ تابش۔ ۲۔ اندوہ۔ افسردگی۔

— **تلی** tilli — (اس۔مث) طحال۔ ورم طحال کہ با تب توام است۔

تاپنا tāpna (مص) گرم کردن در آفتاب یا جلوی آتش۔ گرم شدن با آتش۔ گرم شدن در آفتاب۔

تار tār (اس۔مذ) ۱۔ بمعانی کہ در فارسی دارد بجز آلت موسیقی۔ ۲۔ تلگرام۔

— **پتار** patār — (صف) پراگندہ۔ متفرق۔

— **تار کرنا** karna — (مص) تکہ تکہ کردن۔ خرد کردن۔ ریشہ ریشہ کردن۔

— **گھر** ghar — (اس۔مذ) تلگرافخانہ۔

تارا tāra (اس۔مذ) ۱۔ ستارہ۔ ۲۔ مردمک چشم۔ ۳۔ (صف) خیلی دور۔ بسیار بلند۔

تارے توڑنا tāray toṛna (مص) انجام دادن کاری کہ غیر ممکن بنظر آید۔

تارے گننا ginna — (مص) مجازاً بی خوابی کشیدن در شب۔

تاڑ tāṛ (اس۔مذ) ۱۔ یک نوع درخت شبیہ بدرخت خرما کہ شیرہ ای از آن میگیرند کہ مسکر است۔ ۲۔ ادراک۔ فہم۔

— **باز** bāz (صف) ۱۔ شخص تیزہوش کہ مطلب را زود درک میکند۔ زودفہم۔ ۲۔ چشم چران۔

— **جانا** jāna — } (مص) فہمیدن۔ درک کردن۔ اطلاع یافتن۔ بنابر اطلاع اندک پی بردن بمطلبی پنہانی۔
— **لینا** lena — }

تاڑنا taṛna (مص) شناختن بدون علامت و نشانی۔ بو بردن۔

تاڑی tāṛi (اس۔مث) شیرہ ای کہ از درخت تار گیرند و مسکر است۔

تاش tāsh (اس۔مذ) ۱۔ ورق بازی۔ بازی با ورق گنجفہ۔ ۲۔ زربفت۔ ۳۔ تشت۔

تاک tāk (اس۔مث) ۱۔ درخت انگور۔ مو۔ رز۔ ۲۔ نظر تند۔ ۳۔ کمین۔ انتظار ۴۔ ہدف۔ نشانہ ہدف گیری۔

— **باندھنا** bāndhna — (مص) ۱۔ خیرہ شدن۔ نشانہ گرفتن۔

— **جھانک** jhānk — (اس۔مث) نظربازی۔ نگاہ زیر چشمی۔ چشم چرانی۔

— **میں رہنا** meṇ rehna — (مص) کشیک کشیدن۔ انتظار کشیدن۔

تاکنا tākna (مص) خیرہ شدن بکسی یا چیزی۔ نشانہ گرفتن۔ دزدانہ نگریستن۔ پائیدن۔ چشم چرانی کردن۔ بچہرہ خوبرویان پنہانی نگریستن۔

تاگا tāga (اس۔مذ) نخ۔ ریسمان۔

— **پرونا** pirona } (مص) نخ در سوزن کردن۔
— **ڈالنا** ḍālna }

تاگڑی tagri (اس۔مذ) ریسمان یا نخی کہ اطفال بندہ بدور کمر می بندند۔ زیور زنجیر مانندی کہ بکمر بندند۔

تال tāl (اس۔مث) ۱۔ دستی کہ با آہنگ موزون (موسیقی) زدہ شود۔ ۲۔ (اس۔مذ) حوض۔ استخر۔ برکہ۔

— **دینا** de'na — (مص) دست زدن با آہنگ۔ لحن صحیح موسیقی را ادا کردن۔

بےتال ہونا bay - hona (مص) از آہنگ موسیقی و کوک ساز خارج بودن۔

تالا tāla (اس۔مذ) قفل۔

— **لگانا** lagāna — (مص) قفل کردن۔

— **کنجی** kunji — (اس۔مث) قفل و کلید۔

تالاب talāb (اس۔مذ) استخر۔ حوض بزرگ۔ آبگیر۔ برکہ

تالو taloo (اس۔مذ) سق۔ سقف دہان۔

تالی tali (اس۔مث) ۱۔ کلید۔ ۲۔ کف دست۔ صدای دست زدن۔

— **بجانا** bajāna — (مص) دست زدن کف زدن بطور کنایہ رسوا ساختن

تام جھام tām jhām (اس۔مذ) پالکی۔ تخت روان کہ برشانہ دو مرد حمل میشد۔

تام چینی tām cheeni (اس۔مذ) آہن یا مس لعاب دار۔ظرف لعابی۔

تانا tāna (اس۔مذ) ۱۔تار (در تار و پود پارچہ)۔ ۲۔گرم کردن۔تابانیدن طلا و نقرہ در آتش بمنظور خالص بودن آن۔

— بانا bāna — (اس۔مذ) تار و پود۔اجزای اصلی چیزی۔

تانبا tānba (اس۔مذ) مس۔

تانت tānt (اس۔مث) زہ آلات موسیقی کہ از رودہ حیوان درست کنند۔

تانتا tānta (اس۔مذ) سلسلہ۔ردیف۔قطار صف۔نسل۔

تانسنا tānsna (مص) ۱۔ترسانیدن۔کم غذا دادن گرسنہ نگاہداشتن۔ ۲۔طعنہ زدن۔سرزنش کردن۔بدحرفی کردن۔

تانگا tānga (اس۔مذ) گاری دو چرخہ کہ یک اسب آن را میکشد۔

تاننا tānna (مص) گستردن۔بسط دادن۔ خم بابرو آوردن۔آویختن۔تنیدن۔

تاؤ tāo (اس۔مذ) ۱۔حرارت۔خشم۔غضب۔ پیچ و تاب۔گرمی تند آتش۔ ۲۔یک ورق کاغذ

— آنا āna — (مص) گرم و داغ شدن۔

— پیچ paich — (اس۔مذ) پیچ و تاب۔غم و غصہ۔

— دینا dena — (مص) گرم و داغ کردن۔

— تابیدن۔گداختن۔آب کردن ذوب کردن۔

تاؤ tāoo (اس۔مذ) عمو (برادر بزرگ پدر)۔
تایا tāya

تائی tāee (اس۔مث) زن عمو۔

تب tab (قید) آنوقت۔سپس۔بنا بر آن۔

— بھی bhi — (قید) آنوقت ہم۔حتی آنوقت۔بعدا۔

— تک tak — (قید) تا آن وقت۔

— تو to — (قید) در آنصورت۔

— سے se — (قید) از آن زمان۔از آن بعد۔

— کا ka — (قید) مربوط بآن وقت۔

— ہی hi — (قید) در ہمان لحظہ۔

— ہی سے (قید) از آن بعد۔

تپاک tapāk (اس۔مذ) شوق۔ذوق۔تعصب۔ محبت۔صمیمیت۔ہیجان۔مہربانی۔دلجوئی۔

تپانا tapāna (مص) ۱۔گرم کردن۔داغ کردن۔

۲۔ آزمایش فلز بوسیلهٔ آتش۔

ٹپانا tupāna (مص) دفن کردن بوسیلهٔ دیگری پنہان کردن توسط شخص دیگر۔

تپائی tipāee (اس مث) سہ پایہ۔

تپڑ tappar (اس مذ) تشکچہ از کنف کہ گداها در ہندوستان بر آن نشینند۔

تپسیا tapassya
تپشیا tapashya
(اس مذ) عبادت۔ ریاضت۔ رنج بردن در راه خدا۔

تپک tapak (اس مث) تپش۔ سوزش و تیر کشیدن عضو از درد۔

تپکنا tapakna (مص) تیر کشیدن و سوختن زخم یا عضو بدن از درد۔

تپنا tapna (مص) داغ شدن۔ تابیدن۔ تافتن۔ از غم یا درد سوختن۔ شعله ور شدن۔

تتا tatta (صف) ۱۔ داغ۔ گرم۔ غضبناک۔ خشمگین۔ ۲۔ جسور۔ دلیر۔ شجاع۔

تتربتر tittar bittar (صف) پراکنده۔ پریشان۔ بی ترتیب۔ نامنظم۔

تتلا tetla (صف) الکن۔ لکنت دار۔ کسی کہ زبانش در صحبت بگیرد۔

تتلانا totlāna (مص) حرف س را مثل ث ادا کردن۔ در صحبت لکنت داشتن۔

تتلی titli (اس مث) ۱۔ پروانہ۔ ۲۔ دختر بازیگوش۔ ۳۔ جوان زیبا و خوش لباس۔

تتھا tathā (اس مث) نیرو۔ طاقت۔ توانائی۔

تجنا tajna (مص) ترک کردن۔ ایثار نمودن۔ دست کشیدن از۔

تجوری tijori (اس مث) صندوق آهنی کہ در آن پول و طلا و نقره و اشیاء قیمتی گذارند۔ گاو صندوق۔

تجویز tajveez (اس مث) عقیده۔ قضاوت۔ طرح۔ پیشنهاد۔ تدبیر۔ نقشه۔ اندیشه۔

تجویزنا tajveezna
— کرنا karna
(مص) پیشنهاد کردن۔ طرح کردن۔ نقشه کشیدن۔ اندیشه کردن۔

تجویزی (صف) مطرح۔ پیشنهاد شده۔ پیشنهادی۔

تجھ tujh (ضمیر مفعولی) تو را۔ بتو۔

تجھے tujhay (ضمیر مفعولی) بتو۔ تو را۔

تحریری tehreeri (صف) کتبی۔ نوشته شده۔

تحصیل کرنا tehseel karna
تحصیلنا tehseelna
(مص) بدست آوردن۔ وصول کردن۔ حاصل کردن.

تحصیلدار tehseeldār (اس۔مذ) مامور دولتی که مالیات وصول میکند.

تحصیلداری (اس۔مث) وصول مالیات۔ مأموریت تحصیلدار.

تختی takhti (اس۔مث) تختهٔ مستطیل شکل که دانش آموزان برای نوشتن مشق وغیره در مکتب بکار میبرند۔ تختهٔ کوچک۔ لوح۔ لوح فلزی که بر آن دعا و آیت نگاشته بگردن آویزند.

تدارک tadāruk (اس۔مذ) ۱۔ اقدامی که از کار ناشایسته جلوگیری کند۔ ۲۔ سرزنش۔ بہ تاوان جریمه خواست.

ترارا tarāra (اس۔مذ) سرعت۔ چابکی جست وخیز اسب.

— **بھرنا** bharna (مص) بسرعت رفتن۔ خیز زدن اسب وغیره۔ بشتاب کردن در کار۔ دویدن۔ درکاری مهارت داشتن.

ترآسی tirāsi (عدد) هشتاد و سه.

تراش tarāsh (اس۔مث) برش۔ شکل مدل لباس.

تراشش.

— **خراش** (اس۔مث) شکل برش لباس و مدل لباس، زیبائی لباس

تراشنا tarāshna (مص) تراشیدن، آراستن.

تراشه tarāsha (اس۔مذ) بفتح ش ۱۔ تراشه چوب، قلم وغیره. ۲۔ قطعات متن روزنامه ومجله وغیره که از آن چیده یا بریده شود.

ترانوے tirānway (عدد) نود و سه.

تراوٹ
تراوت tarāwat
(اس۔مث) تازگی۔ سرسبزی۔ طراوت۔ خنکی.

تراہا tirāha (اس۔مذ) سه راهه.

ترائی tarāee (اس۔مث) زمین مرطوب کنار رودخانه.

تربتر tar batar (صف) کاملا تر و خیس.

تربوز tarbooz (اس۔مذ) هندوانه.

تربھون tirbhawn
ترلوک tirloke
(اس۔مذ) عالم۔ جهان۔ کائنات۔ سه عالم که عبارت است از زمین۔ بهشت۔ جهنم.

تُرپائی turpāee (اس۔مث) دوخت۔ بخیه.

تُرپنا turapna (مص) بخیه زدن۔ رفو کردن

ترت turat (قید) فوراً۔ جلدی۔ باعجلہ باشتاب۔

— **پھرت** phurat — (قید) بفوریت۔ بازحمت۔ فوراً۔ سریعاً۔

ترترا turtura (صف) چابک۔ تردست۔ فعال۔ چالاک۔

ترچھا tirchha } (صف) کج۔ مورب۔ معوج۔
ترچھی tirchhi } منحرف۔

— **دیکھنا** daikhnā — (مص) لوچ بودن۔ دو دیدن۔

ترچھی نگاہ سے دیکھنا — nigāh se — (مص) با غضب نگاہ کردن۔

ترس taras (اس۔مذ) ۱۔ دلسوزی۔ رحم۔ ۲۔ خوف از خطا۔

— **کھانا** khāna — (مص) دلسوزی کردن۔ رحم کردن۔ همراهی نمودن با بیچارگان۔

ترسا tarsa (اس۔مذ) ۱۔ یکی۔ ۲۔ زردشتی۔ (صف) ترسو۔ وسواس۔

— **کے دینا** ke dena — (مص) چیزی را کم کم کمی دادن۔ در دادن چیزی اذیت کردن۔

ترسانا tirsāna (مص) مشتاق کردن۔ اذیت کردن۔

برای چیزی ایجاد اشتیاق کردن ولی از آن محروم نگه داشتن۔

ترسٹھ tirsath } (عدد)
ترییسٹھ taraisath } شصت و سه۔

ترسنا tarasna (مص) اشتیاق داشتن۔ آرزو کردن۔ تشنۂ چیزی بودن۔ بامید چیزی که بدست آمدنی نباشد بودن۔

ترقانا tarqāna (مص) ترک کردن۔

ترکاری tarkāri (اس۔مث) سبزیجات خوردنی که معمولاً با گوشت پخته و خورده میشود۔

ترمرا tirmira (اس۔مذ) سیاهی رفتن چشم۔ مگس پران یا جرقہ متحرک که در نتیجۂ خلل در داخل تخم چشم در مقابل چشم ظاهر میشود۔ سرگیجه۔

ترمرے tirmiray (اس۔مذ) سرگیجه۔ سیاهی رفتن چشم۔

ترنگ tarang (اس۔مث) آرزو و شوق۔ سرگراف گوئی۔

ترئی turai (اس۔مث) یک نوع خیار که جزو سبزیجات است۔

تریا tiryā (اس۔مث) زن۔ زوجه۔

— چرتر charittar (اس۔مذ)

— چلتر chalattar مکرزن۔ خدعہ زن

تریاہٹ tiryāhaṭ (اس۔مث) اصرار و استبداد زن۔ لجبازی زن۔

ترپن tarepan (عدد) پنجاہ و سہ۔

تڑاق taṛāq (اس۔مث) صدای شکستن چیز

تڑاک taṛāk سخت۔ صدای ضربہ۔

— پڑاق paṛāq (قید) فوراً بدون تاخیر پی در پی۔

تڑانا tuṛāna (مص) شکستن۔ خرد کردن سبب شکستن شدن۔ از ہم دور ساختن خرد کردن پول۔ گسیختن۔

تڑپ taṛap (اس۔مث) پیچ و تاب از بیقراری۔ اضطراب۔ آشفتگی۔

تڑپانا taṛpāna (مص) باضطراب انداختن۔ بیقرار کردن۔ محروم نگہداشتن از چیز مورد نیاز۔

تڑپنا taṛapna (مص) ۱۔ از بیقراری و اضطراب بخود پیچیدن۔ بی تاب بودن۔ غلتیدن۔ دست و پا زدن۔ زیاد مشتاق بودن۔ ۲۔ مرتعش بودن۔ تپیدن۔

تڑتڑانا taṛtaṛāna (مص) ترکیدن با صدای بلند۔ خشمگین شدن۔ تق و توق صدا دادن۔ ورد کردن۔ گزاف گفتن۔

تڑخنا taṛakna (مص) شکافتہ شدن۔ ترک خوردن۔

تڑقنا taṛaqna ترکیدن۔ منفجر شدن۔ بہیجان آمدن۔ خشمناک شدن۔

تڑکا taṛka (اس۔مذ) طلوع فجر۔

تڑکے taṛkay (قید) سپیدہ دم۔

— ہونا ho'na — (مص) ۱۔ درشکست شدن۔ ۲۔ صبح شدن۔ ۳۔ زیاد کتک خوردن۔ بعلت صدمہ مغزی ظاہر شدن جرقہ ہای متحرک در مقابل چشم۔

تزک tuzak (اس۔مذ) قاعدہ۔ ترتیب۔ انتظام۔ شکوہ و جلال۔ زرگ۔

تسالا tisāla (صف) سہ سالہ۔ دارای سہ سال عمر بمدت سہ سال۔

تسلا tasla (اس۔مذ) طشت یا تغار فلزی برای خمیر و مخلوط کردن مواد خوراکی۔

تسلیم tasleem (اس۔مث) ۱۔ تسلیم۔ تقدیم۔ ۲۔ کرنش۔ تعظیم۔ احترام۔ ۳۔ سلام کردن۔ ۴۔ قبول

— یا تسلیمات بجا لانا ya tasleemāt baja lāna (مص) احترام بکسی گذاشتن۔ سلام کردن۔

تسو tassoo (اس۔مذ) یک ہشتم فوت یا یک اینچ و نیم۔ یک بیست و چہارم یک گز (مقیاس طول).

تشتری tashtari (اس۔مث) پشقاب۔ کوچک۔ نعلبکی.

تعزیر tazeer (اس۔مث) مجازات۔ توبیخ۔ جزا.

تعزیری قوانین۔ (اس۔مذ) قوانین جزا.

تعزیہ taziya (اس۔مذ) شبیہ ضریح امام حسین که با کاغذ و چوب و پارچه و گاهی با نقره و طلا سازند و در دهه محرم در حسینیه ها و تکایا برای زیارت عزاداران گذارند و روز عاشورا آن را در خارج از شهر دفن کنند.

داری (اس۔مث) عزاداری امام حسین در ماه محرم.

تغیر (اس۔مذ) تغییر۔ انقلاب.

— **و تبدل** (اس۔مذ) تغییر و تبدیل.

تک tak (حرف اضافی) تا۔ نزدیک۔ تا حد

تک tuk (اس۔مث) قافیه۔ سخن سنجی۔ حرف بی اساس.

— **بندی** bandi (اس۔مث) سرودن شعر نادرست۔ شعر سبک.

بے تکی bay tuki (صف) نامربوط۔ بی معنی.

تکا tikka (اس۔مذ) ۱۔ یک تکه گوشت۔ تکه۔ قطعه۔ پاره چیزی۔ ۲۔ زائیده شده۔ تولد یافته.

— **بوٹی کرنا** boṭi karna (مص) تکه تکه کردن.

تکا tukka (اس۔مذ) تیری که نوک آن تیز و برنده نباشد پیکان نوک کند.

تکان takān (اس۔مذ) خستگی۔ اضطراب۔ حرکت.

— **چڑھنا** chaṛhna (مص) خسته شدن.

تکرار takrār (اس۔مذ) نزاع۔ مشاجره لفظی۔ بگومگو

تکڑی takṛi (اس۔مث) ۱۔ ترازو۔ میزان.

۲۔ (صف) زن نیرومند.

تکلا takla (اس۔مذ) دوک.

تکلف takalluf (اس۔مذ) تشریفات۔ رعایت آداب معاشرت۔ زحمت۔ ناراحتی۔ ظاهرداری۔ تظاهر.

— **برطرف** bartaraf — تکلف را کنار بگذارید.

— **کرنا** karna (مص) زحمت کشیدن۔ تشریفاتی بودن.

تکلفات مجلس تشریفات و آداب معاشرت.

تکلیف takleef (اس۔مث) زحمت۔ اشکال۔ ناراحتی.

— **اٹھانا** uṭhāna (مص) رنج کشیدن۔ بزحمت بودن.

— **دینا** dena (مص) بزحمت انداختن۔ اذیت کردن.

— کرنا karna — (مص) زحمت کشیدن

تکنا takna (مص) خیره شدن۔ پائیدن۔ نگاه کردن۔ انتظار کسی را کشیدن۔ بانیت بد نگاه کردن۔

تکونیا tikoniya | (صف) مثلثی

تکونا tikona | سه گوشه ای۔

تگڑی tagri (اس۔مث) بند نقره ای یا طلائی که بکمر بندند

تگنا tigna (صف) سه برابر

تل tal (اس۔مذ) ته۔ پائین۔ زیر۔ نشیب۔

— کرنا karna — (مص) در اصطلاح قماربازان پائین آوردن۔ پنهان کردن۔

تل til (اس۔مذ) ۱۔ کنجد۔ ۲۔ خال۔ ۳۔ مردمک چشم ۴۔ ذره۔

— برابر brabar — (صف) مقدار خیلی کم۔

تل tul (صف) مساوی۔ برابر۔ یکسان۔ مانند۔

— بیٹھنا baiṭhna — (مص) مساوی و هموزن شدن۔ راست نشستن۔ امرا و شاهان هند چنان در قدیم رسمی داشتند که هر سال روز تولد در یک کفه ترازو می نشستند و در کفه دیگر طلا، نقره، مس و یا غله وغیره هموزن آنها گذاشته میشد که بصدقه داده میشد.

تلا tala (اس۔مذ) تخت کفش۔

تلے آنا talay āna (مص) پائین آمدن۔ نزول کردن۔ تحت چیزی قرار گرفتن۔ تحت کنترل قرار گرفته پایمال شدن۔

تلے اوپر upar — (قید) یکی بر روی دیگری۔ یکی پس از دیگری۔

تلے بندی (اس۔مث) بیلاق۔

تلا tula (اس۔مث) ترازو۔ میزان۔ میزان (برج)۔

تلاشی talāshi (اس۔مذ) ۱۔ تلاش کننده۔ جستجو کننده۔ ۲۔ (اس۔مث) بازرسی در جستجوی چیز گمشده یا دزدیده شده۔ کاوش۔

تلامذه talāmiza (اس۔مذ) جمع تلمیذ۔ دانشجویان۔ دانش آموزان۔ شاگردان۔

تل چٹا til chaṭa (اس۔مذ) یک نوع ملخ (زنجره)۔

تلچھٹ talchhaṭ (اس۔مث) ته نشین۔ رسوب۔ دُرد۔

تلک talak (حرف اضافه) تا۔ تا زمانی که۔ تا وقتی که۔

تلک tilak (اس۔مذ) علامتی که هندوان از گل رنگ در موقع تاجگذاری شاه و یا شروع کار و اداره بر پیشانی خود گذارند۔

— دھاری dhāri — (اس مذ) کسی کہ نشان تلک بر پیشانی دارد.

تلا tilla (اس مذ) ۱. مطلا۔ لبہ طلائی رنگ پارچہ وغیرہ. ۲. نخ طلائی رنگ.

— کاری (اس مث) تذہیب۔ مطلا کاری.

— دانی dāni — | (اس مث) کیسۂ کوچک جای سوزن و نخ و انگشتانہ.
تلے دانی tillay dāni

تلملانا tilmilāna (مص) مضطرب و ناراحت بودن۔ غم خوردن۔ بیقرار بودن.

تلمیذ talmeez (اس مذ) دانش آموز و دانشجو۔ شاگرد.

تلنا talna (مص) سرخ کردن چیز خوراکی۔ کباب کردن.

تلنا tulna (مص) ۱. وزن شدن. توزین. ۲. تصمیم گرفتن برای انجام کاری.

تلوا talwa (اس مذ) کف پا.

— چاٹنا chātna — (مص) چاپلوسی کردن.

— سہلانا sehlāna — (مص) ریشخند کردن.

— چاپلوسی کردن.

تلوے چھلنی ہونا talway chhalni honā (مص) سخت در زحمت بودن در انجام کاری۔ مسافرت خستگی آور کردن.

تلوار talwār (اس مث) ۱. شمشیر. ۲. مترادف.

— چلانا chalāna — (مص) شمشیر زدن.

— کا گھاؤ ka ghāo — (اس مذ) زخم شمشیر.

— کھینچنا khinchna — (مص) شمشیر کشیدن.

تلی tali (اس مث) قعر چیزی۔ تخت کفش.

تلی tilli (اس مث) طحال. اسپرز.

تم tum (ضمیر) شما.

تماچا tamācha | (اس مذ) سیلی۔
تماچہ tamācha | چک۔ کشیدہ.

تماشا tamāsha (اس مذ) ۱. سیر و سیاحت. ۲. سرگرمی۔ نمایش۔ منظرہ.

— بین bin — | (صفت) ۱. تماشاگر.
تماشبین tamashbin | تماشاچی. ۲. عیاش. بدکارہ.

— دکھانا dikhāna — (مص) ۱. نمایش دادن

بعرض نمایش گذاشتن۔ ۲۔ بکیفر رسانیدن۔

تماشے کی بات tamāshay ki bāt (اس۔ مث) واقعۂ عجیب۔ چیز حیرت انگیز۔

تمتمانا tamtamāna (مص) تابیدن۔ برق زدن۔ از حرارت آفتاب سرخ رو شدن۔

تمتماہٹ tamtamāhat (اس۔ مث) تابش و سرخی صورت کہ از حرارت آفتاب و یا تب بوجود آید۔

تمن tuman (اس۔ مذ) دہ ہزار فوج۔ مخفف تومان
تمندار۔ (اس۔ مذ) فرماندہ تمن (دہ ہزار سرباز)۔

تمنچہ tamancha (اس۔ مذ) ۱۔ تپانچہ۔ پیستول۔ ہفت تیر۔ ۲۔ معشوق کم سن۔

تمہارا tumhāra
تمہاری tumhāri } (ضمیر ملکی) مال شما۔
تمہارے tumhāray

تنازع tanāza (اس۔ مذ) ۱۔ جدال۔ ۲۔ رنجش۔ بغض۔ عداوت۔ نفاق۔

تنبو tanboo
تمبو tamboo } (اس۔ مذ) ۱۔ خیمہ۔ چادر بزرگ۔ خرگاہ۔ سراپردہ۔ ۲۔ نوعی ماہی۔

تنترا tantara (اس۔ مذ) ۱۔ یکی از کتب مقدس ہندو (شاسترا) ۲۔ سحر و جادو۔

تنخواہ tankāho (اس۔ مذ) حقوق۔ دستمزد۔
تنخواہدار (اس۔ مذ) حقوق بگیر۔

تندور tandoore (اس۔ مذ) تنور۔

تندیل tundael (اس۔ مذ) آدم گندہ شکم فربہ۔

تنکا tinka (اس۔ مذ) کاہ۔ تیتہ علف۔ علف۔

— **دانتوں میں لینا** dañton men lena (مص) طلب ترحم کردن۔ التماس کردن۔

— **نہ رہنا** na rehna — (مص) ہمہ چیز را از دست دادن۔ وزو زدہ شدن۔

— **ہو جانا** ho jāna — (مص) لاغر شدن۔

تنکے کا سہارا لینا tinkay ka sahāra lena متشبث شدن بنا چیز۔ کمک کم گرفتن۔

تنکنا tinakna (مص) عصبانی شدن۔ برافروختن۔ خشمناک شدن۔ دلتنگ شدن۔ غضبناک شدن۔

تن من tan man (اس۔ مذ) جان و تن۔ جسم و جان۔

— **دھن** dhan — — (اس۔ مذ) جسم و جان و ثروت۔

-- مارنا māma --- (ا‌ص) از اشتهاء و آرزو جلوگیری کردن ـ ریاضت کشیدن ـ نفس کشتن.

-- سے se --- (قید) از دل و جان ـ با نهایت میل با همه وجود.

-- وارنا wāma -- -- (ا‌ص) برای جانفشانی آماده بودن ـ جسم و جان فدا کردن.

تننا tanna (ا‌ص) گستردن ـ کشیدن ـ دراز شدن ـ کشیده شدن ـ با غرور و تکبر حرکت کردن ـ برپا شدن خیمه وغیره ـ متورم شدن ـ پف کردن.

تنی tani (ا‌س ـ مث) طناب و ریسمان.

تو to (حرف عطف) پس ـ بنابراین ـ در آن صورت ـ آن وقت.

تو بھی to bhi (قید) حتی اگر ـ معذا ـ با هم ـ باز هم.

تو too (ضمیر مفرد مخاطب) تو.

توا tawa (ا‌س ـ مذ) ا ـ تاوه ـ ماهی تاوه. ۲ ـ بشقاب گرامافون.

-- الٹا ulta -- (صفت) سیاه رو ـ سیاه زغال.

توبہ toaba (ا‌س ـ مث) بفتح ب ـ توبه ـ استغفار.

-- توبہ خدا نکند ـ هرگز ـ در موقع اظهار نفرت و انزجار شدید یا تأسف عمیق گفته میشود ـ این کلمه را پس از شنیدن مطلب گستاخانه و بی ادبانه از کسی نسبت بچیزی مقدس نیز بر زبان آرند.

-- تلا کرنا tilla kama -- (ا‌ص) پشیمان شدن ـ واویلا گفتن.

توپنا topna (ا‌ص) پنهان کردن زیر خاک ـ کاشتن ـ دفن کردن.

توتا tota (ا‌س ـ مذ) طوطی.

-- پالنا pālnā -- (ا‌ص) پنهان نگهداشتن مرض بد.

-- چشم (صفت) بیوفا ـ خائن ـ حق نشناس ـ نمک حرام

توتے کی سی آنکھیں پھیرنا tote ki si ānkhen pherna (ا‌ص) بی اعتنائی کردن ـ قطع محبت کردن ـ حق نشناختن ـ حق شناسی نکردن.

توتلا totla (ا‌س ـ مذ) کسی که در صحبت کردن زبانش بگیرد ـ الکن.

توتی tooti (ا‌س ـ مث) مرغ خوش صدا ـ شخص خوش بیان.

— بونا bolna — (مص) قدرت و اختیار بدست آوردن - به اوج شهرت رسیدن - ماهر شدن در کاری یا هنری.

توڑ toaṛ (اس - مذ) ۱. شکست - گسیختگی - ضد - دفاع. ۲. فعل امر از مصدر توڑنا toṛna بمعنی شکستن.

— پھوڑ phoṛe — (اس - مث) شکست - فرو ـ انهدام.

— دینا dena — (مص) شکستن.

— ڈالنا ḍālna — (مص) شکستن و نابود کردن.

— کرنا karna — (مص) مقابله مثل کردن.

— لینا lena — (مص) چیدن گل و میوه از درخت.

توڑا toaṛa (اس - مذ) ۱. کسر - نقصان - کمبود - قحط. ۲. زنجیر طلائی یا نقره ای. ۳. یک نوع رقص بندی. ۴. فتیله تفنگ. ۵. کیسه پول. ۶. قطعه طناب. ۷. فعل ماضی از مصدر توڑنا toaṛna بمعنی شکست.

توڑنا toaṛna (مص) شکستن - پاره کردن - دو پاره قطع کردن - منهدم کردن.

دم توڑنا (مص) محتضر بودن - مردن.

تول toal (اس - مذ) وزن - وزن - استاندارد.

تولائی toalāee (اس - مث) اجرت توزین - اجرت وزن کردن.

تولا tola (اس - مذ) وزنی معادل دوازده ماشه.

تولنا toalna (مص) وزن کردن - تخمین زدن.

تولیا tauliya (اس - مذ) حوله (این کلمه از towel انگلیسی بمعنی حوله است).

تومری taumri (اس - مث) ۱. یک نوع میوه تلخ و دراز که از پوست آن آلت موسیقی سازند. ۲. نی زنگیر ۳. توپی آتشبازی. ۴. پوزه تفنگ. ۵. آلت خون گرفتن حجام که از کدوی کوچک سازند. ۶. کشکول درویش که از کدو سازند. ۷. یک نوع چراغ پیه سوز که از کدو و یا پوست خشک خربوزه سازند.

تونا toona (مص) بچه انداختن حیوان.

توند tond (اس - مث) شکم بزرگ.

توندل tondal } (صفت) کسی که شکم بزرگ دارد.
توندیل tondail }

توندی tondi (اس - مث) ناف.

تونسنا taunsna (مص) داغ شدن در آفتاب.

از حرارت آفتاب بیتاب شدن ۔ مجازاً عطش زیاد داشتن ۔

تھا tha | فعل ماضی بیتاعده از مصدر ہونا hona

تھی thi | (بودن) بود ۔ بودی ۔ بودم ۔

تھاپ thāp (اس ۔ مث) ضربِ خفیف ۔ صدائی کہ از زدن کف دست بہ تنبک یا بجای سخت از آن درآید ۔

تھاپی thāpi (اس ۔ مث) صدای زدن دست نوازش بہ پشت کسی ۔

تھاپا thāpa (اس ۔ مذ) نشان پنجہ یا پای حیوان ۔

تھال thāl (اس ۔ مذ) بشقاب و سینی فلزی ۔

تھالی thāli (اس ۔ مث) بشقاب و سینی کوچک ۔

تھالا thāla (اس ۔ مذ) گودالی کہ اطراف ریشۂ درخت برای آب دادن بان می کنند ۔ گود یا گودال کہ برای غرس درخت کندہ میشود ۔

تھامنا thāmna (مص) نگہداشتن ۔ با دست یا عضوی چیزی را نگہداشتن ۔

تھان thān (اس ۔ مذ) ۱ ۔ طاقہ پارچہ ۔ ۲ ۔ جا ۔ مکان ۔ ۳ ۔ اصطبل ۔ آخور ۔ ۴ ۔ نژاد (اسب وغیرہ) ۔

ــــ میں آنا men āna ــــ (مص) غلط زدن حیوان (اسب) روی زمین ۔

تھانہ thāna (اس ۔ مذ) بفتح ن ۔ کلانتری ۔

تھانیدار thānaydār (اس ۔ مذ) افسر شہربانی

تھانگ thāng (اس ۔ مث) ۱ ۔ کمین گاہ ۔ ۲ ۔ سراغ ۔ نشانی ۔ ۳ ۔ سازش ۔ توطئہ ۔

تھانگی thāngi (صف) ان مخفی شریک دزد و رفیق قافلہ ۔

تھپڑ thappar (اس ۔ مذ) ۱ ۔ سیلی کشیدہ ۔ توگوشی چک ۔ ۲ ۔ وزش باد تند ۔ تند باد ۔ ۳ ۔ پنجہ شیر ۔

تھپکنا thapakna (مص) در نوازش دست بہ پشت کسی زدن ۔

تھپکی thapki (اس ۔ مث) ضربہ ای کہ با کف دست بسر کسی یا سطحی زنند ۔

تھپیڑا thapera (اس ۔ مذ) ۱ ۔ ضربہ ۔ وزش باد شدید ۔ ۲ ۔ سیلی سبک و ملایم ۔

تھرانا tharrāna (مص) لرزیدن از ترس کسی ۔

تھرتھرانا thar tharāna (مص) لرزیدن جنبیدن ۔

مرتعش شدن.

تھرتھری tharthari (اس۔مث) لرزش

تھرتھراہٹ thartharāhaṭ

دہشت۔ارتعاش.

تھکا thaka (صف) خستہ۔کوبیدہ۔بیحال.

— بیل bael — (اس۔مذ) تنبل۔شانہ خالی کن از کار۔بیعار.

— ماندہ mānda — (صف) بسیار خستہ.

تھکان thakān (اس۔مث) خستگی۔فرسودگی.

تکان takān

تھکاوٹ thakāwaṭ

تھکن thakan

تھکانا thakāna (مص) خستہ کردن۔بستوہ آوردن.

تھکنا thakna (مص) خستہ شدن۔فرسودہ شدن۔ واماندہ شدن.

تھگلی thigli (اس۔مث) وصلہ۔تکہ۔قطعہ پیوند.

— لگانا lagāna — (مص) وصلہ کردن۔وصلہ زدن.

تھل thal (اس۔مذ) ا۔زمین۔زمین خشک۔وبی آب و علف۔زمین مرتفع. ۲۔محل جا.

تھم tham (اس۔مذ) ا۔ستون. ۲۔تنہ درخت بوئیژہ درخت موز. ۳۔نوعی شیرینی کہ زنان ہندو آن را بعاً برند. ۴۔فعل امر مفرد از مصدر تھمنا thamna بمعنی تامل کن یا متوقف باش.

— کے ke — — متناوباً.

تھمنا thamna (مص) متوقف شدن۔قطع شدن. تامل کردن.

تھن than (اس۔مذ) پستان گاو و سایر حیوانات.

تھوپنا thoapna (مص) ا۔رنگش کردن. ۲۔تودہ و کپہ کردن. ۳۔جرمی را گردن کسی انداختن. ۴۔نان فطیر و بد پختن.

تھوتھا thotha (صف) ا۔پوک۔توخالی۔کند۔جعلی۔ پالوچ — کرم خوردہ۔خلاف۔مجازاً بی معنی. ۲۔حابہ دم بریدہ شدہ.

تھوتھنی thoothni (اس۔مث) پوز اسب و شتر و امثال آن.

تھوتنی thootni

تھوڑا thoṛa (صف) کم۔کمتر۔مقدار کم۔غیر کافی.

— — (صف) کمی۔مقدار ناچیز۔(قید) کم کم.

تھوڑے دنوں سے thoṛay dinon̲ se

(قید) اخیرا۔ چند روز پیش۔

ــــ سے تھوڑا (صف) بسیار کم۔ خیلی کم۔ بر چه کمتر۔

تھوک thoak (اس۔ مذ) ۱۔ کثیر۔ مقدار زیاد۔ انبار۔ ۲۔ جماعت۔ گروه۔ ۳۔ سند۔ ۴۔ محل تقاطع مرزہا۔ ۵۔ گره فلزی که بر دو سر محور تخت روان زنند۔

فروش faroash ــ (اس۔ مذ) بنکدار۔ عمده فروش۔

تھوک thook (اس۔ مذ) تف۔ آب دہن که بیرون اندازند۔

ــ بلونا bilona ــ (اس) چرت و پرت گفتن۔ بیهوده سخن گفتن۔

ــ دینا de'na ــ (مص) ۱۔ تف کردن۔ ۲۔ ترک کردن۔

ــ کر چاٹنا kar chāṭna ــ (مص) از قول خود برگشتن۔ عهد شکنی کردن۔

ــ لگانا lagāna ــ (مص) شکست دادن۔ آزار رساندن۔

تھوکنا thookna (مص) ۱۔ تف کردن۔ تحقیر کردن۔ ۲۔ لعنت کردن۔ ۳۔ رسوا کردن۔

تھونی thooni (اس۔ مث) ستون۔ ستونی که زیر

طاق یا دیوار گذارند که خراب نشود (پائین نیاید)۔

تھیلا thaela (اس۔ مذ) کیسه بزرگ۔

تھیلی thaeli (اس۔ مث) کیسه کوچک که پول که در جیب گذارند۔

تھیوا theewa (اس۔ مذ) نگین انگشتر۔

تہائی tihāyee (صف) ثلث۔ سومین قسمت از چیزی۔ یک سوم۔

تہ بند	tehband	(اس۔ مذ) لنگ۔ پارچه پیشی که بدور کمر بندند۔
تہمد	tehmad	

تہ پیچ pech ــ (اس۔ مذ) کلاه زیر عمامه۔ عرقچین۔

ــ تیغ کرنا taġ karna ــ (مص) کشتن با شمشیر۔

ــ خانه khāna ــ (اس۔ مذ) زیر زمین منزل۔

ــ و بالا o-bāla ــ (صف) واژگون۔ بهم ریخته۔

تہتر tihattar (عدد) هفتاد و سه۔

تہرا	tihra	(صف) سه برابر۔ سه نوع۔ سه رویه۔
تہری	tihri	

تہس نہس tehes nehes (صف) منهدم۔ زیر و رو۔ تباه و برباد۔ خارت شده۔

تہوار tehwār (اس۔مذ) عید۔جشن اغلب مذہبی۔

تیار tayyār (صف) آمادہ۔مایل۔حاضر۔کامل۔ بالغ۔رسیدہ (میوہ)۔

تیاری (اس۔مث) آمادگی۔ترتیب۔

— کرنا karna (مص) آمادہ کردن و شدن۔ حاضر کردن (و شدن)۔

تیاگ tiyāg (اس۔مذ) ترک۔واگذاری۔

تیاگنا tiyāgna (مص) ترک کردن۔واگذار کردن۔

تیاگی tiyāgi (اس۔مذ) ترک کنندہ۔واگذار کنندہ۔

تیتالیس titālis | تینتالیس taentālis (عدد) چہل و سہ۔

تیپچی taepchi (اس۔مث) شلال۔بخیہ درشت۔ کوک (در دوختن)۔

تیتر teetar (اس۔مذ) کبک۔دراج۔تیہو۔

تیتری teetri (اس۔مث) پروانہ۔کبک مادہ۔

تیتیس teitis | تینتیس tentis (عدد) سی و سہ۔

تیجا teeja (اس۔مذ) روز سوم پس از مرگ کسی کہ در آن روز نذر و پیہ برای شادی روح مردہ دادہ میشود۔

تیرا taira (ضمیر) مال تو (مذکر)۔

تیری tairi (ضمیر) مال تو (مونث)۔

تیرے tairay (ضمیر) مال تو (در حالت جمع) مال شما۔

تیراک taerāk (اس۔مذ۔مث) شناگر۔

تیرانا taerāna (مص) بشنا کردن و واداشتن۔ سبب شناور شدن۔

تیرتھ tirath (اس۔مث) جای مقدس۔زیارتگاہ۔

تیرنا taerna (مص) بشنا کردن۔شناور شدن و بودن۔

تیرہ taira (عدد) سیزدہ۔

تیرھواں tairhwān (صف) سیزدہم۔ سیزدہمین۔

تیس tees (عدد) سی۔

تیسواں teeswān (عدد) سی ام۔سی امین۔

تیسرا teesra (صف) سوم۔سومین۔

تیسرے teesray (صف) سومین۔

تیسری teesri (مونث) سومین۔

تیکھا tikha (صف) ۱۔تندخو۔ ۲۔روشن۔تیز۔ ۳۔دقیق۔زود فہم۔

تیل tail (اس۔مذ) روغن (کہ از دانہ ہای روغنی مثل کنجد۔

بید انجیر وغیرہ گرفتہ میشود).

تیلی taili (صف) عصار (کسی کہ از دانہ ہای روغنی روغن بیگیرد - روغن کش).

تیلن tailan (صف) زنِ عصار روغن کش زن.

تیل (مٹی کا) tail mitti ka (اس - مذ) نفت.

تین teen (عدد) سہ.

— پانچ pānch — (اص) نزاع - جدال - مکابرہ (در فارسی یک و دو است).

تیرہ taira (صف) بفتح ر - پراگندہ - ریختہ پاشیدہ پرو پخش.

تینتالیس taentālis (عدد) چہل و سہ.

تینڈوا taindwa (اس - مذ) پلنگ.

تیور tewar (اس - مذ) نگاہ - سیاہی جلو چشم - حالت مخصوص چشم کہ در نتیجہ اختلال داخلی یا غم و صدمہ روحی باشد.

تیورانا twerāna (مص) گیج شدن - سرگیجہ داشتن بیہوش شدن و افتادن.

تیوری taivri (اس - مث) اخم - عبوسی - شکن در جبین.

— چڑھانا — charhāna (مص) اخم کردن ابرو درہم کشیدن عبوس شدن.
— بدلنا — badalna

★

ٹ

ٹاپ ṭāp (اس۔مث) ۱۔ ضربه ای که اسب با دستهای خود بزمین میزند. ۲۔ سم اسب. ۳۔ صدائی که در راه رفتن یا دویدن اسب از سم آن در میاید. ۴۔ تور ماهیگیری که در آب کم عمق بکار میرود. ۵۔ قسمت انتهائی کلفت میل ورزش.

ٹاپا ṭāpa (اس۔مذ) مرغدان قفس سرپوشیده برای مرغ و خروس.

ٹاپنا ṭāpna (مص) ۱۔ دست و پا بزمین زدن اسب هنگامی که کاه و جو می طلبد. ۲۔ در جستجوی چیزی سرگردان و بیقرار بودن.

ٹاپو ṭāpoo (اس۔مذ) جزیره.

ٹاٹ ṭāṭ (اس۔مذ) کرباس۔ حصیر و یا گونی وغیره که صراف در محل کار خود بر آن می نشیند.

— **باف** (اس۔مذ) زردوز۔ ملیله دوز۔ کسی که روی کفش زردوزی میکند.

— **بافی** (اس۔مث) زردوزی۔ ملیله دوزی.

ٹال ṭāl (اس۔مث) ۱۔ انبار هیزم و علف. ۲۔ زنگ، زنگوله که بگردن گاو و فیل و امثال آن بندند.

— **جانا** jāna — (مص) صرف نظر کردن۔ رد کردن۔ بتعویق انداختن.

— **مٹول** maṭole — (اس۔مث) حیله۔ تعویق۔ طفره.

ٹالا ṭāla (اس۔مذ) تعویق۔ طفره.

— **بالا بتانا** bāla batāna — (مص) طفره زدن. بهانه آوردن.

ٹالنا ṭālna (مص) طفره زدن۔ بتعویق انداختن۔ تاخیر کردن۔ عقب انداختن.

ٹالی ṭāli (اس۔مث) ۱۔ زنگوله. ۲۔ نیم روپیه باصطلاح دلالها.

ٹانٹ ṭānt (اس۔مث) فرق سر۔ سر آدم۔ کله.

ٹانٹھا ṭānṭha (صف) محکم۔ توانا۔ نیرومند۔ هیکل دار۔ قطور.

ٹانچنا ṭānchna (مص) ۱۔ چیزی را با حیله تزویر از تملک کسی خارج کردن. ۲۔ بدام انداختن. ۳۔ راه رفتن

کبوتر با سینہ پیش دادہ در حالت خوشی و طنازی.

ٹانڈا ṭānḍa (اس ـ مذ) ۱. قافلہ. ۲. اسباب و لوازم خانہ ـ مہمان ـ لوازم کہ اسب مخصوصاً فروشندہ غلات. ۳. صنف ـ گروہ سوداگران. ۴. خاندان.

ٹانک ṭānk (اس ـ مث) ۱. وزنی معادل دو ماشہ (۲ و ۳ رتی ratti). تذکر: ہشت برنج معادل یک رتی معادل یک رتی و دوازدہ رتی معادل یک ماشہ است. ۲. حصہ ـ سہم ـ اندازہ.

ٹانکا ṭānka (اس ـ مذ) ۱. بخیہ ـ بست ـ لحیم. ۲. آبگیر یا چاہ یا حوضی کہ در آن آب باران نگہداری میشود ـ آب انبار.

ٹانکنا ṭañkna (مص) ۱. بخیہ زدن ـ وصلہ کردن ـ لحیم کردن ـ بہم چسبانیدن. ۲. ثبت کردن. ۳. بلعیدن ـ فرو دادن.

ٹانکی ṭānki (اس ـ مث) ۱. اسکنہ سنگتراشی. ۲. سوراخ کوچک. ۳. قاش خربوزہ و امثال آن کہ برای آزمایش از آن جدا کنند. ۴. دندانہ ارہ.

ٹانگ ṭāng (اس ـ مث) ۱. پا از کمر تا قوزک یا کف پا ـ لنگ.

ــ **اڑانا** aṛāna (مص) دخالت در کار دیگران کردن. مداخلہ بیجا کردن ـ مزاحمت ایجاد کردن.

ــ **تلے سے نکلنا** talay se nikalna ــ (مص) تسلیم شدن ـ متابعت کردن ـ ناموفق شدن.

ٹانگنا ṭāngna (مص) آویختن ـ معلق کردن ـ آویزان کردن ـ بطور کنایہ بدار کشیدن.

ٹب ṭab (اس ـ مذ) لگن کہ برای شستشو و شستن لباس بکار میرود ـ حوض حمام (این کلمہ انگلیسی tub است).

ٹبر ṭabbar (اس ـ مذ) ۱. خانوادہ ـ اہل و عیال. ۲. مصارف و مخارج خانوادہ. ۳. آمد و اشتغال. ۴. سنگینی و سختی ادارہ کردن.

ٹپ ṭap (اس ـ مث) ۱. صدای چکیدن آب باران و مایع. ۲. (اس ـ مذ) پوشش قسمت فوقانی عمارت ـ طاق گاری.

ٹپا ṭapa (اس ـ مث) صدای چکیدن قطرہ آب یا مایع.

ٹپا ṭappa (اس ـ مذ) ۱. جست ـ پرش. ۲. تیررس ـ فاصلہ

۳۔ پستانہ۔ ۴۔ بلوک۔

— مارنا māma (مص) ۱۔ کوک زدن۔

۲۔ بابی توجہی خواندن۔ سرسری خواندن۔

ٹپس ṭippas (اس۔مذ) زمینۂ آشنائی۔ ارتباط کم۔

ادعای دوستی۔ رابطہ مختصر و ناچیز با کسی یا چیزی۔

— جمانا jamāna — } (مص) بنیاد نہادن۔ رابطہ

— لگانا lagāna — } مختصر پیدا کردن۔

جستجوی وسیلہ کردن۔

ٹپک ṭapak (اس۔مث) صدای چکیدن قطرہ

آب و مایع۔

ٹپکا ṭapka (اس۔مذ) چکہ متوالی آب و مایع

صدای افتادن میوہ رسیدہ از درخت۔

— لگنا lagna — (مص) قطرہ قطرہ چکیدن۔ افتادن

میوہ از درخت۔

ٹپکاؤ ṭapkāo (اس۔مذ) تقطیر۔

ٹپکانا ṭapkāna (مص) تقطیر کردن۔ چکاندن مایع۔

قطرہ قطرہ ریختن۔

ٹپکنا ṭapakna (مص) ۱۔ چکیدن۔ تقطیر شدن۔

۲۔ افتادن میوہ رسیدہ از درخت۔ پدیدار شدن

اثر چیزی۔ تمایل داشتن بطرف کسی۔ الہام شدن

مضمون شعر موقع سرودن آن۔

ٹپنا ṭapna (مص) ۱۔ برجستن۔ ۲۔ نوشانیدن۔

سرپوشش بر چیزی گذاشتن۔ ۳۔ تردید داشتن۔

دو دل بودن۔ ۴۔ جفتگیری کردن۔

ٹٹ پونجیا ṭaṭ poonjya (صف) کسی کہ سرمایہ‌اش

خسارت دیدہ۔ ورشکستہ۔ کم مایہ۔ تاجر تنگدست۔

مجازاً آدم بی استعداد و کم ارزش۔

ٹٹکارنا ṭiṭkārna } (مص) ہو یخ گفتن۔ با صدای

ٹکارنا ṭiṭkārna } مخصوص از دہن گاو و الاغ و

امثال آن راندن۔

ٹٹو ṭaṭṭu (اس۔مذ) ۱۔ یابو۔ اسب کوچک جثہ۔

۲۔ زور۔ نیرو۔ طاقت۔ قوت۔

ٹٹول ṭaṭole (اس۔مث) کورمالی۔ جستجو با لمس

دست۔

ٹٹولنا ṭaṭoalna (مص) کورمالی کردن۔ با لمس

دست جستجو کردن۔

ٹٹی ṭaṭṭi (اس۔مث) ۱۔ چہارچوب یا چوب بست

یا پردہ حصیری کہ برای برپا نگاہداشتن گیاہ و درخت

خوذه مانند تاک بکار میرود ـ واربست ـ حصار حصیری. ۲ـ مستراح (که با حصار حصیری محصور شده باشد.

ـ لگانا lagāna (مص) ۱ـ پرده و حصار حصیری کشیدن ـ واربست برپا کردن ـ محصور کردن. ۲ـ اجتماع کردن.

ٹچا ṭuchcha | (صف ـ مذ مث) پی او رشمند
ٹچی ṭuchchi | پست ـ بیهوده ـ ناچیز ـ

شخص پست و دنی ـ نا قابل.

ٹخنا ṭakna (اس ـ مذ) مفصل قوزک.

ٹڈا ṭiḍḍa (اس مث) ملخ صحرائی.

ٹڈی ṭiḍḍi (اس مث) ملخ (آفت غله).

ـ دل dal (اس مذ) هجوم ملخ (آفت) که بشکل ابر ظاهر میشود.

ٹر ṭar (اس مث) ۱ـ جیغ ـ فریاد. ۲ـ صدای قورباغه. ۳ـ سماجت و لجاجت. ۴ـ خودستائی. ۵ـ نمایشگاهی که بعد از عید برگزار میشود.

ٹرٹر ṭar ṭar (اس مث) ۱ـ صدای قورباغه. ۲ـ یک نوع کلنگ (پرنده). ۳ـ حجت یاوه و بی معنی.

ٹرا ṭarra (صف) ۱ـ یاوه گو ـ وراج. ۲ـ گستاخ.

ٹرا ṭorra (اس ـ مذ) ۱ـ سنگریزه ـ دانه ریزه ـ دانه باروت.

ٹرانا ṭarrāna (مص) ۱ـ پرگفتن ـ تند و بیهوده حجت کردن. ۲ـ غرغر کردن.

ٹرخانا ṭarkāna | (مص) بتعویق انداختن ـ طفره
ٹرکانا ṭarkāna | زدن ـ عقب انداختن.

ٹسر ṭasar (اس مث) ابریشم خام و نامرغوب.

ـ مسر masar ـ (اس مث) تاخیر ـ تردید.

ٹسک ṭasak (اس مث) دردی که در موضع نیش و درد شدید تیر کشنده.

ٹسکنا ṭasakna (مص) حرکت کردن ـ جنبیدن ـ از شدت درد بیقراری کردن.

ٹسنا ṭasna (مص) پاره شدن پارچه و غیره از فشار دادن یا سخت کشیدن آن ـ ترکیدن ـ دریدن.

ٹسوے ṭisway (اس ـ مذ) ۱ـ اشک. ۲ـ اشک تمساح.

ـ بہانا bahāna (مص) گریه کردن ـ گریستن. اشک تمساح ریختن.

ٹک ṭuk (صف) کمی۔ مدت کمی.

ٹکا ṭaka (اس۔مذ) سکہ مسی کم بہا.

— **ساجواب** sa jawāb — (اس مذ) جواب بی ملاحظہ و نامساعد.

ٹکانا ṭikāna (مص) متوقف کردن۔ جا دادن۔ ساکن کردن۔ وا داشتن.

ٹکاؤ ṭikāoo (صف) ثابت۔ غیر متحرک۔ محکم۔ پایدار۔ استوار.

— ṭikāo — ۱۔ پایداری۔ دوام. ۲۔ مسکن۔ منزل.

ٹکٹ ṭikaṭ (اس۔مث) ۱۔ بلیت۔ بلیط۔ (راہ آہن وغیرہ). ۲۔ تمبر پست. (این کلمہ انگلیسی است) ticket.

ٹکٹکی ṭikṭiki (اس۔مث) ۱۔ خیرگی چشم. ۲۔ سہ پایہ فلزی یا چوبی کہ مجرم را بان بستہ شلاقش زنند. ۳۔ پردہ ای کہ با چوب خیزران سازند و جندہ ہا و شہروگان را بر آن گذارند.

— **باندھنا** bāndhana — } (مص) خیرہ شدن
— **لگانا** lagāna — } بچیزی.

ٹکر ṭakkar (اس مث) ۱۔ تصادم۔ ضربت. برخورد کسی یا چیزی بکسی یا چیز دیگر و رقابت.

— **کھانا** khāna — (مص) تصادم کردن بچیزی۔ بچیزی خوردن.

— **لگانا** lagāna — (مص) ۱۔ تصادم کردن۔ با سر زدن۔ سر را بسر کسی زدن. ۲۔ رقابت کردن.

ٹکڑا ṭukṛa (اس۔مذ) ۱۔ تکہ۔ قطعہ۔ جزء۔ ۲۔ رزق و روزی.

— **مانگنا** māngna — (مص) گدائی کردن.

ٹکڑے ٹکڑے ṭukṛay (قید) تکہ تکہ۔ قطعہ قطعہ

ٹکڑی ṭukṛi (اس۔مث) ۱۔ تکہ۔ قطعہ. ۲۔ گروہ۔ جمعیت۔ جوقہ (ارتش).

ٹکسال ṭaksāl (اس۔مث) ضرابخانہ.

ٹکسالی ṭaksāli (صف) ۱۔ ناب۔ خالص. ۲۔ رایج.

— **زبان** zabān } زبان مستند و
— **بولی** boli } فصیح.

ٹکنا ṭikna (مص) ۱۔ ماندن در جائی۔ منزل کردن۔ سکنی گزیدن. ۲۔ دوام داشتن. ۳۔ تحمل و صبر کردن.

ٹکنا ṭakna (مص) ۱۔ بخیہ دار بودن۔ دوختہ بودن. ۲۔ جواہر نشان بودن۔ مرصع بودن.

ٹکور ṭakore (اس.مذ) ۱.ضماد. ۲.کمپرس آب گرم. ۳.ضربہ. ۴.صدای نقارہ.

ٹکورنا ṭakorna (مص) ضماد گرم گذاشتن. با آب گرم شستشو دادن زخم وغیرہ. کمپرس کردن زخم ومحل درد را.

ٹکورا ṭakora (اس.مذ) ۱.صدای طبل ودہل. ۲.انبہ نارس کوچک.

ٹکی ṭikki
ٹکیا ṭikya (اس.مث) ۱.قرص کوچک نان. قوت لایموت. ۲.گلولہ کوچک تنباکو کہ آن را در سر قلیان زیر آتش گذارند.

ٹکے ٹکے بکنا ṭakay ṭakay bikna (مص) خیلی ارزان بفروش رسیدن.

ٹگھلانا ṭighlāna (مص) ذوب کردن. رقیق کردن. حل کردن. آب کردن.

ٹگھلنا ṭighalna (مص) ذوب شدن. رقیق شدن. حل شدن. آب شدن.

ٹلنا ṭalna (مص) ۱.جابجا شدن. از جای اصلی خارج شدن. در رفتن (استخوان وغیرہ). ۲.دور شدن (آفت وبلا) ناپدید شدن. ۳.موکول بعد شدن. بتعویق افتادن.

ٹلوا ṭilwa (اس.مذ) ۱.گرہ چوب. ترک گرہ دار. ۲.صفر. ۳.متملق. چاپلوس.

ٹمٹمانا ṭimṭimāna (مص) نور ضعیف دادن. سوسو زدن شمع وچراغ. نزدیک خاموش شدن بودن.

ٹمٹماہٹ ṭimṭimāhaṭ (اس.مث) نور ضعیف. سوسوی چراغ.

ٹن ṭan (اس.مث) ۱.تُن. وزن ہزار کیلوگرم. (این کلمہ انگلیسی ton است).

ٹن ٹن ṭanṭan (اس.مث) صدای زنگ. دنگ دنگ. طنین.

ٹنا ṭanna (اس.مذ) ساقہ درخت. ساقہ کہ میوہ بان وصل است.

ٹنڈ ṭunḍ (اس.مذ) ۱.دست قطع شدہ. ۲.شاخہ کلفت کہ شاخہ ہای کوچک بخود نداشتہ باشد.

ٹنڈی ṭunḍi
ٹونڈی ṭoonḍi (اس.مث) ۱.ناف. ۲.بازو. ساق دست.

ٹنکار ṭankār (اس.مث) طنین زہ کمان وہر صدای شبیہ بان.

ٹنگنا tangna (مص) آویختہ شدن۔ آویزان شدن.

ٹوپ ṭope / ٹوپا ṭopa (اس۔مذ) کلاہ۔ کلاہی کہ پشت گردن و گوشھا را میپوشاند.

ٹوپی ṭoapi (اس۔مث) ۱۔ کلاہ۔ کلاہک.

۲۔ توری کہ بدہن جانوران شکاری می بندند.

— اچھالنا uchhālna — (مص) اظہار خوشی و مسرت کردن۔ خوشحال بودن.

ٹوٹ ṭooṭ (اس۔مث) شکستگی۔ شکست۔ نقصان.

— پھوٹ phooṭ — (اس۔مث) قطعات۔ اجزاء شکستہ از چیزی.

— پڑنا paṛna — (مص) ہجوم بردن۔ حملہ بر جائی کردن.

— جانا jāna — (مص) شکستن۔ شکستہ شدن.

ٹوٹا toota (صف) شکستہ۔ پایمال شدہ۔ فاسد شدہ.

— پھوٹا phooṭa — (صف) خرد شدہ۔ شکستہ۔ ناقص.

ٹوٹا ṭoṭa (اس۔مذ) خسارت۔ زیان۔ ضرر.

— اٹھانا uṭhāna — (مص) زیان دیدن۔ ضرر کردن۔ خسارت دیدن.

— بھرائی bharāee — (اس۔مث) خسارت پرداختن۔ تاوان خسارت دادن.

ٹوٹکا ṭoṭka (اس۔مذ) ۱۔ تعویذ۔ سحر۔ جادو۔ ۲۔ معالجہ خرافاتی.

ٹوٹنا tootna (مص) ۱۔ شکستہ شدن۔ ترک خوردن۔ ضعیف شدن۔ ۲۔ ہجوم بردن۔ حملہ کردن.

۳۔ جدا و سوا شدن۔ ۴۔ تنزل کردن (قیمت).

ٹوک ṭok (اس۔مث) ۱۔ مانع۔ محظور۔ ۲۔ مزاحمت ممانعت۔ ۳۔ چشم زخم.

— ٹاک ṭāk — (اس۔مث) ۱۔ ممانعت۔ ۲۔ مانع۔ محظور.

ٹوکرا ṭoakra (اس۔مذ) سبد بزرگ.

ٹوکری ṭoakri (اس۔مث) سبد کوچک.

ٹوکنا ṭokna (مص) ۱۔ سوال کردن۔ ۲۔ خطاب کردن بکسی۔ وسط صحبت کسی حرف زدن.

۳۔ منع کردن۔ ۴۔ مبارز طلبیدن۔ ۵۔ (اس۔مذ) ظرف بزرگ برنجی کہ معمولاً آب در آن کنند۔ پاتیل.

ٹولی ṭoli (اس۔مث) ۱۔ جمعیت۔ انجمن۔ گروہ۔ طایفہ۔ ۲۔ قطعۂ بزرگ سنگ۔

ٹونا ṭoana (اس۔مذ) ۱۔ سحر۔ جادو۔ شعبدہ۔ ۲۔ جادوگری۔

ٹونے باز ṭoanay bāz (صف) جادوگر۔ شعبدہ باز۔

ٹونٹ ṭonṭ (اس۔مث) نوک پرندہ۔ منقار۔

ٹونٹی ṭonṭi (اس۔مث) شیر آب و مایع۔ لولہ آفتابہ و امثال آن۔

ٹونگنا ṭoongna (مص) نوک زدن پرندہ و برچیدن دانہ دانہ۔

ٹوہ ṭoh (اس۔مث) جستجو۔ مخفیانہ پاییدن۔

— **لگانا** lagāna (مص) جستجو کردن و پیدا کردن چیزی۔ مخفیانہ بازرسی کردن دنبال جای پای یا نشانی رفتن۔

ٹوہنا ṭohna (مص) جستجو کردن۔ گشتن پی چیزی۔

ٹھاٹ ṭhāṭ | **ٹھاٹھ** ṭhāṭh (اس۔مذ) ۱۔ چهار چوب سقف کہ روی آن را بپوشانند استخوان بندی۔ چوب بست۔ ۲۔ روش۔ ۳۔ لوازم کاری یا چیزی۔ ۴۔ تزیین۔ شکوه۔ آب و تاب۔ شان و شوکت۔ وفور۔

ٹھاکر ṭhākur (اس۔مذ) سردار (لقب)، ارباب۔ راجپوت۔ قومی از هندوان۔ ۲۔ آرایشگر۔ ۳۔ الاہہ۔

ٹھاکرائی ṭhākurāee (اس۔مث) سرداری۔ سروری۔ پیشوائی۔

ٹھاکراین ṭhākurāyan (اس۔مث) ۱۔ زن پیشوا۔ الاہہ۔ خانم۔ ۲۔ آرایشگر زن۔

ٹھالا ṭhāla (صف) بیکار، بی شغل۔

— **پھرنا** phirna (مص) بیکار گشتن۔ بیکار بودن۔

ٹھانسنا ṭhānsna (مص) سفت و سخت کردن۔ چپانیدن۔ با فشار جا دادن چیزی در جائی۔

ٹھاننا ṭhānna (مص) تصمیم گرفتن۔ مصمم شدن۔ ارادہ کردن۔ عزم کردن۔ نیت داشتن۔

ٹھپا ṭhāppa (اس۔مذ) استامپ۔ چاپ۔ باسمہ۔ مهر۔ نشان۔

— **لگانا** lagāna (مص) مهر زدن۔ استامپ زدن۔ نشان گذاشتن۔

ٹھٹھا thattha (اس۔مذ) ۱۔قہقہہ۔۲۔موضوع آسان وسہل۔۳۔شوخی۔مزاح۔

— کرنا karna — (مص) شوخی کردن۔جوک گفتن۔خندہ راہ انداختن۔

ٹھٹھے باز thattay bāz (صف۔اس۔مذ) مزاح۔شوخی کنندہ۔دلقک۔آدم مسخرہ۔

ٹھٹھرنا thitharna (مص) از سرما سرد شدن۔یخ بستن۔منجمد شدن۔بےحس شدن پوست بدن از سرما۔

ٹھٹک thitak (اس۔مث) حالت بہت زدگی یا توقف ناگہانی۔

ٹھٹکنا thitakna (مص) مبہوت شدن از تعجب۔عقب کشیدن۔

ٹھٹھول thathole
ٹھٹول thatole
(اس۔مث) مزاح۔مسخرگی۔دلقکی۔

(صف) مزاح۔مسخرہ۔دلقک۔

ٹھٹھیرا thatera (اس۔مذ) سازندہ ظروف فلزی۔

ٹھٹھیرے ٹھٹھیرے بدلائی thateray thateray badlāee (ضرب المثل) معاملہ بین دو نفر کہ ہر دو در کار خود دقیق و ہشیار اند تذکر: این ضرب المثل معادل شعر ذیل کہ بطور ضرب المثل بکار میرود استعمال میشود

شغال بیشۂ مازندران را
نگیرد جز سگ مازندرانی

ٹھڈی thuddi (اس۔مث) ۱۔چانہ۔زنخ۔۲۔دانہ ای کہ بو دادہ ولی باز برشتہ نشدہ باشد۔۳۔چوب قدت۔

— کا گڑھا ka garha — (اس۔مذ) چاہ ذقن۔چاہ زنخدان۔

ٹھس thas (صف) ۱۔شخص کند ذہن۔۲۔(اس۔مث) صدای شلیک تپانچہ۔۳۔(صف) سخت وسفت جامد۔

ٹھسا thassa (اس۔مذ) ۱۔غرور۔خودنمائی۔۲۔قالب۔استامپ۔مہر سکہ وغیرہ۔

— ڈالنا dālna — (مص) ضرب سکہ۔چاپ کردن۔

ٹھسک thasak (اس۔مث) ۱۔ضربہ
ٹھسکا thaska (اس۔مذ) ۲۔صدای سرفہ۔
۳۔جلال۔شوکت۔بزرگی۔غرور۔افتخار۔

ٹھسکنا ṭhusakna (مص) اشک ریختن ـ گریہ بیصدا کردن.

ٹھسنا ṭhasna
ٹھسنا ṭhusna (مص) پر و لبریز شدن ـ کیپ شدہ ـ بمشکل جا گرفتن چیزی در چیز دیگر ـ جمع شدن آب روان در محلی ـ محکم در جای خود قرار گرفتن چیزی.

ٹھک ٹھک ṭhak ṭhak (اس ـ مث) ۱ـ صدای چکش زدن. ۲ـ نزاع ـ داد و قال ـ وراجی.

ٹھکانا ṭhikāna (اس ـ مذ) ۱ـ مسکن ثابت و دائمی ـ منزل ـ محل مناسب ـ محل مخصوص کار ـ اطمینان ـ مرکز ـ نشانی ـ مقصد ـ حد ـ مرز ـ سرحد.

ٹھکرانا ṭhukrāna (مص) لگد زدن ـ پایمال کردن ـ مجازاً رد کردن.

ٹھکنا ṭhukna (مص) مضروب شدن ـ زدہ شدن ـ فرو رفتن ـ مجازات و تنبیہ شدن ـ مغلوب شدن ـ محبوس شدن ـ زیان دیدن ـ ضرر کردن (در اصطلاح کشتی گیری پشت بزمین شدن (کہ مغلوب شدن است).

ٹھگ ṭhag (اس ـ مذ) راہزن ـ قاطع طریق ـ فردی از دستہ راہزنان کہ زمانی مردم قافلہ یا مسافران را خفہ میکردند یا زہر میدادند.

— **بازی** bāzi (اس ـ مث) فریب ـ خدعہ ـ حیلہ.

— **لینا** le'na (مص) با خدعہ و فریب چیزی بدست آوردن ـ آدم سادہ دل را فریب دادن.

ٹھگا جانا ṭhāga jāna (مص) فریب خوردن ـ گول خوردن ـ مورد خدعہ کسی قرار گرفتن.

ٹھگائی ṭhagāee
ٹھگی ṭhagi (اس ـ مث) خدعہ ـ فریب ـ حیلہ ـ راہزنی.

ٹھگیا ṭhagiya (اس ـ مذ) حیلہ گر ـ شیاد.

ٹھگنا ṭhagna (مص) دزدی و رہزنی کردن ـ حیلہ گری کردن ـ فریب دادن.

ٹھگنی ṭhagni (اس ـ مث) راہزن زن ـ زن حیلہ گر ـ زوجہ ٹھگ.

ٹھلیا ṭhilya (اس ـ مث) کوزہ ـ آبخوری گلی.

ٹھمک ṭhumak (اس ـ مث) چم ـ خرام عشوہ آمیز ـ راہ رفتن با کرشمہ و ناز.

ٹھمکا ṭhumka (صف) پست قد ـ کوچک اندام.

(اس مذ) حرکت عشوہ آمیز در حین رقص۔

ٹھمکنا ṭhumakna (مص) خرامیدن با ناز و عشوہ راہ رفتن۔

ٹھمکی ṭhumki (اس مث) تکان۔ جنبش۔

دینا de'na — (مص) تکان دادن نخ باد بادک موقعی کہ وزش باد کم است یا باد بادک بالا نماند۔

ٹھن ٹھن ṭhan ṭhan (اس مث) صدای زنگ ساعت۔ طنین۔ صدای دینگ دینگ۔

ٹھنٹھنانا ṭhanṭhanāna (مص) صدای زنگ کردن۔ جلنگ جلنگ کردن۔ دینگ دینگ صدا دادن۔

ٹھنڈ ṭhanḍ (اس مث) سردی۔ خنکی۔

ٹھنڈا	ṭhanḍa	۱۔ سرد۔ منجمد۔ خنک۔
ٹھنڈی	ṭhanḍi	۲۔ تازہ۔ ۳۔ بیہوش۔
ٹھنڈے	ṭhanḍay	ساکت۔ خاموش۔ مردہ۔

بیحس۔ ۴۔ سرد مزاج۔ کاسد۔

— **پڑنا** paṛna — (مص) سرد و خنک شدن۔

ٹھنڈی گرمیاں garmiān — (اس) محبت ظاہری۔ شوق خنک۔ عشق ظاہری۔

ٹھنڈک ṭhanḍak (اس مث) سردی۔ خنکی۔ حالت تازگی۔ راحت۔

ٹھنڈے ٹھنڈے (قید) صبح خنکان۔ اوّل بامداد کہ ہوا خنک است۔

ٹھنکنا ṭhanakna (مص) صدا دادن۔ صدای جیرنگ جیرنگ مثل صدای سکہ و قطعہ فلز و امثال صدای دینگ دینگ (مثل صدای زنگ) دادن۔

ٹھنکنا ṭhinakna (مص) لوس لوس گریہ کردن۔ مثل کودک گریستن۔ نق زدن۔

ٹھنگیر ṭhungayr (اس مث) برچیدن دانہ تک تک یا تکہ تکہ خوردن۔ نقل و نبات خوردن۔

ٹھنا ṭhanna (مص) ۱۔ مصمم بودن۔ مقرر بودن و شدن۔ ۲۔ نزاع داشتن۔ نفار داشتن۔

ٹھور ṭhaur (اس مث) جا۔ مسکن۔ محل۔ نشانی۔ پاتوق۔ ملجا۔

— **ٹھکانا** ṭhikāna — (اس مذ) منزل۔ مسکن۔

— **رہنا** rehna — (مص) ۱۔ بطور دائم و ثابت ماندن۔ ۲۔ بیحرکت و ساکت ماندن۔ کشتہ شدن۔

ٹھوڑی ṭhoṛi (اس مث) چانہ۔ زنخدان۔

— تارا tāra (اس مذ) خالی کہ بر چانہ زیبا طبیعی یا مصنوعی باشد۔

ٹھوس ṭhoas (صف) ۱۔ جامد۔ سخت۔ پُرمغز۔ توپر۔ یکپارچہ۔ ۲۔ مدلل۔

ٹہوکا ṭahoka (اس مذ) اشارہ ای کہ با ضربہ ملایم انگشت یا بازو بہ بدن طرف میشود۔

ٹھوکر ṭhokar (اس مث) سنگ یا برآمدگی در جادہ یا جائی کہ پا بآن خورد۔ ضربہ ای کہ از تصادم پا با سنگ یا چیزی دیگر پیدا می آید۔ ضربہ کہ با پا بچیزی یا کسی زدہ شود۔ لگد۔ ضرر۔ آسیب۔

— کھانا khāna (مص) سکندری خوردن۔ تصادم یا مانعی کہ باعث بزمین خوردن شخص شود۔ خسارت دیدن۔

— مارنا mārna (مص) تصادم کردن بچیزی۔ ضربہ زدن۔ قبول نکردن پیشنہاد۔ ترک کردن۔ رد کردن چیزی یا موضوعی با تحقیر۔

ٹھوکنا ṭhokna | ٹھونکنا ṭhonkna (مص) ۱۔ کوبیدن (میخ وغیرہ) بجائی۔ ۲۔ مشت زدن۔ ضربت زدن۔ ضربہ ملایم بعنوان نوازش بر پشت کسی زدن۔ ۳۔ دادخواست علیہ کسی بدادگاہ تسلیم کردن۔

ٹہون ṭahoon (اس مث) (ن غنہ) صدای گریہ کودک نوزاد۔ (در تکلم فارسی اُوَ اُوَ owa owa بیع برو وگویند)۔

ٹھونٹھ ṭhoonṭh (اس مذ) (ن غنہ) شاخ بی برگ درخت۔ دستی کہ پنجہ آن بریدہ شدہ باشد۔

ٹھونٹھا ṭhunṭha (اس مذ صف) (ن غنہ) ترکہ درخت۔ لی چوبی تلیان۔

ٹھونسنا ṭhoonsna (مص) (ن غنہ) چپانیدن۔ بزور جا دادن چیزی در چیز دیگر۔ تحمیل کردن۔

ٹھونگ ṭhoang | ٹھونگا ṭhoanga (اس مذ) (ن غنہ) نوک پرندہ۔ منقار۔

ٹھہرانا thaehrāna | ٹھیرانا ṭhaerāna (مص) متوقف کردن۔ باز داشتن۔ سبب ماندن و توقف کسی شدن۔

ٹھہراؤ ṭhaehrāo | ٹھیراؤ ṭhaerāo (اس مذ) سکونت۔ توقف۔ وقفہ۔

ٹھہرنا ṭhaehrna | (مص) ۱. متوقف شدن.
ٹھیرنا ṭhaerna | ایستادن. باقی ماندن.
مقیم بودن. قطع شدن. ۲. ثابت بودن.
۳. موافقت شدن (در امری).

ٹھیا ṭhiya (اس. مذ) ۱. پشته. برآمدگی. توده (چوب. سنگ وغیره) گپه. ۲. حصار. ۳. جای نشستن. نشستگاه.

ٹھیٹھ ṭhaiṭh | (صف) حقیقی. اصل. ناب.
ٹھیٹ ṭhaiṭ | خالص. بهره بی غل وغش.

ٹھیس ṭhais (اس. مث) ضربه. فشار. گل. تیپائی. تصادم.

— **لگنا** lagna — (مص) تصادم کردن. برخورد کردن. ضربه خوردن.

ٹھیک ṭhek (اس. مث) ۱. تکیه گاه. سکو. ۲. قعر. ته. ۳. پاشنهٔ کفش.

ٹھیک ṭheek (صف) درست. محکم. قوی. صحیح. مرتب. سالم. کامل. دست نخورده. (قید) عیناً. واضحاً.

— **ٹھاک** ṭhāk — (صف) خیلی منظم ومرتب. کاملا درست.

— **کرنا** karna — (مص) ۱. درست کردن. صحیح کردن. ۲. مجازات وتنبیه کردن.

ٹھیکا ṭhaika | (اس. مذ) ۱. مقاطعه. کاری که انجام آن
ٹھیکہ " | بمقاطعه داده میشود. اجاره.
۲. استراحت پس از خستگی.

— **بجانا** bajāna — (مص) زدن دهل یا آلت موسیقی توام با آهنگ آواز.

ٹھیکے پر ṭhaikay par (قید) براساس مقاطعه.

— **دار** dār — (اس. مذ) مقاطعه کار. کنتراتچی.

ٹھیکرا ṭheekra | (اس. مذ) قطعهٔ شکستهٔ کوزه.
ٹھیکری ṭheekri | کندله.

ٹھیکی ṭheki (اس. مث) ۱. چوب یا چیزی دیگر که حمال برای در کردن خستگی موقتاً بار خود را بر روی آن گذارد. ۲. انبار چوب. انبار غله.

ٹھیلا ṭhela (اس. مذ) ۱. چرخ دستی طواف. گاری که آن را با دست میرانند. ۲. هل. فشار. هلو.

ٹھلنا thailna (مص) ھل دادن ۔ با فشار بجلو راندن۔

ٹہل tahel (اس مث) ۱۔ قدم زدن بجلو وعقب۔ قدم زدن بمنظور تفریح۔ ۲۔ خدمت ۔ کار۔ زحمت۔

ـــ کرنا karna ـــ (مص) خدمت کردن ۔ زحمت کشیدن۔

ٹہلنا tahelna (مص) ۱۔ راہ رفتن بجلو وعقب ۔ قدم زدن بالا و پائین۔ ۲۔ بعقب انداختن ۔ بتعویق انداختن۔

ٹہلنی tahelni (اس مث) زن خدمتکار ۔ کلفت ۔ پیشخدمت زن۔

ٹھینگا thenga (اس مذ) ۱۔ انگشت دست ۲۔ چماق ۔ عصا ۔ چوب دستی۔

ٹیپ teep (اس مث) ۱۔ فشار ۔ ۲۔ آواز کشش داہنگ ۔ ۳۔ سفتہ ۔ پتہ طلب ۔ ۴۔ بیت آخر مسدس یا مخمس در شعر ۔ ۵ دستہ ارتش تیپ۔ ۶۔ نوعی زیور کہ روی پیشانی آویزند ۔ ۷ زبدہ منتخب اہل۔

ٹیپنا teepna (مص) ۱۔ فشار دادن ۔ ۲۔ وصول کردن پول ۔ توی جیب گذاشتن پول۔

ٹیرنا terna (مص) صدا کردن کسی با صدای بلند ۔ فریاد کشیدن ۔ جیغ زدن ۔ ۲۔ کوک کردن ساز (آلت موسیقی)۔

ٹیڑھ terh (اس مث) ۱۔ کجی ۔ انحنا ۔ ۲۔ شرارت ۔ غرور ۔ طغیان ۔ نافرمانی ۔ جہالت۔

ٹیڑھا terha		(صف) ۱۔ کج ۔ خم ۔ معوج ۔
ٹیڑھی terhi		ناصاف ۔ شریر ۔ ۲۔ قوزی۔
ٹیڑھے terhay		۳۔ بجوج ۔ ناراضی ۔ مخالف۔

ٹیڑھا پن pan (اس مذ مث) کجی ۔ نقص ۔ لجاجت ۔ مخالفت۔

ـــ بیڑھا berha ـــ (صف) کج و معوج۔

ٹیڑھی کھیر khir ـــ (مص) کار مشکل و سخت۔

ٹیڑی teeri (اس مث) ملخ۔

ٹیس tees (اس مث) ۱۔ دردی کہ در عضو تیر میکشد ۔ ۲۔ تپش۔

ـــ اٹھنا uthna ـــ	(مص) ۱۔ تیر کشیدن عضو
ـــ مارنا mārna ـــ	از درد تپیدن ۔ تپش داشتن۔

ٹیسنا teesna (مص) تیر کشیدن درد ۔ درد کردن

عضو بدن.

ٹیک ṭek (اس مث) ۱- ستون پشتیبان پناه - حامی. ۲- عهد قول - قرار. ۳- اراده. ۴- توده پشته - تپه - مانع.

ٹیکا ṭeeka (اس مذ) ۱- علامت یا خالی که هندوها از گل، رنگ وغیره بر پیشانی یا بین دو ابرو گذارند. این علامت هم برای زینت هم برای تشخیص فرقه ای که شخص بآن تعلق دارد و هم برای دفع چشم زخم بپا شده و هنگام مسافرت، زیارت اماکن مقدسه، ازدواج یا اقدام بکار پر اهمیت گذاشته میشود. ۲- زیور طلا و نقره که بر پیشانی آویزند. ۳- نشانه و اثر آبله که بر پوست یا بازو کوبیده شده باشد.

— **لگانا** lagāna — (مص) آبله کوبیدن.

ٹیکر ṭeekar / **ٹیکرا** ṭeekra (اس مذ) توده - پشته - تپه کوچک - زمین مرتفع.

ٹیلا ṭeela (اس مذ) تپه - پشته - زمین مرتفع.

ٹیم ṭem (اس مث) قسمت سوخته شده فتیله شمع و چراغ - گل شمع.

ٹین ṭeen (اس مث) حلب - قلع - حلبی (این کلمه tin انگلیسی است).

ٹینٹوا ṭintwa (اس مذ) نای - خرخره - حلق.

— **دبانا** dabāna — (مص) خفه کردن. مجازاً عاجز کردن.

ٹیں ٹیں ṭen ṭen (اس مث) صدای نامطبوع و ناشمرده - جیغ طوطی.

— **کرنا** karna — (مص) جیغ کشیدن - صدای نامطبوع در آوردن.

ٹینی ṭinee (صف) ظریف - کوچک جثه - کوچک - ریز اندام. (این کلمه tiny انگلیسی است).

ث

ثابت sābit (صف) صحیح و سالم، محکم۔ معانی دیگر آن ہمان است کہ در فارسی استعمال میشود۔

ثقافت saqāfat (اس مث) فرہنگ ۔ کولتور۔

—★—

ج

جا (فعل امر از مصدر جانا) jāna برو۔رو۔ ۲۔جا۔ محل۔مکان۔

— اترنا utarna — (مص) وارد شدن (از سفر)۔

— پڑنا parna — (مص) ناگہان و بدون خبر قبلی بجائی رفتن۔سرزدن۔

— پھنسنا phansna — (مص) فریب خوردن۔ گول خوردن۔

جاتا رہنا jāta rehna (مص) از بین رفتن۔ رفع شدن۔گم شدن۔مجازاً مردن۔

جاتے جاتے jātay jātay (قید) رفتہ رفتہ۔

— سے se — مناسب۔بجا۔

— ضرور zaroor — (اس۔مذ) مستراح۔توالت۔ بیت الخلا۔

— لینا le'na — (مص) گرفتار کردن۔گرفتن کسی ناگہان از پشت سر۔

— نکلنا nikalna — (مص) بدون قصد بجائی وارد شدن۔رفتن بجائی بطور تصادف و اتفاقی۔

جایداد jāydad (اس۔مؤ) اموال شامل اسباب و اثاثہ منقول یا غیر منقول۔ مجازاً بمعنی محصول کشاورزی و منفعت تجاری۔

اراضی (اس۔مؤ) دارائی ملکی۔

جائزہ jāeza (اس۔مذ) بفتح ز ۱۔آزمایش۔تجدید نظر۔ ۲۔اعلام صحت و سقم چیزی (در حساب) اثاثیہ سپیزی و حساب بجا از رسی۔ ۳۔صلہ۔ہدیہ۔

— دینا de'na — (مص) مورد بازرسی قرار گرفتن۔

— لینا le'na — (مص) آزمایش کردن۔بازرسی کردن (حساب)۔

جاپ jāp | (اس۔مذ) دعائی کہ بیصدا بر لب کنند۔
جپ jap | ورد۔ذکر۔گردانیدن۔تسبیح۔

جاترا jātra | (اس۔مؤ) سفر زیارت۔مسافرت۔
یاترا yātra | حرکت دستہ جمعی زوار۔

جاتری jātri (اس.مث) زایر-زوار.
یاتری yātri

جاٹھ jāṭh (اس.مذ) تنگ و محور آسیاب که فشار بروارد روغن یا شکر میدهد

جاڑا jāṛa (اس.مذ) سرما-زمستان.

— چڑھنا charhna — (مص) از سرما لرزیدن.
سرما خوردگی داشتن.

— لگنا lagna — (مص) احساس سرما کردن.
از سرما لرزیدن.

جاکڑ jākaṛ (اس.مذ) خرید مشروطی که اگر خریدار چیز خریده شده را نخواست برگرداند بفروشنده.

جاگ jāg (اس.مث) ۱-شب بیداری. ۲-شماته ساعت که زنگ میزند.

— اٹھنا uṭhna — (مص) از خواب پریدن-ناگهان بیدار شدن.

جاگنا jāgna (مص) بیدار شدن از خواب-شب بیداری کردن.

جاگیر jāgir (اس.مث) تیول-دهکده یا قطعه زمین که از طرف دولت و یا پادشاه باشخاص واگذار میشد.

جال jāl (اس.مذ) ۱-تور (بگیر و صیاد) دام-تله.
۲-شبکه. ۳-زره.

— بچھانا bichhāna — (مص) ۱-دام گستردن-دام گذاشتن-تور انداختن.
— پھیلانا phaelāna —
۲-خدعه کردن-فریب دادن.

جالا jāla (اس.مذ) ۱-تار عنکبوت. ۲-آب مروارید چشم. ۳-تور بارکش که در آن کاه یا میوه وغیره کشند و از جائی بجائی حمل کنند.

جالی jāli (اس.مث) تور-شبکه-پارچه توری-مشبک-تخته چوبی یا گلی و یا فلزی سوراخ سوراخ.

جامہ تلاشی jāma، talāshi (اس.مث) بالفتح بازرسی و تفتیش لباس کسی برای یافتن چیز مخفی شده در آن-کاوش لباس کسی.

جامدانی jāmdāni (اس.مث) ۱-پارچه نازک که بر آن گل و بوته دوخته شده است.
جامہ دان jāmedān
۲-چمدان-صندوق رخت-چمدان کوچک.

جامن jāman (اس.مث) ۱-میوه ای که مانند انگور درشت و نیلی رنگ است وطعم شیرین لذیذ دارد.
۲-مایع ترشی که برای بستن ماست در شیر ریزند.

جامہ زیب jāma zebe (صف) بتج مردی جوان شخصی کہ در ہر نوع لباس باو میاید۔ کسی کہ در ہر نوع لباس زیبا بنظر میاید.

جان jān (اس۔مث) ۱۔ بمعانی کہ در فارسی دارد.
۲۔ فعل امر مفرد از مصدر جانا jāna (دانستن) بدان. ۳۔ اطلاع۔ آگاہ بخبر.

بوجھ کر bujh kar — دیدہ و دانستہ، عمداً.

بھاری ہونا bhāri ho'na — (اص) از زندگی سیر شدن.

پر کھلنا par khelna — (اص) خود را بخطر انداختن۔ کار خطرناک کردن.

پہچان pehchān — (اس۔مث) آشنائی. واقفیت.

پڑنا paṛna — (اص) تازگی حاصل شدن. سبزہ و شاداب شدن۔ فرج دست دادن.

— توڑنا tuṛna — (اص) کوشش فوق العادہ کردن۔ جانفشانی کردن.

— جوکھوں jokhon — } (اس۔مث) خطر جانی.
— جوکھم jokham — }

— جوکھوں میں ڈالنا men ḍālna — — (اص) خود را بخطر انداختن۔ کار خطرناک کردن.

— چرانا churāna — (اص) از زیر بار مسئولیت شانہ خالی کردن۔ از خطر جستن۔ خلاصی یافتن.

— چھڑکنا chiṛakna — (اص) برای کسی خود را بخطر انداختن۔ با جدیت کامل تمام کاری را انجام دادن۔ فریفتہ شدن۔ عشق و محبت فوق العادہ اظہار کردن.

— سے جانا se jāna — (اص) مردن۔ فوت شدن۔ جان سپردن.

— کو رونا ko rona — (اص) سخت گریستن۔ آرزوی مرگ کردن.

— کھانا khāna — (اص) اذیت کردن۔ مزاحم بودن.

— کے لالے پڑنا ke lale paṛna — (اص) از زندگی مایوس شدن۔ امید حیات قطع شدن.

— لیوا laiwa — (صف) مہلک.

— مارنا mārna — (اص) زحمت زیاد کشیدن.

جانا jāna (اص) رفتن۔ حرکت کردن۔ گذشتن.

جانے دو jāne do (فعل امر) ولش کن۔ بگذار برود۔ فکر شرا کن۔

جانچ jānch (فعل امر از مصدر جانچنا

jānchna (آزمودن) بمعنی پیمانہ‌های آزمایش

کن۔ ۲۔ (اس۔مذ) آزمایش۔ تقویم قیمت۔

جانچنا jānchna (مص) آزمایش کردن۔ آزمودن۔ امتحان کردن۔ بررسی کردن۔

جانگ jāng | (اس۔مذ)

جانگھ jāngh | زانو۔ران۔پا۔

جانگر jāngar | قلم پا۔

جانگر توڑنا turna — (مص) زحمت زیاد تحمل شدن۔

جانگلو jāngloo (صفت) جنگل۔ وحشی۔ بی شعور۔ ابلہ۔

جاننا jānna (مص) دانستن۔ درک کردن۔ فہمیدن۔ اطلاع داشتن۔ شناختن۔ باور کردن۔ تصور کردن۔ فکر کردن۔

(اس۔مذ) دانش۔ اطلاع۔ درک۔

جب jab (قید) وقتی کہ۔ بمعنی اینکہ۔ درصورتی کہ

— تک tak — (قید) تا وقتی کہ۔ تا دام کہ۔

— سے se — (قید) از آن وقت۔ از زمانی کہ۔

جبھی jabhi (قید) ہمان وقت۔

— تو to — (قید) از آن جہت۔ بنا بر آن۔ لذا۔

جبری بھرتی jabri bharti (اس۔مث) استخدام اجباری در ارتش۔

جبڑا jabṛa (اس۔مذ) فک۔

جبھا jabha (اس۔مذ) جبڑا را ببینید۔

جپ jap (اس۔مذ) ورد۔ ذکر و دعا۔ گرداندن دانہ‌های تسبیح با ذکر یا دعا۔ سحر۔ پرستش۔

— کرنا karna — (مص) ورد خواندن۔ ذکر گفتن۔

جپنا japna (مص) تسبیح گردانیدن۔ آہستہ بذکر نام خدا مشغول بودن۔ ذکر گفتن۔ ورد خواندن۔ ورد بمعنی نام خدا و رب النوع را یاد کردن۔

جت jut (مص) متصل۔ متفق۔ متحد۔ وابستہ۔ بہم بستہ۔

جتانا jatāna | (مص) اعلام کردن۔ آگاہ کردن۔

جتلانا jatlāna | تذکر دادن۔ اشارہ کردن۔ نشان دادن۔

جتانا jitāna | (مص) موجب برندہ شدن کسی در

جتوانا jitwāna | بازی وغیرہ شدن۔

جتاؤ jutāo (صف) زمین قابل کشت و زرع.

جُتائی jutāee (اس۔مث) عمل شخم زدن. کشاورزی۔ زراعت.

جتن jatan (اس۔مذ) ۱۔ کوشش. ۲۔ پشت کار. ۳۔ چارہ علاج۔ تدبیر.

جُتنا jutna (مص) شخم و گاو آہن بستن گاو و اسب وغیرہ۔ شخم زدہ شدن زمین.

جتنا jitna | (قید) ہر چقدر۔ ہر قدر۔
جتنی jitni | ہر چند تا۔ ہر چند۔
جتنے jitnay | ہر مقدار.

جتنی دیگ اتنی ہی کھرچن jitni deg utni hi khurchan (ضرب المثل). معادل ضرب المثل، ہر چقدر پول بدہی ہمانقدر آش میخوری.

جتنی دولت اتنی مصیبت jitni dowlat utni musibat (ضرب المثل) ہر کہ بامش بیش برفش بیشتر.

جُتھا jatha (اس۔مذ) گروہ۔ جمعیت۔ دستہ۔ ہیئت.

جتیانا jutiāna (مص) لگد زدن با لنگ کفش (کفش خفت دادن است).

جٹا jaṭa (اس۔مث) موی ژولیدہ و گرہ خوردہ و درہم برہم.

— **دھاری** dhāri (صف) ژولیدہ مو۔ درویش ہند کہ موی سرش دراز و ژولیدہ است۔ جوگی.

جُٹنا jutna (مص) متحد شدن۔ ملحق شدن۔ ہم پیوستن۔ ہم بستہ شدن۔ ہم آمدن۔ چسپیدن.

جٹھائی jiṭhāi (اس۔مث) زن برادر ارشد شوہر یک زن.

ججمان jajmān (اس۔مذ) ۱۔ کسی کہ متصدی قربانگاہ است و مراسم آن را سرپرستی میکند. ۲۔ کسی کہ حق انجام پیشہ یا کاری را دارد مثل رختشوی۔ آرایشگر، گلفروش وغیرہ.

جچا jacha (صف) آزمایش شدہ۔ ثابت شدہ.

— **تلا** tula (صف) توزین و اندازہ گرفتہ شدہ.

جچائی jachāee (اس۔مث) آزمایش۔ امتحان۔ بررسی.

جچّا jachcha (اس۔مث) زائو۔ زن تازہ زائیدہ.

جچنا jachna (مص) تخمین شدن۔ تقویم شدن.

آزمایش شدن.

جدھر jidhar (قید) ہرجا، ہر جائی کہ.

— **تدھر** tidhar - (قید) اینجا و آنجا.

— **جلتا دیکھیں ادھر تاپیں** jalta dikhen udhar tāpen (ضرب المثل) لوحار لنجان. کسی کہ باقتضای زمان و مکان تغییر رای میدہد.

جراب jurāb (اس مث) جوراب.

جڑ jar (اس مث) ریشہ، بیخ - اصل بنیاد - اساس - شالودہ.

— **جمانا** jamāna — (مص) بنیاد نہادن - قائم کردن - شالودہ ریختن - پایہ و اساس نہادن.

جڑاؤ jarāo (صف) مرصع - جواہر نشان.

جڑاول jarawāl (اس مث) لباس زمستانی - لباس گرم.

جڑانا jarāna (مص) سبب و موجب پیوستن شدن - نشاندن جواہر بوسیلہ کسی.

جڑائی jarāee (اس مث) اجرت نشاندن جواہر - اجرت ترصیع - عمل نشاندن جواہر.

جڑنا jarna (مص) نشاندن نگین بجای آن در انگشتر. پیوستن، متصل شدن.

چسبیدن متحد شدن

جڑوان jurwān (اس مذ) توام، دوقلو، یک جفت.

جڑوانا jurwāna (مص) ۱. موجب پیوست و ملحق شدن گردیدن. ۲. چیزی را ترمیم کردن.

جڑوائی jurwāee (اس مث) چسبیدگی. الحاق - الصاق - اتصال.

جڑیا jarya (اس مذ) جواہر فروش - جواہر تراش.

جزبز jizbiz (صف) خشمگین - متغیر - آزردہ خاطر.

جس jis (وجہ وصفی) کہ او را - کہ او - کہ آن - ہر.

— **پر** par - (قید) کہ بر آن.

— **پر بھی** bhi — (قید) با وجود.

— **جس** jis jis (قید) ہر یک از انسان، ہر شخص.

— **جگہ** jaga - (قید) بفتح گ - ہرجا، جائی کہ.

— **طرح** tarah - (قید) ہر طور، بہر نحو.

— **طرف** taraf - (قید) ہرجا - بہر طرف.

— **قدر** qadar — (قید) ہر اندازہ.

— **کا، کی** ka-ki — (قید) مال ہر کس - متعلق بہر کسی - متعلق بچیزی.

— **وقت** waqt — (قید) ہر وقت.

جسکا کھائے اسکا گائے jiska khāay us ka gāay (ضرب المثل) شخص از کسیکہ نکی دید تعریف او را میکند.

جسکے ہاتھ ڈوئی اسکا سب کوئی jis kay hath ḍoi uska sab koi (ضرب المثل) سخاوتمند دوست زیاد دارد.

جسکی لاٹھی اسکی بھینس jiski lāṭhi uski bhaiṇs (ضرب المثل) الحق لمن غلب. حق با قوی است.

جفاکش (صف) رنجبر. زحمتکش. متحمل مشقت وسختی.

جفاکفا kafa — (اس) مشقت. مصیبت. رنج.

جکڑ جانا jakaṛ jāna (مص) سخت و سفت شدن. سخت بستہ و غلیظ شدن. محکم و فشردہ بہم شدن.

جگ jag (اس. مذ) ۱. دنیا. جہان. کائنات. عالم. ۲. کوزہ. آبخوری. در این معنی ماخوذ از jug انگلیسی است.

— **بیتی** biti — (اس. مث) سرگذشت جہانیان.

جگ jug (اس. مذ) زمان. عصر.

— — (قید) ہمیشگی. ابدیت. مداومت.

جگالی jugāli (اس. مث) نشخوار. نوشخوار.

— **کرنا** karna — (مص) نشخوار کردن.

جگانا jagāna (مص) ۱. بیدار کردن. ۲. بلند کردن. برداشتن. خبردار کردن.

جگت jagat (اس. مذ) دنیا. جہان. عالم. مخلوقات.

جگت jugat (اس. مث) ۱. ارتباط. اتحاد. موافقت. ۲. طرح. روش. تدبیر. ۳. لطیفہ. نغز.

باز (صف) لطیفہ گو. بذلہ گو.

جگتی jugti / **جگتیا** jugtiya (صف) حقہ باز. حیلہ گر. زیرک. محیل.

جگجگانا jagjagāna (مص) تابیدن. درخشیدن.

جگجگاہٹ jagjagāhaṭ (اس. مث) درخشش. درخشندگی. تابش.

جگرا jigra (اس. مذ) جرأت. شہامت. جسارت. نیرومندی. پردلی.

جگر کاوی (اس. مث) مشقت. رنج. محنت. زحمت.

جگمگ جگمگ jagmag jagmag (صف) درخشان۔ تابان۔ تابنده۔

جگمگا jagmaga (اس۔مذ)
جگمگاہٹ jagmagāhaṭ (اس۔مث)
تابش۔ درخشندگی۔ شکوه۔

جگمگانا jagmagāna (مص) درخشیدن۔ برق زدن۔ تابیدن۔ خیره کردن چشم۔

جگنو jugnoo (اس۔مذ) کرم شب تاب۔

جگہ jaga (اس۔مث) بفتح گ۔ جا۔ محل۔ فضا۔

— — همه جا۔ جابجا۔ اینجا آنجا۔

جُل jul (اس۔مذ) فریب۔ گول۔ حیله۔

— **دینا** de'na (مص) فریب دادن۔ گول زدن۔

— **باز** bāz (صف) فریبکار۔ گول زن۔

— **میں آنا** men āna (مص) فریب خوردن۔ گول خوردن۔

جَل jal (اس۔مذ) آب۔

— **پان** pān (اس۔مذ) صبحانه۔ غذای سبک و ساده۔ ناشتائی۔

— **ترنگ** tarang (اس۔مذ) فنجانهای چینی یا ظروفی که پر آب کنند و با چوب بر آن زنند تا صدای موسیقی در آید۔

— **تھل** thal (اس۔مذ) زمین پر آب۔ برکه۔

— **اٹھنا** uṭhna (مص) شعله ور شدن۔ آتش گرفتن۔ سوختن۔

— **مرنا** marna (مص) از سوختگی بدن مردن۔ مجازاً از شدت حسد مردن۔

جلا jala
جلی jali
جلے jalay
(صف) سوخت۔ سوخته۔

جلا بھنا bhuna (صف) غضبناک۔ خشمگین۔ رنجیده۔

جلے تن tan (صف) زود رنج۔ مجازاً حسود۔

جلاپا jalāpa (اس۔مذ) ۱۔ سوزش۔ رنج۔ ملال۔ ۲۔ حسد۔ بغض۔ عداوت۔ خشم۔

جلالی jalāli (صف) دارای غیظ و غضب۔ غضبناک۔ خشمگین۔ خشناک۔

جلانا jalāna (مص) سوزاندن۔ روشن کردن (شمع و چراغ و امثال آن)۔ آتش زدن۔ مجازاً حسادت برانگیختن۔

جلانا jilāna (مص) احیا کردن ۔ سبب و باعث زیستن شدن ۔ زندہ کردن ۔ حیات بخشیدن ۔

جلاب julāb (اس ۔ مذ) مسہل ۔

۔ لگ جانا lag jāna ۔ (مص) از ترس و وحشت تغوط کردن ۔ (ریدن) ۔

جلاہا julāha (اس ۔ مذ) جولاہہ ۔
جلاہہ julāha (بفتح ھ) ۔

جلجلانا jaljalāna (مص) خشمگین شدن ۔ بغضب آمدن ۔ غضبناک شدن ۔

جلجلاہٹ jaljalāhat (اس ۔ مث) خشم ۔ غضب ۔ اوقات تلخی ۔

جلق jalaq (اس ۔ مث) استمنا ۔ جلق ۔

جلقی jalaqi (صف) کسی کہ عادت باستمنا دارد ۔ کسی کہ استمنا میکند ۔ جلق زن ۔

جلن jalan (اس ۔ مث) ۱ ۔ سوختگی ۔ سوزش ۔ حرارت ۔ داغی ۔ ۲ ۔ رشک ۔ حسد ۔

جلنا jalna (مص) سوختن ۔ شعلہ ور شدن ۔ روشن بودن ۔ مشتعل بودن ۔ مجازاً بخشم آمدن ۔ رنج بردن ۔

جلے پر نون چھڑکنا jalay pa nooṇ — chhiṛakna (مص) نمک بر زخم کسی پاشیدن ۔ از رنج و مصیبت کسی شاد شدن ۔

جلی کٹی سنانا jali kaṭi sunāna (مص) صحبت نیشدار کردن ۔ جزک دادن ۔ شماتت کردن ۔

جلندر jalandar
جلندھر jalandhar (اس ۔ مذ) استسقاء ۔

جلو jilau (اس ۔ مث) ۱ ۔ دہنہ اسب ۔ ۲ ۔ اسب کتل ۔ یدک ۔

جلوانا jalwāna (مص) سبب و موجب سوختن شدن ۔

جلوس jaloos (اس ۔ مذ) ۱ ۔ نشست بر تخت سلطنت ۔ ۲ ۔ جلال و شکوہ ۔ ۳ ۔ حرکت دستجمعی مردم در خیابان بمناسبت خاصی ۔

جلوسی (صف) منسوب بتخت سلطنت نشستن پادشاہ ۔ سالی کہ از تاریخ نشستن پادشاہ بتخت سلطنت حساب میشود ۔

جلیبا jaleba (اس ۔ مذ) ۱ ۔ توت ۔ شاہ توت ۔ توت سیاہ ۲ ۔ قرص بزرگ زلوبیا (شیرینی) ۔

جلیبی jalibi (اس مث) زولبیا (شیرینی).

جم jam (اس مذ) عزرائیل ـ ملک الموت (این کلمه هندی است).

ــ جانا ــ jāna (مص) پیوستن ـ چسبیدن.

جمانا jamāna (مص) منجمد کردن ـ بسته کردن ـ ترتیب قرار دادن ـ بهم پیوستن ـ چسباندن.

جماؤ jamāo (اس مذ) انجماد ـ بستگی ـ پیوستگی.

جماوٹ jamāwaṭ (اس مث) نصب و نشست چیزی در جائی یا چیزی دیگر.

جماہی jamāhi | جمائی jamāee (اس مث) خمیازه ـ دہن دره.

ــ لینا ــ le'na (مص) خمیازه کشیدن ـ دہن دره کردن.

جمعدار jamadār (اس مذ) سرگروهبان.

جمعرات jumarāt (اس مث) پنجشنبه.

جمگھٹ jamghaṭ (اس مذ) جمعیت ـ گروه ـ دسته از مردم ـ انبوه ـ ازدحام.

جمنا jamna (اس مث) ۱. نام رودخانه ای در شمال شبه قاره نزدیک دهلی. ۲. مص ۱. جوانه زدن ـ ریشه دواندن ـ ثابت شدن. ۲. منجمد و بسته شدن ـ متحد شدن ـ محکم شدن.

جموٹ jamooaṭ | جمواٹ jamoowaṭ | جموٹ jamoṭ (اس مذ) بنیاد و شالوده یک چاه ـ مراسمی که در بنیاد گذاردن و افتتاح چاه ادا میشود.

جنانا janāna (مص) ۱. ماما گری کردن ـ کمک بزا و وضع حمل کردن. ۲. بوجود آوردن.

جنائی janāee (اس مث) ماما ـ قابله.

جنتر jantar (اس مذ) ۱. افزار ـ آلت ـ آلت موسیقی. ۲. رصدخانه.

ــ منتر ــ mantar (اس مذ) شعبده بازی ـ جادوگری ـ سحر.

جنتری jantri (اس مث) ۱. تخته فلزی سوراخدار که فلز گداخته یا نرم را از سوراخ آن بگذرانند تا سیم و مفتول ساخته شود. ۲. تقویم. ۳. شعبده باز.

ــ میں کھینچنا ــ men khinchna (مص) گذراندن فلز مذاب از سوراخهای جنتری برای ساختن سیم و یا برطرف کردن کجی و گره و انحنا آن.

مجازاً بمعنی تربیت کردن و براہِ راست ہدایت کردن شخص منحرف و خطا کار.

جنچنا janchna (مص) تخمین شدن. آزمایش شدن.

جنگل jan̲gal (اس. مذ) ۱. جنگل. ۲. زمین بایر. صحرا. ۳. مرتفع. ۴. شکارگاہ شاہی.

جنگلی jan̲gli (صف) بسکون گ. وحشی. تربیت نایافتہ.

جنگلا jan̲gla (اس. مذ) حصار. نردہ.

جنگی بیڑا jan̲gi baiṛa (اس. مذ) سفاین جنگی.

— **لاٹ** lāṭ — (اس. مذ) فرماندہ نیروی دریائی. ۲. فرماندہ کل قوا.

جنم janam (اس. مذ) ولادت. عمر. ہستی. اصل.

— **اشٹمی** ashṭami — (اس. مث) روز تولد کریشنا کہ ہندوان آن را جشن میگیرند.

— **بھوم** bhoom (اس. مذ) مسقط الراس. وطن. میہن.

— **پتری** pattri — (اس. مث) طالع. سند ولادت از لحاظ سعد و نحس بودن ساعت و روز تولد کہ حالت و وضع عمر و زندگی شخص را معین میکند.

— **لینا** le'na. (مص) متولد شدن. زائیدہ شدن.

جننا janna (مص) زائیدن.

جنواسا janwāsa (اس. مذ) محل مخصوص در خانہ عروس کہ شب زفاف داماد و ہمراہانش در آن پذیرائی میشوند.

جنوائی janwāee (اس. مث) دستمزد دایہ. حق الزحمہ قابلہ.

جنہیں jinhen̲ (حرف عطف) کہ آنہا را. کہ بانہا.

جو jo (وجہ وصفی) کسی. آنچہ.

— **کچھ** kochh — (قید) ہر اندازہ. ہر قدر. ہر چقدر.

— **کوئی** koi — (قید) ہر کسی. ہر کس.

— **ہو سو ہو** ho so ho — (اص) ہرچہ باداباد.

— **چڑھیگا سو گریگا** chaṛhega so gerega (ضرب المثل) فوارہ چون بلند شود سرنگون شود.

— **گرجتے ہیں وہ برستے نہیں** garajtay hein̲ vo barastay nahin (ضرب المثل) از آن نترس کہ ہاو ہو دارد. از آن بترس کہ سر بتو دارد.

— **ھانڈی میں ہوگا وہی نکلیگا** — hānḍi —

men hoga vohi niklega

(ضرب المثل) از کوزه همان برون تراود که در اوست.

جوا jooa (اس۔مذ) قمار بازی۔ قمار.

— خانه (اس۔مذ) بفتح ن۔ قمارخانه.

— کھیلنا khelna — (مص) قمار کردن۔ قمار بازی کردن.

جوآ joo'ā (اس۔مذ) یوغ.

جواب ده (صف) مسئول۔ ملزم.

جواب دہی (اس۔مث) مسئولیت۔ الزام۔ دفاع در دادگاه.

— نامه (اس۔مذ) قطعهٔ پارچه‌ای که بر آن سوالات دو ملک نکیر و منکر نوشته شده و بر روی کفن میت گذاشته میشود.

جوآر joār (اس۔مث) ارزن هندی.

جواری jawāri (اس۔مث) زهی که زیر سیمهای آلت موسیقی بر روی پل و روی کاسه قرار داد.

جوالا jvāla (اس۔مث) شعلهٔ آتش۔ حرارت.

— مکھی mukhi — (اس۔مث) کوه آتش فشان.

جوانی چڑھنا jawāni charhna (اص) بسن بلوغ رسیدن۔ بالغ شدن.

— ڈھلنا ḍhalna — (مص) شروع دوره کهولت عمر۔ ابتدای پیری انسان پیر شدن.

جوبن joban (اس۔مذ) ۱۔ جوانی۔ آغاز جوانی. ۲۔ زیبائی۔ جمال۔ قشنگی.

— پر آنا par āna — (مص) شکفتن۔ بسن بلوغ رسیدن۔ زیبائی کامل یافتن.

جوت jot (اس۔مث) ۱۔ روشنائی۔ نور۔ شعاع۔ پرتو. ۲۔ تسمه یوغ که بگردن گاو بندند۔ طناب بند. ۳۔ کاشت۔ شخم۔ زمین مزروع.

— بتی کرنا batti karna — (مص) روشن کردن شمع (در معبد).

جُوتا joota (اس۔مذ) کفش۔ پا افزار.

جُوتا jota (اس۔مذ) زارع۔ کشاورز.

جوتش jotish (اس۔مذ) ستاره شناسی۔ علم نجوم.

جوتشی jotishi (اس۔مذ) ستاره شناس۔ اختر شناس۔ منجم.

جوتنا jotna (مص) ۱۔ بستن یک جفت گاو به یوغ برای شخم زدن۔ بستن اسب بگاری و درشکه وغیره. ۲۔ همراه کردن کسی یا چیزی با کس یا چیز دیگر.

جوتی jooti (اس مث) کفش.

— پر مارنا par mārna — (مص) حقیر شمردن۔ تحقیر کردن.

— پیزار paizār — (اس مث) کتک کاری با کفش.

جوتیاں اٹھانا jootiān uṭhāna (مص) کار پست کردن.

جوتیوں سیدھی کرنا jootiyoon seedhi karna (اص) کار پست کردن.

— میں دال بٹنا men dāl baṭna (مص) دعوا و مشاجرہ خانگی داشتن۔ مخالفت و ضدیت داشتن.

جوٹ joṭ (اس مذ) جفت۔ زوج۔ یکی از دوتا. (صف) برابر۔ مساوی۔ ہمشکل.

جوجھنا joojhna (مص) جنگیدن۔ نزاع کردن۔ در جنگ کشتہ شدن.

جوجو joo joo (اس مذ) لولو (نام فرضی شخص یا شیئی ترسناک موہوم کہ برای ترسانیدن کودکان بر زبان رانند).

جودھا jodha (اس مذ) ۱۔ شجاع۔ دلیر۔ بہادر جنگجو. ۲۔ سرباز.

جورو joroo (اس مث) زوجہ۔ عیال۔ زن.

جوڑ joṛe (اس مذ) اتصال۔ الحاق۔ اتحاد۔ مفصل. بند۔ ارتباط۔ لحیم۔ گرہ.

— توڑ toṛe — (اس مذ) تتبع۔ سازشس.

— دینا dena — (مص) متصل کردن۔ پیوستن.

جُوڑا jooṛa (اس مذ) کاکل۔ طرہ زلف کہ زنان بر پشت سر بندند.

جُوڑا joṛa (اس مذ) ۱۔ اتصال۔ ارتباط۔ ربط۔ ۲۔ نظیر. ۳۔ یکدست لباس۔ یک جفت کفش۔ زوجین (زن و شوہر)۔ شریک۔ جفت

جوڑائی joṛāee (اس مث) عمل اتصال دادن۔ عمل الحاق۔ مزد و اجرت اتصال الحاق.
(لحیمکار)

جوڑنا joṛna (مص) ۱۔ متصل کردن۔ ملحق و ملصق کردن۔ جفت و جور کردن۔ ترمیم و رفو کردن۔ ۲۔ جمع کردن۔ پس انداز کردن.

جوڑی joṛi (اس مث) ۱۔ یک جفت۔ دو تا یا زوج۔ دو گاو یا دو اسب کہ بشخم یا گاری بندند۔ ۲۔ زوجہ.

بھسر تحریک.

ـ ہانکنا hānkna (مص) راندن یک جفت گاو یا اسب (بیشتر در مزرعه).

جوکھم jokham (اس مث) ۱. خطر ترس وخدشه. ۲. جواہر ثروت. ۳. بیمه. ۴. خسارت ضرر. ۵. مصیبت بلا.

ـ اٹھانا uṭhāna (مص) ریسک کردن. بخطر انداختن. ضرر دیدن.

جوکھنا jokhna (مص) امتحان وآزمایش کردن. تخمین زدن. اندازه قدرت وتحمل کسی یا چیزی را آزمایش کردن.

جوگ jog (اس مذ) ۱. قران در هیئت. ۲. ساعت سعد. ۳. ریاضت. ۴. لحظه خوش وخوشبختی. ۵. تفکر. روش فلسفه جوگ.

ـ سادھنا sādhna (مص) زندگی زاہدانه داشتن.

ـ لینا le'na (مص) زاہد و معتکف شدن. تارک دنیا شدن.

جوگا joga (صف) لایق. مناسب. درخور. مفید مناسب. واجد شرایط.

جوگن jogan (اس مث) زن پارسا. زن تارک دنیا.

جوگی jogi (اس مذ) زاہد. پارسا. تارک دنیا. رہبان.

جوگیا jogya (اس مذ) رنگ زرد مایل بقرمز که جوگیها برای لباس خود دارند.

جولان jolān (اس مذ) زنجیر. قید. پابند. غل.

پابجولان (اس مذ) در بند وزنجیر.

جوں joon̠ (اس مث) ن غنه. شپش. شپشک.

ـ پڑنا paṛna (مص) کثیف وچرک و شپشی شدن.

ـ کی چال ki chāl (اس مث) روش و حرکت خیلی آهسته.

جوئیں پڑنا jooen̠ paṛna (مص) پرشپش افتادن موی سر.

جوں joon̠ (قید. حرف اضافه) ن غنه مانند. مثل. نظیر. شبیه.

ـ توں toon̠ (قید) بهر طریق ممکن. بشکل. بهر ترتیب

— — کر کے kar kay — (قید) بوجهی - بطریقی - بهر طریقه سر رسیله -

— — (قید) بر اندازه ای که - تا حدی که.

— کاتوں katoon — (قید) کلا بدون تغییر

جون joon (اس مث) جنم - تولد.

جونا joona (اس مذ) طناب علفی چنبره علفی که معمولاً بر ظرف که زیر آن مدور است گذارند.

جونک jonk | جوک jok (اس مث) ن غنه - زالو.

جوهڑ joohar (اس مذ) گودال که در موسم باران از آب پر میشود - برکه - آبگیر

جوهار johār (اس مث) تعظیم کردن - پا افتادن بندوان (راجپوتان) بعنوان سلام.

جھابا jhāba (اس مذ) دبه - ظرف چرمی برای روغن و امثال آن.

جھابڑ jhābar (اس مث) زمین پست ناهموار که بر آن آب جمع شود - باطلاق.

جھاڑ jhār (اس مذ) ۱. بوته - گلبن - درخت خار ۲. جار لوستر.

— جھنکار jhankār — (اس مذ) بوته های بزرگ.

— پہاڑ pahār — (اس مذ) لاطائلات - بحث و تذکره خارج از موضوع.

جھاڑا jhāṛa (اس مذ) ۱. تحقیق - بازرسی کنجکاوش - تفتیش - بازرسی و کاوش بدنی (جستجو لباس بر تن) ۲. کثافت - نجاست.

— دینا de'na — (مص) تسلیم شدن برای بازرسی بدنی.

— لینا le'na — (مص) بازرسی و تحقیق بدنی کردن.

جھاڑ پھونک jhāṛ phunk (اس مث) شعبده بازی - سحر - جادو.

جھاڑن jhāṛan (اس مذ) گردگیر - پارچه گردگیر.

جھاڑنا jhāṛna (مص) ۱. جاروب کردن - برس زدن - گردگیری کردن - پاک کردن. ۲. دفع شر جن با دعا و جادو کردن. ۳. ملامت و سرزنش کردن.

جھاڑو jhāṛu (اس مث) جارو - جاروب.

— تارا tāra — (اس مذ) ستاره دنباله دار - ذوذنبه.

— دینا de'na — (مص) جارو کردن.

جھاڑی jhāri (اس مث) جنگل - خارستان - درخت کوچک خاردار - بوته خاردار.

جہاز jahāz (اس۔مذ) کشتی۔ قایق بزرگ.

— **کا** ka — (صف) خیلی عالی۔ بسیار بزرگ.

جھاگ jhāg (اس۔مذ) کف۔ سرجوش.

— **لانا** lāna — (مص) کف کردن۔ مجازاً در ابراز خشم وغضب تف از دہان بیرون انداختن.

جھال jhāl (اس۔مث) ۱۔ طعم تند مثل طعم فلفل.
۲۔ لحیم فلز.

جھالا jhāla (اس۔مذ) رگبار۔ باران کہ در یک جای بشدت میبارد و زود تمام میشود.

جھالر jhālar (اس۔مث) ریشہ۔ حاشیہ۔ چین کہ در لبہ پارچہ برای زیبائی دوزند

جھالرا jhālra (اس۔مذ) چشمہ آب۔ چاہ آب.

جھام jhām (اس۔مذ) بیل بزرگ کہ برای کندن چاہ بکار میرود.

جھامر jhāmar (اس۔مذ) سنگ چاقو وغیرہ تیزکنی.

جہاں jahāṉ (حرف شرط۔ اسم موصول) ان غنہ ۱۔ جائی کہ۔ ہرجا. ۲۔ ہروقت۔ ہرساعت۔ درمقابل این کلمہ وہاں (بان غنہ) (آنجا) استعمال میشود.

— **جائے بھوکا وہاں پڑے سوکھا** — jāay bhooka wahāṉ paṛay sookha (ضرب المثل) بدبخت ہرجا رود بدبختی با اوست.

— **روکھ نہیں وہاں ارنڈ ہی روکھ** — rokh nahiṉ wahān aṛand hi rokh (ضرب المثل) جائی کہ اشخاص لایق نباشند ابلہان را لایق تصور میشوند.

— **تک** tak — (قید) تا۔ حتی کہ۔ تا جائی کہ۔ تا حدی کہ۔ حتی الامکان.

— **تہاں** tahāṉ — (قید) ہرجا۔ اینجا آنجا.

— **کہیں** kahiṉ — (قید) ہرجا۔ ہرمورد.

— **کانسا وہاں بجلی** — kānsa wahān bijlee (ضرب المثل) ہرجا مال وثروت است دزد ہم ہست.

— **کی تہاں** ki tahān — (قید) ۱۔ بیجا۔ بی محل۔ بی موقع. ۲۔ جان جا۔ جہان محل مخصوص.

جھانپ jhāṉp (اس۔مذ) بان غنہ۔ درب یا پردہ حصیری۔ قفس کہ از چوب خیزران ساختہ و ماکیان در آن نگہداری میشوند۔ مرغدان.

جھانپنا jhānpna (مص) پوشاندن و در سایبان گذاشتن.

جھانٹ jhānṭ (اس مث) موی زهار.

جھانجھ jhānjh (اس مث) ان غنہ ا۔ غضب خشم۔ اضطراب۔ اختلاف۔ ۲۔ تندی۔ حدت۔ سو بیخ

جھانجن jhānjaṇ | **جھانجھن** jhānjhaṇ (اس مث) خلخال۔ پا برنجن.

جھانسا jhānsa (اس مذ) فریب۔ گول۔ حیلہ۔

— **بتانا** batāna | — **دینا** de'na (مص) فریب دادن۔ گول زدن.

جھانسے میں آنا jhānsay meṉ āna (مص) فریب خوردن۔ گول خوردن.

جھانک jhānk (اس مث) ا۔ نگاه زیرچشمی نگاه دزدکی. (اس مذ) ۲۔ گلہ آہو در دو دستہ کبوتر یا پرنده در حال پرواز.

— **تاک** — tāk (اس مث) نگاه دزدکی۔ نگاه زیرچشمی.

جھانکنا jhānkna (مص) ان غنہ۔ دزدیده نگاه کردن۔ نگاه کردن از سوراخ یا شکاف وغیره.

سر از پنجره بیرون کردن۔ ملاقات کوتاه مدت کردن

جھانولی jhāṉwli | jhānoli (اس مث) چشمک۔ اشاره با چشم۔ نگاه ہوس آمیز۔ عشوه

— **باز** (اس مذ) عشوه گر۔ غماز.

جھاؤ jhāu (اس مذ) بوتہ گز درخت کوتاه گز کہ در باطلاق میروید و از شاخہ های آن سبد میبافند.

جھائیں jhāin (اس مث) ا۔ پرتو۔ عکس۔ سایہ۔ انعکاس نور خورشید کہ از آئینہ افتد. ۲۔ خال۔ لکہ ای کہ از خون مردگی روی پوست بدن حادث میشود۔ خال سیاه کہ از خراش جیوه پشت آئینہ بوجود میاید کہ سطح کرهٔ ماه.

جھبا jhabba (اس مذ) منگولہ۔ ریشہ کہ بحاشیہ علم و پرچم دوزند.

جھبرا jhabra (اس مذ) | **جھبری** jhabri (اس مث) سگ پشمالو۔ پشمالو۔ دارای موی بلند.

جھپ jhap (اس مذ جست) خیز۔ فوریت۔ شتاب۔ جلدی.

— **سے** se — (قید) فوراً۔ جلدی۔ زود.

جھپاک jhapāk (قید) زود۔ فوراً۔ باشتاب۔

جھپاکا jhapāka (قید) بتقویت۔ بعجلہ۔ باشتاب۔ فوراً۔ جلدی۔

جھپان jhappān (اس۔ مذ) پالکی۔

جھپٹ jhapaṭ (اس۔ مث) جست۔ خیز۔ حملۂ سریع۔ جست حملہ۔

— **لینا** le'na — (مص) برجستن۔ تاپ زدن۔ قاپیدن۔ پریدن برروی کسی یا چیزی۔

جھپٹا jhapatta (اس۔ مذ) حملہ۔ حملۂ ناگہانی۔ قاپ۔ گرفت وقبضۂ ناگہانی وسریع۔

— **مارنا** māma — (مص) ربودن۔ قاپ زدن۔ حملۂ ناگہانی کردن۔ غفلۃً جستن۔

جھپٹانا jhapṭāna (مص) دواندن۔ باسرعت فرستادن۔

جھپٹنا jhapaṭna (مص) ۱۔ برجستن۔ غفلۃً جستن۔ دویدن باشتاب۔ ۲۔ قاپ زدن۔ قاپیدن۔ ناگہان حملہ کردن۔

جھپک jhapak (اس۔ مث) ۱۔ چشمک۔ ۲۔ بہم خوردن پلک چشم۔ ۳۔ چرت کہ از غلبۂ خواب پلکہا بہم بستہ میشود۔

جھپکانا jhapkāna | **جھپکنا** jhapakna (مص) ۱۔ چشمک زدن۔ ۲۔ بہم خوردن پلک چشم از خواب آلودگی۔ چرت زدن۔ ترسیدن۔ شرمندگی۔

جھپکی jhapki (اس۔ مث) خواب آلودگی۔

— **لینا** lena — (مص) چرت زدن۔

جھٹ jhaṭ | **جھٹ پٹ** — paṭ | **جھٹ سے** — se (قید) فوراً۔ بلادرنگ۔ باشتاب۔ باعجلہ۔

جھٹ پٹا jhuṭ puṭa (اس۔ مث) تاریک و روشن۔ طلوع فجر۔ ہنگام غروب آفتاب۔

جھٹکا jhaṭka (اس۔ مذ) تکان۔ عمل بقادم۔ لرزش۔

— **دینا** de'na — (مص) تکان دادن۔ تکانیدن۔ کشیدن چیزی با تکان دادن آن۔

جھٹکنا jhaṭakna (مص) کشیدن چیزی با تکان۔ تکان زدن۔ تکاندن لباس و امثال آن۔

جھٹلانا jhoṭlāna (مص) تکذیب کردن۔ باطل کردن۔

جھجر jhajjar | **جھجھر** jhajjhar (اس۔ مذ) ظرف آب صراحی مانند کہ از گل پختہ سازند۔ غمرہ۔ کوزہ۔

جھجری jhajri (اس مث) ظرف آب کوچک از گل پختہ ـ سبو ـ کوزه.

جھجک jhijak (اس مث) تکان (از ترس ـ تعجب و حیرت) حیرت ـ تحیر ـ خجلت ـ ترس.

جھجکنا jhijhakna (مص) تکان خوردن (از ترس ناگہانی وغیرہ) ترسو بودن ـ خجول بودن.

جھچکنا jhichakna (مص) ترسیدن ـ واہمہ داشتن ـ بیمناک بودن ـ متردد بودن.

جھدو jhuddo (صف) ۱ـ تنبل ـ پیر فرتوت. ۲ـ بیجیا. ۳ـ احمق.

جھر jhar (اس مث) صدای دریده شدن پارچہ ـ جر.

جھرجھرانا jhirjhirāna (مص) صدای جریان آب کم در نشیب ـ جریان آب باریک.

جھرجھری jhurjhuri (اس مث) لرزش قبل از تب ـ لرزش بدن.

جھرمٹ jhurmuṭ (اس مذ) ۱ـ انبوه ـ گروه ـ گروه زنان. ۲ـ عمل پوشاندن تمام بدن در چادر.

جھرنا jhirna (مص) جریان داشتن آب باریک قطره قطره ریختن ـ تراوش کردن.

جھڑنا jhurna (مص) لاغر شدن ـ پژمردن ـ ناتوان شدن.

جھروکا jharoka (اس مذ) پنجره ـ دریچہ ـ در و پنجره باغ.

جھڑی jhari (اس مث) آبشار ـ آب نما.

جھری jhiri (اس مث) چاک ـ شکاف باریک ـ ترک.

جھڑی jhurri (اس مث) چروک ـ چین شکن.

جھڑ jhaṛ (اس مث) ۱ـ باران پی در پی ـ باران تند. ۲ـ زبانہ قفل.

جھڑا jhaṛa (اس مذ) ہمہ ـ تمام ـ کلاً ـ رویہمرفتہ ـ من حیث المجموع ـ مسلسل.

ـــــ (قید) متواتر ـ مسلسل ـ پی در پی ـ بکثرت.

جھڑاک jhaṛāk / **جھڑاکا** jhaṛāka (اس مذ) فوری ـ زود ـ سریع ـ جلد.

جھڑاکے سے jhaṛākay se (قید) فوراً ـ بسرعت ـ باعجلہ ـ شتابان.

جھڑپ jhaṛap (اس مث) ۱ـ زد و خورد مختصر ـ جدال ـ جنگ مرغ و خروس باہم. ۲ـ تندی ـ تیزی. ۳ـ شعلہ.

جھڑپانا jharpāna (مص) دو خروس را جنگ باهم انداختن ـ خروس جنگی کردن.

جھڑپنا jhaṛapna (مص) جنگیدن دو خروس باهم.

جھڑکنا jhiṛakna (مص) سرزنش کردن ـ توبیخ کردن.

جھڑکی jhiṛki (اس ـ مث) سرزنش ـ نکوهش ـ توبیخ ـ ملامت.

ـــ **دینا** de'na ـــ (مص) سرزنش کردن ـ توبیخ کردن.

جھڑن jhaṛan (اس ـ مث) ریزش ـ افت ـ افتادن میوه و ریزش مو از بدن انسان و حیوان و پرنده.

جھڑنا jhaṛna (مص) افتادن (میوه از درخت) ریخته شدن (میوه از درخت) مو از بدن و سر و پر از پرنده.

جھروتا jharota (اس ـ مذ) میوه ای که تا آخر فصل بر شاخ میماند.

جھڑوس jhaṛoos (اس ـ مذ) شخص بی آبرو ـ بی غیرت.

جھڑی jhaṛi (اس ـ مث) باران ممتد.

ـــ **لگنا** lagna ـــ (مص) باران آمدن ممتد بارش متمادی آمدن.

جھک jhak (اس ـ مث) ۱ ـ سخن بیهوده و مهمل. ۲ ـ غضب ـ خشم ـ مشاجره. ۳ ـ درخشان.

جھک جھک jhik jhik (اس ـ مث) اختلاف ـ مشاجره لفظی.

ـــ **مارنا** mārna ـــ (مص) سخن بی معنی و مهمل گفتن سخن دیوانه و مست گفتن.

جھکانا jhukāna (مص) سبب و موجب خمیدن شدن کج و خم کردن ـ سر بزیر انداختن.

جھکاؤ jhukāo (اس ـ مذ) خمیدگی ـ تمایل ـ خمیده بودن.

جھکاوٹ jhukāwaṭ (اس ـ مث) خمیدگی ـ انحنا.

جھکڑ jhakkaṛ (اس ـ مذ) طوفان ـ باد شدید ناگهانی.

جھکنا jhukna (مص) ۱ ـ خم شدن تعظیم کردن ـ تسلیم شدن. ۲ ـ مشغول بودن ـ متوجه چیزی یا کاری بودن.

جھکور jhakor (اس مث) ۱- بیمکان- شوک- قهره. ۲- ضرر.

— **پانا** pāna — (مص) شوک شدن- قهره کردن. متضرر شدن- ضرر دیدن.

جھکوڑا jhakoṛa (اس مذ) موج- لرزش- ارتعاش. باد تند و طوفان- رگبار شدید.

جھکولا jhakola (اس مذ) موج- یورش- جریان سریع آب که صدا در آورد- ریزش آب با صدا.

جھکولنا jhakolna (مص) بهم زدن آب یا مایع. غوطه دادن.

جھکولے کھانا jhakolay khana (مص) غوطه خوردن- غوطه ور بودن- مجازاً سرد و گرم روزگار و زندگی را دیدن و تجربه کردن.

جھگڑا jhagṛa (اس مذ) نزاع- جدال

— **اٹھانا** uṭhāna — (مص) نزاع برپا کردن.

— **کرنا** karna — (مص) نزاع کردن.

جھگڑالو jhagṛāloo (صف) نزاع طلب. فتنه جو- شریر.

جھگڑنا jhagaṛna (مص) نزاع کردن- دعوا کردن.

جھل jhal (اس مث) ۱- غضب- خشم. ۲- حرارت- تابش.

جھلا jhalla (صف) داغ- گرم- با حرارت- ملتهب- تند مزاج.

— **بور** bore — (اس مذ) زرق و برق- براق.

— **جھل** jhal — (صف) درخشان- براق.

جھلانا jhallāna (مص) خشمگین بودن- بهیجان آمدن- سوزش داشتن.

جھلانا jhulāna (مص) تاب خوردن گهواره جنبانیدن. مجازاً طفره رفتن- تعویق انداختن.

جھلجھلانا jhaljhalāna (مص) ۱- درخشیدن- تابیدن- برق زدن- تابش داشتن. ۲- بغضب آمدن. ۳- سوزش داشتن- ملتهب بودن.

جھلجھلاہٹ jhaljhalāhaṭ (اس مث) تابش- درخشش- سوزش زبان و دهان از خوردن چیز تند و تیز.

جھلسا jhulsa (صف) سوخته شده- تفته- مجازاً بخت برگشته.

جھلسنا jhulasna (مص) سوخته شدن- تفته

شدن ـ مجازاً روسیاه شدن.

جھلک jhalak (اس ـ مث) ۱ ـ درخشش ـ تابش ـ برق ـ پرتو جلوه. ۲ ـ سراب.

جھلکنا jhalakna (مص) تابیدن (نور). درخشیدن ـ برق زدن.

جھلکی jhalki (اس ـ مث) ۱ ـ نظر ـ نظر کوتاه. ۲ ـ روشنائی موقت ـ تجلی.

جھلم jhilam (اس ـ مث) زره ـ زره (نقاب) صورت که در موقع جنگ بکار میرود.

جھلمل jhilmil (اس ـ مذ) ۱ ـ برق و درخشش تابش سوسو ـ برق آب و شیئ شفاف که در آفتاب و روشنی بنظر میاید. ۲ ـ چشمک.

جھلملا jhilmila (صف) چشمک زن.

جھلملی jhilmili (اس ـ مث) یک نوع پارچه کاز (تنکلی) پرده ای که نور کم از آن میگذرد.

جھلملانا jhilmilāna (مص) چشمک زدن ستاره در شب ـ برق زدن ـ موج زدن (نور شمع و آب).

جھلنا jhalna (مص) ۱ ـ باد زدن. ۲ ـ تسلیم شدن.

جھلی jhilli (اس ـ مث) ۱ ـ پوست نازک (غل

چیزی پوست نازک بادنگ وغیره. ۲ ـ (صف) لاغر ـ نازک.

جھلنگا jhilanga (صف) فرسوده ـ لاغر ـ خسته ـ ظریف ـ نازک.

جھم جھم jham jham (اس ـ مذ) صدای ریزش باران شدید.

جھمجھانا jhamjhamāna (مص) درخشیدن ـ تابیدن ـ روشن و نورانی بودن.

جھمجھاہٹ jhamjhamāhat (اس ـ مث) درخشش ـ تابش ـ نور برق.

جھمک jhamak (اس ـ مث) جھلک را ببینید.

جھمکا jhumka (اس ـ مذ) ۱ ـ دسته یا خوشه (گل میوه) آنگور ـ آویزه. ۲ ـ یک نوع سرزنان که دارای گل و بوته از طلا و نقره پیوسته بدو زنجیر موازی است و زنان دو سر آن را بر پشت سر خود قلاب کنند.

جھمورا jhamoora (صف) پشمالو ـ حیوان پشمالو.

جھمیل jhamel (اس ـ مث) } نزاع ـ مشاجره ـ
جھمیلا jhamela (اس ـ مذ) } گرفتاری ـ اشکال.

جھن jhan (اس ـ مث) صدای اصطکاک فلز ـ صدای

شمشیر کو سپر یا شمشیر دیگر بخورد.

جھمانا jharmāna (مص ل) حس شدن عضو کرخ شدن۔ سوزن سوزن شدن اعضا، بدن.

جھنجھٹ jhanjhaṭ (اس مذ) نزاع۔ مشاجرہ۔ قضیہ۔ مصیبت۔ گرفتاری نامطلوب.

جھنجھٹیا jhanjhatya (صف) نزاع طلب۔ فتنہ جو.

جھنجھر jhanjhar (اس مذ)
جھنجھری jhanjhri (اس مث) } آکجش (در اصفهان آکجش؛ ساق پالان گویند) بلکہ۔ تورطری.

جھنجھلانا jhunjhlāna (مص) ترشرو و اخمو بودن۔ خشمگین شدن.

جھنجھلاہٹ jhunjhlāhaṭ (اس مث) ترشروئی۔ اخم۔ خشم و غضب.

جھنجھنانا jhanjhanāna (مص) ضعف رفتن دست و پا بعلت ترس یا وحشت۔ سوزش داشتن عضوی یا اعضا، بدن.

جھنجھناہٹ jhanjhanāhaṭ (اس مث) سوزش۔ ضعف اعضا، در نتیجہ صدمہ روحی یا روانی.

جھنجھنی jhunjhuni (اس مث) ۱۔ زنجیر پابند۔ قید۔ ۲۔ زنگولہ.

جھنجھوڑنا jhanjhoṛna (مص) ۱۔ بزور کشیدن و گاز گرفتن دریدن و پارہ کردن ہمچون سگ کہ گوشتی را با دندان میکشد و میخورد. ۳۔ تکان دادن.

جھنڈ jhunḍ (اس مذ) ۱۔ بتہ (بوتہ)۔ بتہ زار۔ بیشہ درختی موی متراکم. ۲۔ جمعیت۔ دستہ۔ گلہ۔ ازدحام.

— کے۔ kay — (اس مذ) جمعیت متراکم۔ گلہ بزرگ.

جھنڈا jhanḍa (اس مذ) ۱۔ پرچم۔ بیرق۔ ۲۔ کشتی نجابا.

— گاڑنا gāṛna — (مص) ظفر یافتن۔ فاتح و غالب شدن.

— لہرانا lahrāna — (مص) پرچم برافراشتن.

جھنڈی jhanḍi (اس مث) پرچم کوچک.

جھنڈولا jhanḍoola (صف) کسی کہ سر پر مو دارد۔ درختی کہ شاخ و برگ انبوہ دارد.

جُھنڈی jhunḍi (اس مث) بیشہ۔ بیشہ نیشکر.

جھنک jhank (اس مث) صدای خلخال۔ جلنگ جلنگ۔ صدای زنگولہ.

جھنکار jhankār (اس مث) صدای شکستن شیشه، چینی وغیره - جیر جیر.

جھنکارنا jhankārna (مص) زمزمه کردن - وِزوِز کردن - وِزوِز کردن (مانند صدای پرش مگس) جیر جیر کردن

جھوٹ jhooṭ (اس مذ) دروغ.

— **بولنا** — bolna (مص) دروغ گفتن.

— **سچ** — sach (اس مذ) راست و دروغ.

— **کا پتلا** — ka putla (صف) دروغگو - آدم نادرست.

— **لگانا** — lagāna (مص) تهمت زدن.

— **موٹ** — mooṭ (اس مث) ۱- دروغ بیهوده شوخی. ۲- قید، بی اساس

جھوٹا jhooṭa صف ۱- دروغگو. ۲- مکار، نادرست. ۳- مصنوعی - بدلی (مثل مروارید بدلی) بی مصرف. ۴- باقیمانده غذای کسی، ظرفی که در آن غذا خورده شده و ناشسته است.

کاغذ kāgaz سند جعلی

جھوٹن jhooṭan (اس مذ) پس مانده غذا.

جھوڑ jhauṛ (اس مث) نزاع - جدال - مشاجره - زد و خورد.

جھوک jhok (اس مث) ۱- خم - تمایل. ۲- سنگینی - جریان هوا - نسیم. ۴- نشئه. ۵- شوک - تکان.

جھوکا jhoka (اس مذ) ۱- جریان هوا - کوران - باد شدید ۲- شوک - تکان - جنبش شاخه و مو وغیره. ۳- سنگینی

جھوکنا jhokna (مص) ۱- انداختن یا پرت کردن. ۲- ریختن هیزم بر تنور یا کوره. ۳- زیاد خرج کردن. ۴- گرم کردن تنور.

جھول jhol (اس مذ) ۱- چین و چروک و تای پارچه و لباس - چروک پوست بدن - آژنگ. ۲- آب طلا که بفلز زنند.

— **نکالنا** — nikālna (مص) صاف کردن چین و چروک پارچه و لباس.

— **بٹھانا** — biṭhāna (مص) تخم زیر بال مرغ گذاشتن برای جوجه درآمدن.

جھولا jhola (اس مذ) ۱- کیسه - خرجین - چنته. ۲- آویختگی - آویزش. ۳- جلد تفنگ. ۴- هوای سرد که بخوشه گندم صدمه برساند.

جھولا jhoola (اس۔مذ) تاب۔ طناب یا نشیمن گاه که در هوا بجلو و عقب حرکت دهند.

جھولنا jhoolna (مص) ۱۔ تاب خوردن۔ نوسان داشتن۔ ۲۔ آویزان بودن.

جھومر jhoomar (اس۔مذ) ۱۔ دسته مردم۔ جمعیت۔ مجمع۔ ۲۔ رقص دسته جمعی (زنان)۔ ۳۔ یک نوع زیور سر زنان که دارای گل و بوته از طلا و نقره پیوسته بدو زنجیر موازی است و زنان دو سر آن را بر پشت سر خود قلاب کنند.

جھونا jhona (مص) بحرکت در آوردن۔ جنبش دادن۔ گردانیدن.

جھومنا jhoomna (مص) تکان خوردن۔ جنبیدن۔ از طرفی بطرف دیگر جنبیدن۔ چرخیدن۔ نوسان داشتن۔ سر را بالا و پائین بردن.

جھونپڑا jhonpra (اس۔مذ) }
جھونپڑی jhonpri (اس۔مث) } کلبه۔ کپر.

جھونٹا jhonta (اس۔مذ) ۱۔ حلقه و چین و شکن زلف۔ موی زن۔ ۲۔ گوساله گاومیش۔ ۳۔ حرکت جلو و عقب تاب در هوا.

جھونج jhoonj (اس۔مذ) آشیانه پرنده۔ لانه.

جھونجل jhoonjal (اس۔مث) }
جھونجھل jhoonjhal } اضطراب۔ غضب۔ خشم۔ بیقراری.

جھونک jhonk (اس۔مث) جھوک را ببینید.

جھونکا jhonka (اس۔مذ) جھوکا را ببینید.

جھیپ jhep (اس۔مث) }
جھینپ jhenp } شرمندگی۔ شرمساری۔ خجالت.

جھینپنا jhenpna (مص) }
جھیپنا jhepna } شرمنده شدن۔ تحقیر شدن۔ خجالت کشیدن.

جھیکنا jhikna (مص) غصه دار شدن۔ محزون شدن۔ زاری کردن۔ افسوس خوردن۔ غم و غصه را بیان کردن۔ رنج و تعب خود را شرح دادن۔ آه کشیدن.

جھیرا jhera (اس۔مذ) چشمه۔ چاه خشک شده که در آن کبوتر لانه سازد۔ گودال.

جھیل jheel (اس۔مث) دریاچه۔ آبگیر۔ تالاب۔ باطلاق.

جھیلنا jhailna (مص) تحمل کردن۔ طاقت آوردن.

جھینکنا jhinkna (مص) جھیکنا را ببینید.

جھینگا jhinga (اس.مذ) میگو. ملخ دریائی.

جھینگر jhingar (اس.مذ) جیرجیرک

جی jee ۱. حرف جواب که در موقع خطاب از طرف مخاطب گفته میشود. بلی. ۲. شنونده در موقع تایید بیان مخاطب میگوید. صحیح است. درست است. ۳. پسوندی است که بعنوان احترام پس از اسم شخص استعمال میشود. مثل: بابو جی. پندت جی.

— **ہاں** hāṉ — (ا.ن. غمة) بلی. حتماً. بدون شک.
۲. (اس.مذ) جان. روان. توان. ضمیر نفس. ذات. زیست.

— **آجانا** ā jāna — (مص) دلبستگی پیدا کردن. عاشق شدن. آرزو کردن.

— **اٹھانا** uṭhāna — (مص) دل کندن از چیزی یا کسی.

— **اچٹنا** uchaṭna — (مص) بیزار شدن. خسته شدن از.

— **اکتانا** uktāna — (مص) بیزار شدن. خسته شدن از چیزی یا کسی. متنفر شدن.

— **بیٹھنا** baeṭhna — (مص) مایوس شدن. وازده شدن.

— **پر کھیلنا** par khelna — (مص) خود را بخطر انداختن. ریسک کردن.

— **پگھلنا** pighalna — (مص) متاسف شدن. متاثر شدن برای. دل سوختن از یا برای.

— **لگانا** lagāna — (مص) عاشق شدن. متوجه و علاقمند بچیزی یا کسی شدن.

— **لگنا** lagna — (مص) علاقه پیدا شدن بکسی یا چیزی.

— **میں بیٹھنا** meṉ baeṭhna — (مص) تحت تاثیر قرار گرفتن. بدل اثر کردن.

— **میں جی آنا** meṉ ji āna — (مص) تسلی یافتن. تشفی خاطر حاصل کردن.

— **نکھلنا** nikhalna — (مص) ۱. مردن. ۲. عاشق شدن. ۳. ترس زیاد داشتن.

— **ہارنا** hārna — (مص) افسرده شدن. ترسیدن.

جیاکرنا jia karna (اِس) زندہ ماندن۔ زندگی کردن۔

جے jae (اِس) ظفر۔ فتح۔ فیروزی۔

۲۔ (حرفِ ندا) براوو۔ احسنت۔ مرحبا۔

جیب jaib (اِس مث) ۱۔ (ی مجہول) گریبان۔ یقہ۔ ۲۔ جیبِ لباس۔

— **تراش** tarāsh — (اِس مذ) } جیب بر۔

— **کترا** katra —

— **کترنا** katarna — (مص) جیب بری کردن۔

جیب jeeb (اِس مث) } زبان (در دہان)۔

جیبھ jeebh

— **چاٹنا** chāṭna — (اِس) طمع کردن۔ آرزوی بدست آوردن چیزی کہ بدست آوردنی نیست داشتن۔

— **چلانا** chalāna — (اِس) لاف زدن۔

— **کاٹنا** kāṭna — (اِس) با اشارہ از صحبت کسی جلوگیری کردن۔

— **نکالنا** nikālna — (اِس) بسیار خستہ شدن۔ بسیار تشنہ بودن۔

جیت jit (اِس مث) برد (در مقابل باخت)۔ ظفر۔ فتح۔ موفقیت۔ نفع۔ تفوق۔ غلبہ۔ برتری۔ فیروزی۔

— **لینا** le'na — (مص) بردن۔ غالب شدن۔ بردن بازی۔ فتح کردن۔

جیتا jita (صف) زندہ۔ سرزندہ۔ عمر۔

— **جاگتا** jāgta — (صف) } زندہ و سالم۔ تندرست۔

— **جاگتی** jāgti —

— **جھوٹ** jhooṭ — (اِس مث) دروغ محض۔ سرتاسر دروغ۔

— **گاڑنا** gāṛna — (اِس) زندہ بگور کردن۔

جیتے جی jitay ji (ق) تمام مدتِ عمر۔ در دوران حیات۔

جیتنا jitna (مص) پیروز شدن۔ بردن بازی۔ غالب شدن۔ شکست دادن (کسی را)۔ موفق شدن

جیٹھ jaiṭh (اِس مذ) ۱۔ برادر ارشد شوہر۔ ۲۔ ماہ دو سال ہندی کہ مصادف با ماہہای مہ و تیر ایران است۔

جیٹھا jaiṭha (صف) بزرگترین پسر یک خانوادہ۔ } کسی کہ در ماہ جیٹھ بدنیا آمدہ است۔

جیٹھی jaiṭhi

جیٹھانی jaiṭhāni (اس۔مث) زن برادر بزرگتر شوہر یک زن.

جیجا jija (اس۔مذ) شوہر خواہر.

جیجی jiji (اس۔مث) خواہر.

جیسا jaisa
جیسی jaisi
جیسے jaisay
(اسم موصول) چنان کہ۔ چنین. چنان ۔ طبق ۔ در مقابل ویسا vaisa استعمال میشود.

جیسے چاہو chāho ۔ (قید) ہر طور کہ بخواہید.

۔ کا تیسا ka taisa ۔ چنان کہ بوده بجائے السابق.

۔ کو تیسا ko taisa ۔ (ضرب المثل) معنی این عبارت قریب باین بیت شعر کہ بعنوان ضرب المثل استعمال میشود میباشد:

شغال بیشۂ مازندران را
نگیرد جز سگ مازندرانی

جیل jeil (اس۔مذ) زندان۔ محبس (این کلمہ انگلیسی jail است).

۔ خانہ khāna ۔ (بفتح ن) (اس۔مذ) زندان۔ محبس

جیلی jalee (اس۔مث) شن کش.

جین jain (اس۔مذ) نام یک فرقہ از مذہب ہندو.

جینا jina (مص) زندہ بودن۔ وجود داشتن۔ زیست کردن۔ زندگی کردن۔ زیستن.

جیو jeeo (اس۔مذ) وجود۔ ہستی۔ حیات۔ عمر۔ روح۔ مخلوق زندہ۔ مجازاً معشوق.

جیوٹ jivaṭ (صف) ۱۔ شجاع۔ دلیر
۲۔ (اس۔مث) شجاعت۔ دلیری.

۔ کرنا karna ۔ (مص) ہمت کردن.

جیون jivan (اس۔مذ) حیات۔ ہستی۔ زندگی.

۔ مرن maran ۔ (اس۔مذ) حیات و مرگ.

چ

چابک chābuk (اس۔مذ) ۱۔ شلاق۔ تازیانہ۔ ۲۔ (صف) چالاک۔ زرنگ۔ تندکار۔

— پھٹکارنا phaṭkārna — (مص) صدا در آوردن از تکان شلاق۔

چابی chābi (اس۔مث) کلید۔

چاپ chāp (اس۔مث) صدای پا۔ صدای راہ رفتن آہم۔

چاٹ chāt (اس۔مث) ۱۔ لیس۔ خوردن با زبان زدن چیزی۔ ۲۔ خوردنیهای خوش طعم کہ با فلفل و سایر ادویہ درست کنند۔ ۳۔ عادت۔ اعتیاد۔

— جانا — jāna } (مص) لیسیدن۔ حریصانہ خوردن۔
— لینا — le'na }

چاٹنا chāṭna (مص) لیسیدن۔ خوردن با ولع و حرص۔

چاٹی chāṭi (اس۔مث) ۱۔ ظرف کرہ گیری۔ ۲۔ دیگ سفالی برای جوشانیدن شیر۔

چاچا chācha } (اس۔مذ) عمو۔ عم۔
چچا chācha }

چاچی chāchi } (اس۔مث) زن عمو۔
چچی chachi }

چادر تان کر سونا — chādar tān kar soana (مص) راحت و بی خیال خوابیدن۔ زندگی راحت داشتن۔

— سے باہر پاؤں پھیلانا — se bāhar pāon phaelāna (مص) پا از گلیم خود دراز کردن۔ از حد خود تجاوز کردن۔

چار عدد چہار۔

— اجساد } (اس۔مذ) چہار عنصر۔ عناصر چہارگانہ۔
— ارکان } (آب۔ خاک۔ ہوا۔ آتش)۔

— پائی pāee — (اس۔مث) تختخواب کہ با چوب خیزران و طناب گیاہی درست کنند۔

— جامہ (اس۔مذ) بفتح م۔ زین۔

— چالے chālay (اس۔مذ) رفتن داماد و عروس بخانه‌ای خود چهار مرتبه در اولین ماه پس از ازدواج.

— چاند لگنا chānd lagna (مص) باوج ترقی رسیدن۔ زیباتر شدن۔ ارج و مقام بیشتر یافتن.

— چشم chashm (صف) بیوفا۔ غیر قابل اعتماد۔ بی مروت.

— دن کی چاندنی din ki chāndni (اس۔مث) لذت موقتی حیات تفریح و حظ زود گذر۔ زیبائی ناپایدار.

— گنا guna (صف) چهار برابر چهارلا.

چارا chāra (اس۔مذ) ۱۔ علوفه۔ طعمه۔ طعمه‌ای که بر نوک قلاب ماهیگیری گذارند.

چاک chāk (اس۔مذ) ۱۔ چرخ کوزه‌گر. ۲۔ چرخ چاه. ۳۔ شکاف در آستین یا دامن. ۴۔ (صف) دریده۔ پاره شده.

چال chāl (اس۔مث) ۱۔ طرز راه رفتن۔ خط مشی روش و رفتار. ۲۔ مهرهٔ شطرنج. ۳۔ سرعت حرکت اسب. ۴۔ حقه۔ مکر۔ فریب.

— چلن chalan (اس۔مذ) اخلاق و رفتار۔ راه و روش.

— چلنا chalna (مص) رفتار فریبا ز داشتن۔ گول زدن.

— ڈھال ḍhāl (اس۔مث) طرز راه رفتن۔ روش.

— میں آنا meṉ āna (مص) بتله افتادن۔ فریب خوردن۔ گیر افتادن.

چالا chāla (اس۔مذ) ۱۔ حرکت از جائی بجائی دیگر کردن جائی. ۲۔ مراسم حرکت تازه عروس از خانه شوهر بخانه پدر و مادر.

چالان chālān (اس۔مذ) ۱۔ فاکتور. ۲۔ ارسال پول حواله و جه. ۳۔ جریمه۔ تاوان. ۴۔ اجازه کتبی برای عبور دادن محمولات. ۵۔ فرستاده شدن متهم نزد قاضی تحت نظر مامورین دولتی. ۶۔ انتقال از اداره‌ای باداره دیگر.

چالیس chālees (عدد) چهل.

چالیسواں chāleeswāṉ (عدد) چهلم۔ چهلمین۔ چله (چهلمین روز مرگ کسی).

چام chām (اس۔مذ) پوست۔ چرم خام۔ پوست حیوان دباغی نشده

چاٹنا chaṭna (اس۔مذ) سیلی۔ توگوشی

چاند chānd (اس۔مذ) ۱۔ ماہ۔ قمر۔ برج۔ ۲۔ کلہ سر۔ ۳۔ لکہ سفید روی پیشانی جانوران مثل اسب وگاو۔ ۴۔ ہدف۔ نشانہ گیری۔

— گہن gehen — (اسم۔مذ) خسوف۔

— ماری māri — (اس۔مث) نشانہ گیری تیر بہدف۔

چاندنی chāndni (اس۔مث) ۱۔ مہتاب۔ ۲۔ نوعی گل سفید۔ فرش سفید۔

— چھٹکنا chhiṭakna — (مص) مہتابی شدن جائی۔ تابیدن ماہ در جائی۔

— رات rāt — (اس۔مث) شب ماہتابی۔

چاندی chāndi (اس۔مث) ۱۔ نقرہ۔ ثروت۔ ۲۔ سود۔ منفعت۔

— ہونا ho'na — (مص) ۱۔ سوختن وخاکستر شدن۔ ۲۔ استفادہ مادی زیاد کردن۔

چاؤ chāo (اس۔مذ) آرزو۔ خواہش۔ اشتیاق۔ تعلق خاطر۔

— چوچلا chochla — (اس۔مذ) توجہ ومہر ومحبت مفرطی کہ در پرورش بچہ ای بکار رود۔

چاول chāwal (اس۔مذ) برنج (خوردنی)۔

چاہ chāh (اس۔مث) ۱۔ خواہش۔ تمنا۔ عشق۔ آرزو۔ اشتہا۔ محبت۔ ۲۔ ہمان معنائی کہ در فارسی دارد۔

چاہت chāhaṭ (اس۔مث) خواہش۔ آرزو۔ عشق۔ محبت۔

چاہنا chāhna (مص) خواستن۔ عشق داشتن بکسی یا چیزی۔ مایل بودن۔ تقاضا کردن۔

چاہئے chāhiye (کلمۂ تاکید) لازم است۔ باید۔ ضرورت دارد۔

چائے chāe (اس۔مث) چای۔

— دانی dāni (اس۔مث) چای دان۔

چبا چبا کے بات کرنا chaba chaba ke bāt karna (مص) صحبت غیر واضح کردن۔ مغرورانہ صحبت کردن۔ بہ لاف وگزاف پرداختن۔ صحبت کردن۔

چبانا chabāna (مص) جویدن۔ مضغ کردن۔ با دندان خرد کردن۔

چبنی ہڈی chabni haḍḍi (اس۔مث) غضروف

چبوترا chabuttra (اس مذ) تراس ـ سکو ـ جای بلند و مسطح

چبھن chubban (اس مث) تیغ تیغ شدن جائی از بدن ـ دردی که تیر میکشد و سوزن سوزنی میشود ـ دردی که در نتیجه تماس بدن با چیزی نوکدار مانند سوزن یا میخ وغیره ایجاد شود.

چبھنا chubhna (مص) فرو رفتن چیزی باریک و نوکدار مانند خار یا سوزن وغیره در بدن ـ خلیدن.

چبھونا chubhona (مص) پیخک زدن ـ فرو کردن نوک سوزن یا میخ وغیره در بدن.

چپ chup (اس مث) سکوت ـ خاموشی.
(صف) ساکت ـ خاموش.

ـ چاپ chāp ـ (قید) بیصدا ـ یواش یواشکی
(صف) ساکت ـ بیصدا.

ـ کرانا karāna ـ (مص) ساکت کردن ـ آرام کردن.

ـ لگنا lagna ـ (مص) لال شدن ـ سکوت اختیار کردن.

چپاتی chapāti (اس مث) نان نازک که روی تابه پخته میشود.

چپا chappa (اس مذ) زمین باندازه طول یک بند انگشت

ـ ـ (اس مذ) هر گوشه و کنار ـ هر سانتیمتر زمین.

چپت chapat (اس مث) سیلی ـ توگوشی.

چپٹا chapta (صف) ۱. مسطح ـ فشرده. ۲. کم عمق پهن ۳. مرد دماغ پهن.

چپٹی chapti (صف) مسطح پهن فشرده. زن دماغ پهن.

چپٹانا chipṭāna (مص) چسباندن ـ معانقه کردن.

چپچپا chipchipa (صف) چسبناک ـ چسبنده.

چپچپانا chipchipāna (مص) چسبناک بودن.

چپچپاہٹ chipchipāhaṭ (اس مث) چسبندگی.

چپراسی chaprāsi / چپڑاسی chapṛāsi (اس مذ) پیشخدمت ـ مستخدم سرپا ـ فراش.

چپڑ چپڑ chapaṛ chapaṛ (اس مث) صدای لیسیدن ـ صدای دهان بهنگام جویدن غذا. ملچ ملچ

چپڑنا chapaṛna (مص) روغن زدن ـ روغن مالی کردن ـ چرب کردن.

چپڑی chupṛi (صف) چرب شدہ۔ روغن زدہ شدہ۔ چرب۔

— **بات** bāt — (اس۔مث) چاپلوس تملق۔

چپک chipak (اس۔مث) چسبندگی۔

چپکانا chipkana (مص) چسپانیدن۔ پیوست کردن۔ الصاق

چپکنا chipakna (مص) چسپیدن۔ چسپیدہ شدن۔

چپکے چپکے chupkay chupkay (قید) پوشیدہ یا پنہانی۔

چپل chappal
چپلی chapli
(اس۔مث) نعلین۔ کفش۔ دم پائی۔

چپن chappan (اس۔مذ) دیگ بزرگ۔

چپنی chapni (اس۔مث) ۱۔ درکوچک ظرف ودیگ۔ ۲۔ استخوان زانو۔

چپو chappu (اس۔مذ) پارو۔

چپیٹ chapaiṭ (اس۔مث) ۱۔ زیان۔ ضربہ۔ صدمہ۔ ۲۔ آفت ناگہانی۔

چت chit (اس۔مث) ۱۔ خاطر۔ ضمیر۔ روح۔ جان۔ فکر۔

— **چور** chor — (صف) ۱۔ دلبر۔ معشوق۔ ۲۔ برپشت دراز کشیدہ۔

— **کرنا** karna — (مص) پشت حریف را در کشتی بخاک رسانیدن شکست دادن۔

چتا chita (اس۔مث) تودہ ہیزم کہ ہندوان مردہ را بر آن بسوزانند۔

چترا chitra (اس۔مذ) تصویر۔ نقش ونگار۔

— **کار** (اس۔مذ) مصور۔ نقاش۔

چترا chatura (صف) متخصص۔ مجرب۔ عاقل۔ ماہر۔ کہنہ کار

چترائی chaturāee (اس۔مث) عقل۔ مہارت۔ تخصص۔ زیرکی۔

چتکبرا chitkabra
چتلا chitla
(صف) خالدار۔

چتوان chitwān (اس۔مث) نظر۔ نگاہ۔ طرز۔ نظر۔ نگاہ کردن۔

— **چڑھانا** charhāna — (مص) اخم کردن۔ رو درہم کشیدن۔ با قہر وغضب نگریستن۔

چتی chitti (اس مث) خال. نقطہ. لکہ.

ــــ دار (صف) خالدار. لکہ دار.

چتیرا chitera (اس مذ) نقاش گل و بوتہ. نقاش. طرح زن.

چٹ chaṭ
چٹ پٹ chaṭ paṭ
(قید) فوراً. بدون تاخیر.

چٹ chiṭ (اس مث) نوار کاغذ یا پارچہ. برچسب که بر کتاب یا شیشہ دوا زنند. (انگلیسی نیز چٹ chit است).

چٹا chiṭṭa (صف) سفید. بطور کنایہ روپیہ. سکہ نقرہ ای.

چٹاخ chāṭāk (اس مث) صدای شکستہ شدن چوب وزدہ شدن چیزی بچیز دیگر

چٹاخ پٹاخ paṭāk ــ (قید) فوراً. بدون تردید. فوق العادہ با شتاب.

چٹاخا chaṭāka
چٹاکا chaṭaka
(اس مذ) صدای شکستن چیزی. صدای ضربہ انفجار.

چٹان chaṭān (اس مث) صخرہ. سنگلاخ. قطعہ بزرگ سنگ.

چٹانا chaṭāna (مص) موجب و سبب لیسیدن شدن.

چٹائی chaṭāee (اس مث) حصیر. بوریا. فرش حصیری.

چٹ پٹا chaṭ paṭa
چٹ پٹی chaṭ paṭi
(صف) خوش طعم. خوشمزہ. ادویہ دار. لذیذ.

چٹ چٹ chaṭ chaṭ (اس مث) تق و توق. صدای ترق ترق که از سوختن هیزم بر میخیزد. صدای ترق ترق که از فشار دست بانگشتان تا شدہ در میاید.

چٹخارا chaṭkāra (اس مذ) صدائی که از چسبانیدن زبان بسق و برداشتن آن بسرعت در میاید و در موقع تحسین طعم چیزی نیز در آورند

چٹخ جانا chatak jāna (مص) شکافتن. شکافتہ شدن. ترک خوردن.

چٹکانا chaṭkāna
چٹخانا chaṭkhāna
(مص) شکافتن. ترکاندن. تیر در کردن.

چٹ کرنا chaṭ karna
چٹ کر جانا chaṭ kar jāna
(مص) یکدم خوردن و تمام

گرداندن، بلعیدن. ۲. تباه کردن، برباد دادن.

چٹکلا chutkula (اسم مذ) ۱. مزاح، شوخی. ۲. لطیفه، جوک. ۳. داروی موثر ساده و مختصر.

چٹک مٹک chaṭak maṭak (اسم مث) ۱. عشوه، غمزه، غرور، تکبر. ۲. جلال و شکوه.

چٹکنا chaṭakna (مص) صدا کردن (مثل صدائی
چٹخنا chaṭakna که از هیزم هنگام سوختن برمی‌آید)
صدای حرکت شلاق، ترق ترق.

چٹکنی chaṭakni (اسم مث) پیچ و مهره در.
چٹخنی chaṭakni لولا، چفت و ریزه.

چٹکی chuṭki (اسم مث) ۱. نیشگون. ۲. صدای ترق ترق که از مفصل انگشتان درآید.
۳. یک مشت آرد از چیزی.

— بھرنا —bharna (مص) ۱. نیشگون گرفتن.
— لینا —le'na ۲. طعنه زدن.

چٹلا chuṭla (اسم مذ) کاکل پشت سر، کلاه گیس.

چٹنی chaṭni (اسم مث) ۱. داروی لیسیدنی.
۲. یک نوع ترشی که با ادویه، جعفری و نعناع درست کنند.

چٹورا chaṭora (صف) شکم پرست، کسی که عادت معتاد بخوردن غذاهای لذیذ دارد. کسی که ذوق و شوقش در راه لذت خوردن و شکم پرستی زیاد دارد.

چٹھا chiṭṭha (اسم مذ) صورتحساب پرداخت مزد. دفتری که در آن اسامی پرداخت کنندگان اجاره نویسند.

چتھڑا chithṛa (اسم مذ) پلاس، ژنده.
چیتھڑا cheethṛa

چیتھڑے لگانا cheethṛay lagāna
(مص) ژنده پوشش کردن، وصله روی وصله دوختن. در لباس ژنده زیستن.

چٹھی chiṭṭhi (اسم مث) ۱. نامه، یادداشت، سفارش نامه. ۲. گواهی نامه.

بانٹنا banṭna — (مص) رساندن نامه.

ڈالنا ḍālna — (مص) نامه پست کردن.

رساں (اسم مذ) پستچی، مامور رساندن نامه پست.

چٹیا chuṭiya (اسم مث) کاکل، تصغیر کلمه چوٹی، بمعنای طره موی بافته شده.

چٹیل chaṭyal (صف) ۱. برهنه و متروک. ۲. میدان

بی درخت و سایہ ۔ ۳۔ حریص ۔

چچا chacha (اس۔مذ) عمو۔ برادر کوچک پدر کسی ۔

— زاد بھائی zad bhāe — (اس۔مذ) پسر عمو۔ عموزادہ ۔

— زاد بہن zād behen — (اس۔مث) دختر عمو ۔

چچی chachi (اس۔مث) زن عمو ۔

چچوڑنا chachoṛna (مص) مکیدن ۔ مکیدن سینہ یا پستان کودک ۔

چچیرا chachera (صف) منسوب بہ عمو ۔ پسر عمو ۔

چخ chak (اس۔مث) نزاع ۔ شورش بدون زد و خورد

— (اس۔مث) مجادلہ ۔ مباحثۂ احمقانہ ۔

چخے chakay کم شو۔ دور شو۔ گمشو ۔

چدانا chudāna }(مص) مجامعت ۔ جماع ۔
چدوانا chudwāna } ہمبستر شدن مرد با زن ۔

چڈھا chaddha (اس۔مذ) ۱۔ کشالہ ران ۔ بیخ ران ۔ ۲۔ ولنگ ۔

چڈھی chaddhi (اس۔مث) کول ۔ سوار بر پشت کسی ۔

— توڑنا torna } (مص)
— چڑھنا charhna } سوار شدن
— لینا le'na } بر پشت کسی ۔

— چڑھانا charhāna } (مص) بر پشت گرفتن
— دینا de'na } کسی کول کردن ۔

چر char (اس۔مث) ۱۔ صدائی کہ از پارہ شدن پارچہ درآید ۔ ۲۔ چر ۔ ۳۔ جائی در رود خانہ کہ در آن شن جمع شود ۔ ۴۔ اطاق بزرگ ۔ ۵۔ دارو یا مرہم برای جیوانات ۔

چراغ پا ہونا charāg pa ho'na (مص) ۱۔ عصبانی و خشمناک شدن ۔ ۲۔ ایستادن اسب روی دو پا ۔

گھی کے چراغ جلنا ghee ke charāg jalna (مص) زندگی مجلل کردن ۔

بے چراغ — be (صف) یک و تنہا ۔ بی کس ۔ خانہ ای کہ در آن فرزند پسر نباشد ۔

چراغی (اس۔مث) ۱۔ تحفہ و ہدیہ ای کہ بہ متولی اماکن متبرکہ دادہ میشود ۔ ۲۔ نذری ۔

چرانا chirāna (مص) سبب شگافتہ شدن چیزی شدن ۔

چرانا charāna (مص) ۱. چرانیدن. بمرتع بردن گله. ۲. تحمیق. دست انداختن.

چرانا churāna (مص) دزدیدن. جذب کردن. پنهان کردن. اغماض نمودن.

— **آنکھ** āṅkh (مص) روگردانیدن. خودداری کردن از نگاه بروی کسی.

چراند chirāṅḍ (اس مث) بوی سوختن چرم و مو وغیره. بوی پرز.

چربہ charba (اس مذ) بفتح ب ۱. کپیه. رونوشت. ۲. کاغذ کاربن.

— **اتارنا** utārna (مص) کپیه برداشتن. رونوشت گرفتن. بطور کنایه تقلید نمودن از کسی.

چرپرا charpara (صف) ۱. تند و تیز. ادویه دار. ۲. زرنگ. ۳. داغ.

چرپرانا charparāna (مص) سوزاندن. تند بودن.

چرپراہٹ charparāhat (اس مث) تندی و تیزی.

چرچا charcha (اس مذ) شایعه. صحبت راجع بوقایع گذشته.

— **کرنا** karna (مص) راجع بچیزی صحبت کردن.

چرچرانا charcharāna
چرچرانا chirchirāna
(مص) ۱. آهسته ترق ترق کردن. جریق چریق کردن (مثل صدای کفش نو) صدا کردن چوب در موقع سوختن. ۲. سوزش داشتن.

چرچراہٹ chirchirahaṭ (اس مث) ۱. درد. پریشانی. ۲. صدای جریق جریق.

چرخہ charka (اس مذ) بفتح خ ۱. چرخ نخریسی. ۲. قرقره نخ چرخ خیاطی. ۳. (صف) لاغر. نحیف و ضعیف.

— **کاتنا** kātna (مص) ریسیدن. رشتن.

— **پونی** puni (اس مذ) ۱. چرخ نخریسی و لوازم آن. ۲. هنر زن.

— **ہو جانا** ho jāna (مص) یکه شدن در اثر استعمال. پیر شدن.

چرخی charki (اس مث) ۱. چرخ ریسندگی. هر چیزی که بچرخد. ۲. قرقره نخ. ۳. چرخ و یا آلت جدا کردن پنبه دانه از پنبه.

چرس charas (اس۔مذ) ۱۔کیسہ چرمی۔ظرف وسطل بزرگ چرمی کہ بآن آب کشند۔دلو۔ ۲۔چیزی مسکر و مست آور کہ مانند تنباکو و دود آن میکشند۔

چرسا charsa (اس۔مذ) ۱۔پوست گاو و گاو میش۔ ۲۔دلو بزرگی کہ با چرم خام درست کنند۔

چرکا charka (اس۔مذ) ۱۔زخم سطحی۔خراش۔ ۲۔داغی کہ با آہن گداختہ بحیوان گذارند۔ ۳۔زیان۔خسارت۔

چرکٹا charkata (اس۔مذ) فیلبان۔کسی کہ کارش علف دادن بہ ترجہ از فیل است۔

چرن charan (اس۔مذ) پا۔قدم۔گام۔

— **چھونا** chhuna — (مص) دست بپای
— **لینا** le'na — کسی گذاشتن برای

ابراز احترام باو۔احترام گذاشتن۔

چرنا charna (مص) ۱۔چریدن۔ ۲۔شورت۔ شلوار کوتاہ کہ تا بالای زانو است۔

چرنا chirna (مص) دریدن۔شکافتن۔

چرواہا charwāha (اس۔مذ) چوپان۔شبان۔ گلہ بان۔

چرواہی charwāhi (اس۔مث) زن گلہ بان۔ گلہ بان زن۔

چروائی charwāee (اس۔مث) حق چرا در مرتع۔

چروائی chirwāee } (اس۔مث) اجرت ارہ کردن
چرائی chirāee } یا بریدن چوب۔

چری chari (اس۔مث) قصیل۔

چریتر charitr } (اس۔مذ) گول۔دغل بازی حقہ بازی
چلیتر chalittr } مکر و فریب زن۔

چڑ chiṛ (اس۔مث) تحریک۔استہزاء۔صحبت نیشدار۔ سخنی یا چیزی ناگوار۔

چڑچڑ chaṛ chaṛ (اس۔مث) من من۔ پچ پچ۔یاوہ۔سخن بیہودہ۔

چڑچڑا chiṛchiṛa (صف) ترشرو۔بدخلق۔عصبانی آزردہ

— — **پن** pan — — (اس۔مذ) ترشروئی۔بدخلقی۔ آزردگی۔

چڑنا chiṛna (مص) رنجیدن۔آزردہ شدن۔

چڑھا جانا chaṛha jāna (مص) قوت دادن۔

باشتاب فرو بردن چیزی از دہن.

چڑھانا charhāna (مص) ۱- بالا بردن۔ بلند کردن۔ سوار کردن. ۲- آشامیدن. ۳- نذر دادن.

چڑھاؤ charhāo (اس۔مذ) ۱- صعود۔ عروج۔ سربالائی.

چڑھاوا charhāwa (اس۔مذ) ۲- پیشکش۔ نذر و نیاز.

چڑھائی charhāee (اس۔مث) ۱- صعود۔ عروج. سربالائی. ۲- حملہ۔ ہجوم.

چڑھنا charhna (مص) ۱- صعود کردن۔ بالا رفتن۔ مرتفع شدن. ۲- حملہ کردن.

چڑی chiri (اس۔مث) گنجشک مادہ.

— مار — mār (اس۔مذ) صیاد پرندگان.

چڑیا chirya (اس۔مث) گنجشک۔ پرندہ.

— خانہ — kāna } بفتح ن (اس۔مذ) باغ وحش.
— گھر — ghar }

سونے کی — — sonay ki بطور کنایہ جایزہ گرانبہا.

چڑیل churael (اس۔مث) ۱- زن زشت۔ زن پلید و بدکار. ۲- روح خبیث.

چسک chasak (اس۔مث) درد۔ درد خفیف.

چسکا chaska (اس۔مذ) آرزوی شدید. ۲- لذت دلپسند، مزہ ای کہ زبان بآن عادت کند. ۳- اعتیاد.

چسکنا chasakna (مص) درد قابل تحمل داشتن.

چسنا chusna (مص) مکیدہ شدن.

چسنی chusni (اس۔مث) ۱- بطری شیشہ شیر کودک شیر خوار. ۲- پستانک.

چشم نمائی (اس۔مث) ملامت۔ سرزنش.

— کرنا — — karna (مص) سرزنش و ملامت کردن.

چغد chugad (اس۔مذ) بوف۔ جغد۔ کنایۃً آدم احمق.

چغل chugul (اس۔مذ) ۱- سخن چین۔ نمام۔ کسی کہ در غیاب کسی بدگوئی از او میکند۔ چغلی. ۲- پولک گل سوراخدار کہ در سر قلیان زیر تنباکو قرار میدہند.

خور (اس۔مذ) سخن چین۔ خبری.

چغلی chuğli (اس۔مث) بسکون غ۔ سخن چینی۔ بدگوئی از کسی.

چفتی chafti (اس،مث) خط کش۔ مسطر.

چق chiq (اس،مث) پرده که از باریکه های چوب خیزران میسازند پرده حصیری.

چک chik (اس،مث) ۱۔ درد که در پشت کمر نیز تکان خوردن و صدمه دیدن اعصاب بوجود آید. ۲۔ پرده حصیری.

چک chak (اس،مذ) ۱۔ ملک۔ قطعه زمین. ۲۔ نزاع ملکی.

— **بندی** (اس،مث) نشان و علامت گذاری ملک در زمین زراعتی۔ حدود مرز معین کردن زمین زراعتی.

چکا چوند chaka chaund (اس،مث) خیرگی چشم از برق و تابش نور ناگهانی.

چکانا chukāna (مص) باتمام رسانیدن۔ اصلاح و تصفیه کردن امری معین کردن قیمت.

چکائی chukāee (اس،مث) تصفیه، اصلاح تعیین.

چکٹ chikkaṭ (صف) کثیف۔ چرب چرک.

چکٹنا chikaṭna (مص) چسبناک بودن کثیف و چرب بودن.

چکر chakkar (اس،مذ) ۱۔ چرخ کوزه گر. ۲۔ دایره۔ حلقه. ۳۔ گردباد. ۴۔ گیجی. ۵۔ گردش۔ دور چرخ. ۶۔ گرداب.

— **آنا** āna — (مص) گیج شدن سرگیجه داشتن.

— **دینا** de'na — (مص) ۱۔ چرخانیدن. فریب دادن.

— **میں آنا** meṉ āna ۱ — (مص) باشکال برخوردن. بزحمت افتادن.

— **میں ڈالنا** meṉ ḍālna — (مص) گرفتار کردن کسی را.

چکرانا chakrāna (مص) ۱۔ حیران و مبهوت شدن۔ گرفتار شدن گیج شدن. ۲۔ چرخیدن۔ دور زدن.

چکلا chakla (اس،مذ) ۱۔ چوب یا سنگ گرد مسطح که روی آن چونه خمیر را پهن کنند. ۲۔ محله فواحش یک شهر. ۳۔ (صف) عریض. ۴۔ گرد۔ مدور. ۵۔ ملک۔ ناحیه۔ استان یا ایالت.

چکلی chakli (اس،مث) ۱۔ قرقره چرخ چاه آب که طناب بدور آن می پیچد. ۲۔ قطعه سنگ مدور. ۳۔ (صف) پهن عریض.

چکما chakma (اس،مذ) ۱۔ اصطلاحی در بازی بادبادک. ۲۔ گول فریب۔ حیله.

— دینا de'na (مص) حیله بکار بردن - فریب دادن.

— کھانا khāna (مص) فریب خوردن.

چکن chickan (اس مث) قلابدوزی - پارچه قلابدوزی شده.

چکنا chukna (مص) تمام شدن - پایان یافتن امری - تصفیه شدن - فیصله یافتن.

چکناچور chakna chur (صف) ۱- خرد و ریزه ریزه. ۲- خسته زیاد.

چکنائی chiknāee (اس مث) روغن - چربی - پیه.

چکوتا chukauta (اس مذ) دستمزد حل شده و مقرر. ۲- فیصله در مورد نرخ چیزی.

چکوترا chakotra (اس مذ) توسرخ که نوعی از مرکبات و عموما از نارنج و پرتقال بزرگتر است.

چکھانا chakhāna (مص) وادار بچشیدن کردن.

چکھنا chakhna (مص) ۱- چشیدن. ۲- تحمل رنج و زیان کردن.

چکّی chakki (اس مث) ۱- دست آس. آسیاب غله. ۲- سنگ آسیاب.

— پیسنا peesna (مص) ۱- آسیاب کردن. ۲- رنج بردن.

— رہانا rahāna (مص) آجیدن سنگ آسیا.

— کا پاٹ ka paṭ (ترکیب اضافی) سنگ آسیاب - کنایه از فشار نیروی قوی یا افراد قوی تر.

چگانا chugāna (مص) وادار کردن مرغ ببرچیدن دانه با نوکش - دانه دادن به مرغ و پرنده.

چگنا chugna (مص) برچیدن دانه با نوک (پرنده).

چل chal (فعل امر از مصدر چلنا chalna. بمعنی رفتن) برو - دور شو.

— بسنا basna (مص) مردن - درگذشتن.

— چلاؤ chalāo (اس مذ) بی اعتباری کار جهان و حیات. آخرین ساعات قبل از مردن.

— دینا de'na (مص) ترک کردن جائی - رفتن از جائی - کوچ کردن.

چُل chul (اس مث) خارش - بیقراری - اضطراب.

لرزش مستمر دست و پا.

چلّا chilla (اس۔مذ) زه کمان۔ حلقه ای که دو پیک سرزه کمان گذارند. ۲۔ ملیله و رشته دو سر پارچه عمامه. ۳۔ نوعی نان شیرینی که در روغن پزند.

چَلانا chalāna (مص) ۱۔ راندن۔ بحرکت در آوردن. ۲۔ آتش کردن تفنگ. ۳۔ صادر کردن. ۴۔ اداره کردن.

چلّانا chillāna (مص) جیغ کشیدن۔ غریدن۔ فریاد کردن۔ با صدای بلند گریه و زاری کردن.

چلاؤ chulāo (اس۔مذ) چلو.

چلبلا chulbula (صف) ۱۔ بیقرار۔ ناراحت. ۲۔ آتشپاره۔ زنده دل۔ شوخ.

چلبلانا chulbulāna (مص) بیقرار و ناراحت بودن.

چلبلاہٹ chulbulāhāṭ (اس۔مث) }
چلبلا پن chulbula pan (اس۔مذ) }
بیقراری۔ ناراحتی۔ اضطراب.

چلت پھرت chalat phirat (اس۔مث) سرعت۔ چستی۔ چابکی۔ چالاکی۔ تحرک.

چلتا chalta }
چلتی chalti } (صف) رونده۔ متحرک۔ جاری (نهر، رود)۔ رایج (سکه).

— پرزه purza — (اس۔مذ) بالفتح زن حقه باز۔ شارلاتان۔ فریب دهنده.

چلتی دکان۔ کسب پر سود.

چلم chilam (اس۔مث) سر قلیان.

چلمچی chilamchi (اس۔مث) لگن فلزی برای دست شستن.

چلمن chilman (اس۔مث) پرده کرکره یا قطعات خیزران برای جلوگیری از نور ساخته میشود.

چلن chalan (اس۔مذ) روش۔ رفتار۔ عادت۔ مد۔ جریان.

چلنا chalana (مص) ۱۔ رفتن۔ حرکت کردن۔ قدم زدن۔ روان بودن۔ جاری بودن۔ رواج یافتن۔ پیشرفت کردن. ۲۔ در رفتن (تیر و تفنگ و توپ وغیره). ۳۔ نفوذ داشتن. ۴۔ بیهوش شدن.

چلنی chalni (اس۔مث) چھلنی chhalni را ببینید.

چلو chulloo (اس۔مذ) پنجه و کف دست که از اطراف

جمع کنند کہ مقداری آب یا مایع در آن جاگیرد.

— میں اُلّو ہونا meṉ olloo ho'na — (مص) از استعمال مقدار کم شراب، بنگ سیاہ مست شدن.

— میں سمندر نہیں سماتا — meṉ — samandar nahiṉ samāta (ضرب المثل) آدم کم ظرف از انجام کار بزرگ عاجز است.

چلوانا chalwāna (مص) وادار براہ رفتن و یا براہ افتادن (ماشین وغیرہ) کردن.

چمار chamār (اس مذ) کسی کہ سروکارش با چرم است. کفاش، دباغ، پارہ دوز. مجازاً آدم سفلہ و پست.

چماری chamāri (اس مث) زن چمار.

چمپا champa (اس مذ) بوتہ ای کہ گل زرد خوشبو دارد.

چمپا کلی champa kali (اس مث) گردن بند زنانہ کہ غنچہ ہای گل چمپا از طلا یا نقرہ بہ زنجیر آن پیوستہ است.

چمپت ہونا champat ho'na (مص) غایب شدن، ناپدید شدن، در رفتن، گریختن، فرار کردن.

چمٹا chimṭa (اس مذ) ۱. انبر، آتشگیر. ۲. گاز انبر، انبر جراحی، کلبتین.

چمٹی chimṭi (اس مث) انبر کوچک.

چمٹانا chimṭāna (مص) چسبانیدن، بہم وصل کردن.

چمٹنا chimaṭna (مص) ۱. چسبیدن. ۲. آویختن بچیزی. ۳. دنبال کسی رفتن، تعقیب کردن.

چمچہ chamcha (اس مذ) بفتح ج دوم، قاشق.

چمچی chamchi (اس مث) قاشق کوچک.

چمڑا chamṛa (اس مذ) چرم، پوست حیوان، چرم خام.

چمڑی chamṛi (اس مث) پوست، چرم.

چمک chamak (اس مث) ۱. درخشش، شفافیت، نور، تشعشع، شعاع درخشان. ۲. نیرو، قدرت.

— دار (صف) درخشان، شفاف.

— دمک damak — (اس مذ) جلال، درخشش، آرایش، زینت.

چمکارنا churnkārna (مص) صدای بوسه از لب درآوردن ـ ساکت کردن کودک ـ نوازش کردن.

چمکانا chamkāna (مص) ۱ـ سبب تشعشع و نور دادن شدن ـ روشن و براق کردن ـ صیقل کردن. ۲ـ چهار نعل کردن اسب.

چمکلی chamkali (اس مث) یک نوع زیور سینه زنان که از گل و حلقه و زنجیر طلا و نقره ساخته میشود. سینه ریز از طلا و نقره.

چمکنا chamakna (مص) درخشیدن ـ برق زدن ـ جرقه زدن. مجازاً بجاه و ثروت رسیدن ـ خوشبخت شدن ـ پیشرفت کردن.

چمکی chamki (اس مث) ستاره‌ای که با پولک براق بر روی پارچه دوزند.

چمنی chimni (اس مث) لوله لامپا ـ لوله دودکش ـ دودکش (این کلمه انگلیسی chimney است).

چنا chana (اس مذ) نخود.

چناؤ chunāo (اس مذ) ۱ـ انتخاب. ۲ـ ترتیب قرار دادن مرتب آجرهای دیوار یا چوب و تخته. (این کلمه بمعنی دوم را در فارسی چینه گویند که برای دیوار باریک بین دو فضا بکار میرود).

چنائی chunāee (اس مث) ۱ـ ساختن و بنا کردن عمارت یا یک دیوار. ۲ـ اجرت چیدن (ساختن) دیوار و تعمیر.

چنبلی chanbali (اس مث) گل یاسمن.

چنتا chinta (اس مث) ترس ـ خوف ـ هراس ـ اضطراب ـ خطر.

چنچل chanchal (صف) ۱ـ چالاک ـ زرنگ ـ مکار. ۲ـ شوخ طبع ـ ظریف.

چنچنا chinchina (صف) ۱ـ ترشرو ـ بدخلق ـ عصبانی. ۲ـ مردی که صدای نازک دارد.

چنچنانا chinchināna (مص) ۱ـ گزیده شدن از نیش وغیره. ۲ـ جیغ کشیدن ـ صدای زیق زیق (مانند لولای روغن نخورده در) درآوردن ـ زیق زدن بچه ـ بدخلق کردن.

چندا chanda
چندرا chandra (اس مذ) ماه ـ قمر.

چند روزه chand roza (صف) عارضی ـ ناپایدار ـ موقتی.

چندن ہار chandan har (اس مث) یک نوع گردن بند زینتی زنان.

چندہ chanda (اس مذ) بفتح د۔ اعانت۔ امداد۔ تعاون.

چندھا chundha (صف) ۱۔ کسی کہ بینائی ضعیف دارد۔ نیم کور۔ نزدیک بین. ۲۔ (اس مذ) آدم کوچک چشم.

چندی chindi (اس مث) پلاس تکہ پارچہ بنارس.

چندیا chandya (اس مث) ۱۔ فرق سر. ۲۔ قرص نان کوچک.

— **پر بال نہ چھوڑنا** par bāl na chhoṛna (اس مص) منفلس کردن کسی۔ خرچ تراشیدن برای کسی تا حد افلاس.

چنڈال chanḍāl (صف) پست۔ فرومایہ۔ سفلہ۔ ناکس۔ دنی.

چنڈو chanḍu (اس مذ) مخدری کہ از تریاک ساختہ میشود۔ شیرہ تریاک.

باز (اس مذ) معتاد بہ چنڈو.

خانہ (اس مذ) بفتح ن شیرہ کش خانہ.

چنری chunri (اس مث) یک نوع روسری رنگین زنانہ.

چنگا changa (صف) سالم۔ شفا یافتہ۔ خالص۔ خوب.

— **بنانا** banāna (مص) بطنز بمعنی حیران و عاجز کردن.

چنگاری chingāri (اس مث) جرقہ آتش۔ اخگر.

چنگیر changeer (اس مث) سبد گل۔ سبد نان.

چنگھاڑ chinghār (اس مث) جیغ۔ صدای نامطبوع۔ صدای شیپوری فیل.

چنگھاڑنا chinghārna (مص) جیغ کشیدن۔ شیپور زدن.

چنگی chungi (اس مث) مالیات۔ حقوق گمرکہ عوارض.

چننا chunna (مص) ۱۔ برچیدن۔ جمع کردن۔ انتخاب کردن. ۲۔ جدا کردن جزئی از کل۔ سوا ساختن. ۳۔ چین دادن بلباس و پردہ.

چنوانا chunwāna (ص) ۱۔ وادار با نتخاب و برچیدن نمودن۔ ۲۔ وادار بساختن دیوار کردن۔

چنور chanwar (اس۔مذ) دستۂ دم طاوس که برای دور کردن مگس بکار میرود۔ مگس ران که از موی دم اسب ساخته میشود۔

چنیا chunya (صف) خیلے کوچک۔

بیگم begam (اس) تریاک۔ افیون۔

چھچھورا chhichhora (صف) کم ظرف ناشکیبا۔ فرومایہ۔

چھچھوندر chhachhoondar (اس۔مث) ۱۔ موش کور زیر زمین۔ ۲۔ نوعی آتشبازی۔ ۳۔ زنی که در بین مردم جنگ و دعوا راه اندازد۔

چھدا chhudda (اس۔مذ) ۱۔ بدنامی۔ تہمت۔ ۲۔ شکوه۔ گلہ۔

چھدنا chhidna (ص) سوراخ شدن۔

چھرا chhura (اس۔مث) کارد۔ چاقوی بزرگ۔ خنجر۔

چھری chhuri (اس۔مث) چاقو۔

— تلے دم لینا talay dam le'na (ص) در گرفتاری صبور بودن۔

چھریرا chharera (صف) نازک۔ سبک۔ لاغر و بلند۔

چھڑ chhaṛ (اس۔مث) تیر خیزران۔ چوب نیزه۔

چھڑانا chhuṛana
چھڑوانا chhuṛwāna
(ص) کسی را از گرفتاری خلاص کردن۔ سبب آزادی کسی شدن۔

چھڑکاؤ chhiṛkāo (اس۔مذ) پاشش۔ پاشیدگی۔ ترشح۔

چھڑنا chhaṛna (ص) کوبیدن گندم و برنج وغیره بمنظور جدا کردن سبوس و پوست آن۔

چھڑنا chhiṛna (ص) شروع شدن۔ نواخته شدن (ساز)۔

چھڑی chhaṛi (اس۔مث) عصا۔ عصای باریک۔ چوب دستی باریک۔

چھکا chhakka (اس۔مذ) شش۔ ۲۔ (اصطلاح ورق بازی) منسوب به شش۔

چھکڑا (اس۔مذ) ۱۔ گاری بزرگ که دو گاو آن را میکشند۔ ۲۔ (صف) کهنه و فرسوده۔

چھل chhal (اس۔مذ) حیله۔ تقلب۔ فریب۔ مکر۔

چھلا chhalla (اس۔مذ) حلقهٔ انگشت۔

چھلانگ chhalāng (اسم مث) جست۔ خیز۔ پرش۔

— لگانا lagāna — } (مص) بر جستن۔ پریدن
— مارنا māma — } بالا۔

چھلاوا chhalāwa (اسم مذ) معنی لغوی این کلمہ فریب دہندہ است و اصطلاحاً بمعنای روح خبیث بکار میرود۔ بکنایہ معنی طرار و شوخی کنندہ و معشوق میدہد۔

چھلکا chhilka (اسم مذ) قشر۔ پوست۔ سبوس۔ قلس۔

چھلکانا chhalkāna (مص) ریختن مایع از ظرف کہ لبالب از آن باشد۔ ریختن مایع

چھلکنا chhalakna (مص) ریختہ شدن۔ لبریز شدن مایع در ظرف۔

چھلنا chhalna (مص) ۱۔ فریب دادن۔ گول زدن۔ بہانہ آوردن۔ ۲۔ صاف۔ صاف کردن۔ الک بزرگ۔

چھلنی chhalni (اسم مث) الک۔ غربال۔

— ہونا hona — (مص) سوراخ سوراخ شدن۔ زخمہای زیاد برتن داشتن

چھلنا chhilna (مص) ۱۔ خراشیدہ شدن۔ ۲۔ کندہ شدن پوست میوہ و قشر چیزی۔

چھم چھم chham chham (اسم مث) صدای زنگولہ صدای زیوالات۔

چھن chhan (اسم مذ) صدائی کہ از چکیدن آب یا مایع بر تختہ فلز وغیرہ در میاید۔ صدائی جز جز روغن داغ۔ صدای جرینگ سکہ۔ صدای زنگولہ۔

چھنال chhināl (اسم مث) قحبہ۔ فاحشہ۔ روسپی۔ جندہ۔

— پن pan — } (اسم مذ) روسپی گری۔
چھنالا chhināla } جندگی۔ فاحشگی۔

چھنٹائی chhantāee (اسم مث) ۱۔ پاک کنی۔ غربال و بو جاری کنی۔ ۲۔ اجرت پاک و غربال و بوجاری کردن۔

چھنگا chhanga (اسم مذ) شش انگشتی۔ کسی کہ یک انگشت اضافی دارد۔

چھنگلی chhungli } (اسم مث)
چھنگلیا chunglia } انگشت کوچک دست و پا۔

چھننا chhanna (مص) ۱. بیختہ شدن۔ غربال شدن۔ الک شدن. ۲. سوراخ سوراخ شدن (از تیر تفنگ). ۳. کینہ و دشمنی داشتن۔ نقار و کدورت داشتن. ۴. تحقیق شدن۔ بررسی شدن. ۵. الک۔ غربال.

چھننا chhinna (مص) محروم شدن۔ ربودہ شدن۔ بزور گرفتہ شدن.

چھو chhu (اس مث) صدای فوت کردن (دمیدن) پس از خواندن دعا یا افسون برای دفع اجنہ و بلا.

— **منتر** mantar — (اس مذ) طلسم۔ افسون۔ سحر۔ جادو.

اڑن چھو ہونا uran chhu ho'na (اس) ناپدید شدن۔ ناگہان غایب شدن.

چھوارا chhuara / **چھہارا** chhuhara (اس مذ) خرمای خشک۔ خرما خارک.

چھوانا chhwāna / chhuana (مص) ۱. پوشاندن سقف باسفال. ۲. لمس کردن۔ مس کردن.

چھوت chhoot (اس مث) ناپاکی۔ سایۂ آدم نجس.

— **جھاڑنا** jhāṛna — (مص) دفع کردن تاثیر سایۂ آدم ناپاک کہ بر کسی افتد بوسیلۂ ورد وغیرہ.

چھوٹ chhooṭ (اس مث) ۱. تخفیف۔ نجات۔ رہائی. ۲. فرصت۔ آزادی. ۳. تلألو جواہر.

چھوٹا chhoṭa / **چھوٹی** chhoṭi / **چھوٹے** chhoṭay (صف) ۱. کوچک۔ ریز۔ کم۔ جوان۔ کمتر۔ ناچیز۔ متواضع.

چھوٹائی chhotāee (اس مث) کوچکی۔ کمی.

چھوٹی بات bāt — (اس مث) موضوع جزئی و کم اہمیت.

چھوٹنا chhooṭna (مص) دور رفتن۔ آزاد شدن۔ خلاص یافتن۔ از دست رفتن۔ متروک شدن.

چھوڑنا chhoṛna (مص) ۱. ول کردن۔ ترک کردن۔ صرف نظر کردن۔ دست برداشتن از۔ منصرف شدن۔ استعفا دادن. ۲. در کردن (تفنگ. توپ). ۳. بخشیدن۔ عفو کردن

چھوکرا chhokra (اس مذ) پسر بچہ۔ نوکر۔ ناداں
نا تجربہ کار۔

چھوکری chhokri (اس مؤ) دختر بچہ۔
کلفت دختر۔

چھونا chhuna (مص) ۱۔ لمس کردن۔ مس کردن۔
۲۔ دخالت کردن۔

چھوئی موئی chhui mui (اس مؤ)
۱۔ گیاہ حساس (بوتہ ای کہ وقتی بان دست
زنند خود را جمع میکند)۔ ۲۔ چیز لطیف و نازک۔

چھہتر chhihattar (عدد) ہفتاد و شش۔

چھیاسٹھ chhiyāsaṭh (عدد) شصت و شش۔

چھیاسی chhiyāsi (عدد) ہشتاد و شش۔

چھیالیس chhiyālis (عدد) چہل و شش۔

چھیانوے chhiyānway (عدد) نود و شش۔

چھیپ chheep (اس مؤ) ۱۔ لک۔ ۲۔ لک و پیس
مرض پوستی۔

چھیپی chheepi (اس مذ) قلمکار ساز۔

چھیچ chheej (اس مؤ) تنزل۔ کسر۔ کاہش۔

چھیجنا chheejna (مص) کاہش یافتن۔ کم آمدن۔

از بین رفتن۔

چھید cheed (اس مذ) سوراخ۔ رخنہ۔ خلل۔

چھیدنا cheedna (مص) سوراخ کردن۔ نفوذ کردن۔

چھیڑ chheṛ (اس مؤ) ۱۔ لمس۔ ۲۔ آزردگی۔
رنجش۔ اذیت۔

چھاڑ chhāṛ | (اس مؤ) ۱۔ عمل رنجاندن۔
خانی kāni | ۲۔ عشوہ گری۔ نوازش۔

چھیڑنا chheṛna (مص) رنجاندن۔ اذیت کردن۔
اہانت کردن۔ تہییج کردن۔ مسخرہ کردن۔

چھیل chhael | (صف) ۱۔ آدم شوخ طبع۔ شخص خوش
چھیلا chhaela | لباس۔ ۲۔ برزر۔

چھیلن chhilan (اس مؤ) پوست کندہ شدہ
از میوہ وغیرہ۔ تراشہ۔

چھیلنا chheelna (مص) پوست کندن میوہ وغیرہ۔
خراشیدن۔

چھینٹ chheenṭ (اس مؤ) ۱۔ چیت (پارچہ)
۲۔ ترشح آب۔ قطرہ مایع۔

چھینٹا chheenṭa (اس مذ) ۱۔ طعنہ۔ ۲۔ ترشح آب یا مایع۔
باران نم نم۔ ۳۔ فریب۔

— دینا de'na (مص) ۱. پاشیدن آب.
— مارنا mārna ۲. وسوسه کردن. فریب دادن.

چھینک chheeṇk (س. مث) عطسه.

چھینکنا chheeṇkna (مص) عطسه کردن.

چھیننا chheenna | چھین لینا cheen le'na (مص) ۱. ربودن. قاپیدن. دزدیدن. بزور تصرف کردن. ۲. پیچ دادن. ۳. محروم کردن.

چہچہا chahchaha | چہچہاہٹ chahchahāhaṭ (اس. مذ) چهچهه. جلجل و قناری

چہیتا chahita | چہیتی chahiti (صف) معشوق. محبوب. عزیز. دوست داشتنی.

(صف. مث) معشوقه.

چنوتی chunoṭi (اس. مث) قوطی کوچک فلزی که در آن آهک برای پان (برگ تنبول) ریخته در جیب نگاه میدارند.

چو chau (صف) چهار.

— بارا bāra (اس. مذ) اطاق چهار دری یا چهار پنجره ای در طبقه دوم عمارت.

— بچہ bacha (اس. مذ) بفتح ب ثانی. چوبچه.

گودال کوچک فاضلات.

— بندی bandi (اس. مث) نعل زدن بچهار دست و پای اسب.

— بولا bola (اس. مذ) ترانه چهار مصرعی

— پایہ pāya (اس. مذ) بفتح ی. چهارپا.

— پہیا pahya (اس. مث) گاری چهار چرخی.

— راہا rāha (اس. مذ) چهار راه. محل تقاطع دو خیابان.

— کور kore (صف) چهار پهلو.

— کھونٹا khuṇṭa (صف) چهار گوشه. چهار گوش.

— گنا gina (صف) چهار برابر.

— ماسا māsa (اس. مذ) چهار ماه فصل باران.

چوالیس chawālis (عدد) چهل و چهار.

چوبا choba (اس. مذ) ۱. گل میخ. میخ. ۲. چوب کلفت و بلند که آن را عمودی در زیر سقف گذارند. ۳. برهمن عالم چهار وِدا. ۴. قومی از برهمنان که به پرخوری معروفند و تدوات بندوان را نگو زند.

چوبیس chawbis (عدد) بیست و چهار.

چوپٹ chaupaṭ (صف) ۱. عمارتی که چهار در دارد

و ہر چہار در گشادہ و فراخ ہستند۔ ۲۔ ویران۔ تباہ۔ خراب۔

— کرنا karna — (مص) خراب و ویران و منہدم کردن۔

چوت choot (اس۔مث) فرج زن۔ کس۔

چوتڑ chutaṛ (اس۔مذ) سرین۔ کفل۔

— بجانا bajāna — (مص) بسیار خوشحال بودن۔

— پیٹنا piṭna — (مص) گریہ وزاری کردن۔ متاسف بودن۔

— دکھانا dikhāna — (مص) فرار کردن۔

چوتھ chawth (اس۔مذ) ۱۔ چہار یک۔ ربع یک۔ چہارم برج از روی تقویم ہندوان۔ ۲۔ نوعی خراج کہ قوم مرہتا دریافت میکرد۔

چوتھا	chawtha	
چوتھی	chawthi	(صف) چہارم۔ چہارمین۔
چوتھے	chawthay	

چوتھائی chawthāee (صف) چہارم۔ چہارمین۔

چوتیا chootiya (اس۔مذ) شخص کودن و احمق۔

چوٹ choṭ (اس۔مث) ۱۔ ضربت۔ کوفتگی۔ آسیب۔ مکان۔ ۲۔ زیان۔

— کرنا karna — (مص) آسیب رسانیدن۔ زخم زدن۔ حملہ کردن۔

— لگنا lagna — (مص) زخمی شدن۔

چوٹا	choṭṭa (اس۔مذ)	
چوٹی	choṭṭi (اس۔مث)	دزد۔
چوٹے	choṭṭay (اس۔مذ)	

چوٹی choṭi (اس۔مث) ۱۔ کاکل۔ طرۂ موی کہ بافتہ شدہ و پشت سر قرار دارد۔ ۲۔ قلۂ کوہ۔ ۳۔ بافۂ نخ ہمرنگ موی سر زن کہ بموہای پشت سر بطرز خاصی بافتہ میشود و تا پشت زانو بلند است۔ سر انتہای این بافۂ نخانی برنگ طلا وغیرہ تزیین میشود۔

چوچلا	choachla	(اس۔مذ) ۱۔ طنازی و عشوہ گری معشوقہ در مقابل عاشق
چونچلا	choaṇchla	

محبت با وکارہای حیرت انگیز کودک۔ ۲۔ ہنرمندی در ابراز عشق۔ دلنوازی۔ طنازی۔ عشوہ۔

چوچی chuchi (اس۔مث) نوک پستان۔ پستان مادر بزبان کودک۔ ممہ۔

چودنا choadna (مص) جماع کردن۔ ہمبستر شدن۔ گائیدن۔

چودہ chawda (عد) بفتح د - چهارده.

چودھری chawdhari
چوہدری chawhdri
(اس مذ) کدخدا - زعیم دهکده - ملاک.

چودھراہٹ chawdhrāhat
چوہدراہٹ chawhdrāhat
(اس مث) برتری - تفوق - بالادستی.

چور chore (اس مذ) دزد.

— بازار bāzār — (اس مث) بازار سیاه.

— پڑنا paṛna — (مص) دستبرد زدن بخانهٔ کسی.

— پہرا pehra — (اس مذ) حراست پنهانی - نگهبانی مخفیانه.

— خانہ (اس مذ) بفتح ن - اطاق پنهان - کشو و گنجه سرّی و مخفی.

— محل mahal — (اس مذ) محل و جای جداگانه که اشخاص متمول برای زنهای صیغهٔ خود اختصاص میدادند. (اس مث) زن غیر منکوحهٔ یک مرد.

چُور choor (صف) بسیار خسته - کوبیده شده از خستگی - سیاه مست.

— (صف) قطعه قطعه شده - له شده - خسته و کوبیده شده.

چورا choora (اس مذ) ۱- براده - گرد و تراشه ساییده شده از چیزی. ۲- خاکاره.

— کرنا karna — (مص) خرد کردن - آرد کردن.

چوراسی chawrāsi (عد) هشتاد و چهار.

چورانوے chawrānway (عد) نود و چهار.

چورس chauras (صف) مستطیل قائم الزاویه.

چوری chawri (اس مث) مگس پران که از پر دم طاووس و یا موی دم اسب درست شده باشد.

چوری chori (اس مث) دزدی.

— سے (قید) زیر جلی - دزدکی - مخفیانه.

— کرنا karna — (مص) دزدی کردن.

— لگانا lagāna — (مص) تهمت دزدی بکسی زدن.

چوڑا chawṛa (صف) عریض - پهن - فراخ - گشاد.

— چکلا chakla — (صف) وسیع - عریض - پهن.

چوڑان chawṛan
چوڑائی chawṛāee
(اس مث) پهنا - عرض - وسعت - گشادی.

چوڑھا chaurha (اس مذ) ۱- سوپور - رفتگر - جاروکش. ۲- پست و کثیف.

چوڑی chooṛi (اس مث) النگو - حلقهٔ شیشه‌ای یا فلزی یا پلاستیکی.

— دار (صف) دارای پاچه دچین دار

چوزہ chuza (اس مذ) بفتح ز. جوجه یا نوزاد پسر بچه
و دختر بچه.

— باز (اس مث) روسپی، دوستدار پسران
و نوجوانان.

چوسٹھ chawsath | (عدد) شصت و
چونسٹھ chawnsath | چهار.

چوسنا chusna (مص) مکیدن. جذب کردن.

چوغہ choga | (اس مذ)
چغا chaga | عبا. ردا.

چوک chuk (اس مث) ۱. حذف شده، از قلم
افتاده. ۲. اشتباه. خطا.

چوک chawk (اس مذ) چهار راه. بازار. میدان
کسب و کار.

چوکا chawka (اس مذ) ۱. محل که بنده در آن
غذا میخورد. ۲. چهار دندان جلو دهن. ۳. تخت
چهارگوش. آجر بزرگ. ۴. (مدن) شامل چهار عنصر متساوی.

چوکر chokar | (اس مذ) سبوس گندم و جو و
چوکھر chokhar | سایر غلات.

چوکڑی chawkri (اس مث) ۱. گاری چهار اسبه.
۲. جست. پرش

— بھرنا bharna (مص) برجستن. پرش کردن.

چوکس chawkas (صف) محتاط. متوجه. با ملاحظه.
دقیق. مراقب. هوشیار. ساعی. فعّال.

چوکسی chawksi (اس مث) مراقبت.
هوشیاری. توجه. دقت.

چوکنا chukna (مص) ۱. خطا کردن. اشتباه کردن.
موفق نشدن. ۲. فراموش کردن.

چوکنا chaukanna (صف) (معنی لغوی این کلمه
چهارگوش است) مجازاً محتاط. ملاحظه کار. هوشیار.

چوکھٹ chaukhat (اس مث) چهار چوب در.
آستانه در.

چوکھٹا chaukhta (اس مذ) قالب. چهارچوب.
قاب عکس وغیره.

چوکی chauki (اس مث) ۱. چهار پایه. نیمکت.
صندل. ۲. محل قراول. کلانتری.

— دار dār (اس مذ) قراول. کشیک.

چول chool (اس مث) زبانه در، که در لولا گذاشته و بر آن میگردد.

چولا choala (اس۔مذ) ۱۔ لباس۔ ردا۔ عبا۔ شولا۔ ۲۔ جسم۔ کالبد۔ ۳۔ نوعی لباس کہ عروس در شب زفاف می‌پوشد۔

— **چھوڑنا** chhoṛna — (اص) مردن۔ قالب تہی کردن۔

چولھا chulha (اس۔مذ) اجاق۔

چولی choli (اس۔مث) جلیقہ۔ ژاکت۔

— **دامن کا ساتھ ہونا** daman ka sath ho'na (اص) متحد بودن با کسی یا چیزی۔ جزو لاینفک بودن۔

چوما چاٹی chooma chaṭi (اس۔مث) بوس و کنار۔ ماچ و بوسہ۔

چومنا choomna (مص) بوسیدن۔ ماچ کردن۔ بوسہ دادن۔

چوں chooṉ (اس۔مث) ان غنہ ۱۔ بمعنای فارسی ۲۔ لجاجت۔ ستیزگی۔ ۳۔ صدای زیر۔ جیغ۔

— (اس۔مث) ۱۔ صدای حرکت گاری۔ ۲۔ جیغ۔ ۳۔ جیک جیک گنجشک۔

— **کا مربہ** ka morabba — (اص) بفتح ب۔ ناہمکل۔ ناقص۔ غیر قابل توجہ۔

چونن choon (اس۔مذ) آرد۔

چون chawwan (عدد) پنجاہ و چہار۔

چونا choana (مص) ۱۔ چکہ کردن۔ تراوش کردن۔ تقطیر شدن۔ ۲۔ افتادن میوہ رسیدہ از درخت۔

چونا choona (اس۔مذ) آہک۔

— **لگانا** lagāna — (اص) ۱۔ بدنام کردن۔ فریب دادن۔ ۲۔ شکست دادن۔

چونتیس chawṉtis (عدد) سی و چہار۔

چونچ choṉch (اس۔مث) نوک۔ منقار۔

چونچال chuṉchal (صف) ۱۔ زرنگ۔ فعال۔ ہشیار۔ توانا۔ ۲۔ تنومند۔ قطور۔

چونسٹھ chauṉsaṭh (عدد) شصت و چہار۔

چونک اٹھنا chauṉk uṭhna (مص) ترسیدن۔ از جا پریدن از تکان و ترس۔

— **پڑنا** paṛna — (اص) از جا پریدن۔ شوکہ شدن۔

چونکانا chaunkāna (مص) بیدار کردن کسی را از جا پراندن۔ رم دادن۔

چونکنا chauṉkna (مص) ۱۔ در خواب از جا پریدن۔ از غفلت بیدار شدن۔ بخود آمدن۔ ۲۔ رم کردن۔

چونگا chonga (اس۔مذ) ۱۔ قیف۔ لولہ۔ ۲۔ چاپلوسی ۳۔ (صف) احمق۔ خل۔

چوہا chuha (اس۔مذ) موش۔

چوہے دان chuhay dān (اس۔مذ) تلہ موش۔

چوہیا chuhiya (اس۔مث) موش کوچک۔

چوہتر chawhattar (عدد) ہفتاد و چہار۔

چھ chhe (عدد) شش۔

چھابڑی chhābṛi } (اس۔مث) سبد پہن و مسطح۔
چھبڑی chhabṛi } سبد کوچک۔

چھاپ chhāp (اس۔مث) چاپ۔ انگشتری۔ مہر۔

چھاپا chhāpa } (اس۔مذ) ۱۔ چاپ۔ انگشتری
چھاپہ chhāpa } بفتح پ ۲۔ حملہ۔ ۳۔ کمین۔

— مارنا mar̄na — (مص) شبیخون زدن۔ حملات شبانہ کردن۔

— پتھر کا — pathar ka (اس۔مذ) چاپ سنگی۔

چھاپے خانہ chhāpay kana (اس۔مذ) بفتح پ۔ مطبعہ۔ چاپخانہ۔

چھاپنا chhapna (مص) چاپ کردن۔ مہر زدن۔ منتشر کردن۔

چھاتا chhata (اس۔مذ) چتر۔

چھاتی chhati (اس۔مث) ۱۔ سینہ۔ پستان۔ ۲۔ تحمل۔ توانائی۔ قدرت۔

— پر پتھر رکھنا par pathar rakhna — (مص) صبر و حوصلہ و تحمل کردن۔

— پکڑ کر رہ جانا pakar kar reh jana — (مص) ۱۔ آہستہ گریہ و زاری کردن۔ متاسف۔ غمگین بودن۔

— پیٹنا peetna — (مص) ہوا واری کردن۔ زاری کردن۔ متاسف بودن۔

— نکال کر چلنا nikal kar chalna — (مص) خرامیدن۔ مغرورانہ قدم زدن۔

چھال chhal (اس۔مث) پوست درخت۔

— اتارنا utarna — (مص) کندن پوست درخت۔

چھالا chhala (اس۔مذ) ۱۔ تاول۔ جوش۔ سوزہ ۲۔ آبلہ۔

چھان chhan (اس۔مث) ۱۔ سبوس نخل۔ ۲۔ تحقیقات۔

— بین bin — (اس مث) تحقیق۔ جستجو۔ آزمایش۔

— مارنا mārna — (مص) تحقیق کردن۔

چھانا chhāna (مص) ۱۔ اندودن بام۔ ۲۔ سایہ انداختن۔ گسترده شدن۔ ۳۔ غالب شدن۔

چھانٹ chhānṭ (اس مث) ۱۔ انتخاب۔ منتخب۔ ۲۔ پس ماندہ۔ بقیہ۔

— لینا lena — (مص) انتخاب کردن۔

چھانٹنا chhānṭna (مص) ۱۔ تراشیدن۔ بریدن۔ از پیراستن و برید شاخه از درخت۔ ۲۔ انتخاب کردن۔

چھاننا chhānna (مص) ۱۔ پالودن۔ تصفیہ کردن۔ صاف کردن۔ غربال کردن۔ ۲۔ تحقیق کردن۔

چھاؤں chhāoṇ (اس مث) سایہ۔ انعکاس شئی در آئینہ۔

چھاؤنی chhāoni (اس مث) پادگان۔

چھب chhab (اس مث) ۱۔ زیبائی۔ جذابیت۔ تناسب اعضای بدن۔ طنازی معشوق۔ ۲۔ شکوہ۔ جلال

چھبیس chhabbis (عدد) بیست و شش۔

چھپا chhipa (صف) پنہان۔ مخفی۔

چھپاؤ chhipāo (اس مذ) اختفاء۔ پنہانی۔ رمز۔

چھپانا chhupāna
چھپانا chhipāna (مص) پنہان کردن۔ پوشاندن۔ مستور کردن۔ مخفی نمودن۔

چھپائی chhapāee (اس مث) ۱۔ خرج و اجرت چاپ۔ عمل چاپ کردن۔ ۲۔ نحوۂ چاپ۔ طرز انطباع۔

چھپر chhapar (اس مذ) ۱۔ کلبہ۔ کپر۔ ۲۔ بام اندود۔

چھپکا chhapka (اس مذ) ترشح آب یا مایع۔

چھپکلی chhipkali (اس مث) مارمولک۔ بزمجہ۔

چھپن chhappan (عدد) پنجاہ و شش۔

چھپنا chhipna (مص) مخفی شدن۔ غایب شدن۔ ناپدید شدن۔ پنہان شدن۔

چھپنا chhapna (مص) چاپ شدن۔ مہر شدن۔ (خوردن)۔

چھت chhat (اس مث) بام۔ سقف۔

چھتا chhatta (اس مذ) ۱۔ شانہ کندو۔ کندوی عسل۔ ۲۔ راہرو و خیابان (مسقف)۔

چھٹا chhaṭṭa
چھٹی chhaṭṭi (صف) ششم۔ ششمین۔

چھتر chhatr / chhatar (اس۔مذ) چتر بزرگ۔

چھتری chhatri (اس۔مث) چتر کوچک۔ چتر۔

چھٹکارا chhuṭkāra (اس۔مذ) معافیت۔ استخلاص۔ رہائی۔ نجات۔

چھٹکنا chhiṭakna (مص) ۱۔ پراگندہ بودن۔ متفرق بودن۔ ۲۔ درخشیدن ستارہ و ماہ۔

چھٹنا chhaṭna (مص) جدا بودن۔ آراستہ و شستہ زدہ بودن درخت۔ پیراستہ بودن۔ بیختہ و الک شدہ بودن چیزی۔

چھٹنا chhuṭna (مص) آزاد شدہ بودن۔ آزاد بودن۔ متروک بودن۔ جدا بودن۔ خلاص و رہا بودن۔

چھٹی chhuṭṭi (اس۔مث) ۱۔ مرخصی۔ تعطیل۔ فرصت۔ فراغت۔ ۲۔ برائت

چھتیانا chhatyāna (مص) نشانہ گرفتن۔ ہدف گرفتن۔

چھتیس chhattis (عدد) سی و شش۔

چھتیسا chhatisa / چھتیسی chhatisi (صفت) عزور۔ حقہ باز۔ مکار۔

چھیڑنا chheṛna (مص) اذیت کردن۔ مزاحم بودن۔

چھیڑ چھاڑ chheṛ chhāṛ / چھیڑخانی chheṛ kāni (اس۔مث) اذیت بدون غرض۔ مزاح۔

چھیڑخانی کرنا — karna (مص) سربسر گذاشتن۔ دست انداختن۔

چھینکا chheeṇka (اس۔مذ) آونگ۔ زنبیل یا سبدی کہ مانند کفہ ترازو با سہ یا چہار طناب یا ریسمان بدیوار یا سقف آویزند و غذا و غیرہ در آن گذارند۔

چھینی chheni (اس۔مث) اسکنہ۔ آلت سوراخ کنی نجار و غیرہ۔

چہاڑ chāhaṛ (اس۔مث) ۱۔ کنارہ رودخانہ۔ رودکنار۔ ۲۔ قطعہ سنگ بزرگ یا کلوخ۔

چہچہانا chahchahāna (مص) چہچہہ زدن۔

چہکار chahkār (اس۔مث) جیک جیک پرندگان۔ صدای پرندہ۔

چہکنا chahakna (مص) صوت زدن۔ جیک جیک کردن پرندگان۔

چہل chohal (اس۔مث) خوشی۔ خوشدلی۔ مسرت۔ شوخی۔ مزاح

چہل پہل chahal pahal (اس۔مث) ۱۔ حرکت۔ جنبش۔ فعالیت۔ ۲۔ رونق۔

چہل قدمی chehel qadmi (اس۔مث) بکون و۔ قدم زدن۔ بی مقصد گشتن۔

چیپ chaip (اس۔مذ) چسبندگی۔ لزجی چسبناکی۔ رطوبت چسبناکی کہ از انبہ رسیدہ تراوش میکند۔

چیتا chita (اس۔مذ) یوز پلنگ۔

چیتل chital (صف) ۱۔ خالدار۔ ۲۔ (اس۔مذ) آہوی خالدار۔ نوعی گاو وحشی۔

چیچڑی cheechri (اس۔مث) شپش سگ و کنہ گوسفند و گاو۔

چیچک chechak (اس۔مث) آبلہ۔

— رو (صف) آبلہ رو۔

چیخ cheek (اس۔مث) جیغ۔ شیون۔

چیر cheer (اس۔مث) پارگی و دریدگی پوست بدن۔ بریدگی۔ زخم۔

— پھاڑ phār — (اس۔مث) عمل جراحی۔ تشریح جسد۔ کالبد شکافی۔

چیرنا cheerna (مص) ۱۔ دریدن۔ پارہ کردن۔ چاک زدن۔ ۲۔ ارہ کردن۔

چیرہ دستی (اس۔مث) جبر۔ ظلم۔ فشار۔

چیکٹ cheekaṭ (صف) ۱۔ چرب۔ ۲۔ گرد آلود۔

چیل cheel (اس۔مث) ۱۔ درخت کاج۔ ۲۔ زغن۔

چیلا chela (اس۔مذ) ⎫ نوکر۔
چیلی cheli (اس۔مث) ⎬ خانہ زاد۔
چیلے chailay ⎭ شاگرد۔ پیرو۔

چیلے چانٹے chailay chantay (اس۔مذ) شاگردان۔

چین chaen (اس۔مذ) آسایش۔ تسکین۔ استراحت۔ راحتی۔

— کرنا karna — (مص) راحت بودن۔ استراحت کردن۔

چیں cheen (اس۔مث) ن غنہ ۱۔ فریاد۔ ۲۔ صدای زیق زیق۔

— بولنا bolna — (مص) فریاد از بیچارگی زدن۔

ـــ کرنا karna ـــ (مص) ۱- جیک جیک وزیق زیق کردن. ۲- در مقابل ظلم وستم کسی فریاد کردن.

چینی cheeni (اس. مث.) شکر سفید.

چیونٹا chyunṭa } (اس. مذ. - مث.)

چیونٹی chyunṭi } مورچه - مور.

ح

حاتم کی گور پر لات مارنا hatim ki gore par lāt mārna (ضرب المثل) معنی تحت اللفظی این عبارت لگد زدن بگور حاتم است و مجازاً بمعنی سخی تر از حاتم طائی بودن و بطنز در مورد شخص بخیل که تصادفاً سخاوت بخرج میدهد گفته میشود.

حاجت روا (صف) برآورنده حاجت.

روائی (اس مث) برآوردن حاجت

— رفع کرنا — karna (مص) ۱. رفع حاجت کردن. ۲. توالت رفتن.

حاجتی (اس مث) ظرف توالت بیمار که قادر بحرکت نیست ظرف ادرار الجیان که شبنگام در اطاق خواب میگذارند.

حاضرات (اس مث) جن. روح خبیث.

— کرنا — karna (مص) احضار ارواح خبیثه جن گیری کردن.

حاضراتی (اس مذ) کسی که ارواح را احضار میکند. جن گیر.

حاضر ضامن (اس مذ) کسی که مسئولیت حاضر کردن کسی را بموقع معین بعهده میگیرد.

حاضری (اس مث) ۱. ما حضر. ۲. اولین غذای روز ۳. غذائی که پس از دفن میت نزد سوگواران نزدیک و بازماندگان او فرستاده میشود. ۴. نذر حلوا و غیره که بنام شهدای کربلا یا حضرت عباس حاضر و نیاز میشود. ۵. حاضر و غایب.

— لینا le'na — (مص) حاضر و غایب کردن سر کلاس مدرسه و غیره.

حال آنا āna — (مص) در حالت وجد و جذبه قرار گرفتن (از شنیدن موسیقی مذهبی) در حالت مدهوشی روحانی قرار گرفتن.

حالت غیر ہونا hālat gaer ho'na (مص) بدحال شدن — در حالت احتضار قرار گرفتن.

حبس دم (اسمذ) ۱. حبس النفس. برونشیت. ۲. یکی از ریاضت هندوان که مرتاض مدت زیاد نوشا

نفس را نگاه میدارد و زنده میماند.

— دوام (اس مذ) زندان ابد.

حبشن habshan (اس مث) بسکون ب - زن حبشی - زن سیاه پوست

حجاب اٹھنا uṭhna — (مص) ۱. برداشته شدن حجاب. ۲. حس شرمساری را از دست دادن و وقیح شدن - بیشرم و حیا شدن.

حجام hajjām (اس مذ) آرایشگر - سلمانی.

حجامت hajāmat (اس مث) اصلاح موی سر.

حجامی (اس مث) آرایشگری - شغل سلمانی.

حجت کرنا karna — (مص) بحث کردن - جر و بحث نمودن - دعوا کردن.

حد بندھنا bandhna — (مص) سرحد معین و مقرر شدن.

— **کرنا** karna — (مص) انجام دادن کاری تا حدی که از آن بیشتر ممکن نباشد.

حداد (اس مذ) ۱. آهنگر. ۲. زندانبان.

حراف harrāf (صف) مزور - حیله گر - فریب دهنده.

حرف آنا āna — (مص) ۱. سواد مختصر خواندن و نوشتن داشتن. ۲. مورد ایراد قرار گرفتن - ملامت شنیدن - مورد انتقاد قرار گرفتن.

حرف گیری giri — (اس مث) ۱. انتقاد — خرده گیری. ۲. عیب جوئی - اعتراض.

— **لانا** lāna — (مص) بدنام کردن - لکه دار کردن نام کسی را.

— **نہ اٹھ سکنا** na uṭh sakna — (مص) خوانده نشدن مطلب.

حرام موت مرنا marna — (مص) خودکشی کردن.

حرامی (صف) ۱. شریر - بدجنس - دزد. ۲. حرامزاده - ولدالزنا.

حساب بیباق کرنا baibāq karna — (مص) ادا کردن دین و قرض - پرداختن بدهی - تصفیه کردن حساب.

— **جو جو بخشش سو سو** jao jao — bakshish sao sao (ضرب المثل) حساب دینار به دینار بخشش هزار به هزار.

— **لگانا** lagāna — (مص) حساب کردن - تخمین زدن.

حسرت بھرا bhara } (صف) شایق۔ آرزومند
• بھری bhari } دارای ارمان یا پُر از
آرزو۔

حسین haseen (صف) زیبا۔ خوشگل۔ جذاب۔

حصہ داری hissa dāri (اس۔مث) بفتح ہ۔
شرکت۔ شریک بودن در ملکی۔

حصے کرنا hissay karna (مص) تقسیم کردن۔
قسمت قسمت کردن۔

حضور huzur (اس۔مذ) ۱۔ در حضور۔ در مقابل۔
روبرو۔ ۲۔ کلمۂ تعظیم۔ جنابعالی۔

حضوری (اس۔مث) ۱۔ نزدیکی۔ قربت۔
۲۔ دربار پادشاه۔ ۳۔ موجود بودن۔

حقدار (صف) ۱۔ محق۔ ۲۔ ارحام۔ خویشان و نزدیکان
کسی که حق استفاده و کمک مالی و توجه از او دارند۔

— ترسیں انگارے برسیں tarsen
angāray barsen (ضرب المثل) کسی که خویشان
و نزدیکان کمک لازم بکند همیشه گرفتار بلا است۔

حقہ huqqa (اس۔مذ) بفتح ق۔ قلیان۔

— بردار (اس۔مذ) پیشخدمتی که کارش حاضر کردن قلیان
برای ارباب است۔

حکم بردار (صف) مطیع۔ فرمانبردار۔

— حکم لگانا lagāna — (مص) با اطمینان عقیده‌ای
را اظهار کردن۔

حکمت مدنی }
" عملی } (اس۔مث) علوم سیاسی۔

حکومت جتانا jatāna — (مص) ۱۔ قدرت و اقتدار
نشان دادن۔ زبردستی و قدرت خود را برخ دیگران
کشاندن۔ ۲۔ ستمگری کردن۔

حلال خور (اس۔مذ) سوپور۔ آشغال۔ جاروب کش۔

— خوری } (اس۔مث) زن جاروب کش۔ زن خاک
— خورن } روب۔

حل کاری (اس) هنر گل و بوته ساختن روی زیورآلات طلا
و نقره که پس از حل کردن طلا و نقره صورت میگیرد۔

حلوائی (اس۔مذ) قناد و شیرینی فروش۔

حلوائن halwāen (اس۔مث) شیرینی فروش
زن۔ زن قناد۔

حمایتی (صف) مدافع۔ حامی۔ طرفدار۔ یار و یاور۔

حمل گرنا girna — (مص) سقط جنین شدن۔

حوالات (اس، مث)، زندان موقت.

حوالدار hawaldār (اس، مذ) گروہبان (در ارتش).

حوالہ (اس، مذ) بفتح ل. نشانی علامت (در ایران بمعنی ارسال وجہ و برات است).

حوالی موالی (اس، مذ) رفقا. دوستان. ہمنشینان دوست. رفیق، ہمنشین.

حوصلہ رکھنا hausla rakhna (مص) بفتح ل. جہت انجام کاری را داشتن.

— **کرنا** karna — (مص) ہمت کردن

— **نکالنا** nikālna — (مص) ۱. بازاء خرج کردن. مطابق آرزوی خود عمل انجام دادن.

حونق hawannaq (صف) احمق. کودن. کم عقل.

حویلی hawaili (اس، مث) ۱. منزل. مسکن. ۲. عمارت بزرگ و وسیع.

حیلہ حوالہ کرنا (اس، مذ) بفتح ہر دو ل طفرہ رفتن. امروز و فردا کردن. تعویق انداختن.

☆

خ

خاربست } (اس. مذ) حصار خاری که معمولاً در اطراف
خاربند } باغات و مزارع کشند.

خارجی (اس. مذ) فردی از خوارج که مخالف حضرت علی (ع) بودند. برای شخص خارجی در اردو بیرونی و باہر کا bāhar ka استعمال میشود.

خارخشک kushk — (اس. مذ) ۱. یک نوع خار که سه گوشه است. ۲. یک نوع میخ که سه گوشه بوده و در قدیم در راه هجوم دشمن میریختند.

خارش } (اس. مث) یک نوع مرض جلدی است
خارشت } که در نتیجه آن پوست بدن خارش میکند و اغلب بر پوست روی مفصلها ظاہر میشود.

خاصا } (صف) ۱. خوش ترکیب
خاصه kāsa بفتح ص } مطبوع ـ دل پسند ـ موزون.
۲. (اس. مذ) غذای امرا و سلاطین.

خاص تراش (اس. مذ) آرایشگر مخصوص پادشاہان و امرا و حکام.

— دان (اس. مذ) ظرف که در آن پان ولد شده قرار دارد و به مہمان عرضه میشود.

— کر kar — (قید) مخصوصاً ـ مع المخصوص.

خاطر تواضع (اس. مث) پذیرفتن و خدمت کردن مہمان.

خاطر خواه (صف) طبق دلخواه ـ تشفی بخش ـ رضایت بخش ـ مطلوب.

— داری (اس. مث) پذیرائی ـ مہمانی ـ ابراز محبت بر مہمان.

خاک اڑانا uṛāna — (مص) خاک بهوا ریختن.
(مص) راه رفتن بدون مقصد ـ رسوا و بدنام کردن.

— اڑنا uṛna — (مص) گرد و خاک بلند شدن در ہوا
(مص) رسوا شدن ـ بدنام شدن.

— انداز (اس. مذ) ۱. سوراخ و ناوه دانی که در بالای قلعه یا قصر برای ریختن آشغال و غیره ساخته میشود.
۲. خاک انداز (بمعنی فارسی).

— چھاننا chhāna — (مص) آواره و سرگردان بودن.

خاکنانے kaknāy (اس۔مث) برزخ (جغرافیا)

— ہو جانا ho jāna — (اص) خراب و ویران شدن۔ تلف شدن۔

خاکہ kāka (اس۔مذ) بفتح ک۔ نقشہ۔ طرح۔ کاریکاتور۔

— اڑانا urāna — (اص) مسخرہ کردن۔ از راہ ورشخی کسی تقلید کردن۔

خاگی انڈا anda — (اص) تخم مرغ بی نطفہ۔ مجازاً حرامزادہ۔

خال خال (صف) تک وتوک۔ خیلی کم۔ شمارہ کمی چند تا ئی۔ بندرت۔

خاندانی (صف) اصیل۔ موروثی۔ از نسل خوب (انسان)۔

خانساماں (اس۔مذ) ن ثانی غنہ۔ خان ناظر۔ متصدی آشپزخانہ و سفرخانہ۔ آبدار۔ پیشخدمت سر سفرہ۔

خانہ برانداز (صف) ولخرج۔ خانہ برباد دہ۔ مسرف

— تلاشی (اس۔مث) کاوش و بازرسی خانہ (معمولاً توسط پلیس برای کشف آثار جرم و جنایت وغیرہ۔

خاوند kāwind (اس۔مذ) ۱۔ مالک۔ ۲۔ شوہر۔

— کرنا karna — (مص) شوہر کردن زن بیوہ بدون واسطہ۔

خبردار (صف) باخبر۔ این کلمہ در مورد تنبیہ بکار میرود کہ بمعنی خوب گوش کن۔ متوجہ باش۔ در یاد داشت نرود است۔

خبرداری (اس۔مث) اطلاع۔ وقوف۔ ہوشیاری۔

خبر رکھنا rakhna — (مص) خبر داشتن۔ آگاہ بودن۔

— گیر (اس۔مذ) ۱۔ جاسوس۔ ۲۔ مددکار۔ نگہبان۔ محافظ۔

— لینا le'na — (اص) انتقام گرفتن۔ تلافی کردن بدی۔ بحساب کسی رسیدن (بمعنی اصطلاحی در فارسی)۔

خبط (اس۔مذ) جنون۔ سودا۔

— سوار ہونا ho'na — (اص) فکر بیہودہ کردن۔

خبطی (صف) حواس باختہ۔ احمق۔ مخبط۔

خچر kachchar (اس۔مذ) قاطر۔

خدا دیکھ کے جامہ قطع کرتا ہے kuda daikh ke jama qata karta hae

(ضرب المثل) خدا بیمار نیست اما ورہ تختہ را خوب بہم می اندازد۔

خدا رسیدہ (صف) زاہد۔ متقی۔ مرد خدا۔

خدا کی لاٹھی میں آواز نہیں kuda ki lāṭhi meṇ āwāz nahiṇ — (ضرب المثل) چوب خدا صدا ندارد ، وقتی زد دوا ندارد.

خدا گنجے کو ناخن نہ دے kuda ganjay ko nakoon na dei (ضرب المثل) خدا خر را دید و شاخش نداد - خدا نکند آدم پست فطرت بمقام عالی برسد.

خدائی خوار (صف) بی آبرو - رسوای جهان.

خدمتی (اس - مذ) نوکر - پیشخدمت.

خرّاٹا karrāṭa (اس - مذ) خرناس - خر خر خواب.

خرّاٹے لینا karrāṭay le'na (مص) خرناس کشیدن - خر خر کردن - بخواب عمیق فرو رفتن.

خرّاد karrad (اس - مذ) خراط.

خرادنا karadna (مص) خراطی کردن.

خرانٹ kurrānṭ (صف) (ن - مذ) شخص پیر و مجرب.

خرجی kurji (اس - مث) خرجین - زنبیل.

خرچ karch (اس - مذ) خرج - هزینه.

— **اٹھانا** uṭhāna — (مص) پرداختن هزینه.

— **اخراجات** (اس - مذ) مخارج - هزینه.

— **دینا** de'na — (مص) وجه بمساعده و قبلاً برای خرج کردن دادن.

خرچنا karchna
خرچ کرنا karna — (مص) خرج کردن - مصرف کردن.

خرچہ karcha (اس - مذ) بفتح چ - مخارج - هزینه - مصارف.

خرچی karchi (اس - مث) پولی که بعنوان اجرت بزن فاحشه داده میشود.

خرخشہ karkasha (اس - مذ) بفتح ش - دلهره - همهمه - غوغا - نزاع - اختلاف.

خر دماغ (صف) کودن - خرف - متکبر - مغرور - لجباز - خود رای - اهل جنگ.

دماغی (اس - مث) کودنی - خرفی - لجبازی - تکبر - غرور - اهلی جنگ.

خریدنا kareedna (مص) خریدن - خرید کردن.

خزانچی kazānchi (اس - مذ) بکسر ن - خزانه دار - صندوقدار - مامور پرداخت پول.

خستگی kastagi (اس - مث) ۱- زخم - جراحت.

۱۔ تازگی و شکستگی۔ ۲۔ افلاس۔ ۴۔ غذای سرخ شدہ۔

خستہ kasta (صف) بفتح ت۔ ۱۔ مجروح۔ مریض ۲۔ غمگین۔ ۳۔ مفلس۔ ۴۔ غذای نازک و شکنندہ سرخ شدہ۔

خسر kusar (اس۔مذ) پدر زن۔ اب الزوجہ۔

خسرہ kasra (اس۔مذ) بفتح ر۔ ۱۔ صورت و جدول مزارع در یک دہکدہ۔ ۲۔ سرخک۔

خشک دماغ
خشک سر
خشک مغز
(صف) مجنط۔ میل گو۔ غل۔ کودن۔

خشکہ kushka (اس۔مذ) بفتح ک۔ یکتہ چلو۔ بی روغن۔

خط (اس۔مذ) ۱۔ بعمانی فارسی۔ ۲۔ نامہ۔ مکتوب۔ مراسلہ۔

— تراش (اس۔مذ) ۱۔ ریشگر۔ سلمانی۔

— کش ۱۔ (صف) معاملہ غیر قابل برگشت۔ ۲۔ (اس۔مذ) خط کش۔

خطرہ katra (اس۔مذ) بسکون ط و فتح ر۔ خطر۔ خوف۔ ترس۔

— مول لینا mole le'na — (اص) بخطر انداختن۔

خفا (صف) خشمناک۔ عصبانی۔ خشمگین۔ مکدر۔ رنجیدہ۔

خفگی kafgi (اس۔مث) بسکون ف۔ خشم۔ غضب۔ رنجیدگی۔ رنجش۔ دلخوری۔ دلتنگی۔

خفیہ kufya (صف) بفتح ی۔ مخفی۔ در پردہ۔ پنہانی۔ محرمانہ۔ سری۔

— پولس polis — (اس۔مث) پلیس مخفی۔ ناموآگاہی۔ کارآگاہ۔

نویس (اس۔مذ) جاسوس۔ مخبر۔

خلاف مرضی marzi — (قید) بر خلاف میل۔

خلیا ساس kalya sās (اس۔مث) خواہر مادر زن۔ خواہر مادر شوہر۔

— سسرا susra (اس۔مذ) شوہر خواہر مادر زن۔ شوہر خواہر پدر شوہر۔

خلیرا kelera (صف) متعلق بخالہ۔ منسوب بخالہ۔

— بھائی bhāi — (اس۔مذ) پسر خالہ۔

خم کے خم چڑھانا kum kay kum charhāna (اص) زیادہ روی در نوشیدن مسکرات۔ افراط نمودن در خوردن مشروبات الکل۔

کھرا kumra (اس۔مذ) حصیرباف۔ بوریا باف۔

خمیازہ (اس۔مذ) بفتح ز۔ ۱۔ خمیازہ ۔ ۲۔ مکافات۔ مجازات۔

— کھینچنا khainchna — (مص) ۱۔ خمیازہ کشیدن۔ ۲۔ مکافات و مجازات جنایت و یا خطای خود را دیدن

کھنکنانا kunkunāna (مص) تو دماغی صحبت کردن۔

کھنّا kunna (صف) مرد ابلہ۔ زن بد اخلاق۔ مغرور۔

— بھیکنا bhekna — (مص) نازیدن۔ مغرور بودن۔ بالیدن۔

خواستگاری (اس۔مث) داوطلبی۔ نامزدی برای کاری۔ خواہش۔ تمنا۔ خواستگاری برای ازدواج۔ درخواست۔

خوان kwān (اس۔مذ) سینی۔ سرپوش سینی غذا۔

خوبانی kubāni (اس۔مث) زرد آلو۔ برخشک زرد آلو۔ قیسی۔

خوبصورت (صف) زیبا۔ خوشگل۔ قشنگ۔ دلربا۔ خوشنما۔ باشکوہ۔

خوبصورتی (اس۔مث) بسکون ر۔ زیبائی۔ خوشگلی۔ قشنگی۔ دلربائی۔ جلوہ گری۔

خو بو koo boo (اس۔مث) خلق۔ سیرت۔ منش۔ رفتار۔

خو پڑنا ku parna (مص) معتاد شدن۔ عادت کردن۔

— چھوڑنا chhorna — (مص) ترک عادت کردن۔

— ڈالنا ḍālna — (مص) عادت کردن۔ معتاد شدن۔

خود بدولت (حرف ندا) جناب عالی۔ اعلیحضرتا۔ والا حضرتا

خود رفتہ (صف) بفتح ت۔ بیہوش۔ مست۔

خود کفیل (صف) متکی بخود۔ تکیہ کنندہ، بنفس خویش۔

خودی (اس۔مث) غرور۔ نخوت۔ تکبر۔ عزت نفس۔ جزالت طبع۔

خور و پوش kur-o-poash (اس۔مذ) غذا و لباس معیشت۔ معاش۔ خوراک و پوشاک۔

خوشامد (اس۔مث) چاپلوسی۔ تملق۔

خوشامدی (صف) متملق۔ چاپلوس۔

خوشباش (صف) آزاد۔ لاقید۔ بی پروا۔ خوش گذران۔

خوشبودار (صف) خوشبو۔ معطر۔

خوشخبری (اس۔مث) بسکون ب۔ خبر خوش۔ مژدہ۔ بشارت۔ نوید۔

خوش خیال (صف) نویسندہ یا شاعر با ذوق۔ آدم خوش فکر۔

خوش دامن (اس مث) مادرِ زن۔ مادرِ شوہر۔

〃 رفتار (صف) خوشخرام۔ سبک رفتار۔

〃 قسمتی (اس مث) خوشبختی۔

— — سے ۔ se _ خوشبختانہ۔

〃 گلو goloo _ (صف) خوش صدا۔ خوش آواز۔

خوگر gar _ (صف) کسی کہ با انجام کاری عادت کردہ و خو گرفتہ است۔

خوگیر koogeer (اس مذ) نمدی کہ زیر زین بر پشت اسب گذارند۔ (صف) خوگر۔ خوگیرندہ۔

خول kole (اس مذ) سرپوش۔ پوشش۔ رویہ۔ پوستہ۔ غلاف۔ غلاف۔ ملحفہ۔

— چڑھانا charhāna _ (مص) پوشاندن۔ غلاف کردن۔ روی کشیدن بچیزی۔ ملمع کردن۔

خون پانی ایک کرنا koon pāni ek karna (مص) سخت کار کردن۔ خون را مانند آب ریختن۔ کشکار زیاد کردن۔

خون تھوکنا thukna _ (مص) خون تف

کردن۔ (مص) شوکر شدن۔ متحمل شدن یا زیاد شدن۔

— خرابا karāba _ (اس مذ) قتل۔ کشتن۔ نزاع خونین۔

— سفید sufaid _ (صف) بیرحم۔ شقی۔ بیگانہ۔ نامہربان۔

— ہونا ho'na _ (مص) کشتہ شدن۔ بقتل رسیدن۔

خیابان (اس مذ) خیابان کوچک وسط باغ۔ باغچہ

خیال بندھنا bandhna _ (مص) تصور شدن۔ مجسم شدن۔

— پڑنا paṛna _ (مص) بنظر رسیدن۔ بیاد آمدن۔

— رکھنا rakhna _ (مص) در نظر گرفتن۔ بیاد داشتن۔ در خاطر نگہداشتن۔

خیالی پلاؤ پکانا kayāli pulao _ pakāna (مص) خیال باطل کردن۔ آرزوی کاری کہ ممکن الوقوع نباشد کردن۔

خیرات خانہ (اس مذ) بفتح ن۔ نوا خانہ۔ دار العجزہ۔

خیراتی (صف) وقفی۔ تبرعی۔ مجانی۔ رایگان۔ در راہِ خدا۔

خیرباد کہنا kaer bād kehna (مص) خداحافظ گفتن.
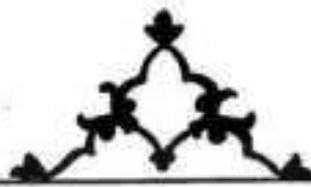
— **خبر پوچھنا** poochhna — (مص) احوال پرسی کردن ـ جویای سلامتی شدن.

خیریت kaeriat (اس مث) رفاه ـ سلامت ـ خوشحالی صحت ـ عافیت.

د

داب dāb (اِس۔مث) ۱۔ عادت۔ رسم۔ روش۔ حالت۔ وضع۔ ۲۔ ترس۔ بیم۔ وحشت۔ ۳۔ جلال۔ عظمت۔ کوکبہ۔ جبروت۔ ۴۔ فشار۔ سنگینی۔ کنٹرل۔

— **بٹھانا** biṭhāna (مص) قدرت بخرج دادن۔ مرعوب ساختن۔ فشار وارد آوردن۔ تحت کنٹرل قرار دادن۔

— **دینا** de'na (مص) دفن کردن۔ پنہاں کردن۔

— **بیٹھنا** baeṭhna (مص) تصرف عدوانی کردن۔ غصب کردن۔

دابنا dābna (مص) ۱۔ فشار دادن بچیزی۔ فشردن۔ ۲۔ جلوگیری کردن۔ ۳۔ پنہان کردن۔ دفن کردن۔

داتا dāta (اِس۔مذ) (صفت) دل باز۔ سخی۔ باسخاوت۔ رزق دہندہ۔ فیض بخش۔ خدا۔ بطور کنایہ درویش۔

داد (اِس۔مث) ۱۔ داد۔ عدل۔ عدالت۔ ۲۔ عطا۔ بخشش۔ ۳۔ تحسین۔ تعریف۔ ۴۔ یک نوعی مرض جلدی کہ بشکل لکہ است و خارش ممتد دارد و از خارانیدن آن کہ مدام ناراحت کنندہ است گاہی چرک آب و خون در آید۔

— **دینا** de'na (مص) تحسین کردن۔ قدردانی کردن۔

دادا dāda (اِس۔مذ) ۱۔ جد۔ پدر پدر۔ پدر بزرگ (از طرف پدر)۔ برادر بزرگ۔ ۲۔ استاد۔ معلم۔

داد بخشش (اِس۔مث) خیرات۔ سخاوت۔ فیاضی۔

دادی dādi (اِس۔مث) جدہ۔ مادر پدر۔ مادر بزرگ (از طرف پدر)

دارائی (اِس۔مث) ۱۔ پادشاہی۔ حکمرانی۔ ۲۔ منسوب بہ دارا۔ ۳۔ نوعی پارچہ ابریشمی۔

داروغہ (اِس۔مذ) رئیس۔ نگہبان۔ بازرس۔ پلیس۔ رئیس زندان۔ کلانتر۔

— **آبکاری** (اِس۔مذ) بازرس رسومات۔

دار و مدار (اِس۔مذ) بنیاد۔ اساس۔ شالودہ۔

داری dāri (اِس۔مث) کنیز۔ کنیزی کہ در جنگ بغنیمت بدست میاید۔

داس dās (س۔مذ) غلام۔ نوکر۔ پیرو۔

داسی dāsi (س۔مث) زن کلفت، دہندہ.

داسا dāsa (س۔مذ) ۱۔ تیر چوبی کہ سر تا سر دیوار عمارت گذارند کہ سر تیرہای سقف بر آن قرار گیرد. ۲۔ داس.

داستانہ (س۔مذ) بفتح ۃ۔ دستکش کہ میر شکار موقعی کہ باز شکاری بر دست داشت بدست میکرد تا پنجہ باز دست او را زخم نکند۔ دستکش.

داشت و پرداخت (س۔مث۔ اص) نگہداری و پرورش دام.

داغنا dāġna (مص) ۱۔ داغ کردن حیوان وغیرہ۔ علامت گذاشتن با آہن داغ. ۲۔ شلیک کردن.

داکھ dākh (س۔مث) کشمش۔ انگور خشک شدہ.

دال dāl (س۔مث) ماش۔ جمع حبوبات کہ در خورش پختہ و خوردہ میشود۔ دال پختہ رقیق خورشی است کہ معمولاً با کتہ برنج خوردہ میشود.

— **چپاتی** chapāti — (س۔مث) نان و ماش پختہ۔ غذای ناچیز۔ قوت بخور ونمیر۔

دام dām (س۔مذ) قیمت۔ ارزش۔ بہا.

— **بھرنا** bharna — (مص) تاوان دادن۔ قیمت پرداختن.

دامنگیر (س۔مذ) متوسل شوندہ۔ مزاحم۔ کمک خواہ دست بدامن.

دامنی dāmani i (س۔مث) ۱۔ روسری. ۲۔ پارچہ‌ای کہ بر پشت اسب اندازند.

دان dān (س۔مذ) ۱۔ صدقہ خیریہ. ۲۔ پسوند بمعنی ظرف.

— **پن** pun — (س۔مذ) صدقہ۔ خیریہ.

دانت dānt (س۔مذ) ۱۔ دندان. ۲۔ دندہ چیزی مثل ارہ. ۳۔ رغبت۔ میل۔ خواہش.

— **پیسنا** — pisna
— **چبانا** — chabāna
— **کٹکٹانا** — kiṭkiṭāna
— **کچکچانا** — kichkichāna
} (مص) در حالت خشم و غضب دندان قرچہ کردن.

— **نکالنا** nikālna — (مص) نیشش باز کردن.

دانتا dānta (اس۔مذ) ن غنہ۔ دندانہ شانہ۔ ارہ وغیرہ۔

— **کلکل** kilkil — (اس۔مث) نزاع وجدال۔

دانتی dānti (اس۔مث) ۱۔ دندانہ ارہ۔ ۲۔ داس۔ ۳۔ سری کامل دندان۔

— **لگنا** lagna — (مص) کلید شدن دندان۔ بیحرکت شدن فک۔

داند dānd (اس۔مث) ن غنہ۔ ظلم۔ تعدی۔

دانست dānist (اس۔مث) ۱۔ رای۔ عقیدہ۔ نظریہ۔ وقوف۔ آگاہی۔ اطلاع۔

دانستگی (اس۔مث) دانائی۔ اطلاع۔ آگاہی۔

دانگ dāng (اس۔مذ) ن غنہ۔ ۱۔ یک ششم دوزن مخصوص یک چہارم شقال۔ ۲۔ قطعہ۔ حصہ۔ قسمت۔ سہم۔

دانہ پانی dāna pāni (اس۔مذ) بفتح ن اول نان وآب۔ خوراک۔ رزق۔ روزی۔ مجازاً نصیب وقسمت۔

داؤ dāo (اس۔مذ) ۱۔ نوبت۔ ۲۔ حیلہ۔ فریب۔

داؤ dāoo (اس۔مذ) برادر بزرگتر۔

داؤں dāon (اس۔مذ) ۱۔ حیلہ جنگی۔ خدعہ۔ نیرنگ۔ ۲۔ حرکت۔ ۳۔ مہرہ بازی۔ ۴۔ نوبت۔

— **پر چڑھنا** par charhna — (مص) مغلوب حریف شدن۔ فریب خوردن۔ در دام افتادن۔

— **پیچ** pech — (اس۔مذ) حیلہ۔ خدعہ۔ فریب۔

— **چلنا** chalna — } (مص) فریب بکار بردن۔ خدعہ کردن۔
— **کھیلنا** khelna — }

— **لگنا** lagna — (مص) موقعیت بدست آمدن۔

— **گھات** ghāt — (اس۔مث) تدبیر پنہانی۔

داہ dāh (اس۔مث) ۱۔ احتراق۔ ۲۔ سوزاندن میت (از رسم ہنود)۔

داہنا dāhna (صف) راست (در مقابل چپ)۔

— **ہاتھ** hāth — (اس۔مذ) دست راست۔

دائی dāee (اس۔مث) ۱۔ ماما۔ قابلہ۔ ۲۔ دایہ۔

— **جنائی** janāee — (اس۔مث) ماما۔ قابلہ۔

— **گیری** geeri — (اس۔مث) مامائی۔

دائیں dā'en (صف) طرف دست راست۔

— **بائیں** bā'en — (صف) ۱۔ راست وچپ۔ ۲۔ (اس۔مث) صدای متواتر شلیک توپ وتفنگ۔

— **چلانا** chalāna — (مص) بستن چند گاو بہم

برای کوبیدن خرمن .

دبا dabba (اس۔مذ) قطعهٔ درخت .

ـ **لگانا** lagāna (مص) قطع زدن۔ پنهان کاشتن .

ـ **مارنا** māma ـ (مص) تدبیر کردن۔ فریب دادن ـ کمین کردن .

دبانا dabāna (مص) ۱. فشردن۔ فشار دادن . ۲. پنهان کاشتن . ۳. بزور تصرف کردن۔ مغلوب کردن . ۴. چیزی را با دست فشار در ظرفی جای دادن۔ دفن کردن .

دباؤ dabāo (اس۔مذ) ۱. فشار۔ جبر۔ نفوذ . ۲. قدرت۔ اقتدار۔ برتری . ۳. خوف۔ ترس .

دبدھا dubdha (اس۔مذ) شک۔ شبهه۔ تردید .

دبڑو گھسڑو dabṛoo ghusṛoo (صف ، اس۔مذ) ترسو۔ بزدل۔ عاجز۔ بی همت .

دبکانا dabkāna (مص) ۱. پنهان کردن . ۲. باز داشتن۔ ترسانیدن . ۳. رنجیدن .

دبکائی dabkāee (اس۔مث) اجرت سیمکشی و دخل .

دبکنا dabakna (مص) پنهان شدن۔ ناپدید شدن۔ از ترس مخفی شدن .

دبکی dabki (اس۔مث) عمل پنهان شدن۔ کمین .

ـ **مارنا** māma ـ (مص) در کمین گاه نشستن .

دبکیل dabkel / dabkael (صف) ترسو۔ بزدل۔ جبون .

دبگر dabgar (اس۔مذ) سازنده دبهٔ چرمی۔ دبه ساز .

دبلا dubla
دبلی dubli
دبلے dublay
دبلا پتلا ـ patla
دبلی پتلی ـ patli
(صف) نازک۔ لاغر۔ تنک۔ نحیف۔ ضعیف .

دبلاپا ـ pa
ـ **پن** ـ pan
(اس۔مث) لاغری۔ نازکی .

دبنا dabna (مص) ۱. تحت فشار قرار گرفتن۔ پایمال شدن۔ مغلوب شدن . ۲. مدفون شدن .

دبے پاؤں dabay pā'on (قید) پا برچین راه رفتن بدون صدای پا .

دبنگ dabang
دبنگا dabanga
(صف) ۱. فشار۔ زور . ۲. چالاک۔ چست۔ قوی۔ تنومند۔ هیکل دار .

دبوچنا dabochna (مص) فشار دادن۔ منقبض کردن۔ چلاندن۔ فشردن۔

دبوسہ daboasa (اس۔مذ) بفتح س۔ کاوین زنانہ کشتی۔ محل کہ برای زنان مسافر در کشتی معین شدہ است۔

دبیل dabel (صف۔اس) تابع۔ مرئوس۔ مغلوب۔ زیر دست۔

دت dut (حرف ندا) دور شو۔ گمشو۔ چخ (کہ در تبعید کردن و دور کردن سگ گفتہ میشود)۔

دپٹ dapaṭ (اس۔مث) ۱۔ سرزنش۔
۲۔ چہار نعل سپ۔

دپٹانا dapṭāna (مص) تند دوانیدن۔ بشتاب راندن۔

دتکار dutkār (اس۔مث) سرزنش۔ ملامت۔ توبیخ۔

دتکارنا dutkārna (مص) سرزنش و ملامت کردن۔ توبیخ کردن۔ از نزد خود راندن۔

دتون datoan (اس۔مث) مسواک۔

دخانی جہاز (اس۔مذ) کشتی بخاری۔

دخل بالجبر (اس۔مذ) تصرف عدوانی۔ تصرف بزور غصب۔

دخیل (اس۔مذ) مداخلہ کنندہ در کار دیگران۔

تذکر: این کلمہ در ایران بمعنی متوسل استعمال میشود۔

ددا dada (اس۔مث) للہ۔

ددوڑا dadoṛa (اس۔مذ) سوزہ۔ جوش (کہ از گزیدن حشرات یا کثیف شدن خون بر پوست بدن ظاہر میشود)۔

دودھار dudhār (صف) دام شیردہ مثل گاو۔ گاومیش و بز و میش

دودھیل dudhael (صف)
دودھیلن dudhaelan — دودھار را ببینید۔

ددھیال dadhiyal (اس۔مذ) خانوادہ جد پدری

ددری dadri (اس۔مث) علف نارس۔ جو نارس۔

ددیا خسر dadiya kusor (اس۔مذ)
ددیا سسر susor " جد زوجہ
ددیا سسرا susra " جد زوج

در dar (اس۔مذ) ۱۔ قیمت۔ بہا۔ نرخ۔ ۲۔ رتبہ۔ درجہ۔ منزلت۔

دُر dur (کلمہ تحقیر و تنفر) دور شو۔ گمشو۔

درآمد برآمد (اس۔مث) صادرات و واردات رفت و آمد۔ تردد۔

درپن darpan (اس، مذ) آئینه کوچک.

درپنی darpani (اس، مث) آئینه دستی.

دردرا dardara (صف) نیم کوبیده، بلغور.

درزن darzan (اس، مث) زن خیاط، زن دوزنده.

درزی darzi (اس، مذ) خیاط، دوزنده.

درشن darshan (اس، مذ) دیدار، رؤیت، زیارت، بازدید.

درشنی darshani (صف) قابل پرداخت، خوشنما، خوشگل، زیبا، موقع دیدار.

— ہنڈی huudi — (اس، مث) حواله قابل پرداخت در موقع رؤیت.

درکار (صف) لازم، ضروری، مورد احتیاج.

درکنا darakna (مص) ۱. شکافتن، ترک خوردن، ترکیدن. ۲. چیدن.

درگاه (اس، مث) ضریح، مقبره بزرگان، دربار.

درگت dargat (اس، مث) حال نامساعد، وضع بد و ناجور، کسالت.

درمٹ durmaṭ (اس، مذ) آلتی که برای کوفتن و مسطح کردن زمین بکار میرود، کلوخ کوب.

دری dari (اس، مث) فرش نخی پنبه‌ای، زیلو.

دریا (اس، مذ) رودخانه.

دریافت (اس، مث) کشف، تحقیق، کاوش، ادراک.

— کرنا karna — (مص) کشف کردن، سوال کردن، تحقیق کردن، درک کردن.

ڈربا ḍarba (اس، مذ) کنانه، مرغدان، جای استراحت و خواب مرغ و کبوتر.

دس das (عدد) ده.

— گنا guna — (صف) ده برابر.

دسا dasa (اس، مث) حالت، وضع.

— بجہرو desa — مستراح.

دساور disāwar (اس، مذ) ۱. کشور خارجی. ۲. بازار اجناس خارجی.

— دساوری (صف) خارجی.

دست (اس) ۱. دست. ۲. نوبت، دفعه، مرتبه. ۳. اسهال.

— آور (صف) مسهل.

— بند (اس، مذ) دست بند (زیور).

— پاک (اس، مذ) حوله، دست پاک کن.

— کش (اس۔مذ) عصا کش کور۔ کسی کہ بوسیلۂ عصا یٔ نابینا او را راہنمائی میکند۔

دستار (اس۔مث) عمامہ۔

دستانہ۔ بفتح ہ (اس۔مذ) دستکش۔

دستاویز (اس۔مث) سند۔ تمسک۔ یادداشت۔ قبالہ۔

دست برد (اس۔مث) ۱۔ غارت۔ تجاوز۔ ۲۔ غصب۔ ۳۔ قدرت۔ اقتدار۔

دستپنا dastpana (اس۔مذ) انبر۔ آتشگیر۔

دستر خوان (اس۔مذ) سفرہ۔

دستخط (اس۔مذ) امضاء۔

— کرنا karna (مص) امضاء کردن۔ خط نویسی کردن۔

دست درازی (اس۔مذ) ظلم۔ تعدی۔ تجاوز۔

دستک dastak (اس۔مذ) ۱۔ کف دست خوردن دو دست بہم۔ ۲۔ کوبہ در۔ ۳۔ جواز حمل جنس از محلی بمحل دیگر۔ ۴۔ پروانۂ راہداری۔

— دینا de'na (مص) دق الباب کردن۔ در زدن۔

دستکاری (اس۔مث) صنعت دستی۔

دستگردان (صف) وام دستی۔ وامی کہ بدون قبض طلب پرداخت کنندہ است۔

دستگی (اس۔مث) دستکش کہ میر شکاری یا کسی بدست میکند تا پنجہ باز شکاری بدستش آسیب نرساند۔

دستور (اس۔مذ) ۱۔ قانون۔ مقررات۔ ۲۔ عادت۔ روش۔ رسم۔

مجلس دستور ساز (اس۔مث) مجلس مؤسسان۔

دستوری (اس۔مث) وجہی کہ نوکر شخص خریدار از فروشندہ دریافت میکند۔ غلامانگی۔

دستی dasti (اس۔مث) ۱۔ مشعل۔ فتیلہ۔ ۲۔ ظرفی کہ دستہ داشتہ باشد۔

دسواں daswān (صف۔ن عدد) دہم۔ دہمین۔

دستیاب dastyāb (اسم مفعول) بدست آمدہ۔ فراہم۔ حاصل۔ میسر۔

دسہرا dasehra (اس۔مذ) عید ہندو کہ روز دہم ماہ آسوج (در ماہ سپتامبر۔ اکتوبر) برگزار میشود۔

دعوت ولیمہ (اس۔مث) مجلس مہمانی کہ بعد از ازدواج در خانۂ داماد برپا میشود۔

دغا daga (اس۔مث) مکر۔ حیلہ۔ فریب۔ خدعہ۔

— باز (صف) فریبکار۔ مکار۔ حیلہ گر۔ شیاد۔ متقلب۔

— بازی (اس مث) تقلب ـ حیلہ گری ـ خیانت ـ فریب.

— دینا de'na (مص) خدعہ کردن ـ
— کرنا karna } فریب دادن.

دغدغا dagdaga (اس مذ) ۱۔ یک نوع چراغ کوچک قندیل مانند کہ آویزان کنند. ۲۔ درخشان۔ روشن۔ تابندہ.

دغدغانا dagdagāna (مص) درخشیدن۔ تابیدن۔ روشن بودن.

دغدغاہٹ dagdagāhat (اس مث) درخشش۔ تابش.

دغنا dagna (مص) ۱۔ در رفتن توپ و تفنگ. ۲۔ داغ شدن با آہن داغ۔ نشان و علامت پیدا کردن.

دف daf (اس مذ) ۱۔ حرارت۔ داغی۔ جوشش. ۲۔ غضب. ۳۔ زہر. ۴۔ دایرہ (دف).

— مارنا mārna (مص) از حرارت کاستہ شدن۔ از رونق افتادن.

دفان dafān (اس مذ) دفع۔ رفع۔ برطرف۔ دور.

— ہونا ho'na (مص) دور شدن۔ برطرف شدن۔ دفع شدن.

دفعہ دار (اس مذ) بفتح ع ـ سرجوقہ.

دقت اشکال زحمت ـ پیچیدگی ـ نکتہ و امر دقیق.

— میں پڑنا meṉ paṛna (مص) بزحمت افتادن.

دق (اس مذ) مرض سل.

— کا مریض ka — (صف) مسلول.

— کرنا karna (مص) زجر دادن ـ اذیت کردن.

— ہونا ho'na (مص) رنجیدن ـ اذیت شدن.

دکھ dukh (اس مذ) رنج ـ درد ـ اضطراب.

— اٹھانا uṭhāna (مص) درد کشیدن ـ درد تحمل کردن.

— بٹانا baṭāna (مص) ہمدردی کردن.

— سکھ sukh (اس مذ) زحمت و لذت ـ نشیب و فراز زندگی.

— کا مارا ka māra (صف) محنت زدہ ـ مغلوب.

— لگنا lagna (مص) درد کردن عضو.

دکھانا dukhāna (مص) آزردن ـ اذیت کردن ـ آزار دادن.

دکھانا dikhāna (مص) نشان دادن ـ نمایش دادن ـ افشا کردن.

دکھاوا dikhāwa (اس مذ)
دکھاوٹ dikhāwat (اس مث)
نمایش ـ ظاهرداری ـ تظاهر.

دکھائی dikhāee (اس مث) نمایش. افشا.

ـــ **دینا** de'na ـــ (مص) ظاهر شدن ـ دیده شدن ـ بنظر آمدن.

دکھڑا dukhṛa (اس مذ) بدبختی ـ نکبت ـ بیچارگی ـ بیان مصیبت ـ گلایه ـ شکوه.

ـــ **رونا** ro'na ـــ (مص) رنج و مصیبت خود را شرح دادن ـ شکوه کردن.

دکھنا dukhna (مص) درد کردن.

دکھی dukhi (صف)
دکھیا dukhya مصیبت زده ـ
دکھیارا dukhyāra محنت زده محزون.
دکھیاری dakhyāri مریض.

دکھن dakhhan (اس مذ) جنوب ـ قسمت جنوبی هندوستان ـ دکن.

دکھوانا dikhwāna (مص) توسط دیگری چیزی
دیکھوانا " را نشان دادن.

دگاڑا dugāṛa (اس مذ) تفنگ دولول.

دگانہ dugāna (اس مذ) بفتح ن ۱. دوقلو ـ توأم. ۲. نماز صبح که دو رکعت است.

دگدگی dugdugi (اس مث) گره غضروفی
دھگدگی dhugdugi گلو. یک نوع گلوبند.

دگلا dagla (اس مذ) یک نوع کت آستری پنبه ای.

دُگنا dugna (صف) دوبل ـ دوبرابر ـ دوچند.

دل dal (اس مذ) ۱. برگ درخت. ۲. لشکر. جمعیت انبوه. ۳. خرگاه ـ خیمه مجلل.

ـــ **بادل** bādal ـــ (اس مذ) لشکر زیاد ـ خیمه بزرگ.

ـــ **دار** صف ـ ضخیم قطور.

ـــ **اچٹنا** uchaṭna ـــ (مص) متنفر شدن ـ خسته شدن از چیزی.

ـــ **اچاٹ ہونا** uchāṭ ho'na ـــ (مص) متنفر شدن ـ دل زده شدن ـ خسته و بیزار شدن.

ـــ **بجھنا** bujhna ـــ (مص) مأیوس شدن.

ـــ **برا ہونا** bura hona ـــ (مص) مکدر شدن رنجیده خاطر شدن.

— بھر آنا bhar āna — (مص) بگریہ افتادن۔ میل بگریستن داشتن۔

— بہلانا behlāna — (مص) سرگرم شدن۔ سرگرم کردن۔ بتفریح گذراندن۔

— توڑنا tuṛna — (مص) مایوس کردن۔ دل شکستن۔

— جلا jala — (صف) عاشق دلسوختہ و محروم۔

— جمنا jamna — (مص) رضایت داشتن اطمینان داشتن۔ مطمئن بودن۔

— سوز soze — (صف) موثر۔ تاثر انگیز۔ سوزناک۔

— شکنی shikni — (اس۔مث) بسکونک۔ دل شکستگی۔

— لگنا lagna — (مص) ۱۔ خوش گذشتن۔ بتفریح گذشتن۔ ۲۔ انس گرفتن۔ دل بستن۔

— لگی lagi — (اس۔مث) شوخی۔ مزاح۔ سرگرمی۔ نشاط۔ دلخوشی۔

دلار dulār (اس۔مذ) توجہ مفرط بہ بچہ۔ محبت عشق۔

دلارا dulāra
دلاری dulāri } (صف) محبوب۔ معشوق۔ عزیز۔

دلاسا dilāsa (اس۔مذ) تسلی۔ تشویق۔

دلانا dilāna (مص) وادار بدادن کردن۔ وادار کردن بتسلیم شدن۔

دلائی dulāi (اس۔مث) لحاف نازک۔

دلدّر daliddar (اس۔مذ) احتیاج۔ فقر۔ افلاس۔ تنگدستی۔

دلدّری daliddari (صف) مفلس۔ فقیر۔ شخص کثیف و چرک۔

دُلتّی dulatti (اس۔مث) لگد حیوان چهارپا با دو پا۔ جفتک۔

دلدل daldal (اس۔مث) باطلاق۔ مرداب۔ گل و شل۔

دلدلی daldali (صف) باطلاق۔

دلکی dulki (اس۔مث) یورتمہ (روش اسب)

دلنا dalna (مص) بلغور کردن۔ نیمکوب کردن۔ مجازاً تباہ و خراب کردن کسی۔

دلہا dulha (اس۔مذ) داماد در شب زفاف۔ تازہ داماد۔

دلھن dulhan (اس۔مث) عروس در شب زفاف۔ تازہ عروس۔ زوجہ۔

دلی dilli (اس مث) دہلی۔ مقر حکومت ہندوستان.

دلیا daliya (اس مذ) بلغور.

دمادم (قید) پی در پی۔ دمبدم۔ متوالیا

دم الٹنا dam ulaṭna (مص) بسختی نفس کشیدن ۔ نفس نفس
دم اکھڑنا ـــ ukhaṛna

زدن۔ سخت نفس کشیدن موقع احتضار.

دم باز (صف) حیلہ گر۔ فریبکار۔ خائن۔ مکار.

ـــ **بازی** (اس مث) مکاری۔ خدعہ۔ حیلہ گری.

ـــ **بخود** (صف) بفتح ب۔ ساکت۔ خاموش۔ لال چیزانند.

ـــ **بھر میں** bhar meṇ ـــ (قید) دریک لحظ دریک آن.

ـــ **بھرنا** bharna ـــ (مص) ۱۔ نفس تنگ شدن خستہ شدن یا تحتن۔ ۲۔ ادعای علاقہ تکبی داشتن۔ مشتی بکسی بودن

ـــ **پھولنا** phoolna ـــ (مص) نفس نفس زدن۔ از نفس افتادن.

ـــ **پھونکنا** phooŋkna ـــ (مص) روح بخشیدن۔ تقویت کردن.

ـــ **توڑنا** toaṛna ـــ (مص) نفس آخر را کشیدن۔ مردن.

ـــ **دلاسا** dilāsa ـــ (اس مذ) ۱۔ امید ۔ ۲۔ تسلی، ۳۔ تشویق .

ـــ **دینا** de'na ـــ (مص) ۱۔ آبگیری کردن فولاد، ۲۔ فریب دادن ۔ ۳۔ فریفتہ شدن ۔ ۴۔ مردن .

ـــ **رکنا** rukna ـــ (مص) بحالت خفقان افتادن.

کش (اس مذ) کسی کہ در موسیقی و آواز با دیگری همراهی میکند.

ـــ **کھینچنا** khinchna ـــ (مص) بی نفس ماندن، ساکت ماندن ۔ نفس را نگاہ داشتن .

ـــ **لگانا** lagāna ـــ (مص) دود کشیدن ۔ پک زدن بقلیان و سیگار وغیرہ .

ـــ **لینا** le'na ـــ (مص) استراحت کردن .

ـــ **میں آنا** meṇ āna ـــ (مص) فریب خوردن گول خوردن .

دماغ آسمان پر پہنچانا damāġ āsmān par pohonchāna (مص) بسیار مغرور بودن ـ لاف زدن .

ـــ ـــ **پر چڑھنا** chaṛhna ـــ ـــ ـــ (مص) مغرور بودن لاف زدن .

ـــ چاٹنا chāṭna ـــ (مص) سخن بیهوده گفتن. تند و پشمرده حرف زدن. من من کردن.

ـــ چٹ chaṭ ـــ (صف) آدم پرحرف. وراج.

ـــ کرنا karna ـــ (مص) مغرور بودن جسور بودن.

ـــ ہونا ho'na ـــ (مص) مغرور بودن. بخود آشفتن تکبر کردن.

دمامہ damāma (اس.مذ) بفتح م ثانی. نقاره.

دمرک damrak (اس.مذ) ۱. گردش دوک در چرخ رشتن. ۲. قطعه چرمی که بر روی چوب عمود نصب میشود و نخ دوک بدور آن پیچیده میشود. ۳. دشکی. گرده نخ تابیده که بدور دوک پیچیده میشود.

دمک damak (اس.مث) درخشش برق. نور تابش.

دمڑی damṛi (اس.مث) یک چهارم پیسا. (پیسا paisa یک صدم روپیه است) پشیز. کم ارزش ترین سکه.

دمکنا damakna (مص) تابیدن درخشیدن. برق زدن.

دمہ dama (اس.مذ) بفتح م. ضیق النفس. نفس تنگی. آسم.

دن din (اس.مذ) ۱. روز. ۲. نصیب و قسمت. مجازاً مدت عمر.

ـــ بھاری ہونا bhāri hona ـــ (مص) بزحمت گذراندن.

ـــ بھر bhar ـــ (قید) تمام روز.

ـــ چڑھنا charhna ـــ (مص) طلوع آفتاب شدن.

ـــ چھپنا chhupna ـــ (مص) غروب آفتاب شدن. در رسیدن شب.

ـــ دہاڑے dahāṛay ـــ (قید) هنگام روز. آشکارا.

ـــ کاٹنا kaṭna ـــ (مص) سختی گذراندن زندگی.

دنبہ dunba (اس.مذ) بفتح ب. گوسفند دنبه دار.

دنا danna (صف) ۱. کلفت. ضخیم. بزرگ. ۲. آدم نخرس.

دندنانا dandanāna (مص) در حالت خوش بودن. راضی و خوشنود بودن.

ڈنکا dunka (اس.مذ) بوانه دهل. معمولاً با دانه (دانه ڈنکا) استعمال میشود.

دنگ dang (صف) از غنه متحیر مات. مبهوت. یکه خورده.

— رہ جانا reh jāna — (مص) متحیر و مبہوت ماندن۔ یکہ خوردن۔

ڈنگا danga (اس۔مذ) ان غند۔ بلوا۔ شورش۔ آشوب۔

— کرنا karna — (مص) آشوب ایجاد کردن۔ شورش کردن۔

دنگل dangal (اس۔مذ) ازدحام۔ شلوغی۔ عرصہ و محوطہ کشتی گیری۔

— لڑنا laṛna — (مص) کشتی گرفتن۔

دو do (عدد) دو۔

— آبہ āba — (اس۔مذ) بفتح ب۔ بین النہرین۔

— ایک aik — (قید) چند تائی۔ دو یا سہ تا۔

— بالا (صف) دو برابر۔ دو بل۔

— بدو (قید) مقابل۔ روبرو۔

— بلدا balda — (اس۔مذ) گاری کہ دو گاو آن را میکشند۔

— پٹا paṭṭa — (اس۔مذ) روسری زنانہ کہ دو طرف آن بر روی شانہ قرار میگیرد۔

— پشتہ pushta (صف) بفتح ت۔ دو رویہ۔ بر دو طرف

— کرنا karna — (مص) چاپ کردن بر دو روی صفحۂ کاغذ۔

— پہر pahar — (اس۔مؤنث) ظہر۔ نیمروز۔

— ڈھلے ḍhalay — (قید) بعد از ظہر۔

— پیازہ piyaza — (اس۔مذ) بفتح ز۔ خورشی کم چربی کہ از گوشت و مقدار زیاد پیاز پختہ میشود۔

— تارا (اس۔مذ) یک نوع آلت موسیقی کہ دو سیم دارد۔

— ٹوک ṭok — (صف) واضح۔ روشن۔ دو پارہ۔

— رخا ruka — (صف) شخص دو رو۔ منافق۔ شریک دزد و رفیق قافلہ۔

— دن کی چاندنی din ki chāndni — (مص) چیز زود گذر مثل جوانی۔ دولت ناپایدار۔ شاناش و اقبال بیدوام۔

— رکابہ (صف) بفتح ب۔ اسب بسیار بلند پا۔

— رنگا (صف) متلون المزاج۔ دو دلی۔

— ساکھی sākhi (صف) زمینی کہ در سال

— فصلی fasli — دو مرتبہ کاشت میشود۔ درختی کہ در سال دو مرتبہ بار میدہد۔ بوتہ ای کہ در سال دو مرتبہ گل میدہد۔

— منزلہ manzila (صف) بفتح ل۔ دو طبقہ ای (عمارت)۔

دوار duvar } (اس۔مذ) ۱۔ در۔ دروازہ۔ درب۔
دوارا duvāra } ۲۔ آستانہ درب۔ چہارچوب درب۔

دوالا diwāla (اس۔مذ) ورشکستگی۔

— نکالنا nikālna (مص) اظہار افلاس و ورشکستگی کردن۔

دوالیا diwāliya (صف) ورشکستہ۔ مفلس۔

دوالی diwāli (اس۔مث) یکی از اعیاد بزرگ ہندوہا بندو جاکہ در آن چراغانی نمودہ لچمی lachmi (الاہہ ثروت) را پرستش میکنند۔

دوبھاسیا dobhāsya (اس۔مذ) مترجم۔ ترجمان۔ دیلماج۔

دوبھر dubhar (صف) سخت مشکل۔

دودھ dudh (اس۔مذ) ۱۔ شیر لبن۔ ۲۔ شیرہ۔ عصارہ۔

— بھائی bhai (اس۔مذ) برادر رضاعی۔

— پیتا بچہ peeta bachcha (اس۔مذ) بفتح ح۔ بچہ شیر خوار۔

— دوہنا dohna (مص) دوشیدن شیر۔

دودھیا dudhya (صف) شیردہ۔ شیری (رنگ)۔

دور باش (اس۔مث) نیزہ دوشاخہ ای کہ موقع سواری پادشاہان در جلو حمل میشد و مردم بمشاہدہ آن راہ را باز میکردند۔

دور بین (اس۔مث) دوربین (کنایہ از دوراندیش و عاقبت بین است)۔

دوربینی (اس۔مث) عاقبت اندیشی۔

دوردم doore dam (صف) پرنفس۔

دوررس (صف) دارای فکر بلند و عالی۔

دور کے ڈھول سہانے doore ke ḍhole suhānay (محاورہ ضرب المثل فارسی) آواز دہل شنیدن از دور خوش است۔

دوڑ dawṛ (اس۔مث) دو۔ دویدن۔ ہجوم۔ تاخت و تاز۔

— دھوپ dhup (اس۔مث) کوشش سخت۔

دوڑانا dawṛāna (مص) دوانیدن۔ راندن بسرعت۔ بسرعت وسایط نقلیہ افزودن۔ با عجلہ فرستادن۔

دوڑنا dawṛna (مص) ۱۔ دویدن۔ چہار نعل شدن اسب۔ خیلی تند و باشتاب رفتن.
۲۔ سعی و کوشش زیاد نمودن.

دوسرا doosra (صف)
دوسری doosri } دوم۔ بعدی۔ ثانوی۔
دوسرے doosray } دیگر.

دوسرے (صف) ۱۔ ثانیاً۔ در ثانی (قید) دوباره۔ مجدد. ۲۔ اجنبی۔ بیگانه.

دوش dosh (اس۔مذ) ۱۔ تقصیر۔ قصور۔ کوتاهی خطا۔ عیب. ۲۔ اتهام۔ افترا.

— لگانا lagāna (مص) متهم کردن به تقصیر. بدنام کردن.

دوغلا doagla (صف) کسی که پدر و مادرش از یک قبیله یا ملت نباشد۔ دورگه۔ مجازاً یعنی پست.

دولها dulha (اس۔مذ) دولها را ببینید.

دون doon (اس۔مث) ۱۔ دره. ۲۔ لاف۔ فخر فروشی. ۳۔ بلندی صدا به دو برابر در موسیقی.

— پر آنا par āna (مص) لاف زدن۔ فخر فروختن.

دُونا doona (صف) دو برابر۔ دوبل.

— دون doon — (صف) چهار برابر.

دُونا dauna (اس۔مذ) پیاله که از برگ سازند و در آن شیرینی وغیره گذارند.

— چڑھانا chaṛhāna — (مص) پیاله یا ظرف شیرینی و گل که بعنوان نذر بر روی مزار وغیره گذارند.

دونگڑا dongra (اس۔مذ) ان خفته۔ اولین بارش تند فصل باران.

دونوں donoṉ (صف) ان ثانی خفته۔ هر دو۔ هر دوتا.

دوہائی duhāi (اس۔مث) ۱۔ فریاد برای طلب کمک و انصاف. ۲۔ سوگند۔ قسم.

— مچانا machāna — (مص) فریاد و لحولی برای طلب کمک و انصاف کردن.

دھابا dhāba (اس۔مذ) ۱۔ سقف گلی۔ خانه ای که بوسیله معمار ناشی ساخته شده باشد. ۲۔ رستوران کوچک هندوان.

دھات dhāt (اس۔مث) فلز

دھار dhār (اس۔مث) ۱۔ لبه شمشیر۔ تیزی و تندی. ۲۔ جریان مایع.

— دار (صف) تیز، لبہ دار۔
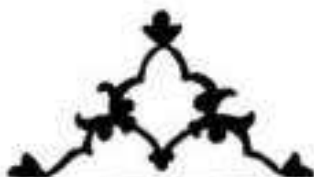
— رکھنا rakhna — (مص) تیز و تند کردن۔ لبہ دار کردن۔

دھارا dhāra (اس۔مذ) ۱۔ راہ آب۔ جریان سریع آب در وسط رودخانہ۔ ۲۔ آبشار، چشمہ۔

دھارنا dhārna (مص) اختیار نمودن۔ ۲۔ با تسلسل آب ریختن بر عضوی از بدن۔

دھاری dhāri (اس۔مث) خط، شیار۔ راہ راہ۔ رگہ۔

دار (صف) راہ راہ۔ رگہ دار۔ مخطط۔ دارای شیار۔

دھاڑ dhāṛ (اس۔مث) ہجوم، ازدحام جمعیت۔

دہاڑیں مار کر رونا dahāṛeṉ mar kar rona (مص) شیون و زاری کردن۔ گریستن بشدت۔

دہاڑی dahāṛi (اس۔مذ) دزدی کہ معروف و شناختہ شدہ باشد۔ راہزن۔ قاطع الطریق۔

دھاک dhāk (اس۔مث) ۱۔ جلال۔ شکوہ۔ شہرت۔ ۲۔ ترس و ہیبت۔

— باندھنا bāṉdhna — (مص) شہرت یافتن۔
— بٹھانا biṭhāna — تحت تاثیر جلال و شکوہ قرار دادن۔ ترساندن، مرعوب کردن۔

دہاکا dahāka (اس۔مذ) ۱۔ رنج۔ صدمہ۔ غم۔ ۲۔ عدد دہ۔

دھاگا dhāga (اس۔مذ) نخ۔

— ڈالنا ḍālna — (مص) نخ در سوزن کردن۔
— پرونا piroana — کوک زدن۔

دھام dhām (اس۔مذ) در سانسکریت بمعنای مسکن است و در اردو باگہ دھوم dhoom استعمال میشود کہ بمعنی جلال و شکوہ است۔

دھان dhān (اس۔مذ) شالی۔ علف برنج۔

— پان pān — (صف) شخص ظریف و لاغر اندام۔

دھاندل dhāṉdal (اس۔مث) ۱۔ فریب، مکر۔ حیلہ، غوغا۔

— کرنا karna — (مص) بدون سبب فریاد کردن۔ حقہ بازی کردن۔

دھاندلی dhāṉdli (اس۔مث) فریب۔ حیلہ۔

دھانس dhans (اس-مث) خارش و سوزش که از بوی تند، حلق ایجاد میشود.

دھانسی dhāṉsi (اس-مث) سرفه، سرفهٔ اسب.

دھانسنا dhāṉsna (مص) ۱. سرفه کردن اسب. ۲. فرو کردن چیزی در زمین.

دھانک dhānak (اس-مذ) تیرانداز، کماندار. قراول و نگهبان مسلح به تیر و کمان.

دھاوا dhāwa (اس-مذ) هجوم، حمله.

— بولنا boalna (مص)
— کرنا karna } حمله کردن
— مارنا māma } حمله ناگهانی کردن.

دھائی dhāee (اس-مث) عدد ده، اعشار.

دھائیں dhāeṉ (کلمهٔ آوا) صدای در رفتن توپ.

دھبا dhabba (اس-مذ) نقطه، نشان، لکه.

— ڈالنا ḍālna (مص)
— لگانا lagāna } لکه دار کردن.

— لگنا lagna (مص) لکه دار شدن، لکه شدن.

دھپ dhap (اس-مذ) سیلی، توگوشی.

دھپا dhappa (اس-مذ) ۱. سیلی، ضربه. ۲. زیان، نقصان.

— لگنا lagna (مص) زیان بردن، ضرر کردن.

دھت dhat (اس-مث) اعتیاد، عادت بد.

— پڑنا paṛna (مص)
— لگنا lagna } عادت شدن.

دُھت dhut (صف) مست ۲ (حرف ندا) دور شو. گمشو (برای دور کردن سگ بکار میرود).

دھتا dhata (اس-مذ) ۱. طفره. ۲. اخراج.

— بتانا batāna (مص) ۱. طفره زدن، طفره رفتن. ترک کردن. ۲. اخراج نمودن

دھتکار dhutkār (اس-مث) لعنت، ملامت. نفرین.

— بتانا batāna (مص) تحقیر و ترک کردن با ملامت سرزنش اخراج نمودن.

دھتکارنا dhutkārna (مص) ملامت کردن، از خود راندن، سرزنش و نکوهش نمودن.

دھج dhaj (اس-مث) وضع ظاهر، شکل، روش، طرز، طریقه.

دھجی dhajji (اس-مث) تکه کاغذ یا پارچه دراز، نوار باریکه کاغذ و پارچه.

دھجیاں اڑانا uṛāna — (مص) بدنام کردن۔ قطعه قطعه کردن۔ خفت دادن۔ شرمنده کردن۔

دھچکا dhachka (اس۔مذ) تکان۔ صدمه۔ خسارت۔

دھر dhur (اس۔مذ) ۱۔ حد۔ سرحد۔ ۲۔ مسافت بسیار دراز۔

دھرا dhura (قید) از اوّل تا آخر۔

دُھرا dhura (اس۔مذ) محور چرخ۔
دھری dhuri (اس۔مؤ) محور کرهٔ زمین۔

دھراونا dharāwna (اس۔مؤ) زنی که دفعه دوم شوهر کرده است۔

دھرتی dharti (اس۔مؤ) زمین۔ کرهٔ زمین۔ دنیا۔

دھرم dharam / dharm (اس۔مذ) ۱۔ مذهب۔ ایمان۔ پرهیزگاری۔ ۲۔ وظیفه۔

— **آتما** ātma (صف) پرهیزگار۔ متقی۔
— **ماتما** mātma مقدس۔ عادل۔ سخی۔ فیاض۔

— **سالا** sāla — (اس۔مذ) ۱۔ مسافرخانه مجانی۔ خانقاه۔ آسایشگاه زوار۔ ۲۔ محل که در آن خیرات تقسیم میشود۔

— **شاستر** shāstar — (اس۔مذ) قوانین مذهب هندو۔ فقه هندو۔

— **لگتی کہنا** lagti kehna — (مص) راست گفتن۔ از روی حقیقت گفتن۔

دھرن dharan (اس۔مؤ) ۱۔ ناف۔ ۲۔ رحم۔ زهدان۔

دھرنا dharna (مص) ۱۔ گذاشتن۔ نشاندن۔ قرار دادن۔ قائم کردن۔ ۲۔ سپردن۔ بامانت دادن۔ بر ذمهٔ او۔

— **دینا** dena
— **مارنا** marna (مص) بحکم نشستن۔ نشستن بر درب منزل بدهکار برای مجبور کردن او به پرداخت بدهی۔

دھری dhuri (اس۔مؤ) محور آهنی۔

دھڑ dhaṛ (اس۔مذ) ۱۔ جسم۔ تنهٔ درخت۔ ۲۔ بلند آواز صدای افتادن چیزی۔

— **رہ جانا** reh jāna — (مص) فلج شدن۔ بیحرکت ماندن۔

دھڑا dhaṛa (اس۔مذ) وزن۔ سنگینی۔ بار۔

— **باندھنا** bagdna (مص)
— **کرنا** karna وزن کردن۔

دھڑ dhaṛ (کلمۂ آوا) ۱۔ صدای افتادن چیزی سنگین. صدای فرو ریختن عمارت. ۲۔ (قید) پی در پی۔ متواتر.

دھڑاکا dhaṛāka (کلمۂ آوا) صدای بلند۔ صدای شلیک توپ و تفنگ.

دھڑام dhaṛām (کلمۂ آوا) صدای افتادن جسم سنگین بر زمین یا بر چیزی دیگر.

دھڑک dhaṛak (اس۔مث) بیقراری۔ ترس۔ خوف۔ وحشت.

دھڑکا dhaṛka (اس۔مذ) ۱۔ ترس۔
دھڑکن dhaṛkan (اس۔مث) وحشت۔
دلهره۔ تپش۔ ضربان. ۲۔ شک۔ تردید.

دھڑکنا dhaṛakna (مص) تپیدن۔ ضربان داشتن۔ بیقرار بودن.

دھڑلا dhaṛalla (کلمۂ آوا) ۱۔ صدای ضربه چکش. ۲۔ ہجوم. ۳۔ شجاعت.

دھڑلے سے dhaṛallay se (قید) بیباکانه. بدون هیچ ترس و وحشت.

دھڑنگ dhaṛang (صف) عریان۔
دھڑنگا dhaṛanga برهنه۔ لخت.

ننگ دھڑنگ nang dhaṛang (صف) ۱۔ عریان۔ برهنه۔ لخت.

دھڑی dhaṛi (اس۔مث) ۱۔ قسم یک نوع خمیر که زنان برای برگ بر لب مالند. ۲۔ وزنی معادل تقریباً پنج کیلوگرم.

دھڑیوں dhaṛyon (قید) بی حد۔ بوفور۔ بمقدار زیاد۔ فراوان.

دھسا dhussa (اس۔مذ) پارچه پشمی ضخیم و خشن۔ شال.

دھسانا dhasāna (مص) موجب فرو رفتن چیزی در گل و باتلاق وغیره شدن۔ فرو کردن۔ فرو بردن۔ چیزی در چیزی دیگر.

دھسنا dhasna (مص) فرو رفتن۔ داخل شدن۔ بزمین فرو رفتن۔ نشست کردن چیزی سنگین بر زمین.

دھک dhak (اس۔مث) ۱۔ صدمه۔ ترس۔ خوف. ۲۔ (صف) متحیر۔ حیران. ۳۔ پشیش کوچک.

— سے رہ جانا se reh jāna — (مص) از صدمه ناگهانی مات ماندن۔ مات و مبهوت شدن.

دھکا dhakka (اس۔مذ) تکان۔ شوک۔ فشار۔ هل۔ زیان.

— **دینا** de'na — (مص) ۱. هل دادن. ۲. باعث بدبختی کسی شدن.

— **لگنا** lagna — (مص) تکان خوردن۔ شوکه شدن۔ ضرر کردن.

دھکیل dhakil (اس۔مث) هل۔ فشار به چیزی برای تکان دادن آن

— **دینا** dena — (مص) ۱. هل دادن. ۲. شتابان کردن.

دھکیلنا dhakilna (مص) هل دادن۔ فشار دادن۔ تکان دادن به چیزی.

دھگڑ dhaggar } (اس۔مذ) ۱. شوهر. ۲. رفیق و
دھگڑا dhagra } محبوب زن فاحشه.

دھلائی dhulāee (اس۔مث) اجرت شستن لباس.

دھلوانا dhulwāna (مص) موجب شستن چیزی شدن۔ وادار به شستن کردن.

دھم dham (کلم آوا) صدای انفجار۔ صدای افتادن چیزی.

دھما دھم dhama dham (کلم آوا) ۱. صدای افتادن جسم سنگین۔ صدای جست. ۲. ضربت پی در پی.

دھمال dhammāl (اس۔مذ) ۱. جست و پرش. ۲. یکی از آهنگهای موسیقی.

دھمک dhamak (اس۔مث) ۱. صدای پا. ۲. صدایی که از صدای شدید به قلب و مغز وارد شود.

دھماکا dhamāka (اس۔مذ) ۱. توپی که روی پشت فیل گذارند. ۲. (کلم آوا) صدای ضربه۔ صدای فروریختن عمارت.

دھم دھم dham dham (کلم آوا) صدای پای انسان یا حیوان که بر زمین زند.

دھمکانا dhamkāna (مص) تهدید کردن۔ ترسانیدن۔ سرزنش کردن.

دھمکنا dhamakna (مص) ۱. تپیدن. ۲. تیر کشیدن خفیف عضو بدن از درد. ۳. وارد شدن ناگهانی. ۴. کوبیدن چیزی.

دھمکی dhamki (اس۔مث) ۱. تهدید. ۲. سرزنش.

ــ دینا de'na (مص) ۱. تهدید کردن.
۲. سرزنش کردن.

ــ میں آنا meŋ āna ــ (مص) ترسیدن از هیبت.

دَھن dhan (اس۔مذ) اموال۔ مال و منال۔ ثروت۔ دارائی

دھنی dhani (صف) ۱. متمول۔ ثروتمند۔ دارا. ۲. ماهر۔ مجرب.

دُھن dhun (اس۔مث) ۱. لحن۔ آواز۔ آهنگ (در موسیقی) (در خواندن آواز) ۲. استغراق۔ دلبستگی زیاد۔ شوق۔ خیال.

دھننا dhunna (مص) حلاجی کردن۔ پنبه زنی کردن.

سر دھننا۔ sar (مص) در حالت خوشی یا مستی سر را تکان دادن.

دھند dhund (اس۔مث) تاریکی۔ کم سوئی چشم۔ کم نوری.

دھندلا dhundla (صف) تاریک۔ کم نور.

دھندلاپن dhugdlapan (اس۔مذ) تیرگی۔ تاریکی۔ کم نوری.

دھندا dhunda (اس۔مذ) آخشیج۔ شغل۔ کار۔ پیشه.

دھنک dhank (اس۔مث) ۱. رنگین کمان. ۲. قلاب دوزی. ۳. یک نوع روسری.

دھنکنا dhunakna (مص) پنبه زدن۔ حلاجی کردن.

دھنکی dhunki (اس۔مث) کمان حلاجی.

دھنکیا dhunakya (اس۔مذ) حلاج پنبه زن.

دھنیا dhunia (اس۔مذ) حلاج۔ پنبه زن.

دھنیی dhuneni (اس۔مث) زن حلاج.

دھواں dhuan (اس۔مذ) آخشیج۔ دود۔ دخان.

ــ دھار dhār ــ (صف) ۱. پر از دود۔ دود دار۔ سیاه و تاریک۔ با حرارت (در تقریر).

ــ لپک lapak ــ (مص) کسی که زیاد قلیان میکشد۔ مجازاً حریص.

دھوب dhobe (اس۔مذ) شست و شو.

دھوبن dhoban (اس۔مث) زن رختشوی.

دھوبی dhobi (اس۔مذ) رختشوی (مرد).

— پاٹ pāṭ (اس۔مذ) سنگ یا تختہ ای کہ
رختشوی ہنگام شستن رخت را بر آن قرار دادہ
با چوب بر آن میزند
— گھاٹ ghāṭ (اس۔مذ) محل کہ در آن رخت
شستہ میشود.
— کا کتا نہ گھر کا گھاٹ کا
ka kuta ghar ka na ghāṭ ka
(مثل) شخص بیکار و بی مصرف.
دھوپ dhup (اس۔مث) آفتاب۔ حرارت خورشید
— گھڑی ghaṛi (اس۔مث) سنگ شاخص۔
سنگ ساعت.
— میں بال سفید ہونا men bāl sufaid ho'na
(مثل) جوان تجربہ پیر شدن
عمر را بغفلت گذراندن۔ سفید شدن موی سر و ریش
کہ کنایہ از بی تجربہ بودن است.
دھوت dhut (کلمۂ آوا) صدائی کہ برای دور
کردن سگ از دہان در آورند۔ دفعا سگ
ہیچ گویند.
دھوتی dhoti (اس۔مث) پارچہ لنگ مانند کہ بند آن
بدور کمر پیچند و یک سر آن را از وسط دو پا
بہ پشت بندند.
— پرشاد parshād (اس۔مذ) بقال ہندو کہ
دھوتیا dhotia . عموماً دھوتی بکمر بندند.
دھوکا dhoka (اس۔مذ) فریب۔ تقلب۔
گول۔ سراب.
— بازی bāzi (اس۔مث) تقلب۔ حیلہ گری.
دھوکے باز dhokay bāz (صف)
تقلب۔ حیلہ گر میل.
— میں رکھنا men rakhna (مص)
کسی را با امید واہی نگاہ داشتن.
دھول dhul (اس۔مث) گرد۔ خاک۔ خاکستر.
— اڑانا urāna (مص) گرد بلند کردن۔ گرد کردن
بر باد دادن.
— جھاڑنا jhāṛna (مص) گرد گرفتن۔ رسوا کردن
بدنام ساختن۔ بی مقصد و نتیجہ راہ رفتن.
— کی رسی بٹنا ki rassi baṭna (مص)
زحمت بیفاید کشیدن۔ رنج بیہودہ بردن.

دھول dhaul (اس۔مث) ضربت۔ سیلی۔ مشت
کہ بہنگام آزار زدہ شود۔

۔ جڑنا jaṛna ۔ (مص) ⎫
۔ مارنا mārna ۔ ⎬ مشت زدن۔
۔ لگانا lagāna ۔ ⎭ سیلی زدن۔

دھولا dhaula (صف) سفید مو، ہر چیزی کہ
سفید باشد مثل موی سفید و شیر۔

دھولاپن dhaulapan (اس۔مذ) سفیدی۔

دھوم dhoom (اس۔مث) شہرت۔ آوازہ۔
جلال۔ شایعہ۔

۔ مچانا machāna ۔ (مص) سرو صدا راہ انداختن
غوغا برپا کردن۔

دھوں dhoon (کلمۂ آوا) صدای انفجار، صدای
شلیک توپ و تفنگ، صدای طبل و دہل۔

دھونا dhona (مص) شستن۔ پشستن و شستشو دادن۔

دھونتال dhauntāl (صف) زرنگ۔
فعال (زن)۔

دھونس dhauns (اس۔مث) ۱۔ ترسانیدن
با خشونت و خشونت ۲۔ تہدید ۳۔ فریب۔

۔ جمانا jamāna ۔ (مص) تہدید کردن، سرزنش
نمودن۔

دھونسیا dhaunsia (صف)
مکار، حیلہ گر۔

دھونک dhonk ⎫ (اس۔مث) آتشگیر زیرا
دھونکن dhonkan ⎭ کہ از حرارت درونی
بدن ایجاد شود۔

دھونکنا dhaunkna (مص) دمیدن۔ پف کردن۔
فوت کردن۔

دھونکنی dhaunkni (اس۔مث) دم آلتی
کہ با آن می دمند۔

۔ لگنا lagna (مص) نفس نفس زدن۔

دھونی dhooni (اس۔مث) ۱۔ دود۔ دودی کہ از
سوختن چیزی برخیزد۔ ۲۔ آتش کہ مرتاضان ہند روشن
میکنند و در مقابل آن بعبادت می پردازند۔

۔ جگانا jagāna ۔ ⎫ (مص) روشن کردن
۔ رمانا ramāna ۔ ⎭ آتش کہ بوسیلۂ جوگی
ہند و برای عبادت صورت گیرد۔ مجازاً بست
نشستن کسی در محلی۔

دھوون dhowan (اس۔مذ) آبی کہ در آن ظرف درخت وغیرہ شستہ شدہ و کثیف شدہ باشد۔

دھیان dhyān (اس۔مذ) تفکر۔ تعمق۔ توجہ۔ تمرکز ذہنی۔

— لگانا lagāna
— دینا dena
(مص) توجہ کردن۔ در نظر داشتن۔ ملاحظہ کردن۔

— رکھنا rakhna — (مص) در نظر گرفتن۔ تحت نظر گرفتن۔

دھیرا dheera (صف) جانور وحشی کہ رام شدہ باشد۔ مجازاً شخصی کہ خشمش فرو نشستہ باشد۔

— کرنا karna — (مص) رام کردن۔ با کلام نرم خشم کسی را فرونشاندن۔

دھیرج dhiraj (اس۔مث) تحمل۔ صبر۔ استقامت۔

رکھنا rakhna (مص) صبور بودن۔ استقامت داشتن۔

دھیرے دھیرے dheeray dheeray (قید) آہستہ۔ یواش۔ بملایمت۔

دھیلا dhaila
دھیلی dhaili
(اس۔مذ) سکہ نیم پیسہ کہ سابقاً در ہندوستان رایج بود۔

دھیما dheema
دھیمی dheemi
(صف) آہستہ۔ کند۔ کم۔ ملایم۔

— پڑنا parna — (مص) آرام شدن۔ نرم شدن۔ یواش شدن۔

دھیمے دھیمے deemay dheemay (قید) بنرمی۔ باآہستگی۔ باملایمت۔

دھیمر dhimar
دھینور dhinwar
(اس۔مذ) ۱۔ ماہی گیر۔ ۲۔ آدم سیاہ پوست۔

دھینگ dheeng (صف) ان عظم۔ محکم۔ سفت۔ ضخیم۔ کلفت۔

دھینگا مشتی dhinga mushti (اس۔مث) ضربت با مشت۔ دست و یقہ۔ زور و جبر۔

دہاڑنا dahāṛna (مص) غریدن ببر۔

دوہرا dohra
دوہری dohri
(صف) دو برابر۔ دولا۔ ضخیم۔

— جانا jāna — (مص) خم شدن۔ دولا شدن۔

— ہو جانا ho jāna — (مص) خمیدہ شدن۔

دہراو duhrao (اس۔مذ) اعادہ۔ برگشت۔

دوہری بات dohri bāt (اس۔مث) صحبت دو پہلو۔

دہرانا dohrāna (مص) ۱. عودت کردن۔ کاری را دو مرتبہ انجام دادن۔ ۲. نقل کردن گفتۂ دیگران۔ ۳. دورہ کردن (از اول تا آخر خواندن).

دہکانا dahkāna (مص) سوزاندن۔ شعلہ ور ساختن۔

دہکنا dahakna (مص) سوختن۔ شعلہ ور شدن۔ مجازاً مبتلا بہ غم شدن۔

دہل duhal (اس۔مذ) دہل۔

دہل dahal (اس۔مث) ۱. لرزش۔ ۲. ترس۔ وحشت۔ شوک۔

— **جانا** jāna (مص) ترسیدن۔ شوکہ شدن۔

دہلا dahla (اس۔مذ) ورق دہ لو (۱۰) خشتی در بازی با ورق۔

دہلانا dahanla (مص) ۱. وحشت کردن۔ ۲. لرزیدن زمین از زلزلہ و انفجار وغیرہ۔

دہلی dehli (اس۔مث) ۱. دہلیز۔ ۲. چہار چوب۔ چوب بست۔ ۳. نام شہر حاکم نشین ہندوستان۔

دہلیز dahleez (اس۔مث) آستانہ در۔ درگاہ۔

دہنی duhni (اس۔مث) ظرف شیر۔ شیردان۔

دہی dahi (اس۔مث) ماست۔

دہیز dahaiz (اس۔مذ) جہیز برای عروس۔

دیا diya (اس۔مذ) ۱. چراغ۔ لامپا۔ روشنائی۔ ۲. فعل ماضی مفرد از مصدر دینا dena بمعنی دادن۔

— **بتی کرنا** bati karna (مص) روشن کردن چراغ۔

— **سلائی** salāi (اس۔مث) کبریت۔ گیرانہ۔

— **کھانا** khāna (مص) با پول کسی بعنوان لنگ زندگی کردن۔

دیا daya (اس۔مث) محبت۔ احساس نسبت بکسی۔ ہمدردی۔ رحم۔ بخشش۔ عنایت۔

دیبی daibi (اس۔مث) ملکہ۔ رب النوع۔ الاہہ۔

دیپ deep (اس۔مذ) ۱. چراغ۔ ۲. جزیرہ۔

— **مالا** māla (اس۔مث) ردیف چراغہا۔

دیپک deepak (اس۔مذ) ۱. چراغ۔ شمع۔ ۲. یک نوع آتش بازی۔ ۳. آہنگ یا لحنی کہ گفتہ میشود از تاثیر آن آتش روشن میشود۔

دیدارو didāroo (صف) زیبا۔ خوشگل۔

دیدبان deedbān (اس.مذ) سوراخ برجسته روی لوله تفنگ که برای نشانه گیری هدف از آن استفاده میشود.

دیده نہ شنید
دیده نہ شنیده } deedbān (صف) عجیب و غریب. فوق العاده. بی سابقه.

دیده پھٹی dida phaṭi (صف) ۱. بفتح و ثانی زن چشم دیده و جسور. بی حیا. ۲. چشم دیده نامطبوع.

— ریزی rezee (اس.مث) مطالعه عمیق.

دیدے نکالنا deeday nikālna (مص) هیجان آمدن. خشمگین شدن.

دیس des
دیش desh } (اس.مذ) کشور. خطه. قلمرو. وطن. میهن.

— نکالا nikāla (اس.مذ) تبعید. جلاء وطن.

دیسی desi (صف) اهل یک کشور. بومی. متعلق بیک کشور، وطن.

دیکھ بھال dekh bhāl
دیکھا بھالی dekha bhāli } (اس.مث) جستجو. تلاش. دیدن چیزی با دقت.

دیکھ بھال کر kar — (قید) از روی وقوف و آگاهی عمداً.

دیکھا بھالا bhāla — (صف) آزموده. تجربه شده.

دیکھا دیکھی dekhi — (قید) تقلید. به پیروی از

دیکھتے دیکھتے dekhtay dekhtay (قید) در حضور. مد نظر. در نتیجه دیدن زیاد. بزودی.

— رہنا rehna — (مص) پائیدن. متوجه بودن. توجه داشتن.

— رہ جانا reh jāna — (مص) از تعجب یا یاس خیره شدن.

— ہی hi — (قید) بمحض دیدن. بمجرد دیدن.

دیکھنا daikhna (مص) دیدن. نگاه کردن. توجه داشتن. تحقیق کردن. بازرسی کردن. تجربه کردن.

— بھالنا bhālna — (مص) با وقت دیدن. آزمایش کردن. بازرسی کردن.

دیکھنے میں آنا diakhnay meṉ āna (مص) ظاهر شدن. دیده شدن.

دیمک deemak (اس۔مث) موریانہ۔

دینا de'na (مص۔ا) دادن۔عطا کردن۔بخشیدن۔

بوزادن۔زائیدن۔بیرون دادن۔

دیو deo (اس۔مذ) ا۔غول۔دیو۔شیاطین۔جن۔۲۔الاہہ۔رب النوع۔

— مالا māla (اس۔مث) تار نگار ساطیر۔اساطیر خرافات۔

دیوار گیری (اس۔مث) پردہ و پارچہ کہ برای زینت و زیبائی بدیوار زنند۔

دیوالہ dewāla (اس۔مذ) بفتح ل۔ورشکستگی۔

— نکالنا nikālna (مص) اعلام ورشکستگی کردن۔مفلس و ورشکستہ شدن۔

— نکلنا nikalna (مص) ورشکست شدن۔

دیوالی diwāli (اس۔مث) دوالی رجوع بہ بیفید۔

دیوتا devata (اس۔مذ) ا۔چیزی کہ پرستش میشود۔بت۔الاہہ۔ ۲۔شخص بزرگ۔زاہد۔آدم بی غل و غش و سادہ۔

دیور dewar (اس۔مذ) برادر کوچک شوہر (یک زن)۔

دیورانی dewrāni (اس۔مث) زن برادر کوچک شوہر (یک زن)۔

دیول dewal (اس۔مذ) بتخانہ کوچک ہندوان۔

دیولی dewli (اس۔مث) چراغ کوچک۔

دیوناگری deu nāgri (اس۔مث) خط سانسکریت۔

دیوہرا dewhra (اس۔مذ) معبد۔بتخانہ۔عبادتگاہ ہندوان۔

دیوی devi (اس۔مث) ا۔الاہہ۔رب النوع مونث ۲۔ملکہ۔زن صالحہ۔

ڈ

ڈاب ḍāb (اس-مث) ۱. نوعی علف که از آن طناب سازند. ۲. نارگیل نارس. ۳. کمربند چرمی که از آن شمشیر آویزان است.

ڈابر ḍābar (اس-مذ) ۱. دریاچه - استخر. ۲. لگن.

ڈاٹ ḍāṭ (اس-مث) ۱. در بطری و صراحی وغیره که از کاغذ، چوب، پنبه وغیره باشد. ۲. گلوله ای که روی باروت در لوله تفنگ ـــ کوبند تا باروت بیرون نریزد و محراب. ۴. سرزنش.

— لگانا lagāna — (مص) ۱. بستن در ظرف شیشه ای وغیره. ۲. محراب ساختن.

ڈاٹنا ḍāṭna (مص) ۱. بستن شیشه و بطری با در شیشه. ۲. بستن. لگام کشیدن. پوشاندن. ترساندن. خوب پر کردن. ۳. سرزنش کردن.

ڈار ḍār (اس-مث) ۱. رج. قطار. ۲. گله حیوان.

ڈاڑھ ḍāṛh (اس-مث) دندان آسیاب. طواحن.

— گرم ہونا garam ho'na — (مص) خوردن. مجازاً رشوه گرفتن.

ڈاڑھی ḍāṛhi (اس-مث) ریش. لحیه.

— پیٹ میں ہونا pete men ho'na — (مص) از بچگی عاقل بودن. با تجربه بودن.

ڈاک ḍāk (اس-مث) ۱. پست. چاپار. ۲. کیسه محتوی محمولات پستی. ۳. استراحتگاه مسافر در وسط راه.

— بنگلا bangla — (اس-مث) استراحتگاهی که از طرف دولت برای مسافرین در وسط جاده ساخته میشود.

— خانہ (اس-مذ) بفتح ن. پستخانه.

— والا wāla — (اس-مذ) پستچی.

ڈاکا ḍāka (اس-مذ) حمله راهزنان.

— پڑنا paṛna — (مص) مورد حمله راهزنان واقع شدن.

— ڈالنا ḍālan — (مص) راهزنی کردن.

— زنی zani — (اس-مث) راهزنی.

ڈاکنا ḍākna (مص) استفراغ کردن، اُغ زدن.

ڈاکو ḍākoo (اس مذ) راہزن۔ قاطع الطریق۔

ڈال ḍāl (اس مث) شاخ، شاخہ۔ ۲۔ ودیجہ ۔
۳۔ فعل امر از مصدر ڈالنا ḍālna بمعنی بینداز.

ـــ دینا dena (مص) دور انداختن۔ ترک کردن.

ـــ کا پکا ka pakka (صف) میوہ رسیدہ بر شاخ درخت.

ـــ کا ٹوٹا ka ṭooṭa (صف) میوہ رسیدہ کہ از درخت افتادہ باشد.

ڈالنا ḍālna (مص) در زمین انداختن، انداختن، پرت کردن۔ ریختن۔ بچہ انداختن حیوان.

ڈالی ḍāli (اس مث) شاخہ کوچک درخت۔ شاخہ. ۲۔ سبد کہ در آن میوہ و سبزیجات گذارند.

ڈانٹ ḍānṭ (اس مث) (ان عذ) ا۔ تہدید۔ سرزنش نکوہش۔ شکوہ۔ ۲۔ صدای بلند کہ کسی را تکان دہد.

ـــ ڈپٹ ḍapaṭ (اس مث) تہدید۔ توبیخ۔ سرزنش.

ڈانٹنا ḍānṭna (مص) تہدید کردن۔ سخت و سست گفتن کسی۔ ترسانیدن۔ عتاب کردن.

ڈانڈ dand (اس مذ) (ان عذ) ا۔ عصا۔ چوبدستی۔ پارہ ۲۔ تیر۔ چوب بلند۔ خیزران چوب بلندی کہ برای اندازہ گیری طول بکار میرود۔ ۳۔ تاوان۔ جریمہ۔

ـــ بھرنا bharna (مص) تاوان دادن۔ جریمہ پرداختن.

ڈانڈا danda (اس مذ) نشانہ۔ مرزی۔ مرز۔ جادہ۔ سرحد.

ـــ دبانا dabana (مص) از مرز و سرحد تجاوز کردن.

ـــ مینڈی ...endi (اس مث) حدود مرزی بین افراد ہمرتبہ.

ڈانڈی dandi (اس مذ) (ان عذ) پارو زن. ملاح.

ڈانک dank (اس مث) (ان عذ) زروقی کہ زیر نگین انگشتر قرار دہند تا نگین جلا بخشد.

ڈانگ dang (اس مث) تلکو، زمین مرتفع.

ڈانگر dangar (صف) (ان عذ) ا۔ نازک۔ لاغر۔
۲۔ (اس مذ) چہارپا.

ڈانواں ڈول ḍanwan ḍole (صف) متزلزل.

آوارہ۔ گمگردہ راہ۔ بی خانمان۔ سرگشتہ و خستہ۔ واماندہ۔ پریشان۔ دربدر۔

— ڈول ḍoli (اس مث) آوارگی۔ سرگشتگی۔ پریشان حالی۔ بی خانمانی۔ دربدری۔

ڈاہ ḍāh (اس مث) حسد۔ کینہ۔ عداوت۔

ڈاین ḍāyan (اس مث) ساحرہ۔ عجوزہ۔ زن جگر خوار۔ مجازاً زن زشت۔

ڈائجسٹ ḍāegest (اس مذ) ۱۔ خلاصہ۔ زبدہ۔ ۲۔ رسالہ ای کہ خلاصہ موضوع علمی وغیرہ در آن درج شدہ باشد (این کلمہ انگلیسی digest است)۔

ڈائرکٹر ḍāerector (اس مذ) رئیس۔ (این کلمہ انگلیسی director است)۔

ڈائری ḍāery (اس مث) یادداشت روزانہ۔ دفتر ثبت وقایع روزانہ (این کلمہ انگلیسی diary است)۔

ڈایل ḍāel (اس مذ) صفحہ ساعت کہ عقربک بر آن میگردد و ساعات و دقایق بر آن ثبت است (این کلمہ انگلیسی dial است)۔

ڈب ḍab (اس مث) ۱۔ جیب۔ ۲۔ گردن۔ ۳۔ چرم خاصی کہ از آن دبہ، قاشق وغیرہ سازند۔

۴۔ قبضہ۔ اختیار۔ اقتدار۔

ڈباو ḍobau (صفت) ۱۔ ژرف۔ عمق۔ گود۔ ۲۔ عمق بیشتر از قد آدم۔

— پانی pāni (اس مذ) آبی کہ عمق آن از قد آدمی زیادتر باشد۔

ڈبا ḍibba (اس مذ) دبہ۔ جعبہ کوچک۔ ظرف چرمی برای روغن۔

ڈبی ḍabbi (اس مث) جعبہ کوچک۔

ڈبیا ḍibya (اس مث) جعبہ خیلی کوچک۔

ڈبو ḍabboo (اس مذ) قاشق آہنی بزرگ۔ ملعقہ۔

ڈبڈبانا ḍabḍabāna (مص) پر از اشک شدن۔ چشم۔ اشک آلود شدن چشم۔

ڈبرا ḍabra (اس مذ) زمین باتلاق۔ گودال آب۔

ڈبکا ḍabka (اس مذ) ۱۔ آب تازہ کہ از چاہ کشیدہ و آشامیدہ شود۔ ۲۔ خطر۔ اندیشہ۔

ڈبکی ḍubki (اس مث) غوطہ۔ فرو رفتن در آب۔

ڈبونا ḍubona (مص) غرق کردن۔ غوطہ دادن۔ مجازاً ویران و نابود کردن۔

ڈپارٹمنٹ ḍepārṭmenṭ (اس مذ) اداره، دایره، بخش (این کلمه انگلیسی department است).

ڈپٹ ḍapaṭ (ا س مث) ۱. چهار نعل اسب. ۲. جست و خیز. ۳. تهدید.

ڈپٹانا ḍapṭāna (مص) چهار نعل راندن اسب.

ڈپٹنا ḍapaṭna (مص) ۱. دویدن، تند رفتن. ۲. تهدید کردن، ملامت کردن. ۳. نعره کشیدن. ۴. حمله کردن.

ڈپٹی ḍipṭi (اس مذ) نایب، معاون (این کلمه از deputy انگلیسی مأخوذ است).

ڈپلوما ḍaploma (اس مذ) دیپلم (این کلمه انگلیسی deploma است و در اردو به فتح دال تلفظ میشود).

ڈپو ḍepo (اس مذ) محل کسب و کار، تجارتخانه، حجره، مغازه (این کلمه انگلیسی depot است حرف t آن در انگلیسی نیز تلفظ نمیشود).

ڈٹ جانا ḍaṭ jāna (مص) ۱. در مقابل کسی ایستادگی کردن، مقاومت نمودن. ۲. بست نشستن.

ڈٹکٹو پولس ḍiṭective polis (اس مذ) اداره آگاهی شهربانی (این دو کلمه انگلیسی detective police است).

ڈٹنا ḍaṭna (مص) توقف کردن با شهامت مقاومت کردن، با لجبازی در جائی اقامت کردن.

ڈٹے رہنا ḍaṭay rehna (مص) ایستادگی و مقاومت کردن با سرسختی مقاومت ورزیدن، از جا تکان نخوردن، بی حرکت در یک جا ماندن.

ڈر ḍar (اس مذ) ترس، هراس، وحشت، خوف.

— پوک pok — (صف) ترسو.

ڈرافس مین ḍrafsman (اس مذ) نقشه کش (این کلمه انگلیسی draftman است).

ڈرانا ḍarāna (مص) ترسانیدن، بوحشت انداختن.

— دینا de'na — (مص) ترس ایجاد کردن.

ڈراو ḍarāo (اس مذ) خوف، ترس.

ڈراونا ḍarāona (صف) ترسناک، وحشتناک، سهمگین.

ڈرائی ور ḍryvar (اس مذ) راننده (این کلمه انگلیسی driver است).

ڈرل ḍril (اس مث) تمرین ورزش و ارتش (این کلمه انگلیسی drill است).

ڈرنا ḍarna (مص) ترسیدن. بہراسناک شدن.
بوحشت افتادن.

ڈیزائن ḍizaen (اس.مذ) نقشہ. طرح. (این کلمہ انگلیسی design است).

ڈس ḍas (اس.مث) بند ترازو.

ڈسپاٹک ḍespātik (صف) خود مختار. مستبد (این کلمہ انگلیسی despotic است).

ڈسپنسری ḍespensari (اس.مث) داروخانہ. دواخانہ (این کلمہ انگلیسی dispensary است).

ڈسٹرکٹ ḍistrict (اس.مذ) بخش (از شہرستان یا بوک) (این کلمہ انگلیسی district است).

ڈسکاؤنٹ ḍiskāunt (اس.مذ) تخفیف (در قیمت) (این کلمہ انگلیسی discount است).

ڈسنا ḍasna (مص) گزیدن (مار، عقرب وغیرہ).

ڈفلی ḍafli (اس.مث) دف کوچک. دایرہ (آلت موسیقی) کوچک.

ڈک ḍuk (اس.مذ) مشت. ضربہ.

ڈکیانا ḍukyāna (مص.مذ) بہ با مشت زدن.
مشت زدن جنس یا بالی.

ڈکار ḍakār (اس.مث) آروغ.

— جانا jāna (مص) ۱. ہضم کردن. ۲. اختلاس کردن. خیانت کردن در مال.

— لینا le'na (مص) اختلاس کردن. تصاحب کردن.

ڈکارنا ḍakārna (مص) ۱. غریدن شیر. ۲. آروغ زدن. ۳. ہضم کردن.

ڈکرا ḍukra (اس.مذ) مرد پیر و سالخوردہ. پیرمرد.

ڈکریا ḍukarya (اس.مث) پیرزن. عجوزہ.

ڈگری ḍikri (اس.مث) فتوی. حکم. فرمان (این کلمہ انگلیسی decree است).

ڈکشنری ḍikshnery (اس.مث) لغت نامہ. فرہنگ (این کلمہ انگلیسی dictionary است).

ڈکوسنا ḍakosna (مص) آشامیدن. نوشیدن.

ڈکیت ḍakaet (اس.مذ) راہزن.

ڈکیتی ḍakaeti (اس.مث) راہزنی.

ڈگ ḍag (اس.مذ) قدم. بشلنگ.

ڈگا ḍugga (اس.مذ) اسب بلند دست و پا.

ڈگڈگی ḍugḍugi (اس.مث) طبل کوچک کہ شعبدہ بازان و عنتری برای جلب مردم یا بکمک دادن آن میزنند.

ڈگر ḍagar (اس مث) راہ۔ جادہ۔ خیابان۔

ڈگرا ḍagra (اس مذ) سبد کہ از باریکہ چوب خیزران ساختہ میشود۔

ڈگمگ ḍagmag (صف) لرزان۔ مرتعش۔

ڈگمگانا ḍagmagāna (مص) تلو تلو خوردن۔ لرزیدن۔ لس بودن۔ تکان خوردن۔ جنبیدن۔

ڈگمگاہٹ ḍagmagāhaṭ (اس مث) لرزش۔ ارتعاش۔ لس۔

ڈگنا ḍigna (مص) تکان خوردن۔ لرزیدن۔ مرتعش بودن۔ از جا در آمدن۔

ڈگی ḍuggi (اس مث) اعلام۔ اعلامیہ۔ اطلاعیہ۔

ڈل ḍal (اس مذ) ۱۔ دستہ۔ گروہ۔ ۲۔ ثروت۔ دولت۔ ۳۔ بست۔ تنبل۔

ڈلا ḍala
ڈلی ḍali
ڈلے ḍalay
(اس مذ مث) تکہ۔ قطعہ۔ تکہ بزرگ گستہ۔

ڈلانا ḍulāna (مص) ۱۔ تکان دادن۔ لرزاندن۔ جنبانیدن۔ ۲۔ حیران و سرگردان کردن۔

ڈلاؤ ḍulāo (اس مذ) ظرف خاکروبہ زبالہ دان۔ بادان کہ آشغال و زبالہ در آن ریزند۔

ڈلک ḍalak (اس مث) ۱۔ درخشش۔ درخشش درخشندگی۔ ۲۔ ناہمواری بر سطح شفاف۔

ڈلیا ḍalya (اس مث) سبد کوچک۔

ڈلیوری ḍelivery (اس مث) تحویل بیرون (این کلمہ انگلیسی delivery است)۔

ڈمرو ḍamru (اس مذ) طبل کوچک کہ با یک دست گیرند و با دست دیگر بر آن زنند دایرہ (آلت موسیقی)

ڈنٹھل ḍanṭhal (اس مذ) شاخ گل۔ ساقہ گیاہ۔ سوفار۔

ڈنڈ ḍanḍ (اس مذ) ۱۔ بازو۔ ۲۔ نوعی ورزش نند شنائی کہ در ایران مرسوم است و آن قرار دادن دو کف دست بر زمین در حالت خم و بردن سینہ بطرف زمین است کہ برای تقویت عضلات بازو است۔ ۳۔ تاوان جریمہ

— بھرنا bharna — (مص) تاوان و جریمہ پرداختن دادن۔

— ڈالنا ḍālna — (مص) تحمیل کردن مالیات و عوارض

ڈنڈا ḍanḍa (اس مذ) عصا۔ چوبدستی۔ چماق۔ تیرہ۔

— ڈولی کرنا ḍoli karna — (مص) کسی را بار برداشتن

بازو یا پای او بلند کردن.

ڈنڈے بجاتے پھرنا ḍanḍe bajāte phirna (مص) بیکار و بی مقصد گشتن۔ وقت تلف کردن.

ڈنڈوت ḍanḍot (اس مث) سجده در مقابل بت۔ تعظیم۔ کرنش.

ڈنڈی ḍanḍi (اس مث) ۱۔ شاہنگ ترازو.

۲۔ دستهٔ چیزی۔ چوب دستی۔ ساقِ گیاه.

— مارنا mārna — (مص) کم وزن کردن فروشنده جنس را۔ با فشار دست و غیره شاہنگ ترازو را سنگین کردن.

ڈنک ḍank (اس مذ) نیش مار و عقرب.

— لگانا lagāna — (مص) نیش زدن.
— مارنا mārna — گزیدن.

ڈنکا ḍanka (اس مذ) چوبی که بر طبل و دہل زنند.

— بجانا bajāna — (مص) ۱۔ طبل زدن.

۲۔ ابراز قدرت کردن۔ شهرت دادن.

— بجنا bajna — (مص) مشهور بودن۔ معروف بودن.

ڈنکے کی چوٹ کہنا dankay ki choṭe khena (مص) اعلام کردن بوسیلهٔ صدای طبل.

جا زدن۔ طفره رفتن.

ڈوئی ḍoee (اس مث) ملعقهٔ چوبی۔ قاشق چوبی۔ کفگیر.

ڈوب ḍobe (اس مذ) ۱۔ غوطه۔ فرو بردن چیزی در آب و مایع۔ فرو بردن نوک قلم در مرکب برای نوشتن.

ڈوبتے کو تنکے کا سہارا ḍoobte ko tinke ka sahāra (ضرب المثل) مشابه (ضرب المثل عربی) الغریق یتشبث بکل حشیش.

— جانا jāna — (مص) غرق شدن
— مرنا marna — خفه شدن در آب.

ڈوبنا ḍoobna (مص) ۱۔ فرو رفتن در آب۔ غرق شدن۔ مستغرق شدن در کاری. ۲۔ غروب شدن خورشید. ۳۔ ضایع و نابود شدن.

ڈور ḍore (اس مث) طناب۔ ریسمان۔ نخ۔ قیطان.

— پر لگانا par lagāna — (مص) مانوس کردن۔ رام کردن.

— ہونا ho'na — (مص) فریفته شدن۔ عاشق شدن.

ڈورا ḍora (اس مذ) نخ۔ قیطان۔ خط.

— ڈالنا ḍālna — (مص) عاشق شدن۔ مشتاق شدن.

ڈورے چھوٹنا ḍore chooṭna (مص) سرخ شدن چشم از مستی یا خماری.

ڈوری ḍori (اس. مث) ریسمان ـ قیطان ـ نخ ـ طناب.

ڈوریا ḍorya (اس. مذ) ۱ ـ ململ راه راه. ۲ ـ محافظ و مراقب سگ شکاری.

ڈوکر ḍokar | ڈوکرا ḍokra (صف) پیر سالخورده. فرتوت.

ڈوکری ḍokri (صف. مث) پیرزن عجوزه.

ڈول ḍole (اس. مذ) دلو، دول.

ڈولچی ḍolchi (اس. مث) دلو کوچک.

ڈول ḍaul (اس. مذ) ۱ ـ روش، طریقه ـ اسلوب ـ شکل ـ وضع ـ طرح. ۲ ـ مرز بلند مزرعه.

— ڈالنا ḍālna — (مص) اساس ریختن ـ شالوده ریختن ـ راه هموار ساختن (برای انجام کاری).

ڈولا ḍola (اس. مذ) ۱ ـ تخت روان بزرگ. ۲ ـ حصار مزرعه.

— دینا de'na — (مص) دادن دختر بزوجیت امیر یا پادشاه.

ڈولی ḍoli (اس. مث) تخت روان کوچک.

ڈولنا ḍolena (مص) قدم زدن بدون مقصد، ول گشتن.

ڈوم ḍome (اس. مذ) نام یک فرقه پست که بکار با سیدبانی دهمیر بانی می پردازند و مردان با آواز خوانی و خنیاگری معاش میکنند.

ڈومنی ḍomni (اس. مث) زن ڈوم.

ڈونڈ ḍonḍ (اس. مذ) گاو نری که یک شاخ دارد یا شاخ شکسته و یا پیچیده دارد.

ڈونڈی ḍonḍi (اس. مث) اعلام با صدای طبل.

— پیٹنا peeṭna — (مص) اعلام کردن با صدای طبل. جار زدن.

ڈونگا ḍonga (اس. مذ) ۱ ـ قایق. بلم. ۲ ـ طبقه. ۳ ـ بشقاب لبه دار. قاب دوری. ۴ ـ بشقاب ـ قدح.

ڈونگی ḍongi (اس. مث) ۱ ـ قایق کوچکی که بپهلوی کشتی بسته شود. ۲ ـ بشقاب کوچک.

ڈوگر ḍoogar (اس. مذ) ۱ ـ تپه ـ زمین مرتفع.

ڈویژن diwizan (س۔ مذ) قسمت۔ حصہ۔ یک لشکر (این کلمہ انگلیسی division است)۔

ڈھابا ḍhāba (اس مذ) ۱۔ توراہگیری۔ ۲۔ ستون گہ بند ولہ۔ ۳۔ پیش رفتگی طاق عمارت کہ برای حفاظت از باران و آفتاب زیر آن نشینند۔

ڈھاٹا ḍhāṭa (اس۔ مذ) دستمال یا پارچہ کہ از روی گونہا پشت سر بندند تا ریش بالا نگاہ داشتہ شود۔

ڈھاٹی ḍhāṭi (اس مث) پارچہ ای کہ بدور دہن است زیر و بستہ آن بندند۔

ڈھارس ḍhāras (اس مث) ۱۔ اطمینان۔ امید۔ اتکا۔ ۲۔ ہمت۔

ڈھاک کے تین پات ḍhāk ke teen pāt (ضرب المثل) بمورد کسی گویند کہ یک وضع و لجوج باشد و یا ہموارہ یک حال و فادار بماند۔

ڈھاکا ḍhāka | (اس مذ) مرکز حکومت
ڈھاکہ ḍhāka | بنگلادیش کہ سابقاً

پاکستان شرقی نامیدہ میشد۔

ڈھال ḍhāl (اس مث) ۱۔ نشیب۔ دامنہ۔ ۲۔ روش۔ ۳۔ سپر۔

ڈھالنا ḍhālna (مص) ریختن فلز۔ ریختہ گری کردن۔ شکل دادن بچیزی۔

ڈھالو ḍhālu (صف) شیب دار۔ سرازیری۔ کج۔ مورب۔

ڈھانا ḍhāna (مص) شکستن۔ انداختن کوبیدن۔ خراب کردن عمارت۔ مصیبت و زحمت بجا آوردن۔

ڈھانپنا ḍhāṉpna (مص) پوشاندن۔ پنہان کردن۔

ڈھانچ ḍhānch | (اس مذ) ۱۔ قالب۔ کالبد۔
ڈھانچا ḍhāncha | استخوان بندی۔ ۲۔ طرح۔

ڈھانکنا ḍhānkna (مص) ڈھانپنا ببینید۔

ڈھائی ḍhāee (صف) دو و نیم۔

ڈھائی گھڑی کی موت آئے ḍhaee ghaṛi ki moot aay (مص) نفرینی است کہ زنان میکنند و بمعنی الہی زود بمیرد یا بمیری۔

— چھونا chhoona — (مص) پس از آمدن فوراً رفتن۔

ڈھب ḍhab (اس مذ) شکل۔ وضع۔ رفتار۔ روش۔

— پر چڑھانا par chaṛhāna (مص) | بشکل دلخواہ
— — لگانا lagāna | درآوردن۔ تحت نفوذ و تسلط قرار دادن۔

— کی چیز ki — (مص) قابل پسند۔

ڈھبڈبانا ḍhabḍabāna (مص) حرکت دادن دست و پا در موقع شنا در آب۔

ڈھبری ḍhibri (اس مث) مهره پیچ۔

ڈھپ ḍhap (اس مذ) طبل بزرگ۔ دہل۔

ڈھپنا ḍhapna (مص) ۱۔ پوشیده شدن۔ پنهان شدن۔ ۲۔ (اس مذ) سرپوش ہر ظرف۔

ڈھپو ḍhappu (صف) فربه۔ چاق۔

ڈھٹائی ḍhiṭāee (اس مث) بیشرمی۔ بیحیائی۔ جسارت۔ گستاخی۔

ڈھٹ بندی ḍhiṭbandi (اس مث) جادوگری۔ چشم بند۔ یک شعبده بازی۔ شعبده نیرنگ۔

ڈھچر ḍhachar (اس مذ) اسکلت۔ قالب۔

ڈھڈو ḍhaḍḍo (اس مث) پیرزن۔ عجوزه۔

ڈھرا ḍharra (اس مذ) ۱۔ شارع عام۔ ۲۔ روش۔ رفتار۔

ڈھرے پر چلا جانا ḍharre par chala jāna (مص) با روش مخصوص راه رفتن۔ بطرز خاص قدم زدن۔

ڈھکا رہنا ḍhaka rehna (مص) مخفی بودن۔ پنهان بودن۔

ڈھکنا ḍhakna (اس مذ) ۱۔ در چیزی مانند ظرف۔ شیشه وغیره سرپوش۔ ۲۔ سرپوش گذاشتن بر چیزی۔ پنهان کردن۔

ڈھکنی ḍhakni (اس مث) سرپوش کوچک۔

ڈھکوسلا ḍhakosla (اس مذ) صحبت بی معنی و پوچ بیهوده۔ کار عبث و بیفایده۔

ڈھکی ḍhukki (اس مث) خمیده نشسته بمنظور پنهان بودن۔

ڈھلائی ḍhulāi (اس مث) حمل و نقل۔ مزد و اجرت حمل و نقل۔

ڈھلان ḍhalān (اس مذ) شیب۔ سرازیری۔ تمایل۔

ڈھلتی پھرتی چھاؤں ḍhalti phirti chhāoṇ (مص) چیز یا حالتی که در تغییر و تبدیل است و از جائی یا کسی بجا و کس دیگر منتقل میشود۔

ڈھلکا ḍhalka (س. مذ) یک نوع بیماری چشم که اشک خود بخود از آن جاری میشود.

ڈھلکانا ḍhalkāna (مص) سبب و موجب جریان شدن. بجریان انداختن. جاری کردن.

ڈھلکنا ḍhalakna (مص) جاری شدن. جریان داشتن.

ڈھلکنا ḍhuklakna (مص) ۱. غلطیدن. کج شدن. ۲. ریختن. ریخته شدن.

ڈھلملانا ḍhilmilāna (مص) جنبیدن از طرفی بطرف دیگر. متزلزل بودن.

ڈھلمل یقین ḍhilmul yaqeen (صف) زود باور. خوش باور. متلون. غیر قابل اعتماد.

ڈھلنا ḍhalna (مص) ۱. ریخته شدن فلز در کوره. شکل گرفتن. ۲. گذشتن. کهنه شدن. ۳. زایل شدن.

ڈھونڈنا ḍhunḍna (مص) تلاش کردن. جستجو کردن.

ڈھنڈورا ḍhanḍora (س. مذ) اعلام کردن بوسیله صدای طبل.

ڈھنڈوریا ḍhanḍorya (س. مذ)
ڈھنڈورچی ḍhanḍorochi جارچی. کسی که بوسیله طبل اعلام میکند.

— **پٹنا** piṭna — (مص) جار زدن بوسیله طبل و دہل. اعلام کردن.

— **شہر میں لڑکا بغل میں** shehr men larka bagal men (ضرب المثل) این مثل شبیه این بیت شعر فارسی است که بطور ضرب المثل بکار میرود.

آب در کوزه و ما تشنه لبان میگردیم
یار در خانه و ما گرد جهان میگردیم

ڈھنڈیا پڑنا ḍhunḍya parna (مص) مورد جستجو قرار دادن.

ڈھنگ ḍhang (س. مذ) رفتار. روش. سلوک. وضع. سلیقه.

ڈالنا ḍālna (مص) بنیاد نهادن. شروع کردن کاری.

ڈھوائی ḍhooāee (س. مث) اجرت شستن.

ڈھوبرا ḍhobra (س. مذ) ظرف سفالین کهنه. کنایه منزل قدیمی کهنه را گویند.

ڈھور ḍhore (اس مذ) حشم، گلہ.

ڈھوکنا ḍhookna (مص) کمین کردن ـ مخفی شدن برای شکار.

ڈھول ḍhole (اس مذ) دہل.

ـــ کا اندر پول ka andar pol ـــ (مح) خوش ظاہر و دل تو خالی.

ڈھولک ḍholak | ڈھولکی ḍholky (اس مذ، مث) طبل کوچک.

ـــ ڈھمکا ḍhamakka ـــ (اس مذ) جاه و جلال ـ سر و صدا.

ڈھولا ḍhola (اس مذ) ۱. نشان و علامت که برای حدود مرز معین وگذاشته اند. ۲. گلهای گل کہ برای ساختن گنبد بکار برند. ۳. احمق و تنبل.

ڈھونا ḍhona (مص) حمل کردن.

ڈھونڈ ḍhond (صف) خسته ـ ضعیف ـ فرسوده.

ڈھونڈ ḍhoonḍ (اس مث) تلاش ـ جستجو ـ کاوش.

ـــ ڈھانڈ ḍhānd ـــ (اس مث) تلاش ـ جستجو ـ کاوش ـ پی گردی.

ڈھونڈنا ḍhoondna (مص) جستجو کردن ـ تحقیق کردن ـ تلاش کردن.

ڈھونگ ḍhong (اس مذ) فریب ـ حیله ـ خدعه.

ڈھونگی ḍhongi | ڈھونگیا ḍhongya (صف) حیله‌گر ـ شیاد ـ دو رو ـ ریاکار.

ڈھئی ḍhai (اس مث) بست نشستن در جای بمنظور بر آورده شدن مقصود.

ـــ دینا de'na ـــ (مص) بست نشستن.

ڈھی ḍhi (اس مث) پشته ـ تپه ـ کناره مرتفع رود خانه وغیره.

ڈھیا ḍhayya (اس مذ) وزنی معادل دو سیر و نیم سیر در شبه قاره پاکستان و هند و یک چارک است.

ڈھیٹ ḍheeṭ | ڈھیٹھ ḍheeṭh (صف) ۱. جسور ـ گستاخ ـ باجرئت. ۲. بیحیا ـ پررو.

ڈھیر ḍher (اس مذ) توده ـ انبار ـ کپه. (صف) زیاد ـ وافر ـ بکثرت.

ـــ کرنا karna ـــ (مص) توده کردن ـ متمرکز کردن.

ڈھیری ḍheri (اس مث) توده کوچک.

ڈھیرا ḍhera (صف) دو بین ـ لوچ ـ احول.

ڈھیری ḍheri (صف) زن لوچ.

ڈھیل ḍheel (اس۔مث) ۱۔ شل۔ سستی۔ تنبلی۔
۲۔ وقفہ۔

— **دینا** de'na — (مص) شل کردن۔ ول کردن۔
رہا کردن۔ بی پروا بودن۔

ڈھیلا ḍhela (اس۔مذ) ۱۔ کلوخ۔ بجز گل و ریگ و
امثال آن۔ ۲۔ تخم چشم۔

ڈھیلا ḍheela } (صف) شل۔ سست۔ لق۔ ملایم۔
ڈھیلی ḍheeli } غیر ثابت۔ فراخ۔

— **پن** pan — (اس۔مذ) شلی۔ سستی۔ لقی۔

— **ڈھالا** ḍhāla — (صف) شل۔ فراخ۔
گشاده۔ لق۔

ڈھینا ḍhena (مص) فرو ریختن۔ افتادن۔

ڈھینکلی ḍhenkli (اس۔مث) تیری کہ بر یک
سر آن دلو و بر سر دیگر سنگ بندند و برای کشیدن
آب از چاه بکار برند۔

ڈہر ḍahar (اس۔مذ) ۱۔ برکہ کہ از جمع شدن آب
باران بوجود آید۔ تالاب۔ ۲۔ زمین پست۔
۳۔ قعر و تہ کشتی۔

ڈہکانا ḍahkāna (مص) ۱۔ ترسانیدن۔ ۲۔ چیزی را
بکسی نشان دادن و از دادن آن خودداری کردن۔

ڈہنا ḍahna (مص) پایمال شدن۔ از بین رفتن۔
منہدم شدن۔

ڈیٹھ ḍeeṭh (اس۔مث) نظر۔ نگاه۔ نظر اجمالی۔

— **بند** (اس۔مذ) جادوگر۔

— **بندی** (اس۔مث) جادوگری۔ سحر۔ چشم بندانک

ڈیرا ḍera (اس۔مذ) خیمہ۔ خیمہ گاه۔ جایگاه۔
توقف گاه۔

ڈیرے ڈالنا ḍere ḍālna (مص) توقف
کردن۔ [illegible]۔

ڈیڑھ ḍeṛh (صف) یک و نیم۔

— **اینٹ کی مسجد بنانا** eenṭ ki masjid
banāna (مص) از اکثریت دور شدن و گروه کوچک
برای خود تشکیل دادن۔ علیحده شدن۔ خودرای بودن۔

ڈیک ḍeek (اس۔مذ) شعلہ بزرگ و بلند۔

ڈیل ḍeel (اس۔مذ) قامت۔ جثہ۔ بدن۔

— **ڈول** ḍaul — (اس۔مذ) شکل۔ جسم۔ ہیئت۔

ڈینٹسٹ ḍentisṭ (صف) دندانپزشک۔
دندانساز۔ (این کلمہ انگلیسی dentist است)۔

ڈینگ ḍīng (س بث) لاف ۔ لاف و گزاف.

— **مارنا** māṛna — (مص) لاف زدن. } — **ہانکنا** hānkna — گزافہ گفتن.

ڈینگیا ḍingya (صف) لاف زن ۔ گزافہ گو.

ڈیوٹ ḍeewaṭ (س مذ) پایہ چراغ ۔ مجازاً بادام کوہی و خروف گفتہ میشود.

ڈیوٹی ḍuty (س بث) وظیفہ ۔ کار ۔ خدمت (این کلمہ انگلیس duty است).

ڈیوڑھا ḍioṛha (صف) یک و نیم.

ڈیوڑھی ḍioṛhi (س بث) درگاہ ۔ آستانہ ۔ عتبہ ۔ در بارہ قسمت بیرونی منزل.

— **کھلنا** khulna — (مص) باریاب شدن. بحضور شاہ رفتن.

ڈیہہ ḍeeh (اس مذ) محل متروک ۔ محلہ ویرانی کہ قبلا آباد بودہ است.

—★—

ذ

ذائقہ zāeqa (اِس مذ) بفتح ق. ۱. ذائقہ. ۲. مزہ. طعم

— چکھانا chakhāna — (مص) چشانیدن. چشانیدن.

کنایۃً (مص) سزای عمل بہ کسی رسانیدن.

— دار (صف) خوش طعم. لذیذ. خوشمزہ.

ذات (اِس مث) ۱. حقیقت. ماہیت ہر چیز. اصل.

ذات ۲. طینت. نژاد. دودمان.

— پات pāt — (اِس مث) پات مہمل ذات است

نژاد. طینت. قومیت.

— رات rāt — (اِس مث) حسب و نسب. اصل و نسب.

— شریف (مص) بطور تشنیع گفتن. شیاد. حیلہ گر. متقلب.

— میں بٹا لگنا meṉ baṭṭa lagna —

(مص) بد نام شدن. یعنی وصل نژاد بطور کنایہ بد شدن.

— ونتا vanta — } (صف) شریف. اصیل

— ونتی vanti — } نجیب.

ذرا zara (صف. اِس مذ) این کلمہ بجای ذرہ فارسی است

۱. کمی. ذرہ. قدری. ۲. ذرات شعاع آفتاب.

— سا sa — } (صف) کمی. مقدار جزئی.

— سی si — }

— منہ دھو رکھو muṉh dho rakho —

(مص) امید چنین چیز یا کار را نداشتہ باش.

ذرہ ذرہ zarra zarra — (قید) بفتح ہر دو ر.

بتفصیل. دقیقاً. بطور کامل.

ذریات zurriyāt (اِس مث) آل. اولاد. نسل آدم.

ذریعہ zariya (اِس مذ) بفتح ع. وسیلہ. واسطہ. توسط.

بذریعہ (قید) بوسیلہ. در پرتو. توسط.

ذکر چھیڑنا zikr chherna (مص) شروع کردن

صحبتی. آغاز نمودن سخنی. شروع شدن مطلبی راجع بچیزی

ذلت اٹھانا zillat uṭhāna (مص) خوار و ذلیل

شدن. شرمندہ شدن.

— ہونا ho'na — (مص) سوای بیمار آمدن شرمندگی بوجود

آمدن.

ذمہ دار zimmaydār (صف) ۱. ضامن. کفیل. مسئول. [illegible]

ذمہ داری (اس مث) ، ضمانت. کفالت. مسئولیت و کار.

ذمہ لینا ledha (اس مث) ، گرفتن مسئولیت. قبول کردن. ملزم شدن.

ذہانت (اس مث) ، ذکاوت. زیرکی. باہوشی. شعور. ہشیاری.
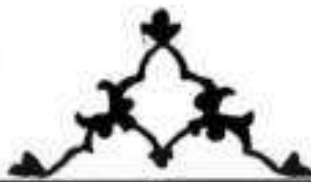
ذہن لڑانا zehn laṛāna (مص) ، غور و خوض کردن

ذی رتبہ (صف) ، بفتح ب. عالی مقام. بلند مرتبہ. وقار (صف) ، معزز محترم.

ذیل دار (اس مذ) ، ضابطہ بلوک. قرار دہندی امور مالیاتی چند قریہ و دہستان.

ر

راب rāb (اس۔مذ) شیرهٔ آب نیشکر. شیرهٔ غلیظ که از آب نیشکر سازند.

تذکر: و این شیرهٔ غلیظ که از آب انار جوشیده درست کنند رب rob گویند که در خوردن با برنج پختن و پوشش فنجان بکار میرود.

رابڑی rabṛi (اس۔مث) شیر غلیظ
رَبڑی rabṛi شیر برنج.

راپڑ rāpeṛ (صف) زمین هموار و تنگ. شوره زار. زمین بی آب و علف.

راپی rāpi (اس۔مث)
رانپی rāṉpi گزنگ کفاش.

رات rāt (اس۔مث) شب.

ـ بھاری ہونا bhāri hona ـ (اس) شب به بیداری و سختی آوردن گذشتن.

ـ بھر bhar ـ (اس۔مث) تمام شب. همهٔ شب. سر شب تا صبح.

ـ تھوڑی سانگ بہت thoṛi sāng bahot (اس۔مذ) محاوره‌ای استعمال میشود که وقت کم است و کار زیاد.

ـ کی ki ـ (قید) فقط یک شب.

راتوں rātoṉ ـ (قید) تمام شب.

آدھی ādhi (اس۔مث) نیمه شب. نصف شب.

راتب rātab (اس۔مذ) غذای سگ و گربه که بوقت معین داده میشود.

خور (صف) مستمری دار.

راج rāj (اس۔مذ) ۱. پادشاهی. اقتدار سلطنت. قلمرو حکومت. سلطنت. ۲. معمار.

ـ ہنس hans ـ (اس۔مذ) خاندان سلطنت.

ـ بھنگ ہونا bhang ho'na ـ (مص) زوال یافتن سلطنت.

ـ بھون bhawan (اس۔مذ) مقر پادشاه. قصر سلطنتی.

— بھنڈار bhanḍār — (س۔ مذ) خزانۂ شاہی۔ خزانۂ سلطنتی۔

— پاٹ pāṭ — (س۔ مذ) سلطنت۔ قلمرو حکومت۔

— دُلارا dulāra — (صف) نازپرورده۔ محبوب۔

— دُلاری dulāri — مؤنث۔

— روگ roag — (س۔ مذ) مرض مہلک۔

— کرنا karna — (مص) سلطنت کردن۔ حکمروائی کردن۔ پادشاہی کردن۔

— کُمار kumār — (س۔ مذ) شاہ بچہ۔ شاہزاده۔

کُماری kumāri — (س۔ مث) شاہدخت۔ شاہزاده خانم۔

— کوی kavi — (س۔ مذ) ملک الشعرای دربار۔

— گیری geeri — (س۔ مث) کاری کہ سعادار انجام میدہد۔

— لٹ جانا luṭ jāna — (مص) ویران شدن شہر۔ برده شدن زن۔

راجا rāja (س۔ مذ) ۱۔ پادشاه۔ سلطان۔ حکمران۔ شاه۔ ۲۔ ثروتمند۔ دست و دل باز۔

— رکھے رانی کھاوے rakhay rāni khaway (ضرب المثل) معادل این ضرب المثل فارسی: کار کردن خر، خوردن یابو است۔

— کے گھر موتیوں کا کال kay ghar motyoon ka kāl — (ضرب المثل) در مورد کسی گفته میشود کہ لیاقت انجام کاری را دارد ولی وسیله ندارد۔

راجپوت rājpoot (س۔ مذ) ۱۔ نام یک قبیلۂ جنگجوی ہندو۔ ۲۔ شاہزاده۔ شاہ بچہ۔

راچھ rāchh (س۔ مذ) ۱۔ شانۂ نساج۔ شانه ای کہ بافنده نخ پارچه را از دندانه‌های آن میگذراند۔ ۲۔ اسباب و ابزار کار بافنده و نجار۔

راجتی (س۔ مث) گلگشت۔ نشو۔

راڑ rāṛ (س۔ مث) ۱۔ نزاع۔ جدال۔ غوغا۔ ۲۔ لجبازی کودک۔ سماجت۔

راڑیا rāṛya (س۔ مذ) کودک لجباز و سمج۔ فقیر سمج۔

راس rās (س۔ مث) ۱۔ گله۔ توده۔ پشته۔ ۲۔ طناب و مہار چارپا۔ لگام۔ افسار۔ ۳۔ بازی رقص۔ تماشا۔ ۴۔ طالع۔

— آنا āna — (مص) موافق شدن۔

— لانا lāna (اس) بخوشی تمام کردن.

راستہ rāsta (اس مذ) بفتح ت. راہ. طریق.

— دیکھنا dekhna (اس) چشم براہ بودن. پائیدن.

— کترانا katrāna (اس) (فذ و ا) : حرکت کردن جیم شدن.

راضی خوشی (صف) خوب و خوشحال.

راضی نامہ nāma (اس مذ) بفتح م. قرارداد مرضی الطرفین.

راکشش rākshash (اس مذ) دیو. روح خبیث. جنگل.

راکھ rākh (اس مث) خاکستر.

راکھی rākhi (اس مث) نخ رنگین کہ ہندو در جشن مذہبی بدور مچ دست خود گره بندد.

راگ rāg (اس مذ) آہنگ موسیقی. طرز آواز خواندن. نغمہ.

— رنگ rang (اس مذ) عیش و عشرت.

— مالا māla (اس مث) کتاب اصول موسیقی با داستان مفصل.

راگنی rāgni (اس مث) در تعبیر موسیقی ہر راگ بچند قسمت تقسیم و ہر قسمت را راگنی گویند.

رال rāl (اس مث) ۱. صمغ شیره‌ای کہ از تنہ و شاخ درخت خارج میشود. ۲. زفت. ۳. بزاق.

— ٹپکنا ṭapakna (اس) آب افتادن دہن. ترشح بزاق. مجازا اشتیاق داشتن. فریفتہ شدن.

رام rām | راما rāma (اس مذ) ۱. خدا. معبود. ۲. نام یکی از قہرمانان حق و خدای ہندوان کہ نام کاملش رام چندرا chandra میباشد. ۳. رام. مطیع. فرمانبردار.

رام رام rām rām (اس مذ) ۱. سلام و ادای احترام ہندو کہ کف دو دست را بہم گذارده و در مقابل سر کمی خم شده قرار میدہد و میگوید. گاہی دو یا سہ مرتبہ دو دست را بحالت تکان میدہد. ۲. توبہ. استغفار.

رام کہانی kahāni | رام کتھا katha (اس مث) ۱. داستان قہرمانی رام چندرا کہ بشکل رامایانا بنظم درآمده است. ۲. شرح و بیان واقعہ غم انگیز.

رامائن rāmayān (اس مث) نام یک رزمنامہ منظوم

راجع بشاہ بنگالہ ای راما چندرا و سیتا sita.

رانا rāna (اس مذ) لقب شاہزادہ یا حکمران فرقہ راجپوت.

راندنا rāndna (مص ان اول مفتوح) بیرون آوردن. خارج کردن چیزی از جائی.

راندھنا rāndhna (مص ان اول مفتوح) ۱. پختن. جوشانیدن. ۲. گرداندن چرخ و امثال آن.

رانڈ rānḍ (اس مؤنث) بیوہ. زنی کہ شوہرش مردہ است.

— کا سانڈ ka sānḍ (صف وابسته) آزاد، خوش، بی فکر.

رانڈا rānḍa (اس مذ) ۱. مردی کہ زوجہ اش مردہ است. ۲. زمین بایر. درخت بی ثمر.

رانگ rāng (اس مذ) ساختہ فلز کہ اسباب بازی از فلز قلعی. ۲. قلعی.

رانگھڑ rānghar (اس مذ) نام یک عشیرہ از قوم راجپوت کہ مذہب اسلام را قبول کردہ است. آنان بہ تہمت دزدی شہرت یافتہ اند.

رانی rāni (اس مؤنث) ۱. ملکہ. ۲. خطاب احترام آمیز کہ بہ زنان بستہ میشود.

— کو رانا پیارا کانی کو کانا پیارا ko rāna pyara kāni ko kāna pyāra (ضرب المثل) ہر کسی کہ ہم جنس یا ہم مسلک خود را دوست میدارد یا کسی کہ بچہ خود را اگر زشت ہم باشد دوست میدارد گفتہ میشود.

— گھن ghan (اس مؤنث) نزاع خانوادگی.

راؤ rāo (اس مذ) ۱. شاہزادہ. شاہ. ۲. لقبی کہ از طرف دولت یا پادشاہ بہ هندو عطا میشود.

راؤٹی rāoṭi (اس مؤنث) یک نوع خیمہ کوچک.

راؤ چاؤ rāo chāo (اس مذ) ناز. عشوہ. کرشمہ. محبت. عشق.

راول rāwal (اس مذ) ۱. رئیس قبیلہ. ۲. سرباز. جنگجو.

راولا rāula | رولا raola (اس مذ) نزاع. فساد. بی انتظامی. غوغا.

راون rāvan (اس مذ) نام پادشاہی کہ در زمان رام چندر در سیلان حکومت میکرد و سیتا زن رام را ربودہ بود. اصطلاحاً شخص بدکار و شریر.

راہ پر آنا rāh par āna (مص لازم) خود را اصلاح کردن.

— — لانا lāna — (مص) ہدایت کردن۔ اصلاح کردن.

— چلتا chalta — (ص) مذ، بیان، مسافر، راہ رو، ہوشیار، آشنا.

— — سے se — (قید) بجا، : معقول.

— — کی باتیں ki baten — — (اس مث) بسیار معقول و مناسب.

— کاٹنا kaṭna — (مص) سپری کردن۔ طی کردن مسافت.

— کرنا karna — (مص) پیدا کردن راہ و رسم.

— کھوٹی کرنا khoṭi karna — (مص) تاخیر کردن در راہ.

— کی بات ki bāt — (اس مث) بجا، سخن واجب، شایستہ.

— گیر geer — (اس مذ) مسافر، سیاح.

راہنا rahna (مص) زدودن زنگ آسیاب.

راہو rāhoo (اس مذ) نام افسانوی یک دیو کہ گویند ماہ را بگیرد و نتیجۂ خسوف و کسوف وی بود.

رائی rāee (اس مث) نوعی تخم خردل ریز سیاہ رنگ.

— بھر bhar — (صف) خیلی کوچک، ریز، تخم خردل.

— کا پہاڑ بنانا ka pahāṛ banāna —

(مص) از کاہ کوہ ساختن، مبالغہ کردن۔ ناچیز را مہم دانستن یا ساختن.

رائے rāe (اس مذ) یکی از القاب ہندوان۔ حکمران، رئیس.

ربڑ rabaṛ (اس مث) ۱۔ مأخوذ از rabber انگلیسی بمعنی لاستیک مداد پاک کن. ۲۔ محنت و مشقت بی نتیجہ۔ سفر دور و دراز بیفایدہ.

رپ rap | رپ رپ raprap (اس مث) ۱۔ صدائی کہ از تند رفتن از پا در آید. ۲۔ صدائی کہ از دویدن بشتاب و عجلہ از قیچی در آید.

رپٹ rapaṭ (اس مث) ۱۔ لغزش، سُر. ۲۔ گزارش ارتکاب جرم کہ بہ پلیس دادہ میشود.

رپٹن rapṭan (اس مث) لغزش، سُر.

رپٹانا rapṭāna (مص) لغزانیدن، دوانیدن، سر دادن.

رپٹنا rapaṭna (مص) لغزیدن، سُر خوردن.

رت rat (اس مث) مخفف رات جزء شب۔ و مخفف نوعی.

— جگا jaga — (اس مذ) شب بیداری، شب خوشی گذشتہ شب با عبادت.

رت rut (اس مث) فصل، موسم.

— بدلنا badalna — (مص) تغییر کردن فصل و هوا.

رتا rata (اس مذ) زری کہ گندم و جو می افتد. شتہ.

رتائی ritāee (اس مث) اجرت و مزد سائیدن.

رتن ratan (اس مذ) ۱. سنگ قیمتی. جواہر. ۲. مردمک چشم.

— مالا māla — (اس مث) گردن بند جواہر. گردن بند مروارید.

رتنا ritna (مص) ۱. سوہان زدہ شدن. سائیدہ شدن. ۲. نوشتن بوسیلی.

رتوندھا rataundha (اس مذ) شب کوری.

رتوندھیا rataundhya (اس مذ) شب کور. کسی کہ شب نمی بیند.

رتھ rath (اس مذ) نوعی گاری زیبا. کالسکہ راجہا و امراء و ثروتمندان.

— بان bān — } (اس صف) رانندہ رتھ.
— وان wān — }

رتی ratti (اس مث) ۱. تخم معادل یک ہشتم ماشہ وزن.

— بھر ناتہ گاری بھر آشنائی bhar —
nāta gāri bhar āshnāee

(ضرب المثل) خویشی و قرابت و بہتر از طلب دوستی ہا است.

رٹ raṭ (اس مث) تکرار.

— لگنا lagna (مص) گفتن تکرار کردن. بار بار بر زبان آوردن.

رٹنا raṭna (مص) تکرار کردن. زبانی یاد کردن. بدفعات گفتن.

رج raj (اس مث) ۱. شن. ریگ. ۲. گرد. ذرات گیاہ و گل. ۳. ایام حیض زن.

رجسٹر rajisṭor (اس مذ) دفتر یادداشت. دفتر حاضر و غایب. (این کلمہ انگلیسی register است)

رجسٹرار rejisṭerār (اس مذ) ثبت کنندہ. دفتر نامہ و ثبت.

رجسٹرڈ rejisṭerḍ (صف) سفارشی. پست.

(این دو کلمہ انگلیسی | registrar
است) | registered

رجسٹریشن rajisṭrashan (اس مذ) ثبت.

ثبت نام و غیرہ در دفتر (این کلمۂ انگلیسی registration است).

رجسٹری rajisṭri (اس۔ ث) ثبت بعنوان سفارش نامہ یا بستۂ پستی در پستخانہ (این کلمۂ انگلیسی registry است).

رجمنٹ rejimenṭ (اس۔ مث) جنگ سوار ارتش (این جزء انگلیسی regiment است).

رجواڑا rajwāṛa (اس۔ مذ) کشور یا ایالتی کہ تحت حکومت یک راجا است. قلمرو حکومت یک راجہ.

رجھانا rijhāna (مص م) خوشنود کردن، جلب کردن، شیفتہ ساختن، فریفتن.

رچ ruch (اس۔ مث) خواہش، رغبت، میل.

رچانا rachāna (مص م) ۱۔ ترتیب دادن، مرتب کردن. ۲۔ با حنا رنگین کردن.

رچنا rachna (مص ل) ۱۔ مظہر شدن، نمادن. ۲۔ سرایت کردن بوی چیزی بچیز دیگر. ۳۔ مہیا شدن وسایل عروسی، نمایش زنجیر شادی داشتن. ۴۔ با حنا رنگین شدن.

رحم کھانا rahm khāna (مص ل) دلسوزی کردن، ترحم نمودن.

رخصت (اس۔ مث) ۱۔ مرخصی

رخصتانہ (اس۔ مذ) پاداش، ہدیہ یا پولی کہ در خاتمۂ خدمتی بکسی دادہ میشود.

رخصت عارضی (اس۔ مث) یک ماہ مرخصی سالانہ کہ بہ منسوبان ادارہ وغیرہ دادہ میشود.

— کرنا karna (مص م) ۱۔ روانہ کردن مسافر. فرستادن دختر بخانۂ شوہر. بخدمت کسی خاتمہ دادن.

رخصتی (اس۔ مث) ۱۔ حرکت عروس از خانۂ والدین بخانۂ شوہر در شب زفاف. ۲۔ مرخصی.

رخنہ بندی (اس۔ مث) جلوگیری از فساد و فتنہ.

رخنہ پڑنا — paṛna (مص ل) خلل وارد آمدن.

ردی دان raddi dān (اس۔ مذ) سبد کاغذ باطلہ.

ردی کرنا — karna (مص م) ضایع کردن، رد کردن.

رڑکنا riṛakna (مص ل) تیر کشیدن عضوی از درد، درد کردن.

رزیڈنٹ reziḍenṭ (اس۔ مذ) ۱۔ ساکن محل. ۲۔ نمایندۂ پادشاہ کہ برای کنترل امور محلی در نواب نشین یا راجا نشین حکومت داشتہ باشد (این کلمۂ انگلیسی resident است).

رزیڈنسی (اس۔ مث) اقامتگاہ، اقامتگاہ رزیڈنٹ.

(این کلمہ انگلیسی است). residency

رس ras (اس. مذ) ۱. آب میوہ. شربت. شیرہ. عرق. ۲. عشق. محبت.

— بھرا bhara — (صفت) پر آب. خوش طعم
— بھری bhari — شیرین.

— کی باتیں ki bāteṉ — (اس. مث) صحبتہای جالب و شیرین.

— کی کھیر ki kheer — (اس. مث) یک نوع شیر برنج کہ با شیرہ نیشکر پختہ و خلال نارگیل بر روی آن پاشند.

— گھولنا gholna — (مص) صحبت جالب شیرین کردن.

— لینا lena — (مص) مکیدن.

— میں بس ملا دینا men bis mila de'na — (مص) م. خوشی دیگران را رنج (بیداد) کردن.

رسا rassa (اس. مذ) طناب ضخیم.

رسالہ risāla (اس. مذ) بفتح ل. ۱. یک جوق سوارہ ارتش. ۲. مجلہ. مکتوب. جزوہ.

رسالدار risāldār
رسالہ دار risāla dār
(اس. مذ) فرماندہ جوخہ سوار ارتش.

رسانا rusāna (مص) ناراضی شدن. عصبانی ساختن.

رسائن rasāyan (اس. مث) ۱. کیمیا. اکسیر. ۲. دوائی کہ از کشتہ فلزات وغیرہ سازند. ۳. آہنگی.

رسائنی rasāyani (اس. مذ) کیمیاگر. شیمیست.

رستہ rasta (اس. مذ) بفتح ت. راستہ را ببینید.

رسد rasad (اس. مث) ۱. انبار غلہ ارتش. غذا. مہمات. تدارکات ارتش. ۲. حقہ. قسمت. جیرہ.

رسکوک raskook (اس. مذ) در اصطلاح جواہر بخش مروارید ریزہ.

رسمسا rasmasa (صفت. مذ) خیس از آب یا عرق. سرتا پاتر.

رسمی (صفت) معمول. در جہ متوسط. رواج.

رسمیات (اس. مث) رسوم.

رسنا risna (مص) ۱. چکیدن. چکہ کردن. ۲. ناراضی شدن.

رسوم (اس. مذ) ۱. جمع رسم. ۲. آداب و رسوم عروسی. ۳. هزینہ دولتی. بہای تمبر دولتی

رسوئی rasoi (اس ـ مث) ۱. مطبخ ـ آشپزخانه.
۲. خوراک.

رسوئیا rasoiya (اس ـ مذ) آشپز ـ طباخ.

رسی rassi (اس ـ مث) | ریسمان ـ طناب ـ حبل ـ
رسا rassa (اس ـ مذ) | ریسمان ضخیم.

ـــ رسی جل گئی پر بل نہیں گیا jal gai par bal nahig gaya (ضرب المثل)
گاهی گفته میشود که با وجود خسارت وارده باز غرور
ونخوت خود را ترک نمیکند.

رسی دراز ہونا ـــ hona (اس ـ مذ) درازی عمل
داشتن. از عمر طولانی و قسمت بهره‌مند شدن.

رسیا rasya (صفت ـ مذ) خوشگذران ـ عیاش ـ
منعم ـ صاحب ذوق سرشار.

رسیلا rasila | (صفت) ۱. پرآب (میوه)
رسیلی rasili | ۲. عیاش ـ باتجمل.

رسیلی آنکھ ānkh ـــ (صفت ـ مث) چشم خمار.

رشتہ rishta (اس ـ مذ) بفتح ت ـ ۱. نخ ـ ریسمان.
۲. خویشی ـ نسبت ـ خویشاوندی ـ ارتباط.
۳. مرضی که کرمی از جسم بشکل رشته از آن خارج
میشود. این مرض را در بنادر جنوب ایران پیوک نامند.

ـــ دار (اس ـ مذ) خویش ـ خویشاوند ـ منسوب.

ـــ داری (اس ـ مث) خویشی ـ نسبت ـ خویشاوندی.

ـــ کرنا karna ـــ (مص) تعلق و نسبت یافتن
ازدواج کردن ـ منسوب (خویش) شدن.

رشی rishi (اس ـ مذ) موحد ـ خداپرست ـ عابد ـ زاهد.

رضاکار (اس ـ مذ) داوطلب.

رضائی razāee (اس ـ مث) لحاف نازک.

رعایت (اس ـ مث) ۱. نگهداری. ۲. قصد ـ خیال.
۳. مناسبت. ۴. طرفداری ـ توجه.

رعایتی رخصت (اس ـ مث) مرخصی بدون حقوق.

رعب داب roab dāb (اس ـ مذ) هیبت ـ نخوت ـ
جاه و جلال ـ جبروت.

رعیت (اس ـ مث) اتباع ـ اهالی یک کشور.

رفتار (اس ـ مث) ۱. سرعت. ۲. روش ـ طرز قدم زدن.

رفتار و گفتار (اس ـ مث) رویه ـ روش ـ رفتار ـ وضع

رفتگی raftagi (اس ـ مث) مدهوشی ـ حالت بیخودی.

رقبہ raqba (اس ـ مذ) بفتح ب ـ مساحت.

رکابدار (اس ـ مذ) ۱. آشپز ماهر. ۲. سازندهٔ انواع حلوا و مربا.

رکاو rukāo (س. مذ) ۱. جلوگیری . ممانعت . ۲. ایست . توقف . ۳. توقف موقت .

رکاوٹ rukāwaṭ (س. مث) ممانعت . سد . مانع . ۲. تہ دلی . رنجش .

رکنا rukna (مص) ۱. توقف کردن . استراحت کردن . خودداری کردن . ۲. چیزی از چیز دیگر بیرون آمدن .

رکھ rakh | **رکھاو rakhāo** (س. مذ) ۱. مواظبت . توجه . ۲. رفتار .

— **رکھ لینا le'na** (مص) برداشتن . با خود داشتن .

رکھا rakha | **رکھایا rakhaya** (ص. مف) باقی مانده .

رکھائی rukhāee (س. مث) خشونت . بی اعتنائی . بی توجهی . بی علاقگی .

رکھ پت رکھا پت rakh pat rakha pat (س. مذ) آبرو و احترام دیگران را نگهداشتن . عزت و احترام هم را نگه داشتن .

رکھوالی rakhwāli (س. مث) ۱. کشیک . محافظت . نگهبانی . ۲. دستمزدی که برای حفاظت چیزی پرداخته میشود .

— **کرنا karna** (مص) نگهبانی کردن . کشیک کشیدن .

رکھوانا rakhwāna (مص) وادار به نگهداشتن کردن . تعهدی واداشتن .

رگ (س. مذ) ۱. همانی که در فارسی دارد . ۲. ذات و اصل .

— **اترنا utarna** (مص) ۱. بفتق مبتلا شدن . ۲. فرونشستن خشم و غضب .

— **مرنا marna** (مص) عنین شدن . توانائی جنسی را از دست دادن . نیرو از رگها زایل شدن .

رگی رگیلا ragi ragila (صف) سرکش . لجوج . ستیزه جو . تند .

رگڑ ragar (س. مث) مالش و سایش . اصطکاک .

— **کھانا khāna** (مص) سائیدگی یافتن . خراش یافتن . اصطکاک داشتن .

رگڑا ragra (س. مذ) ۱. خراش . سایش و مالش . ۲. نزاع . ۳. جنجال .

— جھگڑا jhagra (اس، مذ) بحث، استدلال، مجادلہ، مناظرہ.

رگیدنا ragedna (مص) تعقیب کردن، فشار آوردن، فراری دادن.

رلا ملا rala mila (صف) مخلوط، تداخل، درہم برہم.

رلانا rulāna (مص) گریاندن، رنجاندن، اذیت کردن.

رلنا rulna (مص) غلطیدن، خرد و خاک شدن.

رمانا ramāna (مص) ۱۔ جایگزین کردن، گردش دادن. ۲۔ اختیار نمودن.

رمبھانا rambhāna (مص) صدا کردن گاو و گاومیش و امثال آن.

رمتا ramta (صف) سرگردان، سیار، ولگرد.

— جوگی jogi (اس، مذ) زاہد سیار.

رم جھم rim jhim (اس، مث) صدای خفیف ریزش باران، صدای نم نم باران.

رم جھول rim jhol (اس، مذ) پازیب، پابرنجن، زیوری کہ بپا بندند.

رمنا ramna (مص) ۱۔ تفرج، گردش کردن، گشتن، قدم زدن. ۲ (اس، مذ) پارک، چمن. ۳۔ شکارگاہ قرق.

رن ran (اس، مذ) ۱۔ جنگ، میدان جنگ. ۲۔ جنگل، بیابان.

— بن ban (اس، مذ) بیابان.

— پڑنا paṛna (مص) جنگ و جدال کردن.

جیت (رنجیت) ranjit (صف) فاتح.

— گھن ghan (اس، مذ) قتل عام.

رنج اٹھانا ranj uṭhāna | رنج سہنا -- sehna (مص) رنج بردن، درد کشیدن.

— کرنا karna (مص) متاسف شدن، غصہ خوردن، رنجیدن.

— مول لینا mol le'na (مص) در زحمت بودن (رنج بردن، رنج کشیدن)

رنجک ranjak (اس، مث) باروت.

رند rand (اس، مذ) سوراخ، سوراخی کہ در برج و دیوار قلعہ کنند تا موقع دفاع از آن تیراندازی کنند.

رندنا rundna | رندھنا rundhna (مص) پامال شدن، زیر دست و پا افتادن، گیر افتادن.

رندھنا randhna (مص، متعدی) پختن۔ حاضر شدن غذا، پختہ شدن۔

رنڈاپا randāpa (اس، مذ) بیوگی۔ دوره ای که زن پس از مرگ شوهر میگذراند۔

رنڈوا randwa (اس، مذ) مرد زن مرده۔

رنڈیا randya (اس، مث) بیوه، زن شوهر مرده۔

رنڈی randi (اس، مث) فاحشه۔ روسپی۔ جنده۔

— باز (اس، مذ) زانی۔ زناکار۔ جنده باز۔

— بازی (اس، مث) زنا۔ زناکاری۔ جنده بازی۔

رنگ بھرنا rang bharna (مص) رنگ کردن، رنگ زدن۔ نقاشی کردن۔

— پھیکا پڑ جانا pheeka paṛ jāna (مص) رنگ پریده شدن۔ کاسد شدن۔

— دیکھنا dikhna (مص، ل) توجه کردن۔ نتیجه کار را در نظر گرفتن۔

— ڈھنگ ḍhang (اس، مذ) صورت ظاهر۔ طرز۔ سبک۔ شیوه۔

— روپ rup (اس، مذ) رنگ۔ رخسار۔ شکل۔ صورت ظاهر۔

— فق ہونا faq ho'na (مص) پریدن رنگ رخسار (از ترس یا حیرت)۔

— لینا le'na (مص، ل) ۱۔ رنگ گرفتن۔ ۲۔ کسی را بروش و طریقه خود در آوردن۔

— مارنا mārna (مص) بردن (در بازی)، موفق شدن در کاری۔

— مٹی ہونا meṭṭi ho'na (مص) آب و رنگ از دست رفتن۔ تب و تاب از بین رفتن۔

— محل (اس، مذ) مکان یا قصری که پادشاه یا امیر برای عیاشی و خوشگذرانی داشت۔

— نکالنا nikālna (مص) روشن و درخشان بنظر آمدن۔ خوشگل شدن۔

رنگانا rangāna
رنگوانا rangwāna
(مص) باعث و سبب رنگ دار شدن۔ بسبب رنگین شدن گشتن۔

رنگائی rangāee
رنگوائی rangwāee
(اس، مث) دستمزدی که برای رنگ کردن و نقاشی پرداخته میشود۔

رنگت rangat (اس، مث) ۱۔ رنگ چهره۔

۲ طرح۔ حالت۔ شکل۔ کیفیت۔

رنگترہ rangtara (اس۔مذ) فتحت۔ نارنج۔ نوعی پرتقال، نارنجی رنگ

رنگنا rangna (مص) رنگ کردن۔ نقاشی کردن۔ رنگ نمودن۔

رنگیلا rangila } (صف) خودنما۔ خوشدل۔ خوشگذران
رنگیلی rangili } خوش لباس۔

رنگین مزاج (صف) زنده دل۔ خوش اخلاق۔ خوشگذران۔

رو ro (صیغہ امر از مصدر رونا rona) بمعنی گریستن، گریه کن۔

— **بیٹھنا** baeṭhna — (مص) نومید شدن۔ ضایع نابود کردن۔

روتی صورت — roti (صف) اندوهگین۔ ملول۔ غمگین۔ اندوهگینـ

— **دینا** de'na — (مص) عاجز، بیچاره شدن۔ همت باختن۔ طاقت نیاوردن۔

— **رعایت** (اس۔مث) اغماض۔ جانبداری۔

— **کے کاٹنا** — ke kātna — (مص) بمشکل گذراندن

تحمل مصائب کردن۔

روشناس (صف) واقف۔ آگاه۔

روشناسی (اس۔مث) آگاهی۔ اطلاع۔ آشنایی۔ آشنائی اتفاقی۔

روکش (اس۔مذ) ۱۔ روپوش۔ سرپوش۔ ۲۔ حریف۔ مخالف۔

— **مال** (اس۔مذ) حوله دستمال۔

مالی (اس۔مث) یک قطعه پارچه که دختران سر انداز کنند۔

— **نمائی** nomai — (اس۔مث) وجوهی که مادر و پدر، و خواهران و برادران داماد بهنگام دیدن عروس باو میدهند۔

روانسا ہو جانا rowānsa ho jāna (مص) ناراحت شدن۔ زیاد متاثر و اندوهگین شدن۔ حالت شبیه بگریه کردن داشتن۔

روا (اس۔مذ) ۱۔ جایز۔ مجاز۔ ۲۔ ذات یا روت و امثال آن۔

— **دار** (صف) کسیکه کاری را یا اجرای امری را جایز میداند۔

— **داری** (اس۔مث) جایز دانستن کاری یا چیزی یا امری۔ تحمل۔

روبکار rubakar (اس، مذ) بفتح ب ۔ ۱۔ محکمہ، دادگاہ۔
۲۔ حکم دادگاہ۔ ۳۔ پروانہ۔

روبکاری (اس، مث) جلسہ محاکمہ دادگاہ۔

رواج (اس، مذ) ۱۔ رسم ۔ رفتار ۔ استعمال ۔ ۲۔ شیوع۔

— پانا | pāna (مص) رائج بودن ۔ متداول
— پکڑنا | pakaṛna و معمول بودن۔

رواجی (صفت) ۱۔ رسم ۔ معمول ۔ جاری ۔ عادی۔

رواں ruāṅ (اس، مذ) موی نرم بدن ۔ پرز ۔ کرک ۔
پرزم ۔ جوجہ۔

رواں حساب ـ rawāṅ (اس، مذ) ن غنہ ۔
حساب جاری۔

روانگی rawāngi (اس، مث) بسکون ن ۔ [illegible]
[illegible] ۲۔ حرکت۔

روانہ rawāna (اس، مذ) بفتح ن ۔ فرستادہ شدہ
۲۔ عازم حرکت۔

روپ roop [illegible]

— بنانا | banāna (مص) خود را شکل کسی دیگری
— دھارنا | dhārna در آوردن ۔ رل بازی
— بھرنا | bharna کردن ۔ زیبا کردن [illegible]

صورت اصلی نمایاں شدن۔

— نکلنا nikalna (مص) ظاہر شدن رنگ و
روی کسی۔

روپا rupa (اس، مث) ۱۔ نقرہ ۔ ۲۔ یک نوع [illegible]
ظاہر میشود۔

روپہلا | rupehla (صفت) نقرہ ای ۔ از نقرہ ساختہ
روپہلی | rupehli شدہ۔

روپے rupae (اس، مذ) جمع روپیہ۔

روپے والا wāla (صفت) ثروتمند ۔ دولتمند۔

روپیا | rupiyā (اس، مذ) روپیہ و سکہ رائج
روپیہ | بفتح ی در ہند و پاکستان۔

روپیہ اٹھانا | uthāna (مص) تبدیل روپیہ بپول
بھنانا | bhunāna خورد خورد کردن روپیہ

روٹ rote (اس، مذ) نان کاچ ۔ قرص بزرگ نان۔

لوٹ bote (اس، مذ) نان کاچ و گوشت پختہ کہ
[illegible]

روٹھا | ruṭha (صفت) ناراضی ۔ رنجیدہ۔
روٹھی | ruṭhi آزردہ خاطر۔

روٹھنا ruṭhna (مص) رنجیدن ۔ سوء تفاہم داشتن نسبت بکسی قہر کردن۔

روٹی ro'ṭi (اس مٶ) نان، قوت، غذا، معاش۔

روٹیاں توڑنا ro'ṭian toṛna (اس) طفیلی بودن، نان دیگری خوردن۔

روٹی پر روٹی رکھ کر کھانا par rakh kar khāna (اس) با اطمینان و فراغ آسوده زندگی کردن۔

— دال dāl (اس مذ) نفقه، ہزینہ غذا و لباس۔

— کا مارا kā māra (صف) فقیر گرسنہ۔

— کپڑا kapṛa (اس مذ) نفقه، خرج غذا و لباس۔

— کو رونا ko ro'na (اس) از فقر متاسف بودن، در تلاش رزق بودن۔

روجی roji (اس مٶ) شپشک پرندگان۔

روداد rudād | (اس مٶ) صورت جلسہ، سرگذشت۔
رویداد ruidād |

روڈ roḍ (اس مٶ) جاده، خیابان (از انگلیسی road)

روڑا roṛa (اس مذ) ۱۔ کلوخ، کلوخ سنگ یا آجر۔ ۲۔ مانع، سد راه، مزاحم۔ ۳۔ اہل قدیمی یک شہر۔

روڑھا roṛha | (صف) خشن، ناہموار،
روڑھی roṛhi | ناصاف۔

روڑھاپن pan — (اس مذ) ناہمواری، ناصافی۔

روڑھی باتیں bāteṇ — (اس مٶ) صحبت خشک وسرد و بی چاشنی۔

روز روز roze roze (قید) ہر روز، ہمیشہ۔

— بٹنا baṭna — (اس) تقسیم مزد روزانہ۔

روزگار (اس مذ) ۱۔ شغل۔ ۲۔ روزگار۔

— چھوٹنا chhuṭna — (اس) بیکار شدن، شغل از دست دادن، برخص شدن از کار۔

— لگنا lagna — (اس) شغل پیدا کردن، بخدمت گماشته شدن، استخدام شدن۔

روزینہ (اس مذ) بفتح ن۔ خرج روزانہ، درآمد روزانہ۔

— وار (اس مذ) بازنشستہ مقرری دار۔

روشنائی roashnāi (اس مٶ) بسکون ش، مرکب دو نوشتن، جوہر دو نوشتن۔

روشن دان (اس مذ) دریچہ و پنجره روشنائی و تہویہ۔

روشنی (اس مٶ) بسکون ش۔ نور، پرتو، چراغانی۔

— ڈالنا ḍālna — (اس) امر پنہانی را فاش کردن، توضیح دادن۔

— سوار (صف) خوش نویس۔

روک ro'k (اس۔مذ) ممانعت۔ منع۔ وسیلہ جلوگیری۔

— تھام thām — (اس۔مث) ممانعت۔ جلوگیری۔ علاج۔ توقیف۔

روکنا ro'kna (مص) مانع شدن۔ جلوگیری کردن۔ منع کردن۔ مسدود کردن۔ باز داشتن از پیشرفت کردن۔

روکڑ rokaṛ (اس۔مث) نقد پول۔

— بکری bikri — (اس۔مث) فروش نقدی۔

— بہی behi — (اس۔مث) دفتری کہ وجوہ نقدی در آن ثبت میشود۔

روکڑیا rokaṛya (اس۔مذ) خزانہ دار۔ مامور پرداخت تحویلدار۔

رکھ rukh / روکھ rookh (اس۔مذ) درخت۔

روکھا rookha (صفت) خشک۔ سادہ۔ بی طعم۔ تند۔ بیزار۔ ترشرو۔ بدخلق۔

— جواب (اس۔مذ) جواب منفی و نامساعد۔

سوکھا sookha — (صفت) خشک۔ سادہ۔ (اس۔مذ) غذای سادہ۔ غذای بی خورش۔

— پن pan — (اس۔مذ) خشکی۔

روکھائی rookhāee (اس۔مث) سادگی۔ بی طعمی۔

روگ roag (اس۔مذ) ۱۔ مرض۔ درد۔ کسالت۔ نقص۔ عذاب جان۔ ۲۔ فتنہ۔

— آنا āna — (مص) شیوع یافتن مرض بین جانوران۔

— پالنا pālna — / — لگا لینا lagā lena — (مص) خود را مریض کردن۔ ۲۔ گرفتن مرض از کسی۔

روگی roagi / روگیلا roagila (صفت) دائم المریض۔ علیل۔ ناتوان۔

رول rol (اس۔مذ) فہرستی کہ اسامی بترتیب خاص در آن نوشتہ شدہ باشد (این کلمہ انگلیسی roll است)۔

رول rool (اس۔مذ) قاعدہ۔ دستور۔ مقررات۔ (این کلمہ انگلیسی rule است)۔

رولا raula (اس۔مذ) غوغا۔ شورش۔ بلوا۔ اغتشاش۔

— مچانا machāna — (مص) غوغا و اغتشاش برپا کردن۔ سروصدا کردن۔

رولن rolan (اس۔مث) زبدہ۔ چیز انتخاب شدہ۔ چیز دور انداختہ شدہ۔

رولنا rolna (مص) انتخاب کردن۔ غربال کردن۔ مجازاً ثروت بدست آوردن.

روم room (اس۔مذ) مو۔ موی نرم بدن انسان.

رونا roana (مص) ۱. گریستن۔ گریہ کردن۔ غمگین بودن. سوگوار بودن. ۲. شکایت کردن.

— پیٹنا peetna — (مص) |
— دھونا dhona — | سخت گریستن.

روند raund (اس۔مث) گشت پاسبان در شب. (این کلمہ انگلیسی round است).

روندنا raundna | (مص) پایمال کردن۔
روند ڈالنا raund ḍālna | لگدمال کردن.

رونگٹا roongṭa | (اس۔مذ) موی نرم بدن.
رونگٹا raungṭa | کرک.

رونگٹے کھڑے ہونا rongṭay kharay ho'na (مص) راست شدن موی بدن از ترس و یا سرما.

روہت roohat (اس۔مث) آب و رنگ چہرہ. شادابی چہرہ.

— پھر جانا pher jāna — (مص) آب و رنگ. شادابی بر صورت و جسم ظاہر شدن.

روئی rui (اس۔مث) پنبہ.

— کا گالا ka gāla — (اس۔مذ) تودہ یا ذرہ پنبہ حلاجی شدہ. پنبہ.

رہائش rihāish (اس۔مث) ۱. اقامت۔ زیست. ۲. مقاومت۔ توان۔ توانائی.

رہانا rahāna (مص) آجیدن سنگ آسیاب. آجیدن سنگ بدست دیگری.

رہٹ rahaṭ (اس۔مذ) چرخ چاه آب. چرخی کہ دولچہ‌ها آب از چاه بالا آورده و آن را می‌ریزد.

رہٹی rahaṭi (اس۔مث) چرخ کوچک آب.

رہٹی باندھنا rahṭi bandhṇa (مص) مقرر داشتن۔ مقرر کردن.

رہٹی چلانا — chalāna — (مص) ۱. با قسط پرداختن پول. ۲. چرخ کردن۔ گرداندن چرخ.

رہ جانا reh jāna (مص) ماندن۔ باقی ماندن۔ ناتمام ماندن۔ کامل نشدن۔ عاجز شدن از انجام کار.

رہچولا rahehola (اس۔مذ) پاپوش۔ تحفہ مسرت انگیز.

رہرو rahṛoo (اس۔مذ) یک نوع گاری کہ جای نشستن یک نفر دارد.

رہن سہن rahan sahan (اس مذ) روش زندگی۔ توطن۔ اقامت۔ رہایش.

رہنا rehna (مص) ساکن شدن۔ ماندن۔ زندگی کردن۔ عادت داشتن۔ اقامت داشتن۔ بودن۔ دوام داشتن

رے ray (حرف ندا) صدائی کہ در موقع تحسین یا تحقیر از دہان در آید. این حرف اکثرا با اللہ (اللہ رے) در مورد تحسین گفتہ میشود.

ری پبلک republik (اس مث) حکومت جمہوری (این کلمہ انگلیسی republic است).

ریاضت (اس مث) ۱. زہد. تقوی. مشقت. ۲. تمرین. ممارست.

ریاضی (صف) زاہد. شخص فداکار و مخلص.

ریت ret (اس مث) ۱. شن. ماسہ. ریگ.

ریتلا	retla	(صف) ۱. شنی. شن دار.
ریتیلا	retila	ماسہ ای
ریتلی	retli	۲. زمین شنی.
ریتیلی	retili	۳. سراب.

ریت آنا āna (مص) سنگ و شن کہ از کلیہ و ادرار خارج میشود.

ریت rit (اس مث) عادت. قاعدہ. آئین. رسم.

ریتنا retna (مص) سوہان زدن. صیقل کردن. ریگ مال کردن.

ریتی reti (اس مث) ۱. سوہان. ۲. زمین شنی کنار رودخانہ.

ریٹ ret (اس مذ) نرخ (این کلمہ انگلیسی rate است).

ریجھ reejh (اس مث) رغبت. میل. خواہش.

ریجھنا reejhna (مص) راغب بودن. میل داشتن. پسندیدن. مسرور شدن.

ریچھ reechh (اس مذ) خرس.

ریح کا درد reeh ka dard (اس مذ) روماتیسم. نقرس. روماتیسمی

ریخ reek (اس مث) ۱. رنگی کہ از استعمال گرد دندان شور و یا پان بر دندان بماند. ۲. بنیاد. ریشہ. طاقت. توانائی.

ریختہ rekta (اس مذ) ریخت. ۱. چیزی کہ بوسیلہ قالب ساختہ شود. ۲. کلامی مخلوط از لغات دو زبان. ۳. نام قدیم زبان اردو. ۴. ساروج.

ریختی (اس مث) شعری کہ بزبان زنان ساختہ میشود.

ریڑھ reeṛh (اس مث) ستون فقرات ـ تیگن خامه.

— پیٹنا peeṭna — (مص) اقتدا کردن وضع قدیم مخالف جدید بودن.

ریز reez (صفت) بمعانی فارسی. ۲. جیک جیک پرنده.

— کرنا karna — (مص) چهچهه زدن پرندگان. جیک جیک جوجه طوطی و مینا قبل از آموختن چیزی.

ریزگاری rezgāri } (اس مث) سکه های کم بها.
ریزگی rezgi } پول خرد.

ریس rees (اس مث) تساوی ـ هم چشمی ـ رشک. رقابت.

— کرنا karna — (مص) رشک بردن ـ رقابت کردن ـ هم چشمی کردن.

ریشم resham (اس مذ) ابریشم.

ریشمی reshmi (صفت) بسکون ش ـ ابریشمی.

ریشه resha (اس مذ) بفتح ه. الیاف. رگ گوشت و برگ و پارچه.

— دوانی dawāni — (مص) شرارت ـ فساد.

ریغل regal (صفت) نازک ـ باریک ـ لاغر.

ریفرشمنٹ refreshmanṭ (اس مذ) نوشابه یا خوراک که برای رفع خستگی خورند یا بیاشامند. (این کلمه انگلیسی refreshment است).

ریکھا rekha (اس مث) ۱. خط ـ شیار ـ نشان خطی. ۲. مقدر ـ نصیب ـ قسمت.

ریگ مال regmāl (اس مذ) سنباده چوب سابی.

ریگولیشن regooleshan (اس مذ) مقررات ـ آئین. (این کلمه انگلیسی regulation است).

ریل reel (اس مث) قرقره ـ چرخه (معمولاً قرقره نخ) (این کلمه انگلیسی reel است).

ریل rail (اس مذ) ۱. خط آهن ـ راه آهن. ۲. سیم آهن. (این کلمه انگلیسی rail است).

— گاڑی gāṛi — (اس مث) ترن ـ قطار راه آهن.

ریل پیل rel pel (اس مث) وفور ـ فراوانی.

ریلا rela (اس مذ) ۱. طغیان آب ـ سیل. ۲. حمله ـ هجوم.

ریلنا relna (مص) پل دادن ـ هجوم کردن ـ بحمله فشار دادن.

ریمارک remārk (اس مذ) اظهار نظر ـ (این کلمه انگلیسی remark است).

رین raen (اس، مث) شب.

— بسیرا basera — (اس، مث) بیتوتہ، توقف شبانہ.

رینٹ raint (اس، مث) مادہ لزج بینی، آب بینی.

ریندھنا rindhna (مص) جوشانیدن، تہیہ کردن غذا، پختن غذا.

ریں ریں reŋ reŋ (اسما، مث) بیہودہ نق زدن. صدای گریہ کودک، رنگ زدن کودک.

رینگٹا rengta (اس، مذ) کرہ الاغ، مجازاً بچہ و خرد و کوچک جانوران.

رینگنا ringna (مص) ۱. آہستہ آہستہ قدم زدن.
۲. خزیدن حشرات.

رینکنا reŋkna (مص) عرعر کردن (الاغ).

ریوڑ rewar (اس، مذ) گلہ گوسفند و بز.

ز

زایچہ zāecha (س، مذ) بفتح یا ـ کاغذی که موقع تولد کودک و آن از روی ستاره شناس طالع کودک نوشته و آینده او پیشگوئی میشود.

زبان آنا zabān āna (مص) آموختن طرز بیان ـ کسب کردن فصاحت.

زبان بدلنا badalna — (مص) از قول خود برگشتن ـ بدقولی کردن ـ بدعهدی کردن ـ بعهد خود وفا نکردن.

— **بگڑنا bigaṛna** — (مص) بدحرفی کردن.

— **بند** (س، مذ) دعائی که برای بستن زبان دشمن از بدگوئی نوشته میشود.

— **پر چڑھنا par chaṛhna** — (مص) ۱. زیاد بر زبان آمدن ـ تکرار شدن لفظی. ۲. از بر شدن ـ از حفظ شدن ـ تکیه کلام شدن.

— **پر ہونا par hona** — (مص) از حفظ بودن ـ از بر بودن ـ بیاد داشتن.

— **پلٹنا palaṭna** — (مص) حرف را برگرداندن ـ از قول خود برگشتن ـ بدقولی کردن.

— **تراشنا tarāshna** — (مص) فصیح و بلیغ کردن زبان

— **چلانا chalāna** — (مص) بیان کردن ـ مجازاً بدگوئی و بدزبانی کردن.

— **خلق کو نقارۂ خدا سمجھو** — **kalq ko naqqāraay kuda samjho**
(ضرب المثل) آنچه مردم گویند درست است.

— **دینا de'na** — (مص) قول دادن ـ عهد کردن.

— **کاٹنا kaṭna** — (مص) بین صحبت دیگران دویدن ـ صحبت کسی را با کلام خود قطع کردن.

— **کا چٹورا ka chaṭora** —
— **کی چٹوری ki chiṭori** — (ترکیب اضافی) کسی که عادت بخوردن اغذیه لذیذ دارد.

— **کھولنا khoalna** — (مص) بناسزا گفتن ـ بد و بی راه گفتن ـ فحش دادن.

— ہارنا hārna — (مص) عہد کردن۔ وعدہ کردن۔ قول کردن۔ متعہد شدن۔

— ہکلانا haklāna — (مص) لکنت زبان داشتن۔

زبان ہی ہاتھی پر چڑھائے زبان ہی سر کٹائے zabān hi hāthi par charhāay zaban hi sar katāay (ضرب المثل) زبان سرخ سر سبز میدہد برباد۔

زبر zabar (حرف اضافی) ۱۔ بالا فوق ۔ ۲۔ (صف) قوی۔ زورمند۔

— ہونا ho'na — (مص) غالب شدن۔ از لحاظ نیرو برتری داشتن۔

زبردستی (قید) جبراً۔ بالقوہ ۔ (اس۔مث) جبر۔ ظلم

زٹل zatal (اس۔مث) مہمل۔ یاوہ۔ چرند۔ مطلب بیمعنی۔

— باز (صف) مہمل گو۔ یاوہ سرا۔

— مارنا māma — } (مص) مہمل گفتن
— ہانکنا hānkna — }

زٹلی zatalli } (صف) یاوہ گو۔ مہمل گو۔
زٹلیا zatalliya }

زچ zich (صف) ۱۔ رنجیدہ۔ آزردہ خاطر۔ دلتنگ۔ ۲۔ عاجز۔

— کرنا karna — (مص) آزردن۔ رنجاندن۔ اذیت کردن۔

— ہونا ho'na — (مص) آزردہ شدن۔ رنجیدن۔ زجر کشیدن۔

زچہ zachcha (اس۔مث) بفتح ج۔ زائو۔ تا چہل روز پس از زایمان۔

— خانہ (اس۔مذ) بفتح ن زایشگاہ۔

زچگی zachchagi (اس۔مث) وضع حمل۔

زد zad (اس۔مث) ۱۔ تیررس۔ نشانہ۔ ہدف۔ ۲۔ ضربہ۔ صدمہ۔ آسیب۔ ۳۔ ضرر۔ زیان۔

— پڑنا parna — (مص) متاثر شدن۔ متضرر شدن۔

— میں ہونا meg ho'na — (مص) در تیررس بودن۔

— و کوب (اس۔مث) کتک کاری۔

زر بالائی (اس۔مذ) مزایا۔ پول کہ علاوہ بر درآمد ثابت بدست برسد۔

— دار (صف) ثروتمند۔ دولتمند۔ پولدار۔ متمول۔

— کا جوتا ka joota — (مص) رشوہ۔

— لگان lagān — (ترکیب اضافی) مالیات ارضی.

زرو رو (صف) ۱۔ ہراسان. ترسان. ۲۔ شرمندہ. مجول. ۳۔ بیحیا.

— روئی (اس مث) شرمندگی. خجالت.

زردہ zarda (اس مذ) بفتح د. ۱۔ شیر برنج پلو. مزعفر پلو. ۲۔ تنباکو کہ در پان (برگ تنبول) گذارند و بجوند.

زردی (اس مث) ۱۔ زردہ تخم مرغ. ۲۔ الیاء بابونۂ خرد وسط گل. ۳۔ رنگ زرد کہ برای رنگ کردن بکار رود.

زرغل zirga (صف) لاغر۔ نحیف. ناچیز.

زڑ ziṛ (اس مث) گفتگوی ابلہانہ. بیان مہمل.

زڑی ziṛi (صف) مہمل گو. وراج.

زفیل zafeel (اس مذ) صوت صدائی کہ از جمع کردن دو لب بیرون دادن ہوا از دہن بر آید.

— دینا de'na — (مص) صوت زدن.

زک zak (اس مث) خفت. ذلت. نقصان. زیان. شکست.

— اٹھانا uṭhāna — (مص) خفت کشیدن. شکست

— پانا pāna } خوردن.
کھانا khāna } زیان بردن.

— دینا de'na — (مص) شرمندہ کردن. خفت دادن. ضرر رساندن. شکست دادن.

زلّہ zalla (اس مذ) بفتح ل. غذائی کہ پس از مہمانی بجا بماند و خدمہ میخورند.

— ربا ruba — (صف) خوشہ چین. منتفع. فیض یاب.

زمانہ ساز (صف) بفتح ن. خود خواہ. ظاہر ساز. ابن الوقت.

— سازی (اس مث) ظاہر سازی. مکاری.

زمانیان (اس مذ) مردم دنیا. خلق اللہ

زمین آسمان کے قلابے ملانا zamin āsman ke qullabay milana (مص) نہایت مبالغہ کردن. لاف وگزاف گفتن.

زمیندار (اس مذ) ملاک. صاحب آب و ملک. صاحب تیول.

زمینداری (اس مث) ارباب. تیولدار.

زمینداری (اس مث) ملاکی. سیستم ارباب رعیتی.

زمین دوز doz — (صف) زیر زمینی. تحت الارضی. زیر نقب.

زمین کا پیوند ہونا — ka paivand ho'na (مص) مجازاً بمعنی مردن است. مدفون شدن

_ کاغذ ka gaz _ (اس) سیاحت۔ کسی کو پیشہ دہا لی

گردش و سیاحت است

زناخ zanāk (اس۔مذ) زناق.

زنخا zanka (اس۔مذ) ۱۔ زن صفت۔ مردی کہ ادا

و اطوار زن دارد۔ ۲۔ مردی کہ آلت تناسل ندارد۔

نامرد۔ ۳۔ ترسو۔ جبون۔

زندہ پیر (اس۔مذ) بفتح د۔ کسی کہ در زندگی مستحق تعظیم و

تکریم باشد۔

_ دل (اس۔مث، بفتح) ۔ شوخ طبع۔ خوش مشرب۔

زود رس (صف) زود فہم۔ سریع الانتقال۔

زور zore (اس۔مذ) باواو مجہول۔ ۱۔ تمام معانی کہ زور

فارسی دارد۔ ۲۔ تسلط۔ اقتدار۔ تفوق۔

زورا زوری (قید) جبرا۔ با توسل بزور۔

_ دار صف ۱۔ قوی۔ ۲۔ پر جوش و خروش۔

_ ڈالنا dālna _ (اس) مجبور کردن۔ فشار وارد

آوردن۔

_ شور shore _ (اس۔مذ) شدت۔ جوش خروش۔

_ ضابطہ zābta _ (اس۔مذ) بسکون ب و فتح ط۔

جبر۔ زبردستی۔

_ کرنا karna _ (مص) کوشش کردن۔ زور آزمائی

کردن۔ کوشش کردن در ترور خانہ۔

_ مند (صف) پر طاقت۔ قوی۔ نیرومند۔

zorog par ho'na زوروں پر ہونا

(مص) در اوج قدرت بودن۔ در جوش و خروش بودن۔

زہر کی گانٹھ zahar ki gāṇṭh (اس) زن فتنہ۔

فتنہ انگیز کہ فسد۔

_ کے گھونٹ ke goonṭ _ (اس) ان فتنہ۔

بسیار ناگوار۔

_ پینا peena _ _ (مص) اجبارا تحمل رنج

کردن۔ در پیچ و تاب و بیقرار بودن۔

_ مہرہ (اس۔مذ) پاد زہر۔

زہریلا	zehrila	(صف)
زہریلی	zehrili	زہرآگین۔ مہلک۔

زہر مار (صف) خنثی کنندہ اثر زہر مار۔

زیادتی (اس۔مث) ۱۔ کثرت۔ افراط۔ ۲۔ ظلم۔ جور۔

zyāda se zyāda زیادہ سے زیادہ

(بفتح د) (صف) حداکثر۔ نہایت درجہ۔

_ گوئی (اس۔مث) مبالغہ۔ گزاف۔ میل گوئی۔

زیب دینا zaib de'na (مص) خوشنما بودن. متناسب بودن. زیبا جلوہ کردن.

زیبائش zibāesh (اس. مث) زینت. زیبائی. خوش نمائی.

زیر انداز zer andāz (اس. مذ) ی مجہول. قطعہ پارچہ یا چرم کہ زیر قلیان پہن کنند تا آتش آن ضرر نرساند.

— بار ہونا — ho'na (مص) مقروض بودن. مدیون کسی بودن.

— بند (اس. مذ) تنگ اسب. تسمہ ای کہ برای نگاہداشتن زین از آن بزیر شکم اسب بندند.

— پائی pāee (اس. مث) یک نوع کفش دم پائی زنانہ.

— جامہ (اس. مذ) بفتح م. پارچہ ای کہ زیر زین بر پشت اسب اندازند.

— کرنا karna (مص) مطیع کردن. مغلوب ساختن. مسخر کردن.

زیارت (اس. مث) زیارت اماکن متبرکہ.

زیٹک zeeṭak (صف) ۱- بی حمیت. بی غیرت. ۲- کوتاہ قد. کوتوال.

زینہ zeena (اس. مذ) بفتح ن. نردبان. پلکان. پلہ.

س

سا sa (صف) ۱. مانند. شبیه (این کلمه فارسی است) ۲. پسوند که در موارد متفاوت بکار میرود مثال (چھوٹا سا) choṭa sa بمعنی کوچولو. ۳. بمعنی هر مثال کوئی سا koi sa بمعنی هر کدام. ۴. زیاد. خیلی. مثال: بہت سا bahot sa بمعنی خیلی زیاد. و تھوڑا سا thoṛa sa بمعنی خیلی کم. ۵. نخستین نشانهٔ اصوات موسیقی که عبارتند از سا۔ رے۔ گا۔ ما۔ پا۔ دھا۔ نی sa-re-ga-ma-pa-dha-ni که در فارسی دو۔ ری۔ فا۔ سل۔ لا۔ سی۔ است.

سابر sābar (اس۔ مذ) ۱. گوزن. ۲. آلتی که دزدان بوسیله منزل را میگشاید.

سابقہ پڑنا paṛna — (مص) برخورد کردن بکسی یا چیزی. آشنا شدن.

سات sāt (عدد) هفت.

— پانچ pānch — (اس۔ مث) فریب. گول. حیله.

— کرنا karna — (مص) حیله بکار بردن. شک داشتن. مردد بودن. دستپاچه شدن.

— سمندر پار samandar pār — (اس) خیلی دور. آنطرف دریا.

— دریا درمیان (اس) خدا نکند.

ساتواں sātwāṉ (صف، عدد) هفتم. هفتمین.

ساتوں sātoṉ (صف) همه هفت ها. هر هفت تا.

ساتویں sātwiṉ (صف) هفتم. هفتمین.

ساتھ sāth (حرف اضافه) ۱. با. همراه. ۲. (اس۔ مذ) همراهی. رفاقت.

— چھوٹنا chhuṭna — (مص) جدا شدن از. علیحده شدن از.

— دینا de'na — (مص) همکاری کردن. شرکت کردن.

— (قید) همراه. با. مع.

— کا کھیلا ka khela (اس۔ مذ) همبازی.

ساتھن sathan (اس مث) رفیق۔ ہمکار۔

ساتھی sathi (اس مذ) رفیق۔ ہمکار۔

ساٹھ sāṭh (عدد) شصت۔

ساٹھا sāṭha (اس مذ) شخص شصت سالہ۔

ساٹھا پاٹھا pāṭha — (اس) شخص شصت سالہ کہ قوی و باشیروی جوان ماندہ باشد۔

ساجن sājan (اس مذ) ۱۔ عاشق۔ معشوق۔ ۲۔ شوہر۔

ساجھا sājha (اس مذ) ۱۔ شرکت۔ مشارکت۔ انبازی۔ ۲۔ سہم۔

ساجھے میں sājhe meṉ (قید) بشرکت۔ بمشارکت۔

ساجھی sājhi (اس مذ) شریک۔ صاحب سہم۔ ہمکار۔

سادھ sādh (اس مذ) پارسا۔ پرہیزکار۔

سادھنی sādhni (اس مث) زن پارسا و پرہیزکار۔

سادھنا sādhna (مص) ۱۔ سنجیدن۔ ۲۔ اختیار نمودن۔ ۳۔ مانوس کردن۔ ۴۔ توازن برقرار کردن۔ ۵۔ جلو کسی یا چیزی را گرفتن۔

سادھو sādhu (صف) زاہد۔ متقی۔ عابد۔ پرہیزکار۔ مقدس۔ معصوم۔ (اس مذ) متدین۔

سادہ کار sāda kar (اس مذ) زرگر۔ طلاساز۔

سادی sādi (صف) سادہ۔ بی آلایش۔ احمق۔ نادان۔

سارا sāra
ساری sāri
سارے sāray
(صف) ہمہ۔ سرتاسر۔ کامل۔ یکجا۔ باہم۔

سارس sāras (اس مذ) درنا۔ کلنگ (پرندہ)۔

سارنگی sārangi (اس مث) یک نوع آلت موسیقی شبیہ بہ کمانچہ۔

سارنگیا sārangiya (اس مذ) کمانچہ کش۔ نوازندہ سارنگی۔

ساری sāri (اس مث) شال بلند و دراز کہ زنان نصف آن را بکمر میپیچند کہ تا قوزک پا را میپوشاند و نصف دیگر را برای پوشاندن بالاتنہ بسر اندازند۔

ساڑھو saṛhu (اس مذ) باجناق۔ شوہر خواہر زوجۂ شخص۔

ساڑھی sāṛhi (اس مث) فصل درو غلات۔

ساڑھے sāṛhay (صف) نصف۔ نیم۔

ساڑی sāṛi (اس مث) ساری را بہ بینید۔

ساز باز (اس مث) توطئہ۔ سازش۔ تبانی دسیسہ۔

— کرنا karna — (مص) توطئہ چیدن۔ سازش کردن۔

ساز و سامان (اس مذ) اموال۔ مواد۔ اثاثیہ۔

ساس sās (اس مث) مادر زن (زوجہ)۔

ساکھ sākh (اس مث) شہرت۔ اعتبار۔ آبرو۔

ساگ sāg (اس۔ مذ) سبزیجات خوراکی۔ گیاہ خوراکی۔

— پات pāt — (اس۔ مذ) سبزیجات خوراکی۔

ساگر sāgar (اس مذ) دریا۔ اقیانوس۔

سال sāl (اس مذ) ۱۔ سال۔ ۲۔ درخت بزرگ کہ تیر و الوا از آن بدست میاید۔ ۳۔ سوراخ دیگوہ۔

سالگرہ salgira (اس مث) بقیغ یا روز تولد۔

سالیینہ (اس مذ) مقرری سالانہ۔

سالا sāla (اس مذ) ۱۔ برادر زوجہ۔ ۲۔ تذکرہ: این کلمہ بزبان عوام سعنی فحش میدہد۔

سالن sālan (اس مذ) خورشی کہ از گوشت یا ماہی ویا سبزی درست میشود۔ خورشش۔

سالنا sālna (مص) بریدن چوب۔ کنایۃً اذیت کردن۔

سالوتری sālotri (اس مذ) بیطار۔ دامپزشک۔

سالی sāli (اس مث) خواہر زوجہ۔ خواہر زن۔

سامان sāmān (اس۔ مذ) مبلمان۔ اثاثیہ۔ لوازم منزل۔ آلات و ابزار۔

— جنگ (اس۔ مذ) اسلحہ جات۔

— کرنا karna — (مص) تہیہ دیدن۔ تدارک دیدن۔ آمادہ کردن۔

سامدرک sāmudrik (اس مث) علم کف بینی۔

سامنا sāmna (اس۔ مذ) ۱۔ قسمت جلو۔ مقابل۔ روبرو۔ مواجہ۔ ۲۔ کارزار۔

— کرنا karna — (مص) ۱۔ روبارو شدن۔ مواجہ ومعارف شدن۔ ۲۔ باجسارت جواب دادن۔ مخالفت کردن۔

سامنے sāmnay (حرف اضافہ) در جلو۔ در پیش۔ مقابل۔ در حضور۔

سانگ sāng (اس مث) ۱۔ نقشہ۔ مانند۔ شکل۔

— گمان gumān — (اس۔ مذ) فہم۔ تصور۔ نشانی خیال۔

ـــ نہ گمان (قید) بدون نشانی . بدون تصور . دفعۃً . ناگہان .

سان sān (اس ـ مث) سنگ تیغ تند کن .

ـــ چڑھانا charhāna ـ (مص) تند و تیز کردن
ـــ دھرنا dharna ـ تیغ و چاقو و امثال آن .

سانپ sānp (اس ـ مذ) ن خشہ ـ مار .

ـــ سونگھ جانا sungh jāna . (مص) ۱. گزیدہ شدن از مار . ۲. ساکت و صامت شدن .

ـــ مرے نہ لاٹھی ٹوٹے maray na lāṭhi ṭuṭay (ضرب المثل) اجرای کار با احتیاط زیاد و ہشیاری ـ نہ سیخ بسوزد نہ کباب .

ـــ نکل گیا اب لکیر پیٹا کر nikal gaya ab lakeer peeṭa kar (ضرب المثل) روغن ریختہ جمع نمیشود

سانٹ sānṭ } (اس ـ مث) ن خشہ ـ ۱. اتفاق .
سانٹھ sanṭh } ۲. اتحاد و پیوستگی . ۳. گرہ . ۴. دشمنی . عداوت .

ـــ سانٹ گانٹھ gānṭh ـ (اس ـ مث) توطئہ ـ سازشں .

سانٹھنا sānṭhna (مص) موافقت و رضایت کسی را حاصل کردن .

سانجھ sānjh (اس ـ مث) ۱. سر شب ـ غروب . تاریک و روشن . ۲. دوستی ـ شرکت ـ شارکت .

سانچ sānch (اس ـ مث) حقیقت ـ صداقت .

ـــ کو آنچ نہیں ko ānch nahin ـــ (ضرب المثل) حقیقت ہمیشہ موفق است . ضمیر آگاہ ہمواره راحت است آنرا کہ حساب پاک است از محاسبہ چہ باک .

سانچا sāncha (اس ـ مذ) قالب .

سانچے میں ڈھالنا sānchay men dhālna (مص) در قالب ریختن ـ قالب کردن

سانڈ sānd (اس ـ مذ) گاو نر یا اسب نر کہ برای ازدیاد نسل نگہداری میشود ـ گاو نر کہ بنام الہای آن را آزاد کنند . مجازاً مرد چاق و فربہ و شہوتران .

سانڈنی sāndni (اس ـ مث) ناقہ ـ شتر مادہ .

سانڈیا sāndya (اس ـ مذ) شتر نر جوان .

سانس sāns (اس ـ مذ ـ مث) نفس ـ دم .

ـــ بھرنا bharna ـ (مص) آہ عمیق کشیدن .

— پھولنا phulna — (مص) نفس نفس زدن.

— رکنا rukna — (مص) خفہ شدن.

— لینا le'na — (مص) حین عمل و فعالیت کمی استراحت کردن۔ نفس تازہ کردن.

سانگ sāŋk (اس۔مذ) ن۔خف ۱۔ نیزہ. ۲۔ میلۂ آہنی کہ فیلبانان با آن فیل را میرانند.

سانگ sang | (اس۔مذ) ۱۔ ہنر پیشگی بازیگری. نمایش۔ اجرای رل در تاتر.
سوانگ swāŋg |

۲۔ نمایشنامہ۔ نمایش.

— بھرنا bharna — (مص) ۱۔ نمایش رل بازی کردن. ۲۔ مسخرہ و تقلید کردن.

سانگی sāŋgi (اس۔مذ) ہنرپیشہ تاتر، کنتور.

سانا sānna (مص) ۱۔ آمیختن. ۲۔ مخلوط کردن. بہم آمیختن۔ ترکیب کردن.

سانی sāni (اس۔مث) ۱۔ کاہ، تریت۔ کاہ کہ با جو و نخود وغیرہ برای چہارپا مخلوط کنند۔ علوفہ. ۲۔ کشاورزی۔ زراعت.

ساون کے اندھے کو ہرا ہی ہرا سوجھتا ہے sāwan kay andhay ko hara hi hara sujhta hae (ضرب المثل) کور همه را مثل خود پندارد.

ساونت sāwant (اس۔مذ) قہرمان۔ جنگجو۔ دلیر۔ شجاع.

ساہو sāhu (صف) خیرخواہ، نیک اندیش.

ساہوکار sāhukār (اس۔مذ) رباخوار۔ کسی کہ پول بہ نزول میدہد.

— کارا kāra — (اس۔مذ) صرافخانہ.

— کاری kāri — (اس۔مث) صرافی۔ داد وستد ارزی۔ ارزی۔ تجارت.

ساہل sāhol | (اس۔مذ) شاقول.
ساہول sāhool |

سائی sāee (اس۔مث) بیعانہ۔ وجہی کہ بعنوان مساعدہ یا پیش پرداخت قبل از انجام کاری پرداختہ میشود.

سائیس sāis (اس۔مذ) تیمار کنندہ اسب. مہتر.

سائیں sain (اس۔مذ) ن۔خف ۱۔ ارباب۔ آقا۔ شوہر۔ خداوند. ۲۔ فقیر، گدا۔ سائل۔ درویش.

سائیں سائیں sāeg sāeŋ (اس۔مذ) ی مجہول و ن خف۔ صدای وزش باد.

— کرنا karna — (مص) ضعف و سستی در اعضا و بدن بودن.

سایہ ہونا sāya ho'na (مص) بفتح ی. جن زدہ شدن. متاثر شدن از روح خبیث. تاثیر داشتن همنشین.

سب sab (صفت) همه. سراسر. تمام و کمال.

ایک ہی تھیلی کے چٹے بٹے ہیں sab

ek hi thaili ke chaṭṭay

baṭṭay hen (ضرب المثل)

همه سروته یک کرباس هستند

همه اجزاء یک کل هستند.

ـــ سمیت samet ـــ (قید) همه باهم. جمعاً. دسته جمعی.

ـــ کا سب ka sab ـــ (قید) همه باهم. جمعاً. یکجا. دست جمعی.

ـــ کہیں kahen ـــ (قید) هر جا.

ـــ کے داتا رام ke dāta rām ـــ (مص)

خداوند رزق دهنده همه است.

سبز قدم (صفت) نحوست. نامبارک. بد قدم. شوم.

سبزہ sabza (اس. مذ) بفتح ز. سبزه. سبزی.

۲. زهره.

ـــ آغاز: نوجوان. نونهال.

سبزی (اس. مث) ۱. سبزی (رنگ). ۲. بنگ. حشیش.

سبکی subki (اس. مث) بسکون ب. ۱. هق هق. هکک (در گریه). ۲. ذلت. رسوائی.

سبکیاں لینا subkiyan le'na (مص)

هق هق گریستن.

سبھا sabha (اس. مث) جمعیت. گروه. هیئت. سازمان. انجمن.

ـــ پتی pati ـــ (اس. مذ) رئیس جمعیت. رئیس جلسه.

سُبھاؤ subhāo (اس. مذ) وضع. حالت خوب. رفتار. طبیعت. (صفت) مرغوب. مرغوب.

سبھاگی subhāgi (صفت) خوشبخت.

سپا sippa (اس. مذ) ۱. طریقه. اسلوب. ۲. نشانه. هدف. ۳. فاصله. دوری.

ـــ لڑنا laṛna ـــ (مص) موفقیت لازم بدست آمدن. رسا شدن.

ـــ لگانا lagāna ـــ (مص) دام گستردن. توطئه چیدن.

سپاٹ sapāṭ (صفت) بی چین. بی شکن. مسطح. هموار. صاف.

سپاٹا sapāṭa (اس. مذ) ۱. دو طویل. حرکت سریع. ۲. جست. پرش.

— بھرنا bharna (مص) پرِش بطول کردن. شلنگ انداختن۔ جست وخیز کردن.

سپاری supāri
سیپاری supyāri
(اس مث) فوفل.

سپردا saparda
سپردائی sapardāee
(اس مذ) نوازندۂ آلت موسیقی ہمراہ رقاصہ.

سپنا supna (اس مذ) رؤیا.

سپوت saput (اس مذ) فرزند (پسر) اہل وسعادتمند۔ فرزند خلف.

سپوتوں کے کپوت اور کپوتوں کے سپوت
saputoṉ ke kaput aor kaputoṉ ke saput (ضرب المثل)
اولاد بدان نیک و اولاد نیکان بد میشوند.

سپورن sapuran (اس مذ) بدر۔ ماہ۔ تمام. (صفت) تمام کامل سرتاسر.

سپولا sapola
سپولیا sapolya
(اس مذ) بچۂ مار تازہ بدنیا آمدہ.

سپیرا sapera (اس مذ) مارگیر.

ست sat (صفت) راست۔ درست۔ حقیق.

۲۔ (اس مذ) نیرو۔ قدرت۔ شہامت۔ ۳۔ مخفف سات بمعنی ہفت.

— بچن bachan (اس مذ) قول صحیح.

— پوتی pooti (اس مث) مادر ہفت پسر کہ نیز اولاد...

— خصمی kasmi (اس مث) زنی کہ ہفت شوہر کردہ باشد۔ کنایۂ از علی کہ صاحب ندا شتہ باشد.

— مانسا mānsa
— وانسا wānsa
(اس مذ) کودکی کہ ہفت ماہہ متولد شدہ باشد.

ستار sitār (اس مذ) سازی گیتار مانند کہ قبلا سیم داشتہ است.

ستاروں کا جھرمٹ sitaroṉ ka jhurmaṭ (اس مذ) کہکشان.

ستارہ گردش میں ہونا gardish meṉ ho'na (مص) در بدبختی قرار گرفتن. بفلاکت دچار شدن.

ستاسی sattāsi (عدد) ہشتاد و ہفت.

ستانا satāna (مص) اذیت کردن۔ آزار رسانیدن. زحمت دادن مزاحم شدن۔ رنجاندن.

ستانوے sattanway (عدد) نود و ہفت.

ستاون sattāwan (عدد) پنجاه و هفت.

ستائیس sattāis (عدد) بیست و هفت.

ستتر satattar (عدد) هفتاد و هفت.

ستر sattar (عدد) هفتاد.

— چوہے کھا کے بلی حج کو چلی chuhay khā ke billi haj ko chali

(ضرب المثل) در مورد کسی گفته میشود که بعد از سالها ظلم و ستم توبه میکند و خود را مومن و درستکار جلوه گر میکند.

سترہ sattra (عدد) هفده.

سترھواں satrahwān (صفت) هفدهم

سترھویں satrahween هفدهمین.

ستلی sutli (اس مث) ریسمان کنفی.

ستمبر sitambar (اس مذ) سپتامبر، ماه نهم تقویم فرنگی. (این کلمه انگلیسی تحریف شده september است).

ستم ظریفی (اس مث) ظلم و جور و ستم در پرده مزاح و شوخی.

ستنا sutna (مص) لاغر شدن. نازک شدن. باریک شدن. چروک شدن.

ستواں sutwāṉ (صفت) (ن غ) لطیف. ظریف. نازک. باریک و کشیده شده.

ستھرا suthra (صفت) تمیز. پاکیزه. لطیف. پاک.

ستھرائی suthrāee (اس مث) تمیزی. لطافت. پاکیزگی. پاکی.

ستی sati (اس مث) زن هندو که خود را با جسد شوهر میسوزاند. (صفت) زن عفیف و باتقوی.

ستیا sattya (اس مذ) قدرت. نیرو. نیرومندی. طاقت.

ستیاناس sattyānās (اس مذ) انهدام. ویرانی. خرابی.

— کرنا karna — (مص) خراب کردن. نابود کردن. منهدم کردن.

سٹ saṭ (اس مث) ربط. آشنائی. ۲. سازش. ارتباط.

— لڑانا larāna — (مص) سازش کردن. ارتباط برقرار نمودن. ربط دادن.

سٹا siṭṭa (اس مذ) بلال. ذرت.

سٹا saṭṭa (اس مذ) تعهد نامه که بین مالک و کشاورز امضاء میشود که در محصول شرکت دارند. ۲. معامله قماری که نسبت به نفع آن صد در صد اطمینان نیست.

— بٹا batta (اس۔مذ) توطئہ۔مکر۔فریب۔

سٹے باز sattay bāz (اس۔مذ) قمار باز۔ شارلاتان۔

سٹاسٹ saṭāsaṭ (اس۔مث) صدای ضربہ بل و ریا شلاق۔

سٹکنا saṭakna | سٹک جانا saṭak jana (مص) فرار کردن۔ غایب و ناپدید شدن۔ در رفتن۔

سٹلا saṭalla | سٹلی saṭalli (صف) بیہودہ۔ بحث مہمل و پوچ۔

سٹھ saṭh (عدد) مخفف ساٹھ۔ ۱۔ شصت۔ ۲۔ (صف) احمق۔ ابلہ۔

سٹھیانا saṭhyāna (مص) پیر شدن۔ فرتوت شدن۔ سالخوردہ شدن۔

سٹی siṭṭi (اس۔مث) حواس۔ عقل۔ ہوش۔

— گم ہونا ho'na — (مص) حواس پرت شدن۔

سج saj (اس۔مث) ۱۔ ظاہر اصلاح۔ ظاہراً آراستہ۔ ۲۔ زینت۔ وضع۔

— دھج dhaj — (اس۔مث) وضع زیبا۔ طراوت۔ زیبائی۔

سجانا sajāna (مص) زینت دادن۔ آراستن۔ ترتیب دادن۔

سجاوٹ sajāwaṭ (اس۔مث) زینت۔ آرایش۔ نظم و ترتیب۔

سجن sajan (اس۔مذ) ۱۔ رفیق۔ دوست۔ شخص محترم ۲۔ عاشق۔ شوہر۔ معشوق۔ محبوب۔

سجنا sajna (مص) ۱۔ مناسب بودن۔ آمادہ شدن۔ تزیین شدن۔ زینت یافتن ۲۔ (صف) ہو۔ سجو۔

سجوانا sajwāna (مص) موجب آراستن شدن۔ وادار با آراستن و آراستہ شدن کردن۔

سجھانا sujhāna (مص) تفہیم۔ فہماندن۔ تذکر دادن۔ نشان دادن۔

سجیلا sajeela (صف) خوش آرایش۔ زیبا۔ قشنگ۔ مزین۔ آراستہ۔

سچ sach (اس۔مذ) صداقت۔ حقیقت۔ راستی۔ (صف) صحیح۔ درست۔ واقعی۔ (قید) در حقیقت۔ حقیقۃً۔ واقعاً۔

— مچ much — (صف۔ قید) درست۔ حقیقی۔ حقیقۃً۔

سچا	sachcha	(صف) راستگو۔ صادق۔ راست
سچی	sachchi	کردار۔ حقیقی۔ واقعی۔ شرافتمند
سچے	sachchay	وفادار۔ خالص۔ صادقانہ۔

سچائی sachchâee (اس۔ مث) راستی۔ صداقت۔ حقیقت۔ خلوص۔ نجابت۔ شرافتمندی۔

سچاپن pan ـ (اس۔ مذ) درستی۔ راستگوئی۔

سخنگو (صف) خوش بیان۔ فصیح۔

سخنگوئی (اس۔ مث) ہنر شاعری۔

سدا sada (قید) ہمیشہ۔ ہموارہ۔ مدام۔

ـ بہار (صف) ہمیشہ سبز۔ بی خزان۔

ـ پھل phal ـ (صف۔ اس۔ مذ) درختی کہ ہمیشہ میوہ دار است۔

سڈول suḍaul (صف) خوب۔ زیبا۔ ظریف۔

سدھ sudh (اس۔ مث) وقوف۔ آگاہی۔ یاد۔ ہوش و حواس۔

ـ بدھ budh ـ (اس۔ مث) وقوف۔ ہوشیاری۔ حضور خاطر۔ درک۔ شعور۔

ـ لینا le'na ـ (مص) توجہ کردن۔ متوجہ بودن۔ مواظبت کردن۔

ـ بے ـ bay (صف) بیہوش۔ بی توجہ۔

سدھارنا sidhârna (مص) حرکت کردن۔ رفتن۔ مجازاً مردن۔

سُدھارنا sudhârna (مص) ترمیم کردن۔ پیشرفت دادن۔ اصلاح کردن۔ صیقل کردن۔ آراستن۔

سدھارنا sadharna (مص) رام و تربیت کردن حیوان۔

سُدھرنا sudharna (مص) ترمیم۔ مرمت شدن۔ تغییر و اصلاح شدن۔ بہبود یافتن۔

سدھنا sadhna (مص) تربیت شدن۔ رام و تربیت شدن حیوان۔

سُدیش sudesh (اس۔ مذ) ملک۔ وطن۔

سدیشی sudeshi (صف) سودیشی را ببینید۔

سُر sur (اس۔ مذ) ۱۔ آہنگ۔ لحن۔ نت موسیقی۔ ترانہ۔ ۲۔ کوک (آلت موسیقی)۔

ـ ملانا milâna ـ (مص) آواز و صدای کوک آلت موسیقی را ہمساز کردن۔

ـ بے ـ bay (صف) ناہماہنگ۔ ناجور۔ ناساز۔ ناموزون۔

سر	sir	(اس۔ مذ) ۱۔ سر۔ نوک۔ قلہ۔ سرشاخ۔
	sar	۲۔ تاج۔

— آنکھوں پر ankhon par —

— ✦ سے se — —

(قید) میل و رغبت۔ رضا و رغبت۔

— آنکھوں پر بٹھانا biṭhāna — — —

(مص) احترام گذاشتن۔ پذیرائی گرم کردن۔

سربراہ } (اس۔مذ)۔ رہبر۔ پیشوا۔ انتظام
سربراہ کار } دہندہ۔ راہنما

سربراہی (اس۔مؤ) راہنمائی۔ رہبری۔

سر پر par — (قید) ۱۔ بالای سر۔ ۲۔ خیلی
نزدیک۔

— — اللہ کا کلام لینا allah ka — —
kalām le'na (مص) قسم قرآن خوردن۔

— چڑھانا charhāna — (مص) توجہ زیاد بنا
چیز کردن۔ خراب کردن کودک از توجہ و محبت
زیاد باو۔

— پنچ panch — (اس۔مذ) ۱۔ رئیس جلسہ۔ ۲۔ داور
مسابقہ۔

— پھٹنا phaṭna } (مص) زخمی شدن سر۔
— پھوٹنا phuṭna } دعوی و زد و خورد

شدن۔ سر درد شدید داشتن۔

— تاج (اس۔مذ) مالک۔ آقا۔ شوہر۔

— توڑنا toṛna — (مص) حداکثر کوشش کردن۔
مطیع کردن۔ شکستن سر۔

— تھوپنا thopna — (مص) مسئولیت خود را
بدیگری واگذاردن۔

— چڑھا charha — (صف) مغرور۔ جسور۔ خود نما۔

— خط (اس۔مذ) ۱۔ قبالہ۔ بیع نامہ۔ قولنامہ۔ اجازہ نامہ
صورتحساب فروش۔

— دست (قید) فعلاً۔ عجالتاً۔ الآن۔ فی الحال۔

— رشتہ rishta — (اس۔مذ) بفتح ت ۱۔ ادارہ۔
۲۔ مقررات۔

— — دار (اس۔مذ) کارمند دفتری ادارہ۔

— سہرا ہونا sehra ho'na — (مص) مسئول
برای حصول موفقیت بودن۔

— غنہ gana — (اس۔مذ) بفتح ن۔ رئیس پیشوا
— کشی کرنا kashi karna — (مص) یاغی
شدن۔ یاغی بودن۔

— گرم (صف) فعال۔ جدی۔ ساعی۔ مشغول۔

ـــ و سامان (اس۔مذ) لوازم۔ سامان۔ وسایل سفر۔

ـــ ہونا ho'na (مص) اصرار کردن۔ نزاع کردن۔

سِرا sira (اس۔مذ) ابتدا۔ شروع۔ نوک (دو یا انتہای) چیزی۔

سرے سے siray se (قید) از ابتدا۔ از اوّل۔ از سر۔

سرادھ sarādh (اس۔مذ) اطعام فقرا بنام اموات که سالیانه از طرف هندوان صورت میگیرد۔

سراغ رساں (اس۔مذ) ۱۔ کارآگاه۔ ۲۔ جاسوس۔

سراغ لگانا lagāna (مص) جستجو کردن۔ جستجو و تحقیق کردن۔ کشف کردن۔

ـــ ملنا milna (مص) الگو بدست آوردن۔ نشان یافتن۔ سرنخ پیدا کردن۔

سرانا sirāna (مص) اشیای متبرک و نذور برود خانه یا دریا انداختن۔

سراوان sarāwan (اس۔مذ) کلوخکوب۔

سراہنا sarāhna (مص) ستایش کردن۔ تحسین کردن۔ تعریف کردن۔

سرپٹ sarpaṭ (اس۔مث) چهارنعل۔

ـــ دوڑنا daoṛna (مص) چهارنعل دویدن اسب۔ با سرعت دویدن۔

سرت sorat (اس۔مث) خیال۔ ۲۔ هوش۔

سرتا sorta } (صف) هوشیار۔ عاقل۔
سرتی sorti }

سرخاب (اس۔مذ) غاز سرخ رنگ۔

ـــ کا پر لگنا ka par lagana (مص) قدر و منزلت یافتن۔ بلندمرتبه شدن (بودن)۔ احترام بیشتر پیدا کردن۔

سرخ رو (صف) روسفید۔ باآبرو۔

سرخہ surka (اس۔مذ) بفتح خ۔ ۱۔ اسب قزل۔ ۲۔ یک نوع کبوتر که پر و بال سرخ دارد۔

سرخی (اس۔مث) عنوان (مطلب)۔ تیتر۔

سردہ sarda (اس۔مذ) بفتح د۔ خربوزه دراز زرد و کالبی و گرمک و دستنبو (خربوزه ماننده)۔

سردی (اس۔مث) سرما۔ سردی هوا۔ برودت۔

ـــ پڑنا paṛna (مص) سرد و خنک بودن (شدن) هوا۔

ـــ لگنا lagna (مص) احساس سرما کردن۔ از سرما لرزیدن۔

سرسرانا sarsarāna (مص) ۱- خش خش کردن (لباس وغیره)، صدا کردن برگ خشک - صدای غلغل جوشش مایع. ۲- خزیدن.

سرسراہٹ sarsarāhat (اس مث) صدای خش خش - صدای که از غل خوردن آب در حالت جوشش درآید.

سُرسُرانا sursurāna (مص) لرزیدن از سرما.

سرکار (اس مث) ۱- ارباب. ۲- دربار شاهی. دولت - مجازاً فرمانفرما. ۳- اموال.

سرکاری (صف) متعلق بدولت یا کشور و یا دربار، دولتی.

— ملازم (اس مذ) کارمند دولت.

سرکانا sarkāna (مص) ۱- جابجا کردن - پس زدن. عقب زدن - جای چیزی را عوض کردن. ۲- پنهان ساختن - مال کسی را پنهانی بکسی دیگر دادن. ۳- تاریخ انجام کاری را بعد موکول کردن.

سرکنا sarakna (مص) جابجا شدن - پس رفتن. عقب رفتن - جای خود را عوض کردن.

سرکنڈا sarkanda (اس مذ) نی بوریا.

سرکی sirki (اس مث) پرده که از نی بوریا یا ترکه خیزران ساخته میشود - پرده حصیری.

سرگ sorg
سورگ sowarg
(اس مذ) ۱- بهشت فردوس. ۲- آسمان.

— باشی bāshi (صف) مرحوم - مرده.

سرما (اس مذ) زمستان.

سرمائی (صف) زمستانی. لباس زمستانه.

سروپ sorup (اس مذ) ۱- صورت زیبا - زیبائی. صورت ظاهر - شکل. ۲- (صف) زیبا - خوشگل. خوش تراش - جذاب.

سروتا sarota (اس مذ) یک نوع ابزار انبر دست مانند برای خرد و دانه دانه کردن فوفل که در پان میجوند.

سرهانا sirhāna (اس مذ) محل گذاشتن بالش روی تختخواب.

سری siri (اس مث) ۱- سر حیوان ذبح شده - کله حیوانات. ۲- کلمه خطاب به افراد محترم و مقدس.

— پائے pāe (اس مذ) کله پاچه.

سُریلا surila
سُریلی surili
سُریلے surilay
(صف) خوش آهنگ - موزون - هماهنگ - موزیکال. خوش آواز.

سڑ sir (اس مث) جنون۔ دیوانگی۔

سڑا sira
سڑاں siran (صف) دیوانہ۔ احمق۔
سڑن siran ابلہ۔
سڑی siri

سڑپن sirpan (اس مذ) دیوانگی۔ حمق۔
سڑپنا sirpana (اس مذ) جنون۔

سڑا sara (صف)
سڑی sari گندیدہ۔ فاسد شدہ۔ متعفن۔
سڑے saray لک زدہ۔

سڑا گلا gala (صف) متعفن۔ بدبو۔ گندیدہ۔

سڑاند sarand (اس مث) تعفن۔
سڑاندا saranda (صف) متعفن۔
سڑاہندا sarahnda بدبو۔

سڑاک sarāk (اس مث) صدای ضربۂ شلاق۔
ـــ سے se (قید) بزودی۔ باسرعت۔ فوراً۔

سڑاکا saṛāka (اس مذ) شتاب در دویدن۔ سرعت در دو۔

سڑانا saṛana (مص) گندانیدن۔ خمر کردن۔ ترش کردن

سڑپ saṛap (اس مث) قلپ۔ غورت۔ قورت صدائی که از آشامیدن مایعات از گلو در میاید۔

سڑک saṛak (اس مث) خیابان۔ جاده۔ راه۔

سڑکنا suṛakna (مص) قورت دادن۔ بلعیدن۔

سڑنا saṛna (مص) گندیدن۔ متعفن شدن۔ فاسد شدن۔

سڑیل saṛyal (صف) گندیده۔ فاسد۔ بی ارزش۔ کثیف۔ معیوب۔

سزاول sazāwal (اس مذ) مامور وصول مالیات۔ جمع کنندہ کرایہ و مال الاجارہ۔

ستا sasta
ستی sasti (صف) ارزان۔ کم قیمت۔
ستے sastay

ستانا sastāna (مص) استراحت کردن۔ نفس تازه کردن۔

سسر susar (اس مذ) پدر زن۔
سسرا susra اب الزوجه۔

سسرال susrāl (اس مث) خانهٔ پدر زن۔ خانواده پدر زن۔

ـــ کا کتا ـــ ka kutta (مص) دامادی که مطیع و طفیل پدر زن خویش است۔

سسکارنا suskārna (مص) صدای ہیں ہیں در آمدن مادہ بہنگام جفت شدن گوک ذ ذ خوش خود برای تخلیہ.

سسکنا sisakna (مص) ۱. ہق ہق کردن. با ہق ہق گریستن. آہ کشیدن. ۲. از ترس لرزیدن.

سسکی siski (اس مث) ہق ہق. آہ.

سسکیاں بھرنا siskiyāṇ bharna (مص) ہق ہق کردن. با تشنج نفس کشیدن. آہ کشیدن.

سفارشی ٹٹو sefārshi taṭṭu (اس مذ) کسی کہ بتوصیہ کسی بکار گماشتہ شدہ است.

سفری (صف) ۱. مسافر. متعلق بسفر. ۲. (اس مث) توشہ سفر. زاد راہ.

سفید داغ sufaid dāg (اس مذ) برص. لک سفید.

سفید و سیاہ کا اختیار (مص) اختیار کامل.

سفیدی پھیرنا sufaidi pherena (مص) سفید کردن دیوار با گل سفید و گچ.

سقاوہ saqāwa (اس مذ) (بفتح و) آب انبار. حوض آب. تانک. منبع آب.

سکت sakat (اس مث) قدرت. نیرومندی. توانائی.

سکڑا sukṛa (صف) خشک. چروک خوردہ. منقبض.

سکڑا ہوا sukṛa hoa (مذ) } (صف) چروک
سکڑی ہوئی sukṛi hoee (مث) } خوردہ. منقبض

شدہ. بہم جمع شدہ. تنگ.

سکڑنا sukaṛna (مص) چروک خوردن و شدن. منقبض شدن. بہم جمع شدن.

سکنا sakna (مص) توانستن. قادر بانجام کاری بودن.

سکنا sikna (مص) کباب شدن. سوختہ و خشک شدن. گرم شدن.

سکندر بخت (صف) خوش بخت.

سکون sukoon (اس مذ) آرامش. آسودگی. فراغت.

سکھ sikh (اس مذ) ۱. امت. شاگرد. پیرو. ۲. یک فرقہ ہندو پیرو گورو نانک Gru Nānak (پیشوای مذہب سکھ).

سکھ sukh (اس مذ) راحت. آسودگی. خرسندی. آرامش. کیف. کامرانی. آسایش.

— **پال** pāl — (اس مث) یک نوع پالکی برای زنان. متمول.

— چین chaen — (اس۔مذ) استراحت۔ فراغت۔ آرامش۔

سکھانا sukhāna (مص) ۱۔ خشکانیدن۔ ۲۔ تضعیف۔ تحقیر۔

سکھانا sikhāna } (مص) یاد دادن۔ تعلیم
سکھلانا sikhlāna } دادن۔ رای و پند دادن۔ آموختن (کسی)۔

سکھائی sikhāee (اس۔مث) تعلیم آموزش۔

سکھی sakhi (اس۔مث) ندیمہ۔ دوست نزدیک یک زن۔

سکھی sukhi (صف) خورسند۔ خوشحال، راضی۔ راحت۔

سکیڑنا sukeṛna (مص) چروک خوردن۔ منقبض شدن۔ چین و چروک یافتن۔ بہم جمع شدن۔

سگا saga (مذ) }
سگی sagi (مث) } (صف) حقیقی۔ بطنی۔ تنی۔
سگے sagay }

سگا بھائی bhāi (اس۔مذ) برادر حقیقی۔ برادر از پدر و مادر خود۔

سگائی sagāee (اس۔مث) نامزدی۔

— کرنا karna — (مص) نامزد کردن (برای ازدواج)۔

سگند sugand (اس۔مث) بوی خوش۔ عطر۔
(صف) خوشبو۔ معطر۔

سگھڑ sughaṛ (صف) ۱۔ مہذب۔ کامل۔ متخصص۔ ۲۔ خوش سلیقہ۔ ۳۔ پرہیزگار۔

— پن pan — (اس۔مذ) ہوشیاری۔ سلیقہ۔ ہنرمندی۔

سل sil (اس۔مث) قطعہ سنگ مسطح کہ برای سائیدن ادویہ وغیرہ بکار میرود۔

— بٹا baṭṭa — (اس۔مذ) دستہ ہاون سنگی کہ برای سائیدن چیزی بر سل بکار میرود۔

سلاخ salāk (اس۔مذ) ۱۔ میلہ آہنی۔ ۲۔ سیخ۔

سلامی (اس۔مث) ۱۔ پذیرائی۔ شلیک توپ باحترام کسی۔ ۲۔ پولی کہ بعنوان ہدیہ در قبال سلام کردن داماد یا عروس بآنہا دادہ میشود۔

سلامت رو (صف) مقتصد۔ دارای عقل معاش۔

روی (اس۔مث) اقتصاد۔ انجام خوب کار۔ عقل معاش۔

سلانا silāna (مص) دوزاندن۔ وادار بدوختن کردن۔

سلائی silāee (اس-مث) ۱- دوخت- دوخت و دوز- خیاطی- درز. ۲- مزد خیاطی- اجرت دوخت.

سُلانا sulāna (مص) خوابانیدن- ساکت کردن. مجازاً کشتن.

سلائی salāee (اس-مث) میل سرمه دان- میل بافتنی.

سلجھانا suljhāna (مص) ۱- ریشه ریشه کردن- ریش ریش کردن- باز کردن- حل کردن مشکل- باز کردن گره.

سلجھاؤ suljhāo (اس-مذ) حل- گشودگی.

سلجھنا sulajhna (مص) ریشه ریشه شدن- ریش ریش شدن- حل شدن مشکل- تصفیه شدن (دعوا).

سلسلانا salsalāna (مص) ۱- خریدن. ۲- احساس غلغلک کردن- خاریدن- احساس خارش کردن.

سلسلاہٹ salsalāhaṭ (اس-مث) احساس غلغلک- خارش.

سلفه sulfa (اس-مذ) بفتح ف- گلوله تنباکوی نرم و خمیر شده که در سرقلیان زیر آتش گذارند.

— ہونا ho'na (مص) سوخته و خاکستر شدن- خراب و منهدم شدن- برباد رفتن.

سلگانا sulgāna (مص) روشن کردن (چراغ و شمع و آتش)- مشتعل کردن- ترغیب و تحریض کردن.

سلنا silna (مص) دوخته شدن- بخیه شدن.

سلوانا silwāna (مص) دوزاندن- سبب دوختن شدن.

سلوائی silwāee (اس-مث) اجرت خیاطی- مزد دوختن.

سلّو salloo (اس-مذ) باریکه چرم نخ مانند که با آن کفش دوزند.

سلوتری salotri (اس-مذ) دام پزشک- بیطار.

سلوٹ silwaṭ (اس-مث) چین- چروک- خط تای پارچه.

سلونا salona (مذ) / **سلونی** saloni (مث) (صف) ۱- خوش طعم- چاشنی‌دار- نمکین- ملیح. ۲- سبزه رو- گندمگون- بانمک- زیبا.

سلّی silli (اس-مث) ۱- سنگ تیغ تیزکنی. ۲- تخته چوبی از تنه درخت- تخته کلفت. ۳- نوعی مرغابی.

سما sama / **سماں** saman (اس-مذ) ۱- زمان- فصل- موسم. ۲- حالت- منظره. ۳- موقع- محل. ۴- تماشا.

سما جانا — jāna (مص) جذب شدن۔ شامل شدن۔ در محل کاملاً جای یافتن۔

سماں باندھنا — bāndhna (مص) ۱۔ مجسم کردن ۲۔ کیف و لذت ایجاد کردن۔

سماج samāj (اس۔مذ) انجمن۔ اجتماع۔ مجمع۔ جامعہ۔ محفل۔

سماچار samāchār (اس۔مذ) خبر۔ اطلاع۔ گزارش۔ سرگذشت۔ حکایت۔

سمانا samāna (مص) محتوی بودن۔ جا گرفتن۔ اشغال کردن ہر فضای چیزی یا جائی را۔

سمائی samāee (اس۔مث) گنجایش۔ ظرفیت۔ حوصلہ۔ تحمل۔

سمپورن sampuran (صف) تمام۔ کامل۔

سمٹ جانا simaṭ jāna (مص) چین خوردن۔ چروک شدن۔ منقبض شدن۔ تنگ شدن۔ جمع شدن۔ بہم

سمٹنا simaṭna (مص) چین خوردن۔ چروک شدن۔ منقبض شدن۔ بہم جمع شدن۔

سمجھ samajh (اس۔مث) ۱۔ فہم۔ درک۔ اطلاع۔ ۲۔ عقیدہ۔ فکر۔ تصور۔

— آنا āna (مص) فہمیدن۔ باور کردن۔ فکر کردن۔ بہوش آمدن۔

— بوجھ bujh (اس۔مث) درک۔ فہم۔ ہوش۔ سلیقہ۔ — دار (صف) عاقبت اندیش۔ ہوشیار۔ عاقل۔ زرنگ۔

— میں آنا meṉ āna (مص) فہمیدہ شدن۔ درک شدن۔

سمجھانا samajhāna (مص) فہماندن۔ حالی کردن۔ بیان کردن۔ توضیح دادن۔ آگاہ ساختن۔ تعلیم دادن۔

سمجھنا samajhna (مص) فہمیدن۔ درک کردن۔ حالی شدن۔ فکر کردن۔ تصور کردن۔ یاد گرفتن۔

سمجھوتا samjhauta (اس۔مذ) ۱۔ تفاہم۔ ۲۔ اطمینان۔ تعاہد۔ مصالحت۔

سمدھن samdhan (اس۔مث) مادر داماد و مادر عروس سمدھن یکدیگرند۔

سمدھی samdhi (اس۔مذ) پدر داماد و پدر عروس سمدھی یکدیگرند۔

سمدھیانہ samdhiyāna (اس۔مذ) [illegible] خانوادہ زن پسر یا شوہر دختر کسی۔

سمندر samandar (اس۔مذ) اقیانوس۔ دریا۔

— کے پار — ke pār (مص) بسیار دور۔

سموسا samosa (اس۔مذ) کلوچہ مثلث کہ از آرد و سیب زمینی یا گوشت درست کردہ در روغن سرخ کنند ہر چیزی مثلثی شکل۔

سموتا samona (مص) مخلوط کردن آب سرد و گرم ۔
مخلوط کردن دو یا چند چیز باہم ۔ اختلاط و امتزاج ۔

سمیت samet (صف) باہم ۔ متحد ۔

سمیٹنا sameṭna (مص) انجام دادن ۔ جمع کردن ۔
بہم جمع کردن ۔

سن سے san se (قید) در یک آن ۔ فوراً ۔ بہ یکبارہ ۔
یک بارہ ۔ درآن واحد ۔

— نکل جانا --nikal jāna — (مص) فوراً
گذشتن از جائی ۔

سُن sun (صف) بیہوش ۔ فلج ۔ کرخ ۔ ساکت ۔ شل
مردہ ۔ بیحس ۔

— ہونا hona — (مص) کرخ و بیحس شدن ۔

سناتن sanātan (صف) ۱ ۔ محکم ۔ ۲ ۔ باستانی
قدیمی ۔ پیشین ۔ قبلی ۔

سناٹا sannāta (اس ۔ مذ) ۱ ۔ صدای موج دریا ۔ صدای
باد شدید ۔ تندباد ۔ صدای باران شدید ۔ ۲ ۔ سکوت مخوف ۔

سناٹے سے برسنا sannāṭay se
barasna (مص) رگبار ۔ باران شدید و تند ۔

سناٹے سے رہ جانا sannāṭay se
reh jāna (مص) از حیرت یا ترس کامل حرکت
و مبہوت شدن ۔

سنار sunār (اس ۔ مذ) زرگر ۔ طلا ساز ۔

سنارن sunāran (اس ۔ مث) زن زرگر ۔

سناری sunāri (اس ۔ مث) شغل زرگری ۔ طلا سازی ۔

سنانا sunāna (مص) ۱ ۔ گوشزد کردن ۔ آگاہ کردن ۔
گفتن بکسی ۔ شنوانیدن ۔ خواندن ۔ قرائت نمودن ۔
۲ ۔ سرزنش کردن ۔ فحش دادن ۔ بدحرفی کردن ۔

سنبھالنا sanbhālna (مص) ۱ ۔ حمایت کردن ۔
نگاہداری کردن ۔ حفظ کردن ۔ گرفتن ۔ احتیاط نمودن ۔
۲ ۔ در اختیار داشتن ۔

سنت sant (اس ۔ مذ) ۱ ۔ مرتاض ہندی ۔ یوگی ۔ ۲ ۔ (صف)
پارسا ۔ پرہیزگار ۔ عابد ۔ سادہ ۔ بی آلایش ۔

سنت کرنا sunnat karna (مص) ختنہ کردن ۔

سنترہ santara (اس ۔ مذ) بفتح ر ۔ نارنگی ۔ نارنج نارنگی
بزرگ و شیرین ۔

سنجوگ sanjoag (اس ۔ مذ) ۱ ۔ دوستی ۔ تماس ۔
۲ ۔ ملاقات ۔ دیدار ۔

— کرنا karna — (مص) پیوستن ۔ شرکت کردن با ۔

سنجها sanjha (س۔مث) شام۔ شب۔

— بتی کرنا batti karna — (مص) چراغ شب را روشن کردن۔

سندر sundar (صف) زیبا۔ خوشگل۔ ظریف۔

سندرتا sundarta (س۔مث) زیبائی۔ ظرافت۔ خوشگلی۔

سندری sundri (س۔مث) زن زیبا۔ زن خوشگل۔

سندھ sindh (س۔مذ) دریا۔ اقیانوس۔ رودخانہ سند۔ نواحی دره سند۔

سندھی sindhi (س۔مذ۔مث) اہل ایالت سند۔ (س۔مث) زبان و لہجہ سندی۔

سندیس sandes | سندیسا sandesa (س۔مذ) پیام۔ خبر۔ اطلاع۔

سنڈ sand (س۔مذ) مخفف سانڈ (سانڈ را ببینید)۔

سنڈا sanḍa (صف) فربہ۔ چاق۔ قوی۔

سنڈاس sanḍās (س۔مذ) مستراحی کہ روی بام بنا شده باشد یا دریچہ آن برای کناس طرف بیرون خانہ باز شود۔

سنسار sansār (س۔مذ) دنیا۔ عالم۔ جہان۔ کائنات۔

سنسان sunsān (صف) ویران۔ خراب۔

سنسنی sansani (س۔مث) احساس صدا در گوش۔ حالت دلتنگی در خلوت۔ سکوت۔ حالت غشی۔

سنسنی sanseni (س۔مث) گاز ابزار آہنگر کہ با آن آہن گداختہ را از کوره بیرون میاورد۔

سنک sanak (س۔مث) جنون۔ دیوانگی۔

سنکنا sinakna (مص) پاک کردن بینی۔ دماغ گرفتن۔

سنکھنی sankhni (س۔مث) زن خوش قامت و زیبا و دلکش۔

سنگ sang (قید) با۔ ہمراه۔ باشرکت دوش بدوش۔

سنگار singār | سنگھار singhār (س۔مذ) زینت۔ آرایش۔ بزک۔ توالت۔

— دان (س۔مذ) جعبہ لوازم آرایش۔

— کرنا karna — (مص) آرایش کردن۔ توالت کردن۔ آراستن۔ زینت دادن۔

سنگت sangat (س۔مث) ۱۔ رفاقت۔ ہم نشینی۔ ہم صحبتی۔ ۲۔ نوازندگانی کہ با رقاصہ ہمراہی میکنند۔

سنگتی sangati (اس۔مذ) مصاحب۔ ندیم۔ ہمنشین

سنگترہ sangtara (اس۔مذ) بفتح ر۔

سنترہ santara را ببینید۔

سنگرینی sangerni (اس۔مث) نام مرضی کہ ایجاد اسہال پی در پی میکند۔

سنگم sangam (اس۔مذ) ۱۔ ہمراہ۔ رفیق۔ ۲۔ محل اتصال دو رودخانہ۔ مجازاً بمعنی ملاقات۔

سنگھ singh (اس۔مذ) ۱۔ شیر (حیوان۔ برج اسد در صور دوازدہ گانہ منطقۃ البروج۔ ۲۔ کلمہ ای کہ معمولاً در آخر اسم ہندوہا و سیکھا بکار بردہ میشود۔ مثل فتح سنگھ۔

سنگھاڑا singhāṛa (اس۔مذ) بفتح ر۔ ۱۔ سہ پایہ باصطلاح صراف۔ ۲۔ نقش و نگار و گل و بوتہ کہ بشکل مثلث بر پارچہ دوزند۔ ۳۔ نام میوہ ای شیرین مثلثی شکل کہ دو طرف آن نوک تیز خار مانند دارد۔

سنگھاسن singhāsan (اس۔مذ) تخت سلطنت۔ اریکہ۔

سنگی sangi (اس۔مذ) رفیق۔ ہمراہ۔ شریک۔ ہمدست۔ دستیار۔

سنگیت sangeet (اس۔مذ) کنسرت۔ آواز و رقص و موسیقی۔ رقص و موسیقی در پذیرائی عمومی۔

سننا sunna (مص) شنیدن۔ گوش دادن۔ گوش کردن۔

سن لینا sun lena (مص) شنیدن۔ اطلاع یافتن۔ گوش کردن۔

سنی سنائی suni sunāee (اس۔مث) مسموعات۔ شنایعات۔

سنوار sanwār (اس۔مث) ۱۔ ترمیم۔ اصلاح۔ درستی۔ زینت۔ ۲۔ لعنت۔

خدا کی سنوار — ki (مص) خدا لعنت کند۔ لعنت خدا بر۔

سنوارنا sanwārna (مص) مرتب ساختن۔ درست کردن۔ آراستن۔ اصلاح کردن۔ زینت دادن۔

سنورنا sanwarna (مص) مرتب شدن۔ درست شدن۔ آراستہ شدن۔ اصلاح شدن۔ زینت شدن۔

سنہرا sunehra
سنہری sunehri } (صف) طلائی۔ مطلا۔ طلائی رنگ۔
سنہرے sunehray

سنیچر sanichar (اس۔مذ) ۱۔ شنبہ۔ ۲۔ فقر۔

بدبختی۔ مجازاً نحوست۔ ۳۔ ستارہ زحل۔

سو sao (عدد) صد۔

ـــ جان سے jān se ـــ (م) بجد دل۔

ـــ علاج ایک پرہیز ilāj ek parhez ـــ

(ضرب المثل) پیشگیری از مرض بہتر از علاج آن است۔

سوا sawa (صف) یک و ربع۔ یک باضافہ یک چہارم۔

سُوا sua (اس ۔مذ) جوالدوز۔ سوزن بزرگ۔

سواد sawād (اس ۔مذ) ۱۔ طعم۔ مزہ۔ ذائقہ۔ مسرت۔

لطف۔ ۲۔ توانائی خواندن و نوشتن۔

سوال جرح sawāl jarh (اس ۔مذ) استنطاق

بازجوئی۔ مواجہہ۔ مقابلہ۔ مباحثہ۔ بحث مخالفانہ۔

سئوالی کہ از گواہان دستہ مخالف کنند۔

سوالی sawāli (اس ۔مذ) سائل۔ گدا۔

سوامی swāmi (اس ۔مذ) ۱۔ ارباب۔ مالک۔

جناب۔ ۲۔ شوہر۔

سوانح عمری (اس ۔مث) سرگذشت زندگانی۔ شرح

حال۔ بیوگرافی۔

سوایا sawāya | (صف) ربع۔ یک چہارم۔ بیشتر

سوائی sawāee | باضافہ ربع۔

سوبھاؤ subhao | (اس ۔مذ) وضع۔ طبیعت۔ حالت

سبھاؤ subhaw | طبیعی۔ زیبائی۔ آراستگی۔

سوت soat (اس ۔مذ) نخ۔ سیم۔ تار۔ ریسمان۔ رشتہ۔

سوت sot | (اس ۔مذ) چشمہ۔ فوارہ۔ نہر۔

سوتا sota | سرچشمہ۔

سوت saut | (اس ۔مث) ھوو۔ رقیب زن:

سوتن sautan | دو زن از یک شوہر سوت یا

سوتن یکدیگرند۔

سوتنا sootna | (مص) کشیدن دست بر روی

سونتنا soontna | عضو بدن یا چیزی از بالا بپائین۔

سوتی suti (صف) نخی۔ ساختہ شدہ از نخ پنبہ۔

سوتیلا sautila (مذ) | (صف) ناپسری۔ نادختری

سوتیلی sauteli (مث) | ۔ بچہ ای کہ مرد از زن دیگر

دارد یا زن از شوہر قبل خود۔

سوتیلا باپ bāp ـــ (اس ۔مث) ناپدری۔ شوہر

مادر کسی کہ پدر اصلی او نیست۔

ـــ بھائی bhāi ـــ (اس ۔مذ) نابرادری۔ برادری

کہ کسی از شوہر مادر یا زن پدر خود دارد۔

سوتیلی بہن behen ـــ (اس ۔مث) ناخواہری۔

سوتیلی ماں mān_ (اسم مث) زن خفت. مادر اندر
سوجا suja (اسم مذ) جوالدوز. سوزن بزرگ.
(صف) متورم. آماس کرده.
سوجن sujan (اسم مث) آماس. ورم.
برآمدگی روی پوست بدن.
سوجنا sujna (مص) ورم کردن. پف کردن
برآمدن.
سوجھ sujh (اسم مث) پیش بینی. ادراک. فہم.
دور اندیشی.
_ بوجھ bujh _ (اسم مث) ادراک. ہوش.
عاقبت بینی.
سوجھنا sujhna (مص) درک کردن. بفکر آمدن.
ظاہر شدن. دیده شدن. بنظر رسیدن.
سوجی suji (اسم مث) مغز گندم کہ از آن انواع
حلوا درست کنند.
سوچ soach (اسم مذ) ۱. فکر. خیال. توجہ. تصور.
۲. تذبذب. تردد.
_ بچار bichār _ (اسم مذ) تصور. فکر و تامل.
بصیرت. احتیاط.

_ میں رہنا men rehna _ (مص) بفکر فرو رفتن.
متفکر بودن.
سوچنا soachna (مص) فکر کردن. غور و خوض کردن.
توجہ داشتن. اندیشیدن. تصور کردن.
سود (اسم مذ) منفعت. نفع. ربا. تنزیل.
_ بٹا batta _ (اسم مذ) نفع و ضرر. سود و زیان.
_ خور (اسم مذ) رباخوار.
_ لگانا lagāna _ (مص) سود بر پول معین کردن.
سودا ہونا sauda hona (مص) ۱. معاملہ صورت
پذیرفتن. ۲. مخبط و دیوانہ شدن.
سودیشی swadeshi (صف) بومی یک کشور. اہل
یک کشور. متعلق بکشور خود.
سور sur (صف) قہرمان. جنگجو. شجاع.
سؤر suar (اسم مذ) گراز. خوک.
سوراج surāj (اسم مذ) حکومت آزاد.
سورج sooraj (اسم مذ) خورشید.
_ گرہن girahn _ (اسم مذ) کسوف. (_ گہن gahan _)
_ مکھی mukhi _ (اسم مث) گل آفتاب گردان.

۲۔ یک نوع چتر و باد زن۔

سورما soorma (صف) دلیر۔ شجاع۔ جسور۔

سوزخوان soze kan (اس۔مذ) کسی کہ در مجلس روضہ خوانی پیش از مرثیہ قطعاتی را در سوز و گداز کربلا بلحن خاص میخواند۔

سوکن saukan (اس۔مث) زن دوم یک مرد۔

سوکنا sokna (مص) جذب کردن۔

سوکھا sukha (صف) خشک۔ خشک سالی لاغر۔ بی نمک۔ خشکیده۔ نام مرضی کہ در آن کودک خیلی لاغر میشود۔

— پڑنا paṛna — (مص) خشک سالی شدن۔

— ٹالنا ṭālna } (مص) نومید کردن۔
— ٹرخانا ṭarkāna } مرخص کننده۔

سوکھنا sukhna (مص) خشکیدن۔ پژمرده شدن تجمیر شدن۔

سوگ کرنا soag karna } (مص) محزون شدن
سوگ منانا manāna } سوگواری کردن عزاداری کردن۔

سوگی soagi (صف) محزون۔ سوگوار۔

سول sool (اس۔مذ) ۱۔ خار۔ میخ تیر۔ پیکان۔ ناوک۔
۲۔ درد شدید معده۔

سولہ sola (عدد) بفتح ل۔ شانزده۔

سولھواں solhwāṉ } (صف) شانزدهم۔
سولھویں solhwiṉ } شانزدهمین۔

سولی sooli (اس۔مث) دار (مجازات)۔

— دینا dēna — (مص) بدار زدن۔ اعدام کردن۔

سوموار somwār (اس۔مذ) دوشنبه۔

سون soon (اس۔مث) نفس دم۔

— کھینچنا khenchna — (مص) خاموشی و سکوت اختیار کردن

سونا sona (مص) ۱۔ خوابیدن۔ مجازاً مردن۔
۲۔ (اس۔مذ) طلا۔ ثروت۔

سونے پر سہاگا sonay par sohāga (صف) افزایش چیزی بزیبائی چیزی۔

— کی چڑیا ki chiṛya — (اس۔مث) متمول۔ ثروتمند

— کانوالہ kaniwāla — (اس) بفتح ل۔ خوراک بسیار خوشمزه۔ لقمہ لذیذ۔

سونا soona (مذ) } (صف) ۱۔ خالی۔ تہی۔ متروک۔
سونی sooni (مث) } ۲۔ ویران۔ مخروب۔ غیر آباد۔

سوپنا saunpna (مص) تحویل دادن۔ تفویض کردن۔ سپردن.

سونٹا sonta (اس۔مذ) گرز۔ چماق۔ چوب۔ عصا.

سوندھا sondha (صف) (مذ) دارای بوی خوشی کہ بار یختن آب

سوندھی sondhi (مث) در ظرف گل بمشام میرسد.

سونڈ soond (اس۔مذ) خرطوم فیل.

سونگھا soongha (اس۔مذ) کسی کہ با بو کشیدن چیز مفقود را کشف میکند.

سونگھنا soonghna (مص) بو کشیدن۔ بو کردن

سونگھنی soonghni (اس۔مث) انفیہ.

سوہا suha (صف) قرمز تیرہ۔ لاکی رنگ.

سوہن sohan (اس۔مث) ۱۔ سوہان (برای سائیدن)

۲۔ زمین نشنی کنار دریا.

سوہنا sohna (صف) خوشگل۔ ظریف۔ دلربا۔ دلبر۔ زیبا.

سوہنی sohni (اس۔مث) ۱۔ زن زیبا.

۲۔ نام یک زن افسانہ ای در پاکستان.

سوئی sooi (اس۔مث) سوزن۔ عقربک ساعت و قطب نما و قبلہ نما.

— پرونا pirona (مص) نخ در سوزن کردن.

— کا ناکا ka nāka (اس۔مذ) سوراخ سوزن.

— کے ناکے سے اونٹ گذارنا ke nākay se oont guzārna (مص) کار خارق العادہ انجام دادن۔ اعجاز کردن.

سویاں sewayyān (اس۔مث۔ج) غذای رشتہ ای کہ از آرد گندم درست میکنند.

سویرا sawera (اس۔مذ) طلوع فجر۔ صبح تاریک روشن۔ بین الطلوعین.

سہار sahār (اس۔مث) صبر۔ تحمل۔ حوصلہ.

سہارا sahāra (اس۔مذ) کمک۔ مدد۔ حمایت۔ اتکاء۔ پشتیبانی.

— دینا dena (مص) حمایت و پشتیبانی کردن۔ کمک کردن.

— لینا lena (مص) متکی بودن۔ کمک خواستن.

سہارنا sahārna (مص) تحمل کردن۔ صبور بودن۔ حوصلہ بخرج دادن.

سہاگ suhāg (اس۔مذ) ۱۔ فرخندگی۔ خجستگی۔ خوشبختی۔ خوشبختی زن شوہردار۔ ۲۔ تزیینات عروس۔ شب زفاف۔

— **اترنا** -utarna (مص) بیوہ شدن۔
— **لٹنا** -luṭna شوہر مردہ شدن۔

— **بھری** -bhari (صف) زنی کہ محبوب و مورد توجہ شوہرش است۔

— **پڑا** -puṛa (اس۔مذ) جیہ جواہر و یا اسباب توالت کہ داماد ہنگام ازدواج بہ عروس اہدا میکند۔

— **رات** -rāt (اس۔مث) شب زفاف۔

سہاگن suhāgan (اس۔مث) زنی کہ شوہرش زندہ است۔ زنی کہ محبوب شوہرش است۔ زن شوہردار۔

سہانا suhāna (مذ)
سہانی suhāni (مث) (صف) مرغوب۔ معقول۔ دلپسند۔

سہاول sahāwal (اس۔مذ) شاقول۔

سہج sahaj (صف) ۱۔ آسان۔ سادہ۔ ۲۔ آہستہ۔ ملایم۔ یواش یواش۔

— **سے** -se (قید) بملایمت۔ باآہستگی۔ بتدریج۔ یواش یواش۔ باصدای کم۔

سہرا sihra (اس۔مذ) ۱۔ رشتہ ہائی از گل کہ داماد در شب زفاف موقعی کہ با خویشان و دوستان خود بخانۂ عروس میرود بر پیشانی خود می بندد۔ ۲۔ قطعۂ شعری کہ در چنین موقع سرودہ و خواندہ میشود۔

سہلانا sehlāna (مص) ۱۔ بملایمت سائیدن و یا مالش دادن۔ ۲۔ غلغلک دادن۔ مجازاً چاپلوسی کردن۔

سہم sahm (اس۔مذ) ترس۔ خوف۔ ہراس۔

— **جانا** -jāna (مص) ترسیدن۔ ہراسیدن۔

سہمنا sahmna (مص) ترسیدن۔

سہنا sahna (مص) تحمل کردن۔ رنج بردن۔

سہی sahi (قید) اینطور باشد۔ خیلی خوب۔

سہیلی saheli (اس۔مث) ۱۔ ندیمہ زنی کہ مصاحب و ندیمۂ زنی دیگر باشد۔ ۲۔ دوست۔ مصاحب۔ ندیم۔

سے se (حرف عطف) با۔ بوسیلہ۔ از۔ از زمان۔ تا۔ مانند۔

سیاسیات (اس۔مث) سیاست۔ علوم سیاسی۔

سیانا siyāna (صف) عاقل۔ زیرک۔ عیار۔ (اس۔مذ) خسیس

— **کوا گو کھاتا ہے** -kavva gu khāta hae (ضرب المثل) کسی کہ بیش از حد ضرورت زرنگ باشد فریب میخورد۔

سیاہی siyāhi (اس۔مث) ۱۔ مرکب۔ جوہر نوشتنی.
۲۔ تاریکی.

سیپ seep (اس۔مث) ۱۔ صدف.
سیپی seepi ۲۔ یک نوع انبہ.

سیرچشم (صف) بلند نظر۔ بذّال۔ دست و دل باز۔ منعم.

سیرچشمی (اس۔مث) بلند نظری۔ استغنا.

سیرحاصل (صف) حاصل خیز۔ زرخیز۔ پرحاصل.

سینا saena (اس۔مث) ارتش۔ نیروی۔ نظامی۔ لشکر.

— **پتی** -pati — (اس۔مذ) فرماندہ لشکر.

سینا seena (مص) دوختن۔ بخیہ کردن.

سینا saina (مص) از تخم جوجہ درآوردن۔ روی تخم نشستن پرندہ برای جوجہ درآوردن.

سینتالیس saentālis (عدد) چہل و ہفت.

سینتیس saentis (عدد) سی و ہفت.

سیندوریا senduriya (صف) برنگ قرمز.

سیندھ sendh (اس۔مث) دستبرد بمنزل کسی۔ سوراخی کہ دزد بدیوار منزل میکند۔ نقب.

— **لگانا** lagāna — (مص) نقب زدن.

سیندھی sendhi (اس۔مث) شیرہ ای کہ از تنہ درخت نارگیل و یا خرما گرفتہ میشود و مسکر است.

سینکنا saiṉkna (مص) گرم کردن با آتش.

سینگ seeng (اس۔مذ) شاخ حیوان.

— **نکلنا** nikalna — (مص) بالغ شدن.

سینہ زور seena zore (صف) تہمتن۔ خودسر۔ سرسخت۔ لجوج۔ کسی کہ بزور بازوی خود می بالد.

— **زوری** zori — (اس۔مث) ۱۔ لجاجت۔ نیرومندی.
۲۔ ظلم.

— **سوزی** sozi — (اس۔مث) دلتنگی۔ غصہ۔ حزن۔ الم.

سیوا sewa (اس۔مث) ۱۔ خدمت۔ ۲۔ پرستش.
۳۔ آمادگی بخدمت.

سیون seewan (اس۔مث) دوخت۔ رفو.

★

ش

شاباش shābāsh (از اصوات) آفرین۔ بارک اللہ۔
احسنت (این کلمہ مخفف شاد باش است)۔
شاباشی shābāshi (اس۔مث) تحسین۔ تشویق۔
شاپ shāp (اس۔مث) دکان۔ مغازه۔ فروشگاه۔
(این کلمہ انگلیسی shop است)۔
شاخ (اس۔مذ) شاخہ۔ بخش۔ چیز فرعی۔
— در شاخ (صف) گوناگون۔ پیچ در پیچ۔
پیچ وخم دار۔
— زعفران (اص) نادر۔ تعجب انگیز۔ طرفہ۔
شاخسانہ shāksāna (اس۔مذ، بفتح ن) جنجال۔
غوغا۔ شلوغی۔ فریب۔ فتنہ۔ فساد۔
— نکلنا nikalna — (اص) متہم شدن۔ فتنہ
برپا شدن۔
شادی shādi (اس۔مث) ۱۔ شادی۔ نشاط۔ ۲۔ عروسی۔ ازدواج۔
— کرنا karna — (اص) جشن عروسی گرفتن۔ ازدواج
— رچانا rachāna — کردن۔ وجد کردن۔

شادیانہ shādyāna (اس۔مذ، بفتح ن)۔
موزیک نشاط آور۔
شاستر shāstar (اس۔مذ) کتاب مذہبی ہندوان۔ قانون۔ دستور۔
شاستری (اس۔مذ) عالم علوم دینی۔ دانای زبان سانسکریت۔
شامیانہ shāmyāna (اس۔مذ، بفتح ن) سایبان۔
قبہ۔ خرگاه۔ پوشش۔
شاندار shāndār (صف) عالی۔ مجلل۔ پر شکوه۔
باعظمت۔ عالیقدر۔ صاحب جاه وجلال۔
شانت shānt (صف) آرام۔ صبور۔ راحت۔ بی صدا۔
شانتی shānti (اس۔مث) سکوت۔ آرامش۔ راحتی۔
شاه بالا | (اس۔مذ) پسر بچہ منسوب نزدیک به داماد کہ روز عروسی
شہ بالا | زفاف با لباس فاخر پشت سر داماد می نشیند۔
شاہزادی shāhzādi (اس۔مث) شاہدخت۔
شہزادی shehzādi شاہزاده خانم۔
شائع shaye منتشر۔ مکشوف۔ ظاہر۔ فاش۔ آشکار۔
— کرنا karna — (اص) منتشر کردن۔ نشر دادن۔

شب باش (صفت) مسافر وغیرہ کو شب در محل بماند۔ بیتوتہ کنندہ۔

شب باشی (اس۔مث) ماندن شب جائی۔ بیتوتہ۔

شب خوابی (اس۔مث) لباس خواب۔

شبخیزیا shabkaizya (اس۔مذ) راہزن شب۔ دزد شب رو۔

شبد shabd (اس۔مذ) صدا۔ آواز۔

شبر shabbar (اس۔مذ) لقبی کہ حضرت رسول (ص) بنوہ خود حضرت امام حسن (ع) دادہ بود۔

شبرو shabraw (اس۔مذ)۔ دزد۔ جاسوس گردش شب۔

شبکات shabakāt (اس۔مذ) تورسی۔ تور نخی وغیرہ۔ تور صیاد۔

شبکہ shabka (اس۔مذ) بسکون ب و فتح ک۔

شبیر shabbeer (اس۔مذ) لقبی کہ حضرت رسول (ص) بنوہ خود امام حسین (ع) دادہ بود۔

شپ شپ shap shap (قید) جلد جلد۔ زود

شپا شاپ shapa shāp زود۔ متواتر۔

شپا شپ shapa shap (اس۔مث) صدای متواتر تیر و ضربہ شمشیر۔

شپ سے se (قید) باشتاب۔ با عجلہ۔ با سرعت۔ صدای ضربہ شلاق و شمشیر۔

شتالنگ shatālang (اس۔مث) ران غزہ۔ قوزک پا۔

شدبد shud bud (اس۔مث) اطلاع کم۔ سواد جزئی۔ کورہ سواد۔

شد و مد shadd-o-mad (اس۔مث) شان و شوکت۔ شکوہ و جلال۔ آب و تاب۔

شدھ shuddh (صفت) ناب۔ اصل۔ خالص۔ پاک۔

شدھی shuddhi (اس۔مث) پاکی۔ بدون آلودگی۔ پاکیزگی۔ تطہیر۔ پاک نمودن۔

شدہ شدہ shuda shuda (قید) بفتح ہر دو۔ رفتہ رفتہ۔ کم کم۔ اندک اندک۔ بتدریج۔

شرابور sharābore (صفت) خیس۔ تمام تر۔

شربت پلائی sharbat pilāi (اس) مبلغ پولی کہ روز عروسی خویشان و نزدیکان داماد پس از نوشیدن شربت در بشقاب زیر ظرف (لیوان) شربت میگذارند۔ پولی کہ داماد یا عروس بعنوان انعام بہ آرایشگر میدہد۔

شربتی (اس-مذ) یک نوع لیمو. (صفت) نارنجی کم رنگ. سرخ رنگ.

شرح (اس-مث) شرح، قیمت. بہا. نرخ.

— **لگان** lagān — (اس-مث) نرخ معاملہ که بیشتر در مورد محصول کشاورزی بکار میرود.

شرطیہ shartiyya (قید) بفتح ی. یقیناً. حتماً. بدون شک.

شرمانا sharmāna (مص) شرمنده شدن. خجالتی بودن. کسی را شرمسار کردن.

شرماؤ sharmāoo
شرمالو sharmāloo
شرمیلا sharmeela
شرمیلی sharmeeli
} (صفت) خجالتی. خجول. محجوب. باحیا.

شست shist / shast } (اس-مث) قلاب ماهیگیری. (ہ) هدف. نشانه.

شستگی shustagi (اس-مث) سلیس بودن کلام.

ششکار shushkār (اس-مث) صدائی که برای تشویق سگ شکاری (تازی) برای دواندن در پی شکار از دهن در آورند.

ششکارنا shushkārna مصدر است بمعنی تشویق تازی بدویدن در پی آهو برای گرفتن آن.

شعلہ بھبوکا ہونا shula bhabooka hona (مص) بشدت خشمگین شدن. از فرط غضب سرخ رو شدن.

شفاخانہ (اس-مذ) بفتح ن. بیمارستان. درمانگاه.

شک پڑنا — parna (مص) مشکوک شدن. شک داشتن. تردید داشتن.

— **ڈالنا** dālna — (مص) ایجاد شک کردن. مشکوک ساختن.

شکایت (اس-مث) ۱. شکوه. گلہ. غیبت. واخواهی. ۲. درد. رنج.

شکتی shakti (اس-مث) قدرت. توانائی. نیروی رب النوع.

شکر پارہ shakkar pāra (اس-مذ) بفتح ر ثانی. یک نوع شیرینی است.

— **رنجی** (اس-مث) اختلاف جزئی بین دو نفر دوست را شکرآب گویند.

— **ریزی** (اس-مث) صحبت شیرین و مطبوع.

— **سے منہ بھرنا** se.munh bharna (مص)

شیرینی دادن بکسی کہ خبر خوش آوردہ است۔

— قند (اس۔مث) ریشۂ درختی است شیرین و ہویج مانند۔ آن را در آب پختہ یا در تنور سرخ کردہ میخورند۔

شکرہ shikra (اس۔مذ) بفتح ر۔ باز۔ قوش۔

شکریہ shukriya (اس۔مذ) بفتح ی۔ تشکر۔ امتنان۔

— ادا کرنا ada karna — (مصدر مرکب) اظہار تشکر کردن۔ متشکر بودن۔

شکست ریخت (اس۔مث) خرابی۔ زیان۔ خسارت۔

شکل نکالنا shakl nikālna (مص) چارہ جوئی کردن۔ فکر کردن۔ رفع مشکل کردن۔ بشکل در آوردن۔ متشکل کردن۔

شکمی shikami (اس۔مث) پوست دباغی نشدہ گوسفند کہ از آن پوستین درست میکنند۔

(صفت) ۱۔ مادرزاد (در نقص و عیب جسمی)۔

۲۔ پرخور۔

شکن پڑنا parna — (مص) چین و شکن برداشتن۔ چروک و چین خوردہ شدن۔

شگوفہ shagoofa (اس۔مذ) بفتح ف۔ شکوفہ۔

۲۔ عجیب۔ طرفہ۔

شگنیا shagunya
شگونیا shagoonya (اس۔مذ) فالگیر۔ طالع بین۔ رمال۔

شگون کرنا karna — (مص) کاری را در ساعت سعد شروع کردن۔

شلجم shaljam (اس۔مذ) شلغم۔

شلک shillik (اس۔مث) شلیک (تیر و توپ) کہ موقع جشن یا بافتخار کسی میشود۔

شلنگ shiling (اس۔مذ) سکۂ رایج انگلستان کہ یک دوازدہم پوند (لیرہ) است۔ (این کلمہ انگلیسی shilling است)۔

شلوک shloke (اس۔مذ) سرود و تحسین و ستایش۔ بند شعر۔

شلوکا shalooka (اس۔مذ) پیراہن آستین کوتاہ۔

شلیتہ shalita (اس۔مذ) بفتح ت۔ کیسہ کرباسی۔

شمسہ shamsa (اس۔مذ) بفتح س۔ اندیشہ یا منگولہ تسبیح۔

۲۔ آنچہ کہ از فلز بشکل خورشید سازند و بر بالای قبہ یا جالی دیگر نصب کنند۔

شملہ shamla (اس۔مذ) بفتح ل۔ ۱۔ سربند۔

۲۔ شال و عمامہ۔

شو shive
شیو sheeve } (اسم، مذ) یکی از خدایان ہند و با کارش ہلاک کردن مخلوقات است ـ سہ خدایان عبارتند از:

برہما brahma کہ کارش خلق کردن است.

شیو sheeve کہ کارش ہلاک کردن است.

وشنو vishnu کہ کارش پرورش مخلوقات است.

شوبھا shobha (اسم، مؤنث) پرتو ـ تشعشع ـ آب و تاب ـ جلا ـ زیبائی ـ زینت.

شودر shudr (اسم، مذ) طبقۂ چہارم اجتماع ہند کہ بکارہای پست میپردازد ـ نام دیگر این طبقہ اچھوت achchoot است. سہ طبقۂ دیگر عبارتند از

برہمن brahman

کشتری kshatri

بیش vaesh

شور shore (اسم، مذ) سر و صدا ـ داد و قال ـ غوغا.

ـ شرابا sharāba
ـ وشین o-shaen } (اسم، مذ) سر و صدا ـ غوغا.

ـ کرنا karna
ـ مچانا machāna } (مص) سر و صدا کردن ـ ہمہمہ کردن ـ ہو و جنجال کردن.

شوربور shore bore (صف) خیس ـ آب چکان ـ خیلی تر.

شورہ پشت shora pusht (صف) الفتح ر شرور سرکش ـ متمرد ـ شخص جنجالی.

ـ پشتی pushti (اسم، مؤنث) شرارت ـ تمرد.

شہاب shahab (اسم، مذ) ۱ ـ بمعنائی کہ در فارسی دارد ۲ ـ رنگ سرخ ـ آب سرخ رنگ.

شہد کی مکھی shehd ki makhhi (ترکیب اضافی) زنبور عسل.

ـ لگا کر چاٹنا laga kar chaṭan (محاورہ) چیزی بی اہمیت را با توجہ زیاد نگہداری کردن.

شہدا shohda (اسم، مذ) آدم ہرزہ ـ بیشرف ـ اوباش.

ـ پن shohdapan
شہدپن shohdpan } (اسم، مذ) اوباشی ـ ہرزگی ـ فسق و فجور.

شہربدر shehr badar (صف) تبعید ـ تبعیدی ـ راندہ شدہ از شہر و دیار.

ـ خبرا kabra ـ (اسم، مذ) کسی کہ از ہمہ نقاط شہر و وقایع آن آگاہ است.

شیام shyām (صف) سیاہ ـ آبی سیر ـ رنگ آبی تیرہ.

شیخ چلّی shaik chilli (اس۔مذ) مسخره بذله گو۔ احمق۔ شخصیتی عاقل ولی متظاهر بنادانی مانند ملا نصرالدین۔

شیخی shaiki (اس۔مث) لاف۔ گزاف گوئی۔ تکبر۔ غرور۔

۔۔ **باز** bāz (صف) لاف زن۔ گزافگو۔

۔۔ **خورا** kora گزاف گو۔

۔۔ **بگھارنا** baghārna (اس) لاف زدن گزاف

۔۔ **مارنا** mārna گفتن۔ خودستائی کردن۔

شیر shere (اس۔مذ) یای مجهول ببر۔ شیر نر۔ مجازاً مرد دلیر۔

۔۔ **ببر** babar (اس۔مذ) شیر افریقائی که یال دارد۔ شیر نر۔

۔۔ **کی خالہ** ki kāla (اس) بفتح ل۔ گربه۔

شیرنی shereni (اس۔مث) شیر ماده۔ ببر ماده۔

شیر و شکر (اس) محبت و صمیمیت بین دو نفر یا چند نفر۔ (اس۔مذ) نوعی پارچهٔ ابریشمی۔

شیروانی (اس۔مث) کت بلند که یقه آن با دکمه بسته میشود و تا زانو بلند است یقه‌دار۔ نام دیگر آن اچکن achkan است۔

شیش محل sheesh mahal (اس۔مذ) آئینه خانه۔

شیشہ sheesha (اس۔مذ) بفتح ش ثانی۔ بطری۔ قرابه۔ شیشه۔ مجازاً آئینه۔

۔۔ **باز** (اس۔مذ) شعبده باز۔

۔۔ **ساعت** (اس۔مذ) شیشه‌ای که دو طرف آن محفظه‌ای داشت و بوسیله لولهٔ باریک وسط آن بیکدیگر متصل بود۔ در یک محفظه مقداری شن نرم میریختند و چون آن را عمودی بر زمین میگذاشتند ذرات شن از لوله باریک بتدریج و بوقت معین به محفظه تحتانی میریخت و آن وقت را یک ساعت حساب میکردند۔ وقتی که تمام شن از محفظه فوقانی و از لوله وسط به محفظه تحتانی میریخت سر دیگر شیشه را بر زمین قرار میدادند که شن محفظه فوقانی از لوله به محفظه تحتانی بریزد۔ بدین طریق هر دفعه که مقدار شن یک محفظه به محفظه دیگر میریخت یک ساعت حساب میشد۔

شیشی (اس۔مث) بطری کوچک۔

شیطان کی آنت ki ānt (اس) ہر چیز بلند کسل کنندہ، صحبت طویل کسالت آور۔

— کی خالہ ki kāla — (اس) بفتح ل۔ زن بد، زن شریر و بدخلق۔

★★★

ص

صاحب (اس۔مذ) ۱۔ مالک. ۲۔ دوست۔ یار.
۳۔ کلمۂ تعظیم که در آخر اسم کسی گفته یا نوشته میشود مثل
احمد صاحب. ۴۔ شخص اروپائی.
— **تمیز** باسلیقه۔ باتربیت
— **جائداد** jāedād — (صف) مالک۔ صاحب
زمین و ملک و باغ.
— **دماغ** (صف) متکبّر۔ مغرور.

صاحبزاده (اس۔مذ) بفتح د۔ پسر خانوادهٔ محترم.
این کلمه بجای آقازاده که بعنوان احترام بنام فرزند
کسی بکار میرود و استعمال میشود بطور کنایه جوان
بی تجربه.
— **فراش** (صف) مریض بستری.
— **لوگ** loag (اس۔مذ) این عنوان به انگلیس ها که در سرزمین هند
حکومت داشتند داده میشد.

صاحبو sāhebo (حرف۔ ندا) کلمهٔ خطاب بمعنی
آقایان۔ حضار محترم.

صاحبه sāhiba بفتح ب۔ کلمهٔ تعظیم که در آخر اسم
زنی گفته یا نوشته میشود مثل بیگم صاحبه.

صاحبی (اس۔مث) ۱۔ حکومت۔ سلطنت. ۲۔ عزت۔
عروج. ۳۔ نوعی پارچه. ۴۔ نوعی انگور.

صاد کرنا swād karna (مص) ۱۔ علامت صحیح است،
بجای نوشتن. ۲۔ تصویب کردن۔ موافقت نمودن.

صاف (صف) ۱۔ پاک۔ تمیز. ۲۔ خالص۔ بی آلایش.
۳۔ هموار.
— **بات** (اس۔مث) صحبت واضح.
— **جواب** (اس۔مذ) انکار قطعی.
— **چھوٹنا** chhoot̤na — (مص) با اثبات بی گناهی
تبرئه شدن.
— **کرنا** karna — (مص) پاک کردن۔ از زمین بردن.
جارو زدن۔ تمیز کردن.

صافا sāfa (اس مذ) شال کہ بسر بندند ـ عمامہ.

ــ دینا deha ـ (مص) جانور شکاری را گرسنہ نگاہداشتن.

صافی (اس مث) تکہ پارچہ کہ برای تمیز کردن ظرف وغیرہ بکار میرود تکہ پارچہ کہ آشپز با آن دیگ داغ را از روی اجاق برمیدارد. این کلمہ را در بعضی از شہرستانہای ایران دستگیرہ نامند.

صبح سویرے subah saweray (قید) بفتح ب صبح زود ـ علی الصباح ـ قبل از طلوع آفتاب.

ــ شام بتانا batāna ـ ـ (مص) تعلل و مسامحہ کردن ـ طفرہ زدن.

ــ کرنا karna ـ ـ (مص) طفرہ زدن ـ عقب انداختن امری ـ امروز و فردا کردن ـ عمداً تاخیر کردن.

صبر آنا āna ـ (مص) تحمل کردن ـ در غم صبور بودن.

ــ پڑنا paṛna ـ (مص) بلعنت و نفرین گرفتار شدن.

صحبت (اس مث) ۱. رفاقت ـ ہمنشینی. ۲. جلسہ مجلس ـ بزم. ۳. ہمبستری ـ جماع.

ــ اٹھانا uṭhāna ـ (مص) ہم صحبت بودن ـ ہمراہ کسی بودن.

ــ رکھنا rakhna ـ (مص) ہمنشینی و مجالست و مؤانست کردن.

ــ یافتہ yāfta ـ (صف) بفتح ت ثانی ـ بہرہ بردہ از ہمنشینی با کسی.

صحت بخش مقام (ترکیب وصفی) آسایشگاہ مسلولین.

ــ صحت نامہ nāma ـ (اس مذ) بفتح م. ۱. غلطنامہ فہرست اغلاط کتاب. ۲. تصدیقنامہ بہداشتی گواہی صحت مزاج و سلامت جسم.

صحنک sahnak (اس مث) ۱. بشقاب ـ قاب کوچک. ۲. نذری کہ در آن یک نوع شیر برنج بنام فاطمہ زہرا پزند.

صدپا (اس مذ) ہزار پا ـ حشرہ خزندہ کہ دست و پای زیاد بدو طرف بدن دراز دارد.

صدر (اس مذ) ۱. صحن خانہ حیاط. ۲. فوق. ۳. رئیس (مثل صدر مجلس). ۴. مقام عالی.

ـ مفصلہ صدر (صف) فوق الذکر ـ نامبردہ بالا ـ مذکور مزبور.

صدری (اس مث) جلیقہ.

صدی (اس مث) قرن ـ صد سال.

صراف (اس مذ) ۱. بانک. ۲. راستہ صرافان و بانکہا. ۳. شغل صرافی.

صف ماتم (اس ـ مث) ۱. حصیر یا فرش کہ عزاداران و تسلیت گویان بر آن می نشینند. ۲. عزاداری کہ سیاہ پوش شدہ و برپای مبنر مجلس عزاداری بر فرش سیاہ می نشینند و عزاداری میکنند.

صفاچٹ کرنا safa chaṭ karna (امص) ۱. بکلی تراشیدن ـ از تہ تراشیدن مو. ۲. تمام غذای حاضر را خوردن بکلی صاف و پاک کردن چیزی یا جائی.

صفائی (اس ـ مث) ۱. خلوص ـ صلح و صفا. ۲. نظافت ـ وضوح ـ سادگی. ۳. چالاکی ـ زرنگی. ۴. تباہی ـ انہدام.

ـــ کرنا karna ـــ (امص) خالص و ناب کردن. تصفیہ کردن چیزی یا امری را.

صفایا کرنا karna ـــ (امص) نیست و نابود ساختن. از بین بردن.

صلاح دینا dēna ـــ (مص) رای دادن ـ نصیحت کردن.

ـــ کار (صف) ۱. ناصح. ۲. مشاور.

ـــ کرنا karna ـــ (امص) مشورت کردن. پند گرفتن.

صوبہ sooba (اس ـ مذ) بفتح ب. ایالت ـ استان.

ـــ دار (اس ـ مذ) والی ـ استاندار.

صورت آشنا (اس ـ مذ) آشنا. شناختہ شدہ.

صورت اترنا utārna ـــ } (مص) شکل و ادلند

ـــ بنانا banana ـــ } تصویر کشیدہ شدلند

تصویر کشیدن.

ـــ باندھنا bāndhna ـــ (مص) مجسم کردن واقعہ و اتفاق یا حادثہ ای را طوری شرح دادن کہ منظرہ آن جلو چشم آید.

ـــ بند (اس ـ مذ) مصور ـ نقاش.

ـــ کرنا karna ـــ (مص) ۱. طرح کردن. ۲. تدبیر کردن ـ وسیلہ پیدا کردن.

صیغہ seega (اس ـ مذ) بفتح غ. ۱. تمام معانی کہ در فارسی دارد. ۲. قالب (فلزریزی). ۳. ادارہ.

★

ض

ضابطہ zābta (اس۔مذ) بسکون ب و فتح ط۔ قاعدہ۔ مقررات۔ قانون۔

— برتنا baratna — (مص) رعایت کردن قانون۔ طبق قانون عمل و رفتار کردن۔

ضبط (اس۔مذ) ۱۔ تحمل۔ برداشت۔ ۲۔ نظم و ترتیب۔

— کرنا karna — (مص) ۱۔ فرو نشاندن خشم و غضب۔ ۲۔ تحمل شدہ کردن۔ ۳۔ مصادرہ املاک۔

ضبطی (اس۔مث) مصادرہ، گرفتن املاک بنفع قانون۔

ضد باندھنا zid bāndhana (مص) مخالفت کردن۔ دشمنی کردن۔ لجاجت نمودن۔

— پر par — (قید) علیہ۔ در مخالفت با

— کرنا karna — (مص) اصرار ورزیدن۔ سماجت کردن۔

ضدی (صف) کج۔ معر۔ لجوج۔

ضرب (اس۔مذ) ۱۔ صدمہ، ضربت۔ ۲۔ ضرر۔ زیان۔ نقصان۔ ۳۔ ضرب (در ریاضی)۔

— پڑنا paṛna — (مص) ضربہ وارد آمدن۔ صدمہ و آسیب ناگہانی وارد آمدن۔

ضرور zaroor (قید) ۱۔ لازم۔ مقتضی۔ ناگزیر۔ ۲۔ فرض۔ واجب۔ ۳۔ حتماً۔

ضرورت (اس۔مث) بتمام معانی کہ در فارسی دارد۔

— پڑنا paṛna — (مص) احتیاج داشتن۔ لازم شدن۔

ضرورمند (صف) محتاج۔

ضروری (صف) لازم۔ واجب۔

ط
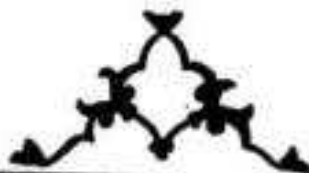
طاق بھرنا tāq bharna (ص) گذاشتن شمع و چراغ و گل وغیرہ در مسجد یا خانقاه بعنوان نذر.

طاق (صف) ۱۔ اسب اوج. ۲۔ یک نوع کلاه مردانہ.

طالبعلم (س مذ) دانش آموز۔ دانشجو۔ محصل.

طائر قبلہ نما (ترکیب اضافی) عقربک قبلہ نما.

طباق tabāq (س مذ) ۱۔ قاب۔ بشقاب بزرگ. ۲۔ طشت.

— **سا منھ** sa munh — (س مذ) صورت گرد مانند بشقاب.

طبزاد tabazād (صف) بفتح ب۔ زائیده طبع و طینت خویش۔ نتیجۂ فکر خود.

طبلہ tabla (س مذ) بفتح ل ۱۔ تنبک۔ ضرب. ۲۔ جعبه قفلی.

طبیعت (س مث) سرشت۔ حال۔ وضع مزاجی.

— **آنا** ānā — (ص) مشتاق گشتن۔ عاشق شدن. فریفته و شیدا شدن.

— **الجھنا** ulajhna — (ص) پریشان شدن. گیج و مبهوت شدن.

— **بگڑنا** bigarna — (ص) ۱۔ کسل شدن ۲۔ بهیجان آمدن۔ خشمگین شدن.

— **بھر جانا** bhar jāna — (ص) دلسرد شدن۔ بیزار شدن از چیزی.

— **بہلانا** behlāna — (ص) سرگرم ساختن. بسیر و تماشا و شغلی پرداختن.

— **بہلنا** behalna — (ص) مشغول و سرگرم شدن بچیزی.

— **شناس** (صف) طبیب حاذق۔ کسی کہ بوضع مزاجی کسی دیگری آگاہی داشته باشد.

— **لڑنا** larna — (ص) بخود مطلب پی بردن.

— **لگنا** lagna — (ص) خوش آمدن از محل.

طرح اڑانا tarah urāna (ص) رونوشت برداشتن تقلید کردن۔ نقشه کشیدن.

— دار (صف) زیبا۔ خوشگل۔ زندہ دل۔

— دینا deha — (مص) ل، اختلال کردن۔ اغماض کردن۔ تقسیم نمودن۔

طشتری tashtari (س۔ مث) بشقاب کوچک۔ نعلبکی

طلب (س۔ مث) ۱۔ خواہش۔ آرزو۔ ۲۔ احتیاج۔ ۳۔ جستجو۔ ۴۔ خواستہ۔

طلبانہ talbāna (س۔ مذ) بسکون ل و فتح ن۔ وجوہی کہ برای احضار شہود دریافت میشود۔

— بجھانا bujhāna — (مص) موقتاً رفع خواہش و احتیاج کردن۔

— نامہ nāma — (س۔ مذ) بفتح م، احضاریہ دادگستری۔

طلبی (س۔ مث) دعوت۔ احضار۔

طمنچہ tamancha (س) بفتح ح۔ تپانچہ۔ پیستول۔ ہفت تیر۔

طلسمات (س۔ مذ) ۱۔ جمع طلسم۔ ۲۔ منظرہ حیرت انگیز۔

طلسماتی
طلسمی } (صف) جادوئی۔ سحر انگیز۔

طمانچہ tamāṇcha (س۔ مذ) بانون غنہ و بفتح چ۔ سیلی۔

طنبور (س۔ مذ) گیتار شش سیمی۔

طنبورہ tanboora (س۔ مذ) بفتح ر۔ گیتار

طوائف tawāef (س۔ مث) فاحشہ۔ روسپی۔ جندہ۔ رقاصہ۔

طوطا tota (س۔ مذ) توتا را ببینید۔

طوطی toati (س۔ مث) توتی را ببینید۔

طوطی بولنا boalna — (مص) باوج قدرت رسیدن۔

طوفان اٹھانا uṭhāna — (مص) فتنہ برپا کردن۔ ۲۔ تہمت زدن۔

— اٹھنا uṭhna — (مص) ۱۔ طوفانی شدن ہوا۔ متلاطم شدن دریا۔ ۲۔ متہم شدن۔

— برپا کرنا karna — (مص) آشوب و شورش برپا نمودن۔

بندی (س۔ مث) تہمت۔ افترا۔

طول البلد (س۔ مذ) طول جغرافیائی۔

طول پکڑنا pakaṛna — (مص) بدراز کشیدن مدت۔ طول کشیدن۔

— دینا deha — (مص) موضوعی را کش دادن۔ بتاخیر انداختن۔ طولانی ساختن مدت برای انجام کاری۔

طول طویل (صف) بسیار دراز۔ خیلی طولانی۔

— کھینچنا khenchna — (مص) طول کشیدن۔ بدراز کشیدہ شدن۔ بتاخیر افتادن۔

ظ

ظرف (۱) قید در دستور زبان ۲۔ ہر چہ در آن چیزی جا دہند۔

ظرف زمان قید زمان

ظرف مکان قید مکان

عالی۔ (صف) پر حوصلہ خوش فکر، منور الفکر، بلند نظر۔

ظریف (صف) دانا۔ خوش طبع۔ شوخ۔

ظفر آیہ } (صف) بفتح ی۔ کسی کہ ہمیشہ
— پیکر } پیروز و فاتح است۔
— موج } موفق۔ غالب۔

ع

عادت (اس مث) خوی، خصلت۔ ۲۔ رسم، قاعدہ۔

— پڑنا parna (مص) خو گرفتن۔ عادت کردن۔

— ڈالنا ḍālna — (مص) عادت کردن۔

عارضی ārzi (صف) بیکون ر۔ موقت۔ برای مدت کوتاہی۔

عالی دماغ (صف) تیز ہوش۔ بادکاوت۔ عاقل۔

عام لوگ loag — (اس مذ) عوام۔ مردم تودہ۔

عبرت دلانا — dilāna

— ہونا — hoṅa } (مص) عبرت گرفتن۔

— پکڑنا — pakaṛna

عجائب خانہ — kāna } (اس مذ) بفتح ن۔

— گھر — ghar } موزہ۔

عدالت (اس مث) انصاف۔ عدل۔ داد گستری۔

— عالیہ (اس مث) دیوان عالی تیز۔

عذر کرنا — karna } (مص) معذرت خواستن۔

— لانا — lāna } عذر خواہی کردن۔

عرس urs } (اس مذ) جشن سالیانہ کہ بر سر مزار اولیا اللہ

عرس urus } برپا میشود۔

عرش پر جھولنا — par jhoolna } (مص) در رتبہ و

عرش سے جھولنا — se jhoolna } منزلت عالی

بودن و بان رسیدن۔

— پر دماغ ہونا — — — hona. } (مص) مغرور

— پر چڑھ جانا — chāṛh jana. } و متکبر بودن

از خود راضی بودن۔

— کے تارے توڑنا ke tāray toaṛna —

(مص) کار فوق العادہ و شگفت انگیز کردن۔

عرض البلد (اس مذ) عرض جغرافیائی۔

عرض بیگی baigi — (اس مذ) کسی کہ تقاضای مردم را بعرض پادشاہ میرساند۔ ماموری کہ نامہ و گزارش و یا درخواست کسی را با میر یا رئیس میرساند۔

— داشت (اس مث) عریضہ۔

— معروض (اس مث) مفاد عریضہ۔ درخواست۔ مطلب مندرجہ

عرضی (اس۔مث) ۱۔ عریضہ۔ تقاضانامہ۔ درخواست.

۲۔ عارضی.

عرق گیر (اس۔مذ) ۱۔ حولہ۔ حولۂ عرق پاک کن۔ ۲۔ زیرقا

واجیق.

عزت اتارنا utārna — } (مص) بی احترامی کردن

عزت بگاڑنا bigāṛna — } اہانت کردن۔ بدنام

کردن۔ آبروی کسی را بردن.

— دار (صف) معزز۔ محترم.

— کرنا karna — (مص) احترام گذاشتن بکسی.

— کا لاگو ہونا ka lagoo hona — }

— کے پیچھے پڑنا ke peechhe paṛna — }

(مص) در صدد بی احترام کردن کسی بودن. بطریق بدنام ساختن کسی بودن.

— مآب (صف) معزز۔ محترم۔ عالیجناب.

عزیزداری (اس۔مث) قرابت۔ خویشی.

عشائیہ ishāyiya (اس۔مذ) غذای شام۔ طعام شام.

عقل بڑی کہ بھینس aql baṛi ke

bhaens (ضرب المثل) در مورد سخن نسنجیده

کسی گفته میشود.

— چکرانا chakrāna — (مص) متحیر شدن۔ از تفکر

وا ماندن۔ از تعجب دست و پا گم کردن یا شدن.

— دنگ ہونا dang hona — (مص) غرقہ

تعجب شدن۔ مات و مبهوت شدن.

— دوڑانا dauṛāna — (مص) عقل را بکار انداختن.

فکر کردن در چیزی.

— داڑھ daṛh — (اس۔مث) دندان عقل.

— کے ناخن لو ke nākun lo — (مص)

باہشیاری عمل یا قضاوت کن۔ عاقلانه بسنج.

— ماری جانا māri jāna — (مص) از دست

دادن عقل.

— مند (صف) ہشیار۔ عاقل۔ زیرک.

عکس اتارنا utārna — (مص) تصویر کشیدن۔

تصویر کردن۔ صورت چیزی را کشیدن.

— پڑنا paṛna — (مص) منعکس شدن.

— لینا lena — (مص) کاغذ نازک بر نوشته یا

تصویر گذاشته از آن کپیه برداشتن.

علاقہ (اس۔مذ) بکسر ع و فتح ق۔ ۱۔ تعلق۔ بستگی.

۲۔ نسبت۔ خویشی. ۳۔ بند یا منگوله که به چیزی

آویزان یا بستہ شدہ باشد. ۴۔ قلمرو۔ استان.
۵۔ تیول۔ مالکیت.

— دار (اس۔مذ) ۱۔ خویش۔ منسوب. ۲۔ مالک زمین و ضیاع و عقار.

علت (اس۔مث) ۱۔ علت۔ سبب۔ جہت.
۲۔ عادت بد، عیب. ۳۔ مرض. ۴۔ عذر.

— لگا لینا laga lena — (مص) معتاد شدن۔ بعادت بد مبتلا شدن.

— لگانا lagāna — (مص) ۱۔ تہمت زدن. ۲۔ عادت کردن بچیزی.

علیک سلیک alaek salaek (اس۔مث) ملاقات سادہ۔ سلام و علیک۔ آشنائی.

عمل (اس۔مذ) ۱۔ کار۔ اقدام (در فارسی بمعنی جراحی هم بکار میرود). ۲۔ سحر۔ جادو۔ طلسم.

— پڑھنا parhna — (مص) ورد خواندن در سحر و جادو۔ جادو کردن.

— دار (اس۔مذ) ۱۔ تحصیلدار، مامور وصول مالیات. ۲۔ کارمند.

عملداری (اس۔مث) حکومت، ریاست۔ حکم فرمائی.

— دخل dakal — (اس۔مذ) بفتح خ۔ تصرف.

— در آمد کرنا karna — (مص) بدستور عمل کردن۔ انجام دادن.

عملہ amla (اس۔مذ) بسکون م و فتح ل۔ اعضاء یک دفتر یا مؤسسہ۔ کارمندان جزء.

عندیہ indiya (اس۔مذ) بفتح ی۔ مقصود، نقشہ، رای شخص.

— لینا lena — (مص) فہمیدن منشاء و مقصود.

عورت (اس۔مث) ۱۔ زن. ۲۔ زوجہ.

عورات (اس۔مث) جمع عورت بمعنی زنان، زوجات.

عوض لینا lena — (مص) انتقام گرفتن، تلافی کردن.

عوضانہ (اس۔مذ) بفتح ن. ۱۔ مبادلہ.
۲۔ جبران۔ تلافی.

عوض معاوضہ (اس۔مذ) تمام تر یا پا یا پای۔ داد و ستد و سیاد و ارجنس.

عوضی (اس۔مذ) قائم مقام۔ کفیل۔ جانشین.

عہد کرانا karana — اقرار گرفتن۔ قول گرفتن از کسی.

عیال دار (صف) عیالبار۔ دارای زن و فرزند، معیل، عائلہ دار.

عیب بیں (صف، ن غ) عیب جو۔ خردہ بیں.

— بینی (اس، مث) عیب جوئی۔ خردہ بینی.

— چیں (صف، ن غ) عیب جو.

— چینی (اس، مث) عیب جوئی۔ خطا گیری.

گیری (اس، مث) ایراد گیری.

— لگانا lagāna — (مص) بدنام کردن.

عید منانا eed manāna (مص) عید گرفتن.

جشن عید برپا کردن۔ سرور و شادی کردن.

— کے پیچھے ٹر ke pechhe ṭar — (ضرب المثل) اقدام پس از گذشتن موقع.

— ہونا hona — (مص) بر آوردہ شدن مراد و حاجت.

عیسائی eesai (صف)، مسی.

عیسوی eeswi (صف)، میلادی.

غ

غائب غلہ ہونا gāeb gulla hona (مص) بفتح ل یک مرتبہ مفقود شدن ـ ناگہان ناپدید شدن.

غاٹیا gāṭya } (صف) فربہ ـ چاق.
غاٹیر gaṭeer } آدم قد کوتاہ.

غبار رکھنا gubār rakhna (مص) کدورت داشتن ـ دلتنگ بودن ـ رنجیدن.

ـــ ہونا hoṅa ـــ (مص) ۱ـ گرد و غبار شدن. ۲ـ کدورت و رنجش بودن مین دو نفر.

ـــ نکالنا nikālna ـــ (مص) انتقام گرفتن.

غبارا gubāra (اس ـ مذ) بالون.

غپ gap (اس ـ مث) مطلب و صحبت غلط و بیہودہ. لاف و گزاف. این کلمہ در فارسی گپ gap است.

ـــ شپ shap ـــ (اس ـ مث) صحبت بیہودہ و مہمل.

غپّی gappi (صف) دروغگو ـ لاف زن.

غتربود gatar bood (صف) ۱ـ ضایع ـ خراب. ۲ـ قاطی پاتی.

غٹ gaṭ (اس ـ مذ) ۱ـ ہجوم ـ ازدحام. ۲ـ صدای قورت قورت گلو در موقع آشامیدن.

غٹاغٹ gaṭa gaṭ } (اس ـ مث)
غٹ غٹ gaṭ gaṭ } بمعنی دوم غٹ.

غٹرغوں gaṭar goon (اس ـ مث) ن غنہ ـ صدای کبوتر و فاختہ بقبقو.

غٹرغٹر gaṭar gaṭar (ظرف آوا) با علاقمندی چیزی را خوردن یا شنیدن یا دیدن.

غچ gach (اس ـ مث) ۱ـ غیژ ـ صدای زیری کہ از فرو کردن کارد و چاقو وغیرہ در گوشت و امثال آن برآید. ۲ـ چلپ چلپ ـ صدائی کہ از راہ رفتن در گل و لجن و امثال آن برآید.

غچّا gachcha (اس ـ مذ) فریب ـ گول ـ تقلب ـ نیرنگ.

— دینا dena (مص) فریب دادن۔ گول زدن۔ تقلب کردن۔

غچلی gachli (صف) کثیف۔ چرک۔ آدم کثیف و چرک۔

غدود gadood (اس۔مذ) غدہ۔ گرہ گوشت بدن۔ دشپیل۔ این کلمہ در فارسی ہم بہمین معنی است۔

غرارہ garara (اس۔مذ) بفتح رثانی۔ ۱۔ غرغرہ۔ ۲۔ یک نوع (مص) شلوار گشاد کہ زنان مسلمان ہند و پاکستان میپوشند۔

غرّانا gurrana (مص) غریدن در خشم و غضب فریاد کردن خروشیدن۔ صدای مہیب درآوردن۔

غربت (اس۔مث) فقر و تنگدستی۔

غرض آشنا (صف) خودخواہ۔

— باوَلا bawla — (صف) مغرض۔

— رکھنا rakhna — (مص) امید داشتن۔ منظور داشتن۔

غرض مند (صف) ۱۔ مغرض ۲۔ محتاج۔

غرقی garqi (اس۔مث) ۱۔ زمین سیل زدہ۔ سیلاب۔ ۲۔ مغروق۔

— میں آنا men ana — (مص) غرق شدن۔

غرفش gurfish (اس۔مث) ۱۔ تہدید۔ ۲۔ صدای خشمناک جانوران مانند شیر۔ سگ وغیرہ۔

غریب (صف) ۱۔ غریب۔ بیگانہ۔ ۲۔ فقیر۔ بی بضاعت ۳۔ عجیب۔

غریبی (اس۔مث) ۱۔ فقر۔ تنگدستی۔ ۲۔ فروتنی۔

— غریبی آنا ana — (مص) بفقر و فلاکت افتادن۔

غریبہ — (صف) بفتح ب — ۱۔ زن غریب و بیگانہ۔ ۲۔ زن فقیر۔ ۳۔ نادر۔ کمیاب۔

غڑاپ garap | (اس۔مث) صدائی کہ از افتادن چیزی
غڑپ garap | در آب برمیاید۔

— سے se — (قید) ناگمان۔ بیدرنگ۔ فوری۔

غسل خانہ gusal (اس۔مذ) ۱۔ حمام۔ گرمابہ۔ ۲۔ مبروہ شوی خانہ۔

غسل کرنا karna — (مص) تن شستن۔ استحمام۔

غصّہ gussa (اس۔مذ) بفتح ص۔ خشم۔ غضب۔ خیلہ عصبانیت۔

— آنا ana — (مص) خشمناک شدن۔ بخشم آمدن۔ عصبانی شدن۔

— اُتارنا utarna — (مص) دق دل درآوردن۔

— دلانا dilana — (مص) خشمگین ساختن۔ عصبانی کردن۔

— ناک پر ہونا nāk par hona (مص) بسبب غضبناک بودن ـ زود رنج بودن.

— پی جانا pi jāna } (مص) فرونشاندن خشم
— مارنا mārna } و غضب ـ صبر کردن خضاب.

غضب (اس ـ مذ) ۱. شدت. ۲. ظلم ـ جبر. ۳. خشم. ۴. آفت ـ بلا.

— آنا āna — (مص) گرفتار مصیبت شدن ـ آفت رسیدن.

— ٹوٹنا tuṭna — (مص) آفت رسیدن ـ بلا نازل شدن.

— توڑنا toṛna — (مص) فتنه و فساد برپا ساختن.

— کا ka (صف) فوق العاده شدید ـ بحد زیاد.

— کرنا karna — (مص) بد کردن ـ عمل بیجا و ناصواب انجام دادن.

— میں جان پڑنا meṉ jān paṛna — بمصیبت و بلا مبتلا شدن.

غل gul (اس ـ مذ) غلغله ـ غوغا ـ آشوب.

— غپاڑا gapāṛa — (اس ـ مذ) غوغا ـ عربده شلوغی سر و صدای زیاد.

— کرنا karna } (مص) سر و صدا راه
— مچانا machāna } انداختن ـ داد و فریاد کردن ـ غوغا زدن ـ آشوب برپا کردن.

غلاظت (اس ـ مث) نجاست ـ کثافت.

غلام (اس ـ مذ) ۱. بمعانی که در فارسی دارد. ۲. سرباز (در بازی با ورق).

غلامی (اس ـ مث) انقیاد ـ بندگی.

غلبۂ رائے (اس ـ مذ) اکثریت آراء.

غلط انداز } (صف) ۱. کسی که در نشانه گیری خطا میکند.
غلط بین } ۲. نگاه یا تیری که به هدف نخورد.

— فہمی (اس ـ مث) سوء تفاهم.

— کار (صف) بدکار.

— گو (صف) کسی که دروغ یا مغلطه میکند.

غلطی (اس ـ مث) اشتباه ـ لغزش ـ سهو.

غلطہ galta (اس ـ مذ بفتح ط) ۱. غلاف شمشیر. ۲. ناودان شیب داری که بر سقف وغیره سازند تا آب جمع نشود و جریان یابد.

غلّہ gulla (اس ـ مذ بفتح ل) گلوله ـ گلوله گلی که در تیر کمان گذاشته بر نشانه زنند.

— مارنا mārna — (مص) با تیر کمان بهدف زدن ـ مجازاً قلق دادن.

غلنٹا gulamṭa (اس ـ مذ) ۱. مصغر غلام ـ غلام کوچک ـ غلامک.

غلیظ (صف) ۱. نجس۔ کثیف۔ ناپاک۔ ۲. سفت۔ سخت.

غلیل gulail (اس مث) تیرکمان ۔ دو شاخہ چوبی یا آہنی کہ بر دو سر آن رشتہ کشدار یا لاستیکی بندند و کفہ کوچک بر انتہای دو رشتہ قرار دہند و ریگ بر آن گذاشتہ با دو انگشت یک دست آن را نگاہ دارند در حالی کہ دستہ دو شاخہ را در کف دست گیرند و با دست دیگر نشانہ گیری کنند)

غم غلط کرنا karna __ (مص) فراموش کردن غم و غصہ ۔ تسلی و تسکین یافتن.

غمازی (اس مث) اشارہ چشم بچیزی یا کسی ۔ دلالت غیر مستقیم ۔ بدگوئی ۔ چغلی.

غنڈا gunda | (صف) ۱. شریر ۔ مفسد ۔ شارلاتان.
گنڈا gunda | ۲. ولگرد.

غنغنانا gungunana (مص) تو دماغی حرف زدن.

غنغنا gunguna (مذ) | (صف) کسی کہ
غنغنی gunguni (مث) | تو دماغی حرف میزند.

غوطہ دینا dena (مص) فرو بردن چیزی را در آب. زیر آب کردن.

__ **کھانا** khana __ (مص) زیر آب رفتن ۔ مجازاً فریب خوردن.

__ **مارنا** marna __ (مص) فرو رفتن در آب.

__ **میں پڑا رہنا** men para rehna __ (مص) مبہوت و بیحرکت ماندن.

غوغاں gugan (اس مذ) ۱. صدائی کہ از گلوی کودک شیرخوار بہنگام مکیدن پستان درمیاید. ۲. صدائی کہ کودک شیرخوار بجای حرف از دہن درمیاورد.

غول goal (اس مذ) ۱. غول. ۲. جمعیت ۔ دستہ ۔ گروہ.

غیر ملکی (صف) خارجی ۔ بیگانہ.

غیر واجب (صف) نامناسب ۔ بیجا.

غیریت (اس مث) بیگانگی ۔ مغایرت ۔ فرق.

غیرت اڑا دینا gaerat ura dena (مص) بیحیا شدن

__ **رکھنا** rakhna __ (مص) باحیا بودن.

__ **کا مارا** ka mara __ (صف) باغیرت ۔ غیور.

بے __ bay __ (صف) بی شرم ۔ بیحیا.

__ **غیرتی** (اس مث) بیشرمی ۔ بیحیائی.

غیں ہونا gaen hona (اس مذ) تو ل خند ۔ مست و خراب شدن ۔ سیاہ مست شدن و بودن.

ف

فاتحہ دینا dena _ (مص) بفتح ح - تقدیم نذر با دعا به ارواح اولیا اللہ.

فاختہ اڑانا urana _ (مص) بفتح ت - عیاشی کردن. خوش گذراندن - کارهای پست انجام دادن.

فارسٹر farestar (اس - مذ) عضو پائین رتبہ اداره جنگلبانی (این کلمہ farester است).

فارغ خطی (اس مث) ١. تحصیلنامہ. ٢. رسید پرداخت حقابہ. ٣. طلاقنامہ.

فارم farm (اس مذ) ١. نقشہ - طرح - نمونہ. ٢. فورم. ورقہ چاپی کہ از طرف ادارات یا مؤسسات برای پرکردن آن بر متقاضیان جہت استخدام وغیره داده میشود. (این کلمہ انگلیسی form است).

فاسٹ fast (صف) تند - باشتاب - شتابان (این کلمہ انگلیسی fast است).

فاضلات (اس مث) ١. آبی کہ از سیل و طغیان آب از نہر خارج میشود. ٢. تفاضل رقم.

فاقے سے ہونا faqe se hona (مص) بوقت غذا نخوردن - تمام روز گرسنہ ماندن.

فاقہ کرنا karna _ (مص) گرسنہ ماندن - از خوردن غذا خودداری کردن.

_ **کش** (صف) متحمل گرسنگی.

_ **مست** (صف) کسی کہ در عین فقر خوش است خوشحال بر بشد.

فاقوں مرنا faqon marna (مص) بی غذا، از گرسنگی مردن.

_ **کا مارا** ka mara _ (اس مذ) ١. از گرسنگی لاغر و ضعیف شدن. ٢. محتاج - مفلس - فقیر.

فالتو faltoo (صف) یدکی - اضافی - زیاده از حد لازم.

فالسائی falsai } (اس مذ) رنگ قرمز مایل
فالسئی falsei } بسیاه.

فائدہ مند (صف) مفید - سودمند.

فائل fail (اس مذ) پرونده - دوسیہ (این کلمہ انگلیسی file است).

فائن fāin (اس۔ مذ) تاوان۔ جریمہ (این کلمہ انگلیسی fine است).

فتحیاب (صف) فاتح۔ موفق۔ مظفر۔ غالب.

فتحیابی (اس۔ مؤ) برد دربازی۔ موفقیت۔ ظفر، غلبہ.

فتوحی futoohi (اس۔ مث) نیمتنہ بدون آستین. نزاکت۔ جلیقہ.

فتیلہ سوز — soze (اس۔ مذ) شمعدان.

فتین fitteen (صف) چالاک۔ عیار.

فٹ fuṭ (اس۔ مث) ۱۔ پا۔ پایہ صندلی واشال آن.
۲۔ مقیاس طول معادل دوازدہ اینچ کہ قریب یک سوم ذرع است (این کلمہ انگلیسی foot است).

فراٹا farrāṭa (اس۔ مذ) ۱۔ صدای پرش یا ورزش باد درہوا. ۲۔ ہجوم۔ سرعت در گفتگو و دویدن و خواندن واشال آن.

فراٹے بھرنا farrāṭay bharna (مص) بسرعت دویدن۔ باشتاب خواندن.

فراخ چشم (صف) سیر چشم۔ عالی ہمت.

— **حوصلہ** (صف) بفتح ل۔ بلند نظر۔ بردبار۔ دریادل.

فراش (اس۔ مذ) پیشخدمتی کہ کارش نظارت در پہن کردن و برچیدن فرش و برپا کردن و برچیدن خیمہ و چادر است.

فراشن farrāshan (اس۔ مث) زن فراش.

فراشی پنکھا paṅkha — (اس۔ مث) بادزن سقفی.

— **سلام** (اس۔ مذ) سلامی کہ با تعظیم زیاد توام باشد.

فرش فروش (اس۔ مذ) فرش و رختخواب.

فرانسیسی frānsisi (صف) فرانسوی۔ اہل فرانسہ. زبان فرانسہ.

فرائض منصبی (اس۔ مذ) وظایف رسمی.

فرعون بے سامان (صف) ان دوم عنہ۔ کسی کہ علیرغم فقیر بودن مغرور و متکبر است.

فرغل fargul (اس۔ مث) لباس بلند۔ جبہ لبادہ.

فرفر farfar (قید) ۱۔ سریع۔ فوراً۔ فوری. ۲۔ سلیس۔ روان.

— **پڑھنا** paṛhna — (مص) سلیس و روان خواندن.

فرمانا farmāna (مص) ۱۔ فرمودن۔ دستور دادن۔ اعلام کردن۔ حکم کردن۔ تایید کردن۔ عطا کردن.
۲۔ (اس۔ مذ) فرمایش۔ حکم.

فرمان دہی (اس۔ مث) حکومت.

فرمائشی سنانا farmāeshi sunana (مص) فحش دادن ـ ناسزا گفتن ـ بدحرفی کردن .

فرنیچر farnicher (اس ـ مذ) مبلمان ـ وسایل منزل (این کلمهٔ انگلیسی furniture است) .

فروکرنا ـــ karna (مص) فرونشاندن (آتش ، غضب ـ خشم) .

فروکش (اس ـ مذ) ۱ ـ اقامت . ۲ ـ اقامت کننده ـ مقیم .

فروخت (اس ـ مث) فروش .

ـــ کرنا karna ـــ (مص) فروختن ـ فروش کردن .

فروعی (صف) غیرمستقیم ـ اضافی . (اس ـ مث) ۱ ـ مالیات غیرمستقیم . ۲ ـ درآمد اضافی ـ سود فرعی .

فروگذاشت (اس ـ مث) غفلت ـ بی اعتنائی عدم توجه ـ سهو .

ـــ کرنا karna ـــ (مص) ۱ ـ حذف کردن . ۲ ـ غفلت کردن ـ سهو کردن ـ ازقلم انداختن .

فری firi (صف) ۱ ـ آزاد ـ مستقل . ۲ ـ مجانی ـ مفت (این کلمهٔ انگلیسی free است) .

فریاد (اس ـ مث) شکایت ـ اعتراض .

ـــ کرنا karna ـــ (مص) شکایت کردن ـ اقامهٔ دعوی برعلیه کسی کردن .

فریادی (اس ـ مذ) شاکی ـ متظلم ـ دادخواه .

فریبی (صف) متقلب ـ نادرست ـ خائن ـ شیاد .

فریم frame (اس ـ مذ) ۱ ـ قالب . ۲ ـ چهارچوب ـ قاب عکس .

فسادی (صف) شریر ـ شورش طلب ـ فتنه گر ـ آشوب طلب .

فشار (اس ـ مذ) ۱ ـ فشار . ۲ ـ صحبت بیهوده و پوچ ـ فحش .

ـــ کرنا karna ـــ (مص) بدوبیراه گفتن ـ فحش دادن و ناراحت کردن کسی را .

فصل (اس ـ مث) ۱ ـ جدائی . ۲ ـ محصول ـ فصل درو خرمن .

ـــ خریف (اس ـ مث) درو پائیزی خرمن پائیزی برنج وغیره .

ـــ ربیع (اس ـ مث) درو بهاره ـ خرمن بهاره گندم و نخود وغیره .

فصلی بٹیرا baṭera ـــ (اس ـ مذ) ۱ ـ بلدرچین . ۲ ـ ابن الوقت . ۳ ـ خودخواه ـ خودپرست .

ـــ بخار (اس ـ مذ) تب نوبه ـ تب مالاریا .

ـــ سال (اس ـ مذ) سال شمسی .

فضول (صف) بیفایده ـ زاید ـ مسرف ـ زیادی .

ـــ خرچ karch ـــ (صف) مسرف .

— خرچی karchi — (اس، مث) اسراف.

گو (صف) واخ. پرحرف. خودستا. مبالغه گو.

فطرت کرنا karna — تو طئه کردن. سازش کردن.

فطرتی (صف) ۱. طبیعی. ۲. زیرک. محیل. فتنه برپاکن.

فق پڑ جانا faqq paṛ jāna } (مص) پریده رنگ شدن
— ہو جانا faqq ho jana }

از تعجب و ترس و مرض.

فقرہ fiqra (اس، مذ) ۱. عبارت. جمله. قسمتی از یک جمله. ۲. کلام فریب و حیله.

— باز (صف) عیار. فریبکار.

— جوڑنا joṛna — } (مص) دروغ بهم
— تراشنا tarashna — } یافتن.

— چل جانا chal jana — (مص) موثر واقع شدن دروغ.

— کرنا karna — (مص) با گفتن دروغ کسی را فریب دادن.

فقرے میں آنا fiqray meṉ āna (مص) فریب خوردن.

— رکھنا rakhna — (مص) با حقه بازی و حیله و دروغ کسی را امیدوار کردن.

فقیر ہو جانا ho jāna — (مص) ۱. محتاج شدن. ۲. تارک دنیا شدن. جوگی و درویش شدن.

فکرمند (صف) متفکر. نگران. محزون. غمگین.

فکرمندی (اس، مث) نگرانی. اندوه. دلهره.

فلاں (اس، مث) ۱. فلان. ۲. عورت.

فلٹر filṭer (اس، مذ) صافی. صاف و تصفیه کننده (این کلمه انگلیسی filter است).

فلسفی (صف) فیلسوف.

فلسفیانہ (صف) حکیمانه. فیلسوفانه.

فلک سیر saer — (صف) ۱. تندرو (اسب). ۲. (اس، مث) بوته شاهدانه بنگ.

فلیتہ falita (اس، مذ) بفتح ت. فتیله.

— جلانا jalāna — } (مص) روشن کردن
— دینا dēna — } (چراغ).

فنانشل fanāṉshal (صف) مالی. متعلق و مربوط به مالیات و مال (این کلمه انگلیسی financial است).

فند fand (اس، مذ) مکر. فریب. خدعه.

فنڈ fand (اس۔مذ) وجہ۔ سرمایہ (این کلمہ انگلیسی fund است)۔

فنکار (صف) اہل فن۔ ماہر۔ متخصص۔

فوتی fauti (صف) کشتہ۔ متوفی۔

۔۔ نامہ (اس۔مذ) ۱۔ لیست کشتہ شدگان۔ ۲۔ گواہیٔ مرگ۔

فوج بحری (اس۔مث) دستہ ناوگان جنگی۔ نیروی دریائی۔

فوج بری (اس۔مث) ارتش۔ نیروی زمینی۔

فوجدار (اس۔مذ) ۱۔ افسر ارتش۔ ۲۔ فیلبان۔ کسی کہ روی گردن فیل کہ پادشاہ سوار است نشستہ آن را میراند۔

فوجی (صف) سرباز۔ لشکری۔

فوطہ fota (اس۔مذ) بفتح ط۔ ۱۔ کیسہ۔ ۲۔ مالیات۔ ۳۔ خایہ۔ بیضہ۔ کیسۂ خصیتین۔

۔۔ خانہ (اس۔مذ) گنج۔ خزانہ۔

۔۔ دار (اس۔مذ) خزانہ دار۔ صراف۔

۔۔ داری (اس۔مث) ادارہ وصول مالیات۔

فوقیت (اس۔مث) رجحان۔ برتری۔ تقدم۔ شرف۔

فون foon (اس۔مث) ہمیں۔ ہیں۔ مار۔

فہمائش fahmāesh (اس۔مث) نصیحت۔ راہنمائی۔ ہدایت۔ صلاحدید۔

۔۔ کرنا karna (مص) ہدایت کردن۔ نصیحت کردن۔

فیتہ feeta | فیتا feeta (اس۔مذ) بفتح ت۔ روبان۔ نوار۔

فیز faez (اس۔مث) کلاہ نمدی کہ قرمز رنگ است و اغلب مسلمانان شبہ قارہ ہند بر سر گذارند۔ (۱) فارسی آن فینہ است۔

فیصل (اس۔مذ) فیصلہ۔ حکم۔ تصمیم۔

۔۔ کرنا karna (مص) تصفیہ کردن۔ قطع و فصل کردن۔ حساب پاک کردن۔

۔۔ نامہ nama (اس۔مذ) بفتح م۔ حکم۔ فرمانِ فتوی۔

فیصلہ (اس۔مذ) بفتح ل۔ حکم۔ تصمیم۔ حکمیت۔ تصفیہ۔

۔۔ عدالت (اس۔مذ) حکم قضائی۔

۔۔ کرنا karna (مص) تصمیم گرفتن۔ تصفیہ کردن۔

فیل fail (صف) ناموفق ـ رفوزه (در امتحان و آزمایش). (این کلمه انگلیسی fail است).

فیل fael (اس مذ) مکر ـ فریب.

ـــ **کرنا** karna ـــ (مص) (۱) حیله بکار بردن ـ خدعه کردن. (۲) ـ سماجت کردن.

ـــ **لانا** lāna ـــ (مص) نزاع کردن ـ فساد برپا کردن.

☆

ق

قابض (صف) ۱. یبوست آور . ۲. تصرف و تسخیر کننده .

قاب قلم (اس مث) قلمدان .

قابو qābu (اس مذ) ۱. قدرت . اختیار . ۲. تملک . تصرف . قبضه . ۳. فرصت .

— پانا pāna — (مص) فائق شدن . غالب شدن . بتصرف درآوردن . فرصت یافتن .

— میں رکھنا meṉ rakhna — (مص) تحت کنترل داشتن .

— میں لانا meṉ lāna — (مص) غالب شدن . تحت کنترل درآوردن .

قادر انداز } (صف) تیرانداز ماهر . کسی که تیرش
قادر دست } خطا نمی شود .

قاق (اس مذ) گوشت خشک شده . (صف) لاغر . ناتوان .

قاقا (اس مث) قا قار کلاغ .

قال (اس مث) ن غنه . صدای اردک .

قانون چھانٹنا chhāntna — (مص) بحث کردن . استدلال کردن .

قانون دیوانی (اس مذ) قانون کشوری .

— فوجداری (اس مذ) قانون جنائی .

قانونیا (صف) بحث کننده . مرافعه جو .

قائم مزاج (صف) ثابت عزم . ثابت قدم .

قبض (اس مذ) ۱. یبوست . ۲. اصطلاحی در علم عروض .

— کرنا karna — (مص) یبس شدن .

— الوصول (اس مذ) لیست حقوق کارمندان و ملحق وغیره که کارمند پس از وصول حقوق مقابل اسم خود را امضاء میکند .

قبضه (اس مذ) بفتح ض . ۱. تصرف . تسلط . ۲. دستهٔ شمشیر .

— کرنا karna — (مص) تصرف کردن . تسخیر کردن .

قبول صورت (صف) زیبا۔ وجیہ۔ خوشگل.
قبولنا (مص) قبول کردن۔ پذیرفتن۔ تصویب کردن.
اعتراف کردن.
قبولی (اس۔مث) یک نوع پلو کہ از برنج و لپہ ماش پختہ میشود۔ دم پخت ماش.
قبلوانا qaboolwāna (مص) قبولاندن۔ وادار بقبول کردن نمودن.
قبیلہ (اس۔مذ) قبیلہ۔ خانوادہ۔ زن و فرزند و نوہ و نبیرہ.
— پروری (اس۔مث) صلہ رحم۔ حمایت اقربا.
— داری (اس۔مث) دارای خانوادہ بزرگ و پُر جمعیت بودن.
قتلا qatla (اس۔مذ) قاش۔ قطعہ استوانہ مانندی از چیز خوردنی (این کلمہ در ہندی کتلا katla است).
قدامت (اس۔مث) قدمت۔ کہنگی.
— پسند (صف) محافظہ کار۔ کہنہ پرست.
— پسندی (اس۔مث) کہنہ پرستی۔ محافظہ کاری.
قدآور (صف) بلند قد۔ بلند بالا۔ خوش قامت.
قدرت کا کھلونا ka khiloana — (ترکیب اضافی) زیبائی طبیعی.
قدرتی (صف) طبیعی۔ الہی۔ اصلی.
قدم اٹھاکر uṭha kar — (قید) باشتاب (در رفتن).
— اٹھائے چلنا uṭhāāy chalna — (مص) بسرعت و باشتاب رفتن.
— اٹھ جانا uṭh jāna — (مص) فرار کردن.
— باز (صف) تیز رفتار (اسپ وغیرہ) خوش رو.
— بوس (اس۔مذ) پای بوس.
— بھاری bhāri — (صف) بد قدم.
— بھر bhar — (اس۔مذ) یک قدم.
— چہ (اس۔مذ) جای پا در مستراح.
— چھونا chhuna — (مص) دست گذاشتن بپای کسی بعنوان احترام.
— لینا lēna — (مص) قدوم و تفوق کسی را تایید کردن. احترام گذاشتن بکسی.
قرابت دار (اس۔مذ) خویش۔ خویشاوند۔ منسوب.
قرابتی (صف) خویش۔ منسوب بمربوط بہ.
قرار آنا āna — (مص) آسایش داشتن. باطمینان بودن.

— پانا pāna — (مص) مقرر شدن۔ معین شدن۔ اطمینان حاصل شدن۔

— دینا dena — (مص) معین کردن۔

قراقر qaraqur (س۔مذ) صدای غرغر شکم۔

قرآن اٹھانا uṭhāna — (مص) قسم بقرآن خوردن در حالی کہ قرآن را در دست گیرند۔

قراول qarāwal (س۔مذ) تفنگدار۔ جوخہ پیشرو ارتش۔ پیش آہنگ لشکر۔

قرض اٹھانا uṭhana | (مص) قرض کردن، بوام گرفتن، بعاریت گرفتن۔
قرض لینا leṅa |

— چکانا chukāna — (مص) ادا کردن قرض۔

— کھانا khāna — (مص) نسیہ خوری کردن۔

قرعہ انداز (س۔مذ) رمال۔

قرق کرنا qurq karna (مص) ضبط کردن اموال در مقابل قرض۔ توقیف کردن اشیاء۔

قرقی qurqi (س۔مث) ۱۔ توقیف اموال منقول یا غیر منقول کسی از طرف دولت یا تحویل داده شدن آن توسط دولت بکسی اگر در مقابل قرض۔ ۲۔ ضبط و توقیف اموال۔

قرولی (س۔مث) چاقوی شکاری۔

قریب مرگ (صف) بکون ب۔ محتضر۔ در حالت نزع۔ مشرف بموت۔

قزاق (س۔مذ) دزد۔ راہزن۔

— اجل (س۔مذ) عزرائیل۔ ملک الموت، مرگ۔

قسائی qasāi | (س۔مذ)
قصائی qasāi | قصاب۔ گوشت فروش۔

قسائنی qasāeni (س۔مث) زن گوشت فروش۔

قسم لینا qasam leṅa (مص) بفتح س قول گرفتن وادار بقسم خوردن کردن۔

— ہونا hoṅa — (مص) ۱۔ عہد شدن۔ معین شدن۔ ۲۔ بکلی مطلق شدن۔ بکلی ترک شدن۔

— توڑنا toṛna — (مص) برخلاف عہد و پیمان عمل کردن۔ بدعہدی کردن۔

قسمت الٹ جانا ulaṭ jāna — | (مص) بہ بدبختی و
— پلٹ جانا palaṭ jana — | نکبت دچار شدن۔
— پھر جانا phir jana — | بخت برگشتن۔

— پھرنا phirna — | (مص)
— جاگنا jāgna — | خوشبخت بودن۔
— چمکنا chamakna — | مرفہ بودن۔

کادھنی ka dhani (صف) خوشبخت۔ خوش ساانس۔ مقبل۔

— سے se } (اس۔مذ) مقدر، ازروی
— کالکھا ka likha } نصیب و قسمت۔

— کا ہٹیا ka hitya — (صف) شخص بی اقبال و بخت برگشتہ۔

— لڑنا laṛna — (مص) شانس داشتن۔

— والا wāla — (صف) خوشبخت۔ مقبل۔

قشقہ qāshqa (اس۔مذ) بسکون ش و فتح ق نشان۔ علامتی کہ ہندو بر پیشانی خود میگذارد۔

قصابا qasāba } (اس۔مذ) دستمالی کہ زنان
قصابہ qasāba } بفتح ب — بسر بندند۔ سربند۔

قصور (اس۔مذ) ۱۔ نقص۔ عیب۔ تقصیر۔ خطا۔ ۲۔ جمع قصر بمعنی کاخہا۔

— وار (صف) مقصر۔

— کرنا karna — (مص) تقصیر کردن۔ خطا کردن۔

قضیہ (اس۔مذ) بفتح ض ۱۔ قصہ۔ ۲۔ نزاع۔ اختلاف۔ جدال۔

— پاک کرنا karna — (مص) ۱۔ فرونشاندن نزاع۔ ۲۔ کشتن۔

— کہانی kahāni — (اس۔مث) افسانہ و اساطیر۔

— ہونا hona — (مص) نزاع و فساد برپا شدن۔

قضا ٹلنا ṭalna — (مص) از مرگ نجات یافتن۔

— کا پیغام ka — (اس۔مذ) آثار مرگ۔

قضای حاجت (اس۔مث) تخلیہ در توالت۔

— کا فرشتہ ka farishta — (اس۔مذ) بفتح ت۔ ملک الموت۔ عزرائیل۔

— کا مارا ka māra } (صف) اجل رسیدہ۔ مشرف
— کی ماری ki māri } بموت۔ رم مرگ۔

قضائے مبرم qazāy — (اس۔مث) سرنوشت چارہ ناپذیر۔ مرگی کہ وقت آن معین شدہ باشد۔

قضیہ کرنا karna — (مص) بحث کردن۔ پرسش کردن و صحبت و گفتگو۔

— مول لینا moal lena — (مص) بدون جہت در نزاع و اختلاف و مخالفت کردن۔

قلانچ qulānch (اس۔مث) جست۔ پرش۔ جنگ۔

قلب ساز (اس۔مذ) سازندہ سکہ قلب۔

قلبی (صف) ۱۔ دل۔ قلبی۔ ۲۔ جعلی۔ تقلبی۔ وارونہ۔

قلبہ qulba (اس۔مذ) بفتح ب۔ شخم۔

— رانی (اس، مث) تخم زنی.

قلعہ بند (صف) محبوس و تحت نظر در قلعہ۔ پناہندہ در قلعہ.

قلعی کرنا karna — (مص) سفید کردن ظروف مسی با قلع.

— کھلنا khulna — (اس) کشف شدن راز، رسوا شدن۔ فاش شدن سر.

— کھولنا kholna — (اس) راز کسی را فاش کردن.

قلق رہنا qalaq rehna (مص) عذاب وجدانی داشتن۔ روحاً معذب بودن۔ بیتاب بودن.

— گزرنا guzarna — (اس) معذب و نگران بودن۔ متاسف بودن.

— ہونا hona (مص) متاسف بودن۔ احساس اندوہ کردن.

قلم انداز کرنا karna — (مص) از قلم انداختن در نوشتن۔ لفظ یا عبارتی را ننوشتن.

قلم بند (صف) با دست نوشتہ شدہ.

— سنانا sunāna — (مص) فحش بحد زیاد دادن۔ متصلاً ناسزا گفتن.

— کرنا karna — (مص) نوشتن، یادداشت کردن.

— تاک (اس مث) قلمہ درخت انگور.

— زد کرنا zad karna — (مص) خلاف کردن، منسوخ و موقوف کردن.

— زن کرنا zan karna — (مص) خط زدن نوشتہ۔ محو کردن خط.

— سرب (اس مذ) مداد.

— کار (اس مذ) ۱۔ نقاش. ۲۔ حکاک. ۳۔ منقش.

— کاری (اس مث) ۱۔ نقاشی. ۲۔ حکاکی.

— لگانا lagāna — (مص) پیوند زدن (گل، درخت) قلمہ زدن (کاشتن)

قلمی کرنا karna — (مص) نوشتن.

— نسخہ (اس مذ) نسخہ خطی (کتاب وغیرہ)

قل اعوذیہ (اس مذ) بفتح ی. گدا۔ سائل.

قلابازی qalābāzi (اس مث) معلق۔ پشتک

— کھانا khāna — (مص) معلق زدن.

قلماقنی qalmāqni (اس مث) پیشخدمت زن مسلح در خدمت خانم۔ زنان مسلح مستحفظ حرم شاہی.

قفل بند (صف) مقفل، قفل شدہ، بستہ.

قلاش qallāsh (صف) ۱. مزور۔ حیلہ گر۔ بی غیرت. ۲. مفلس۔ بی پول.

قلی quli (س۔مذ) باربر۔ حمال۔ کارگر.

قمچی qāmchi (س۔مث) ۱. شاخۂ کوچک درخت. ترکہ۔ ترکہ خیزران. ۲. شلاق.

قمقام qamqām (س۔مث) ۱. شمشیر. ۲. رود خانہ.

قمقمہ qumquma (س۔مذ۔ بفتح م ثانی) ۱. یک نوع قندیل کوچک. ۲. یک نوع قندیل شیشہ رنگی جلادار کہ بسقف آویزند.

قمیص qamis (س۔مث) پیراہن بی یقہ.

قنات (س۔مث) ۱. قنات۔ لولہ آب. ۲. پارہ وانند حجاب پارچہ ای کہ چہار طرف خیمہ آویختہ میشود۔ تجیر.

— **کھینچنا** khaenchna (مص) دیوار پردہ ای کشیدن۔ پارہ وان گذاشتن.

قندیلا (س۔مذ) فانوس بزرگ.

قواعد (س۔مذ) ۱. قواعد۔ اصول. ۲. دستور زبان. ۳. ورزش ارتش۔ ورزش سربازان.

قوال qawwāl (س۔مذ) سرود خوان مجالس صوفیان.

قوالی (س۔مث) آواز و سرود دستجمعی مذہبی و صوفیانہ.

قوام (س۔مذ) مواد یا اجزا۔ اساس۔ جوہر۔ مایہ.

قوت (س۔مث) ۱. نیرو۔ زور۔ توان. ۲. حس.

— **ذائقہ** (س۔مث۔ بفتح ق) حس ذائقہ۔ حس (چشائی).

— **باصرہ** (س۔مث) حس باصرہ۔ حس (بینائی).

قور qore (س۔مث) ۱. حاشیہ ای کہ بلباس و یا پارچہ دوزند۔ سجاف. ۲. اسلحہ۔ سلاح.

— **بیگی** (س۔مذ) رئیس انبار اسلحہ.

— **چی** (صف) سپاہی مسلح.

— **خانہ** (س۔مذ) انبار اسلحہ.

قورق quraq (س۔مذ) قرق.

قول فیصل (س۔مذ) تصمیم نہائی۔ محاکہ.

قول کا پورا ka poora —
— **کا پکا** ka pakka —
(صف) پای بند قول۔ مقید بعہد و قول و قرار.

— **ہارنا** hārna — (مص) قول دادن۔ بر سر قول و قرار خود ایستادن.

قوم (اس۔مذ) ملت۔ قبیلہ۔ فرقہ۔ اصلیت۔

قومی (صف) قبیلہ ای۔ ملی۔

_ مجلس (اس۔مث) مجلس شورای ملی۔

قومیت (اس۔مث) ملیت۔ نسل۔ اصلیت۔

قہر ٹوٹنا ṭuṭna _ (مص) نازل شدن غضب الہی۔

بغضب الہی مبتلا شدن۔

_ ٹوٹی ṭuṭi _ (صف) زن مفلوک و بدبخت۔

_ توڑنا toṛna _ (مص) خشمگین شدن۔ فتنہ

برپا کردن۔

قیام (اس۔مذ) ۱۔ سکونت۔ ۲۔ پایداری۔ استقامت۔

_ پذیر (صف) ثابت۔ دیرپا۔ مقیم۔

_ کرنا karna _ (مص) سکونت کردن۔

قید (اس۔مث) حبس۔ توقیف۔ مانع۔ زندان۔

_ بھرنا bharna _ (مص) در زندان بودن۔

_ کاٹنا kaṭna _ محبوس بودن۔

_ خانہ (اس۔مذ) بفتح ن محبس۔ زندان۔

_ لگانا lagāna _ (مص) مشروط کردن۔ محدود کردن۔

_ ہونا hoha _ (مص) محبوس بودن۔ پابند

بودن بچیزی۔

قیدی (اس۔مذ) زندانی۔ اسیر۔ محبوس۔

قینچا qaencha (اس۔مذ) قیچی بزرگ باغبانی۔

قینچی qaenchi (اس۔مث) قیچی۔

_ سی زبان چلانا si zabān chalāna _

(مص) بسیار تند و ناشمرده حرف زدن۔

ک

کا ka (حرف اضافہ) از ـ مال ـ مربوط به ـ در ترکیب اضافی اردو بجای کسرہ اضافہ پیش از کہ مضاف مفرد مذکر بکار میرود مثل اس کا نام uskanām بمعنی نام او.

کابک kābuk (اس مث) کبوترخان ـ خانہ کبوتر ساختہ شدہ از چوب خیزران.

کابلہ kābla (اس مذ) بفتح ل ـ پیچ (پیچ و مہرہ) نوعی پیچ بزرگ.

کاتک kātik (اس مذ) نام ہشتمین ماہ سال ہندوان کہ معادل با آبان ماہ شمسی است.

کاتنا kātna (مص) رشتن ـ ریسیدن ـ تابیدن.

کاٹ kāṭ (اس مث) برش ـ بریدگی ـ قطع ـ کسر ـ قطعہ بریدہ شدہ.

ـــ چھانٹ کرنا chhānṭ karna ـ (مص) بریدن ـ چیدن ـ قطع کردن ـ کم کردن ـ تصحیح کردن.

ـــ ڈالنا ḍālna ـ (مص) قطع کردن از جدا کردن از.

ـــ کھانا khāna ـ (مص) گاز گرفتن ـ گزیدن.

ـــ کھانے کو دوڑنا khāne ko daoṛna ـ (مص) در حالت حملہ بودن.

کاٹنا kāṭna (مص) بریدن ـ قطع کردن ـ ارہ کردن ـ چیدن ـ جدا کردن از ـ گذراندن وقت.

کاٹھ kāṭh (اس مذ) چوب ـ تکہ چوب کلفت ـ تیر تیرک.

ـــ کا ka ـ (صف) چوبی.

ـــ پتلی putli ـ } (اس مث) عروسک ـ خیمہ شب بازی ـ اسباب بازی ـ عروسک چوبی.
کٹھ پتلی kaṭh putli }

ـــ کا الو ka ulloo ـ (مص) شخص خیلی احمق.

ـــ کباڑ kabāṛ ـ (اس مذ) اسباب و آلات چوبی کہنہ و فرسودہ ـ خرت و پرت منزل.

ـــ کی گھوڑی ki ghoṛi ـ کنایہ از تابوت است.

ـــ کی ہانڈی بار بار نہیں چڑھتی ki hāndi bār bār nahiṇ chaṛhti ـ

(ضرب المثل) فریب و جعل همیشه مفید واقع نمیشود.

کاٹھی kāṭhi (اس. مث.) ۱. زین اسب. ۲. غلاف شمشیر.

— **گر** gar (صف.) سازندۀ غلاف شمشیر.

کاج kāj (اس. مذ.) ۱. شغل. کار. ۲. جای تکمه.

کاجل kājal (اس. مذ.) ۱. دوده چراغ. ۲. سرمه که از دوده ساخته میشود.

— **کی کوٹھری** ki koṭhri — کنایه از محل بدنام.

کاجی kāji (صف.) فعال. ساعی. مشغول.

کار آمد (صف.) مفید. قابل استفاده.

— **برآری** barāri (اس. مث.) برآمدن حاجت و خواهش.

— **بند** (صف.) انجام دهندۀ کار.

کارچوب (اس. مذ.) قلاب دوز.

— **چوبی** (اس. مث.) قلاب دوزی. ملیله دوزی.

— **دار** (اس. مذ.) ماهر. با تجربه.

— **روائی** (اس. مث.) ۱. اقدام. عمل. ترتیب. ۲. صورت مجلس.

— **ساز** (صف.) خدای توانا. انجام دهندۀ کار.

— **سازی** (اس. مث.) ۱. زرنگی. مهارت. تردستی. ۲. درست کردن کار خراب شده.

— **کردگی** (اس. مث.) فعالیت.

— **کن** (اس. مذ.) انجام دهندۀ کار.

— **گزار** (صف.) کارمند. مستخدم.

— **گزاری** (اس. مث.) فعالیت.

— **نامه** (اس. مذ.) ۱. مرقع تصاویر. ۲. وقایع جنگ. ۳. دستور العمل. ۴. شاهکار. کار بزرگ.

کارتوس kārtous (اس. مذ.) فشنگ.

کارنده karenda (اس. مذ.) بفتح ۱. کارمند. نماینده. ۲. منتظم. انتظام دهنده.

کارے دارد بای مجهول (کشیده) اصطلاحی است که در مورد انجام کاری که مستلزم کوشش سخت میباشد استعمال میشود. معادل آن در زبان فارسی «کار حضرت فیل است» میباشد.

کاریگری (اس. مث.) مهارت در صنعت. بطور طنز ناوانی.

کاڑھنا kāṛhna (مص.) ۱. گلدوزی کردن. ۲. قرض گرفتن. ۳. فصد کردن. خون گرفتن از بدن. ۴. بیرون کشیدن از

کاغذ باد / کاغذ بادی / کاغذ پونی } (اِس۔مذ) باد بادک۔

کاغذی کارروائی (اِس) قرطاس بازی۔ مکاتبہ داری۔

کاف و لام (اِس۔مذ) لاف و گزاف۔

کاکا (اِس۔مذ) ۱۔ عموی بزرگ تر۔ مستعمل بین ہنود۔ ۲۔ غلام خانہ زاد کہ در خانہ بزرگ و پیر شدہ باشد۔

کاکی kāki (اِس۔مث) عمہ بزرگتر۔

کافر نعمتی (اِس۔مث) کفران نعمت۔

کافرنی (اِس۔مث) زن کافر۔

کافور ہو جانا kāfur ho jāna (اِس) فرار کردن۔ غایب شدن۔ تبخیر شدن۔

کاکل (اِس۔مث) موہای دو طرف صورت مقابل گوش کہ معمولاً زنان و کودکان بلند نگاہ میدارند۔

کال (اِس۔مذ) ۱۔ مرگ۔ ۲۔ عزرائیل۔ ملک الموت۔ ۳۔ فصل۔ عصر۔ زمان۔ ۴۔ قحطی۔ مصیبت۔

— پڑنا paṛna — (اِمص) قحطی شدن۔ بروز قحطی۔

— کا مارا ka mara — (صف) قحطی زدہ۔ از گرسنگی مردہ۔

کالا kāla (صف) ۱۔ سیاہ۔ تیرہ۔ (اِس۔مذ) ۲۔ مار سیاہ۔

— بھجنگ bhajang — (صف) سیاہ تیرہ سیاہ سیر۔

— پانی pāni — (اِس) حبس ابد۔

— پن pan — (اِس۔مذ) سیاہی۔

— کلوٹا kaluṭa — (صف) سیاہ رنگی۔ خیلے سیاہ۔

— کوئلا koela — (صف) سیاہ رنگی۔

— منہ کرنا muṇh karna — (اِس) بی آبروئی بار آوردن۔ روسیاہی بار آوردن۔ رسوا شدن۔

— ناگ nāg — (اِس۔مذ) مار عینکی سیاہ۔

— کالے کوس kose — (قید) خیلی دور۔ بفاصلہ زیاد۔ سفر بی انتہا۔

کالی زبان kāli zāban (اِس) کسی کہ نفرینش گیرا است۔ نحس سیاہ۔

کالبوت kālbut (اِس۔مذ) قالب۔ قالب کفاش۔

کالک kālak (اِس۔مث) ۱۔ سیاہی۔ دودہ۔ مرکب۔ نقطہ سیاہ۔ ۲۔ روسیاہی۔ بی آبروئی۔

— کا ٹیکہ ka ṭika — (اِس۔مذ) نقطہ سیاہ۔ لکہ داغ۔

کالی kāli (اس مث) ۱. نام الاہہ ہندوان . ۲. سیاه. رنگ سیاه.

— **آندھی** āndhi — (اس مث) طوفان که هوا را تیره کند. کولاک.

— **کلوٹی** kaluṭi — (صف) زن سیاه تیره.

— **کھانسی** khāṇsi — (اس مث) سیاه سرفه.

کام kām (اس مذ) ۱. کار. شغل. خدمت. امر تجارت. مقصود. عمل. ۲. خواهش نفسانی. شهوت.

— **آنا** āna — (مص) ۱. مفید بودن. مصرف شدن. ۲. کشته شدن در جنگ.

— **بگاڑنا** bigāṛna — (مص) خراب کردن کاری را. اشکال ایجاد کردن. کسی را بی اعتبار کردن.

— **بگڑنا** bigaṛna — (مص) شکست خوردن در شغل تجارت. ورشکسته شدن. ضایع شدن.

— **بنانا** banāna — (مص) موفق شدن. انجام دادن کار.

— **بن جانا** ban jāna — (مص) موفقیت حاصل شدن.

— **بھگتانا** bhugtāna — (مص) انجام دادن کار.

— **پڑنا** paṛna — (مص) با کسی کاری داشتن. احتیاج بکمک کسی پیدا کردن.

— **چور** chore — (صف) کسی که از زیر بار انجام وظیفه شانه خالی میکند.

— **دیو** dev — (اس مذ) رب النوع. خواهش نفسانی.

— **کا** ka — مفید. بکار خور.

— **میں لانا** meṇ lāna — (مص) استفاده کردن از. بکار گرفتن از کسی یا چیزی. بکار بردن.

— **نکالنا** nikālna — (مص) استفاده کردن. بمصرف رسانیدن.

کامدار (اس مذ) ۱. عامل. ۲. زربفت. زردوزی شده.

کامداری (اس مث) زری. پارچه زردوزی شده

کامنی kāmni (اس مث) ۱. زن بسیار زیبا. زن ظریف و باریک اندام. ۲. نام گل خوشبو و درخت آن.

کامی kāmi (صف) ۱. شهوت پرست. عیاش. ۲. فعال. مشغول بکار. مفید. بدرد بخور.

کان kān (اس مذ) ۱. گوش. ۲. (اس مث) معدن. منبع سرچشمه

— **اڑے جانا** uṛay jāna — (مص) از صدای
— **پھٹے جانا** phaṭay jāna — زیاد کر شدن

— اینٹھنا ainṭhna _ (مص) کشیدن گوش کسی۔ گوشمال دادن۔

— بجنا bajna _ (مص) صدا کردن گوش و صدای زیری که در گوش بوجود میآید و خود شخص میشنود۔

— بہرا کرنا behra karna _ (مص) خود را بکری زدن۔ گوش ندادن بحرف دیگری۔

— بھرنا bharna _ (مص) غیبت کسی را کردن۔ سخن چینی کردن۔ از سخن چینی نزاع برپا کردن۔

— کاٹنا kāṭna _ (مص) در زرنگی برتر بودن۔ تفوق داشتن۔

— کھانا khāna _ (مص) از صحبت متوالی آزار رسانیدن بکسی۔ اذیت کردن بکسی با پرحرفی۔

— کھڑے رہنا kharay rahna _ (مص) هوشیار بودن۔ مترصد بودن۔ گوش زنگ بودن۔

— میں پڑنا men paṛna _ (مص) بگوش رسیدن۔ شنیده شدن۔ مطلع شدن۔

— پر ہاتھ دھرنا par hāth dharna _ (مص) انکار کردن۔ رد کردن۔

— پھوٹنا phuṭna _ (مص) کر شدن۔ از دست دادن حس شنوائی۔

— پھوڑنا phoaṛna _ (مص) صدای گوش خراش کردن۔

— لگانا lagāna _ (مص) شنیدن با توجه۔ گوش کردن۔

— میں بات کہنا meṉ bāt kahna _ (مص) تنگ گوش حرف زدن۔ نجوی کردن۔

— میں پارہ بھرنا meṉ pāra bharna _ (مص) کر کردن۔

— میں ڈالنا meṉ ḍālna _ (مص) اطلاع دادن۔ آگاه کردن۔

کانا kāna (صف) آدم یک چشم۔ واحد العین۔

— پھوسی phusi _ (اس مث) نجوی۔ صحبت تنگ گوشی۔

کانپ اٹھنا kāṉp uṭhna (مص) از ترس لرزیدن۔

کانپنا kāṉpna (مص) لرزیدن۔ مرتعش بودن۔ تکان خوردن۔ رعشه داشتن۔

کانٹا kāṉṭa (اس مذ) بن خسته۔ ۱۔ خار۔ تیغ۔ قلاب۔ قلاب ماهیگیری۔ ۲۔ شاهنگ ترازو۔ کنایه از شخص منفور۔ ۳۔ ترازوی زرگر۔ ۴۔ چنگال (غذا خوری)۔ ۵۔ چنگک (چنگال آهنی که با کمک آن دلو بچاه افتاده را بالا کشند۔

— سا sa (صف) خار مانند۔ بسیار لاغر۔

کانٹوں بھرا kāṇṭon bhara (صف)
— بھری kāṇṭon bhari مشقت دار
پر زحمت۔

کانٹے بونا kāṇṭay bona (مص) برائ خود
دردسر و بدبختی فراہم کردن۔

— میں تلنا meṇ talna — (مص) بے بہا
بودن۔ قیمتی بودن۔

کانچ kāṇch (اس مث) ۱۔ شیشہ۔ ۲۔ نوعی مرض
متعلق بہ مقعد۔

— نکالنا nikālna — (مص) سخت کتک زدن۔
خیلی اذیت کردن۔

کاندھا kāṇ dha (اس مذ) شانہ۔ کتف۔

کانکھنا kāṇkhna (مص) آہ کشیدن۔ از درد و
یا تاسف بی اختیار صدا از دہن خارج کردن۔

کانی kāni (صف) زن یک چشم۔

کاواک kāwāk (صف) تو خالی۔ مجوف۔
بدقوارہ۔ مضحک۔

کاہلا kāhla (صف) سست۔ بیحال۔ خستہ۔

کاہے سے kāhay se (قید) بچہ جہت۔ از چہ چیز۔
بچہ نحو۔

کاہے کو kahāy ko (قید) برای چہ چرا۔

کائی kāi (اس مث) خزہ۔ جل وزغ (کہ بر لب
یا روی آب راکد باشد)۔

کایا kāya (اس مث) جسم۔ شکل۔ صورت ظاہر۔ ماہیت۔
اصلیت۔

— پلٹ palaṭ — (اس مث) ۱۔ دارو ی جوانی۔
۲۔ انقلاب عظیم۔ تغییر کل مزاج یا طبع۔

کائیاں kaiyāṇ (صف) (ن خ) ناقلا۔ شارلاتان۔
حقہ باز۔

— پن pan — (اس مذ) حقہ بازی۔ شارلاتانی۔

کائیں کائیں kāeṇ kāeṇ (اس مث)
قار قار کلاغ۔

کب kab (از ادوات پرسش) چہ وقت۔ کی۔

— تک tak — (قید) تا کی۔ تا چہ وقت۔ چہ چندمدت

— سے se — (قید) از چہ وقت۔ از چہ زمان۔ از کی۔

کباڑ kābaṛ (اس مذ) تودہ۔ کپہ۔ اسباب شکستہ و مستعمل
آشغال۔

کباڑی kabāṛi } (اس ـ مذ) فروشندہ
کباڑیا kabaṛya } اشیاء کہنہ وشکستہ و مستعمل ـ کہنہ فروش.

کبڈی kabaḍḍi (اس ـ مث) نام یک نوع بازی است که بین دو دستہ پسربچہ در یک میدان باندازہ میدان والیبال انجام میگیرد. وسط میدان خطی کشیدہ میشود و دو دستہ در دو طرف این خط و انتہای میدان قرار میگیرند. سپس یکی از افراد یک دستہ بطرف دستہ مقابل حرکت میکند و چون از خط وسط گذشت کلمہ (کبڈی) را تکرار و بلا انقطاع بر زبان میراند و منتہز فرصت میشود که دست خود را بیکی از افراد دستہ مقابل بزند تا او را (اوت) کند ولی کلیہ افراد دستہ مقابل ہم در ہمین حال که از دستش حذر میکنند کوشش دارند او را بگیرند و نگذارند در ہمین کبڈی گفتن در یک نفس از خط وسط بگذرد و بدست خود ملحق شود. اگر او را گرفتند (اوت) میشود و اگر او دست خود را با مہارت و حذر از گرفتار شدن بکسی از دستہ حریف زد او را (اوت) کردہ است. این بازی ادامہ می یابد تا تمام افراد یک دستہ (اوت) شوند و دستہ مقابل پیروز اعلام گردد.

کبڑا kubṛa } (صف) ۱ـ کج ـ منحنی. ۲ـ قوز پشت ـ
کبڑی kubṛi } قوزی.

کبوتری (اس ـ مث) کبوتر مادہ.

کبھی kabhi (قید) گاہی ـ بعض اوقات ـ گاہگاہ ـ بندرت.

ـــ کا ka ـ (قید) چندی پیش ـ مدتہا قبل.

ـــ ـــ (قید) گاہگاہ ـ گہگاہ.

ـــ نہ ـ (قید) موقعی ـ یک وقتی ـ بندرت.

کپا kuppa (اس ـ مذ) ۱ـ روغندان بزرگ چرمی. ۲ـ مجازاً آدم فربہ و چاق.

ـــ ہونا hona ـ (مص) بسیار فربہ شدن ـ ورم کردن.

کپاری kapāri (اس ـ مث) افسار طنابی اسب.

کپاس kapās (اس ـ مث) پنبہ زدہ نشدہ ـ پنبہ حلاجی نشدہ ـ بوتہ پنبہ.

کپی kuppi (اس ـ مث) دبہ چرمی ـ دبہ یا روت ـ قوطی چرمی که مشعلداران روغن مشعل را در آن دارند.

کپٹ kapaṭ (اس ـ مث) فریب ـ حیلہ ـ تقلب ـ کدورت.

ـــ رکھنا rakhna ـ (مص) عداوت داشتن.

کپٹی kapaṭi (صف) فریبکار۔ حیلہ گر۔ ریاکار۔ معاند۔

کپڑا kapṛa (اس۔مذ) پارچہ۔ لباس۔

کپڑوں سے ہونا kapṛoṇ se hona (مص) در حالت حیض بودن زن۔

کپکپانا kapkapana (مص) لرزیدن۔ مرتعش بودن۔

کپکپاہٹ kapkapāhaṭ
کپکپی kapkapi (اس۔مث) لرزش۔ رعشہ۔

کپکپی چڑھنا ــ chaṛhna (مص) از سرما لرزیدن۔ از ترس لرزیدن۔

کپوت káput (اس۔مذ) فرزند سرکش۔ فرزند نافرمان۔ ناخلف۔

کپور kapur (اس۔مذ) کافور۔

کپورا kapura (اس۔مذ) بیضہ حیوان بخصوص گوسفند و بز۔ دنبلان۔

کتاب کا کیڑا ــ ka kiṛa (اس) کرم کتاب۔ کسی کہ ہمیشہ کتاب میخواند۔

کتانا katāna (مص) تابیدن نخ پنبہ۔ رشتن نخ پنبہ۔ رشتہ کردن پنبہ۔

کتائی katāee (اس۔مث) ۱۔ رشتن۔ ریسیدن۔ ۲۔ اجرت رشتن۔

کتا kutta (اس۔مذ) ۱۔ سگ۔ ۲۔ سگک تفنگ۔ تفنگ ماشہ تفنگ۔

کتیا kutya (اس۔مذ) مادہ سگ۔ کنایۂ فحشی کہ بزنان دادہ میشود۔

کتے کا کاٹا kuttay ka kāṭa (اس۔مذ) زخمی کہ از گزیدن سگ ایجاد شود۔

کتب خانہ (اس۔مذ) بفتح ت۔ کتابخانہ۔

کتب فروش (اس۔مذ) کتابفروش۔

کتبہ katba (اس۔مذ) بسکون ت و ب مفتوح۔ کتیبہ۔

کتخدائی (اس۔مث) ازدواج۔ عروسی۔ زفاف۔ کلمۂ کتخدائی مخصوص ازدواج و زفاف فرزند پسر استعمال میشود۔ ازدواج فرزند دختر را کارخیر گویند۔

کتر kattar (اس۔مث) قطعات کوچک پارچہ کہ از برش لباس باقی ماند۔

کترا کر چلنا katra kar chalna
جانا katra kar jāna (مص) ترک کردن مصاحب و رفیق راہ۔ کنارہ گرفتن۔

کتر بیونت katar biunt (اس۔مث) ۱۔ عمل قطع کردن و چیدن۔ ۲۔ حیلہ گری در معاملہ۔ ۳۔ صرفہ جوئی۔

کترن katran (اس۔مث) ۱۔قطعہ چیدہ شدہ۔ ۲۔تراشہ۔

کترنا katrana (مص) قطع کردن۔بریدن۔ جداکردن قطعہ ای از چیزی برای آراستن و دوختن۔

کترنا kutarna (مص) قطع کردن۔چیزی با دندان جویدن۔کسر کردن۔

کترنی (مص۔مث) قیچی۔مقراض۔

کتک kutak (اس۔مذ) قطعہ چوب۔ کہ بہ آن ضربہ بچیزی زنند۔

کتکا kutka (اس۔مذ) دستۂ هاون سنگ کوبی۔

کتنا kitna (ادوات) استفهام۔

کتنی kitni } چقدر۔چند۔

کتنے kitnay } چقدر۔

کتناہی kitna hi قدر۔مقدار۔چہ قدر۔

کتنا katna (مص) نابیدہ شدن۔ریسیدہ شدن بافتہ شدن۔

کتھا katha (اس۔مث) ۱۔قصہ۔ فسانہ۔ ۲۔داستان۔وعظ و پندهای مذهبی۔بیان طویل۔

— بانچنا banchna (مص) وعظ کردن از کتاب مقدس۔

کٹ kaṭ (اس۔مذ) ۱۔رنگ سیاہ کہ در طرح ریزی چیت بکار ببرند۔ ۲۔بریدگی۔

— جانا jana (مص) با قطع شدن۔در قطعہ شدن۔چیدہ و خرد شدن۔زخمی شدن۔ جدا شدن۔سپری شدن۔

کُٹ kuṭ (مص۔مث) صدای شکستن چیزی مانند تخمہ هندوانہ یا دندان۔

— کرنا karna (اص) اصطلاحی است کہ بین اطفال بکار می رود و آن عبارت است از گذاشتن ناخن شست دست است بدندان بالا و برداشتن آنکہ بمعنی قطع دوستی و رفاقت است۔

کٹار kaṭar (اس۔مذ) خنجر۔شمشیر۔قمہ۔

کٹارا kaṭara (اس۔مذ) خنجر بزرگ۔قمہ۔ شمشیر هندی۔

کٹاری kaṭari (اس۔مث) خنجر کوچک۔

کٹانا kaṭāna (مص) بریدن۔موجب سبب بریدن۔

کٹوانا kaṭwāna موجب قطع کردن بدست دیگری۔

کٹاچی katāce (اس. مث) ۱. قفل در و. در مجعول. ۲. دستمزد در و کردن.

کٹّر kaṭṭar (صف) ظالم. بی رحم. بیمروت. ستمکار. شقی.

کٹڑا kaṭra } (اس. مذ) ۱. گاو میش نر جوان. ۲. نو اگی.
کٹرا kaṭra } محله شهر. بازارچه.

کٹڑی kaṭri (اس. مث) ۱. گاو میش ماده جوان. ۲. زمین کنار دریا. ساحل.

کٹکٹانا kiṭkiṭāna (مص) ۱. دندان قورچه رفتن. ۲. خشمگین شدن. علیه کسی.

کٹ کھنا kaṭ khana (صف) گزنده.

کٹ مالا kaṭmāla (اس. مث) یک نوع گلوبند زینتی زنان.

کٹ ملا kaṭ mulla } (اس. مذ) آخوند
کٹھ ملا kaṭh mulla } جاهل. ملا نما. شخص متعصب.

کٹنا kaṭna (مص) ۱. بریده شدن. چیده شدن. قطع شدن. کشته شدن. جدا شدن. سپری شدن. خرج شدن. ۲. احتراز کردن از ملاقات کردن با کسی.

کٹنا kuṭna (اس. مذ) جاکش. واسطه. دلال محبت.

— **پا** pa — (اس. مذ) جاکش.

کٹنائی kuṭnāi (اس. مث) دستمزد جاکش.

کٹنی kuṭni (اس. مث) زن جاکش. زن واسطه.

کٹوتی kaṭauti (اس. مث) کسر. افت. کمبود.

کٹورا kaṭora (اس. مذ) پیاله فلزی. پیاله. بادیه. بادیه برنجی یا مسی.

کٹھ kaṭh (اس. مذ) (مخفف کاٹھ) چوب.

— **پھوڑا** phoṛa — (اس. مذ) دارکوب. پرنده ای که با نوک خود بدرخت میزند.

کٹھالی kuṭhāli (اس. مث) ۱. بشقاب کوچک گلی که در آن طلا و نقره را ذوب کنند. بوته زرگری. ۲. چاله گود ولی تنگی که در آن شلغوت کوبند.

— **کرنا** karna — (مص) ۱. گداختن زر و سیم در بوته. ۲. کوبیدن (برای جدا کردن سبوس غله). ۳. سوزاندن جسد مرده (رسم هندو).

کٹھرا kaṭhra (اس. مذ) ۱. ظرف بزرگ چوبی. ۲. گاو میش نر جوان. ۳. بازارچه.

کٹھلا kuṭhla (اس۔مذ) ۱۔ انبار کوچک غلہ۔ اطاق کوچک۔ کلبہ۔ ۲۔ کورہ آتش پزی۔ ۳۔ استخوان گوش۔

کٹھن kaṭhin / kaṭhan (صف) سخت۔ مشکل۔ دشوار۔ صعب العبور۔

کٹھور kaṭhore (صف) ظالم۔ بیرحم۔ ستمکار۔ سنگدل۔

کٹی kuṭi / **کٹیا** kuṭya (اس۔مث) کلبہ۔ کپر۔

کٹیا kaṭya (اس۔مث) ۱۔ قلاب ماہیگیری۔ ۲۔ گاو میش مادہ جوان۔ ۳۔ ظرف گلی کہ در آن شیر نگہدارند کوزہ۔

کٹی kuṭṭi (اس۔مث) ۱۔ علوفہ خرد شدہ۔ ۲۔ ورق برق روی جلد کتاب۔ ۳۔ قطع دوستی و رفاقت۔

— **کرنا** karna (مص) خورد کردن۔ قطع کردن دوستی۔

کثرت رائے (اس۔مث) اکثریت آراء۔

کثرت سے se (قید) بکثرت۔ بمقدار زیاد۔ بسیار۔ بتعداد زیاد۔ بوفور۔

کج باز (صف) مفسد۔ مفتن۔

بازی (اس۔مث) فساد۔ اخلال۔

— **مج** maj (صف) غیر فصیح۔

کجات kujāt (صف) از فرقہ پست۔ از طبقہ پائین۔

کجلا kajla (اس۔مذ) ۱۔ تصغیر از کاجل یعنی دودہ۔ ۲۔ سرمہ کہ از دودہ ساختہ میشود۔

کچ kuch (اس۔مث) پستان زن۔

کچ بچ kach bach (اس۔مث) ۱۔ کثرت اہل و عیال اولاد زیاد۔ ۲۔ نزاع و جدال مدام۔

کچا kachcha / **کچی** kachchi (صف) ۱۔ نارس۔ کال۔ خام۔ ۲۔ موقتی۔ ناتمام۔ ناقص۔ شخص بی تجربہ۔ غیر ثابت۔ بدلی۔

— **پکا** pakka (صف) نیم پختہ۔ نیم پز۔

— **پن** pan (اس۔مذ) ناپختگی۔ خامی۔ کالی۔

— **کرنا** karna (مص) نادم و پشیمان کردن۔ شرمندہ کردن۔ دل کسی را شکستن نومید ساختن۔

کچائی kachchāee (اس۔مث) نارسی۔ کالی۔ خامی۔ ناپختگی۔

کچی اینٹ eent (اس۔مث) خشت خام۔

کچے پکے دن kacychay pakkay din (اس) آبستنی زن در چہار یا پنج ماہگی۔

کچی عمر (اس۔مث) صباوت۔ کودکی۔ نوجوانی۔

کچے گھڑے میں پانی بھروانا kachchay gharay meṅ pāni bharwāna (مص) وادار کردن بانجام کار سخت و یا غیر ممکن.

کچر کچر kachar kachar (اس مث) صدائی کہ از جویدن چیز خام و خشک مخصوصاً میوہ خام از زمین برآید ۔ مجازاً صحبت بیہودہ.

کچکچانا kichkichāna (مص) از غضب دندان قورچہ کردن.

کچکچاہٹ kichkichāhaṭ
کچکچی kichkichi
(اس مث) دندان قورچہ در حالت خشم.

کچل جانا kuchal jāna (مص) از فشار چیز سنگین بر بدن صدمہ دیدن.

— **دینا** de'na (مص) سائیدن ۔ بلغور کردن ۔ کوبیدن راہ کردن ۔ از بین بردن.

کچلنا kuchalna (مص) لہ کردن ۔ پایمال کردن ۔ زدن سخت بچیزی یا کسی ۔ خرد کردن ۔ از سائش صدمہ خوردن ۔ نیکوب کردن.

کچلی kuchli (اس مث) دندان انیاب.

کچوکا kachoka (اس مذ) ضربہ بیٹک یا چیز نوکدار دیگر ۔ مجازاً طعنہ توبیخ و ملامت.

کچھار kachhār (اس مذ) زمین باطلاق خاک رسوبی ۔ زمین نشیب کنار دریا یا رودخانہ.

کچہری kachehri (اس مث) محکمہ عدالت ۔ دادگاہ.

— **چڑھنا** chaṛhna (مص) دادخواست دادن ۔ دادخواہی.

— **کرنا** karna (مص) دادگاہ تشکیل دادن ۔ محاکمہ کردن.

کچھوا kachhva (اس مذ) لاک پشت ۔ سنگ پشت.

کچیا kuchya (اس مث) لاگوش ۔ زرگوش.

کچیانا kachyāna (مص) ۱. بیعلاقہ و سست شدن ۔ بدون علت دلسرد شدن از کار. ۲. جواب زدن.

کدال kudāl (اس مذ مث) بیل ۔ کلنگ.

کدالی kudāli (اس مث) بیل و کلنگ کوچک.

کدانا kudāna (مص) وادار بہ جستن کردن ۔ جہانیدن ۔ جہاندن بہ جستن واداشتن.

کدکنا khudakna (مص) برجستن ۔ جستن ۔ پریدن۔ جست وخیز کردن۔

کدھر kidhar (قید) کدام طرف ۔ کجا۔

کرارا karāra (صف) ا۔ سخت ۔ سفت ۔ دشوار۔ ۲۔ سرخ شده (خوردنی)۔ ۳۔ محکم۔ ۴۔ قوی کنایۃً دلیر۔ باشہامت۔ بامزه۔ ۵۔ گران قیمت ۔ پربہا۔

۔ پن pan (اس ۔ مذ) سختی ۔ سفتی ۔ قدرت ۔ توانائی

کرارے دم karāray dam (صف) تازه نفس ۔ نیرومند۔

کراڑ kirāṛ (اس ۔ مذ) دکاندار ۔ تاجر غلہ۔

کرانا karāna | **کروانا** karwāna (مص) سبب انجام کاری شدن۔ کمک کردن ۔ کاری را بدست دیگری بانجام رسانیدن۔

کرانچی kerānchi (اس ۔ مث) ان غنہ ۔ گاری اسباب کشی ۔ وانت ۔ موتر تاکسی۔

کراہ karāh (اس ۔ مث) آه ۔ صدائی که در اثر درد یا تاسف از دہن درآید۔

کراہنا karāhna | **کراہا کرنا** karāha karna (مص) آه کشیدن۔

کرایہ پر چلانا kerāya par chalāna | **۔ ۔ دینا** kerāya par dena (مص) بفتح کسی ۔ کرایه دادن یا جاره دادن۔

کرایہ دار (اس ۔ مذ) مستاجر ۔ کرایه نشین۔

کر بیٹھنا kar baeṭhna (مص) کاری را زود انجام دادن ۔ مجازاً ازدواج کردن۔

کرپا kirpa (اس ۔ مث) مہربانی ۔ عنایت ۔ لطف۔

کرتا kurta | **کرتہ** kurta (اس ۔ مذ) پیراہن ۔ جلیقه ۔ ژاکت ۔ بلوز۔

کرتی kurti (اس ۔ مث) پیراہن زنانه ۔ بلوز۔

کرتار kartār (اس ۔ مذ) خداوند ۔ خالق۔

کرتب kartab (اس ۔ مذ) عمل ۔ ہنر ۔ شغل ۔ مہارت ۔ شعبده ۔ تجربه۔

۔ کی بدیا ہے ki biddiya hae — (ضرب المثل) مہارت در ہر کار مستلزم تمرین است۔

کرتوت kartoot (اس ۔ مذ) ا۔ حیله ۔ کارہای بد ۔ حرکات ناشایسته۔ ۲۔ جادو۔

کرجائے داڑھی والا پکڑا جائے موچھوں والا

kar jāe dāṛhi wāla pakṛa

(ضرب المثل) jāe muchhug wāla
معادل "گوز گره در بلخ" آهنگری بگرمان زدندی
سر مسگری.

کرچ kirach / kirech (اس مث) ۱۔ شمشیر بلند افسر ارتش. ۲۔ تکه۔ قاش.

کرچھا karchha (اس مذ) تاوه۔ یک نوع ماهی تاوه که برای پیاز داغ کردن بکار میرود.

کرچھی karchhi (اس مث) تاوه کوچک.

کردا karda (اس مذ) کسر۔ افت۔ کسر و افتی که در مبادلۂ سکه و جنس منظور میشود.

کرنی خویش آمدنی پیش

(ضرب المثل) هر کس نتیجه اعمال خویش را می بیند.
(معادل) بجز از کشته ندروی.

کرسی (اس مث) صندلی۔ چهار پایه۔ پایه ستون.
— دینا dena — (مص) ۱۔ احترام گذاشتن. ۲۔ ساختن عمارتی بر پایه بلند تر از سطح زمین.

کرکنا kirakna (مص) درد کردن۔ تیر کشیدن از درد.

کرک kirak (اس مث) درد.

کرکٹ karkaṭ (اس مث) خاکروبه۔ آت و آشغال۔ خرت و پرت. این کلمه بیشتر با کوڑا kuṛa (کوڑا کرکٹ) استعمال میشود.

کرکر kirkir (اس مث) صدائی که از جویدن شن یا شیشه و امثال آن از دهن در میاید.

کرکرا kurkura / کرکری kurkuri (صف) ترد۔ شکننده چیزی که در روغن جوشیده و سرخ و سخت شده و در جویدن صدا دهد.

کرکرا kirkira / کرکری kirkiri (صف) شنی۔ ریگی۔ مخلوط و آلوده بشن و خاک.

کرکراپن kirkira pan / کرکراہٹ kirkirāhaṭ (اس مذ مث) آلودگی بشن و خاک۔ گرد آلود۔ خاک آلود.

کرکرانا kurkurāna (مص) صدا کردن از دهن در جویدن چیز ترد و شکننده.

کرکراہٹ kurkurāhaṭ (اس مث) صدای جویدن چیز ترد سرخ شده در روغن زیر دندان، ترد قرچ.

کرکری kurkuri (اس مث) غضروف۔ استخوان نرم که بشود جوید۔ (در زبان عوام اصفهان بلگتی (kutkuti) است)

— **اٹھنا** uṭhna — (مص) ۱. درد کردن شکم. ۲. شاشش بند شدن اسب.

کرم karam (اس.مذ) ۱. فعل. عمل. اقدام. ۲. بخت. نصیب. قسمت. شانس.

— **بھوگ** bhoag — (اس.مذ) نتیجۂ خوب یا بد اعمال گذشته.

— **پھوٹنا** phooṭna — (مص) به بدبختی و خسارت دچار شدن.

کرم کلا karamkalla (اس.مذ) کلم برگ. گل کلم.

کرن kiran (اس.مث) شعاع. پرتو. اشعه خورشید و ماه.

کرنا karna (مص) کردن. انجام دادن. ساختن. اجرا کردن. عمل کردن. استعمال کردن. بکار بردن.

کرنجا karanja (صف) زاغ چشم. کسی که چشم آبی رنگ دارد.

کرنڈی karanḍi (اس.مث) یک نوع پارچه ابریشمی که تا نیمخورده نشود، پارچه ابریشم خام.

کرنی karni (اس.مث) ۱. اعمال. افعال. ۲. حال بیابانی.

جیسی کرنی ویسی بھرنی jaesi karni waesi bharni (ضرب المثل) گندم از گندم بروید جو ز جو. آنچه بکاری همان بدروی بنگر از کشته بدروی.

کروانا karwāna (مص) وادار کردن کسی بانجام کاری. بدست دیگری انجام دادن.

کروٹ karwaṭ (اس.مث) ۱. جانب. طرف. پهلو. سمت. ۲. وضع. طور. بطور کنایه انقلاب.

— **لینا** le'na / — **بدلنا** badalna (مص) غلتیدن. از پهلو به پهلو (در رختخواب). کنایه از تغییر اوضاع.

کرودھ karodh (اس.مذ) خشم. غضب. هیجان.

کروڑ karoṛ (عدد) ده ملیون.

— **پتی** pati — (صف) ملیونر. آدم بسیار ثروتمند.

کریا kirya (اس.مث) ۱. کار. پیشه. ۲. تشییع جنازه و تکفین و تدفین.

— **کرم** karam — (اس.مذ) ادای مراسم مذهبی هند در سوزاندن میت.

— — **کرنا** karna — (مص) بوضع نامطلوب در آوردن.

کریال kuryāl (اس۔مذ) استراحت پرندگان وقتی که با نوک پرهای خود را صاف کنند و بدن خود را بخارانند مجازاً بمعنی بی فکری ـ سنیت خاطر.

کرید kuraid (اس۔مث) تحقیق ـ جستجو ـ پژوهش ـ تلاش.

کریدنا kuredna (مص) ی مجهول ـ ۱ـ خراشیدن ـ خاراندن. ۲ـ تلاش و جستجو کردن جستن دانه با نوک (پرنده) خلال کردن دندان که با دانت dant (یعنی دندان) استعمال میشود.

کریدنی kuredni (اس۔مث) خلال ـ سیخ زبک.

کریز kuriz (اس۔مث) پر ریختن پرنده ـ توک رفتن ـ کرچ شدن مرغ خانگی.

کریلا karaila (اس۔مذ) یک نوع میوه بوته ای که جزو سبزیجات پخته و خورده میشود ـ این میوه بسیار تلخ است و برای پختن دانه های وسط آن را درمیاورند و بجای آن قیمه و نخود و غیره میگذارند و آن دلمه درست میکنند.

کریلا اور نیم چڑھا karaila or nim charha (ضرب المثل) از تلخ هم تلخ تر ـ دنیم (چڑھی) است که شاخ و برگ آن تلخ است و از چوب آن ـ مسواک درست کنند تا میکروب لای دندانها را از بین ببرد.

کڑا kaṛa (اس۔مذ) النگو ـ حلقه زینتی که زنان در دست کنند ـ حلقه بزرگ. (صف) سخت ـ قوی ـ خشن ـ دشوار ـ سفت ـ گران قیمت.

ـ **پن** pan ـ (اس۔مذ) سختی ـ سفتی.

ـ **کوس** kose ـ (اس۔مذ) مسافتی کمی بیشتر از دو مایل.

کڑاکا kaṛāka (اس۔مذ) صدای چیزی سفت که بشکند صدای شکستگی ـ شدت.

ـ **گزرنا** guzarna ـ (مص) گرسنگی خوردن ـ در فقر گذراندن.

کڑاہ kaṛāh | **کڑاہا** kaṛāha (اس۔مذ) پاتیل ـ ظرف فلزی بزرگ.

کڑاہی kaṛāhi (اس۔مث) ظرف آهنی تو گود که برای پختن و بو دادن و سرخ کردن مواد غذائی بکار میرود ـ مجازاً چیز سرخ کرده و بو داده شده.

کڑک kuṛak (اس۔مث) مرغ خانگی که از تخم گذاشتن افتاده است.

کڑک karak (اس مث) صدای شکستہ شدن چیزی۔ صدائی کہ از افتادن و شکستن چیزی در آید۔ رعد۔ صدای مہیب۔

کڑکڑانا karkarāna (مص) ۱۔ صدائی کہ از داغ شدن روغن در آید (جلز ولز)۔ ۲۔ دندان قروچہ کردن در حالت خشم و غضب۔

کڑکڑانا kurkurāna (مص) ۱۔ قدقد کردن مرغ خانگی۔ ۲۔ غرغر کردن۔

کڑکنا karakna (مص) غریدن۔ رعد شدن۔ مانند رعد صدا کردن۔ صدا کردن کاغذ و امثال آن ہنگامی کہ پارہ شود۔

کڑنگا kuragga
کڑنگی kurangi (صف) بد زبان۔ کسی کہ در صحبت کردن ادب را رعایت نمیکند۔

کڑوا karwa
کڑوی karwi (صف) تلخ۔ تیز و تند (خوراکی)۔

کڑوا بول ـ bole (اس مذ) فحش۔ ناسزا۔

ــ **پن** pan ـ (اس مذ) تلخی۔ تندی و تیزی۔ کنایۃً بد خلقی۔ تند خوئی۔

ــ **کسیلا** kaseela ـ (صف) تلخ و ناگوار۔

کڑوے کسیلے دن karway kaseelay din (اس) اوقات سخت و ناگوار۔

کڑواہٹ karwāhat (اس مث) تلخی۔ تند خوئی۔ بد خلقی۔

کڑھانا kurhāna (مص) رنجاندن۔ مزاحم شدن۔ محزون کردن۔ دلخور نمودن۔

کڑھن kurhan (اس مث) غصہ۔ تاسف۔ زاری۔ رنج۔

کڑھائی kurhāi (اس مث) ۱۔ ظرف بزرگ آہنی کہ برای گرم کردن شیر و پختن مواد غذائی بکار میرود۔ ۲۔ گلدوزی۔

کڑھنا karhna (مص) ۱۔ گلدوزی کردن۔ تکہ دوزی کردن۔ ۲۔ جوشیدن شیر۔ ۳۔ کشیدہ شدن۔

کڑھوائی karhwaee (اس مث) اجرت گلدوزی

کڑھنا kurhna (مص) غصہ خوردن۔ رنجیدن۔ بزحمت افتادن۔ غبطہ خوردن۔ متاسف بودن۔

کڑی kari (اس مث) ۱۔ تیرک چوبی یا آہنی۔ ۲۔ دست بند پلیس۔ ۳۔ خلخال (زیور پای زن)۔
(صف) سخت۔ سفت۔ مشکل۔ دشوار۔

کڑیل karyal (صف) استخوانی۔ محکم۔ دارای عضلات قوی۔

کس kis (ضمیر استفہامی) چہ کدام۔ چہ کس۔ کی دکہ۔

— **طرح** tarah (قید) چطور۔ چگونہ۔

— **قدر** qadar (قید) چقدر۔ چندتا۔

— **لئے** liye (قید) چرا۔ برای چہ۔

— **وقت** (قید) چہ وقت۔ کی۔

کس kas (اس۔مذ) ۱۔ زور۔ توان۔ توانائی۔ طاقت۔ نیرو۔ ۲۔ آزمایش۔ امتحان۔ ۳۔ انحنای تیغہ شمشیر۔

— **بل** bal (اس۔مذ) ۱۔ تیغہ خم شمشیر۔ برش شمشیر۔ ۲۔ زور۔ نیرو۔ قدرت۔

کسا kasa (صف) ۱۔ تنگ۔ ۲۔ کم (در وزن) کسر وزن۔

— **جانا** jāna (مص) بدمزہ شدن غذا در اثر ماندن در ظرف مسی کہ قلعی نشدہ باشد۔

کسا کسایا kasa kasāya (صف) آمادہ۔ بستہ بندی شدہ۔ طناب پیچ شدہ۔

کسان kisān (اس۔مذ) زارع۔ کشاورز۔

کسانا kasāna (مص) وادار بہ آزمایش کردن۔ برمحک زدن طلا۔ آزمودن برش شمشیر۔

کسبی kasbi (اس۔مذ) ۱۔ صنعتگر۔ ۲۔ (اس۔مث) فاحشہ۔ جندہ۔ روسپی۔

کستوری kastoori (اس۔مث) ۱۔ مشک۔ مشک دانہ۔ ۲۔ یک نوع پرندہ خوش آواز۔

کسر پڑنا kasar parna بفتح س۔ ضرر کردن۔ زیان دیدن۔

— **دینا** de'na (مص) خسارت پرداختن۔

— **رکھنا** rakhna (مص) ناتمام گذاشتن۔

— **رہنا** rehna (مص) ناتمام بودن۔ ناقص بودن۔

— **کھانا** khāna (مص) ضرر دیدن۔ زیان بردن۔

— **نکالنا** nikālna (مص) انتقام گرفتن۔ دفع نقصان و کسر کردن۔

کسرت kasrat (اس۔مث) ورزش۔ ورزش جسمی۔ ریاضت۔

کسرتی (صف) ورزشکار۔ ورزشی۔

کسک kasak (اس۔مث) درد۔ درد ملایم۔

کسکنا kasakna (مص) دردکردن۔ کم کم درد کردن۔

کسگر kasgar (اس۔مذ) کوزہ گر۔

کسل مند kasal mand (صف) بفتح س. کسل. خستہ

کسمسانا kasmasāna (مص) بخود حرکت دادن. بتکان خوردن. خستہ شدن. بخود پیچیدن از درد. بیقرار شدن.

کسمساہٹ kasmasāhaṭ (اس. مث) بیقراری. ناراحتی. اضطراب.

کسنا kasna (مص) محکم کردن. بستن. گرہ زدن. فشردن. بقیمت افزودن. ۲. بر محک زدن. آزمودن.

کسوٹی kasauṭi (اس. مث) سنگ محک. آزمایش. محک.

— پر چڑھانا par charhāna —
— پر کسنا 〃 kasna —
— پر لگانا 〃 lagāna —
(مص) محک زدن طلا و نقرہ. آزمایش کردن.

کسی kassi (اس. مث) بیل. بیلچہ.

کسی kisi (ضمیر) کس. ہر کس. ہر.

— قدر qadar (ق) بفتح د. کمی. قدری. تا حدی. قلیل. کم.

کسیانا kasyāna (مص) ضایع شدن
کسیا جانا kasya jāna خوراک در نتیجہ

ماندن در ظرف مس و برنجی وغیرہ.

کسیس kasees (اس. مذ) زاج سبز.

کسیرا kasera (اس. مذ) سازندہ و فروشندہ ظروف فلزی

کسیلا kasila (صف) قوی. نیرومند. بایای مجہول kasela بمعنی بدمزہ و تلخ است.

— پن 〃 { kasila pan (اس. مذ) استحکام. نیرومندی
kasela } قوت. بدمزگی. تلخی.

کشتا kishṭa (اس. مذ) زرد آلوی خشک کہ برای صیقل کردن ظروف نقرہ بکار میرود.

کشتی باز (اس. مذ) کشتی گیر

— لڑنا laṛna — (مص) کشتی گرفتن.

کشتم کشتا (اس. مذ) گلاویز شدن. جنگ. کشتی.

— کشتی (اس. مث) گلاویز شدن. جنگ و جدال. زد و خورد.

کشور kishore (اس. مذ) جوان. این کلمہ در آخر بعضی از اسامی ہندوہا بکار میرود

کشیدگی (اس. مث) رنجش. کدورت. عدم رضایت.

کشیدہ خاطر (صف) رنجیدہ. مکدر.

— کاڑھنا kāṛhna — (مص) طیلہ دوزی کردن. قلاب دوزی کردن.

کشٹ kashṭ (اس۔مذ) مصیبت ۔ درد ۔ عذاب ۔ سختی.

کفایت شعار (صف) مقتصد ۔ صرفہ جو ۔ پس انداز کن ۔ ممسک.

— کرنا karna — (مص) صرفہ جوئی کردن ۔ پس انداز کردن ۔ امساک کردن.

کفن پھاڑ کے بولنا kafan phāṛ ke boalna (مص) با بانگ بلند گفتن ۔ صدای خروش دادن.

— سر سے باندھنا sar se bāṇdhna - (مص) بکار خطرناک دست زدن.

کفنانا kafnāna (مص) تکفین ۔ کفن کردن.

کفنی kafni (اس۔مث) یک نوع جامۂ درویشی کفنک.

ککڑ kukkaṛ (اس۔مذ) خروس ۔ این کلمہ بیشتر در نواحی پنجاب پاکستان باین معنی است و مرغ خانگی را ککڑی kukkṛi گویند.

ککڑوں کوں kukṛuṇ kuṇ (اس۔مث) بانگ خروس ۔ قوقولیقو.

ککڑی kukṛi (اس۔مث) ۱۔ ذرت ۔ بلال. ۲۔ کلاف نخ خام.

ککڑی kakṛi (اس۔مث) خیار چنبر.

کل kal (اس۔مث) فردا ۔ دیروز ۔ اصطلاحاً گذشتہ نزدیک ۔ آینده نزدیک.

— کا لڑکا ka laṛka — (اص) جوان بی تجربہ ۔ شخص بی تجربہ.

— کلاں کو kalāṇ ko — (قید) در آینده ۔ بعداً فردا پس فردا.

— کرنا karna — (مص) بتعویق انداختن ۔ تاخیر کردن ۔ طفره زدن ۔ عقب انداختن.

— کی بات ki bāt — (اص) واقعۂ تازه روی داده ۔ اخبار دیروز.

کل kal (اس۔مث) ۱۔ آرامش ۔ آسودگی ۔ آسایش. ۲۔ پہلو. ۳۔ وضع ۔ طور.

— آنا āna — (مص) آرامش خاطر داشتن راحت بودن.

ــ پڑنا parna ـ (مص) راحت بودن۔ آسایش داشتن ـ آرامش داشتن.

کل kal ـ (اس۔مذ) ۱۔ بدترین چیز۔ ۲۔ تنازع جدال.

ــ جگ jug ـ (اس۔مذ) بدترین دوره از ادوار تاریخ لبشر.

کل kal (اس) ماشین۔ آلت۔ ابزار کنایۃً چیزی که باعث ایجاد تسلط بر کسی شود.

ــ کا آدمی ka ādmi ـ (اس۔مث) عروسک کوکی.

کل kal (صف) مخفف کالا بمعنی سیاه.

ــ جیبھا jibha (صف) بدزبان۔ بی‌ق سیاه.

ــ مونہا munha } (صف) مرد سیاه۔
ــ منہا minha } چهره۔ قیافہ منحوس و بدشگون.

ــ منہی minhi ـ (صف) زن سیاه‌چهره منحوس.

کلا kala (اس۔مث) ۱۔ یک شانزدهم قطر ماه. ۲۔ خدعه۔ حیلہ۔ ۳۔ معلق۔ پشتک.

ــ بازی (اس۔مث) معلق و پشتک زدن.

ــ کھانا khāna ـ (مص) پشتک زدن.

ــ کار (اس۔مذ) هنرمند۔ حیله‌گر۔ حقه‌باز.

کلّا kalla (اس۔مذ) ۱۔ سر۔ کک۔ گونه۔ ۲۔ جواز۔ شکوفه۔ زبنقه ماشین چراغ.

ــ **توڑ جواب** tore (اس) جواب دندان‌شکن.

ٹھلا thalla (اس۔مذ) سروصدا۔ جلال و شکوه.

ــ دراز (صف) گستاخ۔ بی‌ادب۔ جسور.

کلال kalāl (اس۔مذ) عرق‌کش۔ شراب‌فروش.

ــ خانہ (اس۔مذ) بفتح ن۔ میخانه۔ مغازه شراب‌نوشی.

کلام اللہ اٹھانا uṭhana (ا ف) بقرآن قسم خوردن.

ــ **کلام ہو جانا** ho jāna ـ (مص) بحث شدن ـ مورد بحث قرار گرفتن.

کلاوہ kalāva (اس۔مذ) بفتح و۔ ۱۔ کلاف نخ خام۔ ۲۔ نخ رنگارنگ که بدور بسته در خوانچه عروسی و عقد می‌بندند. ۳۔ چند رشته قیطان رنگارنگ که شیعیان شبه‌قاره در ایام ده اول محرم گردن اندازند.

کلائی kalāi (اس۔مث) ساعد۔ قسمت دست
از آرنج تا مچ۔

کل بل kil bil (اس۔مث) خزیدن حشرہ۔
سینہ مال پیش رفتن۔

کلبلانا kilbilāna (مص) خزیدن۔

کلبلانا kulbulāna (مص) ۱۔ جنبیدن۔ با تنگی
تکان خوردن۔ بخود پیچیدن از درد و بیقراری۔
۲۔ غزغز کردن شکم۔

کلبلاہٹ kulbulāhaṭ (اس۔مث) حرکت
جنبش حشرات۔ جنبش و تکان آدم در خواب۔

کلپ kalap (اس۔مذ) آھار۔
۔ دار آھاردار۔ آھار شدہ۔

کلپانا kalpāna (مص) اذیت کردن۔ ظلم کردن۔
تحت فشار قرار دادن۔

کلپنا kalapna (مص) ۱۔ محزون بودن۔ غصہ
خوردن۔ ۲۔ نفرین کردن۔

کلچہ kulcha (اس۔مذ) بفتح چ۔ کلوچہ۔

کلر kallar (صف) زمین غیر قابل کشت۔ بایر۔

کلس kalas (اس۔مذ) نوک گنبد و غیرہ و امثال آن۔ قبہ۔

کلسی kalasi (اس۔مث) نوک کوچک گنبد۔

کلف kalaf' (اس۔مذ) جوشش صورت۔ لکہ بر صورت
باشد۔ لکہ ھای قرص ماہ۔

کلفت kulfat (اس۔مث) زحمت۔ رنج۔ مصیبت۔

— **دور ہونا** dore ho'na — (مص) رفع زحمت
و رنج شدن۔

کلکاری kilkāri (اس۔مث) فریاد۔ جیغ۔ شیون۔ صدائی
کہ بی اختیار از خوشی از دہن در آید۔

— **مارنا** mārna — (مص) فریاد کردن۔ جیغ زدن۔
شیون کردن با فریاد و اظہار مسرت کردن۔

کلکل kalkal (اس۔مث) نزاع۔ صحبت بی معنی
ہرزہ گوئی۔

— **پٹ پٹ** piṭ piṭ — (اس۔مث) سخن بیہودہ
و مہمل۔ حرف یاوہ۔

کلمہ kalema (اس۔مذ) بکسر ل و فتح م۔ کلمہ۔ قول۔

— **بھرنا** bharna — (مص) اصول دین اسلام را
با اعتقاد تمام بر زبان راندن لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہ گفتن۔
بکسی اعتقاد داشتن۔ مطیع کسی بودن۔ شدیداً
طرفداری کسی بودن۔

— پڑھانا paṛhāna (مص) با کلمہ شہادت غیر مسلم را باسلام درآوردن.

— پڑھنا paṛhna (مص) ۱. مسلمان شدن. بمذہب اسلام در آمدن. ۲. نام خدا بر زبان راندن. ۳. مجازاً اطاعت کردن. قبول کردن.

کلن kulan (اس مث) سوزش زخم. تیر کشیدن عضو بدن کہ درد دارد.

کلنک kalaṅk (اس مذ) ۱. داغ. نشان. ۲. اتہام. شایعات ننگ آور. رسوائی. بی آبروئی.

— کا ٹیکا لگانا ka ṭeeka lagāna (مص) بہتان زدن. بدنام کردن. ننگین کردن.

کلنکی kalanki (صف) بہتان زدہ شدہ بدنام شدہ. لکہ دار. متہم.

کلو kulloo (صف) سیاہ پوست. حبشی. کسی کہ رنگ تیرہ داشتہ باشد.

کلوار kalwār (اس مذ) } شراب
کلوارنی kalwārni (اس مث) } فروش.

کلوٹا kalooṭa (صف مذ) } سیاہ آبنوس.
کلوٹی kalooṭi (صف مث) } خیلی سیاہ

این کلمہ اکثر با کالا kāla بمعنی سیاہ استعمال میشود. مثل کالی کلوٹی بلی kali kalooṭi billi (گربہ سیاہ).

کلہاڑا kulhāṛa (اس مذ) } تبر.
کلہاڑی kulhāṛi (اس مث) } کلنگ.

کلی kali (اس مث) ۱. غنچہ. مجازاً باکرہ. ۲. خشک. ۳. نوعی قلیان.

کلی kulli (اس مث) غرغرہ. شستن گلو و دہان.

کلیان kalyān (اس مذ) رفاہ. خوشی. سعادت.

کلیانا kalyāna (مص) شکوفہ کردن. گل دادن درخت و گیاہ. جوانہ زدن.

کلیجا kaleja (اس مذ بیای مجہول) کبد. جگر. مجازاً جرأت و شہامت.

— اچھلنا uchhalna (مص) از خوشحالی بیتاب و بیقرار شدن.

— الٹنا ulaṭna (مص) بیقرار شدن. متوحش شدن.

— ٹھنڈا کرنا ṭhanḍa karna (مص) تسلی دادن. کسی را خوشحال ساختن.

— دھک دھک ہونا dhak dhak — hona (مص) سخت ترسیدن ۔ متوحش شدن ۔

— منہ کو آنا mugh ko āna — (مص) بسیار ناراحت و بیقرار شدن ۔ فوق العادہ مضطرب شدن ۔

کلیجے سے لگا رکھنا kalejay se laga rakhna (مص) نوازش کردن ۔ بغل کردن ۔ بسیار دوست داشتن ۔ قلباً دوست داشتن ۔ عزیز داشتن ۔

— میں آگ لگنا meṇ āg lagna (مص) سوزش در سینہ داشتن ۔ بسیار تشنہ بودن ۔

کلیجی kaleji (اس مث) کبد و جگر حیوان ۔

کلیش kaleesh (اس مذ) ۱ ۔ درد ۔ سختی ۔ مصیبت ۔ ۲ ۔ فساد ۔

کمار kumar (اس مذ) فرزند پسر ۔ جوان ۔ شاہزادہ ۔ شاہزادہ مجرد ۔ شاہپور ۔

کماری kumāri (اس مث) فرزند دختر ۔ دوشیزہ ۔ شاہدخت ۔

کمال دکھانا kamāl dikhāna (مص) کاری را با نہایت مہارت انجام دادن ۔ کار تعجب انگیز کردن ۔ اعجاز دادن ۔

— کرنا kama — (مص) کار تعجب انگیز کردن ۔ کار عجیب کردن ۔

کمالا کرنا kamāla kama (مص) مسابقہ گزارشی پہلوانان کہ مقصود از آن برد و باخت نباشد ۔

کما لینا kama lena (مص) ۱ ۔ دباغی کردن ۔ از داد و ستد نفع بردن ۔

کمانا kamāna (مص) ۱ ۔ بدست آوردن ۔ حاصل کردن ۔ نفع بردن ۔ ۲ ۔ دباغی کردن ۔ ۳ ۔ بارور کردن زمین ۔ ۴ ۔ تمیز کردن مستراح ۔

کمان چڑھنا kamān chaṛhna (مص) بر اوج قدرت بودن ۔

کمانچہ (اس مذ) بفتح چ ۔ ۱ ۔ کمان کوچک ۔ ۲ ۔ سقف ضربی ۔ ۳ ۔ کمانچہ (آلت موسیقی) ۔

کمانی (اس مث) فنر ساعت وغیرہ ۔ ترشیلین ۔

کماؤ kamāoo (صف) کسی کہ پول در بیاورد ۔ زحمت کش ۔

کمائی kamāee (اس مث) درآمد ۔ منفعت نتیجہ کار و کوشش ۔ حاصل زحمات کسی ۔

کم بخت (صف) بدبخت ۔ بدجنس ۔ بدذات ۔

کمبختی (اس۔مث) بدبختی۔ مصیبت۔

— کا مارا ka māra (صف) بدنصیب۔ مصیبت زده۔ بدبخت شده۔

کم خرچ (صف) ممسک۔ مقتصد۔

کم سے کم kam se kam (قید) اقلاً۔ حداقل۔

کم محنت (صف) کسی که از کار محول با و میدزدد تنبل۔ تن پرور۔

نصیب (صف) بدبخت۔

نصیبی (اس۔مث) بدبختی۔

کمبل kambal (اس۔مذ) خرقه۔ پتو۔ گلیم۔ پارچه ضخیم پشمی۔

پوش (اس۔مذ) گدا۔ درویش۔ خرقه پوش۔

کمپا kampa (اس۔مذ) یک نوع دام که ماده چسبنده بان زنند تا پای پرنده بان بچسپد۔

کمتائی kamtāee (اس۔مث) تخفیف۔ کمبود۔ [illegible] قلت۔

کمتی kamti (صف) کم۔ ناچیز۔ کمتر۔

— بڑھتی baṛhti (صف) کم و بیش۔

کمخواب kamkāb (اس۔مث) پارچه ابریشمی زربفت۔ بافته زری۔

کپڑ kapaṛ (اس۔مذ) مخفف کپڑا kapṛa بمعنی پارچه۔

— چھن کرنا chhan karna (مص) با پارچه نرم چیزی را گرفتن (دور کردن)۔ چیزی را با پارچه صاف کردن۔

کمر توڑنا kamar toṛna (مص) شکستن کمر کسی که کنایه از ضرر رسانیدن و ناتوان ساختن است۔

— ٹوٹا ṭooṭa (صف) کوژپشت۔ [illegible]

— ٹوٹ جانا ṭooṭ jāna (مص) بیچاره شدن۔ بی یار و مددگار شدن۔ کوژپشت شدن۔ خسارت سخت دیدن۔ روحیه خود را باختن۔

— ٹھوکنا ṭhokna (مص) تشویق کردن۔ حمایت کردن۔ یاری کردن۔

— کس کے باندھنا kas ke bāndhna (مص) مصمم بانجام کاری شدن۔

— کسنا kasna (مص) آماده شدن۔ مصمم شدن۔

— لگنا lagna (مص) احساس کمردرد کردن۔

کمره kamra (اس۔مذ) بفتح ر۔ اطاق۔

کمل kammal (اس۔مذ) کمبل را ببینید۔

کملانا kumlāna (مص) پژمردن۔ پلاسیدن۔ از ضعف خم شدن و تکیه کردن.

کملی kamli (اس۔مث) خرقهٔ کوچک.

کمہار kumhār (اس۔مذ) کوزه‌گر.

کمہاری kumhāri (اس۔مث) زن کوزه‌گر۔ کوزه‌گر زن.

کمیرا kamera (اس۔مذ) کارگر۔ مزدور۔ زارع.

کمیلا kamela }
کمیلہ kamela } (اس۔مذ) کشتارگاه۔ مذبح۔ مسلخ۔ سلاخ خانه.

کمی نہ کرنا kami na karna (مص) حداکثر کوشش کردن۔ تمام وسایل ممکنه را بکار بردن۔ کوتاهی در انجام کار نکردن.

کن kan (اس۔مذ) ۱۔ ریزه۔ ذره۔ قطعه۔ ۲۔ شکوفه۔ ۳۔ غله۔ ۴۔ توان۔ توانائی۔ طاقت۔ ۵۔ گوشه۔ زاویه۔ پهلو۔ ۶۔ مخفف کان kān که معنی گوش است.

— **آنکھیوں سے** ankhyoṇ se — زیر چشمی۔ از گوشهٔ چشم۔ مخفیانه۔ دزدکی.

— **بٹائی** baṭai — (اس۔مث) تقسیم محصول۔ بتساوی حصه.

— **پٹی** paṭi — (اس۔مث) شقیقه.

— **ٹوپ** ṭoap — (اس۔مذ) کلاه گشاد که روی گوش را میپوشاند.

— **سلائی** salāi — (اس۔مث) یک نوع کرم خاکی خاردار که موقع باران ظاهر میشود و گاهی بگوش انسان میرود.

— **کھجورا** khajura — (اس۔مذ) هزارپا.

کن kin (ضمیر۔ جمع کس) چه اشخاصی۔ چه کسانی۔ کی ها.

کنارے ہو جانا kenāray ho jāna (مص) عقب کشیدن۔ دست کشیدن از۔ کنار کشیدن.

کنائی kanāi (اس۔مث) گذرگاه۔ راه.

کنبہ kunba (اس۔مذ) بفتح ب۔ فامیل۔ خانواده۔ قبیله.

پرور (صفت) حامی و نگهدارنده فامیل یا خانواده.

کنبھ kuṇbh (اس۔مذ) ظرف آب۔ دلو۔ برج یازدهم که مطابق دلو (بهمن ماه) است.

کنٹک kanṭak (صفت) بخیل۔ ممسک.

کنٹھ kanṭh (اس۔مذ) ناقوسک۔ برآمدگی حلقوم که در موقع بلوغ ظاهر میشود.

— **نکلنا** nikalna — (مص) بحد بلوغ رسیدن۔ بالغ شدن جوان.

کنٹھا kanṭha (اس۔مذ) گردن بند طلا یہ مروارید.
۲۔ طوق گل کہ بگردن آویزند. ۳۔ تسبیح سی و سہ دانہ کہ درویش بگردن آویزد.

کنٹھی kanṭhi (اس۔مث) طوق و گردن بند.

کنجا kanja
کنجی kanji } (صف) چشم زاغ.

کنجر kanjar (اس۔مذ) ۱۔ کولی۔ غربتی. ۲۔ دستہ ای از مردم رذل آوارہ کہ زنانشان رقاصہ حرفہ ای ہستند.

کنجر kunjar
کنجل kunjal } (اس۔مذ) یک نوع فیل عظیم الجثہ.

کنجڑا kunjṛa (اس۔مذ) بقال۔ سبزی فروش.

کنجوس kanjus (صف) بخیل۔ خسیس.

مکھی چوس makkhi chus
(صف) بسیار خسیس۔ خیلی بخیل.

کنجی kunji (اس۔مث) کلید.

کنچن kanchan (اس۔مذ) ۱۔ طلا. ۲۔ یک طبقہ کولی کہ زنانشان عموماً رقاصہ ہستند.

کنچنی kanchani (اس۔مث) رقاصہ۔ فاحشہ۔ روسپی.

کنڈا kunda (اس۔مذ) ۱۔ دستہ چیزی۔ قبضہ. ۲۔ مرغک (در اصطلاح خیاط). ۳۔ بال پرندہ. ۴۔ قبضہ تفنگ کہ چوبی است ۵۔ مدبر۔ حلقہ زنجیر.

کنڈلا kundla (اس۔مذ) مفتول طلا۔ قطعہ طلا.

کندن kundan (اس۔مذ) ۱۔ طلای ناب.
۲۔ (صف) روشن۔ براق۔ زیبا۔ خوشنما.

کندھا kandha (اس۔مذ) شانہ۔ کتف.

کنڈی kundi (اس۔مث) چوبی کہ کاذر و رختشوی بر پارچہ یا لباس شستہ میزنند تا صاف و مسطح شود.

— **کرنا** karna — (مص) لباسهای شستہ را با چوبی صاف و مسطح کردن و کوبیدن چیزی.

کنڈ kunḍ (اس۔مذ) ۱۔ آبخز۔ چشمہ۔ آبگیر۔ برکہ.
۲۔ گودالی کہ در آن آتش مقدس نگہداری میشود.
۳۔ غار.

کنڈا kunḍa (اس۔مذ) حلقہ آہنی زنجیر۔ حلقہ ای کہ از آہن است و زنجیر بان وصل میشود۔ مدبر.

کنڈل kunḍal (اس۔مذ) ۱۔ حلقہ بزرگ کہ یوگیہا بگوش آویزند. ۲۔ دائرہ۔ ہالہ دور ماہ.

— **مارنا** mārna — (مص) چنبر زدن مار۔ تشکیل ہالہ دادن.

کنڈلی kundali (اس، مث) حلقہ کوچک چنبرہ.

کنڈی kundi (اس، مث) قفل زنجیری در.

— بند کرنا band karna (مص) }
— لگانا lagāna } بستن باز نجیر.

بستن قفل در بجائی

کنکر kankar (اس، مذ) ریگ سنگ آہک.

کنکریلا kankrila (صف) حاصل شدہ با ریگهای سنگ آہک.

کنکری kankri (اس، مث) سنگریزہ - ریگ ریزہ.

کنکوا kankawwa (اس، مذ) باد بادک.

کنکی kanki (اس، مث) خردہ برنج - بلغور برنج.

کنگال kangāl (صف) بیچارہ - ورشکستہ - مفلس - قحطی زدہ.

کنگن kangan (اس، مذ) بازو بند.

کنگنی kangani (اس، مث) ۱. بالاترین ردہ دیوار کہ معمولاً لبہ دارد. ۲. یکی از حبوبات بسیار ریز. ۳. پوست دور قضیب.

کنگھا kangha (اس، مذ) شانہ کہ فقط یک طرف آن دندانہ دارد و مردہا آن را استعمال کنند.

کنگھی kanghi (اس، مث) شانہ زنانہ کہ دو طرف آن دندانہ دارد.

— چوٹی کرنا choti karnā — (مص) بافتن وچیدن وشکن دادن موی سر.

کنوارا kanwāra (صف) مرد مجرد.

— پن pan — (اس، مذ) دوشیزگی - بکارت.

کنوارپت kuṇwārpat }
کنوارجھل kuṇwarjhal } (اس، مذ) دوشیزگی بکارت.

— اتارنا utārna — (مص) ازالہ بکارت کردن.

کنواری kuṇwāri (اس، مث) دوشیزہ - باکرہ.

کنواں kuṇwāṉ (اس، مذ) زنبہ - چاہ.

— چلانا chalāna — (مص) آب دادن مزرعہ از چاہ.

کنویں میں بانس ڈالنا kunweṉ meṉ bāns ḍālna (مص) با دقت جستجو کردن.

— کی آواز ki āwāz — (اص) بمعنی انعکاس صدا و در مورد واکنش گفتہ نیز بکار میرود (یعنی جواب جانم قربان است).

— کی مٹی کنویں کو لگتی ہے — ki miṭṭi
kuṉweṉ ko lagti hae (ضرب المثل)
ہرچہ درآید خرج میشود۔

کنوتی kanauti (اس۔مث) گوش اسپ۔

کنور kunwar (اس۔مذ) پسر۔ فرزند پسر۔ شاہزادہ۔

کنی kani (اس۔مث) ۱۔ قطعہ کوچک۔ ذرہ۔ ۲۔ قطعہ الماس۔ ۳۔ خردہ برنج (خوردنی)۔

کنی kanni (اس۔مث) لبہ۔ حاشیہ۔ کنارہ۔

— دبانا dabāna — (مص) تحت کنترل درآوردن۔

کو ko (علامت مفعول) ۱۔ برای۔ بہ۔ ۲۔ ارادہ وقصد انجام کاری۔ مثال: وہ جانے کو ہے woh jānay ko hae بمعنی او در رفتن است۔ ارادہ رفتن دارد۔

کوا kavva (اس۔مذ) ۱۔ کلاغ۔ ۲۔ زبان کوچک در حلق۔

— پری pari — (اس۔مث) زنی سیاہ پوست۔ زشت رو۔

کواڑ kiwāṛ (اس۔مذ) درب۔

— دینا dena — (مص) بستن درب خانہ۔

کواسا kawāsa (اس۔مذ) نبیرہ پسر۔

کواسی kawāsi (اس۔مث) نبیرہ دختر۔

کوبڑ koobaṛ (اس۔مذ) ۱۔ قوز۔ ۲۔ کوہان۔ خمیدگی پشت در نتیجہ پیری۔

کوب کاری (اس۔مث) تنبیہ۔ گوشمال۔ کتک کاری۔

کوپل kopal (اس۔مث) جوانہ درخت۔ برگ ریزی کہ اولین بار از شاخہ میروید۔

کوتوال kotwāl (اس۔مذ) رئیس شہربانی۔ محافظ قلعہ

کوتوالی kotwāli (اس۔مث) ادارہ شہربانی۔

کوٹ koṭe (اس۔مذ) قصر۔ قلعہ۔ حصار۔ برج و بارہ۔ (این کلمہ مخفف کورٹ kort بمعنی قلعہ است)۔

کوٹلا koṭla (اس۔مذ) قلعہ کوچک۔

کوٹنا kooṭna (مص) زدن۔ کوبیدن۔ خرد کردن۔

کوٹھا koṭha (اس۔مذ) بالاخانہ۔ طبقہ فوقانی عمارت۔

— ٹوٹنا tooṭna — (مص) نقب زدہ شدن۔

کوٹھے پر بیٹھنا koṭhay par baeṭhna (مص) روسپی شدن۔ فاحشہ شدن۔

کوٹھری koṭhri (اس۔مث) اتاق کوچک۔ حجرہ۔ کابین۔ صندوقخانہ۔ پستو۔

کوٹھی koṭhi (اس۔مث) منزل که ساختمانش اجری

باشد۔ عمارت یک یا چند اطاق که دارای در بهای متعدد باشد.

— وال wāl ـ (اس۔مذ) ۱۔ ظرف۔ ۲۔ انباردار، بنگاه.

کوچنا kuchna (مص) فرو کردن سوزن و چیزی نوکدار بجائی، سیخ زدن.

کوچی kuchi (اس۔مث) برس نرم۔ ماهوت پاک کن۔ قلم موی نقاش.

کود kood (اس۔مث) اجست۔ پرش۔ جهش.

۲۔ صیغهٔ امر از مصدر کودنا koodna بمعنی جست بزن۔ بپر.

— پڑنا paṛna ـ (مص) جستن۔ جهیدن.

کودنا koodna (مص) جستن۔ جهیدن۔ کنایةً خوشحال بودن.

کور kore (اس۔مث) حاشیه۔ لبه۔ پهلو۔ کناره۔ نوک چیزی.

— دبنا dabna ـ (مص) بیچاره بودن۔ مغلوب بودن.

کورا kora
کوری kori (صف) نو۔ استعمال نشده۔ ظرف گل شسته نشده۔ نوشته نشده۔ کنایةً آدم بیسواد و کودن و ساده.

— بچنا bachna ـ (مص) بدون زیان فرار کردن۔ در رفتن۔ زخمی نشدن در نزاع۔ از مهلکه جستن.

— پن pan ـ (اس۔مذ) نوی۔ نوبری۔ تازگی۔ بکارت.

کوڑ kooṛ (صف) کودن۔ احمق۔ ساده لوح.

— مغز (صف) ابله۔ بی فکر.

کوڑا kooṛa (اس۔مذ) خاکروبه۔ زباله۔ اشغال.

کرکٹ karkaṭ (اس۔مذ) آشغال۔ خاشاک و خاکروبه۔ زباله.

کوڑی kooṛi (اس۔مث) زباله‌دان۔ ظرف زباله و اشغال.

کوڑا koṛa (اس۔مذ) شلاق.

— جمال شاہی (اس۔مذ) یک نوع بازی پسربچه‌ها، که در میدانی در فاصله‌ای از هم بشکل دایره بر زمین می‌نشینند۔ یکی از پسرها پارچهٔ تابیده شده دراز بشکل شلاق بدست گرفته بدور دایره برپشت سر پسران میدود و در آن اثنا شلاق را پشت سر یک نفر میگذارد۔ اگر پسری که شلاق در پشتش گذاشته شده آن را نبیند از جانب پسر با شلاق کتک میخورد و در حال کتک خوردن دور دایره میدود تا

دو مرتبہ سر جای خود بنشیند.

__ لگانا — lagāna (مص) شلاق زدن بکسی.
__ مارنا — mārna

کوڑھ koṛh (اس۔مذ) جذام۔خوره.

__ ٹپکنا — ṭapakna (مص) مبتلا بمرض جذام شدن.
__ چونا — chona

__ میں کھاج نکلنا _ meṉ khāj nikalna (مص) خارش یافتن در مرض جذام مصیبتی بر مصیبت دیگر پیدا کردن.

کوڑھی koṛhi (صف) جذامی۔مبتلا بجذام.

کوڑی koṛi (عدد) بیست۔بیستا.

کوڑی kaoṛi (اس۔مث) صدف کوچک۔بجل.
(صدف کوچک در سابق بجای پول کم ارزش هم بکار میرفت)

__ بھر __ bhar (صف) خیلی کم۔خیلی کوچک۔ناچیز.

__ کا آدمی __ ka ādmi (اس) بیکون و۔دوم بی معرفت و بی خاصیت.

__ کا ہو جانا __ ho jāna (مص) بی معرفت و بی خاصیت شدن.

__ ادا کرنا __ ada karna (مص) تا یک پول آخر را ادا کردن.

__ پر دانت رہنا -- par dāṉt rehna (مص) بنهایت طماع بودن.

__ جوڑنا __ joṛna (مص) تا یک پول آخر را حفظ و پس انداز کردن.

__ کو تنگ ہونا __ ko tang hona
__ کو حیران ہونا __ ko haerāṉ hona
(مص) بنهایت مفلس بودن۔محتاج بودن.

__ کو نہ پوچھنا _ ko na poochhna (مص) بی اہمیت دانستن۔ناچیز پنداشتن.

__ کے مول بکنا _ ke mole bikna (مص) خیلی ارزان فروختن چیزی.

کوسا kosa (اس۔مذ) نفرین۔لعنت.

کوسنا koasnà (مص) نفرین کردن۔لعنت کردن.

__ لگ جانا _ lag jāna (مص) اثر کردن نفرین.

کوکا koka (اس۔مذ) بفتح ک ثانی۔ ۱۔برادر رضاعی.
کوکا koka ۲۔میخ کوچک۔میخ باریک.

کوکی koki (اس۔مث) خواهر رضاعی.

کوکنا kukna (مص) ۱۔جیغ زدن۔بصدای بلند ناله کردن.

و بچه زادن۔ کوک زدن۔ ۳۔ کوک کردن۔ پیمانه زدن (در ریاضت وغیره).

کوکھ koakh (اس۔مث) شکم۔ تهیگاه بدن۔ مجازاً بمعنی اولاد است.

— **اجڑ جانا** ujar jāna — (مص) سقط جنین شدن۔ زنده نماندن اولاد.

— **بند** band — (صف)
— **جلی** jali — } زن عقیم نازا.

— **کا آزار** ka āzār — (اس۔مذ) مرض سقط جنین.

— **کی آنچ** ki ānch — (مص) محبت مادری.

کول kole (اس۔مذ) ۱۔ لقمه۔ نواله. ۲۔ یک مشت غله که در یک وقت در سنگ آسیاب ریخته میشود.

کوئلا koela (اس۔مذ)
کونلا "
کوئلہ " بفتح ل } زغال۔ زغال سنگ۔ چوب نیمسوخته.

کولا kaula (اس۔مذ) دیوار دو طرف در.
۲۔ آغوش. ۳۔ یک نوع نارنگی.

کولا koola (اس۔مذ) کمر بالای سرین که کمربند بر آن قرار میگیرد.

کولھو kolhoo (اس۔مذ) دستگاه روغن کشی. دستگاه

بزرگ آب میوه گیری۔ عصاری.

— **میں پلوا دینا** meŋ pilwa dena — (مص) شکنجه دادن۔ زیر سنگ آسیاب له کردن.

— **کا بیل** ka bael — (مص) درباره کسی گفته میشود که همواره در انجام کاری مشغول باشد و درجا بزند و خیلی در زحمت باشد.

کولی kaoli (اس۔مث) آغوش۔ بر.

— **بھرنا** bharna — (مص) در آغوش
— **بھر لینا** bhar lena — } گرفتن۔ در بغل گرفتن۔ معانقه۔ در بر گرفتن.

کومل komal
کومھل komhal } (اس۔مث) ۱۔ نقب۔ نقش. ۲۔ سرقت اثاث البیت بوسیله نقب زدن و سوراخ کردن دیوار. ۳۔ صف نرم۔ ملایم۔ نازک۔ لطیف.

کون kaon (ضمیر استفهامی) کی۔ که۔ کدام۔ چه کسی.

— **سا** sa —
— **سی** si — } (ضمیر استفهامی) کدام یک۔ چه۔
— **سے** say — چه نوع.

کونا kona (اس۔مذ) گوشه۔ زاویه۔ پهلو.

کونپل koppal (اس۔مث) جوانه۔ غنچه۔ برگ تازه روییده درخت

— پھوٹنا phooṭna — (مص) جوانه زدن. غنچه کردن. برگ در آمدن از درخت و گیاه.

کونتنا kuntna | کونتھنا kunthna (مص) زور زدن. فشار دادن. بخود فشار دادن و زور زدن زائو هنگام زایش.

کونج konj (اس. مذ) ن خنه. حواصیل. خارتنگ. مرغ پا بلندی که در کنار آب دریا یا رود با انتظار صید ماهی می ایستد.

کونچا kooṇcha (اس. مذ) گره ساق علف.

کونچی kuṇchi (اس. مث) کوچی را ببینید.

کوند kaund (اس. مث) برق. ابر. صاعقه. نور | کوندا kaunda (اس. مذ) برق خیره کننده.

کوندنا kauṇdna (مص) درخشیدن. برق زدن. روشن شدن.

کونڈا kooṇḍa (اس. مذ) ۱- تغار. تغار خمیر گیری. ۲- یک نوع شیرینی که بعنوان نذر پزند.

کونڈی kooṇḍi (اس. مث) تغار کوچک.

کوئی ko'i (ضمیر) کسی. هر کس.

— (قید) بعضی ها. فقط چند نفر. بشکل کسی. بندرت.

— نه — (قید) کس. بالاخره یک کسی.

کھات khāt (اس. مذ) خاشاک. آشغال. کود.

کھاتا khāta (اس. مذ) دفتر حساب داد و ستد. اعتراف.

کھاتا بہی khāta bahi (اس. مث) دفتر حساب داد و ستد اعتراف که حساب اشخاص جدا جدا در آن ثبت شود.

کھاٹ khāṭ (اس. مث) تخت خواب.

— کھٹولا khaṭola — (اس. مذ) اثاث البیت. خرت و پرت منزل.

— نکالنا nikālna — (مص) حمل جنازه.

کھاد khād (اس. مث) خاشاک. کود.

کھار khār (اس. مذ) شوری. شور. نمکین.

کھاری khāri (صف) شور. نمکین.

— پن pan — (اس. مذ) شوری ذائقه.

— کنواں kuṇwāṉ — (اس. مذ) چاه آب شور.

کھاڑی khāṛi (اس. مث) خلیج کوچک.

کھال khāl (اس. مث) پوست. چرم خام. پوست دباغی نشده.

— میں مست ہونا men mast hona — (مص) از موقعیت و وضع خود راضی بودن.

کھالا khāla (اس۔مذ) ۱۔ زمین نشیبی کہ مہرہ رود خانہ در آن زیاد ہست۔ ۲۔ چالہ۔ غار۔ جوی۔

کھانا khāna (مص) ۱۔ خوردن۔ ۲۔ اختلاس کردن۔ تحمل کردن۔ ۳۔ نابود کردن۔ ۴۔ (اس۔مذ) غذا۔ طعام۔

— پینا pina — (مص) خوردن و آشامیدن۔ (اس۔مذ) غذا۔ پذیرائی۔

کھلانا khilāna — (مص) مہمانی دادن۔ غذا دادن۔ خوراندن۔

کھانے کو شیر کمانے کو بکری khānay ko sher kamānay ko bakri (ضرب المثل) پرخور و کم کار کن۔

کھائے کو منہ لال نہ کھائے تو منہ لال kāay ko munh lāl na khaay to munh lāl (ضرب المثل) درباره کسی گفته میشود کہ مجرم باشد یا نباشد بہرحال متہم شناختہ شدہ است۔

کھانپ khānp (اس۔مث) قاشق۔ باریکہ چوب۔

کھانچا khāncha (اس۔مذ) سبد مرغدان۔ قفس۔ کتاز مرغ خانگی۔

کھانچی khānchi (اس۔مث) سبد کوچک۔

کھانڈا khānda (اس۔مذ) شمشیر دو لبہ۔ ساطور۔ قمہ۔

— بجنا bajna — (مص) جنگیدن با شمشیر۔

کھانسنا khānsna (مص) سرفہ کردن۔

کھانسی khānsi (اس۔مث) سرفہ۔

کھاؤ khāoo (صف) پرخور۔ شکم پرست۔ حریص۔

— آراو ārāoo — (صف) ولخرج۔ مسرف۔

کھائی khāi (اس۔مث) خندق۔ خاکریز۔

کھبا khabba | کھبی khabbi (صف) چپ دست۔ کسی کہ بیشتر کارہای خود را با دست چپ انجام میدہد۔

کھب جانا khub jāna | کھبنا khubna (مص) ۱۔ داخل شدن۔ فرو رفتن۔ نفوذ کردن۔ ۲۔ جلب کردن نظر۔

کھپانا khapāna (مص) مصرف کردن۔ جذب کردن۔ خراب و ضایع کردن۔

کھپنا khapna (مص) مصرف شدن۔ خرج شدن۔ ضایع شدن۔ جذب شدن۔ خشکیدن۔

کھپت khapat (اس مث) ۱۔ فروش۔ مصرف۔ خرج۔ ۲۔ گنجایش۔

کھپٹا khapṭa (اس مذ) تکہ۔ پارہ ای از چیزی مانند قطعہ چوب یا آجر۔

کھپر khappar (اس مذ) ۱۔ طشت۔ لگن۔ ۲۔ جمجمہ۔

کھپرا khapra (اس مذ) ۱۔ پوست درخت۔ ۲۔ قاش۔ ۳۔ حشرہ آفت گندم۔

کھپریل khaprael (اس مث) سقف سفالی۔

کھپنا khapna (مص) ۱۔ مصرف شدن۔ بکار رفتن۔ خشکیدن۔ ۲۔ جا گرفتن چیزی در جائی۔

کھتا khatta (اس مذ) انبار زیرزمینی غلہ۔ گودال یخدان۔

کھتی khatti (اس مث) انبار کوچک زیرزمینی غلہ۔

کھتونی khatauni (اس مث) دفتر کل (حساب) دفتر حساب زمین و محصول و بگیرہ۔

کھتیانا khatyāna (مص) وارد دفتر کل کردن (حساب و بگیرہ)

کھٹ khaṭ (اس مث) ۱۔ صدائی کہ از برخورد دو چیز سخت و جامد در میاید۔ ۲۔ مخفف کھاٹ khāṭ بمعنی تخت خواب۔ ۳۔ مخفف کھٹا khaṭṭa بمعنی ترشی۔

— پٹ paṭ — (اس مث) تق تق۔ — — — صدای متواتر۔

— سے se — (قید) فوراً بشتاب و عجلہ۔

— مٹھا miṭha — (صف) ترش و شیرین۔ ملس۔

کھٹا پٹ khaṭa paṭ (اس مث) تق تق۔ صدای متواتر برخورد دو چیز جامد کوچک بہم مثل شمشیر۔

— پٹی paṭi — (اس مث) صدای تصادم دو شمشیر بہم در نزاع و جنگ۔

کھٹا khaṭṭa / کھٹی khaṭṭi (صف) ترش۔

کھٹا چوک chook / چونا chuna (صف) نہایت ترش مزہ۔

کھٹاس khaṭās (اس مث) ترشی۔ حموضت۔

کھٹائی khuṭāi (اس مث) ۱۔ قصور۔ ۲۔ حیلہ۔ ۳۔ بفتح ک khaṭāe (اس مث) ۱۔ ترشی۔ ۲۔ قاش خشک شدہ۔ انبہ کہ مال کہ ترشش است۔

— میں ڈالنا meṉ ḍālna — (مص) بتعویق انداختن۔ طفرہ زدن۔ کنار گذاشتن۔ عقب انداختن۔

کھٹک khaṭak (اس۔مث) درد۔ رنج۔ غم۔ گلہ و شکوہ۔

کھٹکا khaṭka (اس۔مذ) ۱۔ دق الباب۔ صدای تق تق۔ اصطکاک۔ تصادم۔ ۲۔ تیر کشیدن عضو بدن۔ ۳۔ اندیشہ۔ ترس۔ نگرانی۔

کھٹکنا khaṭakna (مص) درد کردن عضو بدن۔ سخت گذشتن زمان۔ ناگوار بودن۔

کھٹکھٹانا khaṭakhṭāna (مص) در زدن۔ دق الباب کردن۔ تکان دادن۔

کھٹمل khaṭmal (اس۔مذ) ساس۔ سرخک۔ (حشرہ گزندہ)۔

کھٹولا khaṭola (اس۔مذ) تخت خواب کوچک۔

کھٹیا khaṭya (اس۔مث) ۱۔ تخت خواب کوچک۔ ۲۔ جنازہ۔

— نکالنا nikālna — (مص) آرزوی مرگ برای کسی کردن۔

— پڑ پڑنا par paṛna — (مص) بیمار بودن۔ در بستر بیماری بودن۔ بستری بودن۔

کھٹیک khaṭeek (اس۔مذ) ۱۔ دباغ۔ ۲۔ دامپرور۔ ۳۔ مالدار۔ متمول۔

کھج khij (اس۔مث) صحبت نیشدار۔ کلہ یا صحبتی کہ مورد تنفر و انزجار کسی باشد۔

کھجانا khujāna (مص) رنجاندن۔ صحبت رنجش آور کردن۔ مزاج نیشدار کردن۔

کھجانا khijāna / **کھجلانا** khujlāna (مص) خاراندن۔ ملایم خراشیدن۔ خاریدن۔

کھجلی khujli (اس۔مث) خارش۔

— اٹھنا uṭhna — (مص) خاریدن۔ خارش گرفتن۔ کنایۃً تمایل با مور جنسی داشتن۔

کھجور khajur (اس۔مث) خرما۔ رطب۔

کھچا کھچ khacha kach (صف) متراکم۔ انباشتہ۔ کثیر۔ مفرط۔ کاملا پر۔ لبریز۔ مملو۔

— بھرنا bharna — (مص) انباشتن۔ چپاندن۔

کھچا رہنا khicha rehna (مص) حذر کردن۔ اجتناب کردن۔ دوری جستن۔

کھچاؤ khichāo (اس۔مذ) ۱۔ کشش۔ ۲۔ سرد مہری۔ دوری۔

کھچائی khichāee (اس۔مث) ۱۔ کشش۔ کشیدگی۔ ۲۔ اجرت کشیدن چیزی از جائی بجائی۔

کھچڑی khichri (اس۔مث) ۱۔ دم پخت۔ دمی دکہ از برنج و ماش یا عدس پختہ میشود) عدس پلو رم۔ ۲۔ مشورت مخفیانہ۔ ۳۔ موہای جوگندمی۔

— پکانا pakāna — (مص) مشورت مخفیانہ و سرّی کردن۔ توطئہ چیدن۔

— ڈاڑھی ḍāṛhi — (اس۔مث) ریش جوگندمی۔ ریش سیاہ و سفید۔

کھچنا khichna
کھنچنا khiṇchna
(مص) ۱۔ کشیدہ شدن۔ توسعہ یافتن۔ تمدید شدن۔ طول کشیدن۔ ۲۔ اجتناب ورزیدن۔

کھدانا khudāna
کھدوانا khudwāna
(مص) وادار بکندن کردن۔ کندن۔ جائی بدست دیگری۔

کھدائی khudāi
کھدوائی khudwāi
(اس۔مث) ۱۔ کندہ کاری۔ عمل کندن۔ اجرت کندن و حفر کردن۔ ۲۔ حفر و رنگی۔

کھد بدانا khad badāna (مص) آہستہ جوشیدن۔ صدای غل غل جوشش۔

کھدر khaddar (اس۔مذ) پارچہ ضخیم و خشن کرباس۔

کھدرا khudra (صف) ناہموار۔

کھدنا khudna (مص) حفر شدن۔ کندہ شدن۔ کندہ کاری شدن۔ کند و کوب شدن۔

کھڈ khaḍ
کھڈا khaḍḍa
(اس۔مذ) گودال۔ شکاف۔ درہ۔ حفرہ۔

کھڈی khuḍḍi (اس۔مث) جائی پا برای نشستن و استراحت۔

کھر khur (اس۔مذ) سم (چہار پا)۔

— بندی bandi — (اس۔مث) ۱۔ تو ویض نعل دست و پای چہار پا۔ ۲۔ نعلبندی۔

کھرا khara
کھری khari
(صف) خالص۔ بدون عیار۔ ناب۔ اصیل۔ شرافتمند۔ درستکار۔ اصیل۔ معتبر۔

کھراپن pan — (اس۔مذ) شرافت۔ درستکاری۔ راستی۔ اصالت۔

— کھوٹا khoṭa (صف) خوب و بد۔

کھری کھری سنانا sunāna ـ ـ (مص) صریح و بی شائبہ گفتن.

کھری مزدوری چوکھا کام mazdoori ـ chokka kām (ضرب المثل) وقتی مزد زود بدهی کار خوب انجام میگیرد.

کھرا kharra (اس ـ مذ) برنامه ـ فهرست طومار ـ لیست ـ یاد داشت معامله نامهٔ دراز و طولانی.

کھرا khurra (صف) خشن ـ تند مزاج.

کھرب kharab (صف عددی) یک بلیون.

کھرپا khurpa (اس ـ مذ) بیلچه و چین ـ آلتی که با آن علف را از زمین میکنند.

کھرپی khurpi (اس ـ مث) بیلچهٔ کوچک و چین.

کھرچن khurchan (اس ـ مث) ته دیگ ـ مقدار برنج که در پختن بته دیگ می چسبد که آن را میکنند و میخورند.

کھرچنا khurachna (مص) خراشیدن ـ تراشیدن.

کھرچنی khurachni (اس ـ مث) آلتی که با آن چیزی را بخراشند یا بتراشند.

کھردرا khurdara (صف) خشن ـ ناهموار ـ پست و بلند ـ چروکدار.

کھرسا kharsa (اس ـ مذ) خشک سالی ـ سالی که در نتیجه نیامدن باران علف خشک میشود.

کھرکھوج khar khoaj (اس ـ مذ) ۱ ـ نشانی ـ آدرس. ۲ ـ تباهی ـ نابودی.

کھرل kharal (اس ـ مث) هاون سنگی.

ـ کرنا karna ـ (مص) در هاون سائیدن ـ کوبیدن در هاون.

کھرلی khurli (اس ـ مث) آخور.

کھرنجا kharanja (اس ـ مذ) سنگفرش.

کھرنڈ khurand (اس ـ مذ) روییه زخم ـ دلمه ـ قشری که روی زخم بسته میشود.

ـ بندھنا bandhna ـ (مص) دلمه بستن زخم ـ پوست انداختن زخم.

کھروچا kharocha }
کھرونچا kharoncha } (اس ـ مذ) خراشش.
کھرونٹا kharonta }

کھروچنا kharochna (مص) خراشیدن.

خراشیدن با ناخن ـ پنجہ زدن ۔

کھرونٹ kharoṇṭ (اس ـ مث) خراش ۔

کھریا kharya (اس ـ مث) گچ ۔

کھریرا kharaira (اس ـ مذ) قشو ۔

کھڑ khaṛ (اس ـ مث) قطعات سنگ قیمتی کہ سفتہ و تراشیدہ نشدہ باشد ۔

کھڑا khaṛa / **کھڑی** khaṛi (صف) ۱ ـ ایستادہ ـ برپا ـ سرپا ۔ ۲ ـ کامل ـ تمام ـ ۳ ـ نصب ۔

کھڑا پانی (اس) آب راکد ۔

— **کرنا** karna — (مص) نگہداشتن چیزی متحرک شغل کاری ـ برپا داشتن ـ نصب کردن ۔

کھڑاکا khaṛāka (اس ـ مذ) کھڑک khaṛk را ببینید

— **کھیت** khait — (اس ـ مذ) محصول (گندم وغیرہ) رسیدہ درو نشدہ ۔

— **کھیل** khail (اس ـ مذ) کار فوری و فوق ۔

— **پاؤں** paon — / **کھڑے کھڑے** kharay kharay (قید) فوراً ـ بجلد

کھڑک khaṛak (اس ـ مث) زمین سنگلاخی ـ سنگلاخ ۔

کھڑکا khaṛka (اس ـ مذ) صدائی کہ از برخورد دو چیز بہم در آید ـ صدای پا ۔

کھڑکانا khṛkāna (مص) دق الباب کردن ـ در زدن ۔

کھڑکنا khaṛakna (مص) تق تق کردن ـ تلق تلق صدا کردن ـ صدای بہم خوردن برگہای خشک ۔

کھڑکھڑ khaṛ khaṛ (اس ـ مث) صدائی کہ از حرکت مرتب چیزی در آید ـ صدای حرکت و جنبش علف خشک ـ صدائی کہ از بہم خوردن دو چیز در آید ۔

کھڑکھڑانا khaṛkhaṛāna (مص) تق و تق و تلق تلق صدا کردن ـ دق الباب کردن ۔

کھڑکھڑاہٹ khaṛkhāṛahaṭ (اس ـ مث) تق تق تلق تلق ـ صدای خش خش کہ از جنبش برگ خشک در آید ۔

کھڑکی khiṛki (اس ـ مث) پنجرہ ـ دریچہ ـ در بہ پشت عمارت ۔

کھرنچ khureṇch (اس ـ مث) ۱ ـ زخم خفیف کہ از خراش و برید شدن ظاہر می شود ۔ ۲ ـ کینہ ـ بغض ۔

— **رکھنا** rakhna — (مص) عداوت داشتن ـ کینہ توزی کردن ۔

کھرِچیا khureṇchia (صف) حسود.

کھسرا khasra (اس مث) مرض سرخک۔ سرخچہ.

کھسر پھسر khusar phusar (اس مث) نجوی ۔ صحبت تنگ گوشی .

کھسکانا khiskāna (مص) ۱۔ عقب انداختن. ۲۔ انتقال دادن۔ منتقل کردن. ۳۔ دزدیدن. مجازاً مخفیانہ رشوت دادن.

کھسک جانا khisak jāna (مص) دزدانہ راہ رفتن ۔ در رفتن۔ جیم شدن.

کھسکنا khisakna (مص) جا با شدن۔ در رفتن. بیرون رفتن۔ جیم شدن۔ عقب زدن.

کھسوٹنا khasoṭna (مص) با پنجہ یا ناخن خراشیدن۔ مو کندن۔ بزور گرفتن.

کھسیانا khisyāna } (صف) شرمندہ ۔ خجل۔
کھسیانی khisyāni } شرمسار۔ نادم۔ آمادہ بگریہ کردن.

کھسیانا پن — pan } (اس مذ)
کھسیاپن khisyāpan } شرمساری
شرمندگی۔ خجالت.

کھسیانی بلی کھمبا نوچے billi khamba nochay (ضرب المثل) آدم خشمناک و شرمندہ تقصیر را بگردن دیگران می اندازد

— ہنسی hansi — (اس مث) خندہ ای کہ در حالت خشم و یا شرمساری است.

کھکھوڑنا khakhoṛna (مص) جستجو کردن۔ با پنجہ زمین کندن تقلا کردن در جستجو.

کھکیڑ khakeṛ (اس مث) زحمت بیفائدہ رنج بیہودہ

کھل khal (اس مث) سلفی کہ از روغن کشی بجا میماند تفالہ.

کھل khul (صیغہ امر از مصدر کھلنا khulna بمعنی باز کردن) باز کن.

— بیٹھنا baeṭhna — (مص) براحت و فراغت نشستن.

— پڑنا paṛna — (مص) باز شدن و افتادن چیزی بی تکلف و آزاد بودن.

— جانا jāna — (مص) باز شدن۔ آزاد شدن۔ شکوہ کردن۔ گلہ کردن.

— کے — ke } (قید) براحتی۔ واضح۔ آزادانہ۔
— — کے — — ke } ظاہر۔ علانیہ.

— کھیلنا khailna — (مص) بدون ترس و یا شرمندگی کاری را انجام دادن — کاری را که قبلاً مخفیانه انجام میشد بی پروا کردن.

کھلا khula } (صف) باز — ظاهر — آشکار — فاحش —
کھلی khuli } بدون قید و صریح — آزاد — عریان.

کھلا کھلا — (صف) آشکار — علانیه — بدون اشکال.

کھلے بازار khulay bāzar } (صف) آشکار
» بند » band } واضح.

— خزانے کہنا kazānay kehna }
— » سنانا » sunānā } (مص)

بی واهمه و ترس گفتن — با بی اعتنائی بیان کردن.

کھلاڑ khilāṛ (اس.مذ) مرد عیاش — اوباش.

(اس.مث) فاحشه — روسپی.

— پن pan — (اس.مذ) اوباشی.

کھلاڑی khilāṛi (صف) ۱ — سرخوش — بذله گو — بازیکن. ۲ — قمار باز. ۳ — (اس.مذ) شعبده باز — حقه باز — مارگیر.

کھلاڑیاں khilaṛian (اس.مث) جست و خیز در حالت خوشی — بازی و جست و خیز جانور.

کھلانا khilāna (مص) خوراندن — غذا دادن — بازی دادن کودک را.

کھلائی khilāee (اس.مث) تغذیه — قیمت خوراک.

— پلائی pilāee — (اس.مث) بهای خوراک.

کھلبلی khalbali (اس.مث) بیقراری — هیجان — اضطراب — ترس — غوغا.

— پڑنا parna — (مص) مضطرب شدن — مغشوش شدن — آشوب شدن.

کھل کھل khil khil (اس.مث) صدای قهقهه — قهقهه — ترتر خنده.

— — ہنسنا hansna — — (مص) ترتر خندیدن — نخودی خندیدن — قهقهه زدن.

کھل کھلانا khal khalāna (مص) صدای غرغر کردن روده ایجاد میشود — صدائی که از زیر پوست شکم شنیده میشود.

کھلنا khulna (مص) باز شدن — ظاهر شدن — رها شدن — افشا و فاش شدن.

کھلنا khilna (مص) ۱ — باز شدن گل — گل دادن — شکوفه کردن. ۲ — خوشحال بودن — جلوه کردن. ۳ — زینت دادن.

کھلنڈرا khilandra (صف) خوشگذران۔
کھلنڈری khilandri سرخوش۔ بازیگن۔

بازیگوش کنایۃً بی پروا.

کھلو khillo (صف) ۱. همیشه خوشحال. ۲. وزنی که

اغلب بخندد.

کھلوانا khilwāna (مص) سبب اطعام کسی شدن۔

وسیلهٔ خوردن چیزی برای کسی شدن.

کھلونا khilouna (اس مذ) اسباب بازی. بازیچه.

کھلی khilli (اس مث) خنده، شوخی، تمسخر۔ کرشمه.

— اڑانا urāna (مص) تمسخر کردن، دست انداختن
— کرنا karna کسی۔ مسخره کردن کسی را.

— باز (صف) مسخره۔ دلقک۔ بذله گو.

کھم kham (اس مذ) ستون۔ رکن.

کھمبی khumbi (اس مث) نوعی قارچ.

کھنچاؤ khinchāo کھچاؤ را ببینید.

کھینچنا khinchna کھچنا را ببینید.

کھنڈلنا khundalna (مص) پایمال کردن۔

با پا زدن بجسی یا چیزی۔ تیپ پا زدن بجسی

یا چیزی۔ زیر و زبر کردن.

کھنڈ khand (اس مث) ۱. مخفف کھانڈ

khānd بمعنی شکر. ۲. پرگنه۔ بلوک.

— سار sār (اس مث)
— سال sāl کارخانهٔ قند.

کھنڈا khanda (اس مذ) ۱. بلغور. ۲. شمشیر قمه دودم.

۳. گند۔ نابرا.

کھنڈت khandat (اس مث) خلل۔
کھنڈت khandit شکست.

— پڑنا parna (مص) خلل وارد آمدن۔ خراب

و ضایع شدن.

کھنڈر khandar (اس مذ) خرابه‌های یک شهر یا خانه.

(صف) مخروب۔ منهدم شده.

کھنڈری khandari (اس مث) لباس ژنده

وصله دار گدایان۔ خرقه۔ چل تکه.

کھنڈلا khundla (صف) پسر بچه‌ای که دندان

شیری جلو دهانش افتاده باشد.

کھنس khuns (اس مث) کینه۔ حسد۔ دشمنی۔ عداوت.

کھنسانا khunsāna (مص) ۱. از کسی یا کاری دلزده

شدن۔ آزرده شدن. ۲. چغلی کردن.

کھنک khanak (اس مث) صدای جرنگ جرنگ سکہ و ظرف چینی و شیشہ و امثال آن.

کھنکارنا khaṉkārna
کھنکھارنا khaṉkhārna (مص) سینہ صاف کردن (در موقع صحبت) صدا در آوردن از حنجرہ بمنظور خبر دادن.

کھنکنا khanakna (مص) صدا کردن دو ظرف فلزی یا چینی موقع اصطکاک، صدا کردن سکہ طلا وغیرہ در شمردن.

کھنکھار khaṉkhār (اس مث) بلغم، کخ.

کھنکھنا khankhana (صف) ظرف کہ ترک برداشتہ و صدای شکستگی دہد. ۲. شکاف، ترک، درز.

کھنکھنانا khaṉkhanāna (مص) صدای جرنگ جرنگ از سکہ و ظرف وغیرہ در آوردن. صدای شکستگی و ترک برداشتگی ظرف چینی و شیشہ دادن.

کھنگالنا khaṉgālna (مص) شستن، پاک کردن، تمیز کردن، تصفیہ نمودن.

کھنگر khangar
کھنگڑ khangaṛ (اس مذ) پارہ آجر زیاد پختہ شدہ.

کھنگر لگ جانا — lag jāna (مص) پوست و استخوان شدن بدن. زیاد لاغر شدن.

کھو kho
کھوہ khoh (اس مث) غار، مغارہ، حفرہ.

— **کھو بیٹھنا** baeṭhna (مص) تباہ کردن، ضایع کردن.

— **دینا** dena (مص) ضایع کردن.

کھوپرا khopra (اس مذ) ۱. نارگیل، مغز نارگیل. ۲. کاسۂ سر.

کھوپری khopri
کھوپڑی khopṛi (اس مث) جمجمہ، مغز سر، کاسۂ سر.

— **کھا جانا** kha jāna (مص) درد سر دادن، اذیت کردن.

— **میں سوراخ کرنا** men soorāk karna (مص) با صحبت بیہودہ درد سر دادن، اذیت کردن.

کھوٹ khoṭe (اس مث) ۱. آمیزش، آمیزش فلز کم قیمت در طلا و نقرہ، عیار معیوب. ۲. کینہ، شرارت، فساد.

— **ملا دینا** mila dena (مص) آمیختن فلز کم قیمت در طلا و نقرہ.

— نکالنا nikalna — (مص) خالص کردن۔ رفع عیب کردن۔

کھوٹا khoṭa | کھوٹی khoṭi — (صف) تقلبی۔ ناخالص۔ ناقص۔ جعلی۔ عیار دار۔ ۲۔ خطاکار۔ ۳۔ سیہ قلب۔

— کھرا دیکھنا khara dekhna — (مص) تمیز دادن بین خوب و بد۔ آزمایش خوبی و بدی کردن۔

کھوٹی بات bāt — (اس مث) بدزبانی صحبت بیہودہ۔

کھوٹی سنانا sunāna — (مص) فحش دادن ناسزا گفتن۔ بدزبانی کردن۔

کھوج khoje (اس مث) جستجو۔ تفحص۔ تفتیش۔ پی گردی۔ بازرسی۔ پی جوئی۔ نشانی۔ رسیدگی۔

— لگانا lagāna — (مص) بازرسی کردن تفتیش کردن۔ پی گیری کردن۔ دنبال نشانی و برگ رفتن۔

— مٹا miṭa — (صف) خانہ خراب۔

— مٹانا miṭana — (مص) نیست و نابود کردن اثر چیزی را از زمین بردن بی نام و نشان کردن۔

کھوجی khoji | کھوجیا khojya — (صف) سراغ گیرندہ۔

کھوجڑ khojaṛ (اس مذ) تفالہ۔ سلف۔

کھودنا khodna (مص) کندن۔ حفر کردن۔ از ریشہ کندن۔ سوراخ کردن۔ ریشہ کن کردن۔

کھور khore (اس مث) ظرفی کہ علوفہ حیوانات را در آن ریزند۔ سنگاب برای حیوانات۔ توبرہ۔

کھوسا khosa (اس مذ) مردی کہ ریش و سبیل نداشتہ باشد۔ کوسج۔

کھوسٹ khusaṭ (اس مذ) جغد۔ بطور کنایہ پیرمرد۔

کھوسڑا khusṛa (اس مذ) کفش کہنہ و مستعمل۔

کھوسنا khosna (مص) گذاشتن چیزی در چیز دیگر۔ گیر دادن چیزی بچیز دیگر۔

کھوکھلا khokla | کھوکھلی khokli — (صف) توخالی۔ مجوف۔ بی مغز۔

کھول khole صیغہ امر از مصدر کھولنا kholna بمعنی باز کردن۔ گشودن۔

— کر کہنا kar kehna — (مص) بطور واضح گفتن۔ بی پردہ سخن گفتن۔

— کیسہ کھا ہریسہ kisa kha harisa — بفتح س اول و دوم (ضرب المثل) از خرج کردن لذت حاصل شود۔

کھولانا khaulāna (مص) جوشانیدن.

کھولنا khaulna (مص) جوشیدن۔ غل خوردن.

کھولنا kholna (مص) باز کردن۔ فاش کردن۔ ظاہر ساختن۔ افشا کردن۔ نمایش دادن۔ توضیح دادن.

کھونا khona (مص) گم کردن۔ از دست دادن۔ خلاص شدن از۔ جدا شدن از۔ ضایع کردن.

کھونپ khonp (اس مث) بخیہ درشت۔ شلال.

کھونٹ khoonṭ (اس مث) گوشہ۔ زاویہ.

کھونٹا khoonṭa (اس مذ) ۱۔ میخ۔ میخ طویلہ۔ میخ خیمہ۔ ۲۔ دستۂ آس وغ.

کھونٹے پر مارنا khoonṭay par mārna (مص) ضربہ زدن بعضو مخصوص از بدن۔ تیپائی زدن۔ ۲۔ ادا کردن کلمۂ "بدرک۔ بجہنم".

— **کے بل کودنا** — ke bal koodna (مص) ناز کردن بحمایت کسی۔ از اعتماد کسی بخود بالیدن.

کھونٹی khoonṭi (اس مث) میخ۔ چنگاق رختیہ.

کھونچ khonch (اس مث) دریدگی۔ پارگی پارچہ۔ قلوہ کن شدگی لباس.

کھوندنا khoongdna (مص) پایمال کردن.

کھونڈا khonḍa (صف) | **کھونڈی** khonḍi — کھنڈلا را ببینید.

کھوں کھوں khoon khoon (اس مث) ن غنہ۔ گرگر۔ صدای سرفہ ممتد.

کھویا khoya (اس مذ) شیر غلیظ.

کھویا جانا khoya jāna (مص) ۱۔ حیران شدن۔ حواس پرت شدن۔ مجاب شدن۔ ۲۔ ضایع شدن.

کھویا کھویا رہنا — rehna (مص) متفکر بودن۔ مبہوت بودن.

کھوئی khuee (اس مث) تفالۂ نیشکر پس از اینکہ آب آن گرفتہ شود.

کھیپ kepe (اس مث) ۱۔ بار۔ بار کشتی بار کردن۔ بخشش کردن یک نوبت صورت گیرد۔ ۲۔ مسافرت دریائی.

— **بھرنا** — bharna (مص) بار کردن۔ حمل کردن کالا بخارج از کشور.

کھیت khet (اس مذ) ۱۔ مزرعہ۔ پالیز۔ محصول۔ ۲۔ میدان جنگ.

— اٹھانا uṭhāna — (مص) واگذار کردن مزرعه بزارع طبق قرارداد.

— بانٹ bānṭ — (اس مذ) تقسیم زمین
— بٹ baṭ — زراعتی.

— پڑنا paṛna — (مص) کشته شدن افراد زیاد درمیدان جنگ.

— کمانا kamāna — (مص) کود دادن بزرعه منظور برداشت محصول خوب.

کھیتی kheti (اس مث) کشاورزی. زراعت فلاحت.

— باڑی baṛi — (اس مث) کشاورزی. زراعت فلاحت کشتکاری.

— خصم ستی kasam seti — (ضرب المثل) در مزرعه خود مالک باید کار کند. کار دیگران سودمند نخواهد بود.

کھیدا kheda (اس مذ) تلہ یا گودالی که برای شکار فیل با علف و برگ بپوشانند.

کھیدنا khedna (مص) ۱. شکار کردن شیر و فیل و امثال آن. ۲. بیرون راندن کسی را از جائی.

کھیر kheer (اس مث) شیر. شیر برنج.

— چٹائی chaṭāi — (اس مث) نام رسمی است متعلق به شیر گرفتن از کودک و در آن موقع باو شیر برنج میدهند.

کھیرا khira (اس مذ) خیار.

کھیری kheeri (اس مث) پستان حیوان.

کھیڑا khera (اس مذ) ۱. قصبه. قریه کوچک. ۲. حبوبات مختلف بهم آمیخته شده که به خورد کبوتر دهند. ۳. تپه ای که از خرابه شهری ایجاد شده یا برجا مانده باشد.

کھیس khees (اس مث) ۱. خیش. نیشخند. ۲. آغوز. اولین شیری که از گاو پس از زائیدن دوشند.

— نکالنا nikālna — (مص) خیش وا کردن. نیشخند زدن.

کھیل kheel (اس مث) ۱. برنج بو داده. ۲. ذره.

— اڑ کر منہ میں نہ جانا uṛ kar muṇh — meṇ na jāna (مص) چیزی برای خوردن نیافتن. گرسنگی کشیدن.

ـــ ہو جانا ho jana ـــ (مص) ذرہ ذرہ شدن.

کھیل khail (اس.مذ) ۱. بازی. شعبدہ. ۲. قدرت. ۳. رشتہ. ۴. چشمہ. آبخور حیوانات.

ـــ بھنڈ کرنا bhand karna ـــ (مص) خراب کردن کاری. خلل وارد ساختن.

ـــ تماشا (اس.مذ) تفریح. سرگرمی.

ـــ کود kood (اس.مذ) جست وخیز. بازی و ورزش. تفریح. لہو ولعب.

ـــ کے دن ke din ـــ (مص) کنایہ از دوران طفولیت است.

کھیلا کھایا khela khāya (صفت) ماہر پرتجربہ مجرب. کارکشتہ.

کھیلنا khelna (مص) ۱. بازی کردن. ورزش کردن. قمار کردن. ۲. تحت تاثیر جن و پری قرار گرفتہ و سر را تکان دادن.

کھینا khena (مص) پاروزدن ملاح.

کھینچ khench (اس.مث) ۱. کشش. جذب. جلب. ۲. کم. قلت.

ـــ تان کے tān ke ـــ (قید) بدشواری. بزحمت.

بانکال. جوشش زیاد.

ـــ دینا dena ـــ (مص) کشیدن بہ جنبش با عقب جلب کردن.

ـــ کرنا karna ـــ (مص) کم کردن. کسر کردن. مانع شدن.

ـــ لانا lāna ـــ (مص) کسی را بزور کشیدن و آوردن.

کھینچنا khenchna (مص) ۱. کشیدن (چیزی بجلو یا عقب) سفت وسخت کردن. کندن از. ۲. نقاشی کردن. رسم کردن. ۳. تحمل کردن. ۴. آویختن ۵. تقطیر کردن. عرق کشی کردن. ۶. بقیمت افزودن.

کھیوا khewa (اس.مذ) عوارضی کہ برای عبور کشتی. قایق و عدہ مسافرین کشتی معین و گرفتہ میشود.

ـــ پار کرنا pār karna ـــ (مص)
ـــ پار لگانا lagāna ـــ ـــ نجات دادن.

ـــ پار ہونا hona ـــ ـــ (مص) بساحل رسیدن برطرف شدن زحمت ومصیبت.

کھیوٹ khewaṭ (اس.مث) ۱. تعین زمین یا روزن. ماہگیر. ۲. دفتر مالیات. دہکدہ.

ـــ دار (اس.مذ) شریک وصاحب سہم در ملکیت دہکدہ.

کہا kaha (اس.مذ) ۱. گفتہ. گفت (فعل ماضی از مصدر کہنا kahna بمعنی گفتن. ۲. گفتار. نطق. دستور. اعتراف.

— سنا suna (اس۔مذ) } تقصیر۔ سعایت۔

— سنی suni (اس۔مث) } خبر چینی۔

— کرنا karna (مص) اجرا کردن دستور۔

— ماننا mānna (مص) نصیحت را ای کسی را قبول کردن۔ توجہ بدستور کسی کردن۔ اطاعت کردن۔

کہار kahār (اس۔مذ) کسی کہ بکار ہائی مانند تخت روان حمل کردن۔ ظرف شستن و آب دادن و امثال آن میپردازد

کہاری kahāree (اس۔مث) اجرت حمل آب و ظرف شستن و امثال آن۔

کہاں kahāṇ (استفہام) کجا۔ چہ جا۔

— کا ka (قید) از کجا۔ از چہ جا۔

کہانت kahānat (اس۔مث) پیشگوئی۔ فالگوئی علم نجوم۔

کہانی kahāni (اس۔مث) قصہ۔ افسانہ۔ داستان۔

— جوڑنا joaṛna (مص) قصہ درست کردن۔ داستان ساختن۔

کہاوت kahāwat (اس۔مث) ضرب المثل۔ گفتہ۔

کہر kohr } (اس۔مث) مہ۔ بخار ہوا۔
کہرا kohra }

کہرام kohrām (اس۔مذ) زاری۔ گریہ۔ فریاد غمناک۔ عزاداری۔

— مچانا machāna (مص) گریہ و زاری با صدای بلند کردن۔

کہلانا kehlāna (مص) وادار بگفتن کردن۔ توسط دیگری گفتن۔

کہن kahan (اس۔مث) گفتہ۔ ضرب المثل۔ طرز گفتار۔ سبک بیان۔

کہنا kehna (مص) ۱۔ گفتن۔ تایید کردن۔ عہد کردن۔ اظہار داشتن۔ پند دادن۔ ۲۔ گفتہ۔

— کرنا karna } (مص) بدستور عمل کردن۔
— ماننا mānna } اطاعت کردن۔

کہنے سے بات پرائی ہوتی ہے kehnay se bāt parāi hoti hae (ضرب المثل) حرفی کہ از دہن در آید لا اختیار صاحب حرف نمی ماند۔

کہنی kohni (اس۔مث) آرنج۔

— مارنا mārna (مص) با آرنج زدن و فشار دادن۔

کہیں kahiṉ (قید) جائی۔ ہر جا۔ مبادا۔

— سے se — (قید) از ہر جا۔ از جائی۔

— — (قید) در بعض جاہا۔ جاہائی۔ اینجا و آنجا۔

— نہ — (قید) حتماً یک جائی۔

— گرجیں۔ برسیں garjeṉ barseṉ — (ضرب المثل) موقعی گفتہ میشود کہ بجوم عیسیٰ موسیٰ را گیرند۔ بیتی در این خصوص در زبان محلی فارسی ہست کہ:

گنہ کرد در بلخ آہنگری

بہ جان زوندی سر مسگری

— نہیں nahiṉ — (قید) در جائی کہ نشانی و سراغی از کسی یا چیزی نیست گفتہ میشود۔

— ہاتھوں کی لکیریں بھی مٹی ہیں — hathoṉ ki lakireṉ bhi miṭṭi haeṉ

(ضرب المثل) آنچہ مقدر است جان میشود۔

کی ki } (حرف اضافہ) کسرہ مضاف و
کے kay } مضاف الیہ۔

کئی k'ai (صفت) چند تا۔ بسیار۔ تعدادی۔ متعدد۔

— ایک — ek (قید) چند تائی کمی۔ مقداری۔

کتنے kae (ضمیر استفہام) چند تا۔ چہ تعداد۔

کیا kya (کلمہ پرسش) چہ۔ چگونہ۔ چرا۔ چقدر۔ آیا۔

— بات ہے — bat hae (اصوات) شگفت است حرفی در آن نیست۔ عالی است۔

— پدی۔ پدی کا شوربا piddi، piddi ka shorba — (ضرب المثل) موضوع قابل توجہ نیست — مطلب ناچیزی است — مساوی است با "موش چیست کہ کلہ پاچہ اش باشد"۔

— خوب (اصوات) قشنگ۔ زیبا۔ جالب۔ احسنت۔

کیاری kyāri (اسم مث) بستر گل — قسمت مشجر باغ۔ مزرعہ سرسبز۔

کیت kaet (اسم مذ) ۱. ستارہ دنبالہ دار۔ ۲. تازیانہ۔ ۳. یک نوع میوہ ہندی باندازہ انار۔

کیتلی ketli (اسم مث) کتری۔ کتری (این کلمہ خود از kettle انگلیسی است)۔

کیٹ keeṭ (اسم مث) دُرد۔ رسوب نفت۔

کیچ keech }
کیچڑ keechaṛ } (اسم مث) کثافت۔ چرک گل۔ گل و لای۔ لجن۔ قی چشم۔

کیچڑ اچھالنا uchhālna — (اصطلاح) گل پاشیدن بگردن ہمواردن۔ برای آبروریزی کسی حرفہای نابجا گفتن۔

کیرا kaera (صف) زاغ چشم ـ ازرق چشم.

کیڑا kiṛa (اس مذ) کرم ـ موریانہ ـ حشره.

کیڑے مکوڑے kiṛay makaoṛay (اس مذ) حشرات ـ کرمهای ریزه ـ حشرات الارض.

کیس kais (اس مذ) ۱ـ موی سر. ۲ـ تاج خروس.

کیسا kaesa (کلمہ استفهام) چگونه ـ بچه طریق ـ چطور. ـ بچه حسابی چرا.

کیسر kisar (اس مذ) زعفران.

کیسر بانا kesari bāna (اس مذ) لباس و پارچه زعفرانی رنگ ـ لباس زرد رنگ که بدامادان شب زفاف داماد می پوشانند.

کیکر kikar (اس مذ) درخت اقاقیا.

کیکڑا kaikṛa (اس مذ) خرچنگ.

کیل keel (اس مؤ) ۱ـ میخ ـ گل میخ. ۲ـ یک نوع زیور که زنان از بینی آویزند و بشکل گل قرنفل است.

ـ کانٹا kānṭa (اس مذ) اسلحه ـ سلاح جنگ.

کیلی keeli (اس مؤ) میخ چوبی ـ محور چوبی.

کیلا keela (اس مذ) ۱ـ میخ طویل ـ میخ بزرگ. ۲ـ دندان تیز و نیش، حیوان درنده.

کیلنا keelna (مص) ۱ـ افسون کردن مار که آسیب نرساند. ۲ـ ورد خواندن در چهار گوشه جائی تا اجنه باو آسیب نرسانند. ۳ـ افسون کردن ـ طلسم کردن.

کینچل kaiṇchal
کینچلی kaiṇchli (اس مؤ) پوست مار.

کیفی kaefi (صف) مست ـ سرخوش ـ درحال نشئه.

کینڈا kaeṇḍa (اس مذ) ۱ـ قالب. ۲ـ طرح و نقشه غیر دقیق. ۳ـ پیمانه. ۴ـ طرز ـ روش ـ طریقه.

کیوں kyoon (کلمه استفهام) چرا ـ برای چه ـ بچه علت.

ـ کر kar (قید) چگونه ـ چرا ـ برای چه.

ـ کہ (قید) حرف ربط ـ زیرا که ـ چون که بعلت اینکه ـ برای اینکه.

گ

گا ga ۱۔ پسوند صیغۂ فعل مستقبل در بادل شخص متکلم، دوم شخص و سوم شخص مفرد مثال : آوں گا āonga بمعنی خواہم آمد۔ ۲۔ فعل امر از مصدر

گانا gāna بمعنی آواز خواندن۔

گابا gāba } (اس۔مذ) ۱۔ جوانہ برگ تازۂ درخت۔

گابھا gābha } ۲۔ پنبہ کہنہ۔ ۳۔ قسمت نرم اندرون درخت۔ ۴۔ نام قومی از ہندوان۔ ۵۔ مغز چیزی۔

گابھ gābh (اس۔مذ) ۱۔ آبستنی حیوان۔ ۲۔ محصول نارس۔ کال۔

— **ڈالنا** dālna — (مص) سقوط جنین (در حیوان)۔

گابھن gābhan } (صف)

گیابھن gyābhan } حیوان آبستن۔

گات gāt (اس۔مث) زیبائی سینۂ زن۔ قسمت بالای بدن زن۔ تن بر خوشنما۔ محبوب۔

— **ابھرنا** ubharna — (مص) بر آمدن سینۂ دختر که علامت بلوغ است۔

— **امگنا** umagna — (مص) بر آمدن سینۂ دختر که علامت بلوغ است بزرگ شدن پستانہای زن۔

گاتی gāti (اس۔مث) چادری که زنان بر دوش خود انداخته بر سینۂ خود بپیچند۔

گاتے گاتے آدمی کلاونت ہو جاتا ہے

gātay gātay ādmi kalāwant hojāta hae (ضرب المثل) از انجام مکرر کار آدم مجرب و ماہر میشود۔ معادل : کار نیکو کردن از پر کردن است۔

گاج gāj (اس۔مث) ۱۔ برق۔ ۲۔ رعد۔ مجازاً قہر و غضب۔

گاجر gājar (اس۔مث) ہویج۔ زردک۔

— **مولی** mooli — (اس۔مث) چیز بی ارزش بسیار ارزان

گاجنا gājna (مص) ۱۔ غریدن رعد۔ ۲۔ شاد شدن۔

گاد gād (اس مث) تہ نشین روغن کہ محتوی گرد و مواد خارجی است.

— **بیٹھنا** baeṭhna — (مص) رسوب کردن. تہ نشین شدن.

گادا gāda (اس مذ) گندم و جو در خوشہ کہ ہنوز خشک و رسیدہ نشدہ باشد ـ گندم خام برشتہ شدہ.

گارا gāra (اس مذ) گل ـ خاک ـ رس تر ـ ملاط.

گارد gārd (اس مذ) نگہبان ـ یکدستہ سرباز (این کلمہ انگلیسی guard است) گارد.

گاڑا gāṛa (اس مذ) اگلو تفنگ. ۲ ـ کمین گاہ ـ شکار. ۳ ـ گاری بزرگ. ۴ ـ صیغہ ماضی از مصدر گاڑنا بمعنی فرو کردن در زمین.

— **بیٹھنا** baeṭhna — (مص) در کمین گاہ نشستن ـ شکار نشستن ـ در انتظار شکار در کمین گاہ نشستن.

گارڈن پارٹی gārḍan parṭi (اس مث) مہمانی عصرانہ کہ معمولاً در باغ میشود و در آن با چای و شیرینی و میوہ پذیرائی میشود (این کلمہ انگلیسی garden party است).

گاڑنا gāṛna (مص) دفن کردن ـ پنہان کردن ـ کاشتن درخت وغیرہ ـ فرو کردن و کوبیدن (میخ وغیرہ).

گاڑھ gāṛh (اس مث) (ز ـ ر) مصیبت ـ دشواری.

— **پڑنا** paṛna — (مص) دشواری و اشکال پیش آمدن.

گاڑھا gāṛha / **گاڑھی** gāṛhi (صف) ۱ ـ غلیظ ـ کثیف (در اصطلاح علوم طبیعی). ۲ ـ ضخیم ـ پارچہ ضخیم و خشن پنبہ ای. ۳ ـ (اص) محبت و صمیمیت داشتن نجس.

گاڑھی کمائی kamāee — (اس مث) مالی کہ با مشقت و سختی زیاد بدست آمدہ باشد.

گاڑی gāṛi (اس مث) گاری ـ ارابہ ـ ترن ـ اتومبیل.

— **جوتنا** jotna — (اص) یوغ بگردن گاو گذاشتن. یراق بستن باسب کالسکہ.

گاس gās (اس مث) گاز.

گاگر gāgar (اس مث) ظرف آب ـ سبو.

گال gāl (اس مذ) گونہ ـ رخسار ـ لپ.

— **بجانا** bajāna — (اص) لاف زدن ـ از دہن صدای بم بم در آوردن.

— **پٹک جانا** paṭak jāna / — **پچک جانا** pichak jāna — (اص) فرو رفتن گونہ ـ لاغر شدن.

— پھلانا phulāna — (مص) رنجیدن.

— سجانا sujāna — (مص) رنجیدن، اوقات تلخ شدن.

— والا جیتے مال والا ہارے — wāla jitay māl wāla hāray (ضرب المثل) در مقابل آدم زبان دراز سکوت کردن بہتر است

گالا gāla (اس۔مذ) پنبہ زدہ شدہ کہ آن را برای بشتن گلولہ کردہ باشند۔ پُل.

گالی gāli (اس۔مث) فحش۔ ناسزا۔ دشنام.

— بکنا bakna | (مص) فحش دادن
— دینا dena | ملامت کردن۔ ناسزا
— سنانا sunana | گفتن.

— گفتا — گلوچ galoch — gufta — (اس۔مث) فحش و ناسزای دوطرف.

گانا gāna (مص) آواز خواندن۔ مدح گفتن.
(اس۔مذ) موسیقی۔ آواز.

— بجانا bajāna — (اس۔مذ) ساز و آواز خواندن و نواختن (موسیقی).

گاؤ بجاؤ کوڑی نہ پاؤ gāo bajāo kouri na pāo (اص) زحمت زیاد بخشش ہیچ۔ اجکش خان باشش.

گانٹھ gānṭh (اس۔مث) ۱۔گرہ۔ بند۔ مفصل۔ عقدہ بخت وشتیل. ۲۔ اشکال۔ دشواری۔ سختی.

— باندھنا bāndhna — (مص) در نظر داشتن.

— جوڑنا joaṛna — (مص) نکاح کردن۔ عقد کردن.

— کا پورا ka pura — (مص) مجازاً ثروتمند.

— کا پورا عقل کا اندھا — ka pura aql ka andha (مص) مجازاً ثروتمند ابلہ۔ پولدار احمق.

— کا دینا اور لڑائی مول لینا — ka de'na aur laṛāee mool le'na (ضرب المثل) زر دادن و دردسر خریدن.

— کاٹنا kāṭna — (مص) جیب بری کردن.

— کرنا karna — (مص) سازش و توطئہ کردن.

— لینا le'na — (مص) تصرف کردن. ۲۔ ہمقول و موافق کردن کسی را.

گانٹھنا gānṭhna (مص) متفق کردن کسی را با خود۔ موافق کردن حریف۔ وصل کردن۔ ہم آوردن۔ تعمیر کردن کفش.

گانجا gānja } (اس۔مذ) ان غنچہ۔ بوتہ و برگ و
گانجھا ganjha } غنچہ شاہدانہ کہ از آن بنگ
سازند.

گانڈ gānḍ } (اس۔مث) مقعد۔ کون۔
گانڑ gānṛ } ماتحت.

گانڈو gānḍoo (اس۔مذ) لوطی۔ کونی۔ نابو۔
حیز۔ مجازاً ترسو۔

گانڑ پھاڑنا phārna ۔ (اص) ترسانیدن۔
سخت تنبیہ کردن.

۔ پھٹنا phatna ۔ (اص) ترسیدن از کسی
در ترس شدید بودن.

۔ چلنا chalna ۔ (اص) اسہال داشتن.

۔ میں گھسا جانا meṉ ghusa jāna ۔
(اص) چاپلوسی کردن۔ ریشخند کردن۔ با چاپلوسی
اغوا کردن.

گانسنا gāṉsna (مص) سوراخ کردن۔
باہتہ سوراخ کردن.

گاؤ gāo (اس۔مذ) ۱۔ گاو نر. ۲۔ بزرگ جسم.

۔ خراس karās ۔ (اس۔مذ) گاو بزرگ آسیاب.

گاو خصاری۔ ورزآب.

۔ زور zoar ۔ (صف) نیرومند۔ پرقوت.

گاوڈی gāodi (صف) احمق۔ کودن۔ خنگ۔ ابلہ.

گاؤں gāoṉ (اس۔مذ) دہکدہ۔ قریہ۔ دہ۔ روستا.

گاہک gāhak (اس۔مذ) خریدار۔ مشتری.

گاہکی gāhki (اس۔مث) فروش۔ معاملہ.

گاہن gāhan (اس۔مذ) شانہ زمین صاف کن۔ تخم کش

گاہنا gāhna (مص) ۱۔ کوبیدن۔ خرمن کوبیدن.
۲۔ جستجو کردن.

گائے gāay (اس۔مث) گاو مادہ۔ کنایۃً آدم
سادہ۔ بی زبان۔ ساکت.

گایک gāyak (اس۔مذ) آوازہ خوان۔ خوانندہ.

گاین gāyen (اس۔مث) خوانندہ زن۔ زن آوازہ خوان.

گبد gabad (صف۔مذ) چاق و چلہ۔ فربہ۔ تنومند.

گبرو gabroo } (صف)
گبھرو ghabroo } نوجوان۔ مرد جوان.

گبھا gabha } (اس۔مذ)
گبا gabba } رختخواب۔ تشک نرم.

گپ gap (اس۔مث) گپ۔ حرف۔ بیہودہ.

شایعہ۔ اراجیف۔ لاف وگزاف۔

— شپ shap — (اس۔مث) گپ۔ اراجیف۔ صحبت بیہودہ۔

— مارنا mārna — (مص) گپ زدن۔

— ہانکنا hāṇkna — صحبت بیہودہ کردن۔ دروغ گفتن۔

گپھا guppha (اس۔مذ) انگور۔ خشر آبہ

گپت gupt (صفت) پنہان۔ مخفی۔ نامرئی۔

— دان (اس۔مذ) تحفہ و سوغاتی کہ مخفیانہ ساختہ میشود۔

— مال (اس۔مذ) گنجینہ۔ ثروت پنہان۔

گپتی gupti (اس۔مث) ۱۔ شمشیری کہ باریک و درجوف عصا پنہان است۔ ۲۔ (صفت) مخفی۔ پنہانی۔

گپ چپ gup chup (قید) یواشکی۔ بیصدا۔ پنہانی۔ زیر جلی۔ (اس۔مذ) یک نوع بازی پسران۔

گبریلا gobrila (اس۔مذ) جعلق۔ یک نوع سوسک کہ در سرگین گاو تخم میگذارد و بچہ آن درآن بوجود میاید۔

گپڑ gupar (اس۔مث) صحبت بیہودہ۔ حرف بی پروا۔

— چوتھ chauth — (اس۔مث) سخن نامفہوم۔ مہمل۔

— شپڑ shapar — (اس۔مث) مہمل۔ صحبت بی معنی و بیہودہ۔

گپکنا gapakna (مص) بلعیدن۔ فرو بردن بحلق۔

گپکنا gupakna (مص) قاپ گرفتن۔ چیزی را کہ در ہوا درحرکت است با دست گرفتن۔

گپھا gupha (اس۔مث) غار۔ ماوای حیوانات وحشی۔

— میں بیٹھنا meṇ baeṭhna — (مص) اعتکاف۔ عزلت گزیدن۔ ترک دنیا کردن۔

گپی gappi (صفت) دروغگو۔ وراج۔ پرحرف۔
گپیا gapya گپ زن۔

گت gat (اس۔مث) ۱۔ حالت۔ روش۔ کیفیت۔ ۲۔ مراسم سوزاندن جسد مردہ (ہندو)۔ ۳۔ نوت و آہنگ موسیقی۔ ۴۔ یک نوع رقص۔

— بجانا bajāna — (مص) یکنواخت و موزون کردن آہنگ موسیقی ہنگام نواختن۔

— بھرنا bharna — (مص) باہنگ ساز
— ناچنا nachna — رقصیدن۔

کا ka (صفت) خوب۔ مفید۔ قابل۔ موزون۔

— کرنا karna — (مص) بوضع نامطلوب درآوردن.

— بنانا banāna — (مص) وضع خاص اختیار کردن. آہنگ موسیقی بلسطابق وزن شعر درآوردن در نواختن.

— ہونا ho'na — (مص) بکار خوردن خرج شدن. مناسب بودن.

گتا gatta (اس-مذ) مقوا.

گتھی gutthi (اس-مث) گره-معما-پیچیدگی دشواری-درہم برہمی.

— پڑنا paṛna — (مص) گره خوردن نخ-مجازاً ایجاد اشکال شدن.

گتکا gatka | گدکا gadka (اس-مذ) چماق. چوب عصا مانند که لب با چرم سطح آن را می پوشانند و در تمرین شمشیربازی بکار میرود.

گتھم گتھا gutham guttha (اس-مذ) زد و خورد نزاع-بزن بزن-بہم-کتک کاری.

گتھنا guthna (مص) ۱- سرشاخ شدن و نظر گشتی درآمدن. ۲- منہدم شدن. ۳- جذب شدن-ضمیمه شدن.

گتھوان guthwān (صف) تابیده-شده بہم بافته

گٹ gaṭ | غٹ g̣aṭ (اس-مث) گروه-جمع-ازدحام. ہجوم.

گٹا gaṭṭa (اس-مذ) ۱. مفصل بین استخوان بدن. ۲- قوزک. ۳- توپی دو راہه راه آب-جای اتصال دو لوله. ۴- داغ پیشانی مسلمان که در نتیجه سجده زیاد نمازگزار بوجود میاید.

گٹا guṭṭa (اس-مذ) ۱- پاره آجر و خشت. ۲- (صف) کوتاه قد-کوتوله.

گٹخ giṭṭak | گٹک giṭṭak (اس-مذ) گلوله یا قرص سوراخدار گلی که بین سوراخ سرقلیان و تنباکوی در آن گذارند. (صف) کوتاه قد-کوتوله.

گٹکا guṭka (اس-مذ) ۱- تنقلی که شامل فوفل-ہل-تار گیله زرورق وغیره است و آن را میجوند. ۲- گلوله-توپ بلوری که در عملیات سحر و جادو بکار میرود. ۳- مہره شطرنج.

گٹکری giṭkiri (اس-مث) پچپچه آواز.

— لینا lena — (مص) پچپچه زدن آوازه خوان.

گٹکنا guṭakna (مص) کوکو کردن فاخته-بغبغو کردن کبوتر.

گٹگٹ gaṭgaṭ (اس مث) صدائی که از آشامیدن آب و چیز رقیق از گلو در آید ـ قورت قورت.

گٹھ gaṭh (اس مث) ۱ـ مخفف گانٹھ بمعنی گره. ۲ـ بقچه بزرگ.

بندھن bandhan
جوڑا joaṛa
(اس مذ) ۱ـ گره ای که بندو یا بهنگام (ادای مراسم) ازدواج و چرخیدن دور آتش بلباس عروس و داماد زنند. ۲ـ یکدلی و صمیمیت بین دو نفر.

گٹھا gaṭṭha (اس مذ) بسته، پشته علف و امثال آن.

گٹھانا gaṭhāna (مص) وصل کردن چیزی با دست دیگری ـ تعمیر کردن ـ دوزاندن.

گٹھائی gaṭhāee (اس مث) دوخت.

گٹھڑ gaṭṭhar (اس مذ) بقچه و بسته بزرگ ـ عدل (بار).

گٹھڑی gaṭhṛi (اس مث) بقچه و بسته کوچک.

ـ باندھنا bāndhna ـ (مص) جمع کردن اشیاء متفرق و پراکنده. مجازاً جمع کردن و اندوختن مال.

گٹھ کٹ gaṭh kaṭ
گٹھ کٹا guṭh kaṭa
(اس مذ) جیب بر.

گٹھل guṭhl (اس مذ) گره بزرگ. (صف) ۱ـ دارای گره بزرگ ـ سخت و سفت ـ منجمد. ۲ـ کند ذهن.

گٹھلی guṭhli (اس مث) ۱ـ هسته تخم میوه. ۲ـ غده و پیله که از مرض و درد بر عضو ظاهر شود.

ـ گٹھلے ہو جانا guṭhlay ho jāna (مص) کند شدن دندان از خوردن چیز ترش.

گٹھنا gaṭhna (مص) رفو شدن ـ مرمت شدن ـ وصل شدن ـ تعمیر شدن.

گٹھوائی gathwāee (اس مث) مزد تعمیر (کفش).

گٹھوت gaṭhaot (اس مث) اعتماد و اتحاد بین دو نفر.

گٹھیا gathya (اس مث) رماتیزم ـ وجع المفاصل.

گٹھیلا gaṭhila (صف) ۱ـ گره خورده. ۲ـ محکم ـ قوی ـ ورزیده.

گٹی giṭṭi (اس مث) ۱ـ قرقره. ۲ـ قطعه کوزه شکسته ـ سنگریزه.

گج gaj (اس مذ) فیل.

ـ نال nal (اس مث) توپ بزرگ ـ توپ قلعه شکن.

گجر gajar (اس مذ) ۱ـ زنگی که در قدیم برای نشان دادن وقت و ساعت روز یا شب در ساعات ۴ و ۸ و ۱۲ زده میشد ـ وقت صبح صادق. ۲ـ مخفف گاجر بمعنی هویج.
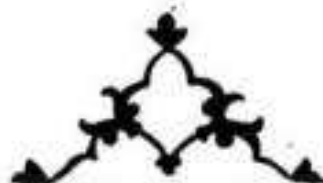
— دم dam _ (اس مذ) ساعت چهار صبح ساعت
— بجے bajay _ چهار بعد از نصف شب.

— کا وقت _ ka _ (اس مث) قبل از طلوع آفتاب.

گجرا gajra (اس مذ) ۱. دست بندی که از
گجری gajri (اس مث) گل بهم پکیده درست کننده و زنان بر ساعد و پیچ بندند. ۲. نوعی زیور.

گجری gujri (اس مث) مخفف گوجری (گوجری را ببینید).

گج گاه gaj gāh (اس مذ) منگوله‌هائی که برای زینت در دو طرف سر فیل بندند.

گجگجا gijgija (صف) ۱. خیس. نمناک. ۲. نم پخته.
گجگجی gijgiji نیم پخته. کال.

گجگجانا gijgijāna (مص) ۱. خزیدن حشرات. حرکت پیچ و تاب حشرات. ۲. (بفتح اول و سوم) صدا دادن هسته خشک در وسط میوه (وقتی میوه را تکان دهند).

گجوا gujwa (اس مذ) آب چین که در چین لبه بسته میشود.

گجھا gujjha (اس مذ) ۱. مال و منال زیاد. ثروت فراوان. ۲. انبار.

— مارنا mārna _ (مص) با فریب و حیله اموال کسی را تصرف کردن. بطور غیر مشروع پول هنگفت بدست آوردن.

گجھی gujjhi (اس مث) اندرونی. پنهان. نهفته. مخفی. داخل.

— چوٹ choaṭ _ (اس مث) ضربه‌ای که اثر آن بر پوست بدن ظاهر نباشد.

— مار mār _ (اس مث) کتکی که اثر آن بر بدن نمانده و ظاهر نباشد.

گجیا gujiya (اس مث) ۱. یک نوع حشره که در گوش انسان میرود. ۲. گوشواره. ۳. نوعی شیرینی.

گچ gach (اس مث) ۱. سقف یا کف جائی که از آجر و آهک یا سیمان ساخته میشود و محکم است. ۲. سخت. غیر قابل هضم. ۳. صدائی که از راه رفتن در باتلاق و گل پدید آید. صدائی که با فرو رفتن آلتی برنده در گوشت پدید آید.

گچاگچ gachāgach (اس مث) صدائی که از فرو بردن چاقو و کارد وغیره در گوشت در میاید.

گچ پچ gach pach (اس مث) ازدحام. انبوه. کثیر. کثرت جمعیت.

گچھا guchchha (اس۔مذ) ۱۔ دستہ۔ خوشہ۔ چند گل
و یا میوہ کہ بہم چسپیدہ و بر یک شاخ باشد۔
۲۔ گندر نخ و امثال آن۔ ۳۔ حلقہ ای کہ چند کلید
در آن است۔
— تارا tāra — (اس۔مذ) ستارہ پروین۔ خوشہ پروین۔
گچھی guchhi (اس۔مث) ۱۔ مخلوط گندم و جو۔
۲۔ (صف) خار آلود۔
گد gad (اس۔مث) صدای ضربہ۔ صدای تاپ
تاپ کہ از زدن کسی یا چیزی درمیاید۔
گداگد gadāgad (اس۔مث) صدای پی در پی
و متواتر۔
گدھ gid (اس۔مذ) ۱۔ یک نوع کرکس۔ لاشخوار۔
مردار خوار۔ ۲۔ یک نوع بادبادک کہ در ہوا بشکل
کرکس در پرواز میشود۔
گداکا gadāka (اس۔مذ) ۱۔ صدائی کہ از افتادن
چیز سخت بر چیز سخت دیگر در آید۔
۲۔ کنایۂ معشوق فربہ۔
گداگری gadāgari (اس۔مث) گدائی۔
گدالا gadāla (اس۔مذ) کلنگ سرتیز کہ برای کندن
زمین بکار میرود۔ دیلم۔
گدام godām (اس۔مذ) انبار (این کلمہ از انگلیسی
godown اخذ شدہ است)۔
گدبد gad bad (اس۔مث) صدائی کہ از افتادن پی در پی
چیزہا درمیاید۔ صدای ضربہ چوب و دیگر بر چیزہا۔
گدبدا gadbada } (صف) تنومند۔ فربہ چاق۔
گدبدی gadbadi } قطور۔
گدا gadda (اس۔مذ) رختخواب نرم۔ ۲۔ خوشہ غلہ کہ نزدیک
بستہ شدن باشد۔ ۳۔ فریب۔ گول۔
— لگانا lagāna — (مص) قیاس کردن۔
حدس زدن۔
گدے بازی gadday (اس۔مث)
غور و خوض۔ تعقل۔
گدا gudda (اس۔مذ) ۱۔ شاخہ کلفت درخت۔
۲۔ مشت (دست کہ انگشتان آن بستہ باشد)
گدر gaddar (صف) میوہ نیم رس۔ میوہ کال۔
گدرانا gadrāna (مص) نیم رس شدن میوہ
بر درخت۔ مجازاً نزدیک شدن بشباب
و جوانی آدم۔

گدراہٹ gadrāhaṭ (اس۔مث) نیم رسیدگی میوہ. نزدیک برسیدہ بودن میوہ۔ نیم رسی میوہ.

گدڑی gudṛi (اس۔مث) پلاس۔ لباس ژندہ۔ لباس کہنہ وصلہ دار گدا.

— **میں لعل** meṉ la'al — (صفت) جواہر در پلاس۔ کنایۃ صاحب ہنری در خانوادہ فقیر وحقیر.

گدکا gadka (اس۔مذ) ۱۔ چماق. ۲۔ شمشیر چوبی کہ برای تمرین شمشیر بازی استعمال میشود.

گدگدا gudguda (صفت) ۱۔ نرم۔ ملایم. ۲۔ چاق۔ فربہ.

گدگدانا gudgudāna (مص) ۱۔ غلغلک دادن. ۲۔ مہمیز زدن باسب.

گدگداہٹ gudgudāhaṭ (اس۔مث) غلغلک.

گدگدی gudgudi (اس۔مث) حالتی کہ از غلغلک شدن دست میدہد.

گدلا gadla }
گدلی gadli } (صفت) گل آلود۔ کثیف۔ چرک۔ تیرہ۔ غلیظ.

گدلاپن gadlapan (اس۔مذ) تیرگی۔ گل آلودگی۔ چرکی.

گدلانا gadlāna (مص) آلودہ کردن۔ گل آلود کردن.

گدنا gudna (اس۔مذ) ۱۔ خال کہ بر بدن کوبند. ۲۔ (مص) خال کوبیدہ شدن.

گدھا gadha (اس۔مذ) الاغ نر۔ خر۔ کنایۃ آدم احمق و کودن.

— **پن** pan — (اس۔مذ) حماقت۔ نادانی۔ خریت.

گدھی gadhi (اس۔مث) الاغ مادہ۔ ماچہ الاغ.

گدھے پر چڑھانا gadhay par charhāna (مص) ۱۔ سوار کردن کسی را بر الاغ. ۲۔ بدنام کردن. رسوا کردن.

— **پر سوار کرنا** par sawar karna — (مص) بی آبرو کردن کسی را۔ بدنام کردن.

— **پر کتابیں لادنا** par kitābeṉ lādna — (ضرب المثل) این ضرب المثل از آیہ شریفہ در سورۂ جمعہ قرآن است. مثل الذین حملوا التورٰۃ ثم لم یحملوھا کمثل الحمار یحمل اسفارا. سعدی نیز بدین آیہ نظر داشتہ است کہ میگوید:

علم ہر چند بیشتر خوانی   چون عمل در تو نیست نادانی

نہ محقق بود نہ دانشمند ۔ چارپائی بر او کتابی چند

__ کو حلوا کھلا کر لاتیں کھانا ko halva khila kar lāten khāna (ضرب المثل) سزای نیکی بدی است ۔ (ترجمہ این عبارت این است: "حلوا خوراندن بہ الاغ و لگد خوردن از آن")

__ کے ہل چلوانا ke hal chalwāna (مص) خراب کردن ۔ برباد دادن ۔ از بیخ و بن کندن ۔ ریشہ کن کردن ۔

__ والا wāla (اس مذ) صاحب الاغ ۔ کسی کہ الاغ بکرایہ میدہد ۔

گدی gudi (اس مث) محلی کہ در بندرگاہ برای تعمیر کشتی است ۔

گدی guddi
گدھی guddhi } (اس مث) قفا ۔ پشت گردن ۔

__ بھاننا bhānna } (مص) پشت گردنی
__ ناپنا nāpna } پس گردنی زدن ۔

گدی gaddi (اس مث) ۱۔ مخدہ ۔ پشتی ۔ نشستگاہ ۔ بالش ۔ مسند ۔ تخت سلطنت ۔

__ پر بیٹھنا par baeṭhna (مص) بتخت سلطنت نشستن ۔ برتبہ جانشین اولیاء اللہ رسیدن ۔

__ نشین (اس مذ) ۱۔ سلطان ۔ پادشاہ ۔ ۲۔ متولی تربت اولیاء اللہ ۔

__ نشینی (اس مث) ۱۔ جلوس بتخت سلطنت ۔ ۲۔ پلاس ۔ قطعہ کہنہ پارچہ چند لا کردہ روی زخم گذارند و نخ بر آن بندند ۔ قطعہ پارچہ دو لا کردہ در وسط آن پنبہ گذارند و بر دست بندند تا از ضربہ بدست آسیب نرسد ۔ ۳۔ تشک یا پارچہ پنبہ دوزی شدہ کہ بر پشت اسب و فیل برای نشستن بر آن اندازند ۔ ۴۔ لتہ حیض ۔

گدیلا gadela (اس مذ) ۱۔ تشک ۔ مخدہ ۔ ۲۔ تشک بر پشت فیل کہ برای نشستن بر آن گذارند ۔

گڈ gaḍ (اس مذ) ۱۔ اتحاد و اتفاق دو یا چند نفر ۔ ۲۔ مجموعہ ۔

__ بڈ baḍ } (صفت) مخلوط ۔ قاطی ۔
__ مڈ maḍ } درہم برہم ۔

__ مڈ ہونا hona (مص) مخلوط شدن ۔ قاطی شدن ۔

گڈ guḍ (صفت) ۱۔ خوب ۔ مفید ۔ ۲۔ شریف ۔ (این کلمہ انگلیسی good است) ۔

گڈا gaḍḍa (اس مذ) گاری کہ گاو نر آن را میکشد ۔

گڈا guḍḍa (اس مذ) عروسک کہ از پارچہ درست شدہ باشد ۔

— بنا کے جوتے مارنا [1]bana ke jootay mārna (مص) بدنام کردن کسی. کسی را بدرجه عالی رسانیدن پس او را خوار بی آبرو کردن.

گڈی guḍḍi (اس مث) ۱. باد بادک. ۲. مفصل (بند استخوان).

گڈی gaḍḍi (اس مث) بسته کوچک سبزی یا دسته وبسته از چیزی مخصوصاً اسکناس.

گڈریا gaḍarya (اس مذ) چوپان.

گڈس آفس guḍs āfis. (اس مذ) دفتر حمل مال التجاره بوسیله راه آهن (این دو کلمه انگلیسی goods office است).

گڈھ gaḍh (اس مذ) قلعه - دژ - این کلمه گڑھ نیز گفته میشود.

— جیتنا jeetna — (مص) فتح کردن قلعه کنایه کار مهم انجام دادن.

گڈھی gaḍhi (اس مث) قلعه کوچک.

گر gur (اس مذ) ۱. فورمول، قاعده. ۲. کوچک. ۳. مخفف گرو که معنی راهنما و معلم روحانی است.

— بھائی bhāi — (اس مذ) هم مسلک هم مرید بجشانگرو مکتب روحانیت.

— مکھی mukhi — (اس مث) خطی که کتاب مقدس فرقه سیکها گارنت garant) با آن نوشته شده است.

گرا gira (صف) محتاج - فقیر ذلیل - افتاده - نیز این کلمه صیغه ماضی از مصدر گرنا girna بمعنی افتادن است.

— پڑا para — (صف) افتاده که کنایه از خوار و ذلیل است.

گراری girāri (اس مث) ۱. قرقره نخ. ۲. چرخ چاه که طناب بآن پیچیده میشود.

گرام girām (اس مذ) قریه، دهکده - این کلمه اغلب با کلمه دیگر ترکیب شده بکار میرود مثل بلگرام bilgiram که نام شهری است.

گراموفون grāmofun (اس مذ) گرامافون (این کلمه انگلیسی gramophone است).

گرانا girāna (مص) انداختن.

گراؤ girāu (صف) آماده بافتادن - کسی یا چیزی که شرف بافتادن باشد.

گرپڑنا gir paṛna (مص) افتادن ـ ریختن ـ وارفتن.

گرتا پڑتا girta paṛta (قید)
گرتے پڑتے girtay paṛtay بازحمت ـ
با اشکال ـ بسختی افتان وخیزان.

گرج garaj (اس مث) ۱ـ رعد ـ غرش ابر ـ
غرش شیر. ۲ـ جیغ.

گرجا garja (اس ـ مذ) مروارید ترک خورده.

گرجا girja (اس ـ مذ) کلیسا ـ معبد ـ بتخانه.

گرجانا gir jāna (مص) گرپڑنا را به بینید.

گرجنا garajna (مص) غریدن ابر ـ رعد شدن
غریدن شیر ـ مجازاً جیغ زدن در حالت خشم وغضب.

گرد gard (اس ـ مذ) ۱ـ غبار ـ گرد. ۲ـ هیچ ـ ناچیز ـ
بی رونق.

گردا garda (اس ـ مذ) گرد ـ غبار.

گردان (اس مث) ۱ـ دوره ـ موافق ترتیب و
قاعده. ۲ـ صرف افعال.

گردانا gordānna (مص) ۱ـ صرف کردن تمام
صیغه های یک فعل. ۲ـ دوره کردن یک درس
یا کتاب وامثال آن. ۳ـ متوجه کردن. ۴ـ جمع
کردن (دامن لباس و چادر وغیره). ۵ـ قبول کردن.

گردانی gardāni (اس مث) چادر یا سرپوش که زنان
موقع نماز خواندن برسر یا در بر میکنند.

گرد آور girdāwar (اس ـ مذ) بازرس سیار حساب
املاک و مزارع دهکده.

گرد آوری (اس مث) ماموریت گرد آور گشت
وسیر بازرسی در قراء و مزارع.

گرد پوش posh ـ (صف) لفاف کاغذی وغیره
که بر روی جلد کتاب کشند.

گردش میں آنا gardish meṉ āna
(مص) مصیبت گرفتار شدن ـ بزحمت افتادن.

گردنامه (اس ـ مذ) بفتح م ـ قطعه کاغذ مربع که برآن دعا
نوشته میشود و بر ستون عمارت خانه ویا بدرخت
آویزند تا کسی که از آن محل فرار کرده باز گردد.

گردن کش (صف) یاغی ـ متکبر ـ مغرور ـ سرکش.

ـــ کشی (اس مث) یاغیگری ـ نافرمانی ـ شرارت.

ـــ میں ہاتھ دینا ـــ meṉ hāth de'na (مص) نوازش کردن ـ ابراز محبت
کردن.

گردوپیش girdo peesh (اس۔مذ) گرداگرد۔ حوالی۔ مجاورت۔ ہمسائگی۔ قرب و جوار۔

— و نواح (اس۔مذ) حوالی۔ اطراف۔ حومہ۔ سواد شہر۔

گردہ gurda (اس۔مذ) بفتح د۔ قلوہ۔ کلیہ۔

گرفت gireft (اس۔مث) ۱۔ مؤاخذہ۔ عیب جوئی۔ انتقاد۔ اعتراض۔ ۲۔ قبضہ (دستہ چیزی)۔

— کرنا karna — (مص) ۱۔ گرفتن۔ ۲۔ اعتراض کردن۔ عیب جوئی کردن۔

گرفتگی gireftagi (اس۔مث) ۱۔ دستگیری۔ توقیف۔ بازداشت۔ ۲۔ لکنت زبان۔ ۳۔ افسردگی۔ دلتنگی۔

گرفتہ girefta (صف) بفتح ت۔ بازداشت شدہ۔ اسیر۔ توقیف شدہ۔ دستگیر۔

گرگا gurga (اس۔مذ) ۱۔ پیشخدمت جوان۔ شاگرد آشپز۔ ۲۔ (صف) شریر۔ بدکار۔

گرگ بغل / گرگ بغلی (اس۔مذ) دشمن دوست نما۔ مار آستین۔

گرگٹ girgat (اس۔مذ) حربا۔ آفتاب پرست۔

گرمائی (اس۔مث) گرمی۔ تپش۔ ہیجان۔ تحریک۔

گرماگرم (صف) ۱۔ داغ داغ۔ بسیار داغ۔ ۲۔ خون گرم۔

گرماگرمی (اس۔مث) ۱۔ حرارت۔ ۲۔ مجادلہ۔

گرماہٹ garmāhaṭ (اس۔مث) شوخی جسارت آمیز۔

گرم جوشی (اس۔مث) خونگرمی۔ دوستی خالصانہ۔ اخلاص۔ محبت۔

— خو / — مزاج (صف) تندخو۔ عصبانی۔

گرمانا garmāna (مص) ۱۔ گرم شدن۔ حدت یافتن۔ ۲۔ غضبناک شدن۔ خشمگین شدن۔ ہیجان آمدن۔

گرم مسالہ garam masāla (اس۔مذ) بفتح ر و ل۔ مخلوط تعدادی ادویہ طعام۔

گرمی (اس۔مث) ۱۔ تمام معانی کہ در فارسی دارد۔ ۲۔ محبت۔ خلوص۔ ۳۔ تندی و تیزی۔ ۴۔ کنایۃً سوزاک۔ آتشک۔ ۵۔ شہوت۔ خواہش نفسانی۔

— چڑھ جانا charh jāna — (مص) اختلال حواس پیدا کردن۔
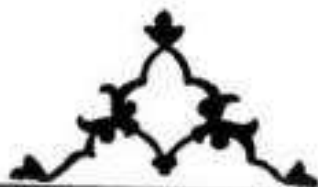
— ہونا hona — (مص م) ۱. زیاد شدن گرمی ہوا در تابستان. ۲. (مص) مبتلا برض سیفلیس شدن.

گرنا girna (مص) افتادن. بزمین خوردن. پرت شدن. تنزل کردن. سقط شدن جنین. مقلوب شدن.

گرنتھ garanth (اس مث) کتاب مقدس فرقه سیکھ.

گرنتھی garanthi (صف) مؤلف و عالم و قاری کتاب گرنتھ.

گرو guroo (اس مذ) راہنمای روحانی. پیشوای مذہبی. مرشد. حکیم.

— گھنٹال ghantal — (اس مذ) ۱. استاد بزرگ. پیرو مرشد ہمه. ۲. شارلاتان. عیار.

گروا garwa } (صف) سنگین.
گروی مث garwi } بزرگ.

گروپ groop (اس مذ) دسته. مجمع. گروه (این کلمه انگلیسی group است).

گره پڑنا gira parna (مص) (بفتح ر اول) گره زده شدن. اختلاف و نزاع بوجود آمدن بین دو نفر. کنایةً گره درکار افتادن.

— کھلنا khulna — (مص) رفع سوء تفاهم شدن. رفع شدن اشکال درکار.

— میں باندھنا meg bāndhna — (مص) بخاطر سپردن. فراموش نکردن.

— بر bur — (صف) جیب بر.

— کاٹ kāṭ — } (صف) جیب بر.
— کٹ kaṭ — }

گرہستن girhastan (اس مث) زوجه. کدبانو. زن دارای شوهر و فرزند.

گرہستی girhasti (اس مذ) عیالوار. صاحب زن و فرزند.

گرہن girhan } (اس مذ)
گہن gahan } کسوف وخسوف.

— پڑنا parna — } (مص) ۱. کسوف وخسوف
— لگنا lagna — } شدن. گرفتن خورشید یا ماه. ۲. لکه دار شدن.

گری giri (اس مث) مغز هسته میوه. تخم.

گرّی garri (اس مث) چرخه. چرخ چاه که طناب بدور آن می پیچد.

گریا gurya (اس مث) دنده بدن (استخوانهائی که از ستون فقرات منشعب است.

گریبان گیر giraybāņ geer (صف) سد راه ـ مزاحم.

ـــ میں منہ ڈالنا ـــ meņ muņh ḍālna (مص) عیب خود دیدن ـ از سوء رفتار خود شرمنده شدن و اعتراف کردن.

گریجویٹ gira juaiț (اس ـ مذ) فارغ التحصیل لیسانسیه (این کلمه انگلیسی graduate است).

گڑ بڑ gaŗ baŗ
گڑبڑاہٹ garbaŗāhaț
گڑبڑی gaŗbaŗi
(اس ـ مث) شلوغی ـ غوغا ـ بی نظمی ـ اغتشاش. هرج و مرج ـ افراط و تفریط ـ کنایهٔ صدای شکم.

گڑبڑ ہونا ـــ hona (مص) مغشوش بودن ـ درهم برهم بودن ـ شلوغ بودن ـ شلوغ شدن.

گڑپ gaŗap
غڑپ ġaŗap
(اس ـ مث) ۱ ـ صدائی که از آسان و تند فرو رفتن چیزی در چیز دیگر در آید. ۲ ـ (صف) زود و جلد. ۳ ـ قورت ـ صدائی که از بلعیدن مایع از گلو در آید.

گڑپنکھ gaŗ pankh (اس ـ مذ) پرنده ای که بالهای بزرگ دارد ـ مجازاً کسی که لباس گشاد پوشیده است.

گڑ کھانا اور گلگلوں سے پرہیز guŗ khanā aor gulgulon se parhaiz (ضرب المثل) پرہیز کردن از بدیهای کوچک و انجام دادن بدیهای بزرگ.

ـــ کہنے سے منہ میٹھا نہیں ہوتا ـــ kahnay se muņh meețha nahiņ hota (ضرب المثل) از گفتن حلوا دهن شیرین نمیشود.

گڑگج gargaj (اس ـ مذ) برج قلعه که بر آن توپ سوار کنند.

گڑگڑ gargar (اس ـ مث) ۱ ـ صدای پی در پی در رفتن توپ. ۲ ـ رعد.

گڑگڑاہٹ gargaŗāhaț
گھڑگھڑاہٹ ghaŗghaŗāhaț
(اس ـ مث) ۱ ـ غرش رعد. صدای متوالی ـ صدای ناهنجار ـ متوالی مانند صدای قطار آهن هنگام حرکت ـ صدای شکم. ۲ ـ غرغره.

گڑگڑ guŗguŗ (اس ـ مذ) ۱ ـ صدای قلیان. ۲ ـ قلیان بزرگ.

گڑگڑانا guŗguŗāna (مص) صدای غرغر قلیان را در آوردن.

گڑگڑاہٹ gurgurāhat (اس مث) صدای غرغر (قلیان وغیرہ).

گڑگڑانا girgirāna (مص) التماس کردن. با انکسار تقاضا کردن.

گڑگودڑ gargoodar (اس مذ) لباس پارہ وکہنہ۔ ژندہ.

گڑنا garna (مص) نفوذ کردن۔ فرو رفتن۔ دفن شدن.

گڑنت garant (اس مث) افسونی که بر آن ورد خوانند یا جادو کنند و در زمین دفن کنند تا از شر دشمن در امان باشند یا او را ہلاک کنند.

گڑوا garva (اس مذ) ۱۔ ظرف آب۔ دستکاب آفتابه. ۲۔ ظرف گلدان مانند که گل زرد در آن گذاشته نزد امراء و اعیان برند و انعام گیرند.

گڑوانا garwāna (مص) موجب دفن کردن شدن. سبب فرو رفتن شدن بدست دیگری دفن کردن.

گڑولنا garulna (اس مذ) سه پایه چرخدار که برای یاد دادن راه رفتن بکودک بکار میرود.

گڑونا garona (مص) فرو کردن۔ کوبیدن چیزی در جائی.

گڑہ garah (اس مذ) ۱۔ سیارہ. ۲۔ در علم ستارہ شناسی بندوان تعداد ۹ ستارہ معین.

— آنا āna — (مص) جمع شدن چند ستارہ در یک جای آسمان که نحوست بار میاورد.

گڑھ garh (اس مذ) قلعه۔ دژ۔ قصر.

گڑھی garhi (اس مث) قلعه کوچک۔ قصر کوچک.

گڑھا garha (اس مذ) حفرہ۔ گودال۔ گودی۔ سوراخ. قبر.

گڑھنا garhna (مص) تراشیدن و ہموار کردن چوب. صاف کردن. آمادہ کردن۔ زیور ساختن.

گڑھنت garhnt (اس مث) شکل۔ ساخت.

گڑھیا garhya (اس مث) تصغیر گڑھا بمعنی حفرہ کوچک۔ کوچک۔ گودال کوچک.

گڑیا garya (اس مذ) یک نوع نیزہ کوچک۔ ژوبین.

گڑیا gurya (اس مث) عروسک.

— کا کھیل ka khel — (اس مذ) عروسک بازی۔ مجازاً موضوع و مطلب خیلی آسان.

گزارش (اس مث) عریضه۔ درخواست نامه. توضیح۔ بیانیه.

— کرنا karna — (مص) نمایندگی کردن. تسلیم کردن. تقاضا و درخواست کردن.

— نامه (اس. مذ) بفتح م. عریضه که شخص کوچک بشخص بزرگ بنویسد.

گزارنا guzārna (مص) ۱. کردن. تسلیم و تقدیم کردن. عمر گذراندن. بسر کردن. گذران کردن.

گزاره guzāra (اس. مذ) بفتح ر. ۱. زندگی. معیشت. ۲. دسترسی.

— کرنا karna — (مص) گذراندن ایام عمر. باسختی معیشت کردن.

گزر gazar (اس. مث) هویج. زردک.

گزرانا guzrānna (مص) تسلیم کردن. تقدیم کردن.

گزر جانا guzar jāna (مص) تمام شدن. گذشتن. درگذشتن. مردن.

گزرنا guzarna (مص) گذشتن از جائی. عبور کردن. بسر رسیدن عمر.

گزشته را صلوة آینده را احتیاط (پند) گذشته گذشته است در فکر آینده باش.

گزک gazak (اس. مث) ۱. مزه (میوه و شیرینی وغیره که برای تبدیل ذائقه پس از صرف مشروبات الکل یا مخدرات خورند). ۲. نوعی شیرینی که از کنجد درست کنند.

گسائیں gusain (اس. مذ) ۱. جوگی. زاهد. درویش (هندو). ۲. صاحب چندگاو.

گستانگر gastāngar (صف) احمق. بی شعور. کودن. خرف. جنگ.

گشت ناچنا gasht nāchna (مص) رقصیدن در جلو دسته ای که عروس را بخانهٔ داماد میبرند.

گشتی چٹھی chitthi — (اس. مث) بخشنامه.
— مراسله (اس. مذ) متحدالمآل.

گشٹ gusht (اس. مث) توطئه. سازش که بر ضد کسی شود.

گف gaf (صف) بافت بهم کوبیده و درشت.

گگرا gagra (اس. مذ) ظرف بزرگ فلزی آب. دیگ کلان.

گلاب (اس. مذ) ۱. گلاب. ۲. گل سرخ. ورد.

— جامن jāmun — (اس. مث) یک نوع شیرینی.

گلابی (صف) ۱. گل سرخی. رنگ گل. ۲. بطری

— جاڑا jāṛa — (اس مذ) ۱. فصل بہار. ۲. ہوای خنک اوایل زمستان.

گل بانگ (اس مث) ۱. چہچہ بلبل. ۲. شہرت. شایعہ. خبر خوش. ۳. نعرہ جنگ. سروصدا و شور وغوغا.

گل پیراہن (صف) کسی کہ لباسش مانند گل است. کنایۂ معشوق.

— تراش (اس مذ) گلگیر (شمع).

— تسبیح (اس مذ) آخوندک تسبیح.

— کرنا karna — (مص م) خاموش کردن (شمع چراغ).

— ہونا ho'na — (مص) خاموش شدن (شمع. چراغ).

گل gal (اس مذ) ۱. مخفف گال (گال را ببینید) ۲. مخفف گلا (گلو) (گلا را ببینید).

— بہیاں ڈالنا bahyān ḍālna
— بیاں ڈالنا bayyan "
(مص) معانقہ کردن. در بغل گرفتن.

— پھڑا phaṛa — (اس مذ) ۱. قطعہ گوشتی
— گلپھڑا (در زیر گلو) (بر زیر گلو) (زیرگلوک پرندہ آویزان) است. ۲. دو گوشہ دہن انسان.

— پھیڑ pheṛ — (اس مذ) دو غدہ سخت کہ زیر پوست گردن در طرفین قرار دارد.

— جندرا jandra — (اس مذ) شکال یا نواری کہ با آن دست شکستہ و یا ضرب دیدہ را بگردن آویزند.

— خب kab
— خپ kap — (اس مث) مکابرہ. بحث بیجا. بین دو نفر کہ رنجش آورد.

— مالا māla — (اس مث) گردن بند گل. حلقہ گل کہ بگردن کسی آویزند.

— مچھے muchchay — (اس مذ) موهای گونہ مرد

گلا gala (اس مذ) ۱. گلو. حلق. گردن. حنجرہ. صدا. ۲. یقہ. گریبان. ۳. (صف) پوسیدہ. خوب پختہ شدہ. فاسد شدہ.

— آنا āna — (مص) گلو درد داشتن. ورم لوزتین داشتن.

— بندھنا baṇdhna — (مص) قرضدار شدن. بدہکار شدن. مقروض شدن.

— بیٹھنا baeṭhna — (مص) گرفتہ و خشن شدن صدای آدم.

— پھاڑنا phāṛna
— پھاڑکربولنا phāṛ kar boalna
(مص) موقع صحبت جیغ زدن. با صدای خیلی بلند صحبت کردن.

— کاٹ مرنا kāṭ marna (مص) خودکشی کردن ـ انتحار.

گلے پڑنا galay paṛna (ل ص) سربار کسی شدن ـ تحمیل شدن.

— پڑے کا سودا paṛay ka saoda (اس مذ) معاملهٔ اجباری.

— لگانا lagāna (مص) معانقه کردن دست و بغل شدن ـ بسینه چسپاندن محبت کردن.

گلاس gilās (اس مذ) شیشه ـ لیوان ـ آبخوری شیشه‌ای ـ پیاله ساغر (این کلمه انگلیسی glass است).

— چڑھانا charhana (مص) آب یا شراب زیاد نوشیدن.

گلال gulāl (اس مذ) یک نوع گرد سرخ رنگ که بشبها در جشن هولی بهمدیگر میپاشند.

— اڑانا uṛāna (مص) پاشیدن گلال بکسی در جشن هولی.

— باڑی bāṛi (اس مث) باغ قصر شاهی ـ باغی که متصل بمنزل باشد.

گلالی gulāli (صف) قرمز رنگ ـ با گلال رنگ شده.

گلانا galāna (مص) ذوب کردن ـ گداختن ـ پختن و جوشاندن و نرم کردن ـ لاغر کردن بدن از غم و غصه و یا بیماری.

گلاوٹ galāwaṭ (اس مث) حل کننده گوشت وغیره ـ ذوب کننده چیزی.

گلتھی gulatthi (اس مث) ۱. برنج جوشیده نرم شده ـ کته. ۲. نرم ـ شل.

گلٹ gilaṭ (اس مذ) مطلا ـ زراندوده ـ زرق و برق (این کلمه انگلیسی gilt است).

گلٹی gilṭi (اس مث) غده ـ ورم ـ پشک که از درد عضو در باقی از بدن ظاهر میشود ـ تومور.

گلگل gulgul (اس مذ) ترنج ـ بکرائی یک نوع ترنج که بسیار ترش است و از آن ترشی خوراکی درست کنند.

گلگلا gulgula (اس مذ) گلوله آرد و شیرینی که در روغن سرخ کنند.

گلگلانا gilgilāna (مص) نرم کردن.

گلگلاہٹ gilgilahaṭ (اس مث) نرمی بافت.

گلا galla (اس مذ) ظرفی که دکاندار پول فروش اجناس را در آن میریزد ـ دخل دکاندار. ۲. گله ـ رمه.

گلنا galna (مص) ذوب شدن ـ حل شدن ـ آب شدن ـ گداخته شدن ـ پخته شدن (غذا).

ـــ **سڑنا** sarna ـــ (مص) پوسیده و گندیده شدن.

گلو guloo (اس ـ مذ) گلو ـ حلق ـ حنجره.

خوش ـــ (صف) خوش آواز ـ کسی که صدا و آواز خوب دارد.

گلوری gilouri (اس ـ مث) برگ پان که برای جویدن بشکل مثلث ولُر شده باشد.

گلہری gilehri (اس ـ مث) سنجاب.

گلی gali (اس ـ مث) کوچه ـ کوی.

گلیاں چھاننا galyāṉ chhānna (مص) در جستجوی کسی بهر جا سرکشی کردن ـ ولگردی کردن.

گلیارا galyāra (اس ـ مذ) کوچه پر رفت آمد ـ معبر پر سر و صدا و شلوغ ـ معبر تنگ.

گلے باز galay bāz (صف) خوش صدا ـ خوش آواز.

ـــ **بازی** (اس ـ مث) خوش صدائی ـ تحریر در آواز ـ چہچہہ.

گلی ڈنڈا gilli ḍanḍa (اس ـ مذ) یک نوع بازی پسر بچه ها شبیه الک دولک.

گُلّی gulli (اس ـ مث) ۱ـ ذرت بی دانه ـ ۲ـ کنده ـ ۳ـ قبه طلا و یا نقره ـ ۴ـ آلتی که با آن زنگ شمشیر و اسلحه را بزدایند ـ ۵ـ استخوان دم اسب ـ ۶ـ گل خوشبوئی نظیر چهار که از آن عرق گیرند و عرق را در شربت بنوشند ـ ۷ـ چوب استوانه ای بدرازی ۳ یا ۴ اینچ که هر دو سر آن بشکل مخروطی تراشیده شده باشد و بچه ها با آن بازی مخصوصی کنند.

گمانا gumāna (مص) گم کردن ـ دزدیدن.

گمبھیر gambheer (صف) ۱ـ عمیق ـ ژرف ـ ۲ـ عاقبت اندیش ـ عاقل ـ آگاه ـ متفکر ـ سنگین ـ بردبار ـ ۳ـ متمایز.

گم صم gum sum (صف) ۱ـ ساکت ـ صامت ـ خاموش ـ مجازاً حیران و مبهوت ـ ۲ـ کر و لال.

گمک gamak (اس ـ مث) ۱ـ دہل ـ ۲ـ صدای طبل و دہل و آلت موسیقی بم ـ ۳ـ رعد.

گملا gamla (اس ـ مذ) کوزه گل ـ گلدان.

گن gun (اس ـ مذ) ۱ـ خصلت ـ عادت ـ ۲ـ شرارت ـ چالاکی ـ فریب ـ ۳ـ جوہر ـ صفت ـ تاثیر ـ ۴ـ فن ـ مرغوبیت ـ ہنر ـ نیکی ـ خوبی ـ کمال ـ لیاقت.

— بھرے ہونا bharay hona — (مص) ہنری بودن ـ شریر بودن.

— پن pan — (اس۔مذ) نجوی ـ صحبت تنگ گوش.

— گانا gāna — (مص) تعریف کردن ـ تحسین کردن.

ـ گنونتا gunwānta (صف) ہنرمند.

گنی guni (صف) ہنرمند.

گن gan (اس۔مث) توپ ـ (سلاح) (این کلمہ انگلیسی gun است).

گنا guna (پسوند) مرتبہ ـ برابر ـ مثال:

سوگنا sau guna (صد مرتبہ ـ صد برابر)

گنانا ginana (مص) گنوانا را ببینید.

گنتی ginti (اس۔مث) شمارش ـ تعداد ـ حساب.

— کے ke — (قید) انگشت شمار چند تائی ـ خیلی کم.

— میں لانا meṇ lāna — (مص) بشمار آوردن. بحساب آوردن ـ توجہ داشتن ـ در نظر داشتن.

گنا ganna (اس۔مذ) نیشکر.

گنٹھی ganṭhi (اس۔مث) پیاز.

گنٹھا ganṭha (اس۔مذ) پیاز درشت.

گنج (اس۔مذ) ۱۔ گنج ـ دفینہ. ۲۔ بازار غلہ ـ انبار غلہ.

۳۔ طاس سر ـ کلی.

— ڈالنا ḍālna
— لگانا lagāna
(مص) بازار غلہ دایر کردن.

— شہیداں (اس۔مذ) آرامگاہ دستہ جمعی شہدا.

— کا چاقو ka — (اس۔مذ) چاقوئی کہ بدستہ آن ارہ، سوہان، قیچی تعبیہ شدہ باشد.

گنجا ganja (اس۔مذ) مرد کچل.

گنجی ganji (اس۔مث) زن کچل.

گنجان gunjan (صف) جنگل ـ جنگل انبوہ ـ متراکم.

گنجلک gunjlak (اس۔مث) تا ـ چین ـ شکن ـ گرہ پیچیدگی.

— کی باتیں ki bāten — (اس) صحبت پیچیدہ و نامفہوم.

گنجیڑی ganjeṛi (صف) معتاد بہ بنگ و حشیش.

گندا ganda
گندہ ganda
گندے ganday
(صف) ناپاک ـ کثیف ـ بدبو ـ متعفن ـ بیہودہ.

گندا مویہ mooya — (بفتح ی) (اس۔مذ) پرہای لطیف جوجہ پرندہ ـ موہای نرم کہ بر بدن نوزاد انسان است.

گندگی gandagi (اس ۔ مث) عفونت ۔ نجاست ۔ پلیدی ۔ ناپاکی ۔

گندک gandak / **گندھک** gandhak (اس ۔ مث) گوگرد ۔

— **کا تیل** ka tail — (اس ۔ مذ) اسید سولفوریک ۔

گندھاوٹ gundhāvaṭ (اس ۔ مث) طرز بافتن طرہ مو ۔

گندھرب gandharb (اس ۔ مذ) رامشگر استاد ۔ آوازہ خوان ماہر ۔

— **بیاہ** biyāh — (اس ۔ مذ) ازدواج بدون مراسم معمول ۔

گندھنا gundhna (مص) سرشتہ شدن آرد برای پختن نان ۔ بہم زدہ شدن آرد یا آب برای پختن نان ۔ بافتہ شدن مو ۔

گندھی gandhi (اس ۔ مذ) عطار ۔ فروشندۂ روغنہای معطر ۔

گندیلا gundila (صف) درختی کہ صمغ از تنہ بیرون میدہد ۔

گنڈا gunda / **گنڈی** gundi (صف) آدم رذل و پست فطرت ۔

گنڈا ganda (اس ۔ مذ) ۱ ۔ ریسمان گرہ دار کہ بر آن ورد یا دعا خواندہ می شود و برای دفع چشم زخم بگردن (معمولاً اطفال) آویزند ۔ ۲ ۔ حلقہ ۔ طوق ۔ ۳ ۔ عدد چہار ۔

گنڈاسا gandāsa (اس ۔ مذ) داس کوچک کہ برای چیدن علف بکار میرود ۔

گنڈلا gundla (اس ۔ مذ) دائرہ ۔ حلقہ ۔ چنبر ۔

گنڈلی gundli (اس ۔ مث) نشان حلقہ مانندی کہ از نشستن و چنبر زدن مار بر زمین ظاہر میشود ۔

گنگ gang / **گنگا** ganga (اس ۔ مث) نام رودخانۂ بزرگی در ہندوستان کہ باعتقاد ہندوان غسل در آن موجب پاک شدن از گناہ و دوری از مصیبت میشود و از ریختن خاکستر مردہ در آن نجات و آسودگی روح مردہ فراہم میگردد ۔

گنگا اشنان ashnān — (اس ۔ مذ) غسل در رودخانۂ گنگ ۔ جشن غسل در رودخانۂ گنگ ۔

— **پار کرنا** pār karna — (مص) جلاء وطن کردن ۔

— **جل** jal — (اس ۔ مذ) آب رودخانۂ گنگ کہ باعتقاد ہندو پاک و مقدس است ۔

— جلی jali (اِس۔مث) ظرفی کہ آب مقدس گنگ
را در آن نگاه میدارند.

— اٹھانا uthāna — (مص) قسم خوردن با آب
مقدس گنگا.

— جمنا jamna (اِس۔مث) نام رودخانہ در ہندوستان
کہ باعتقاد ہندو مقدس است.

— جمنی jamni — (صف) ۱۔ مخلوط۔ ساختہ شدہ
از مخلوط طلا و نقرہ و یا مس و برنج. ۲۔ یک
نوع زیور زنان.

گنگال gangāl (اِس۔مذ) ظرف بزرگ آب کہ از فلز
باشد۔ دوسنگان.

گنگنا guuguna
گنگنی gunguni } (صف) ولرم۔ نیمگرم.

گنگنانا gungunana (مص) زمزمہ کردن.

گنگناہٹ gungunâhaṭ (اِس۔مث)
زمزمہ۔ صدای انفی.

گن گن کر gin gin kar (قید) با شمردن
یکی یکی۔ باتانی.

— دن کاٹنا din kāṭna — — (مص)
روز را بسختی گذراندن۔ زندگی کردن با زحمت و سختی.

گننا ginna (مص) شمردن۔ حساب کردن۔ اندازہ گیری کردن.

گننا gunna (مص) علم را بعمل درآوردن۔ تعمیل تمرین کردن.

گنوار gaṉwār (اِس۔مذ) دہاتی۔ روستائی۔ دہقان.
شخص بی تربیت۔ بیسواد۔ غافل.

— پن pan — (اِس۔مذ) جہل۔ روستائی گری۔ حماقت.

— کا لٹھ ka laṭh — (اِس۔مذ) ابلہ ناشایستہ.

گنوارو ganwāru (صف) بی تربیت۔ بدنما۔ ناہنجار.

گنواری ganwāri (اِس۔مث) ۱۔ زن دہاتی۔ ۲۔ [illegible]

— پن pan — (اِس۔مث) صحبت دہاتی مانند.

گنوانا ginwāna (مص) بتوسط دیگری شمردن و حساب کردن.

گنوانا gaṉwāna (مص) گم کردن۔ از دست دادن۔ دور
انداختن۔ بیہودہ خرج کردن۔ ضایع کردن۔ اسراف کردن.

گو goo (اِس۔مذ) نجاست۔ مدفوع۔ گُہ.

— اچھالنا uchhālna — (مص) مطلب و موضوع بد
را تشہیر کردن۔ بدنام کردن.

— کھانا khāna — (مص) کار بد و ننگین کردن.
دروغ گفتن۔ صحبت بی معنی کردن.

— میں ڈھیلا ڈالیں نہ چھینٹیں پڑیں

meg ḍhela ḍālen na

chhinteg pareg (ضرب المثل) نہ باؤم

پست سرو کار داشتہ باش نہ ذلت و خواری

بکش.

گوارا gawāra (صف) مرغوب ـ پسندیدہ ـ طبق دلخواہ.

ـــ کرنا karna ـــ (مص) ۱ـ تحمل کردن. ۲ـ قبول

کردن. ۳ـ چشم پوشی کردن.

گوالا goāla (اس ـ مذ) گاو چران ـ شیر دوش

شیر فروش.

گوالن goālan (اس ـ مث) زن گاو چران

زن شیر فروش ـ زن شیر دوش.

گوانا gawāna (مص) کسی را باواز خواندن

وا داشتن.

گوائی gawāee (اس ـ مث) اجرت خواندن آواز.

گواہ تعلیمی gawāh (اس ـ مذ) شاہدی کہ قبل

از دادن شہادت او را تعلیم دادہ باشند کہ مطابق

میل صاحب دعوی بر علیہ حریف شہادت دہد.

گواہ دینا ـ dena (مص) برای ثبوت ادعا

یا برائت شاہد معرفی کردن.

گواہی دینا ـ gawāhi (مص) شہادت دادن.

گوبر gobar (اس ـ مذ) تپالہ گاو و گاومیش ـ سرگین ـ

پشگل چارپا.

گوبری gobri (اس ـ مث) خمیر تپالہ گاو کہ مانند گچ بدیوار

یا سطح زمین کشند.

گوبھی gobhi (اس ـ مث) گل کلم ـ کلم برگ.

گوپ gop (اس ـ مذ) گاو چران.

گوپی gopi (اس ـ مث) ۱ـ زن گاو چران ـ زن

شیر فروش. ۲ـ لقب مجازی یاری دزن کرشنا.

گوپال gopāl (اس ـ مذ) ۱ـ گاو چران. ۲ـ یک نوع سلاح

جنگ. ۳ـ لقب کرشنا.

گوپن gopan		
گوپھن gophan	}	(اس ـ مذ) قلماسنگ ـ قلاب سنگ.
گوپیا gopya		

گوت goat } (اس ـ مذ) ۱ـ نسبت ـ نسبت پدری
گوتر gotar } مادری ـ خویشی ـ خویشاوندی ـ

نژاد ـ شجرہ ـ نسب نامہ. ۲ـ قوم فرقہ قبیلہ ایل.

گوتی goati (صف) منسوب بیک خاندان و

قبیلہ یا خانوادہ.

گوتم gotam (اس۔مذ) بانی و مؤسس مذهب
بودائی ۔ بودا.

گوتھنا goothna (مص) ۱۔ تا کردن ۔ چین و شکن
دادن ۔ درنغتن ۔ بخیه کردن (دوختن). ۲۔ تشویشی
که از چیزی در دل است.

گوٹ goaṭ (اس۔مث) ۱۔ لبهٔ لباس ۔ سجاف.
۲۔ حاشیهٔ چوبی دور تخت یا صندوق.

گوٹا goṭa (اس۔مذ) قیطان و بند که از طلا یا نقره ساخته
شده باشد ۔ نقده.

گوجر goojar (اس۔مذ) گاوچران ۔ شیرفروش
از قوم راجپوت.

گوجری goojari (اس۔مث) زن گاوچران
و شیرفروش از قوم راجپوت.

گوجھا gojha (اس۔مذ) ۱۔ یک نوع نان که در روغن
سرخ کنند.

گود goad (اس۔مث) دامن ۔ بغل ۔ آغوش.

— بھرنا bharna — (اس) پس از گذشتن هفتمین
ماه آبستنی زن جشنی برپا میشود و هفت نوع
میوه و سبزیجات در دامن زن آبستن (هفتمین
ماهی) گذاشته میشود ۔ این مراسم را گود بھرنا گویند.

— بھری bhari — (صف) ۱۔ صاحب اولاد.
۲۔ زن یا مردی که از داشتن کودک خود در آغوش،
احساس خوشبختی میکند.

— کا ka — (صف) کودک شیرخوار.

— — پالا pāla — — (اس) نازپرورده ۔ مجازاً کودک
بسیار عزیز و محبوب.

گودا gooda } (اس۔مذ) مغز چیزی ۔ مغز پسته ۔
گود good } مغز استخوان

گوڈے کی ہڈی gooday ki haḍḍi
(اس۔مث) استخوان مغزدار.

گودام godām (اس۔مذ) گدام را ببینید.

گوڈر goodaṛ (اس۔مذ) لباس مندرس ۔ پنبهٔ کهنه.

— کا لعل ka la'al — (اس۔مذ) شخص شریف و نجیب
که مفلس شده ولی زیبا که در لباس مندرس و کهنه باشد.

— گانٹھنا gāṇṭhna — (مص) وصله پینه کردن
لباس مندرس.

گودنا goadna (مص) ۱۔ سوراخ کردن چیزی با آلتی
خالکوبی کردن. ۲۔ علامت یا نشانی که با سوزن

وغیره بر بدن گذارند.

گودھ godh (اس مذ) شاخهٔ میوه دار درخت.

گودی goadi (اس مث) ۱. دامن - بغل.
۲. قسمتی از یک بندرگاه.

گورا gora | **گوری** gori (صف) آدم سفید پوست - انسان سرخ و سفید و زیبا.

— **چٹا** chitta — (صف) زیبا - قشنگ.

— **چمڑا** chamra — (صف) حسن بی نمک. زیبائی بی ملاحت.

گوری چٹی chatti — زن سفید پوست. زن زیبا.

گور جھانک آنا
گور میں لات مار کر کھڑا ہونا

goar jhank āna

goar meg lāt mar kar khara hona (اص) تا دم مرگ رفتن بیمار و زنده ماندن - شفا یافتن بعد از بیماری سخت.

گوری کا جوبن چٹکیوں میں جانا gori
گوری کا حسن " " " "

ka joban chutkiyon meg jāna

" husn " "

اصطلاح است که در مورد از دست رفتن چیز خوب بعبث و بیفایده بکار میرود.

گورکھ دھندا gorak dhanda (اس مذ) قفل رمزی - کنایهٔ موضوعات و معاملات پیچیده و بغرنج که حل آن بی اشکال نباشد.

گورکھا gorkha (اس مذ) اهل نپال کوتاه قد و نیرومند و عموماً سپاهی هستند.

گورگان goorgān (صف) لقب پادشاهان مسلمان تیموری که در هندوستان سلطنت کردند.

گورمنٹ gavarment (اس مث) ۱. دولت شاهی. ۲. طرز حکومت. ۳. سیاست - نظم و ترتیب (از انگلیسی government است).

گورنر gavarnar (اس مذ) فرماندار.

— **جنرل** janral — (اس مذ) استاندار - نائب السلطنه (از دو کلمهٔ انگلیسی governor-general است).

گورو goroo (اس مذ) گاو و گاومیش - چارپای شاخدار.

گوڑ goṛ (اس۔مذ) ۱۔ پا ۔ ساق پا ۔ زانو۔

۲۔(اس۔مث) کندہ و کوب۔

گوڑنا goṛna (مص) ۱۔ زمین کندن ۔ تخم زدن۔

۲۔ بو جاری کردن نط ۔ ۳۔ خراب و ضایع کردن۔

گوڑی goṛi (اس۔مث) نفع ۔ فایدہ ۔ مال بادآوردہ۔

— کرنا karna — (مص) نفع بردن ۔ منفعت کردن۔

سود بردن۔

گوڑیت goṛaet (اس۔مذ) پاسدار دہکدہ ۔

کشیک چی قریہ ۔ گزمہ دہ۔

گوزشتہ (اس۔مذ) کنایہ از صحبت یا مطلب

بی معنی و مزخرف۔

گوسائیں gosāin (اس۔مذ) ۱۔ آدم مقدس۔

۲۔ گاو چران۔

گوش گزار کرنا gosh guẓar kārna

(مص) اطلاع دادن ۔ گزارش دادن ۔ آگاہ کردن۔

گوش لگے رہنا lagay rehna — (مص)

گوش بزنگ بودن ۔ منتظر بودن ۔ بانتظار نشستن۔

گوشوارہ goshwāra (اس۔مذ) بفتح ر ۔ ۱۔ گوشوارہ۔

۲۔ بیلان حساب ۔ ۳۔ مروارید درشت۔ ۴۔ یک

نوع طرز دوزی لبہ کلاہ۔

گورکھا gokha (اس۔مذ) ۱۔ چرم گاو ۔ ۲۔(صف) کودن۔

خرف ۔ جنگ۔

گوکھرو gokhroo (اس۔مذ) ۱۔ خار سہ گوشہ ۔ ۲۔ خار

خسک ۔ ۳۔ یک نوع گوشوارہ ۔ ۴۔ خلخال پا برنجن۔

گول goal (صف) ۱۔ گرد ۔ مدور ۔ گروی ۔ ۲۔ مبہم ۔ نامعین

۳۔(اس۔مذ) گل در این معنی goal انگلیسی است کہ

بمعنی دروازہ فوتبال است۔

گولائی goalāee (اس۔مث) گردی۔

گول بات bāt (اس۔مث) بیان مبہم و نامعلوم۔

— سا sa — (صف) گرد ساختہ ۔ مدور۔

— کرنا karna — (مص) ۱۔ گشودن دروازہ در فوتبال

بازی یا مثل فوتبال ۔ حاکی وغیرہ (بردن بازی)

۲۔ نادیدہ گرفتن ۔ صرف نظر کردن۔

— گھر ghar — (اس۔مذ) کنایہ از زندان ۔ محبس

— مال māl — (اس۔مذ) ۱۔ درہم برہم ۔ درہم و تنگی

۲۔(صف) مشتبہ ۔ مشکوک۔

— مول mole — (صف) ۱۔ گرد ۔ مدور ۔ ۲۔ آدم

فربہ احمق ۔ ۳۔ نامعلوم ۔ مبہم۔

—— کہنا kehna —— (مص) سخن نامفہوم گفتن. صحبت دوپہلو کردن.

گولا gola (اس.مذ) ۱. گلوله. توپ. گلوله توپ. گروه نخ. ۲. کره زمین. ۳. بازار غله. ۴. حلقه گلوله خشک شده شیر نارگیل. ۵. یک نوع کبوتر. ۶. قالب کلاه. ۷. نوعی آتش‌بازی. ۸. بادی شکم. قسمت وسط خیابان اسفالته.

—— **بازار** (اس.مذ) بازاری که در هفته یک بار تشکیل میشود و در آن انواع کوزه و امثال آن فروخته میشود.

—— چـ chalana —— (مص) توپ در کردن.

گولر goolar (اس.مذ) نام نوعی جنگلی درخت انجیر و میوه آن. این درخت گل نمیدهد.

—— **کا پھول** ka phool —— (اس.مذ) گل درخت گولر. عقیده عوام هندو این است که درخت گولر شب عید دیوالی (عید مخصوص هندوها) گل میدهد و جن و پری آن را میبرند. بهمین جهت کنایه از هر چیز نایاب و کمیاب است.

—— —— **پھولنا** phoolna —— —— (مص)
—— —— **کھلنا** khilna —— —— کنایه از واقع شدن امر عجیب و غریب.

گولک golak (اس.مث) ۱. غلک. ۲. دخل (ظرف سوراخ‌داری که دکاندار پول فروش اجناس را از سوراخ آن بداخل میریزد). ۳. بچه‌دان.

گولی goli (اس.مث) ۱. گلوله تفنگ. ۲. حب. قرص. ۳. ظرف گل پخته که در آن غله نگاه میدارند.

—— **چلانا** chalāna —— (مص) گلوله انداختن.
گولیاں goliāṅ " " تیر در کردن.

—— **کا ٹپا** ka ṭappa —— (اس.مذ) فاصله بین تفنگ و هدف. تیررس.

گومڑا gomṛa (اس.مذ) ورم که از ضربت وارد آمدن بر بدن ظاهر میشود.

گومگو go mago (اس.مذ) ۱. ناگفتن. مخفی. ۲. کشمکش. تذبذب. تردید.

گون gaun (اس.مث) ۱. غرض. ایغرض. خواهش. ۲. لایق. قابل.

—— **کا یار** ka yār —— (اس.مذ) خودخواه. مغرض.

—— **نکلنا** nikalna —— (مص) بمنظور خود رسیدن. حرف خود را بکرسی نشاندن.

گون gawn (اس مث) ۱- پیراہن گشاد و آزاد زنانه. ۲- و پوشش مخصوص قضات و وکلا و استادان دانشگاه که موقع داد رسی و ادای تشریفات برتن کنند. (این کلمه انگلیسی gown است).

گونج goonj (اس مث) ۱- انعکاس صدا. برگشت صدا. ۲- غرش تیر.

گونجنا goonjna (مص) ۱- برگشتن صدا. پیچیدن صدا - طنین انداختن صدا - غریدن. ۲- صدای بغبغوی کبوتر ۳- حالت مستی - صدائی که در حالت مستی از خود بیرون میدهد - مجازا سرو صدا و قیل و قال بودن در جائی.

گوند gond (اس مذ) صمغ - صمغ عربی - ماده چسبنده که از درخت بیرون میاید.

گوندا gonda (اس مذ) خمیر نرمی که از آرد نخود و جو برای خوراندن بپرندگان درست میکنند

— **دکھانا** dikhāna — (مص) در موقع جنگ انداختن دو پرنده خمیر گوندا بیک پرنده میدهند و آن را بدیگری نشان میدهند تا بجنگ تحریک شود - مجازا برانگیختن حس حسادت - تحریک کردن

گوندھنا googdhna (مص) ۱- خمیر کردن - ورزیدن خمیر نان. ۲- در رشته کردن مروارید تسبیح و غیره. ۳- بافتن موی سر.

گونڈا gonda (اس مذ) ۱- دهکده. ۲- شاهراه - چهارراه ۳- آغل گاو و گوسفند. ۴- حیاط. ۵- صدقه و نذری که بهنگام رسیدن عروس بخانه داماد داده میشود.

گونگا goonga
گونگی goongi } (صف) لال - گنگ.

گونگے کا گڑکھتا نہ بیٹھنا goongay ka garakhta na baethna عامه (ضرب المثل) در موقعی گفته میشود که مطلب تا رنجی قابل اظهار نباشد یا نتوان اظهار کرد.

گوه goh (اس مث) نوعی خزنده از تیره سوسماران که در صحرا زیست میکند - دو زبان دارد و قد آن در حدود چهل سانتیمتر است.

گوہار gohār (اس مث) ۱- فریاد - استغاثه داد و بیداد ۲- جمعیتی که در نزاعها برای کمک بر قع آن در جائی جمع

— لڑنا laṛna — (مص) نزاع یک نفر با چند نفر.

گوہاری gohāri (صف) حامی۔ مددگار۔ کمک کننده.

گوہانی gauhāni (اس مث) مزرعه در قرب و جوار دهکده۔ زمین زراعتی مرغوب.

گوئیاں goiyyān (اس مث) ندیم۔ همبازی۔ رفیق۔ همنشین زن۔ هر یک از زنانی که با زن دیگر خیلی دوست و همدم است برای دیگری گوئیاں نامیده میشود.

گویّا gawayya (اس مذ) آوازخوان.

گھات ghāt (اس مث) ۱۔ فریب. ۲۔ رفتار. ۳۔ کمینگاه. ۴۔ چادر. ۵۔ فرصت.

— **پانا** pāna — (مص) فرصت یافتن.

— **چلانا** chalāna — (مص) حیله بکار بردن۔ جادو کردن.

— **میں بیٹھنا** meṇ baeṭhna — (مص) در کمین بودن۔ دزدکی منتظر بودن.

گھاتی ghāti (صف) ۱۔ منتهز فرصت. ۲۔ موذی. ۳۔ قاتل.

گھاتیا ghātya (صف) کسی که منظور دارد و در تعقیب کسی است.

گھاٹ ghāṭ (اس مذ) ۱۔ محل سوار و پیاده شدن از قایق در کنار رودخانه. ۲۔ محل شستن رخت در کنار کم عمق رودخانه. ۳۔ حیله، فریب.

— **کا پانی پینا** ka pāni pina — (مص) تجربه حاصل کردن۔ جهاندیده شدن.

— **دال** dāl | **گھاٹیا** ghāṭya | (اس مذ) برهمنی که در کنار رودخانه پس از غسل زوار علامت بر پیشانی آنها میگذارد.

گھاٹا ghāṭa (اس مذ) ۱۔ زیان۔ ضرر۔ کسر. ۲۔ ندرت۔ کمیابی.

— **اٹھانا** uṭhāna — (مص) ضرر کردن.

— **پڑنا** paṛna — زیان دیدن.

گھاٹ مارنا mārna — (مص) مال قاچاق وارد کردن۔ خودداری کردن از پرداخت حقوق گمرکی.

گھاٹی ghāṭi (اس مث) ۱۔ دره۔ گذرگاه کوهستانی تنگ۔ راه صعب العبور. ۲۔ پروانه عبور. ۳۔ حلقوم۔ خرخره.

گھاس ghās (اس مث) علف۔ کاه۔ گیاه خشک.

— پات pāt — (اس مث) سبزی خس و خاشاک.

— پھوس phoos — (اس مذ) علف هرزه. کاه. آشغال.

— کھودنا khodna — (مص) پاداش کردن. علف هرزه از زمین کندن (مجاز) کاری برخلاف علم و دانش کردن.

گھاگ ghāg (صف) پیر. سالخورده. کهن سال. مجرب. زیرک. دانا. حیله گر.

گھاگرا ghāgra } (اس مذ) ۱. دامن زنانه گشاده که در کمر چین بسیار دارد.
گھاگھرا ghāghra }

۲. نوعی کبوتر. ۳. نام رودخانه ای در شمال هندوستان.

گھال میل ghāl mail (اس مذ) مناسبت. نسبت. اختلاط. دوستی.

گھام ghām (اس مث) آفتاب. حرارت خورشید.

گھامر ghāmar (صف) ساده. ابله. بی تجربه. احمق. بیخ نفهم.

گھان ghān (اس مذ) یک دسته. یک مقدار معین گندم یا جو که در یک وقت در سوراخ سنگ دست آس ریخته میشود. مقدار معین اشیای سرخ شدنی که در یک وقت در تابه برای پختن ریخته میشود.

شروع کر یکدفعه بدست آید.

— اتارنا utārna — (مص) از تابه در آوردن اشیای سرخ شده.

— ڈالنا ḍālna — (مص) ریختن مقدار معین غلّه در سوراخ سنگ دست آس یا ریختن مقدار معین چیزی سرخ شدنی در تابه.

گھانٹی ghānṭi (اس مث) حلقوم. حنجره. خرخره.

گھانی ghāni (اس مث) ۱. مقدار معین دانه روغنی که در سوراخ آسیاب ریخته میشود. ۲. دستگاه روغن کشی. دستگاه فشار نیشکر برای گرفتن شیره آن.

گھاؤ ghāo (اس مذ) زخم. بریدگی پوست بدن.

— آنا āna — (مص) زخم شدن.

— بھرنا bharna — (مص) التیام یافتن زخم.

— کرنا karna — (مص) زخم زدن. احساسات کسی را جریحه دار کردن.

— کھانا khāna — (مص) زخم خوردن. زخم برداشتن. زخمی شدن. مجروح شدن.

— گھپ ghap — (صف) ۱. مسرف. خرّاج. ۲. متقلب. مال مردم خور. ۳. (اس مذ) تصرف بیجا. خیانت.

گھائی ghāee (اس۔مث) ۱۔ فریب۔ ۲۔ مغالطہ۔
۳۔ وسط دو انگشت۔

— **بتانا** batāna — (مص) ریپ دادن۔ گول زدن۔

گھایل ghāyel (صف) زخمی۔ مجروح۔ آسیب دیدہ۔
کنایۃً عاشق مفلوک۔

— **ہونا** hona — (مص) مجروح شدن۔ زخمی شدن۔
کنایۃً عاشق شدن۔

گھبرانا ghabrāna (مص) مضطرب شدن۔ بوحشت
افتادن۔ دستپاچہ شدن۔ مبہوت شدن۔ حواس پرت شدن۔

گھبراہٹ ghabrāhaṭ (اس۔مث) بیقراری۔
گیجی۔ وحشت۔ اضطراب۔ حواس پرتی۔

گھپ ghup (صف) نہایت تاریک۔

— **اندھیرا** andhera — (اس۔مذ) تیرہ و تاریک۔
بسیار تیرہ و تار۔

گھپلا ghapla (اس۔مذ) اغتشاس۔ بی نظمی۔
بی ترتیبی۔ اختلاف در حساب۔

— **پڑنا** paṛna — (مص) بی نظم و ترتیب شدن۔
اشتباہ شدن در حساب۔

— **ڈالنا** dālna — (مص) مشوش کردن۔ برہم زدن
نظم و ترتیب۔

گھپنا ghipna (مص) بساییدہ شدن۔ بہم زدہ شدن۔
مخلوط شدن۔

گھٹ ghaṭ (اس۔مذ) ۱۔ دل۔ قلب۔ ۲۔ کم۔ کمی۔
۳۔ مخفف گھاٹ (بہ بینید)۔

— **بڑھ** baṛh — (اس۔مث) کمی و بیشی۔

— **کا مال** ka māl — (اس۔مذ) مال کم بہا۔
اموال کم قیمت۔

گھٹا ghaṭa (اس۔مث) ابر آلودگی۔ تراکم ابر۔
۲۔ تفرق۔

— **آنا**	āna —	(مص) جمع شدن ابرہای سیاہ در افق۔ تراکم تیرہ شدن ابر۔
— **اٹھنا**	uṭhna —	
— **امنڈنا**	umanḍna —	
— **ہونا**	ho'na —	

— **چھانا** chhāna — (مص) کیپ و متراکم شدن ابر
در ارتفاع کم از زمین۔

گھٹانا ghaṭāna (مص) کم کردن۔ کسر کردن۔ پایین آوردن۔
تفریق کردن۔ کوچک کردن۔ کاستن۔

گھٹاؤ ghaṭāo (اس۔مذ) کسر۔ کمی۔ کمبود۔ نزول۔ تنزل۔

ـــ بڑھاؤ baṛhāo ـ (اس۔مذ) تنزل و ترقی۔ کمی و بیشی.

گھٹا ہوا ghuṭa hua (صف) سر انسان که تراشیده و براق شده باشد۔ مجازاً شخص مجرب و هوشیار.

گھٹائی ghuṭāee (اس۔مث) اجرت سائیدن و درخشان کردن۔ زیاد سائیده شدن.

گھٹی ghuṭṭi (اس۔مث) جوشانده دوائی که برای شسته شدن روده بکودک نوزاد دهند.

ـــ میں پڑنا meṉ paṛna ـ (اس) عادت شدن۔ عادت ثانوی شدن از طفولیت۔ عادت بچیزی شدن.

گھٹنا ghuṭna (مص) ۱۔ سائیده شدن۔ مالیده شدن۔ غلوطا شدن. ۲۔ نفس تنگ شدن از هوای خفه کننده در جای تنگ و تاریک. ۳۔ صاف تراشیده شدن موی سر یا ریش.

گھٹنا ghaṭna (مص) کم شدن۔ کاسته شدن تخفیف یافتن۔ تنزل کردن۔ لاغر شدن.

ـــ بڑھنا baṛhna ـ (مص) کم و زیاد شدن ترقی و تنزل کردن.

گھٹی ghaṭi (اس۔مث) کمی کسری.

ـــ کرنا karna ـ (مص) قصور کردن۔ کوتاهی کردن.

گھٹوانا ghaṭwāna (مص) موجب و سبب تنزل شدن۔ کم و کسر کردن بوسیله دیگری.

گھٹیا ghaṭya } (صف) پست۔ ارزان قیمت۔
گھٹیل ghaṭyal } کم رتبه۔ کینه.

گھچا گھچ ghachāghach (اس۔مث)

گچاگچ gachāgach را ببینید.

گھچ پچ gich pich (اس۔مث) شلوغ۔ مغشوش۔ کثرت۔ جمعیت۔ ازدحام.

گھر ghar (اس۔مذ) ۱۔ خانه۔ منزل۔ مسکن۔ آشیانه۔ جای۔ ماوی۔ وطن. ۲۔ جای نگین در انگشتر. ۳۔ خانواده۔ دودمان۔ تبار.

ـــ بار (اس۔مذ) ۱۔ اثاث البیت. ۲۔ اهل و عیال۔ زن و فرزند۔ خانواده۔ مجازاً شوهر.

ـــ بسا لینا basa lena ـ ـ (مص) ازدواج کردن۔ زن گرفتن.

ـــ بسنا basna ـ ـ (مص) ازدواج کردن۔ زن گرفتن.

ـــ کی ہونا ki hona ـ ـ (مص) شوهردار شدن زن۔ خانه دار شدن زن.

— بسنا basna — (مص) خانه آباد بودن ـ ازدواج صورت پذیرفتن.

— بسی basi — (اس ـ مث) زوجه ـ عیال ـ زن.

— بندی bandi — (اس ـ مث) کلفت ـ خانه زاد.

— بھر bhar — (اس ـ مذ) تمام اعضای خانواده ی یک خانه.

— بیٹھے baeṭhay — (قید) شخص گوشه نشین ـ زمین بگیر ـ عزلت گزین.

— بیٹھی روٹی baeṭhi roaṭi — (اس ـ مث) رزق بی مشقت و زحمت ـ حقوق بازنشستگی ـ مستمری.

— پڑنا paṛna — (مص) ازدواج کردن.

— جنوائی jaṇwāee — (اس ـ مذ) دامادی که در خانه پدر زن خود زندگی میکند.

— کا اجالا / کا چراغ ka ujālā — (اس ـ مذ) فرزند پسر خانواده که عزیز است ـ افتخار خانواده.

— کا بھیدی لنکا ڈھائے ka bhedi laṇka ḍhāay — (ضرب المثل) دشمن کسی که از اسرار او باخبر است سخت خطرناک است.

— کی پونجی ki punji — (اس ـ مث) سرمایه شخص ـ اثاث البیت.

— کے پیروں کو تیل کا ملیدہ ke peeroṇ ko tail ka malida — بفتح (ضرب المثل) در مورد کسی گفته میشود که در خانه خود رفتار خشن دارد و در خارج از آن با هر کس مهربان است ـ خانه تاریک کن و بیرون روشن کن.

— کی کھیتی ki kheti — (اس ـ مث) ساخته شده در خانه ـ ملکیت شخص ـ ارث ـ کنایه از ریش و سبیل.

— کی مرغی دال برابر ki murgi dāl barābar — (ضرب المثل) لعل خارج از بدخشان ارزش پیدا میکند.

— گھسنا gusna — (صف) کسی که همیشه در خانه بماند.

— گھاٹ ghāṭ — (اس ـ مذ) ۱ـ رفتار ـ اطوار ـ وضع ـ خصلت. ۲ـ جایگاه ـ محل.

— گھوڑا نخاس مول ghoṛa nakās mol — (ضرب المثل) تعریف از چیزی که دیده نشده است.

— وارہ wāra — (اس ـ مذ) بفتح ـ مالیات بر ملکیت خانه ـ عوارض مسکن.

— والا wāla (اس۔مذ) رئیس خانوادہ۔ شوہر.

— والی wāli (اس۔مث) خانم خانہ۔ زوجہ.

گھروندا gharaunḍa (اس۔مذ) خانۂ کوچک گلی کہ دخترہا برای عروسکہای خود میسازند.

گھریلو gharailu (صف) ہر چیز متعلق بخانہ۔ چیزی کہ در خانہ ساختہ میشود۔ خانگی.

گھرانہ gharāna (اس۔مذ) خانوادہ۔ خاندان۔ نسل

گھر آنا ghir āna (مص) ہجوم کردن۔ حملہ کردن.

— کر آنا kar āna — (مص) با ہجوم آمدن.

گھرّا gharra (اس۔مذ) ۱۔ صدای خس خس گلو۔ خرخر در حالت نزع. ۲۔ یک نوع ضماد کہ برای رفع چشم درد بکار میرود.

گھرّاٹا gharrāṭa (اس۔مذ) خرخش۔ صدائی کہ در خواب از گلوی کسی در میاید۔ خرناس.

گھرّانا ghurrāna (مص) خرخر کردن۔ غریدن.

گھرج gharaj (اس۔مث) تکہ چوب یا عاج کہ روی ساز ستار در زیر سیم نصب میکنند.

گھر جانا ghir jāna (مص) محصور شدن۔ در حلقہ لشکر دشمن قرار گرفتن۔ مجازاً بہ مصیبتی گرفتار شدن.

گھرکنا ghurakna (مص) توبیخ کردن۔ سرزنش و ملامت کردن۔ با کلام سخت تنبیہ کردن.

گھرکی ghurki (اس۔مث) سرزنش۔ توبیخ.

— دینا dena — (مص) سرزنش کردن۔ تہدید کردن۔ ترسانیدن.

گھرنا ghirna (مص) ۱۔ جمع شدن۔ محصور شدن۔ اشغال شدن. ۲۔ گیر افتادن۔ بہ مصیبتی گرفتار شدن.

گھرنی ghirni (اس۔مث) ۱۔ قرقرہ۔ چلہ گرد. ۲۔ سرگیجہ.

— کھانا khāna (مص) دور زدن۔ دوار سر۔ چرخیدن.

گھڑ ghuṛ (اس۔مث) مخفف گھوڑا ghuṛa یعنی اسب.

— چڑھی charhi — (اس۔مث)
گھوڑ چڑھی ghoṛ " ۱۔ سواری دادن براسب در شب زفاف ہنگام رفتن او بخانۂ عروس. ۲۔ یک نوع توپ کوچک کہ بر اسب ہمراہ لشکر در میدان جنگ بکار میرفت.

— سوار (اس۔مذ) اسب سوار۔
— چڑھا chaṛha — سرباز سوار.

— دوڑ daur — (اس ۔ مث) اسب دوانی.

— سال sāl — (اس ۔ مذ) اصطبل ۔ طویلہ اسب.

گھڑیا ghurya
گھوڑیا ghuriya
(اس ۔ مث) اسب کوتاہ قد ۔ اسب کوچک.

گھڑا ghara (اس ۔ مذ) کوزۂ آب ۔ آبخوری. سبو (گل یا مس).

گھڑوں پانی پڑجانا gharoṉ pāni par jāna (اص) بسیار شرمندہ شدن

گھڑیا gharya (اس ۔ مث) سبوی کوچک کوزہ.

گھڑائی gharāee (اس ۔ مث) ۱۔ اجرت صاف کردن و ہموار کردن چوب و امثال آن. ۲۔ ساخت.

گھڑت gharat (اس ۔ مث) ۱۔ ساخت. ۲۔ مطلب بی اساس و ساختگی.

گھڑنا gharna (مص) گڑھنا garhna را ببینید.

گھڑگھڑاہٹ ghargharāhat (اس ۔ مث) صدائی کہ از چرخیدن چرخ گاری و ماشین و امثال آن برمیاید.

گھڑونچی gharoṉchi (اس ۔ مث) چہار پایہ کہ زیر سبو یا ظرف آب گذارند.

گھڑی ghari (اس ۔ مث) ۱۔ ۲۴ (بیست و چہار دقیقہ از ۶۰ دقیقہ) یک ساعت. ۲۔ ساعت (نشان دہندہ وقت).

— بھاری ہونا bhāri ho'na — (اص) سخت شدن گذشت زمان ۔ طولانی بنظر آمدن وقت.

— بھر میں bhar meṉ — (قید) در یک لحظہ ۔ در یک آن ۔ فوراً.

— (قید) دمبدم ۔ لحظہ بلحظہ ۔ متواتراً

— میں تولہ — میں ماشہ meṉ — tola — meṉ māsha (اص) متلون المزاج ۔ دمدمی مزاج ۔ عوض شدنی.

گھڑیال gharyāl (اس ۔ مذ) ۱۔ تختۂ برنجی کہ بر در معبد ہندو یا خانۂ افسران ارتش آویزان است و ہر ساعت یک مرتبہ با دستۂ فلزی

برای اعلام وقت بر آن میزنند. ۲۔ نہنگ.

— کا کٹورا ka kaṭora — (اص) پیالہ ای کہ در تہ آن سوراخ کوچکی بود و آن را بر روی آب (در ظرفی) میگذاشتند تا آب بتدریج از سوراخ تہ پیالہ بالا میآمد و وقتی پیالہ پر از آب میشد یک ساعت یا یک زمان معین را معلوم میساخت. این عمل را از عین حوضہ رہ و خانہ در اصفہان پنگ (بجرپ) مینامیدند.

گھڑیالی ghaṛyāli (اس۔مذ) مأموری کہ سر ساعت بہ تختہ برنجی میزند و وقت را اعلام مینماید.

گھسا ghisa (اس۔مذ) ۱۔ صیغہ ماضی مطلق از مصدر گھسنا ghisna بمعنی سائیدن۔ مالیدن۔ مالش داده شدن. ۲۔ (صف) سائیده شده. فرسوده کہنہ

— دینا dena — (مص) مالش دادن. سائیدن. چیزی را بازور بچیز دیگر مالیدن یا سائیدن.

گھس جانا ghis jāna (مص) سائیده شدن. فرسوده شدن. کہنہ شدن.

گھساو ghisāo (اس۔مذ) مالش۔ سایش.

گھس آنا ghus āna (مص) بزور داخل شدن. ہجوم کردن.

— پڑنا — paṛna (مص) بزور داخل شدن.

— جانا — jāna بدون اجازه داخل شدن.

گھسانا ghusāna (مص) فرو کردن۔ چپاندن۔ تپاندن.

گھسٹنا ghisaṭna (مص) کشیده شدن دنبال.

گھسنا ghusna (مص) داخل شدن بجائی. باشتاب وارد و داخل شدن. دخالت کردن. بدون اجازه وارد شدن بجائی.

گھسانا ghisana (مص) سائیدن. مالیدن. مالش دادن. فرسوده کردن. تیز و تند کردن.

گھسن پٹی ghisan paṭṭi (اس۔مث) نزاع۔ غوغا۔ داد و فریاد۔ جدال.

گھسیارا ghasyāra (اس۔مذ) علف چین علف فروش. علاف.

گھسیارن ghasyāran (اس۔مث)
گھسیاری ghasyāri زن علف چین و علف فروش.

گھسوانا ghiswāna (مص) موجب سایش شدن۔ سبب فرسایش شدن۔

گھسیٹنا ghaseeṭna (مص) کشیدن چیزی را بدنبال۔ چیزی را بر روی زمین بدنبال خود کشیدن و بردن۔ مجازاً نوشتن باشتاب۔

گھسیڑنا ghuseṛna (مص) بزور فرو کردن۔ چپاندن۔ تپاندن۔ فرو کردن چیزی در جائی و بیرون کشیدن از آن۔ این کلمه در مورد عمل مجامعت بیشتر بکار میرود۔

گھگرا ghagra (اس۔مذ) گھاگرا ghagra را ببینید۔

گھگی ghuggi (اس۔مث) فاختہ۔

گھگی ghiggi (اس۔مث) گرفتگی نفس که از ترس یا وحشت ایجاد میشود۔ بریده بریده شدن نفس۔

بندھ جانا bagdh jāna (مص) از شدت گریه یا وحشت برای مدتی نفس قطع شدن۔

گھگیانا ghigyāna (مص) ۱. در میان لکنت در صحبت داشتن. ۲. در بصحبت بدست

کردن شدن. ۲. التماس کردن۔

گھلانا ghulāna (مص) ذوب کردن۔ حل کردن۔ آب کردن۔ نرم کردن۔ جذب کردن۔ لاغر کردن۔ ضایع کردن۔

گھلاوٹ ghulāwaṭ (اس۔مث) نرمی۔ گداختگی۔ گداز۔

گھلنا ghulna / **گھل جانا** ghul jana (مص) ذوب شدن۔ آب شدن۔ حل شدن۔ رقیق شدن۔ مخلوط شدن۔ لاغر شدن۔ تحلیل رفتن۔ رسیدن میوه۔

گھل مل جانا ghul mil jāna (مص) صمیمی شدن۔ یکدل شدن باکسی۔

گھما گھمی ghama ghami (اس۔مث) ۱. رونق۔ ۲. غوغا۔ ازدحام۔ شلوغی۔

گھمانا ghumāna (مص) چرخانیدن۔ گرداندن۔ کسی را حیران و سرگردان کردن۔

گھماؤ ghumāo (اس۔مذ) دور۔ چرخ۔ گردش۔

گھمر گھمر ghumar ghumar (اس۔مث) صدائی که از گرداندن دست آس یا سنگ آسیاب برآید۔

گھمس ghamas } (اس مث) گرمی ۔ خفگی ہوا در گرما .
گھمسی ghamsi } (ہوای سشرجی) .

گھمسان ghamsān اس مذ ۱ جمعیت پر سرو صدا . ۲ . جنگ ۔ نزاع . ۳ . قتل عام . ۴ . پشتہ کشتگان جنگ . ۵ . ویرانی ۔ تباہی .

— **پڑنا** paṛna (مص) خونریزی شدن ۔ کشت و خون شدن ۔ قتل و غارت شدن .

گھمنڈ ghamanḍ (اس مذ) غرور ۔ تکبر ۔ نخوت ۔ لاف و گزاف ۔ خودنمائی .

— **کرنا** karna (مص) مغرور بودن بچیزی ۔ تکبر داشتن ۔ خودنمائی کردن .

گھمنڈی ghamanḍi (صف) مغرور ۔ متکبر ۔ لاف زن .

گھمنڈ ghumanḍ (اس مذ) تراکم ابرہا .

گھمنڈنا ghumanḍna (مص) متراکم شدن ابر ۔ جمع شدن دود غلیظ .

گھن ghan (صف) ۱ . سخت ۔ سفت ۔ جامد ۔ ضخیم ۔ کثیر ۔ غیر قابل نفوذ ۔ معمور ۔ سنگین . ۲ . (اس مذ) سندان ۔ پتک و چکش بزرگ . ۳ . ساعت

— **پڑنا** paṛna (مص) وارد شدن ضربت شیء آہنی بر چیزی ۔ مجازاً صدمہ روحی وارد آمدن .

— **چکر** chakkar (اس مذ) ۱ . دور ۔ گردش ۔ چرخ ۔ چرخش . ۲ . یک نوع آتشبازی کہ با روشن شدن بگردش درمیاید . ۳ . (صف) آوارہ گرد ۔ ابلہ ۔ نادان .

— **سیام** siyām (اس مذ) ۱ . ابر سیاہ . ۲ . لقب کرشنا .

— **کی چوٹ** ki choṭ (اس مث) ضربت شدید .

گھنگرج ghangaraj (اس مذ) ۱ . صدای رعد . ۲ . صدای مہیب . ۳ . (صف) سنگین .

گھن ghin (اس مث) نفرت ۔ تنفر ۔ کراہت .

— **آنا** āna (مص) نفرت پیدا شدن .

— **کرنا** karna (مص) نفرت داشتن ۔ متنفر بودن .

گھن ghun (اس مذ) موریانہ ۔ مجازاً مرضی کہ در داخل بدن و ناپیدا است .

— **جھڑنا** jhaṛna (مص) ریختہ شدن خاک نرم چوب کہ از خوردن موریانہ پیدا میشود .

— **لگنا** lagna (مص) پیدا شدن موریانہ در چوب یا کرم در غلہ . مجازاً لاحق شدن غم و غصہ جانکاہ .

گھنا ghana } (صف) انبوہ۔ بہم چسبیدہ
گھنی ghani } کیپ۔ پیچیدہ بہم۔

گھنے بال ghanay bāl (اس۔مذ) موی پرپشت وانبوہ۔

گھنگور گھٹا ghangore ghaṭa (اس۔مث) ابر سیاہ ومتراکم

گھنا ghunna } (صف) ۱۔ خاً ساکت۔
گھنی ghunni } ۲۔ مزور۔ کینہ توز۔ بدجنس۔ منتقم۔

گھنونا ghinona } (صف) متہوع۔ مکروہ۔
گھنونی ghinoni } تہوع آور۔

گھناؤنا ghināona } (صف)
گھناونی ghināoni } تہوع آور۔

گھنٹ ghanṭ (اس۔مذ) زنگ بزرگ کہ بر گردن فیل بندند۔

گھنٹا ghanṭa } (اس۔مذ) ۱۔ وسیلۂ فلزی کہ
گھنٹہ ghanṭa } بجنٹ بہ گھڑیال زنند۔ ۲۔ جرس ۳۔ ساعت دیواری۔

— **گھر** ghar — (اس۔مذ) برج ساعت۔

گھنٹی ghanṭi (اس۔مث) زنگولہ۔ زنگ کوچک

گھنڈی ghunḍi (اس۔مث) تکمہ۔

گھنگرالے ghungralāy (اس۔مذ) موی تابیدہ۔ موی مجعد۔

گھنگرو ghungroo (اس۔مذ) زنگولہ۔ زنگولہ کہ رقاص ہنگام رقص بقوزک پاس بندد۔

— **باندھنا** bāndhna — (امص) آمادہ شدن برای رقص۔ کسی را در رقص بشاگردی قبول کردن۔

— **بولنا** bolna — (مص) صدا کردن زنگولہ در حالت رقص کسی۔ کنایۂ صدای خرخر گلوی انسان در وقت احتضار

گھنگنی ghungni (اس۔مث) نخود و پختۂ نمکین کہ بطور تنقل میخورند۔

گھنگولنا ghangolna (مص) بہم زدن مایع با دست۔ مجازاً بمعنی درہم برہم کردن و بہم ریختن۔

گھنگھنانا ghanghanāna (مص) صدا دادن گروش سریع چرخ و امثال آن۔

گھونٹا ghoṭa (اس۔مذ) ۱۔ مہرہ۔ صیقل کردن کاغذ۔

اجزاری کہ باآن چیزی را صیقل و درخشندہ میکنند۔

۲۔ تراشش سر و صورت با تیغ۔

گھوٹنا ghoṭna (مص) ۱۔ سائیدن ۔ حل کردن ۔ نازک و باریک کردن۔ ۲۔ خواندن بکرات۔ ۳۔ فشار دادن۔ ۴۔ تراشیدن و درخشان کردن۔

گھور ghor (صف) ۱۔ مہیب ۔ مخوف ۔ ترسناک۔ ۲۔ (اس۔مذ) چرک ۔ کثافت۔

گھورا ghoora (اس۔مذ) ۱۔ خاکروبہ ۔ آشغال۔ تودہ گرد ۔ زبالہ۔ ۲۔ زبالہ دانی ۔ جائی کہ آشغال و خاکروبہ میریزند۔ ۳۔ (صف) چرک ۔ کثیف۔

گھورا ghaura (اس۔مذ) سایبان چراگاہ۔

گھورا گھاری ghoora ghāri (اس۔مث) نظربازی۔ نظر عمیق محبت آمیز کسی۔

گھورنا ghoorna (مص) بانگاہ تند از لحاظ فساد یا محبت نگریستن ۔ خیرہ شدن۔

گھوڑا ghoṛa (اس۔مذ) ۱۔ اسپ۔ ۲۔ مہرہ اسپ در شطرنج۔ ۳۔ چخماق تفنگ۔

— **پالانا** pālānna (مص) زین کردن اسپ۔

— **ڈالنا** ḍālna (مص) دواندن اسپ۔

— **پھینکنا** pheṇkna چہار نعل کردن اسپ

گھوڑی ghoṛi (اس۔مث) ۱۔ مادیان۔ ۲۔ دستگاہی کہ باآن رشتہ از خمیر درست کنند۔ ۳۔ خرک۔ چوب پایہ دار کہ بر آن لباس آویزند۔ ۴۔ چوب خیزران کہ دلاک ہنگام ختنہ کردن بمنظور بالا نگہداشتن پوست آلت طفل موقع بریدن پوست بکار میبرد۔

— **چڑھانا** charhāna (مص) ۱۔ ادا کردن مراسم ختنہ ۔ ختنہ کردن۔

— **چڑھنا** charhna (مص) ۱۔ ادا شدن مراسم ختنہ۔ ۲۔ رفتن داماد بخانۂ عروس۔

گھوڑے کو لات اور آدمی کو بات

ghoṛay ko lāt aor ādmi ko bāt (ضرب المثل) احمق و نادان را با کتک عاقل و فہمیدہ را با اشارہ تنبیہ کن ۔ عارف و عاقل بیک اشارہ می فہمد۔

گھوڑے گئے گدھوں کا راج آیا

ghoṛay ghey gadhog ka

راج آیا rāj āya (ضرب المثل) موقعی گفته میشود که مردم احمق و نادان جانشین مردان دانا و فرزانه میشوند

گھوس ghoos (اس مث) یک نوع موش بزرگ.

— دان (اس مذ) تله موش.

گھوسن ghosan (اس مث) دختر یا زن شیردوش یا شیرفروش مسلمان.

گھوسی ghosi (اس مذ) شیرفروش. گاوچران مسلمان.

گھولا ghola (اس مذ) تریاک حل شده در آب.

گھولنا gholna (مص) آب کردن. ذوب کردن چیزی در آب یا مایع.

گھولوا gholwa (اس مذ) محلول. محلول تریاک برای نشئه شدن. رقیق.

— **گھولنا** — gholna (مص ۱) حل کردن چیزی در آب و یا مایع رقیق کردن. ۲. تکرار کردن بدفعات. ۳. تاخیر کردن در معامله.

گھوم ghoom (اس مذ ۱) گردش. چرخ. دوران. ۲. محیط دایره.

— **جانا** — jāna (مص) سرقت شدن. دزدیده شدن.

— **گھام** — ghām (اس مث) سرگردانی. گشتن بی مقصد.

گھومانا ghoomāna (مص) چرخاندن. گرداندن. حیران و سرگردان کردن.

گھومنا ghoomna (مص) چرخیدن. گردیدن. چرخ خوردن گیج شدن. سرگیجه داشتن.

گھومنی ghoomni (اس مث) سرگیجه. دوران سر.

گھوپنا ghoppna (مص ۱) شلال کردن. بخیه بزرگ زدن. بد دوختن. ۲. چپاندن تپاندن. بزور فرو کردن.

گھونٹ ghooṇt (اس مذ) ۱. قورت. ۲. پک (به پیپ یا سیگار).

— **پینا** — peena / — **لینا** — lena (مص ۱) قورت دادن. بلاجرعه سرکشیدن. ۲. پک زدن بقلیان.

گھونٹنا ghontna (مص) فشردن گلو. چلاندن. فشار دادن بچیزی.

گھونٹنا ghonṭna (مص) (بواو مجہول)

۱۔ سائیدن۔ مالیدن۔ حل کردن۔ صیقل و براق کردن۔ ۲۔ ازبر کردن مطلبی۔

گھونسا ghoonsa (اسم۔مذ) ضربۂ مشت۔ صدمۂ ناگہانی۔

ـــ جڑنا	jaṛna	(مص)	
ـــ رسید کرنا	raseed karna	ضربت	
ـــ لگانا	lagāna	زدن	
ـــ مارنا	mārna	بامشت	

گھونسم گھاسا ghoonsam ghāsa (اسم۔مذ)

۱۔ کتک زدن بامشت۔ ۲۔ مشت زنی۔ بوکس بازی۔

گھونسلا ghonsla (اسم۔مذ) آشیانہ۔ لانہ۔ مجازاً خانۂ محقر۔

گھونگٹ ghoongaṭ (اسم۔مذ) نقاب۔ روپوش صورت۔ حجاب۔ کنایۃً شرم حیا۔ آزرم۔

ـــ **کرنا** karna ـــ (مص) پوشیدن صورت با نقاب۔

ـــ **والی** wāli ـــ (اسم۔مث) زن با حجاب۔

گھونگر ghoongar (اسم۔مذ) جعد۔ ژولیدگی طبیعی مو۔

گھی ghi (اسم۔مذ) روغن خوراکی۔ کرہ۔

ـــ **کھچڑی** khichṛi ـــ (اسم) صمیمیت۔ دوستی بی شائبہ۔ مجازاً رفیق صمیمی۔

ـــ **کے چراغ جلانا** !ke charāg jalāna ـــ (مص) ازبر آوردہ شدن حاجت و مراد و یا از موفقیت اظہار خوشوقتی کردن۔

گھیا ghiya (اسم۔مذ) کدوی نرم۔

گھیپنا ghepna (مص) مخلوط کردن۔ درہم ریختن۔

گھیر gher (اسم۔مذ) ۱۔ محیط۔ دور۔ گرداگرد۔ حلقہ۔ دایرہ۔ ۲۔ عرض۔

ـــ **دار** (صف) فراخ۔ گشاد۔

ـــ **گھار** ghār ـــ (اسم۔مذ) ۱۔ گشادی لباس۔ ۲۔ (اسم۔مث) جلوگیری۔ ممانعت۔

ـــ ـــ **کرنا** karna ـــ ـــ (مص) جلوگیری کردن۔ بازداشتن۔ ممانعت کردن۔ محاصرہ کردن۔

گھیرا ghera (اسم۔مذ) محیط۔ دایرہ۔ حصار۔ محاصرہ۔ احاطہ۔ حلقہ۔

ـــ **ڈالنا** ḍālna ـــ (مص) محاصرہ کردن۔ احاطہ کردن کسی را در تنگنا و حصار قرار دادن و اطراف او را احاطہ کردن۔

گھیرنا gherna (مص) ۱۔ احاطہ کردن ۔ محاصرہ کردن ۔ محصور ساختن ۔ ۲۔ دور محوطہ ای دیوار کشیدن ۔ مجازاً مجبور کردن ۔ تعقیب کردن ۔

گہہ gah (اس مث) ۱۔ ارتفاع خانہ یا اطاق ۔
گہ gah ۲۔ قبضہ شمشیر کہ بدست گیرند ۔

— **جانا** jāna — (مص) کسوف و خسوف گرفتن ماہ یا خورشید ۔

— **گیر** (صف) اسب سرکش ۔ توسن ۔

گہرا gehra (صف) ۱۔ عمیق ۔ ژرف ۔ گود ۔
گہری gehri ۲۔ غلیظ ۔ تیرہ رنگ ۔ پختہ ۔

— **پن** pan — (اس مذ) عمق ۔ غلظت ۔ پختگی ۔

— **دوست** (اس مذ) دوست صادق ۔ دوست صمیمی ۔

گہراؤ gehrāo (اس مذ مث) عمق ۔ ژرفی ۔
گہرائی gehrāee گودی ۔

گہرے کرنا gehray karna (مص) منافع استفادہ کردن ۔ فائدہ منظور بردن ۔

گہن gahan (اس مذ) گرہن garhan را ببینید ۔

گہنا gahna (مص) ۱۔ کسوف و خسوف ۔ گرفتن خورشید و ماہ ۔ ۲۔ زیور ۔

گہنانا gahnāna (مص) ۱۔ کسوف و خسوف شدن ۔ ۲۔ پیدا شدن لکہ سیاہ بر پوست بدن کہ در ایران ماہ گرفتگی گویند ۔

گہنی gahni (اس مث) گاوی کہ در گہنا (کسوف یا خسوف) زائیدہ میشود و عضوی از بدن آن ناقص است ۔

گہوا gahwa (اس مذ) موچین بزرگ ۔ گاز انبر ۔

گہیل gohel (صف) آدم بیکارہ ۔ چیز خراب و بی مصرف ۔

گئو رس gaoo ras (اس مذ) شیر ۔ لبن ۔ ماست ۔ دوغ شیرین ۔

— **ہتھیا** hathiya — (اس مث) گناہ کشتن یا زدن گاو (کہ مقدس است) ۔

گیا gaya ۱۔ فعل ماضی مطلق از مصدر جانا (jāna) بمعنی رفت ۔ ۲۔ (صف) گذشتہ ۔ قبلی ۔ از بین رفتہ ۔

گزرا guzra — (صف)
گئی گزری gaee " بی ارزش ۔ بیہودہ ۔
گئے گزرے gaey guzray ناچیز ۔

گئے نماز بخشوانے روزے گلے پڑے
gaey namāz bakshwānay rozay galay paṛay

(ضرب المثل) بجای نفع ضرر کردن - دفع یک گرفتاری
کردن گرفتاری دیگری پیش میاید.

گئی کرنا gaee karna (مص) چشم پوشی کردن.
اغماض کردن - کوتاهی کردن.

گیابھ gyābh (اس مذ) گابھ gabh را
ببینید.

گیارہ giyāra (عدد) بفتح ر - یازده.

گیارہواں giyārwan (صف)
یازدهم - یازدهمین.

گیان gyān (اس مذ) دانش - فهم - ذکاوت.
فکرت عقل - عرفان.

گیانی gyāni (صف) عالم - عاقل - عارف.
فیلسوف - هشیار - حکیم.

گیت geet (اس مذ) آواز - آهنگ.

— گانا gāna — (مص) ۱- آواز خواندن.
۲- (مص) تعریف کردن.

گیتا geeta (اس مث) ۱- سرود روحانی.
۲- کتاب مذهبی هندوها که مضامین آن
در معرفت الهی است.

گیدڑ geedar (اس مذ) شغال - مجازاً آدم ترسو.

— بھبکی bhapki — (اس مث) غرش شغال
در موقع حمله - مجازاً تهدید دروغین.

گیدی geedi (صف) ۱- ترسو - جبون - بی عرضه.
بی غیرت. ۲- حریص.

گیدھنا gidhna (مص) معتاد شدن - حریص شدن.

گیرائی girāee (اس مث) ۱- بازداشت توقیف.
دستگیری. ۲- دفتر کار آگاهی پلیس.

گیرو giroo (اس مذ) خاک سرخ.

گیروا gerwa (صف) رنگ مایل بقرمز - گل رنگ.

گیگلا gegla
گیگلی gegli (صف) ساده لوح - ابله.

گیگلا پن gegla pan (اس مذ) ساده
لوحی - ابلهی.

گیل gail (اس مث) خوشه - خوشه خرما.

گیلا geela
گیلی geeli (صف) تر - نمناک - خیس -
مرطوب.

گیلا پن — pan (اس مذ) رطوبت - نم.
خیسی - تری.

گیلری galary (اس.مث) ۱. نمایشگاہ نقاشی و عکس و امثال آن. ۲. (صف) صندلیهای سالن نمایش و تیاتر (این کلمہ gallery انگلیسی است).

گیلڑ gailaṛ (اس.مذ) پسری کہ زن از شوہر سابق خود دارد.

گینا gaina (اس.مذ) گاو نر کوچک اندام.

گینتی gainti (اس.مث) ۱. کلنگ کہ با آن زمین کنند. ۲. بیل.

گینجنا ginjna (مص) سائیدن چیزی با دست مالیدن با دست. نرم کردن چیزی با دست.

گیند gaind (اس.مث) توپ (بازی) چیز گرد و مدور. کرہ.

گیندا gainda (اس.مذ) گل همیشہ بہار.

گینڈا genda (اس.مذ) کرگدن.

گینگٹا ginguṭa (اس.مذ) خرچنگ. سرطان.

گیہوں gehuṉ (اس.مذ) گندم.

گیہواں gehwāṉ (صف) گندمی رنگ.

— **کے ساتھ گھن پس گیا** — ke sāth ghun pis gaya (ضرب المثل) تر و خشک باہم میسوزند.

ل

لا la پیشوند نفی بمعنی بی - بدون - نا است.

— تعداد (صف) بیشمار - بسیار.

— جواب (صف) ۱ - ساکت . ۲ - بی نظیر.

— چار (صف) ناچار - مجبور.

— چاری (اس مث) ۱ - اجباری - ناچاری -

مجبوری . ۲ - بیچارگی

— حاصل (صف) ۱ - بیفایده - بی ثمر - بی نتیجه -

بی حاصل . ۲ - زمینی که حاصل خیز و ثمربخش نیست

— حل (صف) مشکل - دشوار - سخت.

— حول (اس مث) ۱ - در اظهار نفرت و حقارت استعمال میشود . ۲ - برای دفع شر شیطان و ارواح خبیثه بکار میرود و نیز در مورد اظهار تاسف استعمال میشود - گاهی تمام عبارت لاحول ولا قوة الا بالله گفته میشود و گاهی تنها لاحول ولا قوة - گاهی بجای معاذ الله بر زبان آرند.

— خراج (صف) معاف - زمینی که از پرداخت مالیات و عوارض دولتی معاف است.

— دعوی (اس مذ) سند سلب مالکیت یا ادعا.

— دوا (صف) غیر قابل علاج.

— علم (صف) بی خبر - غافل - ناآگاه.

— کلام (صف) بدون تردید - بطور مطلق - سالبته.

— تعلیم (صف) نادان - غافل - بی عقل.

— یعنی (صف) بیهوده - عبث.

لابھ labh (اس مذ) نفع - سود - فایده - نتیجه - بهره - حصول.

— اٹھانا uṭhāna (مص) نفع بردن -
— کرنا karna حاصل کردن.

لات lāt (اس مث) لگد - ضربه پا - تیپ پائی

— مارنا marna — (مص) لگد زدن - مجازاً صرف نظر کردن - ترک کردن چیزی یا کاری را.

لاٹ laṭ (اس مث) ۱ - ستون بلند - ستونی که بیادگار کسی برپا شده باشد . ۲ - مناره . ۳ - مقدار اشیاء

گوناگون کہ دریک جا جمع شدہ باشد مخصوصاً
برای حراج کردن (در این مورد از لات (lot)
انگلیسی گرفتہ شدہ است. ۲. (اس۔مذ) حاکم کل۔
استاندار۔ والی (در این مورد از لارڈ lord
انگلیسی گرفتہ شدہ است).

لاٹھ lāṭh (اس۔مث) چوب دستی۔ عصا۔ ستون۔
تیر (تلگراف وغیرہ) چماق.

لاٹھی lāṭhi (اس۔مث) چماق۔ چوب دستی.

— **پاٹھی** pāṭhi — (اس۔مث) زد و خورد۔
کتک کاری.

— **ٹیک کے چلنا** ṭek ke chalna —
(مص) عصا بدست راہ رفتن.

لاج lāj (اس۔مث) ۱. خجالت۔ شرم۔ حجب.
۲. عزت۔ آبرو.

— **آنا** āna — (مص) خجالت کشیدن۔ شرمندہ شدن.

— **رکھنا** rakhna — (مص) احترام گذاشتن
بکسی۔ آبروی کسی را حفظ کردن.

— **کھونا** khoana — (مص) بیحیا شدن۔
جسور شدن.

لاد lād (اس۔مث) بار.

— **پھاند** phānd — (اس۔مث) بستہ بندی
اسباب و اثاثہ برای بار کردن.

لادنا lādna (مص) بار کردن۔ حمل کردن.

لادی lādi (اس۔مث) بار کوچک.

لادو lādoo (صف) ۱. حیوان بارکش. ۲. حیوانی
کہ توانائی حمل بار را داشتہ باشد. این کلمہ
لدو laddo نیز گفتہ میشود.

لاڈ lāḍ (اس۔مذ) محبت۔ نوازش.

لاڈلا lāḍla
لاڈلی lāḍli (صف) عزیز۔ محبوب۔ نازپروردہ۔ بچہ ای کہ از
محبت زیاد بار خراب شدہ است.

لاڈو lāḍo (صف) ۱. عزیز۔ محبوب۔ نازپروردہ
(برای دختر یا زن بکار میرود). ۲. (اس۔مث) عروسک

لار lār (اس۔مث) قطار۔ صف۔ ردہ.

لاڑھیا lāṛhya (صف) مکار۔ حقہ باز۔ گول زن۔
شارلاتان.

— **پن** pan — (اس۔مذ) بازارگرمی فروشندہ جنس۔
حقہ بازی۔ تبلیغ دروغ.

لازب lāzib (صف) ۱. چسبنده. ۲. ضربه‌ای که پس از رفع درد آن اثرش باقی میماند.

لاسا lāsa (اس. مذ) ماده لزج و چسبنده که از گیاه خارج میشود ـ صمغ درخت.

لاسے پر لگانا lāsay par lagāna (مص) مانوس کردن ـ گرویده ساختن. بدام انداختن.

لاش پڑنا lāsh paṛna (مص) افتادن و مردن.

ـــ ڈالنا ḍālna ـــ (مص) کشتن کسی ـ سخت کتک زدن.

لاک lāk (اس. مذ) قفل (این کلمه انگلیسی است).

لاکھ lākh (صفت عددی) ۱. صد هزار. (صف) بسیار. بیشمار. ۲. (اس. مث) لاک که برای مهر کردن بکار میرود.

ـــ بات کی ایک بات bāt ki ek bāt (ص) مختصراً ـ موجز. مطلب پر معنی.

ـــ پر بھاری par bhāri
لاکھوں پر بھاری lākhoṉ par bhāri
(ص) بی نظیر ـ حریف ـ بسیار شجاع.

ـــ جی سے ji se ـــ (قید) بطیب خاطر. از دل و جان.

ـــ سر کا ہو جانا sar ka ho jāna (مص) لجبازی کردن ـ بحرف کسی اعتنا نکردن ـ یک دنده بودن.

لاکھوں گھڑے پانی پڑنا lākhoṉ ghaṛay pāni paṛna این عبارت بکنایه در مورد کسی میشود که بسیار خفیف بشود.

لاکھا lākha (اس. مذ) رنگ سرخ پان که زنان موقع جویدن برلب آرند تا لب قرمز شده زیبا بنظر آید.

لاگ lāg (اس. مث) ۱. کمک ـ امداد. ۲. انس. علاقه ـ دلبستگی ـ شوق ـ رغبت ـ ذوق ـ محبت. ۳. عداوت ـ خصومت ـ دشمنی. ۴. شعبده. جادو ـ طلسم.

— ڈانٹ ḍānt — (اس مث) دشمنی۔ خصومت۔ عداوت۔

— لپیٹ lapaiṭ — (اس مث) ۱۔ حمایت جانبداری۔ طرفداری۔ ۲۔ فریب۔ گول۔

— لگنا lagna — (مص) ۱۔ مورد عشق و محبت بودن۔ ۲۔ دارای شوق و ذوق بودن۔

لاگت lāgat (اس مث) بہا۔ خرج۔ ہزینہ۔

— آنا āna. — } (مص) خرج شدن۔

— لگنا lagna — } خرج برداشتن۔

لاگو lāgoo (اس مذ) ۱۔ ہمراہ۔ ۲۔ تعقیب کنندہ مواظب۔ ۳۔ آرزومند۔ مشتاق۔

لال lāl (صف) ۱۔ قرمز۔ سرخ رنگ۔ مجازاً خشمگین۔ ۲۔ (اس مذ) لعل۔ ۳۔ (صف) لال۔ عاجز از حرف زدن۔ ۴۔ ناز پرورده۔ محبوب۔

— انگارا angāra — (صف) داغ قرمز۔ مجازاً خشمگین۔ آتشین۔ ۵۔ (اس مذ) زغال سرخ شده۔

— پیلا ہونا peela hona — (مص) سخت خشمگین شدن

— پیلی آنکھیں کرنا peeli aṅkheṉ karna.

— ,, ,, نکالنا nikalna — ,, ,, —

(مص) با نگاه خشم و غضب بکسی نگریستن۔ عصبانی شدن۔

— خان کا لکڑا kāṉ ka lakṛa — (اس مذ) تیر چوبی بزرگ و سنگین که وسط آن سوراخ دارد و در زندان پای زندانیها در آن گذارند و دو طرف سوراخ را بہم آورند۔

لالا lāla } (اس مذ) ۱۔ جناب (در خطاب بزرگتر مثل پدر و ہندو)۔ ۲۔ تاجر۔ سوداگر۔

لالہ lāle } بقال۔ ۳۔ گل لالہ۔ ۴۔ محترم۔ معزز۔ شریف۔ محتشم۔ ۵۔ پدر زن۔ اب الزوجہ۔

لالہ بھائی bhai — (صف) لقب احترام آمیز برای دوست یا آدم شریف و محترم بکار میرود۔ طنزاً خسیس و ترسو۔

لالا lāla (اس مذ) ۱۔ نوکر۔ خادم۔ بنده۔ ۲۔ للہ۔ ۳۔ تابنده۔ درخشان براق۔

لالچ lālach (اس مذ) ۱۔ طمع۔ حرص۔ جاه طلبی۔ آرزو۔ ۲۔ وسوسہ۔

— دینا de'na — (مص) وسوسہ کردن۔ جلب کردن۔ اغوا کردن۔

— کرنا karna — (مص) آرزو کردن. طمع داشتن.

لالچی lālchi (صف) حریص. طماع. آرزومند.

لالے lālay (اس.) آرزو. اشتیاق.
۲. نومیدی. یاس.

— پڑنا paṛna — (مص) ۱. نهایت آرزو و اشتیاق داشتن. ۲. انجام شدن کاری که از آن یاس و نومیدی حاصل شود.

لام lām (اس. مذ) صف قشون (این کلمه فرانسوی l'arme است).

لاما lāma (اس. مذ) کشیش و پیشوای مذهب بودائی.

لام کاف (اس. مذ) سخنان بیهوده و بی معنی. سخنان تند و ناسزا.

— بکنا bakna — — (مص) ناسزا گفتن. سخن بیهوده و مهمل گفتن.

لانا lāna (مص) آوردن.

لانبا lāṇba
لانبی lāṇbi
(صف) دراز. طویل.

لانک lāṇk (اس. مث) ۱. توده غله. خرمن. ۲. برگ و شاخهای سبز درخت نیل که از آن رنگ نیل سازند.

لانگ lāng (اس. مث) قسمت جلو لنگ که بنده ها بجای شلوار بکمر پیچند و سر آن را از بین دو ران بعقب برده گره زنند.

لانگنا lāṇgna
لانگھنا lāṇghna
(مص) سوار شدن بر حیوان چهارپا. بر جستن بجائی. پریدن بر جای بلند.

لاه lāh (اس. مث) برگ غنچه گل.

لائبریری lāebarairi (اس. مث) کتابخانه (این کلمه انگلیسی library است).

لائٹ ہاؤس lāit haus (اس. مذ) فانوس دریائی. برجی که در ساحل دریا است و بر سر آن چراغ دارد و راهنمای کشتی است (این کلمه انگلیسی light house است).

لائن laein (اس. مث) خط. خط آهن (این کلمه انگلیسی line است).

لاؤ lāo (اس. مث) ۱. طناب کلفت چاه. ۲. مقدار زمین زراعتی که در یک روز از یک چاه آبیاری میشود. ۳. طلب. ۴. گل سفیدی که

بدیوار منزل کشند. ۵. والی که بدون تشک و ضمانت گرفته میشود.

لاؤلپیٹ کی باتیں lapaiṭ ki bāten (مص) سخنان فریبنده که بنظاہر گفته شود.

— لشکر (اس۔مذ) ۱. لشکر. ۲. ازدحام مردم.

لاوا lāwa (اس۔مذ) توده۔گداخته که از آتش‌فشان بیرون میریزد (این کلمه انگلیس lava است).

لاؤنی lāoni (اس۔مث) ۱. مزدی که در قبال چیدن محصول یا درو کردن بصورت نقد داده میشود. ۲. نوعی سرود که مرہٹی marahṭi نیز نامیده میشود).

— کرنا karna — (مص) درو کردن.

لائے lāay (اس۔مث) دُرد۔ته‌نشین (شراب وغیره).

لائی lāee (اس۔مث) ۱. چیدن محصول ۲. برنج خورده. ۳. نقد پول داده شده. ۴. پسوندی که در آخر اسم وغیره در میاید و بمعنی اجرت و دستمزد است مثل دھلائی dhulaee بمعنی دستمزد شستن.

لباڑ labāṛ / **لباڑی** labāṛi (صف) دروغگو۔ وراج.

لبدھڑ labdhaṛ (صف) غلیظ.

لبرٹی liberṭi (اس۔مث) آزادی۔ استقلال۔ حریت (این کلمه انگلیس liberty است).

لبرل libral (صف) ۱. آزاد۔ مستقل خود مختار. ۲. خیرخواه (این کلمه انگلیس liberal است).

لبلب lablab (صف) احمق۔ بی‌شعور۔ کم عقل.

لب لبا lablaba / **لب لبی** lablabi (صف) چسبنده۔ چسبناک.

لبلباہٹ lablabāhaṭ (اس۔مث) چسبندگی۔ چسباکی.

لبلوس lablos (صف) ۱. کودن۔ احمق. ۲. جسور۔ بیحیا.

لبنی labni (اس۔مث) کوزه ای که بدرخت تار tār بندند تا شیره مسکر تاری از درخت در آن ریزد.

لبھانا lubhāna (مص) اغوا کردن۔ بطمع انداختن۔ فریفته ساختن.

لبیدا llabeda (اس۔مذ) چماق۔ چوب دستی که از عصا کوتاه‌تر است.

لبیرا labera (اس۔مذ) پلاس۔ نوار۔ یا قطعه پارچه یا کاغذ.

لبیری laberi (اس۔مث) قطعات باریک پارچه یا کاغذ۔ نوار.

لبیں labeṇ (اس۔مث) شارب۔ موهائی که بر لب آید.

لبیں لینا — le'na (مص) چیدن یا تراشیدن سبیل.

لپ lap (اس۔مث) یک مشت (از چیزی) مقدار چیزی که در وسط دو دست مشت کرده باشد.

لپائی lipāee (اس۔مث) کاهگل کردن۔ اجرت کاهگل مالیدن بر بام و دیوار.

— **پوتائی** putāee — (اس۔مث) اندودن بام و دیوار با کاهگل.

لپاٹی lapāṭi | (صف) دروغگو.
لپاٹیا lapaṭya | لاف زن.

لپٹ lapaṭ (اس۔مث) ۱۔ شعله۔ حدت گرما۔ گرمی. ۲۔ درخشش. ۳۔ بوی خوش۔ بوی خوشی که همراه نسیم آید.

لپٹا lapṭa (اس۔مذ) یک نوع حلوا که از آرد زیره و شکر سازند.

لپٹانا lipṭāna (مص) در بغل گرفتن۔ معانقه کردن۔ در آغوش کشیدن۔ چسبیدن.

لپٹنا lapaṭna (مص) ۱۔ چسبیدن بچیزی یا چسبیدن. ۲۔ در بغل گرفتن۔ کشتی گرفتن. ۳۔ چنبره شدن۔ پیچیده شدن.

لپ جھپ lap jhap (اس۔مث) ۱۔ شتاب۔ عجله در رفتن فوراً۔ سرعت در رفتار. ۲۔ فریب۔ مکر.

لپڑ lappaṛ (اس۔مذ) سیلی۔ ضربتی که با کف دست زده شود.

لپڑ شپڑ lapaṛ shapaṛ (اس۔مث) ۱۔ کاری که با اضطراب انجام گیرد. ۲۔ صحبت تند و نامفهوم.

لُپڑی lupṛi (اس۔مث) ضماد۔ مرهم.

لِپڑی lipṛi (اس۔مث) پلاس۔ پارچه۔ جامه کهنه و مندرس.

لپسی lapsi (اس۔مث) یک نوع حلوا کہ با آرد و شکر سرخ کردہ درست میشود.

لپک lapak (اس۔مث) ۱۔جست۔جهش۔ ۲۔تابش، حرارت آتش. ۳۔تیر (درد)، سوزش زخم.

— **جھپک** jhapak — (اس۔مث) جستن۔ چالاکی.

— **کر** kar — (قید) باشتاب۔ فوراً.

— **لینا** le'na — (مص) ربودن۔ قاپیدن۔ باشتاب ربودن چیزی.

لپکا lapka (اس۔مذ) ۱۔عادت بد. ۲۔طعم۔مزہ.

— **پڑنا** paṛna — (مص) عادت بد پیدا کردن. ۲۔طعم پیدا کردن۔ خوش طعم شدن.

— **ہونا** ho'na — (مص) عادت بد پیدا شدن. عادی شدن.

لپکانا lapkāna (مص) دواندن۔ باشتاب و عجلہ دواندن۔ دواندن سگ دنبال شکار.

لپکنا lapakna (مص) ۱۔جستن۔ برجستن۔ باشتاب حملہ کردن۔ شتاب کردن۔ تند راہ رفتن. ۲۔ربودن، قاپیدن. ۳۔زیاد شدن شعلہ آتش.

لپکی lapki (اس۔مث) بخیہ۔ شلال.

— **بھرنا** bharna — (مص) بخیہ زدن۔ شلال کردن۔ کوک زدن.

لپ لپ lap lap (اصوات) صدای دہن سگ ہنگام آب خوردن۔ چلپ چلپ.

لپنا lipna (مص) گل اندود شدن۔ اندود شدن گل یا دوغاب گچ یا آہک بسطح دیوار زدہ شدن.

لپوانا lipwāna (مص) گل یا کاہگل یا دوغاب گچ یا آہک سفید یا رنگ بدست دیگری بدیوار یا سطحی زدن.

لپوائی lipwāee (اس۔مث) اجرت اندود کند

لپیٹ lapaiṭ (اس۔مث) ۱۔تاہ. ۲۔پوشش۔ لفاف۔ پیچیدگی. ۳۔ابہام. ۴۔چنبرہ. ۵۔گرفتاری۔ ابتلاء۔ تحق۔ خسارت.

— **لینا** lena — (مص) پیچیدن۔ لفاف کردن جمع کردن بہم۔ تاہ کردن برای کسی گرفتاری ایجاد کردن.

لپیٹن lapaiṭan (اس۔مذ) ۱۔پیچ۔ تاہ. ۲۔لفاف۔ پارچہ ای کہ چیزی را بہ پیچیدہ میشود. ۳۔تیرک

یا استوانہ جولاکہ پارچہ بافتہ شدہ بدور آن می پیچد.

لپیٹنا lapeṭna (مص) ۱. پیچیدن چیزی بجائی۔ لفاف کردن. ۲. جمع کردن. ۳. تاہ کردن. ۴. مجازاً گرفتار و مبتلا کردن.

لت lat (اس مث) ۱. مخفف لات کہ بمعنی لگد ضربہ پا است. ۲. عادت ناپسند۔ خوی و خصلت بد.

— **پڑنا** paṛna — / — **ڈالنا** ḍālna — (مص) معتاد بچیزی. بکار بدی شدن.

لت پت lat -pat / **لتھ پتھ** lath path (صف) ۱. آغشتہ۔ آلودہ۔ خیسیدہ. ۲. زمین گیر، بیمار بستری.

لت پت ہونا ho'na — — (مص) آغشتہ شدن.

لتّا latta (اس مذ) پلاس۔ تکہ پارچہ.

لتاڑ latār (اس مث) ۱. ملامت۔ سرزنش. توبیخ. ۲. رنج۔ خستگی۔ مصیبت. ۳. تقلا۔ کوشش۔ دوندگی.

لتاڑنا latārna (مص) ۱. لگد زدن۔ پایمال کردن. ۲. سرزنش کردن. رسوا کردن. ۳. اہانت کردن۔ ناسزا گفتن. فحش دادن.

لترا lutra (صف) سخن چین.

— **پن** pan — (اس مذ) سخن چینی.

لتھڑ پتھڑ lithaṛ pithaṛ (صف) کسی کہ بگل آلودہ شدہ باشد۔ گل آلود۔ آلودہ بگل.

لتھڑنا lithaṛna (مص) آغشتہ شدن۔ آلودہ شدن.

لتھیڑنا latheṛna (مص) آغشتہ کردن۔ بگل یا چیزی آلودہ کردن.

لتی latti (اس مث) ۱. حرکت پا بعقب در حالت شنا. ۲. پلاس۔ نخ قرقرہ. ۳. کلاہ۔ عمامہ.

لتیانا latyāna (مص) لگد زدن.

لٹ laṭ (اس مث) طرہ مو.

— **پٹ** paṭ — (صف) ۱. مست. ۲. درہم برہم شدہ.

— **دھاری** dhāri — / **لٹا دھاری** lāṭa — (صف) درویش ژولیدہ مو.

— **دھلائی** dhulāee — (اس مث) ہدیہ ای کہ بخواہر داماد در ازای شستن طرہ موی عروس دادہ میشود.

— **دھونا** dhona — (مص) ۱. شستن و صاف کردن طرہ مو با آب. ۲. زنی کہ در دورہ گی و نایان

باشستن طرۂ مو باشیر ادا میشود و هدیه ای که با یکشتن بیگانگان باشخاص داده میشود.

لٹا پٹا luṭa piṭa (صف) کسی که مالش بغارت رفته و گلک خورده است.

لِٹانا liṭāna (مص) خوابانیدن ـ گذاردن ـ قرار دادن. کسی را زپشت بزمین زدن.

لُٹانا luṭāna (مص) ۱. ولخرجی کردن ـ اسراف کردن در خرج ـ با دریادل خرج کردن ـ برباد دادن.
۲. بیقرار ساختن.

لٹاؤ luṭaoo (صف) مسرف ـ ولخرج.

لٹائی laṭāee (اس مث) نوارۂ کوچکی که نخ بادبادک را بدور آن میپیچند.

لٹر laṭar (صف) آدم لب بند و بار.

لٹس luttas (اس مث) غارت ـ چپاول ـ تاراج ـ یغما.

ـــ **مچانا** machāna ـ (مص) غارت کردن ـ تاراج نمودن ـ بیغما بردن ـ دست بچپاول زدن.

لٹک laṭak (اس مث) ۱. آویزش. ۲. شتر کیر منگوله آویزان. ۳. ناز و غمزه. ۴. وضع شکل.

۵. اثر روح خبیث. ۶. عشق و محبت.

ـــ **کر چلنا** kar chalana ـ (مص) با ناز و عشوه گری راه رفتن ـ خرامیدن با ناز و غمزه.

لٹکا laṭka (اس مذ) ۱. افسون ـ طلسم ـ حقه بازی ـ نیرنگ ـ شعبده بازی ـ سحر و جادوگری. ۲. تدبیر ـ روش خاص. ۳. مکر و فریب ـ خدعه.

ـــ **رکھنا** rakhna ـ (مص) ۱. آویزان نگه داشتن ـ با وعده دروغین امیدوار نگهداشتن ـ معطل کردن.

لٹکانا laṭkāna (مص) آویختن ـ معلق کردن ـ بدار کشیدن ـ بتاخیر انداختن (کاری).

لٹکن laṭkan (اس مذ) ۱. آویزان. ۲. آویزه زینتی که زنان از بینی آویزان کنند. ۳. پاندول ساعت. ۴. آویزه.

لٹکنا laṭakna (مص) ۱. آویختن ـ آویزان شدن ـ نوسان داشتن ـ بدار آویخته شدن. ۲. تاخیر شدن ـ عقب افتادن ـ بتعویق افتادن. ۳. نزدیک غروب آفتاب شدن.

لٹنا laṭna (مص) لاغر شدن ـ ضعیف شدن.

لٹے کو ماریں شاہ مدار latay ko mārenٛ shāh madār (ضرب المثل) آدم ضعیف را هر کس میزند.

لٹنا luṭna (مص) ۱. غارت شدن. دزده زده شدن. ۲. گول خوردن. فریب خوردن.

لٹو laṭṭoo (اس. مذ) ۱. فرفره. ۲. وزنهٔ فلزی سرشاقول. مجازاً عاشق و فریفته.

— ہو جانا ho jana (مص) عاشق شدن. فریفته شدن.

لٹوانا luṭwāna (مص م) غارت کردن. موجب غارت شدن. باعث متنفر شدن کسی گشتن.

لٹھ laṭh (اس. مذ) چوبدستی کلفت. چماق.

— باز (صف) کسی که با چماق می جنگد.

لٹھا laṭṭha (اس. مذ) ۱. تیر چوبی. شاه تیر. الوار. ۲. تختهٔ زیر راه آهن. ۳. چلوار (پارچه).

لٹھیا laṭhya (اس. مث) چماق کوچک. چوبدستی کلفت کوچک.

لٹھیت laṭhaet (صف) ماهر در جنگ با چماق. مجازاً سمج.

لٹیا luṭya (اس. مث) آفتابه کوچک.

— ڈبونا ḍubona (مص) توهین کردن یا باعث از بین رفتن آبروی کسی شدن. آبروی کسی را بردن.

لٹیرا luṭera (صف) غارتگر. دزد. راهزن. گناهکار.

لجالو lajāloo (اس. مذ) گل شرمنده (بوته ای که چون آن را لمس کنند برگهایش بهم جمع میشود). مجازاً شخص خجالتی و محجوب.

لجانا lajāna (مص) خجول بودن و شدن. خجالتی بودن. شرمنده بودن. شرمنده شدن.

لجلجا lijlija (صف) ۱. چسبناک. بی بنیه. ۲. نرم. لزج. ملایم.

لچا luchcha } مذ (صف) رذل. پست. هرزه.
لچی luchchi } مث فرومایه. بیکار. مفسد. شریر. ۲. بی حیا.

— (اس. مذ)
— پن — pan } رذالت.
لچپن luchpan } هرزگی. شرارت.
— پنا luch pana } پستی.

لچانا lachāna (مص) ضعیف و کم زور کردن. مغلوب کردن.

لچر lachar (صف) مهمل۔ بی‌معنی۔ سخن بیهوده۔

لچک lachak (اس مث) قوه ارتجاعی۔ جهندگی۔ نرمی۔ انحناء۔

— **دار** (صف) قابل ارتجاع۔ کش مانند۔ فنری۔ قابل انعطاف۔ انعطاف پذیر۔

لچکا lāchka (اس مذ) ۱۔ فشار۔ پیچ۔ تکان۔ ۲۔ شرابه و منگوله از رشته طلا یا نقره۔

لچکانا lachkāna (مص) ۱۔ خم کردن۔ تاه کردن۔ ۲۔ تکان دادن۔ جنباندن چیزی نرم مانند شاخه درخت۔

لچکنا lachakna (مص) جنبیدن چیزی نرم و انعطاف پذیر۔ تاه شدن۔ خم شدن۔ تکان خوردن۔ فنردار بودن۔ خم شدن و دوباره راست شدن۔

لچ لچا lachlacha (صف) غلیظ و لعاب‌دار۔ (سوپ وغیره)۔

لچنا lachna } (مص) ۱۔ خم شدن۔
لچ جانا lach jana } ۲۔ مغلوب شدن۔

لچھا lachcha (اس مذ) ۱۔ دسته۔ کلاف۔ نخ ژولیده و درهم۔ ۲۔ شرابه۔ ۳۔ یک نوعی زیور۔ مجازاً صحبت پیچیده و آهنگ موسیقی پیچدار۔

— **باندھنا** bāndhna — (مص) صحبت مسلسل و متواتر کردن۔

لچھمی lachhmi (اس مث) ۱۔ رب النوع ثروت (بعقیده هندو) ۲۔ ثروت۔ دولت۔ مال۔ ثروتمند۔ ۳۔ جلال۔ ۴۔ زیبائی۔ حسن وجمال زن زیبا۔

— **گھر میں آنا** ghar meṇ āna — (مص) ادار شدن۔ ثروتمند شدن۔

لچھن lachchan (اس مذ) علامت۔ نشانی۔ روش۔ وضع۔

— **پکڑنا** pakaṛna } (مص) عادت و وضع خاصی
— **سیکھنا** seekhna } بخود گرفتن۔

— **جھڑنا** jharna — (مص) زشت شدن۔ فاسد شدن۔

لچھے دار lachchay dār (صف) فصیح و صحیح۔ صحبت متواتر و جالب۔

لحاظ (اس مذ) ۱۔ توجه۔ رعایت۔ ملاحظه۔ ۲۔ شرم حیا۔

— **کرنا** karna — (مص) ملاحظه کردن۔ رعایت کردن۔ توجه داشتن۔ احترام گذاشتن۔

— رکھنا rakhna — (مص) پرہیز کردن ـ رعایت کردن.

لخلخ laklak (صف) ۱. لاغر ضعیف. ۲. (اس ـ مث) صدائی که از شدت تشنگی یا ضعف از گرسنگی از حلق در آید.

— کرنا karna — (مص) نفس نفس زدن ـ لخلخ کردن. صدا کردن پرنده یا حیوان از دهان در شدت گرما.

لخلخہ laklaka (اس ـ مذ) بفتح خ ثانی. ۱. عطر تند. ۲. ترکیبی از چند گیاه یا ادویه خوشبو که برای تقویت دماغ جلوی بینی بیمار نگاه دارند تا استشمام کند. ۳. ظرفی که ادویه خوشبو را در آن گذارند.

لخ لخانا lak lakana (مص) از تشنگی و یا گرسنگی بیتاب شدن و نفس نفس زدن ـ از گرسنگی ضعیف و لاغر شدن.

لدالد ladālad (اس ـ مث) صدای افتادن میوه از درخت ـ صدای افتادن چیزی از جای بلند. صدای افتادن دلو در چاه آب (قید) پی در پی.

لدانا ladāna (مص) ۱. بار کردن توسط دیگری. ۲. وادار به بار کردن نمودن.

لداو ladāo (اس ـ مذ) ۱. کالا برای بار کردن. ۲. سقف گنبد مانند که با گچ سازند.

لداوا ladāwa (اس ـ مذ) بار ـ بسته‌ای که برای حمل کردن آماده شده است.

لدنا ladna (مص) حمل شدن بار بر حیوان یا گاری یا وسیله نقلیه قرار داده شدن.

لدو laddoo (اس ـ مذ) حیوان بارکش. (صف) قادر بحمل بار.

— بیل bael — (اس) کسی که بسیار سخت کار میکند.

لدوائی ladwāee (اس ـ مث) اجرت و کرایه بار کردن ـ حمالی ـ مزد حمل کردن.

لدھڑ laddhar (صف) ۱. ضخیم ـ وزین ـ سنگین و بدقواره. ۲. کاسد. ۳. کند ذهن. ۴. دارای [illegible].

لڈو laḍḍoo (اس ـ مذ) یک نوع شیرینی که مدور ساخته میشود. کنایهٔ نفع و سود و فایده.

— ملنا milna — }(مص) نفع بردن ـ استفاده کردن.
— بٹنا baṭna — }

— کھلانا khilāna — (مص) مهمانی دادن ـ ضیافت کردن ـ کنایهٔ رشوه دادن.

لر lur (صف) احمق۔ بی تربیت۔

— **پن** pan (اس۔مذ) حماقت۔
— **پنا** pana بی تربیتی۔

لر lar (اس۔مذ) ترکہ یا چوبی کہ بدرازای دو فوت و نیم است و برای اندازہ گرفتن طول زمین بکار میرود۔

لرزنا larazna (مص) لرزیدن۔ مرتعش بودن۔
لرز جانا laraz jāna مرتعش شدن۔

لڑ laṛ ۱۔ فعل امر از مصدر لڑنا laṛna (جنگیدن) یعنی بجنگ۔ جنگ کن۔ ۲۔ (اس۔مث) تاب ریسمان۔ ۳۔ قطار۔ صف۔

— **بیٹھنا** baeṭhna (مص) بی جہت بجنگ و نزاع برخاستن۔
— **پڑنا** paṛna

— **لگانا** lagāna (مص) وسیلہ پیدا کردن۔ تشبث کردن۔

— **مرنا** marna (مص) در جنگ کشتہ شدن۔

— **میں رہنا** meṉ rehna (مص) بطوع ولی از کسی اوامر دادن۔

لڑا laṛa (اس۔مذ) رشتہ۔ سلک۔

لڑاک laṛak
لڑاکا laṛāka (صف) نزاع طلب۔ جنگجو۔
لڑاکو laṛākoo

لڑانا laṛāna (مص) ۱۔ جنگانیدن۔ وادار بجنگ کردن۔ ۲۔ فساد و فتنہ برپا کردن۔

لڑاؤ laṛāo (صف) قابل جنگیدن۔

لڑائی laṛāee (اس۔مث) ۱۔ جنگ۔ نزاع۔ زد و خورد۔ جدال۔ نبرد۔ ۲۔ عداوت۔ خصومت۔

— **بڑھانا** baṛhana (مص) طولانی کردن جنگ و نزاع۔

— **بھڑائی** bhiṛāee (اس۔مث) جنگ و جدل۔ نزاع۔

— **کا سامان** kā saman (اس۔مذ) اسلحہ۔ سلاح۔

— **کا گھر** ka ghar (اس۔مذ) سبب جنگ و نزاع۔ علت جنگ و نزاع۔

— **کا گیت** ka git (اس۔مث) نغمہ جنگ۔ سرود جنگ۔

— **مارنا** mārna (مص) شکست دادن۔ مغلوب کردن۔

لڑبڑا lar bara (صف) ۱. نرم ۔ ہموار ۔ صاف. ۲. چسبناک ۔ چسبندہ.

لڑبڑانا lar barana (مص) ۱. لکنت زبان داشتن. ۲. تلوتلو خوردن ۔ قوہ ایستادن نداشتن.

لڑت larat (اس ۔ مث) وضع و طریقۂ جنگ.

لڑتوں کے پیچھے بھاگتوں کے آگے

laraton ke peechay bhāgton ke āgay (ضرب المثل) در مورد آدم ترسو استعمال میشود ۔ یعنی در جنگ عقب تر از همه در فرار جلوتر از همه.

لڑکا larka (اس ۔ مذ) پسر بچہ ۔ بچہ (پسر) کودک (پسر) مجازاً ساده و بی تجربه.

— **بالا** bāla (اس ۔ مذ) فرزند ۔ بچہ ۔ اولاد.

لڑکپن larakpan | **لڑکپنا** larakpana (اس ۔ مذ) طفولیت کودکی.

لڑکنا larakna (مص) لڑھکنا ۔ lurhakna را ببینید.

لڑکوری larkori (صف) زن بچہ دار ۔ مادر.

لڑکھڑانا larkharāna (مص) تلوتلو خوردن

لغزیدن ۔ سُر خوردن ۔ متزلزل شدن.

لڑکی larki (اس ۔ مث) دختر بچہ ۔ فرزند دختر ۔ دوشیزہ.

— **والا** wāla (اس ۔ مذ) پدر دختر ۔ اصطلاحاً پدر عروس.

لڑنا larna (مص) جنگیدن ۔ نزاع کردن ۔ کشمکش کردن.

— **بھڑنا** bhirna | — **جھگڑنا** jhagarna (مص) جنگیدن ۔ دعوا کردن ۔ بحث کردن. بگو مگو کردن ۔ مجادلہ نمودن.

لڑنت larant (اس ۔ مث) کشتی ۔ زور آزمائی. نزاع.

لڑھانا lurhāna (مص) غلتاندن ۔ وارونہ کردن. سُراندن ۔ لغزاندن.

لڑھکانا lurhkāna (مص) غلتاندن ۔ چیزی را بوضع چرخیدن انداختن چرخانیدن.

لڑھکنا larhakna (مص) ۱. غلتیدن لغزیدن ۔ سُر خوردن. ۲. دراز کشیدن ۔ مجازاً مردن.

لڑھکنی lurhakni (اس ۔ مث) غلت ۔ گردش چیزی بدور خود ۔ چرخش.

لڑی lari (اس ۔ مث) ۱. رشتہ (مروارید وغیرہ)

۲۔ سلسلہ ۔ تسلسل ۔ ریج

لس las (اس ۔ مذ) لعاب ۔ چسبندگی ۔ لزجی ۔

— دار (صف) لعاب دار ۔ چسبندہ ۔ لزج ۔

لسلسانا laslasāna (مص) چسبندہ بودن ۔ لعابدار بودن ۔

لسن lassan (اس ۔ مذ) لسن را ببینید ۔

لسنا lisna } (مص) ۱۔ آلودہ شدن از چیزی ۔ ۲۔ چسبان شدن ۔ ۳۔ آلودہ شدن ۔ کابگل مالی شدن ۔ سیمان و گچ مالی شدن ۔

لس جانا lis jana }

لسوڑا lasoṛa } (اس ۔ مذ) ۱۔ میوہ لزج و چسبندہ ۲۔ سپستان (دوائی گیاهی) ۔

لسوڑا lisoṛa }

لسی lassi (اس ۔ مث) شیر یا ماست کہ با آب مخلوط شدہ باشد ۔

لش lash (اس ۔ مث) صدائی کہ برای دواندن سگ بطرف کسی یا جائی از دہان در آورند ۔

— — ho'na **ہونا** — — } (مص) از کار افتادن ۔ متواتر یا مسلسل زیاد خستہ شدن ۔

لشت پشت ہونا lasht pasht }

لشی پشی ہونا lashi pashi }

لشتم پشتم lashtam pashtam (ق) دقیقہ ، بمشکل ، باشکال ۔ بہر ترتیبی کہ میسر باشد ۔

لعنت کا مارا — ka māra (ص) بدبخت ۔ بدنصیب ۔ بداقبال ۔

— — **ملامت کرنا** — — karna (مص) سرزنش کردن ۔ ملامت کردن ۔ نکوهش کردن ۔

لفٹنٹ lafṭanṭ (اس ۔ مذ) ۱۔ ستوان ۔ ۲۔ معاون استاندار ۔ بطور طنز حاکم اعلا (این کلمہ انگلیسی lieutenant است) ۔

لفنگ lafang (اس ۔ مث) جنگ ۔ لاف زنی ۔ لاف و گزاف ۔

لفنگا lafanga (صف) لاف زن ۔ لات ۔ بی شخصیت ۔

لقا laqqa (اس ۔ مذ) کبوتر دم چتری کہ سر خود را بعقب بردہ بدم نزدیک میکند و سینہ اش را بجلو میکشاند ۔

لقات laqqāt (صف) ناتوان ۔ ضعیف ۔

تذکر : ظاہراً این کلمہ لکات فارسی است کہ بمعنی مستعمل فرسودہ و دست میباشد ۔

لقمہ دینا de'na — (مص) بفتح م ۱. خواندن تنہا بجلس. ۲. وسط صحبت کسی حرف زدن۔ توی حرف کسی دویدن. ۳. باروت وغیرہ در تفنگ ریختن.

لق و دق laq-u-daq (صف) ویرانہ۔ بی آب و علف و درخت.

لک luk (اس۔مذ) ۱. نور جرقہ۔ نور شعلہ و کورہ آتش یا درخشش آتش. ۲. جلا۔ یافتن جلا.

لکاتہ lak kata (اس۔مث) بفتح ت۔ فاحشہ۔ زن بیحیا۔ جندہ.

لکانا lukāna (مص) پوشاندن۔ پنہان کردن.

لکٹی lukṭi (اس۔مث) پوستہ نیم سوختہ کہ با آن آتش را زیر و رو کنند۔ کنایۂ زن فتنہ برپا کن.

لکڑ lakkaṛ (اس۔مذ) شمشیر۔ تیر بزرگ چوب بدالوار.

— توڑ toṛe — (صف) سخت و خشن (در گفتار و پاسخ).

لکڑ ہارا lakaṛ hāra (اس۔مذ) چوب فروش

لکڑ ہاری hāri ” (اس۔مث) هیزم فروش

هیزم شکن.

لکڑی lakṛi (اس۔مث) هیزم۔ چوب۔ چوبدستی۔ عصا۔ مجازاً۔ حامی۔ پشتیبان.

— پکڑانا pakṛāna — (مص) کمک کردن۔ مدد دادن.

— کے بل بندریا ناچے ke bal — bandarya nāchay (ضرب المثل) ترس موجب میشود کار با انجام برسد تا نباشد چوب تر۔ فرمان نبرد گاو و خر.

— والا wāla — (اس۔مذ) هیزم فروش.

لکڑیاں دینا lakṛiyān de'na (مص) سوزاندن جسد (ہندو).

لکشمی lakshmi (اس۔مث)

لچھمی lachhmi را ببینید.

لکنا lukna (مص) پنہان شدن۔ پنہان بودن.

لکھ lakh (عدد) مخفف لاکھ بمعنی صد هزار.

— بخش (صف) بسیار سخی.

— پتی pati — (صف) ملیونر۔ ثروتمند.

— لٹ luṭ — (صف) بسیار مسرف۔ کسی کہ خرج کردن زیاد و اسراف میکند.

لکھا likha ۱. فعل ماضی مطلق از مصدر لکھنا likhna (نوشتن) بمعنی نوشت.

۲۔ (اس۔مذ) نوشتہ۔ نوشتہ شدہ۔ مرقوم۔ عبارت
نگارش۔ ۳۔ نصیب و قسمت۔ مقدر۔

— پڑھا parha — (صف) باسواد۔ درس خواندہ۔

— پورا کرنا poora karna — (مص)
بسر بردن دورہ سخت و مصیبت آمیز۔
رنج بردن از آنچہ مقدر و قسمت بودہ است۔

لکھے کو رونا likhay ko roana (مص)
شکایت از نصیب و قسمت کردن۔ گلہ داشتن
از آنچہ مقدر بودہ۔

— موسیٰ پڑھے خدا moosa parhay —
kuda (ضرب المثل) در مورد خط کسی کہ کس نگہ
نتواند بخواند گفتہ میشود۔ صورت ظاہر این عبارت
یعنی موسیٰ نوشتہ خدا خواندہ است ولی در اصل
موسا moosa یعنی بسیار باریک و خدا در این
عبارت مخفف خود آ یعنی خود آید کہ در حقیقت
معنی آن این است بسیار باریک و ریز نوشتہ
کہ باید خود آید و آن را بخواند۔

— نہ پڑھے نام محمد فاضل na parhay —
nam mohammad fāzii
(ضرب المثل) در مورد کسی گفتہ میشود کہ سواد خواندن
و نوشتن ندارد و ادعای علم و دانش دارد۔ معنی
تحت اللفظی (ناخواندہ است نامش محمد فاضل است)۔

لکھانا likhāna (مص) وکیتہ کردن۔ بدست دیگری
نوشتن۔ نویساندن۔ نوشتن را یاد دادن بکسی۔

لکھائی likhāee (اس۔مث) عمل نوشتن۔
اجرت نوشتن، رمز نوشتن۔ نویسندگی۔

لکھت likhat (اس۔مث) نوشتہ۔ کتیبہ۔ نامہ۔
خط۔ سند۔ نویسندگی۔

لکھ لینا likh le'na (مص) کتابت را بانجام رسانیدن۔
درج در دفتر کردن۔ یادداشت کردن۔

لکھنا likhna (مص) نوشتن۔ درج کردن۔ قلمی کردن۔
یادداشت کردن۔ ثبت کردن۔ (اس۔مذ) سواد۔ روش نوشتن

لکھنی likhni (اس۔مث) قلم۔ آلت نوشتن۔

لکھوانا likhwāna (مص) لکھانا را ببینید۔

لکھوٹا lakhauṭa (اس۔مذ) ۱۔ لاک زدہ شدن۔ لاک و
مہر شدہ۔ یا لاک مہر شدہ۔ ۲۔ رنگ قرمز کہ با جویدن
برگ پان بر لب ہای زنان پدیدار شود۔

لکیر lakeer (اس۔مث) خط۔ سطر۔ رگہ۔ مجازاً آداب

و رسوم قدیمی۔ سنت۔

— پر چلنا par chalna (مص) از پیشینیان تبعیت کردن۔ پای بند آداب و رسوم قدیم بودن۔ سنت را رعایت کردن۔

لگ lag (قید) قریب۔ نزدیک۔

— بھگ bhag (قید) تقریباً۔ در حدود۔ تخمیناً۔

— جانا jāna (مص) ۱۔ چسبیدن چیزی بچیز دیگر۔ سرایت کردن۔ ۲۔ سوختن۔ متہم شدن۔ بجای کسی دیگر بمصیبتی گرفتار شدن۔ ۲۔ مایل شدن بچیزی۔ بی اراده بچیزی اصابت کردن۔

— کے ke (قید) پی در پی۔ بدون وقفه۔

لگا laga } (صف) ہمراه۔ پیوسته۔
لگی lagi } متعلق۔

لگا بندھا bandha (صف) ۱۔ مطیع۔ ۲۔ مقرر شده۔ ۳۔ آشنا۔ صمیمی۔ ۴۔ گرفتار۔ پای بند۔

— تار tār (قید) متواتر۔ پی در پی۔

— رکھنا rakhna (مص) ۱۔ کنار گذاشتن برای وقت دیگر۔ پس انداز کردن۔ پنهان نگاهداشتن ۲۔ امیدوار کردن۔ ۳۔ ہمراه داشتن۔ باخود داشتن

۲۔ بطرف خود مایل کردن۔

— رہنا rehna (مص) ۱۔ ہمراه ماندن۔ متعلق و وابسته بودن۔ ۲۔ مشغول و مصروف بودن۔ پایداری کردن۔ ۳۔ درکمین بودن۔

— مارنا mārna (مص) تہمت زدن۔ بدنام کردن۔

— ہوا hua (صف) ۱۔ قریب۔ ۲۔ مشغول۔ ۳۔ اہل۔ آشنا۔ عادی۔

لگا lagga (اس مذ) ۱۔ چوب خیزران بلند۔ پاروی قایق۔ ۲۔ محبت۔ دوستی۔ تعلق خاطر۔ ربط۔ ۳۔ رسائی۔

— سگا sagga (اس مذ) ربط و اتفیت۔ وقوف۔ آشنائی۔ رسائی۔

— کھانا khāna (مص) متناسب و ہم پله بودن۔ ہمرتبه بودن۔ مساوی و برابر بودن۔

لگانا lagāna (مص) شروع کردن۔ آشنائی پیدا کردن

— لگنا lagna (مص) شروع شدن۔

— نہیں nahiṉ (مص) مناسبتی ندارد۔ فرق زیاد دارد۔

لگان lagān (اس مذ) مالیات ارضی۔ وضع مالیات بر زمین
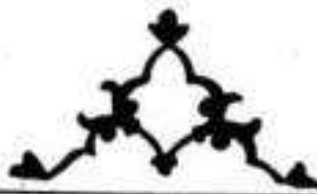
لگانا lagāna (مص) ۱. بہم پیوستن۔ متصل کردن۔ پیوستن۔ ۲. شامل کردن۔ ۳. غرس کردن۔ درخت نشاندن۔ ۴. تحریک کردن۔ اغوا کردن۔ ۵. زدن۔ ضربت وارد آوردن۔ ۶. آراستن۔ ترتیب دادن۔

— **بجھانا** bujhāna — (مص) فتنہ برپا کردن یعنی چین کردن۔ غیبت (بدگوئی) کردن از کسی۔ نفاق ایجاد نمودن۔

لگائی بجھائی lagāee bujhāee (اس مث) غیبت۔ بدگوئی۔ ایجاد اختلاف بین دو نفر۔

لگانے والا lagānay wāla (اس مذ) غیبت کنندہ۔ بدگوئی کنندہ۔ چغلی کنندہ۔ دو بہم زن۔ مفسد۔

لگاؤ lagāo (اس مذ) ۱. صحبت و رفتار منظور جلب توجہ و محبت۔ ۲. تعلق خاطر۔ علاقہ۔ رغبت۔ ۳. یگانگی۔ ۴. آمیزش۔ انس۔

لگاوٹ lagāwaṭ (اس مث) ۱. رابطہ۔ تماس۔ ربط۔ بستگی۔ التصاق۔ ۲. آشنائی۔ دوستی۔ ۳. ناز و عشوہ۔

لگائی lugāee (اس مث) زن۔ زوجہ۔ ہمسر۔

لگتی lagti (صف) ۱. برندہ۔ تیز۔ زخم کنندہ۔ ۲. چشمک مشابہ۔ ۳. موثر۔

— **لگاتی بات** lagāti bāt — (اس) صحبت قرین بقیاس۔ صحبت بموقع کہ موثر باشد۔

لگدی lugdi (اس مث) خمیر۔ گلولہ خمیر۔ چونہ۔

لگڑ۱ lagra (اس مذ) کفتار۔ (حیوان وحشی)۔

لگڑا۲ lugra (اس مذ) پلاس۔ پارچہ کہنہ مندرس۔ لباس کہنہ ژندہ۔

لگن lagan (اس مث) ۱. لگن۔ ۲. علاقہ۔ دوستی۔ شوق۔ محبت۔ بستگی۔ ۳. ساعت (وقت شمار)۔ ۴. روز و ساعت ازدواج۔

— **دھرنا** dharna — (مص) معین و مقرر کردن روز عروسی۔

لگنا lagna (مص) ۱. علاقہ و محبت داشتن۔ بستگی پیدا کردن۔ ۲. تصور و خیال بستن۔

لگن کنڈلی lagan kundli (اس مث) ورقہ ای کہ موقع بدنیا آمدن کودک از طرف ستارہ شناس نوشتہ میشود و تاریخ تولد و طالع او د
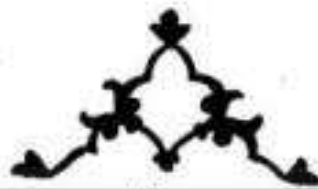
آن درج میشود.

لگنا lagna (مص) ۱- چسبیدن - ملحق شدن. ۲- شامل شدن - ضمیمه شدن. ۳- پیوستن. ۴- برپا شدن - نصب شدن. ۵- خراشیده شدن - زخم شدن. ۶- ضربت خوردن. ۷- معلوم و محسوس شدن. ۸- مصادف شدن - مقابل شدن. ۹- موثر شدن - اثر کردن. ۱۰- سوختن - مشتعل شدن. ۱۱- همبستر شدن - مجامعت کردن. ۱۲- آراسته شدن - ترتیب و نظم یافتن. ۱۳- خرج شدن - صرف شدن. ۱۴- نسبت و خویش یافتن. ۱۵- سوزش پیدا کردن. ۱۶- در لنگر قرار گرفتن کشتی. ۱۷- قیمت معین شدن - تقویم شدن. ۱۸- مایل شدن - میل پیدا کردن.

لگنت lagant (اس مث) کنایة جماع - مجامعت - همبستری.

لگنی lagni (اس مث) لگن کوچک.

لگو laggoo (اس مذ) دوست صمیمی - یار.

لگوا lagwa (اس مذ) ۱- دوست - رفیق - یار. ۲- معشوق - کسی که رفاقت و دوستی اش از روی غرض و مقصود است.

لگوانا lagwāna (مص) ۱- بجماع واداشتن حیوان نر را با ماده کشاندن. ۲- چیزی را توسط کسی بچیز دیگر متصل کردن.

لگور lagore (صف) حمله کننده - آماده بحمله.

لگی lagi (اس مث) کنایة آرزو و میل بچیزی.

— **بجھانا** bujhāna — (مص) برآوردن آرزو - بآرزو رسیدن.

— **تگی** tugi — (اس مث) رابطه پنهانی.

— **کہنا** kehna — (مص) بطرفداری کسی صحبت کردن.

— **میں اور لگانا** men aor lagāna — (مص) اضافه کردن مصیبت و سختی.

— **ہونا** ho'na — (مص) محبت ایجاد شدن - رابطه نامشروع داشتن - علاقه مفرط داشتن.

لگی laggi (اس مث) ۱- چوب خیزران قلاب دار که برای صید ماهی بکار میرود. ۲- چوبی که ملاح با آن قایق را از حرکت باز میدارد.

لگے lagay (قید) ۱- قریب - نزد. ۲- همراه.

— **جانا** jana — (مص) همراه بودن - دنبال بودن.

— ہاتھ — hāth
— ہاتھوں — hāthoṇ } (قید، ضمنا در) حین حال. ← همین حالا.

لل lal (صف) مخفف لال lāl که بمعنی سرخ است. این کلمه بعنوان پیشوند اسم استعمال میشود مثل لل پکا palka — یعنی کبوتر سرخ چشم.

للا lala (اس. مذ) ۱. پسر بچه. بچه عزیز. پسر (فرزند). ۲. نادان. احمق. ۳. لقب کرشنا (الاهه هندو).

للاٹ lalāṭ (اس. مث) پیشانی. مجازاً نصیب و قسمت. مقدر. بخت و اقبال.

للت lalit / lalat (صف) ۱. مرغوب. پسندیده. ۲. زیبا. ۳. شوخ. مزاح. مزه‌دار. ۴. عشق. ۵. یک آهنگ موسیقی.

للچانا lalchāna (مص) ۱. آرزو کردن. طمع کردن. رغبت نمودن. ولع داشتن. حریص بودن. ۲. جلب توجه کردن بولع انداختن.

للچاہٹ lalchāhaṭ (اس. مث) طمع. آرزو. ولع. حرص و علاقه مفرط بچیزی.

للک lalak (اس. مث) ۱. شوق. حرص. میل. ولوله. خواهش. ۲. جوش و خروش. غلیان.

للکار lalkār (اس. مث) ۱. عربده. نعره. صدای بلند و سخت که رعب و وحشت ایجاد کند. ۲. توبیخ لفظی.

للکارنا lalkārna (مص) ۱. عربده کشیدن. نعره زدن. داد و فریاد کردن. باصدای بلند و وحشت انگیز گفتن. ۲. با صدای بلند مبارزطلبیدن. ۳. ترغیب کردن سگ شکاری باصدای بلند برای دویدن درپی شکار.

للو lallo (اس. مث) ۱. زبان. گفتگو. تکلم.
— پتو — patto — (اس. مث) ریشخند. چاپلوسی. تملق. چرب زبانی.

للیانا lalyāna (مص) ۱. سماجت کردن. ۲. چاپلوسی کردن.

لم lam (صف) مخفف لمبا lamba یعنی دراز (تنهائی استعمال نمیشود. پیشوند است).

لمبو lamboo
لمبوترا lambotra } (صف) دراز. بلند قواره.

لم ٹنگا ṭangga
— ٹنگو — ṭanggoo } (صف) لنگ دراز. مجازاً کلنگ (پرنده).

ــ چونچا choançha (صف) پرنده ای که نوک دراز دارد.

ــ چھڑ chhaṛ ــ
ــ چھڑا chhaṛa ــ (صف) بلند قد.
ــ چھڑی chhaṛi ــ

ــ کنّا kanna ــ (صف) ۱. گوش دراز.
ــ کنّی kanni ــ ۲. کنایۀ خرگوش.

ــ گردنا gardana (مذ) (صف)
ــ گردنی gardani (مث) گردن دراز.

لمبا lamba (مذ) (صف) ۱. دراز. طویل. ۲. مرتفع.
لمبی lambi (مث) بلند. کنایۀ آدم احمق.

لمبا چوڑا chaoṛa ــ (صف) وسیع. عریض و طویل.

ــ دفتر (اس. مذ) مضمون طولانی. قصه دراز.

لمبان lambān (اس. مث) طول
لمبائی lambāee درازی.

لمبائی چوڑائی lambāee choaṛaee .
(اس. مث) طول و عرض. درازا پهنا.

لمبی تاننا lambi tānna (اس) ۱. دراز
کشیدن. راحت و بیفکر خوابیدن. کنایۀ مردن.

ــ سانس لینا sāns le'na ــ (اس) آه سرد کشیدن. افسوس خوردن.

لمبیاں لینا lambiyān le'na (اس)
۱. شلنگ انداختن. تند راه رفتن. ۲. زیاد مبالغه کردن. لاف زدن. گزاف گفتن.

لمبر lambar (اس. مذ) ۱. در اصل نمبر number انگلیس است که در تکلم تحریف شده است). نمره. عدد. فره ای که بجواب سوالات امتحان داده میشود. ۲. درجه. رتبه. ۳. شماره. تعداد. ۴. نوبت.

ــ چڑھانا charhāna ــ (اس) ثبت کردن نمرات امتحان در جائی.

ــ دار (اس. مذ) ۱. رئیس ده. ۲. کسی که مالیات دولتی را وصول کرده بادارۀ دارائی میپردازد.
۳. (قید) نوبت بنوبت. درجه بدرجه.

لمبری (صف) نشان و داغ دار. شتر گاو یا اسب که نشان داغ دارد. کنایۀ مشهور و شناخته شده.

لمپ lamp (اس. مذ) لامپ (این کلمه انگلیسی lamp است).

لم لگانا lim lagāna (مص) عیب گرفتن . مقصر دانستن (کسی را).

لنجا lunja (مذ) | **لنجی** lunji (مث) (صف) فلج.

لنجھاڑا lanjhāṛa | **لنجھیڑ** lanjheṛa (س.مذ) تعلقات دنیوی . گرفتاریهای زندگی.

لنڈ lunḍ (س.مذ) انسان بی دست و پا . تن سر بریده شده . جسد بی سر . پرنده بی بال و پر . درخت بی شاخ و برگ.

لنڈ lanḍ (س.مذ) آلت رجولیت . ذکر . حشفه . کیر.

لنڈا lunḍa (صف) بدون دم . دم بریده.

لنڈ منڈ lunḍ munḍ (صف) ۱. کسی که سر و ریش و سبیل خود را تراشیده باشد . درخت بی شاخ و برگ . کنایهٔ مفلس . تنگدست . بی سر و سامان . ۲. آدم بی دست و پا . پرنده بی بال و پر.

لنڈورا lanḍora (صف) بی دم . کنایهٔ بیکس . بی یار و مددگار.

لنڈھانا lunḍhāna (مص) اسراف در مصرف شراب . ریختن مایع از ظرف.

لنڈھکنا lunḍhakna (مص) ۱. غلتان شدن . ۲. افتادن . کنایهٔ مردن.

لنک lank (س.مذ) ۱. توده . کپه . ۲. زمان . زمانه.

— **لگنا** lagna (مص) ۱. توده شدن . انبار شدن . ۲. مدتی گذشتن از.

لنکا lanka (س.مث) جزیره بزرگ در جنوب هندوستان که بسیلان معروف بود و حالا سری لانکا نام دارد.

لنگ ling | **لنگم** lingam (س.مذ) آلت تناسل مرد . حشفه.

لنگاڑا laggāra (صف) آدم بدجنس و شرور و بحیله . شارلاتان.

— **پن** pan (س.مذ) بیحیائی . بدجنسی . شرارت.

لنگر laggar (س.مذ) ۱. لنگر . ۲. عقاب ضخیم . ۳. دارالمساکین . غذائی که بفقراء در محل توزیع میشود . ۴. بار . ۵. پاندول ساعت ۶. غل و زنجیر که بپای زندانی بندند.
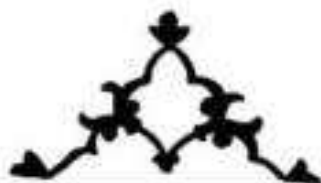
— توڑنا torna — (اص) زور مندی را مغلوب کردن.

— جاری کرنا jāri karna — (اص) ۱. تقسیم کردن خیرات. ـ دار المساکین دایر کردن.

— دار (صف) سنگین.

— ڈالنا ḍālna — (اص) غل و زنجیر کردن. لنگر انداختن.

لنگڑا langra (مذ) } (صف) شل. مفلوج. لنگ.
لنگڑی langri (مث) }

لنگڑا (اس. مذ) نام نوعی از انواع انبه که بسیار لذیذ است.

لنگوٹ langote (اس. مذ) لنگ. پارچه ای که بدور کمر بندند و پشت آن را از وسط دو پا گذرانده بر پشت بندند. ـ لنگی که کشتی گیر موقع کشتی گرفتن بکمر می بندد.

— بند band (صف. مذ) کنایة از آدم مجرد. کسی که عزب است و از زن پرهیز میکند.

— کھولنا kholna — (اص) جماع کردن. زنا کردن.

لنگوٹی langoṭi (اس. مث) لنگ کوچک.

— باندھنا bāndhna — (اص) مفلس شدن. ترک لذت دنیا کردن.

— میں بھاگ کھیلنا meg bhāg khelna — (اص) در افلاس و ناداری خوش گذراندن. ـ لاابالی و بیفکر بودن.

— میں مست meg mast — (اص) خوشحال برهنه. بی پروا. بیفکر ولاقید.

لنگوٹیا langotya (صف. مذ) ۱. لنگوٹ بند. ۲. دوست قدیمی. دوست زمان طفولیت.

لنگور langoor (اس. مذ) بوزینه دم دراز سیاه روی.

لنگھن langhan (اس. مذ) ۱. روزه. ۲. عبور. گذشتن از.

لنگی lungi (اس. مث) لنگ. پارچه ای که بکمر بندد.

لو lo ۱. فعل امر از مصدر لینا le'na بمعنی بگیر. ۲. کلامی است که در موقع اظهار تعجب یا تحسین و یا برای جلب توجه کسی بکار میرود.

لو loo (اس. مث) باد داغ.

— لگنا lagna — (اص) باد داغ خوردن. ـ در معرض باد داغ قرار گرفتن.

لو lau (اس۔مث) ۱۔ شعلہ آتش۔ شعلہ شمع۔ ۲۔ جرقہ۔ اخگر۔ ۳۔ بناگوش۔ نرمہ گوش۔ ۴۔ میل خاطر۔ ذوق وشوق۔ وابستگی عمیق۔

— **لگانا** lagāna (اص) وابستگی پیدا کردن۔ عشق ورزیدن۔ توجہ داشتن بچیزی۔

— **لگنا** lagna (اص) عشق پیدا شدن۔ تمرکز ذہن داشتن بچیزی۔

لوبان lobān (اس۔مذ) عود۔ ماده صمغ مانند کہ در مجالس و محافل بر آتش نہند کہ میسوزد و بوی خوش از آن متصاعد میشود۔

لوبھ lobh (اس۔مذ) حرص۔ طمع۔ خست۔

لوبھی lobhi (صف) طماع۔ حریص۔ خسیس۔

لوپ lop (صف) ۱۔ پنہان۔ مخفی۔ ۲۔ معدوم۔ نابود۔

لوتھ loth (اس۔مث) لاشہ۔ جسد۔ نعش۔

لوتھڑا lothṛa (اس۔مذ) تکہ گوشت بی استخوان یکہ خون بستہ و دلمہ شده۔

لوٹ loaṭ (اس۔مث) ۱۔ گردش۔ غلت۔ چرخش۔ ۲۔ پہلو۔ ۳۔ (صف) بیقرار۔ در تب و تاب۔ فریفتہ۔ عاشق۔ بیقرار۔

لوٹا لوٹا پھرنا loaṭa loaṭa phirna (اص) از بیقراری و ناراحتی تلوتلو خوردن۔ از بی پروائی روی زمین غلتیدن۔

لوٹ پوٹ loaṭ poaṭ (صف) خستہ و کوبیده شده۔ عاشق و فریفتہ۔ مضطرب۔ بیقرار (از خنده و شادی یا رنج و غم)۔

لوٹنا loaṭna (مص) غلتیدن۔ بیقرار و ناراحت بودن۔ از غم و ناراحتی از پہلو بپہلو غلتیدن۔

لوٹ looṭ (اس۔مث) غارت۔ راہزنی۔ تاراج۔ یغما۔

— **پڑنا** paṛna (مص) غارت زده شدن۔ مورد دستبرد قرار گرفتن۔

— **کھسوٹ** khasoṭ (اس۔مث) غارت۔ غارتگری۔ یغماگری۔

— **مار** mār (اس۔مث) غارت۔ یغما۔ تاراج۔

لوٹنا looṭna (مص) غارت کردن۔ بزور چیزی را از کسی گرفتن۔ کنایۃ کسی را عاشق و فریفتہ خود کردن۔

لوٹا loṭa (اس۔مذ) آفتابہ کہ معمولاً از فلز یا گلین ساختہ شده باشد۔

— **اٹھانا** uṭhāna } (اص) بکار پست پرداختن۔ تہمت
— **رکھنا** rakhna } پست وکم ارزشش نمودن۔

لوٹانا laoṭāna (مص) برگردانیدن پس دادن۔ باز گردانیدن۔ عودت دادن۔ مرجوع داشتن۔

لوٹنا laoṭna (مص) برگشتن۔ باز آمدن۔ واژگون شدن۔

لوٹنی loṭni (اس۔مث) معلق زنی۔ تلّت (چرخش)۔ کنایۃً جواب رد دادن و منکر شدن۔

— **لینا** lena — (مص) انکار کردن۔ سرباز زدن۔

لوٹنیاں کھانا Lotnian khana (مص) بیقرار بودن۔ معلق زدن۔ مضطرب بودن۔

لوٹنے کی جا ہے loṭnay ki ja hae (مص) جای شادمانیست۔ خیلی جالب است۔ بسیار سرور انگیز است۔

لوچ loach (اس۔مذ) نرمی۔ انعطاف۔ نازکی۔ ظرافت۔

— **دار** (صف) نرم۔ ملایم۔ لطیف۔ ظریف۔ انعطاف پذیر۔

لوچن lochan (اس۔مذ) چشم۔ دیده۔

لوری lori (اس۔مث) لالائی۔ زمزمه ای که برای خواب کردن کودک کنند۔

— **دینا** — de'na (مص) لالائی گفتن برای کودک۔

لوڑا la oṛa (اس۔مذ) آلت رجولیت۔ حشفه۔ ذکر۔

لوڑھنا loṛhna (مص) جدا کردن پنبه دانه از پنبه۔

لوزیات loziyat (اس۔مذ) یک نوع شیرینی که با مغز بادام و شکر ساخته میشود۔
لوزینہ lozina بفتح اول

لوک loke (اس۔مذ) عالم۔ جهان۔ دنیا۔ کاینات۔

لوکا looka (اس۔مذ) شعلهٔ آتش۔

— **لگانا** lagāna (مص) آتش زدن۔ سوزاندن۔ کنایةً کسی را شرمنده کردن۔ تباه کردن۔ خراب کردن کسی۔
— **دینا** de'na

لوکل lokal (صف) محلی۔ دخلی (این کلمه انگلیسی local است)۔

لوکنا loukna (مص) برق زدن۔ درخشیدن برق (صاعقه)۔

لوگ loag (اس۔مذ) مردم۔ ملت۔

لولا loola (مذ) (صف) انسان یا حیوان بی دست۔ مفلوج۔
لولی looli (مث)

لولا لنگڑا langṛa — (صف) شل و مفلوج۔ آدم بی دست و پا۔
لولی لنگڑی langṛi —

لوکی Laoki (اس۔مث) ۱۔ کدو۔ ۲۔ یک نوع آتشبازی۔

لومڑی laomṛi (اس۔مث) روباہ۔ کنایۃً آدم حیلہ گر۔ عیار۔ زرنگ۔ مکار۔ محیل۔

لون loon (اس۔مذ) نمک (این کلمہ نون noon ہم گفتہ میشود)۔

لونا loona (صف) ۱۔ نمکین۔ شور۔ شورہ کہ بہ دیوار یا زمین ظاہر میشود۔

لونجی launji (اس۔مث) ترشی انبہ۔ پر نارس انبہ کہ با سرکہ مخلوط کنند و ترشی سازند۔

لونڈا launḍa (اس۔مذ) ۱۔ پسر بچہ۔ غلام بچہ۔ بچہ نوکر۔ ۲۔ بی تجربہ۔ جوان۔

— **پن** pan — (اس۔مذ) بچگی۔ بی تجربگی۔ نادانی۔

لونڈے باز launḍay baz (اس۔مذ) ہم جنس باز۔ بچہ باز۔ لواطگر۔

لونڈوں ہائی laundoon hāee (صف۔مث) زنی کہ راغب پسر بچہ است۔

لونڈی launḍi (اس۔مث) کنیز۔ کلفت۔ زن پیشخدمت۔ کنایۃً مطیع۔ فرمانبردار۔

— **بچہ** — bachcha (اس۔مذ)
— **کا جنا** — ka jana کنیز زادہ۔

لونڈیا launḍya (اس۔مث) دختر کلفت۔ دختر بچہ پیشخدمت۔

لونگ laung (اس۔مث) ۱۔ میخک۔ ۲۔ زینت میخک مانند کہ زنان در سوراخ پرہ بینی کنند۔

لونیا loniya (اس۔مذ) ۱۔ یک نوع سبزی خوردنی کہ نمکین و ترش مزہ است۔ ۲۔ نمک فروش۔

لوہا loha (اس۔مذ) آہن۔ حدید۔ کنایۃً محکم۔ سخت۔ سنگین۔

— **بجانا** bajāna — (اص) کنایۃً جنگ کردن با شمشیر۔

— **برسنا** barasna — (اص) زد و خورد و کشت و خون شدن۔ جنگ و جدل شدن۔

— **دینا** — de'na (اص)
— **کرنا** — karna اتو کردن پارچہ۔

— **لاٹ** — laṭ (صف)
— **لاٹھ** — laṭh بسیار سخت و سفت۔

— **لوٹ جانا** — laoṭ jāna (اص) خطا شدن
— **لوٹنا** — loaṭna حملۂ شمشیر کاری نشدن حملہ با شمشیر۔

— **مان جانا** māṉ jāna — (اص) برتری کسی را

قبول وتائید کردن ۔ مغلوب شدن۔

لوہے کے چنے چبانا lohay ka chanay chābana (اس) کار سخت انجام دادن۔

— کے چنوں سے پلنا ke chanoon se palna (اس) ناگوار کردن زندگی ۔ بسر کردن باسختی و مرارت و مصیبت۔

— کی چھاتی کر لینا ki chhāti kar le'na (اس) خو گرفتن بزندگی سخت و ناملایات۔

لوہے لگے — lagay (اس) ناراحتی و مشکل پیش آمد۔

لوہار luhār (اس۔مذ) آہنگر۔

— کی بھٹی — ki bhaṭṭi (اس۔مث) کورہ آہنگری ۔ کورہ۔

لوہارن luhāran | (اس۔مث)
لوہارنی luhārni | آہنگر زن۔
لوہاری luhāri | زن آہنگر۔

لوئی loi (اس۔مث) ۱۔ گلیم ۔ پتو ۔ ۲۔ چونہ۔ گلوله خمیر آرد۔

لہار lohār (اس۔مذ) مخفف لوہار ۔ آہنگر۔

لہاڑا lihāṛa (صف) پست ۔ بی توجہ و سست در پرداخت بدہی ۔ بدبدہ ۔ تاخیر کنندہ در پرداخت وام۔

لہاس lahās (اس۔مذ) ۱۔ طناب ضخیم ۔ طناب لنگر کشتی ۔ ۲۔ سبد بزرگ۔

لہاسی lahāsi (اس۔مث) طناب کوچک ۔ طنابی کہ با آن قایق را بکشند۔

لہان lohān (صف) خونی ۔ خون آلود (این کلمہ با لفظ **لہو** lohoo (بمعنی خون) بیشتر استعمال میشود)

لہبر lahbar (اس۔مذ) ۱۔ لبادہ ۔ جبہ ۔ ۲۔ بیرق علم ۔ پرچم۔

لہر lahar (اس۔مث) ۱۔ موج ۔ تلاطم ۔ ۲۔ آرزو شوق ۔ ۳۔ وہم ۔ خیال بی اساس ۔ ۴۔ سودا جنون ۔ ۵۔ اثر زہر مار۔

— بہر — bahar (اس۔مذ) خوشبختی ۔ رونق ۔ زیادی ہر چیز۔

— چڑھنا — chaṛhna (اص) ۱۔ بالا آمدن آب رود خانہ ۔ طغیان شدہ ۔ ۲۔ اثر کردن و زیاد شدن اثر زہر مار یا باری سگ در اعضاء بدن۔

لہرا lahra (اس.مذ) نغمہ. آہنگ. ترانہ.

اڑانا urāna (مص) با صدای گرم و لطیف آواز خواندن.

لہرانا lahrāna (مص) ۱. موج زدن. اهتزاز داشتن. با اهتزاز در آوردن. جنبیدن سبزه و هرچیز بسبب لرزش باد و نسیم. ۲. رغبت کردن بچیزی.

لہریا lahriya (اس.مذ) ۱. پارچه راه راه قلابدوزی موجدار. ۲. (صف) خط خط. راه راه. چیزدارای خطوط متوازی.

لہری lahri (صف) آدم خودسر و بی پروا زنده دل. خوش مشرب.

لہسن lahsan (اس.مذ) ۱. سیر (از نوع پیاز) ۲. داغ یا لکه سیاه پوست بدن انسان.

لہک lahak (اس.مث) ۱. درخشش. برق. ۲. بوی خوشی که در هوا باشد.

— کر — — kar (مص) با خوشحالی و ذوق و شوق.

لہکانا lahkāna (مص) ۱. روشن کردن (آتش وغیره) براق کردن. شعله‌ور کردن. ۲. ترغیب کردن. وسوسه نمودن. ۳. آموختن حرف به پرنده (مثل طوطی).

لہکنا lahakna (مص) ۱. درخشیدن. تابیدن. برق زدن. نور دادن. ۲. مشتعل شدن. شعله‌ور شدن. مجازاً سرسبز و شاداب و خوش منظر شدن. ۳. سرائیدن. چهچهه زدن.

لہلہا lahlaha
لہلہاتا lahlahata (صف) تر و تازه. شاداب. سرسبز. مواج.

لہلہاہٹ lahlahāhaṭ (اس.مث) تموج. شادابی. تر و تازگی سبزه وغیره.

لہلہانا lahlahāna (مص) موج زدن سبزه و گل از نسیم. سرسبز و شاداب شدن و بودن.

لہلوٹ lahloṭ (صف) بیقرار. بی‌تاب. مضطرب.

لہنا lahna (اس.مذ) ۱. نصیب. بهره. ۲. نفع. فایده. سود. (این کلمه با سے se استعمال میشود).

لہنگا lahnga (اس.مذ) لباس زنان روستائی.

لہو lahoo (اس.مذ) خون. مجازاً اولاد یک پدر و مادر.

— بولنا bolna (مص) ثابت شدن قتل.

— پانی ایک کرنا pani ek karna — (مص) سخت کار کردن. سختی و مصیبت را تحمل کردن.

— خشک ہو جانا ho jana — (اص) ترسیدن.
— ہونا ho'na —

قره کردن از ترس یا غم وغصه. سخت ناراحت شدن.

— سر پر پکارنا sar par pukārna — (اص) کنایه بجرم اقرار کردن. از افعال وحرکات قاتل ثابت شدن قتل بدست او.

— کا جوش ka joash — (اص. مذ) محبت پدری یا مادری.

— کا ہلکا ka halka — (اص. مذ) رقیق القلب کسی که از دیدن خون یا منظره ترسناک غش کند.

— کے گھونٹ پینا kay ghoont peena — (اص) در شدت رنج وغم وغصه گذراندن رنج وغم را در خود نگه داشتن. خود خوری کردن.

— لگا کر شہیدوں میں ملنا laga kar shaheedon men milna — (اص) در مورد کسی گفته میشود که کار کوچکی انجام داده و خود را جزو بزرگان وانجام دهندگان کار بزرگ قلمداد میکند ویا تقلید یا عمل از بزرگان میکند.

— لہان lohan — (صف) خون آلود. سوخته گون.

لَے lae — (اس مث) ۱. آواز. آهنگ. لحن. ۲. آرزو. شوق. ۳. تسلسل.

— بڑھنا baṛhna — (اص) عادت شدن.
— پڑنا paṛna — بچیزی عادت شدن.

لے lay — فعل امر از مصدر لینا le'na بمعنی بگیر. متوجه باشش.

— آنا āna — (مص) رفتن وکسی یا چیزی را آوردن.

اڑنا uṛna — (اص) ۱. برداشتن وفرار کردن. ۲. سخن چینی کردن. ۳. ترغیب کردن. ۴. رونق بخشیدن.

— بھاگنا bhāgna — (مص) ۱. برداشتن وفرار کردن ۲. رفتار کسی را تقلید کردن.

— بھاگو bhāgoo — (صف) کسی که بدون
— بھگو bhagoo — استاد ومرشد چیزی یا کاری را یاد میگیرد.

— پالک pālak — (صف) پسر خوانده ودختر خوانده

پسر یا دختری کہ بفرزندی کسی خواندہ و قبول میشود.

— جانا jāna — (مص) بردن۔ رسانیدن۔ پیشی گرفتن ربودن۔ بردن و بیرون شدن۔ حرف را پارۂ کسی را بصاحب حرف رسانیدن.

— دے de — (اس مث) ۱۔ نگاہی گرفتن و نگاہی دادن چیزی۔ جانا جدا جدا۔ ۲۔ سرزنش۔ ملامت۔ بشتابزدہ فعلی.

— دے کر kar — } (قید) ۱۔ با کوشش زیاد۔ با تمام کوشش۔ ۲۔ فقط۔ صرف.
— دے کے kay —

— ڈالنا ḍālna — (مص) ۱۔ شامل کردن. ۲۔ عاجز و بیچارہ کردن.

— ڈوبنا ḍoobna — (مص) دیگری را ہم با خود مستغرق کردن.

— رہنا rehna — (مص) ۱۔ بدست آوردن۔ حاصل کردن. ۲۔ در دل نگہداشتن۔ افشا نکردن.

— لوٹ looṭ — (صفت) کسی کہ چیزی بگیرد و آن را ادا نکند.

— لینا le'na — (مص) ۱۔ تصرف کردن و قبضہ خود داشتن۔ ربائیدن. ۲۔ بدست آوردن. ۳۔ حاصل نمودن. ۴۔ پس گرفتن.

— مرنا marna — (مص) ۱۔ دیگری را ہم با خود متضرر کردن. ۲۔ افترا زدن. بہتان زدن. ۳۔ نفع بردن.

— نکلنا nikalna — (مص) ۱۔ حاصل کردن بدست آوردن. ۲۔ آموختن۔ یاد گرفتن.

لیا جانا lia jāna (مص) مغلوب شدن۔ دستگیر شدن.

— دیا dia — (اس مذ) نتیجۂ اعمال.

— دیا آگے آنا āgay āna — — (مص) نتیجہ خوبی یا بدی را گرفتن.

— گیا gaya — (مص) رسوا شد۔ نادم شد. شرمندہ شد.

لیبر lebar (اس مذ) ۱۔ آب رحم کہ چسبندہ است.

لیپ lep (اس مذ) ۱۔ ضماد۔ مرہم۔ ۲۔ کاہگل اندود.

— پوت pote — (اس مث) سفیدکاری و اندود و خاک گل سفید وغیرہ کہ بدیوار زنند.

لیپا پوتا lepa pota (اس مذ) سفید کاری شدہ۔ با گل سفید اندودہ شدہ.

لیپنا lepna (مص) اندودن کاہگل کشیدن.

خماوگذاشتن. مجازاً پنہان کردن. پوشاندن.

لیتا بھولے نہ دیتا leta bhoolay na deta این عبارت در مورد فروش نقدی استعمال میشود. چون کہ در فروش نسیہ ممکن است یک طرف فراموش کند.

لیٹ leṭe (صف) ۱. دیر یوقت. بعد از وقت مقرر. (این کلمہ انگلیسی late است).

۲. فعل امر مفرد از مصدر لیٹنا leṭna (دراز کشیدن) بمعنی دراز بکش.

— جانا jāna — (مص) ۱. دراز کشیدن. استراحت کردن. ۲. بہت باختن. ۳. عقب افتادن.

لیٹنا leṭna (مص) ۱. دراز کشیدن. استراحت کردن. ۲. مغلوب شدن.

لیٹر leṭer (اس. مذ) نامہ. خط. عریضہ. ۲. حرف (الفبا). (این کلمہ انگلیسی letter است).

لیجر lejer (اس. مذ) دفتر کل حساب (بانک. تاجر) (این کلمہ انگلیسی ledger است).

لیجھی leejhi (اس. مث) تفالہ برگ پان کہ جویدہ میشود.

لیچڑ leechar (صف) خسیس. بدبو. کسی کہ در ادای وامی کہ گرفتہ تکاہل میکند.

— پن pan — (اس. مذ) خست. بدبوئی. تکاہل در ادای وام.

لید leed (اس. مث) سرگین اسب و سایر چہارپایان. پشگل. پہن.

لیڈر leeḍar (اس. مذ) ۱. پیشوا. پیشرو. ۲. مقالہ روزنامہ کہ بقلم مدیر آن نوشتہ شدہ باشد. سرمقالہ (این کلمہ انگلیسی leader است).

لیڈی laiḍi (اس. مث) خانم. زن صاحب رتبہ و محترم (این کلمہ انگلیسی lady است).

لیر leer (اس. مث) پارچہ پارچہ. نوار. پلاس کہنہ.

— کرنا karna — — (مص) پارہ پارہ کردن.

لیرے لگنا leeray lagna (مص) دریدہ و پارہ شدن لباس و پارچہ.

لیس lais (اس. مذ) چسبندگی.

— دار (صف) چسبندہ. چسبناک.

لیس laes (صف) آمادہ. حاضر. مکمل. مسلح. مجہز.

لیس lais (اس مث) نوار پارچه ای که با گل و بوته بافته و یا ساخته شده و بلبهٔ لباس زنان دوخته میشود (این کلمهٔ انگلیسی lace است).

لیسنا laisna (مص) اندودن با تپاله گاو و خاک.

لیک leek (اس مث) ۱. نشان و خطی که از چرخ گاری یا ماشین و یا خزیدن مار و مورو حشره خزنده بر زمین بماند. رد پا. ۲. الفاظی که معمولاً در موقع عروسی به خدمه داده میشود. ۳. آداب و رسم قدیم. سنت.

— **پیٹنا** peetna (مص) ۱. براه و رسم قدیم عمل کردن. ۲. مطلبی را بدفعات زیاد ادا کردن و بحث کردن زیاد در باب یک مطلب سخن بدراز اکشاندن. ۳. درجا زدن. یک حالت ماندن. پیشرفت نکردن.

لیکھ leekh (اس مث) ۱. شک. تخم شپش. بچه شپش. ۲. خط. نشان روشن گاری یا ماشین. نشان خطی که پس از خزیدن مار و غیره بر زمین بماند.

لیکھا lekha (اس مذ) ۱. حساب داد وستد. دفتر حساب بانک یا صراف.

— **ڈیوڑھا برابر کرنا** ḍivṛha — barābar karna (مص) تسویه کردن حساب. صاف کردن حساب طلب و بدهی را صاف کردن.

لیلا leela (اس مث) ۱. خوشی. مسرت. ۲. سرگرمی. تماشا. تفریح.

— **وتی** wati — (اس مث) ۱. زن عیاش و خوشگذران. زن عیاشی طلب. زن زیبا. ۲. نام کتابی بزبان سانسکریت در ریاضیات نگاشته (بهاسکرا).

لیموں leemoon (اس مذ) لیمو ترش.

لیمونی leemooni (صف) رنگ لیمونی (نارنجی) متعلق بلیمو ترش.

لیمونیڈ lemonaiḍ (اس مذ) لیموناد (این کلمه انگلیسی lemonade است).

لین دین lain dain (اس مذ) داد وستد خرید و فروش. معامله. کسب و کار. کاروبار.

لین laen (اس مث) ۱. خط. سطر. ۲. ریسمان. ۳. حد. ۴. قطار. صف. راه آهن. ۵. پادگان (این کلمهٔ انگلیسی line ست).

— کلیر klear — (اس۔مذ) پته ای که رئیس ایستگاه راه آهن براننده لوکوموتیو میدهد و در آن نوشته شده است راه باز است. (این کلمه انگلیسی clear است).

لینا le'na (مص) ۱۔ گرفتن۔ بتصرف درآوردن۔ حاصل کردن۔ ۲۔ آزمودن۔ ۳۔ نگهداشتن۔ ۴۔ خریدن۔ ۵۔ قبول کردن۔ ۶۔ فتح کردن۔ ۷۔ تقلید کردن۔

— ایک نہ دینا دو — ek na de'na do (مص) مربوط نبودن۔ ارتباط نداشتن۔

دینا de'na (اس۔مذ) داد و ستد۔ معامله۔

لینے دینے میں نہ ہونا lenay denay men na hona (مص) بی غرض بودن۔ متعلق نبودن۔ ارتباط نداشتن۔

— کے دینے پڑنا — ke denay parna (مص) بجای فایده ضرر کردن۔ گرفتار مصیبت بزرگ شدن۔

لینڈ laind (اس۔مذ) نجاست۔ گُہ۔ مدفوع۔ فضله۔

لینڈی laindi (اس۔مث) ۱۔ مدفوع انسان۔ نجاست. ۲۔ سگ ولگرد. ۳۔ ترسو.

— پھولنا — phoolna — (مص) مغرور شدن.

— تر ہونا — tar hona — (مص) بکنایه و طنز در مورد کسی گفته میشود که غرورش زیاد است.

لیو lew (اس۔مذ) ۱۔ گل سفید و غیره که بدیوار کشند. ۲۔ اندودی که ورقه شده و از دیوار یا سطح جدا شده باشد.

لیوا lewa (صف) ۱۔ وصول کننده. محصل. ۲۔ پستان گاو و گاومیش و بز. ۳۔ گِل که بر ته دیگ کشند تا نسوزد.

لیول lewel (صف) ۱۔ هموار۔ مسطح۔ ۲۔ ابزاری که برای سنجش و دریافت پستی و بلندی زمین و سطح جائی بکار میرود. (این کلمه انگلیسی level است).

لیئی le'i (اس۔مث) خمیر آردی که برای چسباندن کاغذ بکار میرود۔ سریش۔ سریشم.

م

ما ma (اس۔مث) مخفف۔ ماں maŋ کو بمعنی مادر آید.

ماپ māp (اس۔مث) ۱۔ اندازہ۔ مقیاس۔ ۲۔ پیمانہ۔

— تول toal — (اس۔مث) اندازہ طول و عرض.

ماپنا māpna (مص) اندازہ گرفتن.

ماتا māta (اس۔مث) ۱۔ مادر۔ ۲۔ آبلہ.

— پتا pita — (اس۔مذ) والدین۔ پدر و مادر.

— نکالنا nikālna — (مص) آبلہ در آوردن آبلہ گرفتن.

ماترا mātra (اس۔مث) اعراب حروف ہندی.

ماتم mātam (اس۔مذ) بہمان معنی کہ در فارسی دارد.

— پرسی pursi — (اس۔مث) تسلیت.

— پڑنا paṛna — (مص) عزاداری سخت بودن. گریہ و زاری زیاد بعمل آمدن.

— دار (صفت) عزادار۔ سوگوار.

— داری (اس۔مث) عزاداری۔ سوگواری.

— ماتمی (صفت) ۱۔ سوگوار۔ عزادار۔ ۲۔ متعلق بعزا.

— باجہ bāja — (اس۔مذ) بفتح ج۔ مارش عزا.

ماتھا mātha (اس۔مذ) پیشانی۔ جبین.

— پیٹنا peeṭna — (مص) در حالت غم و غصہ دست بر پیشانی زدن و اظہار تاسف کردن. غصہ خوردن از بخت بد یا مصیبت یا ناتوانی.

— ٹیکنا ṭaikna — (مص) سجدہ کردن.

— رگڑنا ragaṛna — (مص) کنایہ تضرع و التماس کردن و سجدہ کردن.

ماتھے چاند ٹھوڑی تارا māthay chānd ṭhoṛi tāra این عبارت در مورد تحسین زیبائی معشوق گفتہ میشود. یعنی پیشانی او مثل ماہ و چانہ اش مانند ستارہ روشن است.

— کا گھٹا ka ghaṭṭa — (اس۔مذ) نشانی کہ از سجدہ کردن زیاد بر پیشانی پیدا میشود.

ماٹ māṭ (اس۔مذ) سبو۔ خمرہ رنگرزی.

— کا بگڑا ہے — ka bigṛa hae (ضرب المثل) تمام خانوادہ خراب است۔ عقل ہمہ کم است.

ماٹھو maṭhoo (صف) و ننگ - آدم مسخرہ - آدم کم عقل.

ماٹی maṭi (اس مث) خاک - زمین. گرد - غبار.

ماجھی māji
مانجھی maṇji (اس مذ) ملاح - ملوان.

ماچا mácha (اس مذ) ۱. چوب بست بلند و بزرگ داربست. ۲. چوب بستی کہ بر سر مزارع برپا کنند و بر آن نشستہ پرندگان را میرانند.

ماچی māchi (اس مث) ۱. چوب بست تخت خواب یا چارپایہ کوچک. ۲. گیرای کہ بر پشت گاری آویزند و در آن اسباب و الات ریزند.

ماخوذ (صف) گرفتار - دستگیر - گیر افتادہ - توقیف. بازداشت.

— کرنا karna (مص) دستگیر کردن - توقیف کردن - بازداشت کردن.

ماورعلاتی allāti (اس مث) ساور اندر - نامادری.

مار mār (اس مذ) ۱. مار. ۲. ضربت - ضرب - اضافت ضربات - تصادم. ۳. صدمہ - رنج - عذاب - درد. مصیبت. ۴. لعنت - ملامت. ۵. غضب الٰہی آفت - وبال. ۶. علاج - رد.

— اتارنا utārna (مص) از زمین بردن - تباہ کردن - نابود کردن.

— بیٹھنا baeṭhna (مص) زدن - غصب کردن.

— پیٹ peeṭ (مص) زد و خورد - کتک کاری نزاع.

— پٹنا peeṭna (مص) مضروب شدن - سخت کتک خوردن.

— پڑنا paṛna (مص) مضروب شدن - آفت مصیبت روی دادن.

— پیچ peech (اس مذ) فریب - دغا - عیاری.

— دھاڑ dhāṛ (اس مث) زد و خورد - کتک کاری - نزاع - جدال.

— دینا de'na
— ڈالنا ḍalna (مص) کشتن - بقتل رسانیدن.

— رکھنا rakhna (مص) ۱. با کتک قریب مرگ کردن کسی را. ۲. بعشق گرفتار کردن. ۳. تباہ و نابود کردن. ۴. غصب کردن.

— کٹائی kuṭāi (اس مث) کتک کاری - نزاع. زد و خورد

— کھانا khāna — (مص) ۱۔ کتک خوردن۔ مضروب شدن۔ ۲۔ از راه فریب دغل نفع بردن۔

— کے ke ۔ (قید) بیحد۔ بسیار۔ زیاد۔

لینا le'na (مص) ۱۔ غارت کردن۔ چاپیدن۔ ۲۔ فتح کردن۔ ۳۔ زخم زدن بکسی۔ ۴۔ بتصرف در آوردن۔ غصب کردن۔ ۵۔ مطیع کردن۔

— مرنا marna — (مص) نابود کردن خود بعد از کشتن کسی۔

— ہونا hona — (مص) نزاع برپا شدن۔ زد و خورد شدن۔

مارا mara (اس صفت) ۱۔ زمینی که زراعت در آن فقط با آب باران میشود۔ ۲۔ (صف) مضروب۔ کشته۔ نابود شده۔ ۳۔ فعل ماضی از مصدر مارنا mārna بمعنی زد۔ زده شده۔ تباه شده۔

— جانا jāna — (مص) کشته شدن۔ مقتول شدن۔ از دست رفتن۔

— مار mār — (اس صفت) ۱۔ پی در پی۔ متواتر۔ ۲۔ بافراط۔ زیاد۔ ۳۔ جد و جهد۔ کوشش۔ ۴۔ شور و غوغا۔ ظلم و ستم۔

— کرنا karna — (مص) سخت کوشش کردن۔

— مارا پھرنا māra phirna — (مص) سرگردان بودن۔ آواره بودن۔

مار تول mārtol (اس مذ) چکش۔

مارنا mārna (مص) ۱۔ زدن۔ ضربت وارد آوردن (کردن)۔ حمله کردن۔ ۲۔ کشتن۔ ۳۔ سزا دادن۔ ۴۔ مغلوب کردن۔ فتح کردن۔ ۵۔ اختلاس کردن۔ ۶۔ زدن تیر و توپ۔ ۷۔ غارت کردن۔ نابود کردن۔ ۸۔ تحمل کردن۔

ماروں گھٹنا پھوٹے آنکھ māroon ghutna phootay āṅkh

(ضرب المثل) در موقع که کسی حرف بیجا و بی مورد میزند این عبارت گفته میشود۔

مارے باندھے māray bandhay

(قید) جبرا۔ بزور۔ بازور کتک۔ باجبار۔

مارچ mārch (اس۔ مذ) نام سومین ماه از سال میلادی با اسفند و فروردین است (این کلمه انگلیسی march است)۔

مارکا mārka (اس۔ مذ) نشان (این کلمه از مارک mark انگلیسی گرفته شده)۔

مارک mārk (اس ـ مذ) علاج ـ چاره .

مارو māroo (اس ـ مذ) قاتل .

مارے māray (قید) بجهت ـ بسبب ـ بموجب ـ بخاطر ـ برای .

ماڑی māṛi (صف) ۱ ـ ضعیف ـ ناتوان . (اس ـ مث) ۲ ـ طبقهٔ دوم عمارت ـ بالاخانه .

ماڑیا māṛya (صف) لاغر ـ ضعیف .

ماس mās (اس ـ مذ) ۱ ـ ماه (سی روزه) ۲ ـ ماه ـ قمر . ۳ ـ گوشت بدن .

ـــ **نوچنا** nochna ـــ (مص) ۱ ـ پاره کردن گوشت با پنجه . ۲ ـ اذیت کردن کسی برای پول گرفتن از او .

ماسٹر māsṭer (اس ـ مذ) معلم ـ مالک ـ سردار (این کلمه master انگلیسی است) .

ماشہ māsha (اس ـ مذ) بفتح ش ـ مقیاس وزن معادل یک ماشش .

ـــ **بھر** bhar ـــ (صف) بوزن یک ماشش .

ـــ **تولہ ہونا** tola hona ـــ (مص) در حالت تبدیل و تغییر بودن ـ یک حالت نماندن .

ماقبل الذکر (صف) فوق الذکر ـ مذکور ـ نامبرده والا .

ماگھ māgh (اس ـ مذ) نام یازدهمین برج تقویم هندو .

ـــ **ننگی بیساکھ بھوکی** nangi baesākh bhooki ـــ (ضرب المثل) عریان در زمستان و گرسنه وقت خرمن همیشه فقیر .

مال māl (اس ـ مذ) ۱ ـ مال ـ ثروت ـ دارائی ـ دولت ـ عایدات ـ درآمد . ۲ ـ عوارض دولتی . ۳ ـ ویژه غنی . ۴ ـ قسمه . توضیح اینکه این در فارسی بمعنی متعلق و در ملکیت استعمال میشود ومثلاً گفته میشود "این کتاب مال کیست" در اردو باین معنی بکار نمیرود .

ـــ **اڑانا** uṛana ـــ (مص) ۱ ـ خوردن غذاهای لذیذ و خوش طعم . ۲ ـ اسراف بیهوده ـ خرج بیجا .

ـــ **پڑا پانا** paṛa pāna ـــ (مص) چیزی بدون کوشش و کار بدست آمدن .

ـــ **تال** tāl ـــ (اس ـ مذ) مال و متاع .

ـــ **خانہ** kāna ـــ (اس ـ مذ) بفتح ن ـ انبار ـ خزانه .

ـــ **زاده** zāda ـــ (اس ـ مذ) بفتح د ـ بچه نامشروع ـ حرامزاده ـ بچه زن روسپی .

ـــ **ضامن** (صف) ضامن پرداخت بدهی دیگری .

— فزو (اس.مذ) گل ورود کالا.

— گاڑی gari (اس.مث) قطار باری راه آہن.

— گزار (صف) پرداخت کننده مالیات.

— گزاری (اس.مث) مالیات. محصول ارضی.

مالیات ارضی. عوارض زمین.

— مست (صف) مست از ثروت.

— مستی (اس.مث) غرور ثروت.

— والا wāla
— ور war
(صف) ثروتمند. دولتمند.

مالا māla (اس.مث) ۱. تسبیح. ۲. حلقه گل.

۳. گردن بند.

— پھیرنا pherna (اس) ذکر گفتن با تسبیح.

دعا کردن.

مالی māli (اس.مذ) باغبان.

مالن mālan (اس.مث) زن باغبان.

باغبان زن.

مام mām (اس.مذ) استطاعت. طاقت.

توانائی. قدرت.

ماما māma (اس.مذ) ۱. دائی. برادر مادر.

۲. کلفت. خادمه.

— پکتریاں کھانا puktariyāṉ khāna

(اص) ۱. در ناز و نعمت بزرگ شدن. ناز پرورده شدن

یا بودن. ۲. مال یا چیزی را بدون زحمت بدست

آوردن.

— گیری geeri (اس.مث) کلفتی. خدمتکاری. آشپزی.

ممتا māmta (اس.مث) عشق. محبت. محبت مادری.

ماموں māmooṉ (اس.مذ) دائی. برادر مادر.

مامی māmi (اس.مث) ۱. زن دائی. ۲. جانبداری.

طرفداری. حمایت.

— پینا peena (اص) طرفداری از کسی کردن.

حمایت کردن.

مان mān (اس.مذ) ۱. خانه. مکان. ۲. اثاث البیت.

۳. فعل امر از مصدر ماننا manna بمعنی بپذیر.

اقرار کن. اجازه بده.

— لینا le'na (مص) ۱. منظور داشتن. اقرار

و قبول کردن. ۲. (مص) نذر کردن.

— نہ۔ میں تیرا مہمان na - maeṉ taira mehmān (ضرب المثل) این عبارت

را کسی بگوید که خود را بعنوان مهمان ناخوانده میزبان تحمیل میکند، ترجمه این عبارت این است:
چه قبول کنی چه نکنی من مهمان تو هستم.

مان mān (اس. مذ) ۱. احترام. عزت. قدر و منزلت. ۲. تواضع. فروتنی. ۳. غرور. تکبر. نخوت. ۴. ناز. غمزه. عشوه. ۵. آرزو. شوق.

— **بھری** bhari (صفت) ۱. مشتاق. آرزومند. ۲. مغرور. متکبر.

— **پان** pān (اس. مذ) عزت. آبرو. نیکنامی.

— **رکھنا** rakhna (مص) ۱. احترام گذاشتن. تکریم کردن. ۲. برآوردن حاجت و تمنای کسی. ۳. پذیرفتن.

— **کا پان بہت ہوتا ہے** ka pān bahot ho'ta hae (ضرب المثل) هر چیز که با عزت و احترام بدست آید هر چه هم که کم باشد کافی است.

— **کرنا** karna (مص) ۱. بزرگ داشتن. تواضع کردن. ۲. تکبر بخرج دادن. فخر فروختن. خودپسند بودن.

— **گون** gaun (اس. مذ) ۱. ناز. نازکش. ۲. عزت. قدر و منزلت.

— **رکھنا** rakhna (مص) ۱. برآوردن حاجت. ۲. نازکشیدن.

مرجانا mar jāna (مص) ۱. از غرور دیگر افتادن. ۲. از آرزو گذشتن. ۳. عاجز شدن.

ماں mān (اس. مث) ن. خفه. مادر (فرزند مادر خود را باین اسم صدا میکند).

— **باپ** bāp (اس. مذ) والدین. پدر و مادر.

— **بہن کرنا** behen karna (مص) فحش دادن. ناسزا گفتن.

— **بیٹوں میں لڑائی ہوئی لوگوں نے جانا بیر پڑے** baitoṉ meṉ laṛāi hui logoṉ ne jaṉa bair paṛay (ضرب المثل) نزاع و خشم بین افراد خانواده زود بصلح و صفا مبدل میشود.

— **جائی** jāi (اس. مث) خواهر تنی (از پدر و مادر خود).

— **جایا** jāya (اس. مذ) برادر تنی (از پدر و مادر خود).

مانجھ mānj (اس. مث) ن. خفه. زمین باطلاق.

مانجنا mānjna (مص) پاک کردن ۔ طاہر کردن ۔ صیقل کردن ۔ جلا دادن ۔ مجازاً تمرین کردن۔

مانجھ mānjh (اس مث) وسط ۔ میان ۔ بین۔

مانجھا māṉjha (اس مذ) ۱۔ خمیری کہ با سائیدہ شیشہ مخلوط کنند و بہ نخ بادبادک مالند تا سایش آن در مسابقہ بادبادک ہوا کردن بہ نخ بادبادک حریف موجب شود نخ بادبادکش قطع شود و حریف بازندہ شود. ۲۔ مہمانی و ضیافتی کہ داماد قبل از ازدواج میدہد.

مانجھے کا جوڑا mānjhay ka joṛa,
مانجے کا جوڑا mānjay 〃 〃
(اس مذ) لباس زرد رنگ کہ عروس و داماد چند روز قبل از عروسی بر تن میکنند و در خانہ میمانند.

مانجھی māṉjhi (اس مذ) قایق بان ۔ ملاح ۔ ناخدا ۔ قایقدار۔

ماند māṉd (صف) ۱۔ کم نور ۔ کاسد ۔ بی رونق ۔ پلاسیدہ ۔ ۲۔ (اس مث) تودہ تپالۂ گاو. ۳۔ لانۂ حیوان وحشی ۔ غار۔

— **پڑ جانا** paṛ jāna (مص) بی رونق شدن ۔ کاسد شدن ۔ خسوف شدن۔

ماندا māṉda
ماندی māṉdi
ماندے māṉday
(صف) بیمار ۔ علیل ۔ مریض۔

— **پڑنا** paṛna (مص) بیمار شدن ۔ بستری شدن ۔ عاجز شدن۔

ماندگی (اس مث) خستگی ۔ بیماری۔

ماند و بود (اس مذ) طرز و روش زندگی۔

مانڈ māṉḍ (اس مذ) ۱۔ لعاب برنج نشاستہ ۔ ۲۔ نام یکی از سرودہای ماروار (ناحیہ در ہند)۔

مانڈا māṉḍa (اس مذ) ۱۔ آب مروارید (بیماری چشم)۔ ۲۔ یک نوع نان نازک روغنی۔

مانڈل māṉḍal (اس مث) حلقۂ آہنی کہ بدور دہانہ سطل یا دلو است۔

مانس mānas (اس مذ) انسان ۔ بشر ۔ آدم۔

مانسون mānsoon (اس مذ) بادہای موسمی کہ ابرہای باران دار میاورد. (این کلمۂ انگلیسی mansoon است)

مانک mānak (اس۔مذ) عصارہ۔ جوہر شیرۂ چیزی.

مانگ māng (اس۔مث) ۱۔ فرق سر۔ ۲۔ دوشیزہ نامزد شدہ۔ ۳۔ طلب۔ خواست۔ خواہش۔ حاجت۔ ۴۔ فعل امر از مصدر مانگنا māngna بمعنی طلبیدن۔

— **اجڑنا** ujaṛna — (مص) بیوہ شدن۔ شوہر مردہ شدن۔

— **بھری** bhari — (اس مث) زن شوہر دار۔

— **تانگ کر** tāng kar — (قید) با قرض گرفتن از ہر جا کہ باشد۔

— **جلی** jali — (اس مث) زن شوہر مردہ۔ بیوہ۔

— **سنوارنا** sanwārna — (مص) اصلاح کردن مو۔ صاف کردن موی سر۔

— **کوکھ سے ٹھنڈی رہے** kokh se ṭhandi rahay (دعا است کہ بعنی شوہر و فرزند زندہ باشند) است۔

— **لینا** lena — (مص) بعاریہ گرفتن۔ قرض کردن۔ نسیہ کردن۔

— **ہونا** ho'na — (مص) لازم شدن۔ ضرورت پیدا کردن۔ مورد تقاضا بودن۔

مانگا mānga (صف۔مذ) مستعار۔ قرضی۔ عاریہ۔

— **کرنا** karna — (مص) در طلب بودن۔ خواستن۔

مانگنا māngna (مص) طلبیدن۔ خواستن۔ احتیاج داشتن۔ تقاضا داشتن۔ التماس کردن۔ بعاریہ خواستن۔ نسیہ خواستن۔

مانگے دینا māngay dena (مص) بعاریہ دادن۔ بقرض دادن۔

ماننا mānna (مص) ۱۔ قبول کردن۔ موافقت کردن۔ تایید کردن۔ تصویب کردن۔ ۲۔ باور کردن۔ ۳۔ اعتراف کردن۔ ۴۔ برتری کسی یا چیزی را قبول کردن۔ ۵۔ تعظیم و تکریم کردن۔ ۶۔ نذر و نیاز کردن۔ ۷۔ متابعت کردن۔ مطیع کردن۔ ۸۔ بقرض گرفتن۔ قرض کردن۔

مانی māni (اس مث) ۱۔ سرمایہ۔ پرستار۔ کلفت و خادمہ منزل۔ ۲۔ قطعہ چوب سوراخدار کہ وسط سنگ بالائی آسیاب گذارند تا میلۂ آہنی سنگ زیرین در آن جای گیرد و سنگ بالائی از جای خود خارج نشود۔ ۲۔ (صف) قبول شدہ و یقینی۔

مانیٹر māniṭer (اس مذ) مبصر کلاس مدرسہ (این

کر انگلیسی monitor (اسم).

ماوا māwa (اس. مذ) ۱. اصل. مادہ. جوہر. ۲. شیر جوشیدہ غلیظ که رنگ آن مایل بزردی شده و با آن انواع شیرینی سازند. ۳. ماوی که عربی بمعنی ملجا. و پناہگاہ است و در اردو با الف ہم نوشته میشود.

ماہتابی }
مہتابی } (اس. مذ) یک نوع بندواند. ۲. تو سرخ (از نوع مرکبات) ۳. یک نوع پارچه نازکی که بارشته طلا و نقره بر آن نقش شده باشد. ۴. یک نوع آتش بازی که بشکل مہتاب روشن میشود. ۵. سکوی لب استخر که در شب مہتاب بر آن نشینند.

ماہر ارضیات (اس. مذ) زمین شناس.

ماہر السنہ } (اس. مذ)
" لسانیات } زبان شناس.

ماہوار } (قید) ۱. ماہانہ. ماہ بماہ.
ماہواری } ۲. (اس. مث) حقوق و دستمزد کار در ہر ماہ.

ماہیانہ (اس. مذ) حقوق و کارمزد یک ماہ.

مائی māee (اس. مث) ۱. مادر. ۲. ضعیفہ. پیر زن. عجوزہ.

مائیوں بٹھانا māeyon biṭhāna (اص) رسمی که در ہندوستان ادا میشود و آن عبارت است از لباس زرد پوشیدن و نشستن عروس در خانه چند روز قبل از عروسی.

مایا māya (اس. مث) ثروت. خوشبختی. دنیا.

میان mapan (اس. مث) ۱. پیمایش. اندازه گیری. ۲. پیمانہ. کیل.

میانا mapāna (اس. مذ) ۱. پیمانہ. کیل. چیزی که با آن اندازه گیرند. ۲. (مص) اندازه گرفتن بدست دیگری.

میائی ہونا mapāee hona (مص) اندازه گیری شدن.

مت mat ۱. کلمه نفی. نه. ۲. (اس. مث) روش. طرز. اسلوب. طریقه. ۳. رای. ۴. عقل. ہوش.

— دینا dena — (مص) رای دادن. نصیحت کردن.

— کھو جانا kho jāna — (مص) زایل شدن عقل.

— ماری جانا mari jāna (مص) احمق شدن بی عقل کردن.

متاس mutās (اس مث) ضرورت ادرار کردن لزوم شاشیدن.

متاسا mutāsa } (صف) کسی که احتیاج بادرار
متاسی mutāsi } کردن دارد.

متر mittar } (اس مذ) ۱. دوست. خیر خواه.
مترا mitra } ۲. ندیم. مصاحب. ۳. سرو رئیس گروه.

متھا mãttha (اس مذ) ماتھا matha را ببینید.

متعلق فعل (اس مذ) قید - (در علم قواعد زبان).

متلانا matlāna (مص) دل بهم خوردگی - حالت استفراغ - دل مالش.

متلی matli (اس مث) تہوع - استفراغ دل بهم خوردگی.

متھانی mathāni (اس مث) تیرکی که یک سر آن را در بالای ظرف بزرگ شیر یا دوغ بچیز وصل کنند و سر دیگر آن را که چهار پری دارد در میان شیر یا دوغ فرو برند و طنابی بوسط چوب گره زنند و دو سر طناب را با دست متواتر کش واکش دهند تا از شیر خامه گیرند یا از دوغ کره.

مٹاپا muṭāpa (اس مذ) فربهی - چاقی - تنومندی

— چڑھنا chaṛhna (مص) فربه شدن - متورم شدن بدن.

مٹائی muṭāee (اس مث) فربهی تنومندی. ضخامت - زبری - درشتی.

مٹانا miṭāna (مص) از بین بردن - محو کردن - سائیدن و محو کردن - زدودن - زایل کردن.

مٹ جانا miṭ jāna (مص) ۱. تباه و نابود شدن - محو شدن - زایل شدن.

مٹر maṭar (اس مث) نخود فرنگی.

— گشت gasht (اس مث) ۱. گردش. ۲. گشتن بی مقصد - آوارگی.

مٹک maṭak (اس مث) ۱. خرام - طرز راه رفتن با نزاکت. ۲. عشوه - کرشمه.

— چٹک chaṭak (اس مث) حرکت سر و دست و اعضاء بدن هنگام صحبت و لطور خاص.

مٹکا maṭka (اس۔مذ) سبوی بزرگ۔ خم۔ خمره.

مٹکی maṭki (اس۔مث) سبو۔ خمرۀ کوچک.

مٹکانا maṭkāna (مص) چرخاندن۔ بگردش درآوردن۔ حرکت دادن۔ گرداندن.

مٹنا miṭna (مص) محو شدن از بین رفتن۔ معدوم شدن۔ پاک شدن (حرف یا عبارت وغیره).

مٹھ maṭh (اس۔مذ) کلبه گبر. ۲۔ معبد۔ بتخانه۔ صومعه. ۳۔ مدرسه مذهبی.

مٹھا maṭha (اس۔مذ) دوغی که کرۀ آن گرفته شده باشد.

بتشدید ٹ maṭṭha (صف) آهسته۔ آهسته رو. ۲۔ کودن۔ خرف۔ کند ذهن. ۳۔ کند۔ نابرا.

مٹھا muṭṭha (اس۔مذ) ۱۔ یک مشت. ۲۔ بستۀ بزرگ. ۳۔ قبضه۔ دسته.

مٹھارنا maṭhārna (مص) ۱۔ گرد کردن۔ مدور ساختن. ۲۔ پهن کردن چیزی (مانند فلز) با ضربت بر آن. ۳۔ شرح دادن و گفتار۔ تفسیر کردن.

مٹھاس miṭhās (اس۔مث) شیرینی۔ حلاوت۔ مطبوعیت.

مٹھائی miṭhāi (اس۔مث) ۱۔ شیرینی۔ نان شیرینی۔ مأکولات شیرین که از شکر سازند. ۲۔ حلاوت.

— **بٹنا** baṭna — (مص) ۱۔ شیرینی تقسیم شدن. ۲۔ نفع رسیدن بکسی۔ سود حاصل شدن.

— **چڑھانا** chaṛhāna — (مص) تقسیم کردن و گذاشتن شیرینی بر روی قبر کسی.

مٹھلونا miṭhlona (صف) کم نمک۔ بی نمک.

مٹھو miṭṭhoo (اس۔مذ) ۱۔ کلمه ای است که برای اظهار محبت به طوطی و کودک گفته میشود. ۲۔ طوطی که حرف میزند. ۳۔ خوش صحبت.

مٹھور maṭhor (اس۔مث) خمرۀ بزرگ۔ خم.

مٹھوس maṭṭhoos
مٹھوسا maṭhoosa
(صف) شخص ساکت۔ آدم خود خور که رنج خود را بکسی اظهار نمی کند.

مٹھولا muṭhola (اس۔مذ) استمنا۔ جلق.

مٹھولے لگانا maṭholay lagāna (مص) استمنا کردن۔ جلق زدن.

مٹھی miṭṭhi (اس۔مث) بوسۀ گونۀ طفل.

— لینا le'na — (مص) بوسیدن رخسار طفل، بچوٹ بچہ ماچ کردن.

مٹھی mutthi (اس مث) ۱. مشت۔ یک مشت. ۲. قبضہ۔ گرفت.

— بھر bhar — (صف) یک مشت از چیزی.

— بھرنا bharna — } (مص) مشت و مال کردن.
مٹھیاں بھرنا mutthiyān "

— گرم کرنا karna — (مص) ۱. رشوہ دادن. ۲. نفع غیر مجاز بردن.

— میں ہوا بند کرنا men hava band karna — (مص) کار عبث و بیہودہ کردن۔ فکر کار محال و ناممکن کردن.

مٹھیا muthya (اس مث) قبضۂ شمشیر و خنجر و کمان۔ سر عصا یا چوب دستی کہ بدست گیرند.

مٹی mitti (اس مث) ۱. خاک۔ گل. ۲. گرد و خاک. ۳. گرد و غبار۔ ریگ۔ شن. ۴. خاکستر. ۵. خمیرہ۔ سرشت. ۶. (صف) بی رونق۔ بیفایدہ۔ کنایۂ چیزی بیفایدہ.

— اٹھنا uthna — (مص) مردن.

— پانا pāna — (مص) مدفون شدن۔ بخاک رفتن.

— پکڑنا pakarna — (مص) جا گرفتن.

— خوار ہونا hona — (مص) خوار و بی عزت شدن.

— ٹھکانے لگانا thikānay lagāna — (مص) کفن و دفن کردن میت.

— خراب ہونا hona — (مص) تباہ و برباد شدن۔ از بین رفتن. ۲. مبتلا شدن بذلت و پریشانی. ۳. حیران و سرگردان شدن.

— کا تیل ka tail — (اس مذ) نفت.

— کے مول ke mole — } (مص) خیلی ارزان قیمت۔ بقیمت خاک.
— کے مولوں molon — "

— کے مہادیو ke mahadaio — } (مص) کنایۂ کم عقل و ابلہ.
— کے مادھو madho — "

— میں ملانا men milāna — (مص) دفن کردن میت۔ بخاک سپردن مردہ.

— میں ملانا men milāna — (مص) ۱. محو کردن۔ محو کردن۔ دفن کردن. ۲. بی طعم و بی لطف کردن۔ ضایع کردن.

مٹیا پھوس matya phoos (صف) پیر فرتوت

کہ از فرط ناتوانی جسم او بسیار ضعیف شده باشد.

مٹیالا maṭyāla (صف) ۱. گلی. خاکی. ۲. (صف) خاکی رنگ.

مجسٹریٹ majisṭreṭ (اس. مذ) رئیس دادگاه بخش. دادرس. قاضی. رئیس کلانتری (این کلمه magistrate (انگلیسی است).

مجسٹریٹی majisṭreṭi (اس. مث) سمت ریاست دادگاه بخش. دادرسی.

مجلس کرنا karna (مص) جلسه تشکیل دادن.

— **وکلا** (اس. مث) کانون وکلای دادگستری.

مجلسی (اس. مذ) عضو جلسه. کسی که در جلسه ای شرکت میکند.

مجھ mujh (ضمیر) اول شخص در حالت مفعولی.

— **کو** ko (قید) مرا. بمن.

مجھے mujhay: (ضمیر) مرا. بمن.

مجیرا majira (اس. مذ) سنج.

مچا muchcha (اس. مذ) قطعه گوشت بی استخوان. گوشت لخم.

مچا مچ machā mach (صف) ۱. لبریز. پرشلو ۲. (اس. مث) صدای ترق ترق که از تختخواب چوب خیزران در میاید.

مچان machān } (اس. مذ) ۱. سکو. طاقچه بلند چوبی.
مچانا machāna } ۲. داربست. سکو دار که روی سر زراعت بنا کنند. سکوئی که بر روی درخت یا جای مرتفع برای نشانه گیری و شکار بر پا نمایند.

مچانا machāna (مص) بر پا کردن. عمل نمودن. موجب شدن.

مچک machak (اس. مث) لرزش. ارتعاش.

مچکا machka (اس. مذ) ۱. ارزانی. ۲. فرق. تفاوت.

مچکانا machkāna (مص) ۱. چشم را با سرعت و مکرر باز و بسته کردن. ۲. پیچاندن. تاب دادن. تابیدن. لرزاندن. تکان دادن. خم کردن.

مچکنا machakna (مص) ۱. لرزاندن. ۲. صدا کردن تخت خواب چوب خیزران موقع استعمال.

مچلانا machlāna (مص) ۱. طفره زدن. بهانه آوردن. عقب انداختن موضوعی. ۲. دل مالش داشتن

دل بہم خوردگی داشتن.

مچلکہ muchalka (اس۔مذ) بفتح ک۔ تعہد نامہ۔
مچلکا " قول نامہ۔ تعہد کتبی کہ مجرم
میدہد کہ بعداً مرتکب جرم نشود.

مچلنا machalna (مص) ۱۔ تمرد کردن۔ لجاجت
کردن۔ پافشاری کردن. ۲۔ تجاہل کردن.
۳۔ اشک ریختن.

مچمچانا machmachāna (مص) شہوتران و مست
بودن۔ گرم مزاج بودن مرد یا زن.

مچمچاہٹ machmachāhaṭ (اس۔مث)
زور و حدت شہوت مستی۔ شدت شہوت.

مچنا machna (مص) بعمل آمدن۔ شدن۔ بودن.

مچنا michna (مص) بستہ شدن۔ مسدود گشتن.

مچوانا machwāna (مص) توسط دیگری بعمل
آوردن۔ کاری را بدست دیگری انجام دادن.

مچوانا michwāna (مص) سبب بستہ شدن
چیزی شدن.

مچھ machh (اس۔مذ) ۱۔ ماہی بزرگ. ۲۔ نخستین ظہور
وشنو یکی از خدایان ہندو کہ ہر ہزار سال یک مرتبہ
بشکل یک جانور یا انسان ظاہر میشود و نخستین بار
بشکل ماہی پدیدار شدہ است.

مچھر machchar (اس۔مذ) پشہ.

ـــ **کی جھول** ـــ ki jhool (اس۔مث) کنایہ
از چیز کم ارزش.

ـــ **دانی** ـــ dāni (اس۔مث) پشہ بند.

مچھلی machhli (اس۔مث) ۱۔ ماہی. ۲۔ ماہیچہ گوشت.
۳۔ یک نوع زیور کہ بشکل ماہی است.

ـــ **کا کانٹا** ـــ ka kāṇṭa (اس۔مذ) ۱۔ قلاب
ماہیگیری. ۲۔ استخوان ماہی.

مچھندر muchandar (اس۔مذ) ۱۔ مرد سبیل کلفت.
۲۔ موش. ۳۔ آدم ابلہ و مسخرہ.

مچھوا machhwa (اس۔مذ) ۱۔ ماہیگیر۔ ماہی فروش.
۲۔ قایق کوچک.

مچھی machhi (اس۔مث) ۱۔ مچھلی را ببینید.
۲۔ ماچ۔ بوسہ.

ـــ **بھون** ـــ bhawan (اس۔مذ) استخر
منزل شاہان و حکام کہ ماہیہای کوچک را آن
نگاہ میداشتند.

مچول machawwal (اس۔مث) بوس و کنار۔

محاسبہ دار (اس۔مذ) حسابدار۔

— **کرنا** karna — (مص) مطالبہ کردن حساب کردن۔

محاورہ (اس۔مذ) بفتح ر۔ ضرب المثل

محرم کا سپاہی — ka — (اس) فرزند پسری کہ مادرش نذر کردہ است زندہ بماند و در دہہ اول ماہ محرم لباس سبز بر تن میکند۔

محصول (اس۔مذ) مالیات۔ عوارض۔

— **آبکاری** (اس۔مث) عوارض و مالیات بر مشروبات الکل۔

— **چکانا** chukāna — (مص) پرداختن عوارض گمرک و پست۔

— **چور** choar — (اس۔مذ) قاچاقچی۔

— **ڈاک** ḍāk — (اس۔مذ) مخارج پستی۔

— **برآمد** (اس۔مذ) مالیات بر صادرات۔

— **درآمد** (اس۔مذ) مالیات بر واردات۔

— **فرو** (اس۔مث) تمرد گمرکی

محکمہ (اس۔مذ) بفتح م ثانی۔ دادگاہ۔ ادارہ۔ دفتر۔

— **انہار** ānhār — (اس۔مذ) ادارہ آبیاری۔

— **پولیس** (اس۔مذ) ادارہ شہربانی۔

— **تار** tār — (اس۔مذ) تلگرافخانہ۔

محکوم (صف۔مذ)، **محکومہ** (صف۔مث) ۱۔ تابع۔ مرئوس۔ ۲۔ نوکر۔ چاکر۔

محکومیت (اس۔مث) ۱۔ شکست۔ ۲۔ انقیاد۔ اطاعت۔ ۳۔ محکومیت۔

محل (اس۔مذ) ۱۔ قصر۔ حرمسرا۔ ۲۔ مقام۔ قدر و منزلت۔ ۳۔ ملکہ۔ شہبانو۔

— **خاص** (اس۔مث) ملکہ اول پادشاہ۔

— **سرا** (اس۔مث) حرمسرا۔ حرم۔ اندرون۔

محلی (اس۔مذ) خواجہ حرمسرا۔

محنتانہ (اس۔مذ) بفتح ن ثانی۔ حق مزد زحمت۔ دسترنج۔

محنتی (صف) رنجبر۔ زحمتکش۔

مخبری (اس۔مث) جاسوسی۔ خبررسانی پنهانی۔

مختار خاص (اس۔مذ) نمایندہ مخصوص۔

— **کار** (اس۔مذ) رئیس۔ مدیر صاحب اختیار۔

— **نامہ** (اس۔مذ) بفتح م۔ وکالت نامہ۔

مختاری (اس۔مث) آزادی در عمل۔ اختیار۔ وکالت۔

مختصر نویس (اس۔مذ) تند نویس.

مخزن العلوم (اس۔مذ) دایرۃ المعارف.

مدّ madd (اس۔مذ) عنوان.

— مقابل (صف) مخالف۔حریف۔رقیب.

مدّا madda (صف) ارزان۔کم قیمت.

— پڑنا paṛna —(مص) کساد شدن بازار۔کسادی.

مدار کار (اس۔مذ) مخصوص بودن کاری به۔انحصار.

مدار المہام (اس۔مذ) نخست وزیر۔رئیس الوزراء.

مداری madāri (اس۔مذ) شعبده باز۔حقه باز.

مدو بانٹنا bāṇṭna (مص) توزیع و تقسیم دستمزد.

— خرج (اس۔مث) وجهی که بعنوان کمک برای خرج کردن داده میشود.

— معاش (اس۔مث) ۱۔ کمک برای معیشت. ۲۔ مستمری.

مدریا madarya (اس۔مذ) کوزه قلیان.

مدک madak (اس۔مث) خمیری که از مخلوط برگ تنبول و تریاک بخته که بشکل گلوله در سر قلیان گذاشته آتش زغال بر آن نهند و کشند که یک نوع مخدر و کیف است.

— باز | (صف) معتاد به مدک
مدکیا madakiya | کسی که قلیان مدک میکشد.

مدّو maddoo (اس۔مذ) ۱۔ کوهان شتر. ۲۔ زخم گردن اسب.

مدھ madh (اس۔مذ) ۱۔ شباب۔عنفوان جوانی. ۲۔ رطوبتی که از درخت تراوش میکند.

— پر آنا par āna —(مص) ۱۔ جوان شدن. ۲۔ رسیده شدن میوه.

ماتا māta | (صف) در عنفوان جوانی.
ماتی māti | مست جوانی.

مدھ madh (اس۔مث) ۱۔ شراب. ۲۔ مستی.

مدھم maddham (صف) ۱۔ متوسط۔میانه رو. ۲۔ کم۔نازل۔خفیف۔ضعیف۔سبک۔آهسته. ۳۔ بی طعم۔بی مزه.

— کرنا karna —(مص) کم کردن۔آهسته کردن۔ بی رونق کردن۔تخفیف دادن۔معتدل کردن.

مرائی marāi (اس۔مذ) سبزی کار۔سبزی فروش.

مربھکا marbhukka | (صف) کسی که از خوردن
مربھکی marbhukki | سیر نمیشود۔پرخور۔پرخور.

مرتا کیا نہ کرتا marta kya na karta (ضرب المثل) از جان گذشته و مایوس از انجام هیچ عمل روگردان نیست.

مر جانا mar jāna (مص) مردن. جان دادن. تباه و منهدم شدن. مجازاً رنج بردن. پژمردن.

مرجھانا murjhāna (مص) ۱. پژمردن. پلاسیدن. ۲. افسرده شدن.

مرجیا marjiya
مرجیونی marjiuoni
(اس. مذ) کسی که تا دم گور رفته و زنده مانده است. مجازاً آدم کاهل و دل مرده.

مرچ mirch (اس مث) فلفل سبز و سرخ که بسیار تند و تیز است (صف) تند و تیز.

مرچینٹ marchent (اس. مذ) تاجر (این کلمه انگلیسی است) merchant.

مرد آدمی (اس. مذ) مرد نجیب و شریف. شرافتمند. جنتلمن. شجاع.

— **باز** (صف) زن شوهران مرد دوست. فاحشه.

مردار مال (اس مذ) ثروتی که از راه غیر مشروع بدست آمده باشد.

مردم خور
آدم خور
(صف) آدمخوار.

مردم شماری (اس مث) آمارگیری. احصائیه سرشماری. نفر شماری.

مردنگ mirdang (اس مث) ۱. یک نوع طبل استوانه شکل که با دست میزنند. ۲. نوعی فانوس شیشه ای

مردنگی mirdangi (اس. مذ) ۱. طبال. مردنگ زننده. ۲. (اس مث) فانوس کوچک. ۳. مردنگی (فانوس شیشه ای که سابقاً روی چراغ نفتی میگذاشتند تا باد آن را خاموش نکند).

مردوا mardua (. مذ) (تصغیر مرد) مردک.

مرزا mirza (اس. مذ) ۱. امیرزاده و شاهزاده. ۲. لقبی که شاهزادگان سلاطین تیموری داشتند.

— **پھوہا** phoha
— **پھویا** phoya
(صف) ۱. لاغر اندام آدم ظریف و نازک نارنجی و لطیف. ۲. سست و تنبل.

مرضی کے موافق marzi ke (صف. قید) طبق دلخواه. رضایت بخش. دلخواه.

— میں آنا meṇ āna — (مص) مورد پسند واقع شدن.

مرغا murga (اس۔مذ) خروس.

مرغی (اس۔مث) مرغ۔ ماکیان.

— خانہ (اس۔مذ) بفتح ن۔ محل پرورش مرغ.

مرغ بانی (اس۔مث) جوجہ کشی۔ مرغداری.

مرکانا murkāna (مص) پیچ و تاب دادن۔ تا باندن۔ با بستگی شکستن پیچاندن.

مرگ mirg (اس۔مذ) آہو.

— چھالا chhāla — (اس۔مذ) پوست آہو کہ بر آن نشینند.

— سالا sāla — (اس۔مذ) جائی کہ آہو پرورش می یابد.

مرگل margal (اس۔مذ) ماہی سرخ شدہ۔ ماہی کباب شدہ.

مرگھٹ marghaṭ (اس۔مذ) محل کہ در آن ہندوہا جسد مردہ را میسوزانند.

مرگی mirgi (اس۔مث) مرض مرغ۔ بیماری ماکیان.

— آنا āna — (مص) بمرض حملہ مرغ مبتلا شدن.

مرلی murli (اس۔مث) نی۔ قرہ نی.

مرمٹنا marmiṭna (مص) کشتہ شدن۔ مجازاً شاقت محنت و مصیبت تحمل کردن.

مرمرا murmura (اس۔مذ) برنج بوداہ شدہ.

مرمر کر mar mar kar | (مص) بجان کندن۔
مرمر کے ″ ke | بانہایت سختی و دشواری.

مرن maran (اس۔مذ) ۱۔ مرگ۔ موت۔ اجل۔ ۲۔ آفت۔ مصیبت۔ تباہی. ۳۔ (مص) مردن۔ مردن ازیت.

مرنا marna (مص) ۱۔ مردن۔ جان دادن۔ نابود شدن. ۲۔ بمصیبت سخت گرفتار بودن۔ عاشق شدن. بشدت مجاہدت ورزیدن۔ سختی فراوان را تحمل کردن۔ پژمردن۔ پلاسیدن.

مرنے جوگا marnay joga (صف) مردنی۔ مستحق مرگ۔ نفرینی است کہ بیشتر زنان بکار میبرند.

مرنڈا muranḍa (صف) ۱۔ جوجہ ای کہ قبل از تولد در بیضہ بمیرد. ۲۔ گندم بوداہ شدہ کہ با روغن و شکر خورند. ۳۔ خشک و پوسیدہ شدہ.

— کرنا karna — (مص) ۱۔ شکستن۔ پیچاندن۔ مجازاً شیفته و فریفته کردن.

مروڑ maroṛe (اس۔ مث) پیچ و تاب۔ شکنج۔ پیچیدگی۔ قبض.

مروڑا maroṛa (اس۔ مذ) پیچ خوردگی۔ درد روده۔ پیچش شکم.

مروڑنا maroṛna (مص) تاب دادن۔ پیچاندن۔ تابیدن.

مروڑی maṛori (اس۔ مث) ۱۔ پیچ و تاب۔ تاب۔ شکنج۔ ۲۔ چرک بدن که با مالیدن دست بان در میاید.

— دینا de'na — (مص) تاب دادن۔ پیچ دادن۔ پیچاندن۔ تاباندن.

— کھانا khāna — (مص) پیچ خوردن۔ تاب خوردن۔ تابیدن۔ پیچیدن.

مرہٹہ marahṭa (اس۔ مذ) بفتح ث۔ قومی از هند۔ فردی از قوم مرہٹہ.

مرہٹی marahṭi (اس۔ مث) ۱۔ زبان مرہٹی ها که یکی از اقوام هند هستند۔ ۲۔ منسوب به مرہٹہ.

مرہم پٹی کرنا marham paṭṭi karna (مص) بستن زخم۔ پانسمان کردن۔ زخم بندی کردن.

مرہن murhan (اس۔ مث) تنباکوی خرد شده۔ توتون.

مری mari (اس۔ مث) طاعون۔ آفت۔ وبا۔ مرض مسری.

— پڑنا paṛna — (مص) همه جاگیر شدن مرض مسری۔ شایع شدن طاعون.

مُرّی murri (اس۔ مث) گره.

مریل maryal (صف) بسیار لاغر۔ ضعیف و نحیف۔ نزدیک بمرگ.

مڑک maṛak (اس۔ مث) ۱۔ پیچ۔ تاب۔ خمی. ۲۔ غرور۔ تکبر۔ نخوت۔ خودپسندی.

مڑکنا muṛakna (مص) ۱۔ کج و معوج شدن دست یا پا. ۲۔ دریدن پارچه۔ پاره شدن پارچه۔ جر خوردن پارچه.

مڑنا muṛna (مص) پیچ خوردن۔ خم گشتن۔ تاب برداشتن۔ پیچیدن.

مڑھنا maṛhna (مص) ۱۔ پوشاندن۔ مستور کردن

چرم گرفتن بدور چیزی۔ پنہان کردن۔ ۲۔ مطلا کردن۔ ۳۔ چیزی را بگردن کسی انداختن۔

مڑھی marhi (اس ۔ مث) طبلہ کبیر۔

مزاج mizāj (اس ۔ مذ) ۱۔ مخلوط از چیزی۔ آمیزش۔ ۲۔ طبیعت۔ عادت۔ خلق و خوی۔ ۳۔ غرور۔ تکبر۔ ۴۔ عشوہ و غمزہ و ناز۔

— **بگاڑنا** bigārna — (اص) کسی را عصبانی و ناراحت کردن۔ بدعادت دادن۔

— **بگڑنا** bigarna — (اص) عصبانی و خشمگین شدن۔

— **پرسی** (اس ۔ مث) احوالپرسی۔

عرش پر ہونا arsh par hona (اص) بسیار مغرور بودن۔ غرور زیاد داشتن۔

مزہ maza (اس ۔ مذ) بفتح ز ۔ ۱۔ لذت۔ لطف۔ حظ۔ طعم۔ ۲۔ سیر۔ تماشا۔ ۳۔ سزا۔ جزا۔ انتقام۔

— **آنا** āna — (مص) مزہ دادن۔ لذت دادن۔ لطف حاصل شدن۔
— **آجانا** ā jāna —

— **اٹھانا** uthāna — (اص) لذت بردن۔ حظ کردن۔ کیف کردن۔

— **اڑانا** urāna — (اص) لذت حاصل کردن۔ لذت بردن۔ کیف کردن۔

— **تو یہ ہے** to ye hae — (فقرہ) لطف این است

— **چکھانا** chakhāna — (اص) گوشمال دادن۔ سزا دادن۔

مزے دار mazay dār (صف) خوش طعم۔ لذیذ۔ بامزہ۔

— **کا** ka — (صف) لذیذ۔ بامزہ۔ خوش طعم۔

— **کرنا** karna — (اص) لذت بردن از زندگی۔ در عیش و عشرت بسر کردن۔

مس mis (اس ۔ مث) دوشیزہ (این کلمہ انگلیسی است miss)

مسّا massa (اس ۔ مذ) زگیل۔ غدہ کوچک کہ بر پوست بدن درآید۔
مسا masa

مسّا missa (اس ۔ مذ) ۱۔ حبوبات مخلوط۔ ۲۔ بلا ازدواج۔

مسالا masāla (اس ۔ مذ) ۱۔ این کلمہ در اصل مصالح بودہ کہ در زبان اردو تغییر شکل دادہ است و بمعنی مواد و لوازم ساختمانی است۔ ۲۔ ادویہ کہ در غذا ریزند۔ لوازم تہیہ چیزی۔

مسان masān (اس ۔ مذ) ۱۔ محل کہ جسد ہندو را در

آن میسوزانند. ۲۔ جادو جنبر. ۳۔ روح خبیث.

مستری mistari (اس ۔مث) استاد در حرفه ای مثل بنا ۔ نجار ۔ آهنگر وغیره.

مستک mastak (اس ۔مث) ۱۔ پیشانی فیل. ۲۔ قله کوه.

مستول mastul (اس ۔مذ) دگل کشتی (این کلمه در اصل مستو masto پرتغالی بوده است).

مستر mister (اس ۔مذ) آقا (این کلمه انگلیسی mister است).

مسک masak (اس ۔مث) ۱۔ پارگی پارچه بلوری که تار و پود آن از هم جدا شده باشد. ۲۔ فشار ناگهانی بچیزی.

— **جانا** jāna ۔ (مص) پاره شدن خفیف پارچه. پارگی پارچه در نتیجه فشار بر آن.

مسکانا maskāna (مص) دریدن پارچه بلوری که تار و پود آن از هم جدا نشود.

مسکا musikka (اس ۔مذ) پوزبند حیوان.

مسکرانا muskurāna (مص) تبسم کردن ۔ خنده بعیدا کردن ۔ لبخند زدن.

مسکراہٹ muskurāhaṭ (اس ۔مث) تبسم ۔ لبخند.

مسکنا masakna (مص) ۱۔ دریده و پاره شدن خفیف و جزئی. ۲۔ فشار وارد آوردن بر چیزی.

مسکوڑا maskoṛa (اس ۔مذ) غلت زدن پهلو در خواب.

مسکہ maska (اس ۔مذ) بفتح ک ۔ کره که از دوغ گیرند.

مسل misal (اس ۔مث) پرونده ۔ مجموع نوشته ها و سندهای راجع به محاکمه.

مسلنا masalna (مص) سائیدن ۔ مالیدن ۔ کوبیدن با کف دو دست خرد و نرم کردن.

مسلمانی (اس ۔مث) ۱۔ مسلمان بودن ۔ زن مسلمان. ۲۔ ختنه.

— **ہونا** hona ۔ (مص) ختنه شدن.
— **کرنا** karna ۔ ختنه کردن.

مسمریزم / **مسمریسم** mismerazam (اس ۔مذ) عمل نفوذ بر اراده و عمل شخص یا حیوان که او را بخواب میکشد و مطیع عامل میکند (دکتر فردریک مسمر اتریشی مبتکر این علم بوده است).

(این کلمه از انگلیسی mesmerism بار دو آمده است)

مسسانا masmasāna (مص) بعلت ترس از کسی از ابراز احساسات خود جلوگیری کردن.

مسمسی musmusi (صف) ساکت و ساده در ظاهر ـ در ظاهر ساده و در باطن شریر.

مسور masoor (اس مث) یک نوع عدس که با آن خورش میپزند.

مسورا masoora } (اس مذ) لثه.
مسوڑھا masoorha }

مسوسنا masosna (مص) تاب دادن و چپاندن فشردن.

مسہری masehri (اس مث) نوعی تختخواب پایه دار که در چهار گوشه آن محل برای جا دادن تیرک برای بستن پشه بند تعبیه شده است

مسی missi (اس مث) گردی که زنان برای سیاه و براق نمودن دندانها که یک نوع زیبائی محسوب میشود بکار می برند.

— **کاجل کرنا** kājal karna — (مص) خود آرائی کردن ـ توالت کردن ـ خود را آرایش کردن ـ بزک کردن.

مسین maseen (اس مذ) خط سبزی که بچه و جوان میشود ـ سبیل اولیه جوان.

— **بھیگنا** bheegna — (مص) شروع شدن روئیدن مو بر صورت جوان.

مشاہرہ mushāhera (اس مذ بفتح ر) طلب ـ حقوق ماهانه ـ شهریه (این کلمه عربی است).

مشت زنی (اس مث) ۱ـ جلق ـ استمناء با دست. ۲ـ مشت زدن. (در معنی دوم این کلمه در ایران بعنوان یک نوع ورزش بکار میرود).

مسٹنڈا mustanda } (صف) آدم فربه ـ شخص با جثه قوی ـ غول پیکر ـ هیکل دار ـ تنومند ـ چاق و چله ـ گنده.
مسٹنڈی mustandi }

مشکیں mushken (اس مث) دو بازوی بدن ـ دو کتف.

— **باندھنا** bāndhna — } (مص) بستن دو دست از پشت ـ کنایه دستگیر کردن و مجبور کردن.
— **کسنا** kasna — }

مشن mishan (اس۔مذ) ۱۔رسالت۔ ۲۔ہیئت۔
(این کلمہ انگلیسی mission ست)۔

مشنری mishenri (اس۔مذ) ہیئت مبلغین دینی۔ مبلغ۔ (این کلمہ انگلیسی missionary است)۔

مصری misri (اس۔مث) ۱۔مصری۔ متعلق بکشور مصر۔ ۲۔نبات (کہ از شکر سازند)۔ شیرینی۔

— **کھلانا** khilāna — (مص) مراسم اولیہ ازدواج کہ در آن شیرینی خوردہ میشود۔

مضافات (اس۔مذ) ملحقات۔ اضافات۔ ضمائم۔

— **شہر** (اس۔مث) اطراف شہر۔ حومہ۔ حول و حوش شہر۔ حوالی شہر۔ آبادیہای اطراف یک شہر۔

مضبوط (صف) قوی۔ ثابت۔ محکم۔ پایدار۔

مطلب برآری کرنا karna — (مص) حاجت و منظور برآوردہ کردن۔

— **برآنا** bar āna — (مص) برآمدن مطلب۔ تامین شدن۔ بمقصود رسیدن۔

— **رکھنا** rakhna — (مص) منظور داشتن۔ غرض داشتن۔ ارتباط داشتن۔

— **کا یار** ka yār — (اس۔مذ) مغرض۔ کسی کہ بخواہد منظور خودش تامین شود۔

— **کی گھات چلنا** ki ghāt chalna (مص) غرض شخصی داشتن۔ بفکر فایدہ خود بودن۔

— **نکلنا** nikalna — (مص) مقصود حاصل شدن۔

مطلبی (صف) ۱۔خودخواہ۔ ۲۔ابن الوقت۔

معاف کرنا moāf karna (مص) معذور داشتن۔ عفو کردن۔ از تقصیر کسی در گذشتن۔ بخشیدن کسی۔

معافی moāfi (اس۔مث) ۱۔بخشش۔ ۲۔زمین یا ملکی کہ از پرداخت مالیات معاف است۔

— **حین حیات** (اس۔مث) زمین کہ مالکش در آخر عمر از پرداخت مالیات معاف است۔

— **مانگنا** maggna — (مص) معذرت خواستن۔

معاملہ پڑنا paṛna — (مص) سابقہ داشتن۔ سروکار داشتن۔

— **دان**
— **شناس**
— **فہم**
} (صف) کسی کہ در موضوعی یا کاری اطلاع و تجربہ کافی دارد۔

— **کا سچا** ka sachcha — (صف) درست کار۔

— کا کھوٹا ka khoṭa — (صف) متقلب در معامله. دغل در داد وستد.

معرکۃ الآرا } (صف) ۱. جنگ آور. ۲. هیجان انگیز.
معرکہ آرا } فوق العاده.

— مارنا mārna — (مص) در جنگ و مقابله رقابت کامیاب و موفق شدن.

مغز چاٹنا chāṭna (مص) با صحبت کسی را خسته کردن. از پر حرفی حوصله شنونده را بسر بردن.

— چٹ chaṭ — (صف) پر حرف. وراج. پرگو. پر معا.

— کو چڑھنا ko chaṛhna — (مص) مغرور شدن. دیوانه شدن.

مغل mugal (اس. مذ) ترکستانی. تاتاری.

مغلا muğala (اس. مذ) تصغیر تحقیر آمیز کلمه مغل. مغلک

مغلانی muğlani (اس مث) ۱. زن مغل. ۲. خادمه منزل که خیاط است.

مغل بیاری (اس مث) فلج اطفال.

مقدر برگشتہ ہونا ho'na } — بفتح ت
— پلٹنا palaṭna } — (مص) بدبخت شدن. بیچاره شدن.

— چمکنا chamakna — (مص) خوشبخت و سعادتمند شدن.

— کا ہیٹا ka haiṭa } — (صف) بدبخت. بداقبال.
— کی ہیٹی haiṭi } " نگون بخت.

مقدمہ (اس. مذ) بفتح ثانی. عرضداشت. ادعانامه که بداد گستری داده میشود. مرافعه.

— اٹھانا uṭhāna — (مص) اقامه دعوی کردن. عرضداشت بدادگاه دادن.

— باز (اس. مذ) مدعی.

مقدور چلنا chalna (مص) بکار رفتن قدرت و اختیار.

— نہ رکھنا na rakhna — (مص) مجبور شدن. توانائی استفاده از مقدورات نداشتن.

مقوے muqawway (اس. مذ) (ی مجهول) جعبه مقوائی. قوطی که از مقوا ساخته شده باشد. کارتن.

مکا makka (اس۔مذ) ذرت ہندی۔ ذرت.

مکا mukka (اس۔مذ) مشت.

— **چلنا** chalna — (مص) کتک کاری باشت شدن۔ زد و خورد شدن.

مکت mukt (اس۔مذ) } آزادی۔ نجات۔

مکتی mukti (اس۔مث) } عفو۔ برائت.

مکٹ mukaṭ (اس۔مذ) تاج۔ کلاہ تاج مانند کہ داماد شب زفاف بر سر میگذارد.

مکرنا mukarna (مص) انکار کردن۔ امتناع کردن۔ از قول خود برگشتن.

مکڑ mukkaṛ } (اس۔مذ)

مکڑا makṛa } عنکبوت نر.

مکڑی makṛi (اس۔مث) عنکبوت مادہ.

— **کا جالا** ka jāla — (اس۔مذ) تار عنکبوت.

مکلاوہ muklāva (اس۔مذ) بفتح و۔ رفتن عروس از خانہ پدر بخانہ شوہر پس از ادای مراسم ازدواج.

مکند mukand (اس۔مذ) ۱۔ جواہر۔ ۲۔ وشنو vishno (یکی از خدایان ہندو) ۳۔ جیوہ۔ ۴۔ اولی. صحیح

مکوڑا makaoṛa (اس۔مذ) مور بزرگ۔ مور جہ سواری.

مکھ mukh (اس۔مذ) ۱۔ دہان۔ ۲۔ صورت۔ چہرہ.

— **تال** tāl (اس۔مث) آواز۔ غنا.

مکھا makkha (اس۔مذ) خرمگس۔ مگس بزرگ.

مکھڑا mukhṛa (اس۔مذ) ۱۔ صورت۔ دہان (این کلمہ بیشتر در وصف صورت و دہان معشوقہ بکار میرود).

مکھن makkhan (اس۔مذ) کرہ کہ از شیر و یا دوغ بگیرند بدست آورند.

مکھنا makhna (اس۔مذ) فیل بدون عاج۔ فیل عظیم الجثہ.

مکھی makkhi (اس۔مث) ۱۔ مگس۔ ۲۔ مگسک تفنگ.

— **اڑانا** uṛāna — (مص) کار پست و بیہودہ کردن۔ تملق گفتن۔ چاپلوسی کردن.

— **چوس** choos — (صف) خسیس۔ لئیم۔ کنیس.

— **مار** mar — (صف) ۱۔ مگس کش۔ ۲۔ آدم کریہ المنظر ۳۔ کسی کہ بدون غور و بی پروا حکایتی و یا مطلبی را نقل و بیان میکند.

مکھیاں بھنکنا makkiyān bhinakna (مص) کریہ المنظر و کثیف و مشمئز کنندہ بودن.

مکی mukki (اس۔مث) مشت (ضربہ).

— **لات** lāt — (اس۔مث) زد و خورد۔ کتک کاری.

مکیانہ mukyāna (مص) با مشت ضربت زدن.

مکینکس mekaniks (اس۔مذ) علوم میکانیکی۔ علم جر اثقال (این کلمہ انگلیسی mechanics است).

مکینکل انجینئر mekanikal — inginear (اس۔مذ) مہندس میکانیک (این کلمہ mechanical engineer انگلیسی است).

مگدر mugdar (اس۔مذ) میل زورخانہ۔ میل چوبی کہ معمولاً دوتا است و برای تقویت عضلات آن را در دست روی شانہ بالا میگیرد و میگردانند.

— **پھرانا** phirāna — (مص) میل گرفتن۔ ورزش کردن با میل زورخانہ.

مگر magar (اس۔مذ) تمساح۔ سوسمار بزرگ.

مگرا magra } (صف) مغرور۔ لجوج۔
مگری magri } یکدندہ.

مگراپن pan (اس۔مذ) لجاجت۔ یکدندگی.

مگری magri (اس۔مث) قسمت برجستہ طاق کہ پردہ کلبہ کہ بشکل پشت ماہی است.

مگن magan (صف) ۱۔ مستغرق۔ غرق شدہ.
۲۔ سرخوش۔ شاد۔ مست۔ از خود بیخبر.

مگھم muggham (صف) مبہم۔ نامعلوم۔ مرموز.

مل mal (اس۔مذ) قہرمان۔ پہلوان۔ شجاع.

ملا دو پیازہ (اس۔مذ) بفتح ز۔ نام یکی از درباریان ظریف الطبع اکبر شاہ ہند مانند ملا نصر الدین در ایران.

— **کی ماری حلال** ki māri halāl — (ضرب المثل) کار بد بزرگان ہم درست و جایز بشمار میآید.

ملانی mullani (اس۔مث) زن ملا۔ زن کتبدار۔ معلمہ.

ملا جلا mila jula } (صف) مخلوط۔ قاطی شدہ۔
ملی جلی mili juli } آمیختہ شدہ۔ داخل ہم.

ملاحی mallahi (اس۔مث) ۱۔ اجرت و پیشہ کشتیبانی.
۲۔ فحش مبہم کہ نام کسی در آن ذکر نشود.

— **سنانا** sunāna — (مص) بکنایہ و طعنہ گفتن۔ طعنہ زدن.

— **کی — اور بالش کے بانس** ki — aor —

bāns kay bāns (ضرب المثل) در مورد ی گفته میشود که بجای یک زبان زبانهای دیگر نیز وارد میشود.

— گالیاں gālyān — (اس) فحش که بکسی داده میشود بدون اینکه نام او ذکر شود.

ملاحظہ کرنا karna (اس) بفتح ظا ـ ۱ـ دیدن. ۲ـ طرفداری کردن. جانبداری کردن. ۳ـ آزمایش و بررسی کردن. ۴ـ با توجه وقت مطلبی را گوش کردن.

ملا دینا milā dena (مص) ۱ـ مخلوط کردن. ۲ـ مشابه کردن. ۳ـ ملحق کردن. شامل کردن.

ملار malār (اس. مذ) سرودی که بهنگام بارندگی خوانند. سرود باران.

ملازم (اس. مذ) کارمند. خدمتگزار. خدمتکار.

— سرکار (اس. مذ) کارمند دولت.

ملازمت (اس. مث) استخدام. استخدام دولتی.

پیشہ (صف) بفتح ش ـ مستخدم و کارمند دولت.

ملاقات (اس. مث) ۱ـ ملاقات. دیدار. ۲ـ واقفیت. شناسائی. اطلاع. آگاهی.

— رکھنا rakhna — (اس) واقف بودن. اطلاع داشتن. آگاه بودن.

ملاقاتی (اس. مذ) دوست. شناسا.

ملان milān (اس. مذ) ۱ـ تلاقی. برخورد. ۲ـ مقایسه. ۳ـ اتحاد. همبستگی.

ملانا milāna (مص) ۱ـ مقابله و موازنه کردن. تطبیق کردن. ۲ـ ترکیب کردن. مخلوط کردن. ۳ـ هم آهنگ کردن. ۴ـ دو کس را بهم رسانیدن. واسطهٔ ملاقات دو نفر شدن.

ملاوٹ milāwaṭ (اس. مث) اتفاق. اتحاد. همبستگی. رابطه.

ملائی malāee (اس. مث) ۱ـ سرشیر خامه. ۲ـ تیمار کردن اسب. ۳ـ مزد تیمار اسب.

ملبا malba (اس. مذ) ۱ـ آشغال خس و خاشاک. خرت و پرت. ۲ـ سنگ و خاک وغیره که از ساختمان خراب شده باقی میماند. آوار.

مل بانٹ کے mil bānṭ ke (قید) مرضی الطرفین. بموافقت طرفین. باهم.

ملت malat (اس مث) سکہ سائیدہ شدہ۔
ملتا malta سکہ کہنہ۔

ملتا جلتا milta julta (صف) مشابہ۔
ملتی جلتی milti julti تا حدی مشابہ۔

ملٹری militri (اس مث) ارتش، متعلق بارتش (این کلمہ انگلیسی military است)۔

مل جانا mil jāna (مص) ۱۔ متحد شدن۔ ملحق شدن۔ ۲۔ آمیختن۔ ۳۔ فراہم شدن۔ حاصل شدن۔ ۴۔ ملاقات کردن۔ ۵۔ پیدا شدن (گمشدہ)۔

— **جل کر** jul kar — (قید) باتفاق باہم۔

ملچھ malichh (صف) ۱۔ نجس۔ ناپاک۔ ۲۔ آدم منفور۔ کسی کہ حرکاتش موجب نفرت دیگران شود۔

ملکانا malkāna (مص) ۱۔ طنازی صحبت کردن۔ تغنّج حرف زدن۔

ملکٹ mulkaṭ (اس۔مذ) کاسہ سینہ بند زن کہ پستان در آن جای میگیرد۔

ملگجا malgija (صف) لباس یا پارچہ کہ در اثر
ملگجی malgiji بی احتیاطی کثیف و دارای چین و شکن شدہ است۔

ململانا malmalāna (مص) پشیمان شدن۔ افسوس خوردن۔ متاسف شدن۔ دل سوختن برای کسی۔

ململاہٹ malmalahaṭ (اس مث) تاسف۔ افسوس۔

ملن milan (اس مث) رابطہ۔ ملاقات۔ تماس۔ برخورد۔

ملنا milna (مص) ۱۔ مخلوط شدن۔ آمیختن۔ امتزاج یافتن۔ ۲۔ ملحق و متصل شدن۔ ۳۔ ملاقات کردن۔ ۴۔ فراہم شدن۔ یافت شدن۔ بنظر آمدن۔ ۶۔ شباہت داشتن۔ ۷۔ دریافت نمودن۔

ملنی milni (اس مث) ملاقات۔ ۲۔ استقبال۔

ملنا milna (مص) ۱۔ مالیدن۔ سائیدن۔ ۲۔ تیمار کردن اسب وغیرہ۔ مالش دادن۔

— **دلنا** dalna — (مص) مالش دادن۔

ملوائی malwāee (اس مث) اجرت مالش و تیمار۔

ملنسار milansār (صف) خوش برخورد۔ خلیق۔ باعجت جوشان۔

ملنساری milansari (اس مث) مہربانی۔ حسن معاشرت۔

ملو mullow (اس۔مذ) پرنده ای که پایش را بسته و در تور شکاری نشانند تا پرندگان دیگر جلب شوند.

ملوانا milwāna (مص) موجب الحاق و اتحاد شدن۔ سبب آشتی و مصالحه بین دو نفر شدن.

ملوانا malwāna (مص) موجب و سبب مالش دادن شدن.

ملولا maloola (اس۔مذ) ۱. ملال۔ رنجش. ۲. پشیمانی. ۳. آرزو۔ ارمان.

ملونی milauni (اس۔مث) آمیزش۔ اختلاط.

ملیا malya (اس۔مث) نوعی گل کوچک.

— **میٹ** maiṭ — (صف) پایمال شده۔ از بین رفته۔ تباه.

مل بھگت mili bhagat (اس۔مث) سازش۔ مشورت.

ممانی mumāni (اس۔مث) زن دائی.

ملین milyan (صفت عددی) ملیون (این کلمه انگلیسی million است).

ممتا mamta (اس۔مث) ۱. خودپسندی۔ غرور۔ نخوت.
۲. علاقه به چیزی که متعلق به خود است.

ممبر membar (اس۔مذ) عضو هیئت یا مجلس یا جلسه یا گروه وغیره (این کلمه انگلیسی member است).

ممیا خسر mamya kusor } (اس۔مذ)
ممیا سسر susar " } دائی شوهر۔ دائی زوجه.

— **ساس** sās — (اس۔مث) خاله شوهر۔ خاله زوجه.

ممیانا mimyāna (مص) بع بع کردن گوسفند۔ صدای بز در آوردن آز.

ممیرا mumera (اس۔مذ) پسر دائی

ممیری mumeri (اس۔مث) دختر دائی.

من man (اس۔مذ) ۱. دل (که موجب میل و خواهش و آرزو است). ۲. وزنی معادل چهل سیر (sere) که هر سیر معادل تقریباً یک کیلوگرم میباشد

— **اٹکنا** aṭakna — (مص) دل خواستن۔ عشق ایجاد شدن.

— **بھاتا** bhāta — } (صف) مرغوب۔ دل پسند۔
— **بھاتی** bhāti — } طبق دلخواه۔ مطبوع.

— بھاری کرنا bhāri karna — (اص) غصه چیزی را خوردن. افسرده و غمگین شدن.

— بھر جانا bhar jāna
— پورا ہو جانا poora ho jāna
(اص) دلسرد شدن. وازده شدن.

— پھٹ جانا phaṭ jāna — (اص) بیزار شدن. متنفر شدن.

— کا ـ میں رہنا ka men rehna — (اص) برآورده نشدن آرزو.

— کا میلا ka maela — (صف) خبیث.
— کا کھوٹا " khoṭa — بدنش. بدسرشت.

— کچا کرنا kachcha karna — (اص) همت ازدست دادن.

— کے لڈو پھوڑنا ke laḍḍoo phoaṛna — (اص) بخیال و آرزوهای خود خوش بودن. خیال خام پختن.

— مانا māna (صف) طبق دلخواه.

— مارنا mārna — (اص) صبر کردن. متحمل و بردبار بودن.

— مست mast — (صف) زنده دل. ظریف. خوش.

— میں آنا men āna — (اص) بفکر افتادن. بخیال گذشتن.

— موہن mohan — (صف) دلبر. معشوق. دلربا.

منّا munna
منّی munni
(صف) ماهان (کودک) عزیز و ناز پرورده (بچه).

منانا manāna (مص) ۱. راضی کردن. آرام کردن. ۲. برگزار کردن.

منّت mannat (اص مث) ۱. منت. ۲. نذر و نیاز.

— آنا — āna
— پوری ہونا poori hona
(مص) مراد برآورده شدن. حاجت روا شدن.

— بڑھانا baṛhāna — (مص) پس از رسیدن براه نذر و نیاز کردن.

— مانگنا māngna — (اص) نذر و نیاز کردن برای برآورده شدن حاجت. حاجت طلبیدن.

ـــ کا طوق ka towq ـــ (اس۔مث)
ـــ کی بڑی ki beṛi ـــ طوق و گردن بند۔
ـــ کی ہنسلی ki hansli ـــ حلقہ نقرہ ای کہ بگردن یا توزک کودک کنند بانیت این کہ کودک بماند وبزرگ شود و چون بزرگ شد آن حلقہ را میفرو شند و پول آن را نذر و نیاز میکنند.

ـــ ماننا manna ـــ (مص) نذر کردن۔ حاجت طلبیدن.

منتخب کرنا karna ـــ (مص) انتخاب کردن.

ـــ روزگار roazgār ـــ (صف) بی مانند۔ بی نظیر یکتا۔ خارق العاده.

منتر mantar (اس۔مذ) جادو۔ سحر۔ افسون۔ ورد.

ـــ جنتر jantar ـــ (اس۔مذ) جادو۔ سحر۔ جادو جنتر.

منٹ minit (اس۔مذ) دقیقہ۔ (این کلمہ انگلیسی minute است).

منجا manja
منجھا manjha
منجی manji
منجھی manjhi
(صف) ۱۔ صیقل۔ درخشان۔ براق. ۲۔ مجرب۔ آزموده شده آزموده

منجدھار manjdhār (اس۔مث) گرداب۔ مجانا مہلکہ۔ مصیبت.

منجھا manjha (اس۔مذ) ۱۔ میلہ وسط چرخہ یا چرخ ریسندگی. ۲۔ تختہ چوب.

منجھانا manjhāna (مص) حل کردن راہ گل و شل وار.

منجھلا manjhla
منجھلی manjhli
(صف) بین۔ درمیانی۔ وسطی۔ خواہر و برادر بین مہترین و جوان ترین خواہر یا خواہران و برادر یا برادران یک خانواده.

منجھنا manjhna (مص) صیقل شدن۔ پاک شدن۔ تعلیم یافتن۔ مجرب شدن.

منجھو manjhoo (صف) منجھلا manjhla را ببینید.

منجھولا manjhola (صف۔مذ) ۱۔ متوسط (این صفت برای ذیروح استعمال نمیشود). ۲۔ دیگ متوسط (نہ بزرگ نہ کوچک).

منجھیلا manjhela (اس۔مذ) ۱۔ نزاع۔ بحث۔ مناقشہ. ۲۔ تاخیر در کار.

منڈا manda (صف) کاسد. بی رونق. ارزان.

— **ہونا** ho'na — (مص) ارزان شدن. تنزل کردن. کاسد شدن (بازار).

مندر mandar / mander (اس. مذ) معبد. عبادتگاه. بتخانه. خانه.

مندرا mugdra / **مندری** mugdri / **مندریا** mugdarya (اس. مذ. مث) حلقه‌ای که جوگیان هند در گوش کنند.

مندل mandal (اس. مث) ۱. دهل. ۲. چوب استوانه شکل که در وسط چرخ گاری است.

۳. (اس. مذ) دایره‌ای که دعانویس یا جادوگر بدور خود میکشد و در آن نشسته عمل میکند یا ورد میخواند.

مندنا mugdna (مص) بسته شدن. مسدود شدن.

منڈ mund (اس. مذ) ۱. سر بکله. جمجمه. ۲. سردسته. پیشوا. پیشرو.

منڈا munda / **منڈی** mundi (صف) ۱. صاف و تراشیده شده. سر تراشیده شده. بیمو. ۲. درخت بی شاخ و برگ. ۳. گاو و گاومیش و قوچ و امثال آن که شاخ نداشته باشد.

منڈاسا mundāsa / **مڑاسا** murāsa (اس. مذ) عمامه. دستار.

منڈانا mundāna (مص) تراشیدن سر و صورت.

منڈائی mundāee (اس. مث) اجرت تراشیدن سر و صورت.

منڈل mandal (اس. مذ) احاطه. دایره. دور. حلقه.

— **باندھنا** bāndhna — (مص) ۱. حلقه زدن. دور زدن. ۲. تاریک شدن.

منڈلانا mandlāna (مص) ۱. حلقه زدن بدور چیزی یا جائی یا کسی. ۲. پرواز کردن پرندگان در هوا بدور چیزی (چون کرکس). ۳. جمع شدن و گرد آمدن بدور چیزی یا کسی. ۴. متراکم شدن ابر در اطراف جائی.

منڈلی mandli (اس. مث) گروه. جماعت. دسته‌ای از مردم.

منڈلی mundli (اس. مث) زنی که موی سر ندارد. زن سرطاس.

منڈنا mundna (مص) ۱. تراشیده شدن. ۲. فریفته شدن. مورد دستبرد قرار گرفتن. مجازاً فریب خوردن و ضرر دیدن.

منڈھا mundha (اس.مذ) ۱. سایبان (چادر) پارچه‌ای که روز عروسی بنده در خانهٔ عروس زده میشود. ۲. سرودی که بهنگام بردن عروس بخانهٔ داماد خوانده میشود.

— **چھانا** chhāna — (مص) برپا ساختن سایبان روز عروسی.

منڈھنا mundhna (مص) روکش کردن با چرم. پوشاندن سطح چیزی را با چرم گرفتن.

منڈھی mundhi (اس.مث) ۱. کلبه. کپر.
منڈھیا mandhya ۲. انبار کوچک غله. ۳. سایبان کوچک دراویش و فقرا.

منڈی mandi (اس.مث) میدان فروش اجناس متفرقه. محل عمده فروشی.

منڈیا mundya (اس.مث) مصغر منڈ mund که بمعنی سر است.

منڈیانا mandyāna (مص) آهار کردن پارچه.

منڈیر mundere (اس.مث) ۱. برآمدگی لب دیوار. ۲. پشته. لبه.

منڈیری munderi (اس.مث) منڈیر کوچک.

منصب (اس.مذ) جلال. منزلت. کار. سمت. پست.

— **دار** (اس.مذ) مأمور رسمی.

منکنا manakna (مص) مواظبت بودن. متوجه بودن. محتاط بودن. مراقب بودن.

منکا manka (اس.مذ) ۱. تسبیح. دانهٔ تسبیح. ۲. مهرهٔ پشت گردن.

— **ڈھلکنا** dhalakna — (مص) مختصر مایل شدن گردن بطرفی در حال مرگ.

منگانا mangāna (مص) طلبیدن. خواستن چیزی از جائی. طلب کردن.

منگتا mangta (اس.مذ) فقیر. گدا. سائل.

منگتی mangti (اس.مث) سائل. گدای زن. زن گدا.

منگل mangal (اس.مذ) ۱. مسرت. خوشی. شادی و سرور. ۲. ترانه. سرود شاد. ۳. ستاره مریخ. ۴. سه‌شنبه. ۵. رونق. رواج.

— **گانا** gāna — (مص) کنایه شادی کردن جشن و سرور برپا کردن. ترانه شاد خواندن.

منگنی mangni (اس.مث) ۱. نامزدی. خواستگاری

۲۔ خواستہ چیزی بوام و عاریہ.

منگوانا mangwāna (مص) بالواسطہ طلب کردن ـ طلبیدن.

منگوچی mangaochi
منگوچھی mangaochhi
(اس مث) طلبیر ماش بوداده شده.

منگورا mangoora
منگوری mangoori
(اس مذ مث) خمیر آرده نخود سرخ شده و بوداده شده.

منگیتر mangetar (اس مذ مث) پسر یا دختری که نامزد ازدواج شده است.

مینمنا minmina
مینمنی minmini
(صف) کسی که تو دماغی صحبت میکند.

مینمنانا minmināna (مص) تو دماغی صحبت کردن۔ ناشمرده حرف زدن۔ من من کردن.

منوا manwa (اس مذ) ۱۔ فکر۔ تخیل. ۲۔ روح۔ جان ۳۔ فعل امر از مصدر منوانا manwana (قبولاندن).

ـــ **کے چھوڑنا** ke chhoarna ـــ (مص) مجبور بقبول کردن نمودن۔ باعتراف و اقرار واداشتن بالاخره قبولاندن.

منوانا manwāna (مص) باقرار واداشتن۔ قبولاندن.

منھ mugh (اس مذ) ۱۔ دہان۔ دہن۔ دہانہ. ۲۔ شکل صورت۔ چہرہ. ۳۔ لیاقت۔ شایستگی۔ تہور. ۴۔ کلام. ۵۔ مقابل۔ در جلو۔ در پیش. ۶۔ جانب۔ سمت۔ طرف. ۷۔ سبب۔ علت. ۸۔ طاقت۔ قدرت۔ توان.

ـــ **آنا** āna ـــ (مص) زخم شدن زبان و داخل دہان۔ مجازاً زخم زبان زدن۔ طعنہ زدن.

ـــ **اترنا** utarna ـــ (مص) لاغر شدن از ضعف قوا۔ ظاهر شدن آثار رنج و ملال بر چهره.

ـــ **اٹھانا** uṭhāna ـــ (مص) آماده بمسافرت شدن۔ قبول مسافرت شدن

ـــ **اٹھائے** uṭhāay ـــ (قید) بی پروا۔ لاقید۔ بدون فکر۔ بی خیال.

ـــ **باندھ کے بیٹھنا** bandh ke baeṭhna ـــ (مص) خاموش و ساکت نشستن

— برا بنانا bura banāna ۱ ـ (اص) اخم کردن. روترش کردن. بد آمدن از کسی یا چیزی.

— بھر آنا bhar āna ـ (اص) دل مالش داشتن. حالت تهوع داشتن.

— بھرائی bharāee ـ (اس مث) رشوه.

— پر par ـ (قید) روبرو. در حضور. در مقابل.

— پر جانا par jāna ـ (اص) عزت و آبروی کسی را محفوظ داشتن. ملاحظه مقام کسی را کردن.

— پر چڑھنا charhna ـ (اص) ۱. مواجه شدن. روبرو شدن. ۲. بی تربیت و گستاخ شدن.

— پڑنا parna ـ (اص) ۱. شهرت یافتن. ۲. جرات داشتن.

— پر ناک نہ ہونا nāk na hona ـ (اص) بی حیا شدن. بی نام و ننگ شدن. بیغیرت شدن.

— پھٹ phat ـ (صفت) دهن دریده. بیباک در صحبت.

— پھلانا phulāna ۱ ـ (اص) ناراض بودن. اخم کردن. روترش کردن.

— پھولنا phoolna ـ (اص) آزرده شدن از چیزی که برخلاف میل است.

— پھیلانا phaelāna ـ (اص) توقع زیاد داشتن. طمع زیاد داشتن.

— تکنا takna ـ (اص) ۱. متحیر شدن. مبهوت شدن بصورت کسی. ۲. منتظر جواب بودن. ۳. با تاسف و تاثر نگریستن.

— جھلسنا jhulasna ـ (اص) ۱. دهن را سوزاندن. ۲. لعنت و ملامت کردن. ۳. رشوه دادن. ۴. ادا کردن قرض.

— چڑھا charha ـ (صفت) گستاخ. بی ادب.
— چڑھی charhi ـ

— چڑھنا charhna ـ (اص) ۱. همنشین بودن. ۲. بحث کردن. جدال کردن. ۳. گستاخ شدن نسبت بکسی.

— دکھانا dikhāna ـ (اص) رو نشان دادن. ملاقات کردن. با اطمینان حاضر شدن.

— دکھائی dikhāee ـ (اس مث) رونمائی. نقدی که نزدیکان و خویشان عروس باو میدهند.

— دیکھی daikhi — (اس مث) صحبت یا طرفداری از کسی۔ تعلق۔

— دیکھے کا daikhay ka — (صفت) تعلق
— دیکھے کی ki — ظاہری۔
از روی پاپلوسی۔ نمایش۔ تظاہری۔

— ڈھانپنا ḍhānpṉa — (اس) ۱۔ پوشاندن صورت با دستمال۔ ۲۔ گریہ و زاری کردن۔ ۳۔ پوشاندن صورت از شرم۔

— زور zore — (صفت) ۱۔ اسب شریر و بدلگام۔ ۲۔ بیباک۔ نترس۔ لجوج۔ ۳۔ پرحرف۔ ۴۔ بدزبان۔ فحاش۔

— فق ہونا faq hona — (اس) رنگ باختن از ترس۔

— کا پھوہڑ ka phuhaṛ — (صفت) بدزبان دہن دریدہ

— کالا کرنا kāla karna — (اس) رسوا کردن کسی۔ بدنام کردن۔ ۲۔ عمل بدانجام دادن۔ زنا کردن۔ ۳۔ دزدکی رفتن۔ در رفتن۔ جیم شدن۔

— کا میٹھا پیٹ کا کھوٹا ka meeṭha paiṭ ka khoṭa — (صفت) در ظاہر دوست در باطن دشمن۔

— کو کالک لگانا ko kālak lagāna — (اس) بدنام کردن۔ رسوا کردن۔

— کی کھانا ki khāna — (اس) ۱۔ سیلی خوردن سزا یافتن کتک خوردن۔ ۲۔ شرمسار شدن۔ ۳۔ فریب خوردن۔ ۴۔ باختن۔ شکست خوردن۔

— لگنا lagna — (اس) ۱۔ مزہ و طعم دادن چیز خوراکی۔ ۲۔ دوست و رفیق شدن۔

— مانگا māṅga
— مانگی māṅgi — (صفت) طبق دلخواہ۔

— مانگی مراد (اس مث) مراد دل۔ خواہش دل۔

— ہونا ho'na — (اس) ۱۔ سوراخ بودن۔ سوراخ شدن۔ ۲۔ جبال بودن۔ ۳۔ حوصلہ داشتن۔

منھدی meṉhdi
مہندی mehṉdi — (اس مث) حنا۔

منگھا mengha
مہنگا mehenga — (صفت) گران۔ پربہا۔

— سماں samān (اس. مذ) گرانی اشیاء. قحط. مہنگی meṇhgi (صف. مث) گرانی قحط. خشک سال.

منهیار manhiyār (اس. مذ. مث) سازنده و فروشنده اشیاء لاک وشیشه ای
منهیاری manhiyāri
منهیارن manhiyāran

سازنده و فروشنده النگو وسینه ریز لاک وشیشه ای.

منی آرڈر mani ārḍer اس مث) اسکناس و وجهی که بوسیله پست فرستاده میشود. (این کلمه انگلیسی money order است).

منی muni (اس. مذ) زاهد. عابد. مرتاض. پارسا.

مینجر manijer (اس. مذ) مدیر. رئیس. (این کلمه انگلیسی manager است).

مینجمنٹ mana'ijmenṭ (اس. مذ) انتظام. ترتیب. نظم (این کلمه انگلیسی management است).

موقلم (اس. مذ) قلم مو.

موا mua (فعل ماضی، از مصدر مرنا marna) ۱. بمعنی مرد. فوت شد. ۲. زنان موقع
موئی mui

اظهار تنفر نسبت بکسی یا چیزی بر زبان مانند معادل فارسی در تکلم «خبر مرگش» است.

موا بادل bādel (اس. مذ) اسفنج.

موت moot (اس. مذ) ۱. ادرار. شاش. بول. ۲. فرزند پسر. ۳. اولاد. بچه.

— لگنا lagna (مص) ادرار آمدن. شاش داشتن.

موتنا mootna (مص) شاشیدن. ادرار کردن.

موتی mo'ti (اس. مذ) مروارید. لولو.

— چور choor (صف) ۱. درخشان. براق. کنایه چشم [illegible] و بیاداب. ۲. یک نوع شیرینی.

موتیوں کا مالا mo'tiyoṇ ka māla
" کا ہار " " hār

(اس. مذ) گردن بند مروارید.

موتیا mo'tiya (صف) ۱. مرواریدی. مروارید مانند. شبیه مروارید. ۲. یک نوع آبله که دانه های بزرگ سرخ بر پوست بدن ظاهر میشود.

— بند band (اس. مذ) مرض آب مروارید چشم.

موٹ moaṭ (اس۔مث) ۱۔ بقچہ۔ بستہ۔ ۲۔ بار۔ ۳۔ دلو۔

موٹا moṭa / موٹی moṭi (صف) فربہ۔ چاق۔ تنومند۔ ضخیم۔ خشن۔ بزرگ۔ جسیم۔ مجازاً ثروتمند۔

موٹا تازہ (صف) بفتح ز۔ کلفت و گوشتالو۔

— جھوٹا jhoṭa (صف) نوع ناپست از چیزی۔

موٹی اسامی (اس۔مث) کنایۃ مرد ثروتمند۔

— بات bāt (اس۔مث) حرف رک و پوست کندہ و ضخیم

— گالی gāli (اس۔مث) بد زبانی۔ فحش رکیک۔ ناسزای بسیار بد۔

موٹھ moṭh (اس۔مث) ۱۔ دستہ چیزی۔ مشت قبضہ۔ ۲۔ سحر جادو۔

— چلانا chalāna (مص) جادو و سحر کردن۔

— مارنا māra (اس) ۱۔ سحر کردن۔ ۲۔ در قبضہ گرفتن۔ ۳۔ استمنا کردن۔

موج زن (صف) متلاطم۔ مضطرب۔ در غلیان۔

موج کرنا — karna / موجیں کرنا maojen (مص) در عیش و عشرت بسر کردن۔

— موج میں آنا men āna (مص) بنہایت خوشحال و خرم بودن۔ حال سرور و شادمانی و خندگی داشتن۔

موجی (صف) زندہ دل۔ خوشگذران۔

موچ moch (اس۔مث) رگ برگ۔ پیچ۔

— آنا āna (مص) رگ برگ شدن عضو بدن۔

موچن mochan (اس۔مث) موچین کفاش یا پارہ دوز۔

موچنا moochna (اس۔مذ) موچین۔ موچینہ۔

موچنی moochni (اس۔مث) موچین کوچک۔

موچھ moochh / مونچھ moonchh (اس۔مث) سبیل بروت۔

موچھا کڑا moochha kaṛa / مونچھا کڑا moonchha (اس۔مذ) سبیل بلند۔ سبیل کلفت۔

موچھیل moochhail (صف) دارای سبیل بزرگ۔ سبیل کلفت۔

موچی mochi (اس۔مذ) ۱۔ کفاش۔ ۲۔ زین ساز۔ ۳۔ پارہ دوز۔ پینہ دوز۔

مودھو modhoo (صف) احمق۔ کم عقل۔ ابلہ۔ سادہ لوح۔

مودی modi (اس-مذ) بقال- فروشندۀ غله و حبوبات.

— **خانه** (اس-مذ) بفتح ن- انبار غله.

مور maur (اس-مذ) ۱- شکوفۀ درخت مخصوصاً درخت انبه. ۲- غنچه.

— **آنا** āna — (مص) شکوفه کردن درخت مخصوصاً درخت انبه.

مور more (اس-مذ) طاؤس.

— **پنکهی** pankhi — (اس-مث) ۱- قلاش تورنگی که بشکل طاؤس ساخته میشود. ۲- بادزن که از دم طاؤس برای راندن مگس سازند. ۳- نوعی گیاه.

مورت moort (اس-مث) مجسمه- پیکر که از چوب یا فلز یا سنگ و گل ساخته شود. ۲- بت.

مورتی پوجن moorti pujan (اس-مث) بت پرستی.

مورچا morcha (اس-مذ) ۱- خندق- استحکامات- بارو- قلعه- سنگر. ۲- فوج و لشکری که در قلعه برای دفاع میماند.

— **بندی** bandi — (اس-مث) ۱- خندق کندن برای دفاع و جنگ. ۲- سنگربندی.

— **بندهنا** bandhna — (مص) جنگ کردن- جنگیدن.

مورچال morchal (اس-مث) ۱- خندق. ۲- راه رفتن روی دستها بطوری که پاها در هوا باشد.

مورچهل morechhal (اس-مذ) یک نوع بادزن که از پر طاؤس برای راندن مگس ساخته میشود.

مورچه morcha (اس-مذ) بفتح چ- زنگ آهن.

مورکهه moorakh (صف) احمق- کودن- خرف- نادان.

— **پن** pan (اس-مذ) حماقت- کودنی.

موری mori / **مورنی** morni } (اس-مث) مادۀ طاؤس.

موری mori (اس-مث) ۱- کاریز- آبگذر- زهکش. ۲- لبۀ آستین- سجاف- لبۀ پارچۀ شلوار.

— **پر جانا** par jāna — (مص) بیرون رفتن از جائی برای ادرار کردن.

موڑ more (اس-مذ) خم- پیچ و تاب- پیچیدگی- تاب- چرخ.

موڑ maur (اس۔مذ) کلاہ مزین کہ داماد شب عروسی بر سر میگذارد۔

موڑنا morna (مص) پیچ دادن۔ پیچاندن۔ تابیدن۔ تاب دادن۔ از طرف بطرف دیگر گرداندن۔ خم کردن۔ تاباندن۔

موڑھا moorha (اس۔مذ) صندلی حصیری۔

موسا moosa (اس۔مذ) موش۔

مَوسا mausa (اس۔مذ) ۱۔ شوہر خالہ کسی۔ ۲۔ دائی۔

موسل moosal (اس۔مذ) ۱۔ دستہ ہاون۔ ۲۔ چوب دستی کہ آن را برای جدا کردن دانہ از خوشہ غلات بکار برند۔

موسلا moosla (اس۔مذ) ۱۔ دستہ ہاون کوچک۔ ۲۔ ریشہ درخت

— دھار dhār (اس۔مذ) باران شدید و ممتد۔

موسلی moosli (اس۔مث) ریشہ۔ اصل۔

موس کے کھا جانا moos ke kha jāna (مص) غارت کردن اموال کسی۔ چیزی را از کسی بزور گرفتن و خوردن یا تصاحب کردن۔

موسنا moosna (مص) دل دزدی کردن۔ دزدیدن۔ بزور تصرف کردن۔ غصب کردن۔

موسیرا mausera (اس۔مذ) پسر خالہ۔ خالہ زادہ۔

موشک mooshak (اس۔مث) موش کوچک۔

موقع (اس۔مذ) ۱۔ موقعیت۔ ۲۔ وقت خاص۔ ۳۔ مقام و جای خاص۔

— پر par (قید) جای مخصوص و در وقت مناسب۔

— پڑنا parna (مص) اتفاق افتادن۔ پیش آمدن۔

— شرط ہے hae — (اس) اگر موقعیت بدست آید۔

— کی ki (صفت) طبق دلخواہ۔ مناسب۔

— واردات (اس۔مذ) محل ارتکاب جرم۔

موکھا mokha (اس۔مذ) دریچہ۔ پنجرہ۔ سوراخ دیوار۔ سوراخ دیوار، برای روشنائی۔ سوراخی کہ دو ہمسایہ بر دیوار وسط دو خانہ گذارند کہ زنان دو طرف باہم صحبت کنند۔

موگرا mogra (اس۔مذ) ۱۔ چکش چوبی۔ کنگ چوبی کہ رختشوی بہنگام شستن بر رخت میکوبد۔ ۲۔ چکش سنگ۔ ۳۔ میلہ تفنگ۔ ۴۔ نوعی برنج خوردنی۔

موگری mogri (اس۔مث) ۱۔ کنگ چوبی کہ برای کوبیدن لباس بہنگام شستن بکار میرود۔

۲۔ میل چوبی ورزش۔ ۳۔ کوخ کوب

مول mool (س۔مذ) ۱۔ اصل۔ ریشہ۔ نژاد و نسل۔
۲۔ سرمایہ۔

— سے بیاج پیارا ہوتا ہے se bayaj pyara hota hae (ضرب المثل)
سود در آمد مال از خود مال خوب تر بنظر میاید۔

مول mole (س۔مذ) بہا۔ قیمت۔ ارزش۔

— تول tole (س۔مذ) تعیین قیمت۔

— دینا dena (مص م) پرداختن قیمت۔

— لینا lena (مص) ۱۔ خریدن۔ خرید کردن۔
۲۔ بیخود بہ مصیبتی گرفتار کردن۔

مولی mooli (اس۔مث) ترب، تربچہ۔

— اپنے ہی پتوں بھاری apnay hi pattoŋ bhāri (ضرب المثل) در موردی
بکار میرود کہ کسی کہ خود گرفتاری دارد چگونہ میتواند
گرفتاری دیگران را برطرف کند۔

— کے چور کو سولی ke chore ko sooli
(ضرب المثل) سزای شدید در مقابل جرم کوچک

موم جامہ moam jāma (اس۔مذ)

بفتح م آخر۔ شمع۔

— کی مریم ki — (اص) زن بسیار حاسد
زن بسیار ظریف۔

— کی ناک ki nāk (اص) متلون المزاج۔
۲۔ شخص زود باور و سادہ لوح۔

مونا mauna (اس۔مذ) ۱۔ خمرہ۔ ۲۔ سبد بزرگ۔ سبدی
کہ در آن مار نگہداری میشود۔

مونج moonj (اس۔مث) یک نوع علف کہ از الیاف
آن طناب سازند۔ سانو۔

مونڈنا moondna (مص) بستن۔ مستور کردن۔
حبس کردن۔

مونڈ moonḍ (اس۔مث) سر، کلہ۔

مونڈن moenḍan (اس۔مذ) جشنی کہ ہنود برای اولین
مرتبہ تراشیدن سر کودک میگیرد۔ عقیقہ۔

مونڈنا moonḍna (مص) ۱۔ تراشیدن مو با تیغ۔
۲۔ شاگردی کردن نزد استاد۔ ۳۔ با فریب
یا ریشخند مال کسی را از دستش در آوردن۔

مونڈھا moonḍha (اس۔مذ) ۱۔ شانہ۔ کتف۔ کت۔
۲۔ قسمت روی شانہ لباس۔ ۳۔ صندلی حصیری۔

مونڈھے والی moonḍhay wāli
(اس،مث) فاحشہ۔ روسپی۔ جندہ۔ زانیہ۔

مونگ moong (اس۔مذ) یک نوع ماش۔

— **کی دال** ki dāl — (اس،مث) ماش پوست کندہ۔

مونگا moonga (اس۔مذ) مرجان۔

مونگیا moongya (اس۔مذ) رنگ سبز تیرہ۔

مونی mauni (اس۔مذ) ۱۔ شخص ساکت و آرام۔ ۲۔ فرقہ ای از جوگیان ہند کہ افراد آن ہمیشہ ساکت و خاموش اند۔ ۳۔ (اس،مث) سبد کوچک۔

موہ moh (اس،مث) ۱۔ محبت۔ عشق۔ مہربانی۔ ۲۔ ناز۔ ۳۔ طمع۔ تمنا۔ خواہش۔ ۴۔ جادو۔ افسون۔

— **جانا** jāna — (مص) عاشق شدن۔

— **لینا** le'na — (مص) جلب کردن۔ فریفتہ کردن۔

موہنا mohna (مص) فریفتن۔ مسحور کردن۔ جادو کردن۔

موہن mohan (صف) ۱۔ دلربا۔ فریبندہ۔ دلفریب۔ بسیار زیبا۔ ۲۔ لقب کرشنا۔

— **بھوگ** bhog — (اس۔مذ) یک نوع شیرینی۔

موہنی mohni (صف) فریبندہ۔ دلربا۔ دلفریب۔ خوشگل۔

موئی muee (اس،مث) ۱۔ مردہ۔ ۲۔ بدبخت بیچارہ۔ فلکزدہ

— **مٹی** miṭṭi — (اس،مث) ۱۔ میت۔ لاش۔ نعش۔ جسد۔ ۲۔ مردہ۔ مرحوم۔

موئے بیل کی بڑی بڑی آنکھیں
muay bail ki baṛi baṛi ānkhen (ضرب المثل) تعریف زیادہ از خویشاوند مرحوم یا چیزی کہ دیگر وجود ندارد۔

— **جیتے** jeetay — (اس۔مذ) خویشاوند زندہ و مردہ

مہا maha (صف) بزرگ۔ برجستہ۔ عالی۔ بلند۔ باقدرت۔

— **اوت** oot — (صف) احمق کامل۔

— **بلی** bali — (صف) نہایت نیرومند۔

— **بھارت** bhārat — (اس۔مذ) ۱۔ جنگ بزرگ ۲۔ نام یک حماسہ در زبان سانسکریت راجع بجنگ کوروس koros و پاندوس pandos دو قبیلہ۔ ۳۔ حماسہ منظوم ہندوان کہ جنبہ تاریخی و مذہبی دارد۔

ـــ بیر beer ـــ (اس۔مذ) بسیار نیرومند۔لقب هنومان یکی از قهرمانان حماسی هندوها۔

ـــ پاپ pāp ـــ (اس۔مذ) گناه بزرگ۔

ـــ پاپی pāpi ـــ (صف) گناهکار بزرگ۔فاسق۔

ـــ پرش purush ـــ (اس۔مذ) مرد بزرگ و عالیقدر۔مرد مقدس۔مجازاً عیار و چالاک۔

ـــ پرشاد parshād ـــ (اس۔مذ) ۱۔ متبرک۔ مقدس۔ ۲۔ نیاز و تحفهٔ متبرک که به معبد یا جای مقدس منسوب باشد۔

مها آتما mahā atma / مهاتما mahātma } (اس۔مذ) ۱۔ ولی۔ زاهد۔ ۲۔ مسعود۔سعید۔ ۳۔ روح بزرگ۔

ـــ جن jan ـــ (اس۔مذ) ۱۔ تاجر۔صراف۔ ۲۔ شخص بزرگ و عالیقدر و قابل اعتماد۔

ـــ جنی jani ـــ (اس۔مث) بانکداری۔صرافی۔

ـــ ـــ پرچه parcha ـــ ـــ (اس۔مذ) بفتح ج۔

ـــ ـــ چتهی chitthi ـــ ـــ (اس۔مث) چک بانک

ـــ ـــ هنڈی hundi ـــ ـــ (اس۔مث) حوالهٔ صراف۔ بیجک۔

ـــ دیو deu ـــ (اس۔مذ) الاهه بزرگ۔

ـــ راج rāj ـــ (اس۔مذ) پادشاه بزرگ۔ شاه شاهان شاهنشاه (این کلمه بعنوان تعظیم و بزرگداشت برهمن و افراد خانوادهٔ بزرگ در جلو اسم میاید)۔

ـــ راجه rāja ـــ (اس۔مذ) بفتح ج۔ راجای بزرگ۔

ـــ راشتر rashtar ـــ (اس۔مذ) مملکت بزرگ وطن قوم مرهتا که در جنوب هندوستان (دکن) واقع است۔

ـــ رانی rāni ـــ (اس۔مث) ملکه بزرگ شاهبانو۔

ـــ سبها sabha ـــ (اس۔مذ) انجمن بزرگ۔ نام انجمن آزادیخواهان هندو قبل از استقلال هندوستان۔

مهانا mohāna (اس۔مذ) ۱۔ دهانه رودخانه۔ ۲۔ محل اتصال دو رود۔

مهاوت mahāwat (اس۔مذ) فیلبان۔ مانندهٔ فیل۔

مهاوٹ mahawat (اس۔مث) باران زمستانی۔

مهت mahat (صف) ۱۔ بزرگ۔ جلیل القدر۔ ۲۔ (اس۔مث) بزرگی۔ جلال۔ عزت۔ ۳۔ ناز۔ غرور۔

مہتا mahta (اس۔مذ) رئیس۔ کدخدا۔ ضابط قریہ.

مہتاری mahtāri (اس۔مث) مادر.

مہتر mehtar (اس۔مذ) ۱۔ بزرگتر ۔ ۲۔ سوپور۔ جاروکش ۔ ۳۔ رئیس اصطبل.

مہترانی mehtarāni (اس۔مث) زن جاروکش.

مہرا mohra (اس۔مذ) ۱۔ جلو۔ روپیش ۔ ۲۔ حرف گیری.

مہرا mahra (اس۔مذ) ۱۔ حمال تخت روان که آن را بر دوش حمل میکند. ۲۔ بکسر م mehra بمعنی زنانه وکسی که لباس زنانه میپوشد.

مہرا moharra (صف) چیزی که در حرارت آب داغ پخته و نرم شود.

مہری mahri (اس۔مث) زن حمال۔ بارکش.

مہک mahak (اس۔مث) بوی خوش۔ عطر.

— **جانا** jāna (مص) معطر شدن۔ خوشبو شدن.

مہکانا mahkana (مص) معطر کردن۔ خوشبو نمودن.

مہکنا mahakna (مص) بوی خوش دادن۔ معطر بودن.

مہکیلا mahkeela (صف) خوشبو۔ معطر.

مہنا mahna (اس۔مذ) طعنہ۔ سرزنش۔ طنز۔ ملامت.

مہنال mahnāl (اس۔مث) سرنی قلیان که با فلز سازند.

مہنت mahant (اس۔مذ) ۱۔ جوگی۔ پیشوای جوگیها ۲۔ مجتهد۔ پیشوای دینی. ۳۔ آدم بسیار فربه.

مہنتائی mahantaee (اس۔مث) ریاست جوگیها و مرتاضین.

مہندی mehendi (اس۔مث) حنا.

مہنگا mahnga / **مہنگی** mahngi (صف) گران۔ پرقیمت۔ پربها.

مہنگائی mahngāee (اس۔مث) گرانی۔ گران قیمتی.

مہورت mahoorat / mahoort (اس۔مث) ساعت سعد۔ شگون.

— **دیکھنا** dekhna (مص) دیدن تقویم برای سعد بودن جهت انجام کاری.

— **کرنا** karna (مص) کاری را در ساعت سعد شروع کردن.

مہوس mohawwas (اس۔مذ) کیمیاگر۔ زرگر.

مہوسی mohawwasi (اس۔مث) کیمیاگری۔ زرگری۔

مہی mahi (اس۔مث) ۱۔خاک۔زمین۔دنیا۔جہان۔ ۲۔دوغ۔

مہیر mahyar (اس۔مذ) مواد خارجی روغن کہ در جوشیدن ظاہر میشود ومعمولاً دور ریختہ میشود۔

مہیری mahairy (اس۔مث) مربّی کہ از آرد و بیضۂ تخم مرغ در شیرہ جوشیدہ درست میشود و بروغن کرک وسوزہ گدازند تا منفجر شدہ چرک آن خارج شود۔

مہیلا mahela (اس۔مذ) باقلای پختہ کہ با شکر وغیرہ باسب خورانند۔کنایۂ خوراک بی مزہ و بد طعم۔

مہین maheen (صف) نازک۔باریک۔

— **آواز** (اس۔مث) صدای نازک۔صدای زیر (در مقابل بم)

مہینا maheena (اس۔مذ) ۱۔ماہ سی روزہ۔
مہینہ ،، بفتح ن ۲۔حقوق ماہانہ۔

مہینا بھر bhar (قید) یک ماہ تمام۔

مہینے سے ہونا maheenay se hona (اس) حائض شدن زن۔

میاں miyāṉ (اس۔مذ) ۱۔آقا (در خطاب بمردی) ۲۔شوہر (در ذکر زن از شوہر خود)۔

— **بیوی** beevi (اس۔مذ مث) زن و شوہر۔

— **جی** ji (اس۔مث) معلم مکتب خانہ۔

— — **گیری** giri (اس۔مث) معلمی مکتب خانہ۔

— **مٹھو** miṭṭhoo (اس۔مذ) ۱۔کسی کہ صحبت شیرینش دول پسند میکند۔ ۲۔طوطی محبوب صاحب خود۔ ۳۔سادہ لوح۔

میانی miyāni (اس۔مث) خشتک شلوار۔

میپ maip (اس۔مذ) نقشۂ جغرافیا۔(این کلمۂ انگلیسی map است)۔

میت meit (اس۔مث) ۱۔دوست۔رفیق۔ ۲۔عاشق دلباختہ۔مفتون۔

میتا meeta (اس۔مذ) پیالہ۔کاسۂ گدائی۔

میٹ maiṭ (اس۔مذ) ۱۔رفیق۔ہمراہ۔ ۲۔نمایندہ و رئیس کارگران۔ ۳۔لنگ آشپز کہ ظروف را میشوید (این کلمۂ انگلیسی mate است)۔

میٹر meṭer (اس۔مذ) یک مقیاس طول کہ کمتر از ذرع

است - متر (این کلمهٔ انگلیسی metre است)۔

میٹنا maitna (ف م) ۱. نابود کردن. محو کردن. ۲. دور کردن. ۳. از دست دادن. گم کردن.

میٹنگ meeting (اسم مث) جلسه۔ اجلاس۔ مجمع۔ گردهم آئی (این کلمهٔ انگلیسی meeting است)۔

میٹھا meetha } (صفت) ۱. شیرین۔ مقابل تلخ۔
میٹھی meethi } ۲. تنبل۔ سست۔ سست رفتار۔ اهمال کننده۔ ۳. سبک۔ کم مایه۔ ۴. مردی که لباس زن پوشد و با صدای نازک مثل زن حرف بزند۔ ۵. (اسم مذ) شیرینی خوراکی حلوا

— **برس** baras — (اسم مذ) سال جدید عمر.

— **پانی** pāni — (اسم مذ) آب شیرین۔ لیموناد

— **تیل** tail — (اسم مذ) روغن کنجد۔

— **ٹھگ** thag — (اسم مث) کسی که با صحبت شیرین کسی را فریب دهد۔ حقه باز۔ دشمن دوست نما۔

— **درد** (اسم مذ) درد کم۔ درد خفیف۔

— **مهینه** maheena — (اسم مذ) ماه هشتم آبستنی زن.

میٹھی باتیں baten — } (اسم مث) صحبت شیرین
— **بولی** boli — } (و) نرم و دلپذیر۔ شیرین سخنی.

— **پوئی** poyi — } (اسم مث) رفتن یورتمه
— **پوئیوں** poyion — } رفتن اسب۔ خوش خرامی اسب۔

— **چھری** chhuri — (اسم مث) دشمن دوست نما

— **عید** (اسم) عید فطر۔

— **نظر** }
— **نگاه** } (اسم) نظر محبت آمیز۔

میچ mech (اسم مث) ۱. بازی۔ مسابقه۔ ۲. کبریت (این کلمهٔ انگلیسی match است)۔

میچنا meechna (مص) بستن چشم۔ بهم گذاشتن پلک چشم۔

میدانی maidāni (اسم مث) ۱. مربوط به میدان۔ ۲. فانوسی که در حیاط خانه نصب شود۔

میدنی medani (اسم مث) ۱. زمین یا محلی که زوار برای زیارت مکان مقدس پیاده طی کنند۔ ۲. هجوم و تجمع مردم در جشن سالانه۔

میده maida (اسم مذ) بلغور و آرد نرم۔

میربار (اسم مذ) حاجب (دربار)۔

میربخشی (اسم مذ) مامور توزیع حقوق کارمندان۔

— تزک tuzak — (اس۔مذ) پہ سالار فرماندہ کل قوای ارتش۔ ارتشبد.

— ساماں (اس۔مذ) ہان خنہ۔ خوان ناظر۔ رئیس مطبخ شاہی.

— فرش (اس۔مذ) قطعہ سنگ کہ در چہار گوشہ فرش گذارند تا لبۂ آن برنگردد.

میرا mera
میری meri
} (ضمیر ملکی) مال من۔ متعلق بمن.

میری بلی اور مجھ سے ہی میاؤں

meri billi aor mujh se hi miyāoṉ (ضرب المثل) در مورد استعمال میشود کہ کسی مطیع و زیردست کسی باشد و با او معاجہ و مقاومت کند.

میراثن mirāsan (اس۔مث) مطرب۔ زن آوازخوان.

میراثی mirāsi (اس۔مذ) ۱۔ اہل نسب گوی حرفہ ای کہ بہنگام اجرای مراسم عقد ازدواج سادات در خانواده برو طرف تحقیق کرده عروس و داماد برای آن نسب‌نامہ ایستاده و حق اصل و نسب داماد را و دیگری اصل و نسب عروس را با صدای بلند برای حضار میگوید نام این دو نفر میراثی است. ۲۔ آوازه خوان حرفہ‌ای.

میزاب mizāb (اس۔مذ) راه آب۔ ناودان.

میزانیہ mizānya (اس۔مذ) بفتح ی۔ بودجہ۔ بیلان درآمد و خرج.

میشا mesha (اس۔مذ) چرم دباغی شده بزغالہ و بره میش.

میعاد کرنا — karna (مص) معین کردن وقت۔ تعیین وقت مقرر.

میعادی (صف) ۱۔ نوبتی۔ ۲۔ شخص زندانی کہ مدت حبس او معین شده باشد.

— ہنڈی — hundi (اس۔مث) سفتہ قبض طلب سررسیده دار.

میکا maeka (اس۔مذ) خانہ والدین زوجہ.

— بسانا — basāna (مص) ترک کردن زوجہ خانہ پدر شوہر را و زندگی کردن زوجہ در خانہ پدر و مادر خود.

میکے والے maeky walāy (اس۔مذ) خویشاوند عروس۔ اقوام عروس.

میکھ mekh (اس۔مذ) ۱۔ قوچ۔ گوسفند بره۔ ۲۔ نام

برج اوّل از دوازده برج فلکی برابر با حمل (فروردین).

میگزین maigzin (اس۔مذ) ۱۔ مخزن۔ انبار۔ انبار اسلحہ۔ ۲۔ مجلہ۔ (این کلمہ انگلیسی magazine است کہ در اصل از مخزن گرفتہ شدہ)۔

میگھ megh (اس۔مذ) ۱۔ ابر۔ ۲۔ باران۔ ۳۔ نام یک سرود ہندی۔

— **راج** rāj — (اس۔مذ)
— **پتی** pati — رب النوع باران۔

میل mael (اس۔مذ) کثافت۔ چرک۔ زنگ۔

— **خورا** (اس۔مذ) ۱۔ لباس رنگین کہ چرک تاب شده باشد۔ ۲۔ زیر لباسی۔

— **کا بیل بنانا** ka bael banana — (مص) از کاه کوه ساختن۔ مطلب کوچک را بزرگ جلوه دادن۔

— **کاٹنا** kāṭna — (مص) دور کردن چرک۔ پاک کردن۔ تنظیف نمودن۔

میل mail (اس۔مذ) ۱۔ پست۔ ۲۔ نامہ و بستہ وغیره کہ بوسیلہ پست ارسال یا وصول می‌شود۔ ۳۔ کیسہ پست (این کلمہ انگلیسی mail است)۔

میل mail (اس۔مذ) ۱۔ دوستی۔ رفاقت۔ رابطہ۔ آمیزش۔ ۲۔ اختلاط و امتزاج۔ تجمع۔ ۳۔ قرابت۔ خویشی۔ ۴۔ برابری۔

— **جول** jole — (اس۔مذ) معاشرت۔ مراوده۔
— **ملاپ** milap — آمیزش۔

— **کا** ka — (صف) ۱۔ از نوع۔ از جنس۔ ۲۔ ہمفکر۔ ہم عقیده۔

— **کرنا** karna — (مص) مخلوط کردن۔ بہم آمیختن۔

— **کھانا** khana — (مص) موافقت داشتن متناسب بودن۔

میلی maili (صف) ہمفکر۔ ہم جنس۔

میلا maela (اس۔مذ) کثافت چرک۔ ناپاکی۔ (صف) کثیف چرک۔ ناپاک۔ ملوث۔ زشت۔ نجس۔

— **چکٹ** chikkaṭ — (صف) بسیار چرک و کثیف۔
میلی چکٹ maeli " —

میلا mela (اس۔مذ) ۱۔ اجتماع مردم در جائی ازدحام۔ ۲۔ بازار مکاره۔ ۳۔ تفریح تفرج۔ دست جمعی۔

— **ٹھیلا** ṭhela — (اس۔مذ) اجتماع مردم۔ جمع۔

— لگنا lagna — (اِس) اجتماع مردم در وقت و ساعت معین در جائی برای سیر و تماشا.

میم maim (اِس مث) مخفف میدیم madam انگلیسی که بمعنی خانم است.

میمنا memna (اِس مذ) بزغاله.

میں meṉ (ف. مذ) ۱. حرف اضافی بین. تو. داخل. اندر. ۲. (اِس مث) بع بع گوسفند که دو مرتبه ادا میشود. ۳. گوسفند. بره بزبان کودک.

میں maeṉ (ضمیر متکلم واحد) من. خود.

— کون تو کون kaon too kaon — (اِس) چه ابطالی بین من و تو وجود دارد.

مین min (اِس مث) برج دوازدهم از بروج فلکی مطابق حوت. اسفند.

— میکھ نکالنا maikh nikālna — (اِس) انتقاد کردن. نکته چینی کردن.

مینا maena (اِس مث) نام پرنده خوش آواز. مینا.

مینارہ mināra (اِس مذ) بلند. منار.

مینجنا minjna (مص) ۱. مخلوط کردن. ترکیب کردن. ۲. سائیدن. مالیدن.

مینڈ meṉḍ (اِس مث) ۱. مرز دور کشتزار. سد. پشته. کناره. ۲. موج بلند رودخانه.

— پڑنا paṛna — (مص) بلند شدن موج. مواج شدن آب.

مینڈک meṉḍak (اِس مذ) قورباغه. وزغ.

مینڈکی meṉḍaki (اِس مث) قورباغه ماده.

— مینڈکی کو بھی زکام ہوا ko bhi zukam howa — (اِس) در مورد شخصی که کم ظرفیت است و از حد خود تجاوز کرده لاف میزند گفته میشود.

مینڈنا minḍna (مص) با دست خمیر و مخلوط کردن.

مینڈھا meṉḍha (اِس مذ) ۱. قوچ. ۲. موج.

مینک minak (اِس مث) مردمک چشم.

مینگنی mengni (اِس مث) پشگل گوسفند و بز و شتر.

مینھ meṉh (اِس مذ) باران. رگبار.

— برسنا barasna — (مص) باران آمدن. باریدن.

میوزیم mewziam (اس مذ) موزه- نمایشگاه اشیاء و آثار باستانی و یا نایاب و عتیقه. (این کلمهٔ انگلیسی museum است).

میونسپلٹی mewnispalṭi (اس مث) شهرداری (این کلمهٔ انگلیسی municipality است)

★

ن

نا na ۱. پیشوند نفی که بر سر الفاظ در میاید بمعنی بدون. بی. غیر. ۲. علامت مصدر

— **اندیش** (صف) امری واضح که محتاج بتفکر باشد. ناعاقبت اندیش.

— **انصاف** (صف) بی انصاف.

— **پید** paed — (صف) نایاب. معدوم. نابود.

— **جوازی** (اس مث) نادرستی.

— **خوش** (صف) مکدر. رنجیده. ناراضی.

— **دان پن** pan — (اس مذ) نادانی. جهالت.

— **دہند** (صف) کسی که پول یا چیزی بوام بگیرد و برنگرداند.

— **راض** (صف) ناراضی. دلگیر. مکدر. رنجیده.

— **راضگی** razgi — (اس مث) بمعنی حق نارضایتی. عدم رضایت.

— **سمجھ** samajh — (صف) نادان. ابله. احمق. نفهم.

— **سمجھی** samjhi — (اس مث) نادانی. حماقت. بلهی. نافهمی.

— **شکرا** (صف) ناسپاس. ناشکری کننده.

— **شکری** (اس مث) عدم تشکر. ناسپاسی.

— **شناس** (صف) بی اطلاع. خالی الذهن.

— **شنو**
— **شنوا** } (صف) کسی که احوال اقربا و دوستان خود را نمیپرسد.

— **قدرا** (صف) کسی که قدر و مرتبه صاحب منزلت را نمی شناسد.

— **کدخدا**
— **کتخدا** } (صف) مجرد. عزب. ازدواج نکرده.

— **کند** kand — (اس مذ) گوساله یک ساله. کره اسب یک ساله.

— **مرد** (صف) ۱. مخنث. خوجه. ۲. ترسو. ۳. عنین.

— **منظور** (صف) ناپسندیده. رد شده.

— **میسری** (اس مث) افلاس. تنگدستی.

نابدان nabdān (اس۔مذ) راہ زیر زمین فاضلات.

ناپ nāp (اس۔مث) اندازہ۔ مقیاس۔کیل.

ناپنا nāpna (مص) اندازہ گرفتن۔ اندازہ گیری کردن۔ مساحت معین کردن.

ناتن nātan (اس۔مث) نوہ دختری۔ دختر دختر کسی

ناتھ nāth (اس۔مذ) ۱۔ حامی۔ مشوق. ۲۔ تنقہ را بہ بینید. ۳۔ مالک۔ شوہر۔ آقا۔ سرور.
۴۔ (اس۔مث) لقب جوگی ہندو ہا. ۵۔ مہار (طناب یا ریسمان کہ در بینی گاو کنند).

ناتھنا nāthna (مص) ۱۔ سوراخ کردن. ۲۔ مہار کردن شتر یا حیوان دیگر با طناب۔ مجازاً تحت کنترل قرار دادن۔ کنایۃً گیر انداختن کسی در معاملہ وغیرہ.

ناٹا nāṭa
ناٹی nāṭi
(صف) کوتاہ قد۔ کوتول.

ناٹک nāṭak (اس۔مذ) نمایش تاتر۔ تاتر۔ درام۔ پانتومیم.

ناٹکیا nāṭakya (اس۔مذ) ہنرپیشہ۔ آکتور۔ رقاص۔ بازیگر تاتر.

ناٹھا nāṭhā
ناٹھی nāṭhi
(صف) کسی کہ خویشں و اقربا ندارد.

ناج naj (اس۔مذ) مخفف اناج anaj بمعنی غلہ۔ بنشن.

ناچ nāch (اس۔مذ) رقص.

— **رنگ** rang — (اس۔مذ) رقص و آواز کہ با ہم باشد۔ نمایش تفریحی.

— **گھر** ghar — (اس۔مذ) محل کہ برای رقص در آن جمع شوند۔ تاتر۔ کاباره.

— **نہ جانے آنگن ٹیڑھا** na jānay āngan ṭerhā — (ضرب المثل) کسی کہ کار را بلد نیست ابزار کار را بدنام میکند.

ناچاقی (اس۔مث) رنجش.

ناچنا nāchna (مص) رقصیدن.

ناخنہ nākuna (اس۔مذ) بفتح ن۔ زخمہ گیتار۔ مضراب.

ناد nād (اس۔مذ) صدا۔ آواز۔ غرش.

ناڈھنا nādhana (مص) ۱۔ یوغ گذاشتن روی گردن حیوان. ۲۔ شروع کردن. ۳۔ مقید کردن.

نار nār } (اس ۔ مث) ۱۔ زن ۔ زوجہ ۔ ۲۔ ہمسر
ناری nāri } چری کہ برپو یا گاو وصل است.
۳۔ آتش ۔ آتشین .

نارائن nārāyen (اس ۔ مذ) خداوند متعال ۔
ذات لایزال .

نارمل narmal (صف) باقاعدہ ۔ مطابق قانون
طبیعت (این کلمہ انگلیسی mormal است) .

نارو nāru } (اس ۔ مذ)
ناروا nārwa } مرض رشتہ ۔ پیوک .

ناریل nāryal (اس ۔ مذ) ۱۔ درخت و میوہ نارگیل .
۲۔ یک نوع پایہ قلیان کہ از پوست نارگیل
درست کنند .

ناڑا nāṛā (اس ۔ مذ) نوار ۔ بند شلوار ۔ بند تنبان .
ـــ کھولنا kholna ـــ (مص) جماع کردن .

ناڑی nāṛi (اس مث) ۱۔ لولہ تفنگ ۔ ۲۔ نبض .

نازش (اس مث) فخر ۔ تکبر ۔ بی پروائی .

نازک خیال (صف) دارای قوہ تخیل عالی .

ـــ خیالی (اس مث) قوہ تخیل عالی .

ـــ دماغ (صف) حساس ۔ زود رنج ۔ تند خو ۔ بی حوصلہ

زمانہ } (اس ۔ مذ) لحظہ بحرانی ۔ موقعیت خطرناک .
وقت } بحران ۔ موقعیت حساس .

ناس nās (اس ۔ مذ) ۱۔ انہدام ۔ نابودی ۔ خرابی .
۲۔ (اس مث) انفیہ .

ـــ کر دینا kar denā ـــ } (مص) نابود کردن ۔
ـــ کرنا karnā ـــ } خراب کردن .

ناسی nāsi (صف) خراب و نابود کنندہ .

ناسپال nāspāl (اس ۔ مذ) پوست انار .

ناستک nāstak (اس ۔ مذ) ملحد ۔ بیدین ۔ کافر .

ناسک nāsak (اس مث) دیوار .

ناشپاتی nāshpāti (اس مث) یک نوع گلابی

ناشتا (اس ۔ مذ) صبحانہ ۔ لقمۃ الصباح .
ـــ کرنا karnā ـــ (مص) صبحانہ خوردن .
تذکر: این کلمہ در فارسی بمعنی گرسنہ مخصوصاً صبحانہ
نخوردہ است .

ناشتہ دان nāshtay dān (اس ۔ مذ) توشہ دان ۔
ظرف غذا کہ قابل حمل و نقل باشد .

ناظرہ nazra (اس ۔ مذ) بفتح ر ۔ قرائت قرآن در حالی
کہ نگاہ بآیات آن کنند . ۲۔ قوت بینائی .

— خوان قاری قرآن از روی آیات آن.

— کرنا karnā — (مص) نگاه کردن بآیات قرآن و خواندن آن.

ناغہ nāga (اس.مذ) بفتح غ. مرخصی. تعطیل. غیبت.

ناک nāk (اس.مث) ۱. بینی. ۲. آبرو. غیرت. شرم. حیا. زینت.

— اونچی ہونا oonchi ho'na (مص) محترم و سربلند بودن. موفق بودن.

— بھوں چڑھانا bhaun charhāna. (مص) عبوس بودن. اخمو بودن. اخم کردن. ترشرو بودن.

— پر ٹکا رکھ دینا par ṭaka rakh de'na (مص) فورا پرداختن وجه و دستمزد و پاداش.

— پر غصہ ہونا par gussa hona (مص). بنوعی. زود رنج بودن. تندخو و حساس بودن. بی حوصله بودن.

— چڑھانا charhāna — (مص) اخم کردن.
— سکوڑنا sakoṛna — عبوس شدن.

اظهار تنفر کردن.

— چوٹی کاٹنا choṭi kaṭna — (ترجمه) بریدن بینی و گیسو (مص) سخت مجازات کردن (بدنام کردن) مخصوصاً زن را رسوا کردن.

— رکھنا rakhna — (مص) ملاحظهٔ آبروی کسی را کردن.

— رگڑنا ragaṛna — (مص) التماس کردن. عاجزانه تقاضا کردن. حقیر بودن.

— کا بال ka bāl — (صف. اس.مذ) عزیز. مقرب. کسی که مورد احترام قرار گرفته است.

— کاٹنا kāṭna — (مص) بی احترامی کردن. اهانت کردن. رسوا کردن.
— کان کاٹنا kān kaṭna —

— کٹنا kaṭnā — (اصطلاح) بی احترام شدن. بی عزت شدن. مورد اهانت واقع شدن.

— میں دم آنا meṇ dam ānā — (مص) بستوه آمدن. بتنگ آمدن.

— میں دم کرنا karnā — (مص) بستوه آوردن. اذیت کردن.

— والا wālā } (صف) محترم ۔ معزز.
— والی wāli }

ناکا nāka (اس ۔ مذ) ۱۔ محل دریافت عوارض راہ.
۲۔ دروازہ شہر و کوچہ. ۳۔ محل ورود.
۴۔ سوراخ سوزن. ۵۔ تساح.

— بندی bandi — (اس ۔ مث) زیر نظر گرفتن
ورود و خروج مردم در ناحیہ ای.

ناکے دار nakay dār (اس ۔ مذ) مامور
وصول عوارض راہ.

ناگ nāg (اس ۔ مذ) مار ۔ مار عینکی.

ناگن nāgan } (اس ۔ مث) مار مادہ.
ناگنی nāgni }

ناگا nāgā (اس ۔ مذ) ۱۔ جوگی ۔ فقیر ہندو کہ لباس
بر تن نمیکند و برہنہ است. ۲۔ یک فرقہ وحشی کہ
در دامنہ کوہہای آسام زندگی میکنند و مار ماہی میخورند.

ناگر nāgar (اس ۔ مذ) قصبہ ۔ قریہ.

ناگری nāgri (اس ۔ مث) حروف زبان سانسکریت
یعنی رسم الخط زبان ہندی.

نال n'al (اس ۔ مث) ۱۔ رشتہ گیاہی کہ در وسط نای
قرار دارد. ۲۔ نی مجوف ۔ ناکوی بافندہ. ۳۔ جفتی
کہ پس از تولد نوزاد از رحم زن خارج میشود و ناف
نوزاد بان وصل است. ۴۔ شتیل پولی کہ قمار
بازان برای قمارخانہ پرداززند.

— نال کٹائی kaṭāee (اس ۔ مث) کستر و ماما.

نالا nālā (اس ۔ مذ) ۱۔ جوی ۔ کانال ۔ شیار. ۲۔ بند شلوار.

نالش nālish (اس ۔ مث) ۱۔ نالہ زاری. ۲۔ شکایت
از کسی بہ دادگاہ.

— کرنا karnā — (مص) شکایت و عرض حال دادن
بدادگاہ از دست کسی.

نالشی nālishi (صف) مدعی ۔ شاکی ۔ متظلم.

نالکی nālki (اس ۔ مث) یک نوع پالکی کہ زنان اشراف
در آن سفر میکردند.

نالی nāli (اس ۔ مث) کاریز ۔ آب رو ۔ آبگذر ۔ تنفوشہ.

نام سے دم نکلنا nām se dam nikalna (مص) از کسی یا چیزی زیاد ترسیدن.

— کر جانا kar jāna — (مص) از خود نام نیک
بجا گذاشتن.

— کرنا karna — (مص) معروف و مشہور شدن.

— لگانا lagāna — (اص) تہمت زدن.
— لگنا lagna — (اص) مورد تہمت و افترا قرار گرفتن.
— لیوا lewa — (صف) ۱. بیاآورندہ. ۲. فخر کنندہ. ۳. یادگار.
— — رہا نہ پانی دیوا reha na pāni dewa (ترجمہ: نہ کسی کہ یاد کند باقی ماند نہ کسی کہ آب دہد ماندہ) (ضرب المثل) ہر کس و ہمہ چیز نیست و نابود شدہ است.
— نکالنا nikālna — (اص) ۱. پیشنہاد کردن اسم برای نوزاد از کتب مقدس. ۲. بشہرت رسیدن. معروف شدن. ۳. بوسیلہ دعا و سحر و جادو نام وزد را پیدا کردن.
— نہاد (صف) باصطلاح. موسوم. نامیدہ شدہ. نامزد.
— و نمود (اس. مث) شہرت. معروفیت.
نامی چور مارا جائے نامی دوکان دار کما کھائے nami chore māra jae nami dukandar kama khae (ضرب المثل) کسی کہ بدنام شد کاری را بکند یا نکند ہمیشہ متہم اوست.

نامی گرامی (صف) مشہور. بارونق.
ناما nāma (اس. مذ) قوزہ پنبہ.
ناموس (اس. مث) بی حرمتی. بدنامی. رسوائی.
نانا nāna (اس. مذ) جد مادری. پدر مادر.
ناند nānd (اس. مث) خم. خمرہ. تاپو.
نانڈا nānda (اس. مذ) کوزہ گل. گلدان.
نانڈھنا nandhna (مص) شروع کردن کاری را.
نانک nānak (اس. مذ) نام بنیان گذار مذہب سیکھ.
نانک شاہی (اس. مذ) سکہ ای کہ زمانی فرقہ سیکھ بجای سکہ رایج در ہندوستان داشتند.
ناگا nānga (اس. مذ) ن ثانی غنہ. ۱. برہنہ. ۲. فرقہ ای از درویش ہندو کہ لباس بر تن نمی کنند.
نانگھنا nānghna (مص) باز مانع و حایل گذشتن. از مانعی کہ سر راہ باشد گذشتن.
نانھیال nānhyāl (اس. مذ) خانہ جد مادری. منزل پدر مادر.
نانی nāni (اس. مث) جدہ مادری. مادر مادر.

_ کے ٹکڑے کھاوے دادا کا پوتا کہلاوے
ke ṭukṛay khāway dāda ka pota kehlaway (ضرب المثل)
یکی بای نان از جدہ مادری بخورد ، ودولی ، نوہ جد پدری نامیدہ میشود.

ناؤ nāo (اس بمث) قایق ۔ کشتی کوچک.

ناو nā'ou / نائی nā'ee (اس ۔مذ) دلاک ۔ سلمانی ۔ آرایشگر.

ناول nāwel (اس ۔مذ) رمان ۔ داستان. (این کلمہ انگلیسی novel است)

ناؤنوش naonosh / نائے ونوش nayonosh (اس ۔مذ) عیش وعشرت ۔ میگساری.

ناہار nāhār / نہار nahār (صف) ناشتا ۔ کسی کہ هیچ چیزی نخوردہ باشد.

نائک nāek (اس ۔مذ) رئیس قافلہ ۔ سردار ۔ استاد فن موسیقی.

نائکہ nāeka / نائیکا nāeka (اس بمث) دلالہ فواحش ۔ زنی فاحشہ خانہ ۔ رئیس دستہ رقاصہ ہا.

نائن nāen (اس بمث) زن دلاک ۔ زن سلمانی.

نب nib (اس بمث) سرقلم نظری (این کلمہ انگلیسی nib است).

نباہ nibāh (اس ۔مذ) ۱۔ انجام ۔ اتمام ۔ تکمیل. ۲۔ وفاداری.

_ کرنا karna (مص) بقول خود عمل کردن. وفاداری کردن ۔ در زندگی در هرحال باکسی ساختن.

نباہنا nibāhna (مص) ۱۔ پیمان وفاداری را بانجام رسانیدن ۔ تکمیل کردن. ۲۔ باکسی در هر حال زندگی کردن.

نباہو nibāhu (صف) ۱۔ کسی کہ باکسی دیگر در هر حال در زندگی سازش داشتہ باشد. ۲۔ وفادار.

نبٹانا nibṭāna (مص) تسویہ کردن ۔ پرداختن بدہی و قرض ۔ باتمام رسانیدن ۔ تصفیہ کردن.

نبٹاو nibṭāo (اس ۔مذ) تصفیہ ۔ تسویہ ۔ پرداخت بدہی.

نبٹ جانا nibaṭ jāna (مص) تصفیہ شدن ۔ تسویہ شدن ۔ تمام شدن ۔ خاتمہ یافتن.

نبڑنا nibaṛna (مص) باتمام رسیدن ۔ خرج شدن.

جدا و یا تقسیم شدن.

نبل nibal (صف) ۱. ضعیف. کم قوہ. ۲. نا تمام ناقص. خراب. ۳. بیکس. تنہا.

نبھاگا nibhāga | (صف) بدبخت.
نبھاگی nibhāgi | فلک زدہ.

نبھانا nibhāna (مص) نباہنا را بہ بینید.

نبھاؤ nibhāo (اس. مذ) تحمل. سازگاری. با ہم ساختن. ثابت قدمی.

نبھنا nibhna (مص) موافقت حاصل بودن زندگی کردن کسی با کس دیگر. دوام داشتن با سازگاری.

نبیڑنا nabeṛna (مص) تمام کردن خاتمہ دادن. تکمیل کردن. با تمام رساندن. انجام دادن.

نبیسہ nabisa (اس. مذ) بفتح س نوہ پسری نبیرہ.

نپاتلا napātula (صف) اندازہ و وزن شدہ. محدود.

نپان napān (اس. مث. مذ) اندازہ. مقیاس. کیل. پیمایش. قیاس.

نپت napat (اس. مث) پیمایش. مقیاس. اندازہ.

نپٹ nipaṭ (قید) بکلی. کاملاً. سرتاسر.

نپٹانا nipṭāna (مص) نبٹانا را بہ بینید.

نپٹنا nipaṭna (مص) انتزاع کردن. جدال کردن. فیصلہ یافتن. طی شدن (معاملہ).

نپنا napna (مص) اندازہ گیری شدن.

نت nit (صف) ہمیشہ. ہمیشگی. متوالیا.

نیا naya — | (صف) ہر روزہ تازہ تر.
نئی nai — | نو بنو.

نتنی natney (اس. مث) نوہ دختری. دختر دختر کسی (این کلمہ بر زبان عوام و اہالی دہکدہ است)

نتھ nath (اس. مث) زیور حلقہ مانند کہ یک سر آن پیچ دا... ست و دختران باکرہ موقع عروسی آن را در سوراخی کہ بر پرہ بینی کنند قرار میدہند و علامت دوشیزگی است.

نتھا ہوا natha hua (صف) شتر یا گاو کہ مہارش بسوراخ پرہ بینی باشد. کنایۃً کسی کہ در اختیار کس دیگر باشد.

نتھارنا nithārna (مص) تصفیہ کردن. خالص کردن. تقطیر کردن.

نتھرا nithra (صف) تصفیہ شدہ. پاک. زلال.

نتھرنا nitharna (مص) صاف شدن۔ تصفیه شدن۔ زلال شدن.

نتھنا nathna (اس۔مذ) ۱۔ سوراخ پرده بینی. ۲۔ (مص) سوراخ شدن پرده بینی.

نتھنوں میں دم کرنا nathnon men dam karna (مص) اذیت کردن۔ بستوه آوردن.

نتھنی nathni (اس۔مث) ۱۔ حلقه کوچک زینتی که در پره بینی کنند. ۲۔ مهار.

— **اتارنا** utārna — (مص) ازاله بکارت کردن.

— **اترنا** utarna — (مص) مردن شوهر۔ بیوه شدن.

نتھی natthi (اس۔مث) ۱۔ بند کار تن پرونده. ۲۔ پرونده.

— **شده** (صفت) ضمیمه شده

— **کرنا** karna — (مص) پیوست کردن۔ ضمیمه ساختن۔ شامل کردن

نٹ naṭ (اس۔مذ) نام قبیله شعبده بازان۔ طناب باز۔ معلق زن۔ حقه باز۔ شعبده باز.

کھٹ khaṭ — (صفت) شریر.

— **کھٹی** khaṭi — (اس۔مث) عیاری۔ حیله گری۔ فریب۔ شرارت۔ چالاکی.

نٹنی naṭni (اس۔مث) زن شعبده باز.

نٹو naṭoo (اس۔مذ) ۱۔ افراد یک قبیله که رقاص حرفه ای هستند. ۲۔ رقاص بی سروپا و پست.

نٹھلا nithalla / **نٹھلی** nithalli (صفت) بیکار۔ بی شغل.

نٹیا naṭiya (اس۔مذ) گاو کوچک جثه.

نج nij (صفت) خودی۔ شخصی۔ مخصوص۔ خصوصی۔ ذاتی.

— **کا** ka — (صفت) خاص۔ شخصی۔ خصوصی۔ غیر رسمی۔ ذاتی.

— **کا نوکر** (صفت) پیشخدمت خاص.

نجھول nijhole (صفت) رفتار بی حرکت مرکب که سوار بطرفین تکان نخورد و نوسان نداشته باشد.

نچا کھچا nucha khucha (صفت) خراشیده و دریده شده ـ کنده شده از جائی.

نچان nichān (اس۔مث) شیب۔ نشیب۔ سرازیری.

نچانا nachāna (مص) رقصاندن۔ برقص واداشتن۔ کنایةً اذیت کردن.

نچڑنا nicharna / nichurna (مص) قطرہ قطرہ چکیدن یا در آمدن۔ عرق یا شیرہ چیزی از فشار بدر آمدن بطور کنایہ لاغر شدن.

نچلا nichla / **نچلی** nichli / **نچلے** nichlay (صف) ساکت۔ بیحرکت۔ آرام.

نچنا nuchna (مص) خراشیدہ شدن۔ کندہ شدن از جای.

نچنت nichant (صف) ان تال فند۔ فارغ البال۔ خوشحال بربند۔ لاقید.

نچوانا nachwāna (مص) برقص وا داشتن رقصانیدن.

نچوائی nachwāee (اس۔مث) اجرت قبض۔ مزد رقصیدن.

نچوڑ nichore (اس۔مذ) شیرہ۔ عصارہ۔ مجازاً نتیجہ خلاصہ۔ حاصل نتیجہ.

نچوڑ لینا nichore lena / **نچوڑنا** nichorna شیرہ یا آب و یا عرق چیزی را بافشار گرفتن۔ فشار دادن۔ عرق کشی کردن۔ مجازاً اذیت کردن۔ لاغر و خشک کردن.

نچویا nachwayya (اس۔مذ) رقاص.

نچھاور nichhāwar (اس۔مذ) صدقہ۔ نثار۔ پولی کہ نزد گدا یا برای اعانہ انداختہ میشود.

نچھاور کرنا — karnā (مص) صدقہ دادن۔ نثار کردن.

نخاس nakās (اس۔مذ) بازار حیوان فروشی۔ بازار بردہ فروشی.

— **کی گھوڑی** ki ghori — (اس۔مث) کنایہ فاحشہ روسپی.

نخرا nikra / **نخرہ** nikra (اس۔مذ) عشوہ۔ غمزہ۔ این کلمہ بیشتر در مورد حرکات زنان کہ از روی حیلہ گری و مکر بروز میدہند استعمال میشود.

نخرا تلا tilla (اس۔مذ) ناز و غمزہ۔ عشوہ

نخرے باز nakray bāz (صف) عشوہ گر۔ طناز.

نخل بند (اس۔مذ) ۱۔ باغبان. ۲۔ سازندہ درخت از موم برای تزئین.

ندولا nadolā (اس۔مذ) خمرہ کوچک۔ تاپوی کوچک.

ندی | nadi (اس مث) | naddi رود خانۂ کوچک۔

ندر nidar (صف) بی باک۔ بی ترس۔ متہور۔ بی محابا۔

نڈھال nidhāl (صف) ساکت۔ بیحرکت۔ خستہ۔

نذر | nazr (اس مذ) ۱۔ نذر۔ تعہد مذہبی۔ ۲۔ تحفہ | nazar ہدیہ، پیشکش۔

نذرانہ (اس مذ) تحفہ۔ ہدیہ۔

نذر دکھانا dikhana | ۔۔ دکھلانا dikhlana | ۔۔ دینا dena | موقع ملاقات تحفہ یا پول بشخص عالی رتبہ اہدا کردن۔

۔۔ کرنا karna (مص) ۱۔ اہدا کردن۔ رشوہ دادن۔

۔۔ گزرانا guzarna (مص) تقدیم کردن پول بشخص عالی رتبہ۔

نر nir پیشوند نفی است کہ بمعنی بدون و بی است۔

۔۔ آس ās (اس مث) ناامیدی۔ یاس۔

۔۔ آسا āsa (صف) نومید۔ بدون امید۔ مایوس۔

۔۔ بل bal (صف) کمزور۔ ناتوان۔ لاغر۔

۔۔ مل mal (صف) پاک۔ منزہ۔ شفاف۔

نرا nira | نری niri (صف) خالص۔ محض۔ بدون عیار۔ ناب۔

نرالا nirāla | نرالی nirāli | نرالے nirālay (صف) ۱۔ جدا۔ علیحدہ۔ بی ہمتا۔ نادر۔ ۲۔ عجیب۔ فوق العادہ۔

نرخرا narkara (اس مذ) خرخرہ۔ نای۔ قصبۃ الریہ۔ حلقوم۔

نرس nurs (اس مث) ۱۔ دایہ۔ ۲۔ پرستار۔ (این کلمہ انگلیسی nurse است)۔

نرسنگا nar singa (اس مذ) بوق کہ از شاخ آہو یا گوزن ساختہ شدہ باشد۔

نرگا narga | نرغہ narga (اس مذ) ۱۔ دایرہ ای کہ چند نفر درشکارگاہ برای محاصرہ و احاطہ شکار ترتیب دہند۔ ۲۔ انبوہ مردم۔ جمعیت۔ ۳۔ اشکال۔ دشواری۔

نرغے میں آجانا nargay men ājāna (مص) بود مصیبت افتادن۔ از چہار طرف اشکال داشتن۔

نرسل narsal | نرکل narkul (اس مذ) یک نوع نی۔

نرم گرم سہنا sahna ـــ (مص) نشیب و فراز زندگی را تحمل کردن ۔ تحمل کردن ۔ تجربہ اندوختن ۔

نرمانا narmāna (مص) نرم کردن ۔ ملایم کردن ۔ تخفیف دادن ۔ کاستن ۔

نرماہٹ narmāhaṭ (اس ـ مث) نرمی ۔ ملایمت ۔ نزاکت ۔
نرمائی narmāi

نس nas (اس ـ مث) رگ ۔

نس کٹا kaṭā ـــ (صف) خواجہ ۔ کسی کہ آلت رجولیت ندارد ۔

نس nis (اس ـ مث) ۱ ـ شب ۔ ۲ ـ کلمہ نفی بمعنی نہ ۔ نخیر ۔ بدون ۔

نسبت (اس ـ مث) نامزدی ازدواج ۔ ربط ۔ تعلق ۔ خویشی ۔ مناسبت ۔ مطابقت ۔

نسبتی (صف) خویشاوند ۔

نسبتی بھائی bhaee ـ (اس ـ مذ) برادر زن ۔

نسوار niswār (اس ـ مث) انفیہ ۔ کوبیدہ تنباکو ۔

نسوت nisote (صف) پاک ۔ پاکیزہ ۔ خالص ۔

نسوڑھیا nasoṛhya (صف) منحوس ۔ بدشگون ۔

نسینی nasayni (اس ـ مث) پلکان چوبی ۔ پلہ چوبی ۔

نشاخاطر (اس ـ مث) خاطر جمعی ۔ اطمینان ۔

نشان چڑھانا chaṛhāna ـــ (مص) انگشتری یا حلقہ نامزدی بدست عروس کردن ۔

نشانہ باندھنا bāndhnā ـــ (مص) نشانہ و ہدف گرفتن ۔

نشانی (اس ـ مث) ۱ ـ یادگار ۔ یادبود ۔ ۲ ـ حلقہ نامزدی ۔

نشہ nasha (اس ـ مذ) بفتح و ۔ نشئہ ۔ حالتی کہ پس از نوشیدن مشروب الکل بکسی دست میدہد کنایۃً سرور ۔

ـــ باز (اس ـ مذ) شرابخوار ۔

ـــ چڑھنا charhna ـــ (مص) مست شدن ۔ مجازاً مسرور شدن ۔

ـــ کرکرا کرنا kir kira karna ـــ (مص) در عیش و عشرت کسی خلل وارد آوردن ۔ مخل و مزاحم شدن ۔

ـــ میں چور کرنا men choor karna (مص) مسکر زیاد بکسی خورانیدن یا مست کردن ۔

— ہرن ہونا haran ho'na — (اص) از مستی بدر آمدن ۔ ہوشیار شدن .

نشٹ nisht (صف) معدوم ۔ نیست و نابود .

نشست گاہ (اس۔مث) اطاق پذیرائی .

نشید nasheed (اس۔مذ) نغمہ ۔ آہنگ .

نشیلا nasheela | نشیلی nasheeli (صف) مست ۔ سرشار از مخدرات یا مسکرات .

نشیمن nishaiman (اس۔مذ) ۱۔ مسکن . ۲۔ لانہ پرندہ .

نصیب کا لکھا kā likkhā — (اس۔مذ) نصیب و قسمت ۔ آنچہ کہ نصیب است ۔ تقدیر .

نصیبا nasibā | نصیبہ nasiba بفتح ب (اس۔مذ) اقبال ۔ تقدیر ۔ خوشبختی .

نصیبہ ور (صف) خوشبخت ۔ مقبل .

نصیبوں جلا nasiboon jalā | نصیبوں جلی nasiboon jali (صف) بدبخت ۔ فلکزدہ .

نظام شمسی (اس۔مذ) منظومہ شمسی .

نظر انداز کرنا — karna — (اص) منظور نکردن . توجہ نکردن ۔ بیعلاقہ بودن بہ ۔ اغماض کردن ۔ صرف نظر کردن .

— باز (صف) حسن پرست ۔ کسی کہ خوب و بد را خوب شناسد .

— بند (صف) ۱۔ تحت نظر . ۲۔ شعبدہ .

— جھاڑنا jhāṛna — (اص) با خواندن دعا یا ورد چشم زخم را دور کردن .

— رکھنا rakhnā — (اص) ۱۔ از روی محبت نظر بکسی یا چیزی داشتن . ۲۔ ہوشیار و مواظب بودن . ۳۔ امید و توقع داشتن . ۴۔ در نظر گرفتن ۔ در نظر داشتن .

— لگنا lagnā — (اص) چشم زخم خوردن ۔ تحت تاثیر بد چشم واقع شدن .

نفاذ nafāz (اس۔مذ) اجرای حکم ۔ صدور .

نفرا nafra (اس۔مذ) نوکری کہ کارہای پست و پرمشقت انجام دہد .

نفری nafri (اس۔مث) ۱۔ کار روزانہ ۔ مزد روزانہ . ۲۔ کار کرد یک روز یک آدم .

نفسا نفسی nafsa nafsi (اس۔مث) خودکامی ۔ خودغرضی .

نفسیات nafsiyāt (اس مث) روانشناسی

نفسیاتی (صف) از لحاظ روانشناسی ـ منسوب بروانشناسی.

نقشہ نویس (اس مذ) نقشہ کش.

نقصان (اس مذ) ۱. تمام معانی کہ در فارسی دارد. ۲. ضرر ـ زیان.

ـــ **اٹھانا** uṭhana ـــ (مص) ضرر کردن. زیان بردن.

ـــ **پہنچانا** pahunchāna ـــ (مص) ضرر زدن. زیان رساندن.

کرنا karna ـــ (مص) اذیت کردن ـ ظلم زدن.

نقش (اس مذ) ۱. نقش و نگار ـ گل و بوتہ. ۲. نوشتہ شدہ ـ کندہ شدہ بر ـ حکاکی شدہ. ۳. نام و نشانی اثر. ۴. استامپ ـ عبارت روی استامپ.

ـــ **اوّل** (اس مذ) مسودہ ـ پیش نویس.

ـــ **بٹھانا** bithāna ـــ (مص) مرعوب کردن.

ـــ **دیوار** (صف) کنایۃ شخص حیران و سراسیمہ.

کرنا karna ـــ (مص) ۱. گل و بوتہ ساختن. ۲. چاپ کردن.

نقشی (صف) منقش ـ ملوّن نقش و نگار دار.

نقشہ (اس مذ) بفتح ش ـ ۱. شبیہ. ۲. صورت ـ شکل. ۳. روش ـ وضع. ۴. زینت ـ خد و خال. ۵. نقشہ جغرافیا ـ نقشہ و طرح ساختمان. ۶. کیفیت ـ حالت. ۷. فہرست اسامی.

ـــ **تیز ہونا** tez ho;na ـــ (اس) خوشبختی و اقبال فراہم بودن.

ـــ **جمانا** jamāna ـــ (مص) ۱. بنیاد نہادن ـ مرسوم کردن.
ـــ **جمالینا** jamā le'na ـــ ۲. تدبیر کردن.

نقل نویس (اس مذ) رونوشت بردار ـ کپیہ کنندہ.

نقل وطن (اس مث) مہاجرت.

نقلی (صف) جعل ـ مصنوعی ـ بدلی ـ تقلب.

نک nak (اس مث) مخفف ناک (دماغ ـ بینی).

ـــ **چڑھانا** charha ـــ (صف) آدم مغرور کہ ہمیشہ چین بجبین دارد. شخص عزة و متکبر.
ـــ **چڑھی** charhi ـــ

ـــ **کٹی** kati ـــ (صف) رسوا ـ بدنام ـ بی آبرو.

نکا nukka (اس۔مذ) نوک ہر چیز۔ سرباریک شدہ چیزی نوکدار

— ٹوپی ṭopi — (اس۔مث) کلاہ بلند نوکدار۔ کلاہ بلند مخروطی شکل۔

نکاس nikās (اس۔مذ) خروج (از خانہ یا شہر یا آب)

نکاسی nikāsi (اس۔مث) ۱۔ مبلغی کہ زارع بعنوان سہم مالک باو می پردازد. ۲۔ فروش اموال و اسباب. ۳۔ خروج از شہر.

نکال پیٹھال کے دن nikāl peṭhal kay din (اس۔مذ) زمان تبدیل فصل بفصل دیگر.

دینا de'na (مص) ۱۔ خارج کردن۔ بیرون کردن از. ۲۔ جدا کردن. ۳۔ موقوف کردن.

نکالا nikāla (اس۔مذ) تبعید۔ اخراج بلد.

نکارنا nakārna (مص) بیرون کردن۔ خارج ساختن.

نکالنا nikālna (مص) ۱۔ در آوردن۔ بیرون آوردن. ۲۔ تقطیر کردن۔ انتخاب کردن. ۳۔ کسر کردن۔ خارج کردن. ۴۔ منفصل کردن۔ جدا کردن.

۵۔ برطرف کردن.

نکتہ چیں (صف) عیب جو۔ نکتہ گیر۔

نکٹورا nakṭora (اس۔مذ) ۱۔ ناز و غمزہ معشوق. ۲۔ احسان۔ منت.

نکٹورے اٹھانا nakṭoray uṭhāna (مص) ناز بیجا کشیدن.

نکٹا nakṭa | نکٹی nakṭi (صف) دماغ بریدہ کنایۂ آدم بیحیا و رذل.

نکٹے کا کھائے اوچھے کا نہ کھائے naktay ka khāe oachchay ka na khāe (ضرب المثل) منت آدم پست و رذل را نباید کشید.

نکٹائی nakṭaee (اس۔مث) کراوات۔ دستمال گردن (این کلمہ انگلیسی neck tie است).

نکڑ nukkaṛ (اس۔مذ) ۱۔ گوشہ۔ انتہای جادہ کہ بجادہ دیگر وصل میشود. ۲۔ پیچ راہ و جادہ

نکس nuks (اس۔مذ) عودت بیماری۔ بازگشت مرض

نک سک nik sik | nik suk (اس۔مث) سراپا۔ جملہ اعضاء۔ بدن.

نکسیر naksir (اس مث) خون دماغ.

— **پھوٹنا** phooṭna (مص) خون دماغ شدن.

نکل nikal (اس مث) فلز نیکل (این کلمہ انگلیسی nickel است).

نکل آنا nikal āna (مص) بیرون آمدن. ظاہر شدن. از زمین درآمدن.

— **بھاگنا** bhāgna (مص) فرار کردن. در رفتن. (از قید و زحمت و جائی).

— **چلنا** chalna (مص) ۱. از شہر بیرون رفتن. ۲. سبقت گرفتن.

نکلنا nikalna (مص) ۱. صادر شدن. بیرون آمدن. خارج شدن. ظاہر شدن. ۲. نتیجہ دادن. ثابت شدن. شروع شدن. ۳. فرار کردن.

نکلوانا nikalwāna (مص) موجب وسبب بیرون کردن شدن. وادار بخارج شدن کردن.

نکما nikamma
نکمی nikammi
نکمے nikammay
(صف) بی مصرف. بی ارزش. بی نفع. ناچیز. حقیر. مجازاً آدم بی کاره بی شغل.

نکو nakkoo (صف) دارای بینی بزرگ. مجازاً آدم بی آبرو. پست فرومایہ.

— **بنانا** banāna (مص) خفت دادن. ننگین کردن.
— **کرنا** karna مفتضح کردن کسی. رسوا کردن.

نکھار nikhār (اس مذ) ۱. نظافت. پاکی. پاکیزگی. ظرافت. جلا. ۲. آرایش. زینت.

نکھارنا nikhārna (مص) صاف کردن. تصفیہ کردن. شستن.

نکھٹو nikhaṭṭoo (صف) ۱. بیکارہ. بی معرفہ. ۲. احمق. ۳. مفلس. تنگدست.

نکھد nikhad (صف) بد. بیکارہ. بی معرف.

نکھرنا nikharna (مص) تصفیہ شدن. سفید شدن. تمیز شدن. پاک شدن. زینت یافتن.

نکھنڈ nikhanḍ (صف) ۱. نصف. نیم. ۲. عیناً. عیناً. درست. درستکار.

نکی nakki (اس مث) ۱. کسی کہ تو دماغی صحبت میکند. ۲. یک نوع قمار.

نکیل nakel (اس مث) مہار شتر.

نکیلا nukila | (صفت) نوک۔ تیز۔ مجزوطی۔
نکیلی nukili | کنایۃً آدم متشخص وخوش
نکیلے nukilay | ظاہر۔

نگ nag (اس۔مذ) نگین۔

نگالی nigāli (اس۔مث) سرنی قلیان کہ لب گذارند۔

نگر nagar (اس۔مذ) شہر۔ شہرستان۔ قصبہ۔

نگر niggar (صف) وزین۔ سنگین۔ جامد۔

نگلا nagla (اس۔مذ) قریہ۔ دکہدہ۔ بلوک۔

نگلنا nigālna (مص) بلعیدن۔ فرو دادن۔

نگندا niganda | (اس۔مذ) بخیہ درشت
نگندہ niganda | شلال۔

نگندے ڈالنا niganday ḍālna (مص) شلال کردن۔ بخیہ درشت زدن بہ لحاف و پارچہ ای کہ پنبہ در وسط دارد۔

نگندنا nigandna (مص) شلال کردن۔ با بخیہ درشت دوختن۔

نگوڑا nigoṛa | (صفت)
نگوڑی nigoṛi | بی پاشل۔ بکنایۃً آدم
نگوڑے nigoṛay | بدبخت و بیچارہ۔

نگوڑا ناٹھا nāṭha (صف) آدم بی کس۔ کسی کہ خویشاوند و اولاد و باز ماندہ ندارد۔ مجرد۔

نگھرا nighara (صف) خانہ بدوش۔ بی خانمان۔

نل nal (اس۔مذ) یک نوع نی۔ بند چوب خیزران۔ لولہ۔ تنبوشہ۔

نلا nala (اس۔مذ) ۱۔ لولہ بزرگ۔ مجری۔ ۲۔ مجرای بول۔ ۳۔ قلم پا۔

نلانا nilāna (مص) وجین کردن۔ علف ہرزہ را دور کردن۔

نلائی nilāee (اس۔مث) ۱۔ اجرت وجین کردن۔ ۲۔ وجین۔

نلاہٹ nilāhaṭ (اس۔مث) نیلی۔ رنگ نیل۔ رنگ آبی تیرہ۔

نلجا nilajja | (صفت)
نلجی nilajji | بیشرم۔ بیحیا۔ بی ادب۔
نلجے nilajjay | بی غیرت۔

نلوا nalva (اس۔مذ) مصغر نل (لولہ کوچک) لولہ کوچکی کہ بوسیلہ آن دوا در دہان چارپا ریزند۔

نلوانا (مص) nalwāna توسط کسی وجین کردن مزرعه.

نلوائی nalwāee (اس مث) اجرت وجین که بوجین کننده پرداخت میشود.

نلوه niloh (صف) ۱. بی غرض. ناب. خالص. ۲. بی زحمت. بی مشقت. ۳. کاری که بدون کمک و شرکت کسی توسط یک نفر انجام شود. ۴. وجهی که بدون سود و نزول بکسی وام داده شود

نلی nali (اس مث) نی مجوف. لوله. نای. لوله تفنگ و بغت تیر وغیره.

نلیا nalya (اس مذ) ۱. صیاد پرندگان.
۲. (اس مث) لوله کوچک.

نم گیره nam geera (اس مذ) بفتح رسایبان خیمه.

نمبر nambar (اس مذ) تعداد. شماره. نمره. درجه. رتبه. نوبت. (این کلمه انگلیسی number است).

— بڑھ جانا baṛh jāna (مص) سبقت یافتن. جلو افتادن.

نمبری nambari (اس مث) ۱. بر نسبت شماره. طبق شماره. ۲. کنایة مشهور مثل نمبری شریر.

نمٹانا nimṭāna (مص) نبٹانا nibtana را به بینید.

نمٹا ہوا — hua (صف) مجرب. جهاندیده.

نمدا namda (اس مذ) نمد.

— بندھ جانا baṇdh jāna (مص) ورشکست شدن. مفلس شدن.

— بندھوا دینا bandhwa de'na (مص) بیچاره و مفلس کردن.

نمسکار namaskār (اس مذ) سلام. عرض سلام عرض احترام و ادب. تواضع.

نمش namish (اس مث) کره که از دوغ گیرند.

نمک (اس مذ) ۱. نمک. ۲. ملاحت. ۳. مجازاً رزق و روزی. ۴. لطف و ملاحت کلام.

— پاشی (اس مث) ۱. نمک پاشی. کنایة شماتت اذیت کردن.

— پرور (صف) نمک آلود.

— چشی (اس مث) ۱. چشیدن نمک غذا وغیره. ۲. اولین غذائی که بکودک بعد از شیر خواره داده میشود.

— حلال (صف) شکر گزار. حقشناس. نوکر وفادار. خیرخواه.

نمود کرنا namood karna (مص) ۱۔ ظاہر شدن۔ نمایش دادن۔ ۲۔ شہرت یافتن۔ مشہور شدن۔

— ہونا — ho'na (مص) ۱۔ ظہور یافتن۔ شہرت داشتن۔ آثار و علامات موجود بودن۔ ۲۔ درخشیدن۔ عزت برقرار شدن۔

نمودی (صف) نامی۔ معروف و مشہور۔

نمودیا namoodya (صف) لافزن۔ خودنما۔

نموہا nimooha | نموہی nimoohi | نموہے nimoohay (صف) کم حرف۔ ساکت۔ خاموش۔

ننّا nanna | ننھا nannha (صف) کوچک۔ ظریف۔ (اس۔ مذ) کودک۔ کوچولو۔ جوان دست آموز۔

— سا — sa (صف) خیلی کوچک۔

— کاتنا — kātna (مص) بسیار ظریف رشتن۔ مجازاً ممسک بودن۔

ننانوے ninnānway (عدد) نود و نہ۔

— کا پھیر — ka pher (اص) گرفتاری کر زیاد کردن ثروت دارد۔

ننانوا ninanwa | ننانواں ninanwan (اس۔ مذ) ۱۔ چیزی کہ از ذکر نام آن تنفر پیدا شود۔ ۲۔ طاعون۔

نند nand (اس۔ مث) خواہر شوہر۔

نندوئی nandoi (اس۔ مذ) شوہر خواہر شوہر۔

نندا ninda (اس۔ مث) توبیخ۔ ملامت۔ اہانت۔ دشنام

نندا سا nindāsa (صف) ان ثانی خفتہ۔ خواب آلود۔

ننگ دھڑنگ nang dharang (صف) تمام برہنہ۔ لخت و عور۔

ننگا nanga | ننگی nangi | ننگے nangay (صف) ۱۔ برہنہ۔ عریان۔ لخت۔ ۲۔ بیحیا۔ بیشرم۔

ننگا کرنا — karna (مص) افشا کردن۔ باز کردن۔ برہنہ کردن۔

ننگی تلوار — talwār (اس۔ مث) ۱۔ شمشیر برہنہ۔ ۲۔ شخص بیباک و رک گو و بی پروا۔

ننگے پاؤں ننگے سر nangay paon sar (صف) ۱۔ با گیجی و پریشان حواس کافتہ وہ فلک زدہ۔

نھیا ساس nanhiya sās (اس مث) مادر بزرگ زوجه۔ مادر مادر زن۔ مادر پدر زن

نھیا سسرا susra (اس۔ مذ) پدر بزرگ زوجه۔ پدر پدر زوجه۔ پدر مادر زوجه۔

ننھیال nanhyal (اس مث) خانه، خانواده جد مادری۔

نو nau (عدد) ۱۔ ۹ ۔ نه ۔ ۲۔ تازه۔ نو۔

— **سو چوہے کھا کے بلی حج کو چلی** — so choohay kha ke billi haj ko chali (ضرب المثل) درباره کسی گفته میشود که گناهان زیاد مرتکب شده یک میل به انجام میدهد بخیال این که گناهانش بخشیده شود.

— **نقد نہ تیرہ ادھار** naqd no tera udhār (ضرب المثل) سیلی نقد به از حلوای نسیه.

— **آبادی** (اس مث) مستعمره۔ مهاجرنشین۔

— **چندی** chandi (صفت) ۱۔ متعلق بماه نو۔ مربوط به هلال۔ ۲۔ (اس مث) اولین پنجشنبه هر ماه قمری۔

— **سکھ** sikh
— **سکھیا** sikhya (صفت) نوآموز۔

— **شہ** sha (اس مذ) بفتح ش تازه داماد شاه داماد۔

— **عمر** (صفت) نوجوان۔ نابالغ۔

— **رتن** ratan (اسم مذ) ۱۔ لقب حیثیت وزیران که اکبر شاهنشاه هندوستان داشت و دران ۹ وزیر بودند۔ ۲۔ گردن بندی که ۹ عدد جواهر دارد۔

— **لکھا** lakkha (صفت) گران بها۔ قیمتی۔ چیزی که نه لاکه lakh (نهصد هزار) روپیه قیمت دارد۔

— **مشق** (صفت) نوآموز۔ مبتدی۔ تازه کار۔

نواڑا niwaṛa (اس مذ) قایق کوچک۔

نوازش (اس مث) عنایت۔ مهربانی۔ لطف۔

نوازنا navāznā (مص) عزت گذاشتن۔ مهربانی کردن۔ نوازش کردن۔

نواس nivas (اس مذ) مسکن۔ مأوا۔ منزل۔

نواسہ navāsa (اس مذ) بفتح س۔ ۱۔ نوه پسری (پسر فرزند دختر)، نوه دختری (دختر فرزند دختر)۔ ۲۔ (صفت عددی) هشتاد و نه۔

نواسی nawāsi (عدد) هشتاد و نه۔

نوالہ niwāla (اس۔مذ) بفتح ل۔ لقمہ۔ بطور کنایہ کار آسان۔

۔۔ **نہ توڑنا** na toṛna ۔۔ (مص) کاری را شروع نکردن۔ اقدام ننمودن بکاری۔

نوانا niwāna (مص) خم کردن۔ پیچاندن۔

نوبت خانہ (اس۔مذ) نقارہ خانہ۔

نوبت زن
نوبت نواز } (صف) نقارچی۔ نقارہ زن۔
نوبتی

نوٹ noaṭ (اس۔مذ) ۱۔ اسکناس ۲۔ یادداشت۔ ۳۔ تمسک۔ سند (این کلمہ انگلیسی note است)۔

۔۔ **بک** ۔۔ book (اس۔مث) دفتر یادداشت۔

۔۔ **کرنا** ۔۔ karnā (مص) یادداشت کردن۔

نوٹس noṭis (اس۔مذ) اعلان۔ آگہی (این کلمہ انگلیسی notice است)۔

نوج nauj جزء اصوات است۔ خدا نکند نصیب نشود۔

نوچ کھسوٹ noach khosoat (اس۔مث) غارت۔ چپاول۔ استثمار۔

نوچنا noachna (مص) نیشگون گرفتن۔ خراشیدن با ناخن۔

نوچے کھانا noachay khāna (مص) از حرص وطمع چیزی را از دست کسی بہر ترتیبی کہ باشد در آوردن۔

نوچی nochi (اس۔مث) فاحشہ۔ زن جوانی کہ در اختیار دلالہ فاحشہ خانہ است۔

نوڈھا naudhā (اس۔مذ) گیاہ تازہ روئیدہ شدہ۔ نورستہ۔

نورباف noor bāf (اس۔مذ) جولاہہ۔ بافندہ پارچہ۔

نوربافی (اس۔مث) پارچہ بافی۔ نساجی۔

نورظہور (اس۔مذ) طلوع فجر۔ صبح صادق۔

۔۔ **کی آواز** ۔۔ ki āwaz (اس۔مذ) نغمہ دلربا۔ آواز خوش۔

۔۔ **کی باتیں** ۔۔ bateṇ (اس۔مث) صحبت دل انگیز۔ صحبت دلپسند دیگر

نوک no'k (اس۔مث) ۱۔ نوک بتمام معانی کہ در فارسی دارد۔ ۲۔ صورت ظاہر شخص۔ ۳۔ لاف۔ ۴۔ آبرو۔ وضع۔

— پلک pulak (اس۔مث) موزونی و تناسب چشم و دماغ در صورت۔

— جھوک jhok (اس۔مث) صحبت طعنہ آمیز

— چوک choak (اس۔مث) ۱۔ سربسر گذاشتن۔ ۲۔ طعن و طنز۔ ۳۔ شوخی کنایہ دار۔

— زبان کرنا — karna (اس) از حفظ کردن۔ ازبر کردن۔

نوکا جھوکی noka jhoki (اس۔مث) ۱۔ اختلاف بین دو نفر۔ ۲۔ لعن و طعن۔

نوکرنی naukarni | نوکرانی naukarani (اس۔مث) کلفت۔ خادمہ۔ پیشخدمت زن۔

نون noon (اس۔مذ) نمک۔

نونیا noonya (صف) فراہم کنندہ نمک۔

نونی nooni (اس۔مث) عضو تناسل پسر بچہ۔ در فارسی شکلی دول dool بزبان عوام چچو bobol و بل chor گفتہ میشود۔

نونی noni (اس۔مث) ۱۔ سرشیر۔ کرہ۔ ۲۔ شور۔ نمکین۔

نوے nawway (عدد) نود۔

نویلا nawela | نویلی naweli | نویلے nawelay (صف) ۱۔ نو۔ جدید۔ جوان۔ ۲۔ نادر۔ کمیاب۔

نہ جنتی نہ ڈھول بجتا na janti na ḍhol bajta (ضرب المثل) آدم کار بد نکند تا بدنام و رسوا نشود۔

نہ چڑھے گا نہ گرے گا na chṛhay ga na giray ga (ضرب المثل) چو کاری کرد احتمال ضرر در آن باشد انجام یابد۔

نہ سانپ مرے نہ لاٹھی ٹوٹے na sāṉp mare na lāṭhi ṭooṭay (ضرب المثل) نہ سیخ بسوزد نہ کباب۔

نہ سہی na sahi (اس) نشد کہ نشد۔ اہمیتی ندارد۔ مہم نیست۔

نہ ساون سوکھے نہ بھادوں ہرے na sāwaṉ sookhay na bhādoṉ haray (ضرب المثل) بر یک حالت باقی است۔ فرقی نکردہ است۔

نہ گوہ میں اینٹ ڈھیلا ڈالو نہ چھینٹ پڑے

na gooh meṉ inṭ ḍhelā
ḍālo na chhinṭ paṛay
(ضرب المثل) نہ با آدم بدبخت کن نہ فحش بشنو.

نہ لکھا نہ پڑھا na likha na paṛha
(صف) جاہل محض. کاملاً بیسواد و درس ناخوانده.

نہ منہ میں دانت نہ پیٹ میں آنت
na mugh meṉ dāṉt na
(ضرب المثل) paiṭ meṉ āṉt در مورد
شخص معمر پیر فرتوت گفته میشود.

نہار nahār (اس مذ) ۱. روز. ۲. ناشتائی.
صبحانه. ۳ (صف) ناشتا، ناشتائی نخورده

ـــ منہ moogh ـــ (صف) ناشتا. ناشتائی نخورده.

نہاری (اس مث) صبحانه. ناشتائی.

نہال nihal (صف) ۱. رفیع. جلیل. ۲. خوش و
خرم. مسرور. سعادتمند. موفق.

نہالچہ بفتح ل (اس مذ) بستر کودک.

ـــ ہونا ـــ ho'na (مص) خوشبخت شدن. براد
رسیدن.

نہالی (اس مث) تشک.

نہان nahān (اس مذ) ۱. شستشو. وضو. تن شوئی.
۲. غسل روز معین در رود خانه.

نہان کا میلا ka mailā ـــ (اس مذ) غسل
دسته جمعی در رود خانه.

نہانا nahānā (مص) استحمام. شستشو کردن. وضو
گرفتن. غسل کردن.

نہانا nihānā (مص) بستن پاهای گاو و میش وغیره
بهنگام دوشیدن شیر آنها.

نہانی nihāni (اس مث) سندان.

نہتا nihatta (صف)
نہتی nihatti ۱. غیر مسلح. ۲. تهی دست.
نہتے nihattay بی بضاعت.

نہٹا nuhaṭṭa (اس مذ) خراشی که از ناخن وپنجه
باشد. خراش ناخن.

نہٹی nuhaṭṭi (اس مث) ناخنگیر.

نہرنا nihurna (مص) خم شدن. دولا شدن.
تعظیم کردن.

نہرنا nuharna (اس مذ) ناخنگیر بزرگ.

نہرنی nuhurni (اس مث) ناخن گیر کوچک.

نہروا naharwā (اس۔مذ) بیماری رشتہ۔ پیوک.

نہلانا nehlāna (مص) تن شستن۔ موجب تن شستن کسی شدن.

نہلائی nehlāi (اس۔مث) اجرت شستن کسی.

نہلوانا nehelwāna (مص) موجب تن شوئی وشستن شدن.

نہنگ nihang (صف) ۱۔ عریان ۲۔ بیحیا۔ بی شرم.

نہوت nihoat (اس۔مث) افلاس۔ تنگدستی۔ بی پولی.

نہورا nihora (اس۔مذ)
نہوڑا nihoṛa ۱ التماس۔ التجا۔ ۲۔ منت.

نہورا ماننا manna ۔(مص) منت داشتن۔ ممنون ومتشکر بودن.

نے ne یکی از حروف اضافہ کہ بعنوان علامت فاعل با ضمیر مفرد وجمع در جملہای کہ دارای ماضی مطلق و ماضی بعید وفعل متعدی میباشد بکار میرود.

مثال: میں نے دیکھا maen ne dekha (من دیدم)، ہم نے دیکھا ham ne dekha (ما دیدیم).

نہیں nahin (نون غنہ ۔ حرف نفی ۔ نہی) نہ ۔ نا.

نہیں تو to ۔(قید) والا ۔ وگرنہ.

نہیں سہی sahi ۔ مہم نیست ۔ باکی نیست.

نیا naya
نئی na'i (صف) نو ۔ جدید ۔ تازہ ۔ نوبر ۔ نوظہور.

نیا راگ الاپنا rāg alāpna ۔(مص) کار فوق العادہ کردن ۔ زحمت تازہ ایجاد کردن.

— **کرنا** karnā ۔(مص) نوبر کردن ۔ خوردن میوہ وغیرہ در اول فصل برای اولین بار.

— **ملا مسجد کو دوڑ دوڑ جائے** mulla masjid ko dauṛ dauṛ jaay (ضرب المثل) در مورد کسی گفتہ میشود کہ مطلبی را کہ تازہ آموختہ یا شنیدہ ہمیشہ در ہر جا بیان میکند.

— **نوکر ہرن مارتا ہے** naukar hiran mārta hae (ضرب المثل) نوکر تازہ استخدام شدہ روزہای اول با جدیت خدمت میکند. این عبارت معادل اصطلاح در باغ سبز نشان دادن بکار میرود.

— **نویلا** nawela ۔(صف) کاملاً تازہ ۔ جوان ۔ تازہکار.
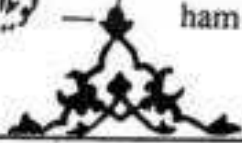
نئی نویلی (صف، نو عروس) naee naweli تازہ عروس شدہ۔

نئے سرے سے naay siray se (قید) از نو۔ از سر۔ از اوّل۔ دوبارہ۔

نیار (اس۔مذ) niyār علف۔ قصیل۔ علیق۔ خوید۔

نیارا nyāra } (صف) جدا۔ علیحدہ۔ فوق العادہ۔
نیاری niyāri } مختلف۔ تکلف انگیز۔ متعجب۔

نیاریا (اس۔مذ) niyarya کسی کہ خاک کارگاہ زرگری را شستہ ذات طلا و نقرہ بدست میاورد۔ خاکشوی۔ کنایۃً شخص... کہ جو کہ از ہر چیز و موقعیت نفع خود استفادہ میکند۔

نیاو (اس۔مذ) niyau انصاف۔ حقانیت۔ تصمیم منصفانہ

نیاو چکانا chukāna (مص) فیصلہ کردن۔ اصلاح کردن دعوی و اختلاف۔

نیایش (اس۔مث) niaesh نیایش۔ دعای توام با گریہ۔ حاجت طلبی۔

نیت nit } (اس۔مث) رفتار۔ اطوار۔ اخلاق۔
نیتی niti } فلسفہ اخلاق۔

نیت لگی رہنا niyyat lagi rehna (مص) در نظر داشتن۔ مطمح نظر داشتن۔

نیٹو (صف) netive بومی۔ اہل کشور (این کلمہ انگلیسی naive است)۔

نیچ (صف) neech ۱۔ پست۔ بد۔ دنی۔ عامی۔ ۲۔ (اس۔مث) سرازیری۔ شیب۔ نشیب۔ عمق۔

— اونچ oonch } (اس۔مث) نیکی و بدی۔
اونچ — } نشیب و فراز۔ پائین و بالا۔

— ذات } (صف) پست از لحاظ طینت و
— قوم } ذات۔

نیچا neecha } (صف)
نیچی neechi } پائین۔ نشیب۔ در مرتبہ
نیچے neechay } پائین۔

— اونچا (اس۔مذ) ooncha پستی و بلندی۔ نشیب و فراز۔

— دکھانا dikhāna (مص) رتبہ کسی را پائین آوردن۔ خفت دادن۔ تنگین کردن۔ شکست دادن۔

نیچہ (اس۔مذ) naecha بفتح ج۔ نی قلیان۔

— بند band (اس۔مذ) ۱۔ نی پیچ۔ ۲۔ نی ساز۔

نیچر nechar (س. مذ) ۱. فطرت. طبیعت. ۲. عالم. ۳. قانون طبیعت (این کلمه انگلیسی nature است).

نیر neer (س. مذ) ۱. اشک. ۲. آب. ۳. دریا.

ـ بہانا bahāna (مص) اشک ریختن. گریستن.

نیرنگ ساز (س. مذ) ۱. شعبده باز. جادوگر. ۲. مکار. حیله‌گر.

نیرنگی (س. مث) شعبده بازی. جادوگری.

نیستی کا مارا naisti kâ māra (صف) بدبخت. بد اقبال.

نیشن neshan (س. مث) ملت. قوم مردم یک کشور. (این کلمه انگلیسی nation است).

نیشنل neishnal (صف) ملی (این کلمه انگلیسی national است).

نیشنلٹی neishnalṭi (س. مث) ملیت. این کلمه انگلیسی nationality است.

نیفہ nefa (س. مذ) بفتح ف. لیفه شلوار.

نیک روز (صف) خوشبخت.

نیگ neg (س. مذ) تحفه یا هدیه یا انعام که در مراسم عروسی بخویشان و یا بخدمتگزاران داده میشود.

ـ لگانا lagānā (مص) خرج کردن برای کار نیک. ۲. گنوانا بر باد دادن. تباه کردن. بیهوده خرج کردن.

نیل neel (س. مذ) ۱. نام درخت و برگ آن که از جوشانده برگ آن نیل بدست میاید. ۲. خاکستر اسپند که برای دفع چشم زخم بر پیشانی کودک مالند. ۳. علامت ضربه یا فشار که بر پوست بدن ظاهر میشود.

ـ کا ٹیکا kā ṭikā (س. مذ) ۱. نشان یا علامتی که با نیل وغیره بر پیشانی کودک بمنظور رفع چشم زخم میگذارند. ۲. کنایه داغ بدنامی و رسوایی و ننگ.

ـ بگڑنا bigaṛna (مص) مصیبت و بدبختی پیش آمدن.

ـ کا ماٹھ بگڑنا ka māṭh bigaṛna (مص) مشهور شدن خبر دروغ.

ـ گر gar (صف) رنگرز. سازنده نیل.

نیلا neela
نیلی neeli
نیلے neelay
(صف) آبی رنگ. نیلگون. لاجوردی. کبود.

نیلا پیلا ہونا neela peela ho'na
(مص) سخت خشمگین و بشدت خشمناک شدن.

— پتھر patthar — (اس۔مذ) یاقوت کبود.

— تھوتھا thootha — (اس۔مذ) توتیا.

نیلام neelam (اس۔مذ) حراج.

نیلم neelam (اس۔مذ) یاقوت کبود.

نیم neem (اس۔مذ) نام درختی است که شاخ و برگ آن بسیار تلخ است و از شاخه باریک آن مسواک سازند زیرا تلخی آن دفع میکروب کند.

— کی ٹہنی ہلانا ki ṭehni hilāna —
(مص) تکان دادن شاخه درخت نیم منظور دور کردن مگس از زخم. مجازاً بمرض سیفلیس مبتلا بودن.

نیم برشش berish (صف) نیم برشته شده۔ نیم پز.

نیمچہ neemcha (اس۔مذ) تفنچ۔ قمه۔ شمشیر کوچک۔ خنجر.

نیم خوابی (اس۔مث) خواب آلودگی چرت.

— دستی (اس۔مث) مسند وزیر۔ جایگاه وزیر و امیر

نین naen (اس۔مذ)
نینا naena — چشم۔ عین۔ دیده.

نین سکھ sukh — (اس۔مذ) یک نوع پارچه لطیف و نازک.

— متنا mutna —
— متنی mutni —
(صف) زود رنج۔ بسیار گریان۔ کسی که بکوچک ترین بهانه گریه میکند.

ننانوے ninānway (عدد) نود و نه.

— کا پھیر ka phar — (اس) حرص جمع کردن ثروت۔ معنی تحت اللفظی این عبارت این است که کسی که ۹۹ تومان پول داشته باشد حرص جمع میکند که آن را صد تومان بکند.

نیند neend (اس۔مث) خواب.

— اچٹ جانا uchaṭ jāna —
— اڑ جانا uṛ jāna —
(مص) خواب از سر در رفتن۔ بیخوابی کشیدن.

— کا ماتا ka māta —
— کی ماتی ki māti —
(صف) خواب آلود. خرت زنده۔ کسی که همیشه مایل بخوابیدن است.

نیو new (اس۔مث) شالوده عمارت۔ بنیاد۔ اساس۔ پایه.

— ڈالنا ḍālna — (مص) شالوده عمارت ریختن.

نیوتا neota (اس. مذ) ۱. پرداخت و وصول نقد در موقع ادای مراسم عقد. ۲. دعوت برای شرکت در مراسم.

— **بھیجنا** bhaijna — } (مص) دعوت بعمل آوردن
— **دینا** de'na — } کردن.
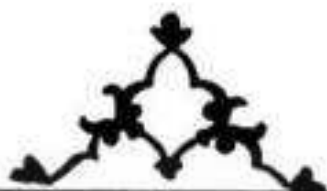
نیوز پیپر niyooz paipar (اس. مذ) روزنامه. جریده. (این کلمهٔ انگلیسی newspaper است).

نیولا naiwla (اس. مذ) راسو.

نیولی neyoli (اس. مث) همیان. انبان. کیسهٔ پول.

★

و

وا (صف) باز۔ گشادہ۔

واپس wāpas (صف) برگرداندہ۔ مسترد۔

— آنا āna — (مص) مراجعت کردن۔ برگشتن۔

— دینا de'na — (مص) برگرداندن۔ مرجوع داشتن۔ پس دادن۔

واپسی wāpasi (اس مث) برگشت۔ برگرداندہ شدہ۔ برگرداندگی۔

واجب الطلب (صف) قابل مطالبہ۔

واجبی (صف) ۱۔ معقول صحیح۔ ۲۔ ضروری۔ لازم۔ ۳۔ مناسب۔ ۴۔ کمی۔ مقدار کم۔

وارفتہ wa rafta (صف) ۱۔ فریفتہ۔ ۲۔ بیہوش بی خیال۔ ۳۔ عاشق۔

واسوخت (اس مث) یکی از انواع شعر کہ در آن از محبوب اظہار بیزاری میشود۔

واگزار کرنا karna — (مص) ۱۔ آزاد کردن۔ صرف نظر کردن۔ ۲۔ پس دادن۔ برگردانیدن۔

وادی wādi (اس مث) ۱۔ گشادگی میان تپہ ہا و کوہہای سبز۔ ۲۔ زمین شیب کہ مجری سیل است۔

وار wār (اس مذ) ۱۔ ضربت۔ ۲۔ زخم۔ بریدگی۔ ۳۔ حملہ۔ ۴۔ فرصت۔ ۵۔ روزی از یک ہفتہ۔

— خالی جانا kali jāna — (مص) فرصت را از دست دادن۔ خطا کردن در نشانہ گیری۔

— کرنا karna — (مص) حملہ کردن۔ ہجوم کردن۔

وارا wāra (اس —) ۱۔ برکت۔ فایدہ۔ نفع۔ ۲۔ قربانی۔ نذر۔

وارے نیارے wāray nyāray (اس مذ) نفع زیاد۔ منفعت زیاد۔

— ہونا hona — (مص) نفع زیاد عاید شدن۔ نفع زیاد داشتن۔

واردات (اس مث) ۱۔ احوال۔ سرگذشت۔ ۲۔ سانحہ۔ حادثہ ناگہانی۔ ۳۔ فساد۔ مصیبت۔

وارنا wārna (مص) ۱۔ چیزی را بعنوان نذر بدور یا

بالای چیزی گرداندن. ۲. پول یا چیزی را بعنوان صدقہ بکسی دادن.

وارنش wārnish (اس مث) روغن جلا. لعاب. (این کلمہ انگلیسی varnish است).

وارنٹ wāranṭ (اس مذ) حکم کتبی بازداشت مجرم. (این کلمہ انگلیسی warrant است).

-- **رہائی** (اس مذ) حکم کتبی آزاد کردن مجرم.

-- **گرفتاری** (اس مذ) حکم بازداشت.

واری wāri (ذ.ز) بجای قربانت گردم استعمال میشود.

-- **جانا** jāna (مص) قربان صدقہ رفتن (گشتن).

واڑ wāṛ (اس مث) نخل - محوطہ.

واڑا wāṛa (اس مذ) بخش یک شهر - محلای کہ یک اقلیت مخصوص در آن سکونت دارند.

واسطہ wāsta (اس مذ) بفتح طا - ۱. شخص ثالث کہ رابط بین دو نفر است. وسیلہ واسطہ. ۲. ربط. بستگی. خویشی. ۳. سروکار.

-- **پڑنا** paṛna -- (مص) مربوط بودن. سروکار داشتن با.

-- **دار** (صف) متعلق. مربوط. منسوب. خویش.

-- **رکھنا** rakhna -- (مص) تعلق داشتن. نسبت داشتن.

واصلات (اس مث) عایدات ملک. استفادہ از محصول و منافع ملک کہ بدست غاصب قرار میگیرد.

واقعہ نویس (اس مذ) خبرنگار - مخبر روزنامہ و رادیو.

وال wal — پسوندی کہ پس از اسم استعمال میشود و بمعنی صاحب و فروشندہ
والا wala
والی wali — و اہل (جائی) است.
والے walay — مثل دودھ والا doodh wala بمعنی شیرفروش.

دلی والا بمعنی اہل دہلی.

والنٹیر wālanṭyar (صف) داوطلب. کسی کہ بدون چشمداشت عوض خدمتی انجام میدہد. (این کلمہ انگلیسی volunteer است).

وان wān (ذ.غنہ) پسوند توصیفی اعداد نظیر دوم و سوم در فارسی مثل پانچواں کہ مرکب از پانچ pānch (پنج) و واں است. بمعنی پنجم و پنجمین.

واہ wāh (از اصوات) کلمۂ تحسین کہ معادل آن در فارسی بہ است. گاہی بطور طنز و اظہار تعجب نیز بکار میرود.

— رے rey — (از اصوات) کلمۂ تحسین و تعریف - در مورد طنز، تعجب، تأسف و افتخار نیز بکار میرود.

— — (اصوات) در موقع مسرت و تعریف و توصیف بسیار استعمال میشود - بہ بہ - احسنت - آفرین.

— ہونا ho'na — (مص) شہرت یافتن - مشہور شدن - مورد تحسین و تعریف قرار گرفتن.

واہی تباہی wāhi tabāhi (صف) (مرکب) عبث - بیہودہ - مہمل - پوچ ۲- اوباش - جاہل.

— بکنا bakna — (مص) مہمل گفتن - بزبان بدسخن گفتن.

— پھرنا phirna — (مص) سرگردان و بی ہدف گشتن - در بدر بودن.

وائس wāis (اس. مذ) نایب - معاون - قائم مقام - (این کلمۂ انگلیسی vice است) این کلمہ با اسامی مرکب شدہ و استعمال میشود. مثل وائس پریزیڈنٹ Vice President کہ بمعنی معاون رئیس جمہوری یا معاون مؤسسہ است.

وچن vachan (اس. مذ) قول - عہد - پیمان - قرار.

وردی wardi (اس. مث) ۱- اونیفورم ارتش. ۲- شیپور خواب کہ در خوابگاہ سربازان زدہ میشود.

— بولنا bolna — (مص) گزارش دادن.

— میجر mayjer — (اس. مذ) افسر ارتش کہ مأمور ابلاغ احکام و تعیین عمل خدمت سربازان است (کلمۂ میجر انگلیسی major است).

ورغلانا wargalana (مص) از راہ بدر کردن - فریفتن - بدام انداختن - وسوسہ کردن - تحریک کردن - اغوا کردن.

ورلا warla (صف) این طرف - مربوط باین طرف - متعلق باین سمت.

وزن کشی (اس. مث) توزین - وزن کردن - کشیدن - عمل - سنجیدن شغل و کار.

وزنی (صف) سنگین - پر وزن - گرانبہا.

وسکی wiski (اس. مث) یک نوع مشروب الکل (این کلمۂ انگلیسی whisky است).

وصلی (اس، مث)، دو ورق کاغذ کہ بہم چسپیدہ باشد. کاغذ ضخیم.

وضع دار (صف)، ا. خوش ظاہر. خوش شکل و زیبا. ۲. مقید در رفتار و طرز لباس پوشیدن. دہیت. ثیک.

وضع کرنا karna (مص)، ا. منہا کردن. کاستن. تفریق کردن. کسر کردن.

— نستعلیق ہونا ho'na (مص)، شائستگی داشتن در رفتار. مہذب بودن.

وضو ٹھنڈے ہونا ṭhenḍay hona
وضو ڈھیلے ہونا ḍheelay hona
(مص)، کنایۃً پست ہمت شدن. فروکش کردن حرارت در کاری.

وطنی (صف)، اہل کشور. بومی.

وظیفہ (اس. مذ)، بفتح ف. ا. مقرری. ۲. دعائی کہ ہر روز بوقت معین شود. ۳. کمک ہزینہ. ۴. ہزینہ تحصیل کہ بہ دانش آموز یا دانشجو پرداخت بشود.

وعدہ آجانا ā jāna
آپہنچنا ā pahoṇchna
(مص)، نزدیک بمرگ شدن.

— ٹالنا ṭālna (مص)، مسامحہ کردن. طفرہ رفتن. عقب انداختن.

— وفا (صف)، کسی کہ سر قول خود می ایستد و وعدہ خلاف نیکند. مقید بعہد. خوش قول.

وفد wafd (اس. مذ)، ا. پیغام بر جماعت کسی کہ پیغام کسی را نزد کسی دیگر ببرد. ایلچی. ۲. گروہ نمایندگان.

وقت برابر آنا āna
" ہونا ho'na
(مص)، در رسیدن موقع مرگ. بانتہا رسیدن عمر.

وقت بے وقت bay (قید)، ہر وقت. پی در پی. متوالیا. پشت سر ہم.

— پڑنا paṛna (مص)، ا. لازم شدن. ضرورت پیدا کردن. ۲. مشکل پیش آمدن.

— کے ke (قید)، سر وقت. بموقع. سر بزنگاہ.

وقتی (صف)، ا. بوقت. ۲. مربوط.

وکٹوریہ کراس Victoria Kras بفتح ی ثانی (اس. مذ)، مدالی کہ بر آن شکل صلیب است و از طرف پادشاہ یا ملکہ انگلیس بکسی کہ خدمت بزرگ انجام میدہد اعطا میگردد. (این کلمہ انگلیسی 'Victoria Cross' است).

ولایت (اس مث) ۱. سلطنت . ۲. کشور. سابقاً ایران و افغانستان را ولایت میگفتند و در مدت اقتدار و حکومت بریتانیا این نام بانگلستان داده شد . ۳. کفالت و وصایت و سرپرستی.

— **زاد** (صف) ۱. سابق بکسی گفته میشد که در ایران متولد شده بود و اکنون بکسی که در انگلستان زاده شده است گویند.

ولایتی (صف) ۱. خارجی، اجنبی، بیگانه، غیر بومی ، اروپائی، انگلیسی. ۲. زبان نفهم، کسی که از گفتن (فهمیدن) زبان عاجز است. ۳. کابلی، افغانی، ساخته در افغانستان . ۵. شمشیر.

پانی pāni سودا، آب گاز دار.

ولدیت valadiat (اس مث) نام مادر. اصل نسب، نسل.

ولیمہ (اس مذ) بفتح م دعوت عروسی از طرف داماد.

ووٹ voaṭ (اس مذ) رای. (این کلمه انگلیسی vote است).

ووٹر voaṭar (صف) رای دهنده.

— **لڑنا** larna (مص) مقابله و مقابله آمدن.

وه woh (ضمیر سوم شخص مفرد و جمع و مذکر و مونث) او، آن، آنها.

— **دن اور آج کا دن** din aor āj kā din (اص) از آن روز تا امروز.

— **نہیں تو اسکا بھائی** nahiṉ to us ka bhāi (ضرب المثل) در موردی که کسی عمداً یا سهواً از عهده انجام کاری بر نیاید استعمال میشود یعنی اگر او نتوانست دیگری انجام میدهد. منحصر باو نیست.

وہاں wahāṉ (قید) آن طرف، آنجا، آنطرف.

وہم ناک (صف) خوفناک، ترس آور.

وہمی (صف) وسوسی، موهوم، خیالی.

وہی wohi (ضمیر) همان، خودش.

— **تین بیسی وہی ساٹھ** tin bisi wohi sath (ضرب المثل) در موردی که نتیجه در کار یکسان باشد گفته میشود. در مقابل این ضرب المثل در فارسی چه علی خواجه چه خواجه علی گفته میشود.

— **ڈھاک کے تین پات** ḍhāk ke tin pāt (ضرب المثل) در موردی گفته میشود که

بلغ یا چیزی کم و زیاد نشود. بی کم و زیاد.

وہیں wahig (قید) ان عند. ہمانجا، وہم مالک وہی.

ویاکرن viakaran (ہس. مث) دستور زبان سنسکریت. صرف و نحو زبان.

وید ved (ہس. مذ) ۱. کتاب مقدس ہندو. ۲. دانش. علم.

ویدانت vēdant (ہس. مث) اصول و ترتیب فلسفی و مذہبی ہندوان بر اساس اپنیشاد opanishad

ویدک vaidak (ہس. مذ) مشتق و مربوط و منسوب به وید. عالم وید.

ویراگ vairag (ہس. مذ) بیراگ را ببینید.

ویراگی vairāgi (صف) زاہد. تارک دنیا. عزلت گزین.

ویسٹ کوٹ waist koat (ہس. مذ) جلیقه (این کلمه انگلیسی waist coat است).

ویش vesh (ہس. مذ) طبقه سوداگر. فرقه تاجر. صنف.

ویسا waesa		
ویسی waesi	(صف) آنطور. چنان. چنینا.	
ویسے waesay		

ویسا ہی hi _ (قید) ہمان طور. ہمان طریقه ہمان حالت.

وی پی vi pi (ہس. مث) مخفف دو کلمه انگلیسی value payable بمعنی پرداخت در مقابل وصول جنس. در مورد تحویل گرفتن جنس یا بسته مخابراتی از اداره گمرک استعمال میشود.

وشنو vishnu (ہس. مذ) رب النوع. یکی از سه خدای بزرگ ہندوان که نگہدارنده کائنات است. دو خدای دیگر یکی شیو shive خدای نیست و نابود کننده و برہما خالق کل ہستند.

ویلکم welkam (ہس. مذ) خوشامد. خوشامدید (این کلمه انگلیسی welcome است).

ہ

ہا ha (از اصوات) آہ۔ وای۔ افسوس۔ اف۔

ہات hāt (اس۔مذ) ہاتھ را بہ بینید۔

ہاتھ hāth (اس۔مذ) ۱۔ دست۔ بازو بشمول دست۔ ۲۔ خرطوم فیل باصطلاح فیلبان۔ ۳۔ کف دست۔ ۴۔ نیم متر کہ طول سر انگشت دست تا آرنج است۔ ۵۔ قبضہ۔ ۶۔ قدرت۔ طاقت۔

— اتر جانا utar jāna — (اص) در رفتن دست۔ یا بجا شدن استخوان دست۔

— اٹھانا uṭhāna
اونچا کرنا ooncha karna — (اص) ۱۔ دست برداشتن از۔ منصرف شدن۔ دست کشیدن از۔ ۲۔ مایوس و نومید شدن۔

— ادھار udhār — (اس۔مذ) قرض۔ قرضہ۔ وام۔

— اونچا رہنا ooncha rehna — (اص) ۱۔ مرفہ الحال بودن۔ ۲۔ سخاوت داشتن۔

— بٹھانا biṭhāna — (اص) جا انداختن استخوان دست و بازو۔

— بڑھانا baṛhāna — (اص) ۱۔ پیش بردن دست برای گرفتن یا دادن چیزی۔ ۲۔ از حد خود تجاوز کردن۔ ۳۔ بمداخل و منافع افزودن۔ ۴۔ گدائی کردن۔

— بکنا bikna — (اص) ۱۔ بکسی فروختہ شدن۔ ۲۔ تابع و مطیع شدن۔

— بھر کا دل ہو جانا bhar ka dil ho jāna (اص) بسیار مسرور و شعوف شدن۔

— بھیجنا bhejna — (اص) توسط کس دیگر فرستادن۔ بالواسطہ فرستادن۔

— پانی لینا pāni le'na — (اص) طہارت کردن پس از تخلیہ۔ شستن مقعد پس از تغوط۔

— پاؤں پھیلانا pāoṇ phaelāna (اص) ۱۔ ترقی و پیشرفت کردن۔ ۲۔ نیرومند شدن۔ ۳۔ غالب شدن۔

— توڑنا tuṛna — (اص) ۱۔ شستن دست و

پای کسی. ۲. رنج کشیدن۔ سخت کار کردن.

— — سے چھوٹنا chhuṭna — (مص) بسلامت زائیدن.

— پتھر تلے آنا patthar talay āna —
— — — دبنا dabna — — —
(مص) ۱. بسختی ومصیبت گرفتار شدن. ۲. مجبور و ناچار شدن.

— پٹھے پر نہ رکھنے دینا paṭṭhay par na rakhnay dena (مص) کنایۂ بسیار زرنگ و چالاک بودن و شدن.

پر سرسوں جمانا par sarson jamāna (مص) ۱. کار سخت و مشکل را بفوریت انجام دادن. ۲. تردستی و شعبده بازی کردن.

— پر توتا پالنا par toata pālna (مص) ۱. ترک کردن کار بعلت زخم و یا ورم دست. ۲. زخم کردن دست.

— پر گنگا جل رکھنا par gaṅga jali rakhna (مص) سوگند یاد کردن۔ سخت قسم خوردن.

— پسارنا pasārna — (مص) گدائی کردن.

— پورا پڑنا poora paṛna — (مص) با تمام قوت ضربت زدن.

— پھیرنا pherna — (مص) ۱. نوازش کردن. ۲. لمس کردن۔ دست مالیدن بجائی.

— پھیلانا phelāna — (مص) التماس کردن.

— تکنا takna — (مص) محتاج و تنگ بودن بجہت برای معاش.

— ٹھڈی میں ڈالنا thuḍḍi meṇ ḍâlna (مص) چاپلوسی کردن.

— جوڑنا joaṛna — (مص) ۱. کنایۂ از تقاضا کردن و ساجت کردن. ۲. تملق گفتن۔ چاپلوسی کردن.

— جھاڑ کے اٹھنا jhāṛ ke uṭhna (مص) پاک باختن در قمار۔ بازنده کامل شدن.

— جھاڑنا jhāṛna — (مص) ضربت زدن۔ کتک زدن.

— جھلائی jhulāi — (اسم مث) ۱. پول کرا معبر آنان بہنگام عبور مسافر یا قافلہ از منطقہ اینہا از مردم اخذ میکردند. ۲. عوارض راہداری.

— جھوٹا ہو جانا jhuṭa ho jāna — (مص)
۱. ضربہ وارد شدن بدست از شمشیر کہ بہدف نخورد.
۲. از کار افتادن دست کہ قادر بکار کردن نباشد.

— چلانا chalāna — (مص) ۱. ضربت زدن بادست.
۲. دزدی کردن۔ کش رفتن.

— دھونا dhona — } (مص) نومید شدن.
— دھو بیٹھنا dho baethna —
مایوس شدن۔ قطع امید کردن.

— دینا de'na — (مص) ۱. دست دادن. ۲. قبول کردن چیزی یا کاری را متعہد شدن.

— ڈالنا ḍālna (مص) ۱. دخالت کردن. ۲. متعہد شدن. ۳. بی آبرو کردن. ۴. غصب کردن. غارت کردن. ۵. گرفتن تصرف کردن بزور گرفتن چیزی را.

— رکھنا rakhna — (مص) ۱. دست کشیدن چیزی. ۲. محفوظ کردن چیزی با دست. ۳. مانع شدن. جلوگیری کردن.

— رنگنا raṅgna — (مص) ۱. حنا بستن بدست.
۲. رشوہ گرفتن.

— رہنا rehna — (مص) در تحت اختیار کسی بودن.

— سر پہ رکھنا sar par rakhna
(مص) ۱. حمایت کردن. ۲. نوازش کردن.
۳. بسر کسی قسم خوردن.

— سے se — (قید) بوسیلہ۔ توسط.

— — جاتا رہنا jāta rehna — — (مص) بیچارہ شدن۔ فرصت از دست رفتن۔ از اختیار و تصرف خارج شدن.

— صاف کرنا sāf karna — (مص) ۱. در کار دستی ماہر شدن. ۲. غارت کردن. ۳. خرج کردن.

— کا دیا ka diya — (مص) ۱. صدقہ خیریہ.
۲. بخشش۔ عطیہ.

— — آڑے آئے āṛay ā'ai — — —
(ضرب المثل) صدقہ رفع بلا میکند.

— کا سچا ka sachcha — } (صفت)
— کی سچی ki sachchi —
متدین۔ معتبر۔ قابل اعتماد.

— کان سے ننگی kān se naṅgi —
(صفت) زنی کہ دست و گوشش بی زیور است.

— کانوں پر رکھنا kānoṅ par rakhna
(مص) ۱. اظہار بی اطلاعی کردن. ۲. تعمیم انجام

ندادن کاری را گرفتن .

— کٹ چکے kaṭ chukay — (اص) پس از امضا کردن قرار دادی نمیتوان برخلاف آن عمل کرد.

— کٹے ہونا kaṭay ho'na — (اص) مجبور بودن ـ ناچار شدن.

— کنگن کو آرسی کیا kangan ko ārsi kya (ضرب المثل) آنچه عیان است چه حاجت به بیان است .

— کھجلانا khujlāna — (مص) ۱. خارش داشتن دست. ۲. (اص) آرزوی زدن کسی را داشتن. امید بدست آوردن چیزی داشتن.

— کے توتے اڑ جانا ke totay uṛ jāna (اص) حواس پرت شدن از دیدن یا شنیدن چیزی ـ از خود بیخود شدن.

— کی لکیریں نہیں مٹیں ki lakireṉ nahiṉ miṭṭeen (ضرب المثل) ارتباط … از بین نمیرود.

— کی مچھلی ki machhli — (اص، مث)
ماهیچه کف دست.

— گھسانا ghisāna — (اص) کار سخت بی فایده کردن ـ انرژی تلف کردن.

— گھسائی ghisāi — (اص، مث) محنت و زحمت بی نتیجه و بی فایده.

— لا la — | (اص) در حالت نهایت خوشحالی
— لانا lāna — | که در نتیجه کسب موفقیت حاصل شود و در موقع دست دادن بدوستان صمیمی گفته میشود و یعنی آنچه دل میخواست شده است.

— لگانا lagānā — (مص) ۱. دست گذاشتن یا کشیدن بچیزی یا جائی. ۲. (اص) دست درازی کردن. ۳. کمک کردن. ۴. کاری را شروع کردن. ۵. ضربت زدن. ۶. شرط بستن. ۷. (ز. ز.) کتک زدن. ۸. علاج کردن درد.

— مارنا mārna — (مص) ۱. دست زدن بچیزی. ۲. (اص) ضربت زدن با شمشیر و امثال آن. ۳. با عجله لقمه در دهان گذاشتن. ۴. دزدیدن. ۵. رشوه گرفتن.

— ملنا malna — (اص) پشت دست گزیدن

از پشیمانی و تاسف۔ متاسف شدن۔

— میں meṇ — (ص) در قبضہ۔ در ید تصرف۔

— — آنا āna — — (ص) ۱۔ بتصرف در آمدن
حاصل شدن۔ بدست آمدن۔

— — پڑا ہونا paṛa ho'na — — (ص)
(ز۔ ز) دانستن ہنر۔ آشنا شدن با ہنر۔

— میں ٹھیکرا دینا meṇ ṭheekra de'na — (ص) کسی را بفقر و فلاکت کشانیدن۔
مفلس کردن کسی را۔

— — — لینا le'na — — — (ص) بفقر و فلاکت
مبتلا شدن۔ گدا شدن۔ مفلس شدن۔

— — سمرنی اور بغل میں کترنی samarni aor bagal meṇ katarnı —
(ضرب المثل) در مورد کسی گفتہ میشود کہ در ظاہر نیک
نفس و نیکو است و در باطن مزور و دغل است
گندم نمای جو فروش۔

— میں ہاتھ دینا meṇ hath de'na —
(ص) ۱۔ سپردن کسی بکسی دیگر۔ ۲۔ وسیلۂ ازدواج
کسی را فراہم کردن۔ بشوہر رسانیدن زن۔

شوہر دادن۔ ۳۔ کنایۃً با کسی آمیزش و رفت و آمد
داشتن۔

— نہ آنا na āna — (ص) ۱۔ بدست نیامدن۔
۲۔ گرفتار نشدن۔

— نہ رکھنے دینا na rakhnay de'na —
— نہ دھرنے دینا dharnay " " —
(ص) ۱۔ راہ ندادن بکسی برای نزدیک شدن بخود
۲۔ بی اعتنا بودن۔ ۳۔ مخالف بودن۔

ہاتھوں چھاؤں رکھنا hāthoṇ chhāoṇ rakhna (ص) (ز۔ ز) با کمال
محافظت نگاہداشتن با احتیاط نگاہداری کردن۔

— کے بل چلنا ke bal chalna —
(ص) روی دست راہ رفتن۔

— کی لکیریں ki lakeeren — (اسم مؤنث)
۱۔ خطوط کف دست۔ (ص) ۱۔ نشان محو
نشدن۔ ۲۔ اقوام و خویشاوندان فراموش نشدنی۔

— — — مٹانا miṭāna — — — (ص) کنایہ
از ترک مراودہ با خویشان و عزیزان کردن۔

— ہاتھ hath — (قید) ۱۔ دست بدست۔ ۲۔ فوراً

اڑا لینا uṛa le'na (مص) مخفیانہ فرا بردن یا بر داشتن چیزی۔

__ لانا lāna __ (مص) با احترام آوردن چیزی

ہاتھا چھانٹی hātha chhāṇṭi (اس مث) دخل بتقلب در معاملہ، دغا۔

ہاتھی hathi (اس۔مذ) فیل۔

__ پاؤں pāon __ (اس۔مذ) داء الفیل۔ مرضی کہ در آن پا ورم زیاد میکند۔

__ جھولنا jhoolna __ (مص) کنایہ از ثروتمند شدن است۔

__ جھومنا jhoomna __ (مص) ۱۔ صاحب فیل بودن۔ ۲۔ دختر دم بخت در خانہ داشتن۔

__ دانت dānt __ (اس۔مذ) عاج۔ دندان فیل۔

__ کا چوڑا ka chooṛa __ (اس۔مذ) النگو و دست بند کہ از عاج ساختہ شدہ باشد

__ سے گنے کھانا se gannay khāna __ (مص) با قوی تر از خود مقابلہ و دست و پنجہ نرم کردن

__ کا پاٹھا ka paṭha __ (اس۔مذ) بچہ فیل۔ فیل جوان تر۔

__ کا پیر آنکس ka paer ānkas __ (ضرب المثل) کسی کہ قوی و توانا باشد ہمہ اعضایش قوی است۔

__ کے پاؤں میں سب کا پاؤں

-ke pāoṇ meṇ sab kā pāon

(ضرب المثل) کسی کہ بزرگ و عالی رتبہ است ہمہ مطیع او ہستند۔ از مال و حشم خاوندش ہمہ بہرہ مند میشوند

__ کے دانت بٹھانا dānt biṭhane __

(مص) کنایہ از حجت کردن در بارہ چیز غیر ممکن۔

___ دکھانے کے اور ہیں کھانے کے اور

--- dikhānay ke aor heṇ

khānay ke aor (ضرب المثل) معادل گندم نمای جو فروش۔ در بارہ کسی گفتہ میشود کہ ظاہر و باطنش یکی نباشد۔

__ گھوڑے بھاگ گئے گدھا پوچھے کتنا پانی

- ghoṛay bhāg gaay - gadha.

(ضرب المثل) poochay kitna pāni

در موردی استعمال میشود کہ اشخاص بزرگ و قادر از عہدہ انجام کاری بر نیایند و منصرف شوند ولی

اشخاص کو چپ جست کنند.

— وان wān — (اس۔مذ) فیل بان۔ کسی کہ روی گردن فیل می نشیند و آن را میراند.

— ہزار لٹے پھر بھی لاکھ من کا -hazār luṭay phir bhi lākh man ka

(ضرب المثل، معادل ضرب المثل فارسی "دود از کنده بلند میشود" "آدم بزرگ ہر چہ ہم مفلس شود قدر و منزلتش از بین نمیرود.

ہاٹ hat (اس۔مث) ۱۔ بازار۔ بازار سیاه.
۲۔ دکان۔ مغازه

— کرنا — karna (مص)
— کھولنا — kholna دکان باز کردن.

ہار hār (اس۔مث) ۱۔ باخت۔ شکست. ۲۔ خستگی، واماندگی. ۳۔ چراگاه۔ مرتع. ۴۔ گردن بند و گلوبند مروارید و جواہر. ۵۔ حلقۂ گل.

ہارا hāra (صفت) ۱۔ خستہ۔ وامانده. ۲۔ فعل ماضی مطلق از مصدر ہارنا harna بمعنی باختن.
۳۔ باختہ۔ مغلوب.

— بیٹھنا baeṭhna — (مص) خستہ شدن۔ واماندن.

— پھول phool — (اس۔مذ) حلقۂ گل کہ در جشن شادی و عروسی بگردن شرکت کنندگان آویزند.

— چڑھانا charhāna — (مص) نثار کردن دستہ یا حلقۂ گل بر مقابر اولیاء اللہ یا اشخاص بزرگ.

ہارو hāroo (صفت) کسی کہ اغلب بازنده است.

ہارمونیم hārmoniam. نام یک نوع ساز بادی کہ کلید ہای شبیہ بکلید پیانو دارد (این کلمہ انگلیسی harmonium است).

ہارنا hārna (مص) ۱۔ باختن (در بازی). ۲۔ شکست خوردن۔ مغلوب شدن.

ہاڑ haṛ (اس۔مذ) استخوان.

ہاڑنا haṛna (مص) ۱۔ تطبیق کردن دو وزن۔ برابر کردن دو وزن. ۲۔ اندازه گرفتن۔ مقایسہ کردن.

ہال hāl (اس۔مث) ۱۔ جنبش۔ حرکت. ۲۔ چرخ، گردش. ۳۔ دائره آہنی کہ بدور چرخ چوبی قرار گیرد. ۴۔ تالار. (در معنی چہارم hall انگلیسی است).

ہالا ڈولا hāla ḍola (اس۔مذ) (ز۔ز) زلزلہ، زمین لرزه.

ہامی hāmi (اس۔مث) کلمہ تایید و اقرار.

— بھرنا bharna (مص) تایید کردن. اقرار کردن. اعتراف کردن.

ہان hān (اس مث) ۱. نقصان. ضرر. ۲. کشتار. خونریزی.

ہاں hān (از اصوات) ن غنہ. در مورد تایید و تنبیه و تاکید و ندا استعمال میشود. این کلمه در جواب سؤال نیز با جی (ہاں جی) بکار میرود که بمعنی بلی است.

ہاں میں ہاں ملانا men hān milāna (مص) کورکورانه تایید و اقرار کردن.

ہانپنا hānpna (مص) بہ تندی نفس کشیدن. نفس نفس زدن در نتیجه دویدن یا بار سنگین داشتن.

ہانڈنا hāndna (مص) آواره گشتن. راه رفتن بدون مقصد.

ہانڈی hāndi (اس مث) ۱. ظرف گلی پخت و پز. کاچدان. ۲. پاتیل کوچک گل. ۳. لامپ چراغ.

— پکنا pakna (مص) ۱. خورش و غذا پختن. ۲. کنایه از صلاح و مشورت کردن پنهانی.

— پھوڑنا phurna (مص) فاش کردن راز.

— چڑھنا charhna (ل) کنایه از بدست آمدن مال مفت.

— گرم کرانا garm karāna (مص) بالواسطه رشوت دادن.

ہانک hānk (اس مث) ن غنہ. ۱. فریاد. داد. جیغ. نعره. غلغله.

— پکار pukār (اس مث) غوغا. جمع صدای جمعیت.

— مارنا mārna (مص) فریاد کشیدن. با صدای بلند جیغ کشیدن.

ہانکنا hānkna (مص) ۱. راندن (حیوان گاری وغیره). ۲. سخن بی معنی گفتن. حرف مفت زدن. ۳. باد زدن. ۴. دور کردن مگس.

ہانگا hānga (اس مذ) قدرت. قوت. زور. طاقت.

— چھوٹنا chhootna (مص) (ز. ز) بیطاقت شدن. ناتوان و کمزور شدن.

ہانگی hāngi (اس مث) (ز. ز) پارچه نازک متخلخل که برای بیختن بکار میرود. غربال آرد.

ہاؤ ہاؤ hāo hāo (اس مث) ۱. اضطراب. وحشت. ۲. تقاضا طلب.

ہاہا کرنا ha ha karna (مص) زبان عوام
۱- سماجت در تقاضا کردن - التماس کردن.
۲- بہ بہ گفتن.

ہاہا ہی ہی ha ha hi hi (اس مث) خندہ صدادار - خندہ کہ با تمسخر توام باشد.

ہائی hāee (اس مث) حالت - وضع - کیفیت.
بطور کنایہ بدنامی - رسوائی.

ہائے hāe (از اصوات) ۱- افسوس - آہ - دریغ
۲- نالہ در احساس درد و بیماری.
— رے rey — افسوس - دریغا.

ہپ hap (اس مث) ۱- قورت - صدای قورت دادن - عمل انداختن چیز خوراک در دہان.
۲- بزبان کودک غذا.

— کر جانا kar jāna — (مص) ۱- قورت دادن یکدفعہ چیز خوراک را فرو دادن. ۲- کنایہ از تصرف فوری مال کسی.

— کرنا karna — (مص) شکل آدم بلا دندان چیز خوردن - صدا درآوردن از دہان مانند پیران.

ہپا happa (اس مذ) ۱- غذا بزبان کودک.
۲- آشپز بزبان کودک در ایران غذا بزبان کودک برف است. ۲- بقر. ۳- غذای نرم - حریرہ.

ہپو happo (صف) زن بی دندان.

ہپو happoo (اس مث) حب تریاک کہ زنان بکودک میخورانند تا بخواب رود.

ہت تری hat teri } (ف - عوام) این فقرہ در موقع
ہت تری کی ki } اظہار تحقیر بکار میرود و معادل "خاک بر سرت" است.

ہتا hatta }
ہتھا hattha } (اس مذ) قبضہ - تصرف.

— ہتھا پھیرنا pherna — (مص) غارت کردن بزور تصرف کردن.

— ہتا مارنا mārna — (مص) بزور گرفتن - تصرف عدوانی کردن.

ہتوڑا hatauṛa }
ہتھوڑا hathauṛa } (اس مذ) پتک - چکش بزرگ.

ہتوڑی hatauṛi }
ہتھوڑی hathauṛi } (اس مث) چکش و پتک کوچک.

ہتھ hath (س۔مذ) مخفف ہاتھ بمعنی دست که در کلمات مرکب بکار میرود.

— ادھار udhār — (زبان عوام) وام کم مدت.

— پھول phool — (س۔مذ) یک نوع آتش بازی که در دست گرفته بعیز شده ول میکنند.

ہتھ پھیری pheri (س۔مث) ۱۔ مس بلمس۔ نوازش معشوق با دست. ۲۔ تردستی۔ شعبده بازی.

— — کرنا karna — (مص) با مکر و خدعه مال کسی را بدست آوردن۔ بدام انداختن.

— چلا chala — (صف) عیار۔ حقه باز.

— چھٹ chhuṭ — (صف) کسی که بکوچک ترین سبب مایل بجنگ زدن است۔ کسی که در جنگ زدن بی تحاشا است.

— رس ras — (س۔مذ) استمنا۔ جلق.

— کٹی kaṭi — (س۔مث) ضربتی که بدست حریف زده میشود که از کار بیفتد.

— کڑا kaṛa (س۔مذ) قبضه سپر که درپنجه دست قرار میگیرد.

— کڑی kaṛi / ہتکڑی hatkaṛi (س۔مث) دست بند که بدست مجرم زده میشود.

ہتکنڈا hatkanḍa / ہتھکنڈا hathkanḍa (س۔مذ) ۱۔ هنر شست. آمادگی دست برای انجام کاری. ۲۔ کنایه از تزویر۔ زرنگی۔ عیاری۔ تردستی.

ہتھنی hathni (س۔مث) فیل ماده.

ہتھی hathi (س۔مث) ۱۔ دسته کوچک چیزی. ۲۔ برس تیمار اسب قشو.

ہتھے پر ٹوک دینا hathay par ṭoak de'na / ہتھے پر ٹوکنا ṭoakna " " (مص) ۱۔ کسی را در ابتدای انجام کار اشتباه از عواقب آن آگاه ساختن. ۲۔ اعتراض کردن.

— پر روکنا par roakna — (مص) کاری را از ابتدای آن جلوگیری کردن.

— پر چڑھنا par chaṛhna — (مص) در قبضه و تصرف کسی قرار گرفتن.

ہتھیا hathya (س۔مذ) باران متواتر چند روزه۔ چند روز از فصل باران که در آن باران بشدت می بارد.

ہتھیار hathār (س۔مذ) ۱۔ اسلحه۔ سلاح جنگ۔ شمشیر و سپر و نیزه وغیره. ۲۔ ابزار و آلات کار یک دستگاه.

— باندھنا bāndhna — (مص) مسلح شدن.

— بند band — (صف) مسلح.

— ڈال دینا ḍāl de'na — } (مص) تسلیم
— رکھ دینا rakh " } دشمن شدن.

ہتھیلی hatheli } (اس مث)
ہتیلی hateli } کف دست.

— پر سرسوں جمانا par sarsoṇ jamāna (مص) کاری را طوری انجام دادن کہ موجب حیرت شود. کاری را بازودستی و عیاری انجام دادن.

— سلسلانا salsalāna } (مص) خارش
— کھجانا khujāna } داشتن کف دست
کنایہ از امید بوصول پول است. خاریدن کف دست باصطلاح دانش آموزان مدارس علامت چوب بکف دست خوردن است.

— کا پھپولا ka phapola — (مص) ۱. کنایہ از چیزی بسیار ظریف و نازک کہ کوچکترین ضربہ بشکند. ۲. چیزی یا امری کہ موجب رنجش شود.

ہتیا hattya (مص) ۱. کشتن. ۲. جنایت جرم. گناہ. قتل. ۳. عذاب. درد.

— لینا lena — (مص) جنایت قتل را اعتراف کردن. گناہ ریختن خون کسی ملوث شدن.

ہتیارا hattyāra (اس مذ) ۱. قاتل. خونخوار. ۲. جانی. مجرم. فاسق. متہم بقتل.

ہٹ haṭ (اس مث) ضدیت. لجاجت. کلہ شقی. سرسختی.

— اٹھانا uṭhāna — (مص) (ذ. مذ) تحمل لجاجت و ضدیت کسی را کردن.

— دھرم dharam — (صف) لجوج. ضدی. حق ناشناس. بی انصاف.

— کا پورا ka poora } (صف) لجوج.
— کی پوری ki poori } سمج.

ہٹا haṭṭa (اس مذ) بازار. محل خرید و فروش اشیاء.

— کٹا kaṭṭa } (صف)
ہٹی کٹی haṭṭi kaṭṭi } چاق و قوی
ہٹے کٹے haṭṭay kaṭṭay } و تر و تازہ
نیرومند. تنومند. چاق و چلہ.

ہٹانا haṭāna (مص) عقب زدن. بازای پس زدن. ۲. عقب انداختن. ۳. بی اثر کردن. جلوگیری کردن.

ہٹتال haṭṭāl (اس مث) تعطیل عمومی بازار. اعتصاب مغازه داران. این کلمه در تکلم ہڑتال گفته میشود.

ہٹکنا haṭakna (مص) ۱. جلوگیری کردن. مانع شدن. ۲. مترود بودن.

ہٹنا haṭna (مص) ۱. عقب رفتن. پس زده شدن. ۲. برگشتن. ۳. از شیر افتادن گاو و گاومیش وغیره. ۴. اصرار و جدیت کردن در امری.

ہٹی haṭṭi (صف) بدخلق. لجوج. کله شق. ۲. (اس مث) بازار. دکان.

ہٹیلا haṭila
ہٹیلی haṭili (صف) لجوج. کله شق.
ہٹیلے haṭilay

ہجڑا hijṛa (اس مذ) خوجه. خصی. اخته. خواجه سرا. نامرد.

ہجوم (اس مذ) جمعیت مردم. انبوه. اجتماع مردم. ازدحام. حمله ناگهانی.

ہچر مچر hichar michar (اس مث) ۱. تاخیر تامل. تردید. ۲. بهانه امروز و فردا.

— — کرنا karna (مص) تردید کردن. بتاخیر انداختن. طفره زدن در رفتن. بهانه کردن. امروز و فردا کردن. مذبذب بودن.

ہیچکا heechka (اس مذ) ۱. چرخ. نخ. ۲. بلع در hachka تکان.

ہچکچانا hichkichāna (مص) شک کردن. تردید داشتن. مردد بودن.

ہچکچاہٹ hichkichāhaṭ
ہچکی hichki (اس مث) تردید. شک.
ہچکچی hichkichi
تذبذب. تلون.

ہچکنا hichakna (مص) تردید کردن. پس و پیش کردن. بهانه کردن.

ہچکولا hachkola (اس مذ) ۱. تکان. ۲. خستگی و صدمه ای که از سواری بر اسب وغیره بوجود آید.

ہچکی hichki (اس مث) سکسکه. بک بک. فواق.

— آنا āna — (مص) سکسکه کردن.

— بندھ جانا bandh jāna } (مص) نفس بند

— لگ جانا lag }

آمدن از گریه زیاد — ہک ہک کردن، پس از گریۂ شدید.

ہڈ haḍ } (اس. مذ) ۱. استخوان درشت

ہڈا haḍa } ۲. استخوان پای اسب متصل بمفصل پا.

ہڈی haḍḍi (اس. مث) ۱. استخوان. ۲. قسمت وسط هویج که سخت تر است. ۳. کنایه از اصل و ریشۂ چیزی.

— بٹھانا biṭhāna — (مص) جا انداختن استخوان در رفته.

— پسلی ایک کر دینا pasli ek kar de'na (مص) بسختی فشار دادن. بزور فشردن.

— پسلی توڑ کر رکھ دینا pasli toṛe kar rakh de'na (مص) سخت کتک زدن.

ہڈیاں بولنا haḍḍiyan bolna (مص) از فشار زیاد و بیدرد صدای استخوان در آمدن.

ہڈیوں کی مالا haḍḍiyon ki māla (اس) کنایه از شخص بسیار لاغر و استخوانی است.

ہر hur (اس. مث) صدای بال پرنده بهنگام پرواز.

ہر har (اس. مذ) وشنو (رب النوع)، خدا. خالق.

— بھجن bhajan — (اس. مذ) پرستش هر (خدا).

— گنگا کرنا ganga karna — (مص) بردن نام خدا بهنگام استحمام و غسل.

ہر بابلی (صف) همه کاره. کسی که در هر کاری که بکند ماهر است.

ہر دل عزیز (صف) محبوب.

— دیگی چمچہ chamcha — بفتح چ ثانی (صف) فضول در کار دیگران.

— رنگ میں پانی meṉ pāni (صف) آدم با شخصیت. تیز و هوشیار و کسی گفته میشود که با هر کس دوست شود.

— کارہ (اس. مذ) ۱. قاصد. ۲. پیشخدمت. ۳. سوداگر. ۴. کسی که از عهدۂ انجام هر کار برمیآید همه کاره.

— ہفت (اس. مث) ۱. بزک. آرایش. ۲. آراسته، زینت شده.

ہُرّہ hurra (صف) ۱. پخش. پراکنده. منتشر. ۲. از اصوات، نعره شادی. هورا.

— ہو جانا ho jana ۔ (مص) پخش شدن، از بیم ترسیدن۔

ہرا hara
ہری hari
ہرے haray
(صفت) ۱۔ سبز ۲۔ سرسبز، تر و تازہ شاداب ۳۔ نارس، کال (میوہ) ۴۔ تازہ ۵۔ کامیاب، موفق، بشاشش۔

— بھرا bhara
— بھری bhari
— بھرے bharay
(صفت) ۱۔ سرسبز، تر و تازہ ۲۔ موفق، کامیاب، کامکار۔ ۳۔ متاہل، خانوادہ وار۔

ہرانا harāna (مص) شکست دادن، بازاندن، مغلوب ساختن۔

ہراند harāṇd
ہراہند harāhaṇd
(اس مث) بوی زرد چوبہ یا ادویہ کہ سرخ کردہ ولی پختہ نشدہ باشد۔

ہرانی جتانی harāni jitāni (اس مث) مطلبی کہ برای مجاب کردن حریف گفتہ میشود۔

ہراول harāwal
hirāval
(اس مذ) پیش قراول لشکر، طلایہ۔

ہڑبونگ haṛbaoṇg (اس مذ) اختلال، شلوغ، بی نظمی، شورشش۔

— مچانا machāna ۔ (مص) شلوغ کردن، اختلال ایجاد کردن۔ بی نظمی برپا کردن۔

ہر پھر کے hir phir kay (قید) ۱۔ بالآخرہ، عاقبت ۲۔ بار بار۔

ہرتال hartal (اس مث) زرنیخ۔

ہرتے پھرتے hirtay phirtay (قید) ۱۔ بعضا اوقات، گاہگاہ ۲۔ از اینجا باینجا۔

ہرتی پھرتی چھاؤں hirti phirti chhaoṇg (اس مث) چیزی کہ ہمیشہ در یک جا مقیم و ثابت نباشد۔

ہرج harj
haraj
(اس مذ) ۱۔ شورشش، فتنہ ۲۔ خسارت ۳۔ وقفہ، دیر۔

— کرنا karna ۔ (مص) خسارت و زیان دیدن، ضرر کردن۔

ہرجانہ harjāna (اس مذ) بفتح ن۔ تاوان، جبران، جریمہ۔

ہرجہ harjah (اس مذ) بفتح ج۔ ضرر، خسارت، جبران۔

— تشخیص کرنا karna — (مص) تقویم خسارت کردن ارزشیابی خسارت کردن.

ہردا hirda (اس۔مذ) قلب۔ دل۔ ضمیر.

ہررائل ہائی نس her rāel hāiness (اس۔مذ) لقب زنی شاہزادہ بمعنی والاحضرت (این کلمات انگلیسی Her Royal Highness است).

ہرس haris (اس۔مث) میلۂ گاوآہن.

ہرسا hursa (اس۔مذ) سنگی کہ چوب صندل را بر آن سایند.

ہرمجسٹی her majesti لقب برای ملکہ علیاحضرت (این دو کلمہ انگلیسی Her Majesty است).

ہرمشٹا harmushṭa (صف) ۱۔ نیرومند۔ محکم۔ پرزور۔ قوی دست. ۲۔ چاق و چلہ.

ہرن haran (اس۔مذ) آہو۔ غزال.

— کا چوکڑی بھولنا ka chaukṛi bhoolna (مص) دست و پا گم کردن در نتیجہ ترس یا اضطراب۔ حواس باختن۔ حواس پرت شدن.

— کھری khuri (اس۔مث) یک نوع بوتہ کہ در فصل باران میروید و بشکل سم آہو است.

— ہو جانا ho jāna — (مص) جیم شدن۔ بسرعت دویدن و ناپدید شدن۔ یکدفعہ غایب شدن.

ہرنی harni (اس۔مث) آہوی مادہ۔ مادہ آہو.

ہرنا harna (مص) ۱۔ مخفف ہارنا بمعنی باختن۔ شکست خوردن. ۲۔ (اس۔مذ) آہوی نر. ۳۔ قسمت جلوی پالان چارپا.

ہرنوٹا hirnoṭa (اس۔مذ) بچہ آہو.

ہرواہا harwāha (اس۔مذ) ۱۔ تخم زن. ۲۔ چوپان.

ہرولنا harolna (مص) ۱۔ تاری کردن۔ پاک کردن غلہ با دست.

ہرول harwal (اس۔مث) پولی کہ بطور مساعدہ قبلاً بہ تخم زن یا کارگر مزرعہ بدون سود و پرداخت میشود.

ہرہرانا harharāna (مص) ترسیدن۔ خوف کردن.

ہری hari (اس۔مذ) ۱۔ خدا۔ آفریدگار۔ خالق. ۲۔ (صف۔مث) سبز۔ سرسبز۔ شاداب.

ہریالا haryāla (صف) ۱۔ سرسبز. ۲۔ جوان. ۳۔ زیبا.

ہریالی haryāli (اس مث) ۱۔ علف سبز تازہ. ۲۔ چمن۔ سبزہ زار۔ چمن زار.

ہریانا haryāna (مص، لازم) سرسبز شدن و بودن.

ہریجن harijan (اس۔مذ) (بندۂ خدا) این نام از طرف گاندھی رہبر معروف ملی ہند با فراد طبقہ پست (بنجھا) دادہ شدہ است

ہریل haryal (اس۔مذ) پرندہ وحشی سبز رنگ. سبز قبا.

ہڑ har (اس مث) ۱۔ ہلیلہ ۔ شترار. ۲۔ بلیلہ

ہڑبڑانا harbarāna (مص) پریشان بودن۔ از خواب وحشتناک بیدار شدن ۔ مضطرب بودن۔

ہڑبڑی harbari (اس مث) ۱۔ آشوب جمعہ، اضطراب بی نظمی۔ غلغلہ و لولہ۔ شتاب عجلہ.

ہڑبڑیا har barya (صفت) ۱۔ مضطرب ۔ بیقرار. ۲۔ شتابان۔ عجلہ کنندہ۔ عجول۔ بی حوصلہ.

ہڑپ harap (اس مث) بلعیدن غذا بدون جویدن.

— کرنا karna (مص) قورت دادن۔ بلعیدن۔ مجازاً اختلاس کردن.

ہڑپا harappa (اس۔مذ) بلع۔ قورت۔ مجازاً اختلاس.

ہڑتال hartāl (اس مث) ۱۔ یک نوع فلز کہ سمی است. ۲۔ اعتصاب۔ بستن بازار و تعطیل کار بعنوان اعتراض نسبت بظلم یا علل دیگر.

— پڑنا parana } (مص) بستہ شدن بازار
— ہو جانا ho jāna } و تعطیل کار در نتیجۂ اعتراض

ہڑجوڑا har jora (اس۔مذ) نام دوائی است کہ برای جوش خوردن استخوان شکستہ بکار میرود.

ہڑدنگا hurdanga } ۱ (صفت) گردن کش شورش
ہڑدنگی hurdangi } طلب ۔ مفسد ۔ آوارہ. ۲۔ (اس۔مذ) جست و خیز اطفال.

ہڑک huruk (اس مث) ۱۔ مرض حادی کہ از گزیدگی سگ هار عارض میشود. ۲۔ کنایۃً ہوس و آرزوی حاد.

— اٹھنا uthna } (مص) بہ صدای سگ کردن
— لگنا lagna } در نتیجہ بیماری ہاری. ۲۔ کنایۃً ہوس و آرزوی حاد داشتن.

ہڑکا harka (اس۔مذ) رنج و محنت کہ در نتیجۂ از دست دادن چیزی یا ابتلا بمرض عارض میشود.

ہڑکانا harkana (مص) ۱۔ ترسانیدن. ۲۔ محروم کردن.

ہڑکنا harakna (مص) یاد کردن۔ بیاد افتادن
بیاد مادر یا دایہ افتادن کودک و رنج بردن
او از ندیدن او یا نرسیدن باو۔

ہڑنا harna (مص) وزن کردن۔ کشیدن۔

ہزار چشمہ (اس مذ) کنایہ از مرض سرطان۔

ہزاریخی (صف) کنایہ از زن فاحشہ۔ پیرزن شریرہ
بدکار۔

ہز اکسیلنسی his eksilensi لقب رسمی
برای وزرا، و فرمانداران کہ در فارسی جناب است
(این دو کلمہ انگلیسی His Excellency است)۔

ہز رائل ہائی نس his rāel hāines
(اس مذ) لقب رسمی شاہپور ہا یعنی والاحضرت
(این کلمات انگلیسی His Royal
Highness است)۔

ہز ہائینس his hāines (اس مذ) لقب رسمی
شاہپور ہا - حضرت والا۔ این لقب باشخاص
عالی مقام ہم از طرف دولت دادہ میشود۔ (این
دو کلمہ انگلیسی His Highness است)۔

ہست (اس مث) ہستی۔ وجود زندگی۔

— **ولیو کرنا** karna — (مص) ہمہ آنچہ موجود باشد
اکتفا کردن۔ زندگی کردن۔ قانع بودن۔

— **کرنا** karna — (مص) ایجاد کردن۔ پیدا کردن۔

ہونا hona (مص) بوجود آمدن۔ ایجاد شدن۔

ہستی (اس مث) جمال۔ تاب۔ توانائی۔ قدرت و ہمت۔

ہسٹری histri (اس مث) تاریخ (این کلمہ انگلیسی
history است)۔

ہسکا hiska (اس مذ) (و۔ ز) رقابت۔ تقلید۔

ہسیا hasiya
ہنسیا hansiya } (اس مذ) داس۔

ہش hush (از اصوات) ۱۔ صدائی کہ برای دور کردن
سگ و پرندہ از دہان در آرند۔ ۲۔ صدائی کہ برای
نشاندن شتر و فیل از دہان در آرند۔

ہشاش hashshāsh
ہشاش بشاش } (صف) خوشحال۔ مسرور۔

ہشت husht (از اصوات) ہش را ببینید۔

ہشت مشت husht musht (اس مث)
زد و خورد با مشت

ہشکارنا hushkārna (مص) تحریک سگ بتعقیب کسی۔

ہفت امام (اس۔مذ) ہفت امام اہل تسنن کہ عبارتند از: ۱۔ ابوحنیفہ کوفی، ۲۔ شافعی، ۳۔ مالک، ۴۔ احمد بن حنبل، ۵۔ ابویوسف، ۶۔ محمد، ۷۔ زفر.

ہفت ہزاری (اس۔مذ) لقب و منصب بزرگ کہ از طرف سلاطین تیموری بامرا دادہ میشد.

ہفتہ وار (صف) ہفتگی.

ہک huk (اس۔مذ) میخ آہنی۔ گل میخ.

ہکا hakka (اس۔مذ) صدمہ و ضربہ ای کہ بہ حریف زنند تا غلبہ بر او حاصل شود.

ہکا بکا hakka bakka (صف) پریشان۔ مات۔ مبہوت۔ سرگردان.

ہک دک hak dak (صف) متحیر۔ مبہوت۔ حیران۔ سرگردان.

ہکلا hakla
ہکلی hakli
} (صف) الکن۔ کسی کہ در صحبت زبانش میگیرد.

ہکلا پن — pan (اس۔مذ) لکنت زبان.

ہکلانا haklāna (مص) لکنت زبان داشتن.

ہگاس hagās (اس۔مث) میل باستراح رفتن. زور و پیچ در شکم.

ہگاسا hagāsa
ہگاسی hagāsi
} (صف) دستپاچہ برای تخلیہ۔ کسی کہ احتیاج مبرم بتغوط دارد.

ہگنا hagna (مص) تغوط کردن۔ ریدن۔ تخلیہ شکم.

ہگو haggoo
ہگوڑا hugoṛa
ہگوڑی hagoṛi
} (صف) کسی کہ زیاد باستراح میرود.

ہل hal (اس۔مذ) خیش۔ آلت خیش و شخم زدن. گاو آہن.

— **جوتا** jota — (صف) خیش زنندہ۔ شخم زن.

— **جوتنا** —jotna
— **چلانا** —chalāna
— **پھیرنا** —pherna
} (مص) خیش زدن۔ شخم زدن.

ہلّا halla (اس۔مذ) ۱۔ حملہ۔ یورش، ۲۔ شلوغی۔ شورش.

— **پتی** pati — (اس۔مث) (ز۔ذ) مشغلہ گرفتاری و دردسر.

— دینا de'na (مص) تکان دادن۔ جنبانیدن
— مارنا mārna (مص) پریشان کردن، غوغا برپا کردن

ہلاس hulas (اس مث) انفیہ۔ گرد تنباکو کہ در بینی کشند.
— دانی dāni (اس مث) انفیہ دان۔ قوطی کوچک کہ در آن انفیہ ریزند و در جیب نگاہدارند.

ہلا ملا hila mila } (صف) مانوس۔ آشنا شدہ۔
ہلی ملی hili mili } آشنا بچیزی یا کسی.

ہلانا hilāna (مص) ۱۔ جنبانیدن۔ تکان دادن. ۲۔ انوس کردن۔ آشنا کردن۔ اہل کردن حیوان.

ہلبل halbal (اس مث) اضطراب۔ بیقراری۔ ہیجان.

ہلبلا halbala (صف) مضطرب۔ بیقرار۔ ہیجان زدہ.

ہل جانا hil jāna (مص) ۱۔ جنبیدن۔ حرکت کردن. ۲۔ لرزیدن۔ مرتعش شدن. ۳۔ مانوس شدن۔ اہل شدن.

ہلبلانا halbalāna (مص) بیقرار شدن۔ مضطرب گشتن۔ عجلہ کردن.

ہلبلاہٹ halbalāhaṭ (اس مث) اضطراب۔ بیقراری۔ ہیجان.

ہلچل halchal (اس مث) ۱۔ آشوب۔ غوغا۔ بلوا۔ شلوغی۔ ہرج و مرج. ۲۔ اضطراب۔ بیقراری.
— پڑنا paṛna } (مص) آشوب و غوغا برپا
— مچنا machna } شدن۔ بلوا شدن.

ہلدی haldi (اس مث) زرد چوبہ.
— کی گرہ لے کر پنساری بن بیٹھنا — ki girah le kar pansāri ban baethna (ضرب المثل) در مورد کسی گفتہ میشود کہ با علم ناقص خود را کامل و استاد در کاری یا چیزی بداند.
— لگی نہ پھٹکری — lagi na phiṭakri کنایہ از حاصل شدن مراد بدون زحمت و رنج است.

ہلدیا haldia (اس مذ) ۱۔ بیماری یرقان. ۲۔ نوعی زہر کہ در زرد چوبہ یافت میشود. ۳۔ زرد رنگ.

ہلڑ hullaṛ (اس مذ) آشوب. ۱۔ غوغا۔ فتنہ۔ بلوا۔ شورش. ۲۔ ازدحام.
— مچانا machana (مص) غوغا برپا کردن

اضطراب ایجاد کردن .

ہلسانا hulsāna (مص) ۱۔ خوشنود کردن ۲۔ ترغیب کردن۔ اغوا کردن . ۳۔ بطمع انداختن .

ہلکا halka | **ہلکی** halki | **ہلکے** halkay (صف) ۱۔ سبک۔ خفیف۔ کم وزن. ۲۔ کم قیمت۔ پیش پا افتادہ. ۳۔ حقیر۔ پست رذل. ۴۔ اثر پذیر. ۵۔ بی طعم. ۶۔ کاسد.

ہلکاپن ـ pan (اس مذ) ۱۔ سبکی۔ رذلی۔ حقارت.

ــ **پھلکا** phulka | **ہلکی پھلکی** phulki (صف) بسیار لاغر و نازک و لطیف.

ہلکا رنگ (صف) رنگ کاسد۔ کم رنگ.

ــ **کرنا** karna (مص) ۱۔ سبک وزن کردن ۲۔ خفت دادن۔ شرمندہ کردن.

ــ **گلابی جاڑا** gulabi jāṛa (اس مذ) ہوای کمی سرد۔ ہوای خنک.

ہلکارنا hulkārna (مص) دوانیدن سگ بدنبال شکار۔ کنایۃ کسی را بجنگ و فساد تحریک کردن.

ہلکان halkān (صف) خستہ۔ ماندہ۔ دچار اضمحلال.

ــ **کرنا** karna (مص) خستہ و پریشان کردن

ہلکم halkam (اس مث) (ز۔ ذ) ۱۔ غوغا۔ آشوب. ۲۔ تہلکہ.

ہلکورا hilkora (اس مذ) ۱۔ موج . ۲۔ نوسان.

ہلکورے لینا hilkoray le'na | " **مارنا** mārna (مص) موج داشتن. موج برداشتن۔ نوسان داشتن۔ مواج بودن.

ہل کے پانی نہ پینا hil ke pāni na peena " کنایہ از بسیار تنبل و یا لاغر و ناتوان بودن است.

ہلگانا hilgāna (مص) آویختن۔ آویزان کردن۔ معلق کردن.

ہلگنا hilagna (مص) ۱۔ آویختہ شدن. ۲۔ گرفتار شدن۔ گیر افتادن.

ہلنا hilna (مص) ۱۔ مانوس شدن۔ انس گرفتن. ۲۔ متحرک و مرتعش شدن و بودن. ۳۔ از ترس و ہیبت لرزیدن.

ہلوڑا holoṛa (اس مذ) موج.

ہلوڑے لینا hiloṛay le'na (مص) موج داشتن۔ موج برداشتن۔ مواج بودن.

ہلہلا hulhula (اس۔مذ) ۱۔مطلب حیرت انگیز. مطلب محیر العقول. ۲۔آرزو. ۳۔بہتان. ۴۔مطلب یا کلام بی معنی و مہمل.

— اٹھانا uṭhāna —(مص) مطلب حیرت انگیز را شہرت دادن.

— اٹھنا uṭhna —(مص) ۱۔موضوع یا مطلبی حیرت انگیز شہرت یافتن. ۲۔آرزوی ناگہانی یافتن. ۳۔بہتان زدن.

ہلہلانا hulhulāna (مص۔ل.ز) لرزیدن از شدت تب لرزیدن.

ہم (ضمیر۔متکلم مع الغیر) ما.

ہمارا hamāra
ہماری hamāri
ہمارے hamāray
(ضمیر ملکی اول شخص جمع) مال ما۔ مربوط بما.

ہم پیشہ (صف) ہمکار.

جولی joali (صف) ہمبازی در طفولیت. ہمسال۔ ہمپایہ.

— دامان (اس۔مذ) باجناق۔ ہمریش.

— رو ro —(صف) ۱۔ہمراہ۔ ہمسفر. ۲۔(اس۔مذ)

اسب پنج سالہ کہ ہمہ دندانہایش در آمدہ باشد.

ہمسائی hamsāi (اس۔مث) زن ہمسایہ.

ہمسر (صف) ہم رتبہ۔ مساوی۔ برابر.

ہمسری کرنا karna —(مص) ادعای برتری کردن.

ہمشیر (اس۔مذ) ۱۔برادر حقیقی. ۲۔برادر رضاعی.

ہمعلم (صف) ہمکار۔ کسی کہ کارش یا شغلش با دیگری یک نوع است.

ہموقت (صف) ہمعصر۔ معاصر۔ ہم زمان.

ہمت بندھانا bandhāna (مص) تشویق کردن. تشجیع کردن۔ بشجاعت وا داشتن.

— پڑنا paṛna —(مص) شہامت داشتن۔ جرأت داشتن.

ہمسنا humasna (مص) ترک کردن جا و محل چیزی.

ہمکارا humkāra
ہمکاری humkāri
(اس۔مذ۔مث) صدائی کہ برای تصدیق و یا تایید و قبول گفتہ ای از دہان در آورند.

ہمکنا humakna (مص) بی تابی کردن طفل در آغوش کسی برای رفتن بآغوش دیگری.

ہمہ گیر (صف) دربرگیرندہ ہمہ جا ہا۔ در بر دارندہ تمام

اشیاء یا مفاہیم مربوط.

ہمیں hamen (ضمیر مفعولی) (ن غنہ) ما را۔ بما.

ہمیں hamin (ضمیر) (ن غنہ) این گونہ در اصل

ہم ہی ham hi بودہ و بمعنی ما خودمان است.

ہن hun (اس۔مذ) ۱۔ سکہ ای از طلا بودہ کہ در دکن (جنوب ہندوستان) رواج داشتہ است.

۲۔ ذرات طلا.

— **برسنا** barasna — (مص) ثروت بدست آمدن. در آمد زیاد حاصل شدن.

ہندنی hindni (اس۔مث) زن ہندو.

ہندی کی چندی کرنا hindi ki chindi karna (مص) آسان را آسان تر کردن۔ موشکافی کردن۔ کنایۃً کار بیجا کردن.

ہنڈا hanḍa (اس۔مذ) ۱۔ دیگ بزرگ۔ ظرف گلی خُم.

ہنڈانا hanḍāna (مص) (ن اول غنہ) ۱۔ تبعید کردن. ۲۔ گرداندن کسی در جائی برای دیدن. کسی را بسیاحت جائی بردن.

ہنڈاون hunḍāwan (اس۔مث) حق العمل حوالہ پول از جائی بجای دیگر. مزد ارسال برات.

ہنڈنا hanḍna (مص) گردیدن۔ گشتن.

ہنڈولا hinḍola (اس۔مذ) تاب۔ گہوارہ۔ ننو.

ہنڈوی hunḍwi / **ہنڈی** hunḍi (اس۔مث) چک۔ برات۔ حوالہ.

— **درشنی** darshani — (اس۔مث) حوالہ و برات قابل پرداخت بروئیت.

— **سکارنا** sakārna / — **سکھارنا** sakhārna — (مص) پرداختن حوالہ و برات.

— **سیا جوگ** siya joge — (اس۔مذ) حوالہ و برات مدت دار.

ہنڈیا hanḍya (اس۔مث) دیگ گلی کوچک.

— **پکانا** pakāna — (مص) ۱۔ پختن. ۲۔ سازش و توطئہ کردن.

— **ڈوئی** ḍoi — ظروف آشپزخانہ.

ہنس hans (اس۔مذ) ۱۔ اردک نر۔ غاز نر.

۲۔ روح۔ جان.

ہنس مکھ hans mukh (صفت) خندان۔ خندہ رو۔ متبسم.

— **پڑنا** paṛna / — **دینا** de'na — (مص) ناگہان بخندہ افتادن.

ہنسائی hansāi (اس۔مث) ان خنده۔ استهزا۔ مسخرگی۔ سخریه۔

ہنسانا hansāna (مص) خنداندن۔ بخنده واداشتن۔

ہنستے ہی گھر بستے ہیں hanstay hi ghar bastay hen (ضرب المثل) کاری که با خنده توام باشد بخوبی انجام می‌پذیرد۔

ہنسلی hansli (اس۔مث) ان خنده ا۔ استخوان بین گردن و سینه۔ ۲۔ یک نوع زیور که بگردن بندند۔ گردن بند۔

ہنسنا hansna (مص) ان خنده ۔ا۔ خندیدن۔ تبسم کردن۔

ہنسوانا hanswāna (مص) تحریک کردن کسی بخندیدن بکس دیگر۔

ہنسوڑ hansoar (صف) ان خنده۔ ظریف۔ مزاح۔ شوخ۔

— **پن** pan — (اس۔مذ) شوخی۔ مزاح۔

ہنسی hansi (اس۔مث) ان خنده ۔ا۔ خنده۔ قهقه۔ ۲۔ استهزا۔

— **اڑانا** urāna — (اص) مسخره کردن کسی را بجنس خنده طنز کردن۔ دست انداختن۔

— **اڑا دینا** ura de'na
— **میں اڑانا** men urāna
(اص) مطلبی یا کاری را عمداً باخنده بتعویق انداختن۔ تعلل کردن۔

ہنسیا hansya (اس۔مذ) ہسیا hasya را ببینید۔

ہنکار hunkār (اس۔مث)
ہنکارا hunkāra (" ۔ مذ)
ہنکاری hunkāri (اس۔مث)
(ان خنده) ا۔ صدائی که بعلامت تصدیق و تایید از دهان در آورند۔ ۲۔ تایید۔

ہنکانا hankāna (مص) دور کردن انسان یا حیوان۔ راندن از خود۔

ہنکوانا hankwāna (اس۔مذ) عمل راندن حیوان شکاری بوسیله داد و فریاد و طبل وغیره بمحل شکارچی۔

ہنگامہ پرداز (صف) شورش طلب۔ فتنه برپا کن۔

ہنگامی (صف) موقتی تا مدت معین۔ ضرب الاجل دار۔

ہنوز دلی (دہلی) دور dilli door (ضرب المثل) ہنوز تا بمقصود نرسیم فاصلہ دراز می داریم۔ معادل "سرگندہ اش زیر لحاف است"

ہنومان (اس مذ) hanoomān ۱۔ یکی از ارباب انواع ہندوان کہ بشکل بوزینہ است۔ الاہہ میمون شکل ہندوان۔ ۲۔ بوزینہ۔ میمون۔

ہنہنانا (مص) hinhināna شیہہ کشیدن اسب۔

ہو آنا (مص) ho āna رفتن و برگشتن۔

— **نہ ہو** — na ho در موقع شک و یقین گفتہ میشود کہ بمعنی میشود یا نمیشود۔ احتمال امکان است۔

— **پڑنا** — parna (مص) ناگہان بکار شدن۔

— **جانا** — jāna (مص) شدن۔ واقع شدن۔ روی دادن۔

— **چکنا** — chukna (مص) ۱۔ پایان یافتن۔ تمام شدن۔ ۲۔ خرج شدن۔ ۳۔ مجازاً مردن۔

— **سکنا** — sakna (مص) ممکن شدن۔ امکان داشتن۔

ہوّا (اس مذ) hawwa. ۱۔ لولو حیوان مہیب و خطرناک خیالی کہ برای ترساندن کودک بزبان آرند۔ ۲۔ زشت۔ کریہ المنظر۔

ہوا (اس مث) ۱۔ بمعنی کرہ، فارسی کا وارہ ۲۔ نفس۔ دم۔ ۳۔ روح خبیث۔ ۴۔ ضرطہ۔ گوز ۵۔ وضع۔

— **اڑنا** — urna (مص) ضرطہ دادن۔

— **چھوڑنا** — chhorna گوز ریدن۔ تیز دادن۔

— **اڑ جانا** — ur jāna (مص) برباد رفتن عزت و اعتبار و حیثیت۔

— **اکھڑنا** — ukharna (مص) از دست رفتن اعتبار و حیثیت۔ آبرو رفتن۔

— **اکھڑ جانا** — ukhar jāna

— **باندھنا** — bandhna (مص) ۱۔ شہرت غلط بدست آوردن۔ ۲۔ مغرور شدن۔ لاف زدن۔ خودستائی کردن۔

— **بھر جانا** — bhar jāna (مص) ۱۔ از ہوا پر شدن چیزی۔ ۲۔ ورم کردن۔ مجازاً مغرور بودن۔

— **پر چڑھنا** — par charhna (مص) مغرور بودن۔ تکبر داشتن۔

— **پر رہنا** — " rehna

— **پر سوار ہونا** -par sawār ho'na. (مص) عجلہ داشتن۔ شتاب کردن۔

— پر گرہ لگانا -par girah lagāna
(مص) چالاکی کردن بزرنگی کاری را انجام دادن کار سخت را بآسانی تمام کردن.

— پر ہونا —(مص) par ho'na عزم داشتن شتاب و عجلہ داشتن.

— پھانکنا -phāṅkna
— پھانکتے رہنا -phāṅkkerehna
(مص) گرسنگی کشیدن - بفقر و فاقہ مبتلا بودن.

— چکی chakki —(اس مث) آسیاب بادی.

— دان dān —(اس مذ) ۱ بادگیر. ۲- پنجرہ وسیلہ تہویہ.

— سا sa —(صف) سبک - بی وزن.

— سے اڑ جانا se uṛ jāna —(مص) بسیار لاغر و ضعیف بودن.

— سے باتیں کرنا se baten karna
(مص) ۱- عیار و تردست بودن. ۲- مغرور و متکبر بودن لاف زدن.

— سے بچ کر نکلنا _se bach kar nikalna (مص) کنار کشیدن - حذر کردن متنفر بودن از.

— کا رخ دیکھنا _ka ruk dekhna
(مص) مطابق زمان رفتار داشتن - خواستہ ہای زمان را در نظر گرفتن.

— کرنا karna —(مص) ۱- باد زدن.

— کے گھوڑے پر سوار ہونا
_ke ghoṛay par sawar hona
(مص) عجلہ داشتن - شتاب کردن.

— لگنا -lagna
— لگ جانا -lag jāna
(مص) ۱- اثر کردن ہوا بر جسم - زکام شدن. ۲- تاثیر کردن. ۳- مغرور شدن. تحت تاثیر کسی یا چیزی قرار گرفتن.

— ہو ho —(مص) زود باش برو. تاخیر مکن.

ہوا huwa ۱- فعل ماضی از مصدر ہونا hona بمعنی شد.

جو - jo
سو - so
(مص) شد کہ شد بفکرش نکن.

— نہ ہو naho —(فعل ماضی و مضارع از مصدر ہونا) نہ حال شدہ و نہ در آیندہ میشود.

ہوائی (صف) ۱- منسوب بہوا. ۲- آسمانی. ۳- نامعین نامشخص. (اس مث) ۴- فشفشہ - یک نوع

آتش بازی. ۲. شایعہ. خبر بی اساس.

— اڑنا — urna
ہوائیاں اڑنا hawāiyān urna
(مص) پریدن رنگ چہرہ.

— جہاز (اس مث) ہواپیما. طیارہ.

— ہونا ho'na — (مص) پریدن رنگ.

ہوت hoat (اس مث) ۱. توانائی. فارغ البالی. ثروت. رفاہ. ۲. کلمہ خطاب کسی کہ از حیث رتبہ و مقام پائین تر است. در فارسی او (ا) است.

— والا wāla — (صف) (ذ. ذ)
— والی wāli — ثروتمند.

ہوتا آیا ہے hota āya hae
— چلا آیا ہے chala āya hae
ہوتی آئی ہے hoti āee hae
(مص) رسم چنین بودہ است (از قدیم چنین بودہ است).

ہوتے سوتے hotay sotay (اس) خویش و اقارب چہ مردہ چہ زندہ.

— ہوتے (قید) بتدریج کم کم. رفتہ رفتہ.

— ہی hi — (قید) بمحض اینکہ متولد شد.

— — ہوگا hoga — — (قید. فعل) بتدریج خواہد شد.

ہوٹل hotel (اس. مذ) مسافرخانہ. ھتل (این کلمہ انگلیسی hotel است).

ہوچکنا ho chukna (مص) ۱. ختم شدن. انجام یافتن. تمام شدن. ۲. خرج شدن. صرف شدن. ۳. مردن.

ہودہ hooda (صف) بفتح د. درست. بجا. (این کلمہ در فارسی با پیشوند بی (بیہودہ) استعمال میشود کہ بمعنی پوچ و مہمل است).

ہودہ hauda (اس. مذ) بفتح د ھودج. تخت روان.

ہوس hawas (اس مث) ۱. مالیخولیا. خبط دماغ ۲. آرزو. خواہش.

— پکانا pakāna — (مص) آرزو داشتن.

— پیشہ (صف) حریص.

— نکالنا nikālna — (مص) برآوردن آرزو و حاجت.

— نکلنا nikalna — (مص) برآوردہ شدن آرزو. رواشدن حاجت.

ہوسک hausak (اس مث) یک نوع حالت

ہدہ زن کہ کلیہ آثار حمل در او محسوس میشود ولی حمل واقعی نیست .

ہو سکنا ho sakna (مص) امکان داشتن ـ ممکن بودن ـ موقعیت ایجاد شدن .

ہوش اڑا دینا hoash uṛa de'na (مص) ۱ـ پرت کردن حواس ـ گیج و مبهوت کردن . ۲ـ بحیرت انداختن .

— **اڑ جانا** uṛ jāna (مص) حواس پرت شدن . مضطرب شدن .

— **اڑنا** uṛna

— **پران ہونا** paran ho'na (مص) حواس پرت شدن .

— **والا** wala (صف) هشیار ـ باهوش .

ہوک hook (اس مث) ۱ـ درد ـ تیر کشیدن درد . ۲ـ صدای جغد که منحوس دانند .

— **اٹھنا** uṭhna (مص) احساس درد شدید کردن ، رنج بردن از تیر کشیدن درد .

ہوکا haoka (اس مذ) حرص و ولع که شخص خیلی گرسنه و یا بچه و بیمار در خوردن غذا دارد .

— **کرنا** karna (مص) حرص زدن ـ ولع داشتن ـ طمع داشتن ـ طمع کردن .

ہول haul (اس مث) ۱ـ ترس ـ خوف . ۲ـ اضطراب .

— **دل** (اس مث) تپش قلب ـ خفقان .

— **دلا** dila (صف) ترسو ـ بزدل .

— **دینا** dena (مص) ۱ـ باضطراب انداختن بنگران کردن . ۲ـ ترغیب و تحریض کردن .

— **آنا** āna (مص) ترسیدن ـ وحشت کردن .

— **جول** jaul (اس مث) ۱ـ وحشت ـ اضطراب . ۲ـ شتاب ـ عجله .

— **کھانا** khāna (مص) ترس برداشتن ـ ترسیدن وحشت زده شدن .

ہولا haula (صف) وحشت زده ـ مضطرب .

ہولا hola (اس مذ) نخود سبز برشته شده .

ہولنا haulna (مص) ۱ـ بلرزه افتادن . ۲ـ مانند فیل .

ہولو hauloo (صف) (ز.ز) متلون المزاج ـ مردد ـ بی اراده .

ہولی holi (اس مث) ۱ـ یکی از اعیاد هندوها که در فصل بهار جشن آن گرفته میشود و در آن بهمدیگر

آب رنگ وارمی پاشند. ۲. سرودی کہ در جشن ہولی خواندہ میشود. ۳. تودہ ہیزم کہ بہنگام جشن ہولی میسوزانند.

— **منانا** manāna _ (مص) جشن برپا کردن. روز عید ہولی.

ہولے haulay' (قید) یواشکی. آہستہ. ملایم.

ہولے ہولے (قید) آہستہ آہستہ. بتدریج. با ملایمت یواشکی یواش.

ہوم hoam (اس۔مذ) یک رسم مذہبی ہندوان کہ در موقع خواندن ذکر روغن بر آتش پاشند.

ہوم haum (اس۔مذ) ۱. خانہ. ۲. وطن (این کلمہ انگلیسی home است).

— **رول** rool _ (اس۔مذ) اختیارات داخلی.

ہوں hoon (اصوات) ن غنہ. صدائی کہ بعنوان تصدیق در مقابل بیان کسی از دہن در آورند.

— **ہاں کرنا** hāṉ karna _ (مص) ۱. بلی بلی گفتن. تصدیق و تایید کردن. ۲. زبان باز کردن کودک.

ہونا ho'na (مص) ۱. شدن. واقع شدن. پیش آمدن. ۲. نتیجہ ظاہر شدن. ۳. گذشتن. حل شدن.
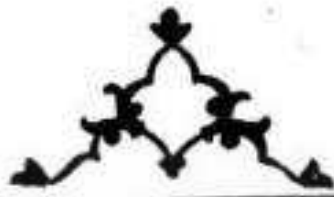
— **ہوانا** hovāna _ (مص) ۱. اتفاق افتادن. ۲. ضرر وارد آمدن.

ہونٹ hont (اس۔مذ) لب.

— **چبانا** chabāna _ (مص) لب گزیدن. کنایہ: پشیمان شدن و افسوس خوردن.

— **سی دینا** si de'na _ (مص) ساکت کردن. دہن دوختن.

ہونس hoons (اس۔مث) ن غنہ. ۱. چشم زخم. نظر بد. ۲. بدخواہی. رشک. حسد.

— **کا کھا جانا** ka kha jāna _ (مص) اثر کردن نظر بد.

— **لگ جانا** lag jāna _ (مص) اثر کردن نظر بد. چشم زخم وارد شدن.

ہونق hawannaq (صفت) احمق. ابلہ و سادہ دل. وحشی. بی تربیت.

ہونکنا haunkna (مص) ن غنہ. نفس زدن. تند نفس زدن.

ہونہار honhār (صفت) ۱. شدنی. اتفاق افتادنی. آنچہ باید شود. ۲. کسی کہ استعداد موفق و سعادتمند شدن

را دارد۔ باہوش و زیرک۔

— بروے کے چکنے چکنے پات barway ke chiknay chiknay pāt (ضرب المثل) بچہ ای کہ باہوش است از ابتدا ہشیاری او مشہود و محسوس است۔

ہونی honi (اس۔مث) نصیب و قسمت۔ مقدر۔ آنچہ واقع شدنی است۔

ہونے دو honay do (فعل امر) بگذار بشود۔ مانع نشو۔ ولش کن۔

— **کے دن** ke din (ز۔ز) ایام طمث زن۔ ایام حیض۔

— **والا** wāla — شدنی۔ واقع شدنی۔

ہی hi واژہ تاکید است و پس از کلمات بمعنای فقط صرفاً۔ لاغیر۔ تنہا۔ منحصراً۔ بکار میرود۔ مثال:

میں نے ہی دیا تھا maeṉ ne hi diya tha یعنی "من خودم دادہ بودم"۔

ہے hae (فعل معین) ا۔ ہست۔ است۔ ۲۔ (حرف ندا) افسوس۔ وای۔ اف۔ آخ۔

— — **کرنا** karna (اص) زاری کردن در مرگ کسی۔

ہیٹ haet (اس۔مذ) کلاہ (این کلمہ انگلیسی hat است)۔

ہیٹا hayṭa (صف) ناقص۔ پایین رتبہ۔ پست ہمت، ضعیف۔ ترسو۔

ہیٹی hayṭi (اس۔مث) خفت۔ ننگ۔ اہانت۔ حقارت۔

ہیجڑا heejṛa ہجڑا را ببینید۔

ہیجڑے کے گھر میں بیٹا ہوا heejṛay ke ghar meṉ baiṭa hua (اص) ترجمہ: پسری در خانہ خواجہ متولد شد۔ در مورد انجام یافتن کاری کہ ناممکن تصور شود بکار میرود۔

ہیڈ heḍ (صف) سر۔ رئیس۔ سرگروہ (این کلمہ انگلیسی head است)۔

— **کوارٹر** kuartar (اس۔مذ) دفتر مرکزی (این کلمہ انگلیسی headquarter است)۔

— **ماسٹر** māster (اس۔مذ) رئیس دبستان (این کلمہ انگلیسی headmaster است)۔

ہیر heer (اس۔مث) ا۔ جوہر۔ مادہ۔ عنصر۔ مغز (چیزی)

۲۔ قسمتی کہ زیر پوست درخت بین پوست و چوب است ۔ ۳۔ نام دختری کہ معشوق رانجھا ranjha در داستان عشق معروف است.

ہیرا heera (اس۔مذ) الماس۔ کنایۃً نفیس۔ عالی.

— **کھانا** khāna — (مص) سودہ الماس خوردن بمنظور خودکشی۔ کنایۃً از حسد مردن.

ہیرا پھیری hera pheri (اس۔مث) رفت و آمد مکرر۔ رفت و برگشت۔ تغییر متوالی.

ہیر پھیر hayr phayr (اس۔مذ) ۱۔ انقلاب۔ گردش زمان. ۲۔ پیچ و خم راہ. ۳۔ مبادلہ.

— **کی باتیں** ki bāten — (ان عذ) صحبت بیہودہ۔ سخنان پیچیدہ و نامربوط و مبہم کہ منظور را ترساند.

ہیضہ haeza (اس۔مذ) بفتح ض وبا۔ اسہال وقی این کلمہ در فارسی فقط برای اسہال بکار میرود.

— **پھیلنا** pheelna — (مص) شیوع یافتن وبا.

ہیک heek (اس۔مث) بوی نامطبوع مانند بوی زرد چوبہ.

ہیکڑ hekar (صف) ۱۔ قوی. ۲۔ خودسر زبردست. ۳۔ لاف زن.

ہیکڑی hekri (اس۔مث) خودسری. زبردستی۔ لاف.

— **جتانا** jatāna — } (مص) قدرت نشان دادن
— **کرنا** karna — } زور گفتن۔ تہدید کردن.

ہیلا hela (اس۔مذ) ہل۔ فشار۔ ضربہ.

ہیں haen (ان عذ) ۱۔ جمع ہے بمعنی ہستند ہستید۔ ہستیم. ۲۔ صدائی کہ در حالت نگرانی و اضطراب و تعجب از دہان درمیاید.

ہینسنا heensna (مص) ۱۔ شیہ کشیدن اسب. ۲۔ عرعر کردن خر.

ہینگ heeng (اس۔مث) اسشیرہ درختی است کہ برای رفع سوء ہاضمہ و گاز معدہ مفید است.

☆

ی

یا بسے گوجر یا رہے اوجڑ ya basay goojar ya rahay oojaṛ
(ضرب المثل) در مورد کسی گفته میشود که فقط بفکر نفع و استفاده خویش باشد و فرصت استفاده بدیگران ندهد.

یا جائے ہزاری یا جائے بزاری ya jāe hazāri yā jāe bazāri
(ضرب المثل) یا ثروتمند برای تفریح به نمایشگاه میرود یا فقیری که بتواند در آنجا گدائی کند.

یاترا yātra (اس مث) سفر زیارت جنده - زیارت اماکن مقدسه - مسافرت.

یاد آوری (اس مث) ۱- بیاد آوردن - یاد کردن - بخاطر آمدن. ۲- احوالپرسی کردن.

— **پڑنا** paṛna (مص) بیاد آمدن - بخاطر آمدن.

— **داشت** (اس مث) یاد - حافظ (این کلمه در فارسی فقط بمعنی مطلبی است که بر روی قطعه کاغذ برای یادآوری نوشته میشود).

یار باز (اس مث) فاحشه - روسپی - جنده.

— **باش** (صف) رفیق باز - مردم دار خوش طبع.

یافت (اس مث) ۱- آنچه که بدست آید و حاصل شود. نفع - سود - درآمد. ۲- رشوه.

یاقوتی (اس مث) ۱- نام معجون مقوی که جزء عمده آن یاقوت است. ۲- یک نوع شیرینی مانند شیر برنج که زر ورق بر آن چسبانند.

یاں yāṉ (قید) مخفف یہاں yahan (بمعنی اینجا) که فقط در شعر استعمال میشود.

یخنی yaḱni (اس مث) آبگوشت.

یرغمال yarġmāl (اس مذ) گروگان. این کلمه موقع در مورد یکی از منسوبین یک پادشاه گفته میشود که با پادشاه دیگر صلح و تعهد کرده که شورش نکند و نزد پادشاه دیگر بعنوان گروگان میماند.

یک رشته (صف) بفتح ت - ورق کاغذی که بر یک صفحه آن نوشته شده باشد.

یک جہت (صف) متفق - متحد.

— جہتی (اس بث) اتفاق، اتحاد.

— چشمی (اس بث) ۱. بی تفاوت، کسی کہ یک و بد را بیک چشم نگاہ بیند. ۲. تصویر نیم رخ.

— دانہ (اس مذ) بفتح ن. یک نوع گردن بند. مروارید خوشنما.

— ران (صف) صفت اسب اصیل است.

— رو (صف) ۱. دوست صادق و ظاہر و باطن یکی. ۲. بیریا.

— زبان (صف) ۱. معرو مطلبی. ثابت قدم. ۲. خوش قول. راستگو

— سر (قید) بکلی. کاملا.

— سوئی (اس بث) جمعیت خاطر. تمرکز ذہنی.

— مشت (اس بث) تمام پرداخت در یک وقت.

— نشد دو شد (ضرب المثل) در مورد نحبت و بدبختی کسی از بدبختی و نحبت قبلی رسخ و بد گفتہ میشود.

— منزلا (صف) بفتح ل عمارت یک طبقہ.

یگانگت (اس بث) قرابت یگانگی. خویشی.

یگانہ (اس مذ) بفتح ن ۱. خویش خویشاوند. منسوب. ۲. منفرد بی نظیر. منحصر بفرد.

یلغار yalgar (اس بث) مخفف ایلغار (ترکی) بمعنی حملہ و ہجوم بر دشمن.

یم yam (اس مذ) ۱. ملک الموت. عزرائیل. ۲. مجازا دریا.

یوروپ yurop (اس مذ) اروپا. (این کلمہ انگلیسی Europe است).

یورپین yuropian (صف) اروپائی. (این کلمہ انگلیسی European است)

یور ہائنس yor haines (اس مذ) لقب شاہزادگان در خطاب بآنان. والا حضرتا. (این کلمہ انگلیسی Your Highness است).

یوں yoon (قید) ما خذ. اینطور. چنین. باین طریق.

— بھی دیکھا دوں بھی دیکھ bhi daikha doon bhi daikh (ضرب المثل) در مورد نیرنگ زمانہ استعمال میشود کہ گاہی خوشی و گاہی غم است.

— تو to (قید) ۱. باینطریق. اینطور. ۲. وگرنہ. ورنہ.

— سے دوں ہو جانا se woon ho jana (اس) حال بحال شدن. فرق کردن.

تحمل روی دادن ۔ متغیر شدن ۔

یوں ہی hi (دبر دو ن غنہ) ۱۔ بی ارادہ۔

" ہیں hin ہمینطور ۔ ہمین روشسا ۔

۲۔ باسانی ۔ بی تأمل ۔ ۳۔ بی جہت ۔ بی سبب

۔ ہی سا hi sa. ۔ (ص) ہمینطوری بدون

اہمیت زیاد ۔ مہمل ۔

یونیورسٹی yooniversṭi (اس مث) دانشگاہ

(این کلمہ انگلیسی University است) ۔

یہ yeh (ضمیر اشارہ بنزدیک) این ۔ اینہا ۔

یہ بات وہ بات ٹکا دھر میرے ہاتھ

۔ bāt woh bāt ṭaka dhar

meray hāth (ضرب المثل) در مورد کسی

گفتہ میشود کہ در صحبت با حاشیہ و زواید مطلبی

را بہ پیچاند تا آن را بنفع خود تمام کند ۔

یہ منہ اور مسور کی دال muṇh aor ۔

masoor ki dāl (ضرب المثل) لائق این

کار نیست ۔ لیاقت این کار را ندارد ۔

یہاں yahāṇ (قید) ن غنہ ۔ ۱۔ اینجا ۔ در نزدیکی

کنایہ از این دنیا ۔ ۲۔ خانوادہ ۔

۔ کہیں kaheeṇ ۔ (قید) حوالی ۔ در نزدیکی ہای ۔

در قرب و جوار ۔

یہی yehi (ضمیر) ہمین ۔

یہیں yahin (قید) اینجا ۔ ہمین جا ۔

در ہمین جا ۔

۔ کہیں kahiṇ ۔ (قید) در نزدیکی ہای ۔ در

اینجا ۔ اینجا آنجا ۔

—★★★—

DICTIONARY

URDU - PERSIAN

By:
Doctor Syed BaHaider Sheharyar Naqvi

Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Islamabad (1991)

DICTIONARY

URDU - PERSIAN

By:
Doctor Syed BaHaider Sheharyar Naqvi

Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Islamabad (1991)